

قیاس‌های تاریخی و بازشناسی توافقات هسته‌ای ایران  
(۱۳۹۴-۱۳۹۲)

صدیقه شیخ‌زاده جوشانی؛ فاطمه میرشکارپور

عوامل ملی و بین‌المللی چالش‌های امنیتی افغانستان  
(۲۰۰۸-۲۰۲۱)

ضیاءالدین عثمانی؛ سید امیر نیاکویی؛ رضا سیمبر

راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا و نقش موازنه‌گر هند

فاطمه قلی‌نژاد برنجستانی؛ مختار صالحی

عدم شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای در جنوب‌شرق، جنوب و جنوب‌غرب آسیا

مهدی کریمی؛ قاسم اصولی اودلو؛ هادی سیفی فرزاد؛ حسن جعفرزاده

زمینه‌های بازآفرینی بحران در روابط ایران و عربستان سعودی

عباس نادری؛ قدرت احمدیان؛ فرهاد دانش‌نیا

تأثیر پسینی بحران گروگان‌گیری بر روابط ایران و آمریکا

علی اکبر ندائی

بایسته‌های پرسمان سازه‌انگاران در تحلیل سیاست خارجی

ناصر یوسف‌زهی؛ وحید سینایی

بایستگی‌های راهبردی سیاست خارجی ایران در شکل‌گیری اقتصاد مقاومتی

حسین پوراحمدی؛ رحمان حبیبی

فناوری اطلاعات و دگرگونی در ساختار و کارکرد سازمان ملل متحد

روح‌الله پیربالائی؛ ناصر خورشیدی

نبرد مفهومی خاورمیانه در میانه امر سیاسی و جغرافیا

محدثه جزائی

نقش فضا در رقابت‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ

مریم دژی ورنوسفادرائی؛ اردشیر سنائی؛ علیرضا سلطانی؛ کابک خیبری

موانع شکل‌گیری رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه

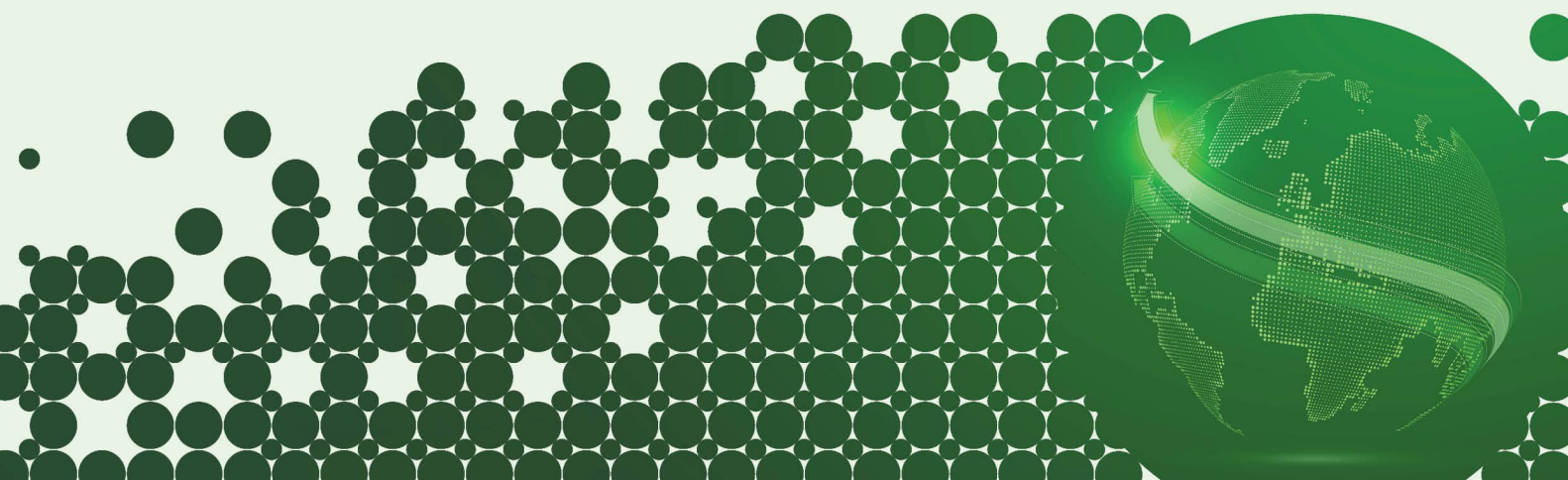
فرزاد رستمی؛ زهرا زنگنه

دیپلماسی اقتصادی برزیل و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

علیرضا سلیمی‌فرد؛ بهرام یوسفی؛ روح‌الله شهابی؛ لانا عبدالخانی

خروج آمریکا از برجام از منظر نظریه بازی‌ها

مجید شجاعی





بسم الله الرحمن الرحيم



صاحب امتیاز  
دانشگاه فردوسی مشهد

سر دبیر  
محسن خلیلی

### پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل

نشریه شش ماهانه دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل  
دوره ۱۰، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۰، بهار و تابستان ۱۴۰۱  
شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲

پروانه انتشار: نامه شماره ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۰۳

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی

این نشریه طبق نامه شماره ۳/۱۸/۵۵۰۸۵ مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامه ابلاغیه آیین نامه شماره ۱۱/۲۵۶۸۵ مورخ ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ مصوب

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، علمی محسوب می شود.

### هیئت تحریریه داخلی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، سیدحسین اطهری (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین دهشیر (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدحسین سیف زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، رضا سیمبر (استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینایی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیداصغر کیوان حسینی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدمسعود موسوی شفقانی (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف زاده (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، احمد نقیب زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، عنایت الله یزدانی (دانشیار دانشگاه اصفهان)

### هیئت تحریریه بین المللی

آرشین ادیب مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیف الدین ژورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تاشکند، ازبکستان)، گلشن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، هند)، آکبوتا ژوالداسبکوا (استاد دانشگاه ملی اوراسیا، قزاقستان)، لی فو چوان (استاد دانشگاه نورث وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریج، هلند)، یو دال سنونگ (استاد دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک، کره جنوبی)، ولادیمیر یورتائف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

### داوران

روح اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی اسمعیلی اردکانی (دانشگاه علامه طباطبائی)، مرضیه سادات الوند (دانشگاه بجنورد)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی باقری دولت آبادی (دانشگاه یاسوج)، آرش پیداله خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن جان پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، محدثه جزائی (دکترای علوم سیاسی)، مهدی جاودانی مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، سعید چهر آزاد (دکترای روابط بین الملل)، محسن خلیلی (دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی سینا)، سارا رستمی (دانشگاه پیام نور البرز)، سیدهادی زرقلانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، خلیل اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمیعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، رضا سیمبر (دانشگاه گیلان)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه طباطبائی)، جواد صالحی (دانشگاه شیراز)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، محمد صیادی (دکترای علوم سیاسی)، سیداحمد فاطمی نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، زینب فرهادی (دکترای روابط بین الملل)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکترای حقوق بین الملل)، جهانگیر کریمی (دانشگاه تهران)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان حسینی (دانشگاه علامه طباطبائی)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، فریده محمدعلی پور (دانشگاه خوارزمی)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحسن موسوی زاده (دکترای علوم سیاسی)، سیدمسعود موسوی شفقانی (دانشگاه تربیت مدرس)، سیدحسن میرفخرایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، امیرحسن نیازپور (دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)

### پایگاه های نمایه نشریه

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)

کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)

بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)

پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

### نشانی

مشهد، بلوار وکیل آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل

کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱، صندوق پستی: ۱۳۵۷

تلفن تماس: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۳۰۹، شماره: ۰۵۱-۳۸۸۰۷۳۹۳

سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir

سایت انجمن ایرانی روابط بین الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianisa@gmail.com

پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل، دستاورد همکاری دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل است.

### دستیار سردبیر و دبیر

#### هیأت تحریریه

سیدمحسن موسوی زاده

جزایری

#### مدیر داخلی

زهره اسکندری

### ویراستار فارسی

سمیه صالح نیا

### ویراستار لاتین

حسین نورانی



## خط‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل آماده دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌های مطابق با استاندارد نشریه، منتشر می‌کند. پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: (۱) دارا بودن مقدمه توضیحی و بیان واضح مسأله پژوهش، (۲) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود، (۳) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله، (۴) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز، (۵) به کارگیری روش تعیین‌شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله، (۶) معتبر بودن منابع و داده‌ها، (۷) ارائه نتیجه‌گیری در ست و موثق از تحلیل داده‌ها، (۸) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائه پیامدهای نظری (و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها، (۹) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله، (۱۰) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقاله تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان‌فهم و بر پایه دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (<http://www.persianacademy.ir>) تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حد امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامه نگارش مقاله، فقط از طریق سامانه یکپارچه نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به نشانی <http://irlip.um.ac.ir> ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده (فارسی و انگلیسی)، واژگان کلیدی، مقدمه، روش، نتایج بحث، منابع مورد استفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود:

مشخصات نویسنده یا نویسندگان (همراه با تعیین نویسنده مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی، سمت، محل خدمت، عنوان و درجه علمی، تاریخ و محل انجام تحقیق است، ذکر شود.

عنوان مقاله (حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحه اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصر بودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع، جدول، نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع، اهمیت تحقیق و مسأله مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس، جدول و نمودار باشد نسخه اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شماره هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf>

منابع مورد استفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینه مورد نظر باشد.

چکیده انگلیسی، برگردان کامل و دقیق چکیده فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله، نام نویسنده‌گان، آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد. مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهده نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود. تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ، اگر مشخص شود مقاله منتخب به هر شکل در جای دیگری به چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد. مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب، بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت، چاپ خواهند شد. نشریه در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تام دارد.

### نوع مقاله پژوهشی

## بایستگی‌های راهبردی سیاست خارجی ایران برای شکل‌گیری اقتصاد مقاومتی

حسین پوراحمدی میبدی<sup>۱</sup>، رحمان حبیبی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

### چکیده

جمهوری اسلامی ایران، برای افزایش تاب‌آوری اقتصاد کشور و کاهش آسیب‌پذیری، الگوی اقتصاد مقاومتی را در دستور کار خود قرار داده است. این الگو برای اجرایی شدن، نیازمند حضور همه نهادها، وزارتخانه‌ها، و سازمان‌های کشور است تا با برنامه‌ریزی‌های منسجم و مکمل یکدیگر، تحقق الگوی یادشده را امکان‌پذیر کنند. پژوهش حاضر نیز با هدف ارائه پیشنهادی مناسب به سیاست خارجی برای مقاوم‌سازی اقتصاد ملی، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران چه اقداماتی را باید در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی و مقاوم‌سازی اقتصاد داخلی انجام دهد؟» این پژوهش، سعی دارد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از الگوی «اقتصاد سیاسی سیاست خارجی مبتنی بر تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی»، برنامه‌ها و الزامات راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی، تبیین کند. روش گردآوری داده‌های پژوهش، کتابخانه‌ای و اسنادی است و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی با فعال کردن نقش هماهنگی (هماهنگ کردن نهادها و وزارتخانه‌های دیگر)، فرصت‌سازی (تعامل سازنده با کشورهای منطقه و جهان و تعامل محتاطانه با غرب)، و بسترسازی در دو حوزه داخلی و خارجی (جذب سرمایه‌گذاری خارجی، ارتقای صادرات، تسهیل مبادلات تجاری و مالی، تسهیل در مبادلات بانکی با استفاده از پیمان‌های پولی) و به‌طور کلی، با فعال‌سازی دیپلماسی اقتصاد مقاومتی می‌تواند در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی گام بردارد.

**واژگان کلیدی:** تاب‌آوری اقتصادی، آسیب‌پذیری، اقتصاد مقاومتی، سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصاد مقاومتی

۱. استاد گروه مطالعات منطقه‌ای و جهانی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

[h-pourahmadi@sbu.ac.ir](mailto:h-pourahmadi@sbu.ac.ir)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) [r.habibi7234@gmail.com](mailto:r.habibi7234@gmail.com)

## The Strategic Essentials of Iran's Foreign Policy in the Formation of a Resistive Economy

Hossein Pourahmadi<sup>1</sup>, Rahman Habibi<sup>2</sup>

### Abstract

Resistive economy pattern to be executed requires the presence of all institutions, ministries, and organizations of the country so that they can make possible the implementation of this pattern by complementary planning. The present research, with the aim of providing appropriate requirements for foreign policy to strengthen the national economy, seeks to answer the main question, what are the foreign policy requirements of Iran in realizing the pattern of the resistive economy? This research tries to use the descriptive-analytical method and using the model of "Political Economy of Foreign Policy Based on the Realization of the Resistive Economy Pattern" to explain strategic plans and requirements of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran for achieving resistive economics. The method of collecting information is also libraries and documents. The findings of the research show that Iran's foreign policy by activating the coordination role (coordinating other institutions and ministries), opportunity building (the de-securitization of the country, constructive interaction with the countries of the region and the world), and pave the way in both domestic and foreign areas (facilitating trade, facilitating banking exchanges the use of Currency Swap and Block-Chain payment system), can take a step in the direction of realizing a resistive economy pattern.

**Keywords:** Economic resilience, vulnerability, resistive economy, foreign policy and diplomacy of the resistive economy.

---

1. Professor at Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

2. Graduate of International Relations Masters at Shahid Beheshti University, Tehran, Iran .

(Corresponding Author).

[r.habibi7234@gmail.com](mailto:r.habibi7234@gmail.com)

## مقدمه

دستیابی به رشد و شکوفایی اقتصادی و در پی آن، مقاوم‌سازی اقتصاد ملی، یکی از اهدافی است که همه کشورهای سعى دارند با برنامه‌ریزی‌های مشخص، آن را دنبال کنند و جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده است؛ چنان‌که با پیروزی انقلاب اسلامی و به‌طور مشخص، با پایان جنگ تحمیلی، بحث توسعه اقتصادی و رهایی کشور از وابستگی به نفت مطرح شد؛ اما دولت‌های ایران پس از انقلاب، الگویی را در کشور دنبال کرده‌اند که بیشتر وارداتی بوده و با شرایط سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی کشور تناسب نداشته است. سیاست خارجی نیز با توجه به نوع الگوی اتخاذشده، گاهی رویکرد برون‌زا و گاهی هم رویکرد درون‌گرا را درپیش گرفته است؛ به این معنا که در برخی از برهه‌های زمانی، بیشتر توجه آن به بیرون مرزها بوده و سعى کرده است با جذب منابع و امکانات خارجی، زمینه را برای توسعه فراهم کند. گاهی نیز سیاست خارجی با جهت‌گیری‌های غیرتوسعه‌ای و بی‌توجهی به مقاوم‌سازی اقتصاد ملی نتوانسته است از منابع منطقه‌ای و بین‌المللی برای فعال‌سازی ظرفیت‌های داخلی استفاده کند. چنین نوساناتی در اقتصاد سیاسی سیاست خارجی، مانع شکوفایی اقتصاد داخلی شده است؛ زیرا سیاست خارجی ایران با تأثیرپذیری از رویکردهای توسعه‌ای بیشتر درون‌گرا و عدم اولویت‌بخشی به اهداف اقتصادی نتوانسته است از منابع خارجی در راستای اهداف پیش‌بینی‌شده در اسناد فرادستی، همچون سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ و برنامه‌های توسعه پنج‌ساله کشور، استفاده کند.

بی‌توجهی به مقاوم‌سازی اقتصاد در دهه‌های گذشته موجب شده است که کشور در زمان تحریم‌ها نتواند پویایی اقتصادی خود را حفظ کند. به همین دلیل، بهره‌گیری از الگوی پیشرفت بومی و ارائه خط‌مشی‌هایی در سیاست داخلی و خارجی که بتواند از ظرفیت‌های اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی برای تقویت و رشد اقتصاد ملی استفاده کند، به عنوان یک ضرورت روزافزون، پیش روی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است. در این راستا، الگوی اقتصاد مقاومتی، به عنوان الگوی بومی پیشرفت برای رفع معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۸۹ مطرح شد. رهبر ایران در سال ۱۳۹۲ نیز سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی را با تأکید بر شاخص‌هایی همچون رویکرد جهادی، انعطاف‌پذیر، فرصت‌ساز، مولد، درون‌زا، پیشرو، برون‌گرا، کارآفرین، نوآور و دانش‌بنیان، رقابت‌پذیر، و اصلاح الگوی مصرف، ابلاغ کرد. این الگو تنها برای ایران نیست، بلکه کشورهای دیگر نیز به موضوع توسعه و مقاوم‌سازی اقتصاد ملی توجه دارند (Supreme Leader, 23 June 2015).

از آنجا که تحقق اقتصاد مقاومتی، مقاوم‌سازی و افزایش تاب‌آوری اقتصاد کشور را برای مقابله با

تکانه‌ها و تحریم‌های بین‌المللی در پی خواهد داشت، این الگو نیازمند برنامه‌ریزی‌های دقیق و به‌دور از هرگونه جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی دستگاه‌های گوناگون کشور است تا زمینه‌های استفاده از منابع و امکانات بالقوه کشور و محیط‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم شود. براین اساس، نقش سیاست خارجی و دیپلماسی اقتصادی کشور را نمی‌توان نادیده گرفت. هرچند در اقتصاد مقاومتی بر درون‌زایی تأکید می‌شود، اما این به معنای بستن درهای کشور، انتخاب راهبرد انزواگرایی و به‌طور کلی منفعل بودن سیاست خارجی نیست، بلکه برعکس، تحقق آن در بسیاری از موارد، نیازمند تقویت مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی است. بندهای ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ و همچنین، برخی دیگر از بندهای سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، گویای این مدعا است؛ بنابراین، فعال‌سازی اقتصاد سیاست خارجی پویا و همسو کردن آن با اهداف پیشرفت و مقاوم‌سازی اقتصاد ملی از جمله ضرورت‌هایی به‌شمار می‌آید که در اقتصاد مقاومتی و تجربه موفق کشورهای دیگر در امر مقاوم‌سازی اقتصاد ملی مطرح شده است. بااین حال، یکی از خلأهای سیاست خارجی برای تحقق اقتصاد مقاومتی، فقدان برنامه‌های راهبردی در این حوزه است که پژوهش حاضر در پی حل آن است.

### ۱. پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده تاکنون، چستی اقتصاد مقاومتی را بررسی و تحلیل کرده‌اند. مقاله «اقتصاد مقاومتی؛ چستی، چرایی، مبانی، مؤلفه‌ها، اهداف، و راهبردها (در کلام مقام معظم رهبری)» نوشته محمود اصغری (۱۳۹۴)، مقاله «اقتصاد مقاومتی از منظر اقتصاد سیاسی» نوشته محمدصادق جنان‌صفت (۱۳۹۵)، و مقاله «اقتصاد مقاومتی؛ درآمدی بر مبانی، سیاست‌ها و برنامه عمل» و حجت‌الله عبدالملکی (۱۳۹۴) از جمله این پژوهش‌ها به‌شمار می‌آیند. دسته دیگری از پژوهش‌های انجام‌شده مانند «نسبت امنیت و توسعه؛ الزامات سیاست خارجی» نوشته شاپوری و همکاران (۱۳۹۶) و «دیپلماسی اقتصادی و سیاست خارجی توسعه‌گرا، ابزارهای موفقیت راهبرد توسعه‌ای جمهوری اسلامی ایران در اقتصاد جهانی» نوشته فرهاد دانش‌نیا (۱۳۹۱)، به رابطه امنیت، سیاست خارجی، و توسعه اقتصادی توجه داشته‌اند. برخی دیگر از آن‌ها نیز رابطه اقتصاد مقاومتی و نقش آن در پیشبرد اهداف سیاست خارجی را تحلیل کرده‌اند که نمونه آن را می‌توان در پژوهش سیدعطاءالله موسوی (۱۳۹۵) با عنوان «اقتصاد مقاومتی و سیاست خارجی» مشاهده کرد.

همچنین، مصطفی سمیعی‌نسب (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «دیپلماسی اقتصادی، راهبرد مقابله با

تحریم‌های اقتصادی در منظومه اقتصاد مقاومتی» و فاطمه سلیمانی پورلک (۱۳۹۴) در پژوهشی با عنوان «الزامات تقویت دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در شرایط پساتحریم» بر دیپلماسی و تحریم‌ها تمرکز و تأکید داشته‌اند و تنها در بخش پایانی پژوهش خود، پیشنهادهایی را به‌عنوان راهکار مطرح کرده‌اند. سرانجام، علی باقری و مصطفی موسوی (۱۳۹۷) نیز در مقاله «مفهوم‌شناسی اقتصاد مقاومتی و تبیین نقش و جایگاه آن در دوران پساتحریم» سعی کرده‌اند، مفاهیم و مبانی نظری سیاست اقتصاد مقاومتی و راهبردهای اصولی پیاده‌سازی آن در دوران پساتحریم را شناسایی کنند.

با توجه به پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده می‌توان گفت، به بحث برنامه‌ریزی و بررسی الزامات راهبردی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از بُعد مقاوم‌سازی اقتصادی و اقتصاد مقاومتی، توجه چندانی نشده است. پژوهش حاضر که به‌لحاظ هدف، توسعه‌ای-کاربردی و به‌لحاظ ماهیت، کیفی است، تلاش کرده است، برنامه‌ها و الزامات راهبردی سیاست خارجی برای تحقق اقتصاد مقاومتی را به روش توصیفی-تحلیلی تبیین کند. براین اساس، در بخش نخست این پژوهش، با تحلیل محتوای سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و سخنان رهبر انقلاب در طول سال‌های اخیر کوشش کرده‌ایم، الگوی سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی را شناسایی کنیم و در بخش دوم، با استفاده از الگوی یادشده، برنامه‌ها و الزامات راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برای تحقق اقتصاد مقاومتی تبیین کرده‌ایم.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

### ۲-۱. الگوهای توسعه

امروزه هدف بسیاری از کشورها و پویایی‌های موجود در نظام بین‌الملل، تلاش برای توسعه اقتصادی پایدار است و دولت‌ها با به‌کارگیری الگوهای توسعه در راستای دستیابی به آن تلاش می‌کنند. به‌لحاظ نظری، سه الگوی توسعه درون‌گرا، برون‌گرا، و مختلط وجود دارد (Pahariya, 2008: 1) که در ادامه به آن‌ها اشاره شده است.

### • جایگزینی واردات (توسعه درون‌زا با رویکرد درون‌گرایی)

توسعه درون‌گرا بر راهبرد جایگزینی واردات، خودکفایی، و خوداتکایی اقتصادی استوار است. این الگو بر تلاش برای رشد و توسعه، بدون استفاده از امکانات و منابع خارجی و تنها با به‌کارگیری هرچه بیشتر منابع داخلی (درون‌زایی) استوار است. راهبرد جایگزینی واردات به دخالت فعال دولت در اقتصاد و نظارت آن بر بخش خصوصی تأکید دارد (Afzali & Kiani; 2012: 127). درون‌گرایی به سیاست‌هایی

اشاره دارد که تولید داخلی را از طریق افزایش هزینه واردات (اعمال تعرفه‌ها) تقویت می‌کند. تصور بر این است که با این حمایت‌ها، صنعت نوپا بتواند رشد و با بازارهای بین‌المللی رقابت کند. بزرگ‌ترین آسیب سیاست جایگزینی واردات این است که صنایع داخلی به پشتیبانی شدن در برابر رقبای خارجی عادت می‌کنند و در نتیجه در پی افزایش کارآمدی و رقابت نخواهند بود (Pahariya, 2008: 1-2).

#### • توسعه صادرات (توسعه برون‌زا با رویکرد برون‌گرایی)

الگوی برون‌گرای توسعه صادرات، بر نظام اقتصاد آزاد، بازار، نقش بیشتر بخش خصوصی، و کاهش دخالت دولت استوار است. برپایه این دیدگاه، پیوند داشتن با اقتصاد بین‌المللی و بازار جهانی و همچنین، برقراری روابط اقتصادی با کشورهای توسعه‌یافته، برای بهره‌گیری از امکانات و منابع خارجی، ضروری به‌شمار می‌آید. مزیت اصلی راهبرد توسعه صادرات، که مبتنی بر تولید کالاهای رقابتی است، فراهم شدن امکان دستیابی کشور به اقتصاد مقیاس است. با افزایش تولید داخلی و اشباع بازار، تولید متوقف نمی‌شود، بلکه می‌تواند به بازارهای منطقه‌ای و بین‌المللی نیز گرایش پیدا کند. همین امر می‌تواند نقش مهمی در افزایش تولید، اشتغال، کاهش فقر (Bhagwati, 1988: 40-41) و همچنین، کاهش هزینه‌های تولید (Celli, 2013: 255) داشته باشد. مشکل راهبرد توسعه صادرات این است که با توجه به باز بودن درهای تجارت، صنایع صادراتی داخلی در مراحل اولیه رشد خود نمی‌توانند با تولیدکنندگان خارجی رقابت کنند.

#### • رویکرد مختلط (درون‌زایی با رویکرد برون‌گرایی)

الگوی توسعه مختلط، ترکیبی از عناصر راهبردهای برون‌گرایانه و درون‌زا است که بر بهره‌گیری هم‌زمان از منابع، فرصت‌ها، و امکانات داخلی و خارجی تأکید دارد. این الگو با یک رویکرد هوشمندانه به نظام سرمایه‌داری و بازار جهانی نگاه می‌کند؛ به گونه‌ای که از یک سو نمی‌خواهد از بازار جهانی جدا شود و از سوی دیگر، اعتقادی به حل شدن در بازار آزاد ندارد (Afzali & Kiani, 2012: 128). در این الگو، عوامل درون‌زا، جایگاه مرکزی و نقش اصلی را در طراحی توسعه به خود اختصاص می‌دهند و هم‌زمان، به برون‌گرایی، یعنی استفاده از منابع بین‌المللی و دستیابی به بازارهای خارجی برای صدور تولیدات نیز توجه می‌شود؛ بنابراین، الگوی توسعه مختلط می‌تواند با توجه به شرایط اقتصاد سیاسی هر کشوری تعریف شود. توسعه، مسئله‌ای جهان‌شمول است، اما تفسیر آن باید پیرو زمینه‌های متفاوت در جوامع گوناگون باشد؛ زیرا فرایند توسعه برای همه جوامع یکسان نیست و محیط‌های فرهنگی گوناگون، نتایج توسعه‌ای متفاوتی را در پی دارند (Dixon, 2008: 32).

## ۲-۲. اقتصاد مقاومتی به مثابه الگوی بومی توسعه

طراحی و اجرای راهبردهای اقتصادی برای دستیابی به توسعه اقتصادی و اجتماعی، یکی از روش‌های معمول در میان کشورها است. کشورها می‌کوشند تا راهبرد و روش‌های رسیدن به پیشرفت و توسعه را با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی، دگرگونی‌های بین‌المللی، فرهنگی، و ارزشی حاکم بر جامعه خود تدوین کنند. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نبوده و با تأکید بر شرایط اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی خود، الگوی بومی اقتصاد مقاومتی را در پرتو الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت موردتوجه قرار داده است (Heydari & Qarbi, 2016: 39). افزون بر مسائل فرهنگی و ارزشی، باید به تحریم‌های بین‌المللی نیز اشاره کرد که در ارائه الگوی اقتصاد مقاومتی مؤثر بوده است.

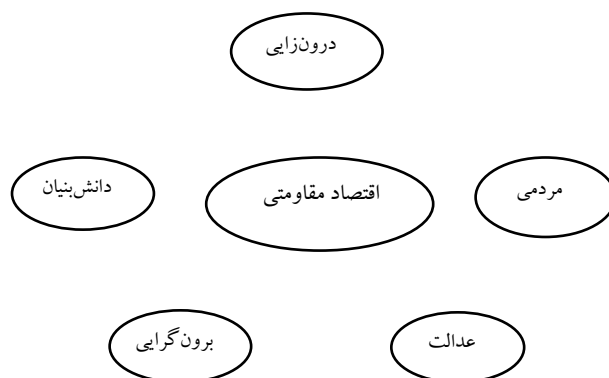
اقتصاد مقاومتی، اقتصادی است که «با هدف تأمین رشد پویا و بهبود شاخص‌های مقاومت اقتصادی و دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز بیست‌ساله،... با رویکرد جهادی، انعطاف‌پذیر، فرصت‌ساز، مولد، پیشرو، و برون‌گرا» تعریف می‌شود (Supreme Leader, 20 February 2014). رهبر انقلاب به‌عنوان کسی که برای نخستین بار در سال ۱۳۸۹ اصطلاح اقتصاد مقاومتی را مطرح کردند، در این مورد می‌فرماید: «اقتصاد مقاومتی، یعنی آن اقتصادی که مقاوم است؛ با تحریکات جهانی، با تکان‌های جهانی، با سیاست‌های امریکا و غیر امریکا زیرورو نمی‌شود» (Supreme Leader, 21 March 2014). درواقع، اقتصاد مقاومتی، اقتصادی است که سبب شود، کشور در شرایط تحریم و تکان‌های شدید بتواند مقاومت کند و مسیر خود را ادامه دهد.

## ۲-۳. اصول اقتصاد مقاومتی

درون‌زایی، برون‌گرایی، مردمی بودن، دانش‌بنیان بودن، و عدالت‌محوری از اصول اقتصاد مقاومتی به‌شمار می‌آیند. این اصول با تحلیل محتوای سیاست‌های کلان ابلاغی اقتصاد مقاومتی ۱۳۹۲، سخنرانی رهبر انقلاب در ابتدای سال ۱۳۹۳، و همچنین، سخنرانی ایشان در ابتدای سال ۱۳۹۵ در حرم مطهر رضوی (ع)، استخراج شده‌اند.

دولت موردنظر سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، همانند دولت توسعه‌گرا باید با ظرفیت‌سازی توسعه‌ای خود در دو بُعد داخلی و خارجی (Evans, 2001; 48 & 152) و توجه هم‌زمان به دو مؤلفه درون‌زایی و برون‌گرایی، بتواند بسترهای مردمی شدن «همکاری با بخش خصوصی» (بند یک)، دانش‌بنیان شدن (بند ۲ و ۱۱)، و عدالت‌محوری (بند ۴) را فراهم کند. درون‌زایی «به مجموعه نهادها و سازمان‌هایی اطلاق می‌شود که از بطن جامعه و لایه‌های زیرین و نهادهای آن آغاز می‌شود و کم‌کم و با بسترسازی، به لایه‌های بالاتر رسوخ می‌کند و به تدریج، تغییرات موردنظر را به‌وجود می‌آورد» (Latifi, 2009; 74).

بندهای ۳، ۸، و ۲۴ (رشد بهره‌وری و تقویت عوامل تولید) و بند ۲۲ (به‌کارگیری ظرفیت‌های داخلی) از سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی و همچنین، اقدامات ۲، ۶، و ۱۰ (احیای ظرفیت‌های تولیدی و تقویت آن در کشور)، که در توصیه‌های رهبر انقلاب به دولت یازدهم مشاهده می‌شود، به بُعد درون‌زایی اقتصاد مقاومتی اشاره دارد (Supreme Leader, 20 March 2016).



### شکل (۱): اصول اقتصاد مقاومتی

منبع: تحلیل بیانات رهبر انقلاب درباره اقتصاد مقاومتی

در اقتصاد مقاومتی، در کنار تأکید بر درون‌زایی و استفاده از ظرفیت‌های داخلی، به برون‌گرایی هم اشاره شده و در اسناد فرادستی‌ای همچون سند چشم‌انداز ۱۴۰۴، بر پیوند راهبردی با همسایگان و تعامل سازنده با کشورهای گوناگون تأکید شده است (Habibi, 2017; 1921). «اقتصاد مقاومتی به این معنا نیست که ما اقتصاد خودمان را محصور و محدود به خود کشور می‌کنیم؛ با اقتصاد جهانی تعامل دارد» (Supreme Leader, 21 March 2014)؛ از این رو، این نوع اقتصاد، برای رشد خود نیازمند رابطه داشتن با کشورهای دیگر است. بندهای ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۳، و ۱۵ (تنوع در صادرات کالا و خدمات، تنوع مبادی تجاری، و توسعه پیوندهای راهبردی کشور) از سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی و اقدامات ۳ و ۴ (واردات هدفمند با رویکرد تقویت تولید داخلی) در توصیه‌های رهبر انقلاب، به این موضوع توجه داشته‌اند (Supreme Leader, 20 March 2016). به این ترتیب، می‌توان گفت، اهدافی که در اقتصاد مقاومتی دنبال می‌شوند، دالی بر درون‌گرا بودن آن نیست و دولت نمی‌تواند سیاست انزواگرایی را برای پیشبرد اهداف اقتصاد مقاومتی درپیش گیرد.

## ۲-۴. ویژگی‌های اقتصاد مقاومتی

در این قسمت کوشیده‌ایم، برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های الگوی اقتصاد مقاومتی را با توجه به سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، سخنان رهبر انقلاب، و اسناد فرادستی استخراج کنیم.

جدول (۱): ویژگی‌های اقتصاد مقاومتی

|                                                                       |                             |
|-----------------------------------------------------------------------|-----------------------------|
| تعامل محتاطانه با غرب، گسترش همکاری با کشورهای منطقه به‌ویژه همسایگان | ویژگی‌های اقتصاد<br>مقاومتی |
| دیوان‌سالاری قدرتمند، هماهنگ و به‌دور از رقابت‌های سیاسی              |                             |
| دولت کارآمد و هدایت منابع به‌سوی بی‌اثر کردن تحریم‌ها                 |                             |
| همکاری با مردم و بسترسازی برای فعالیت بخش خصوصی                       |                             |
| اتخاذ سیاست‌های تجاری و صنعتی‌سازی هوشمندانه                          |                             |
| افزایش صادرات غیرنفتی و تنوع بازارهای صادراتی                         |                             |
| ارتقای کیفیت تولیدات داخلی و صادرات غیرنفتی                           |                             |
| توجه به رشد، توسعه اقتصادی، و عدالت اجتماعی                           |                             |
| افزایش صادرات برق، گاز، و فراورده‌های نفتی                            |                             |
| نخبگان با روحیه جهادی و مصمم به پیشرفت                                |                             |
| استفاده از ظرفیت‌های داخلی و خارجی                                    |                             |

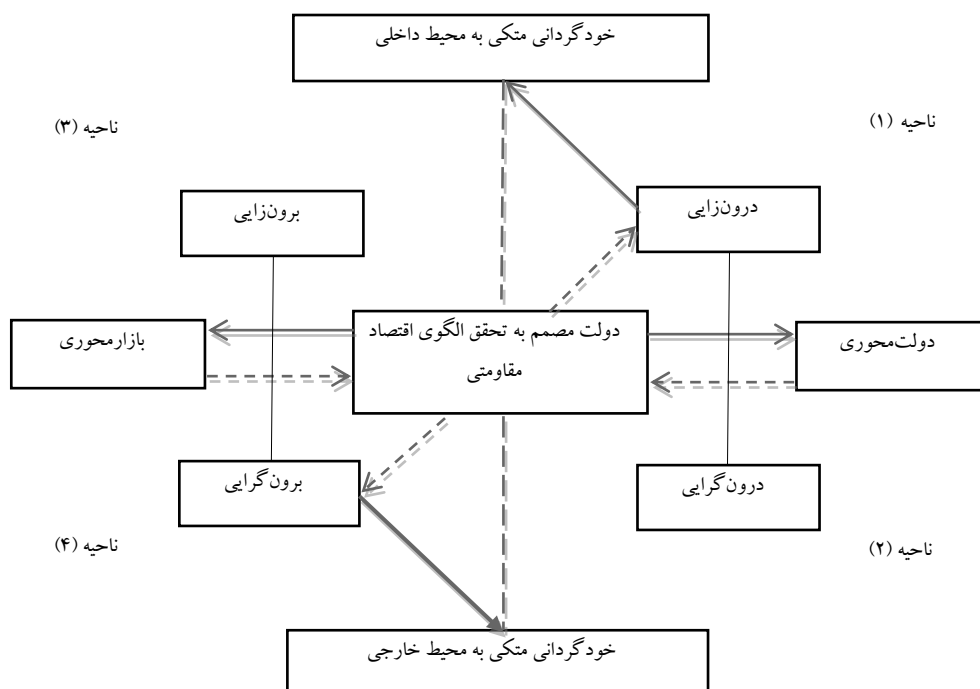
منبع: تحلیل بیانات رهبر انقلاب و سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی درباره سیاست خارجی و اقتصاد

البته این ویژگی‌ها به معنای تفاوت چشمگیر اقتصاد مقاومتی با سایر تجربه‌ها و الگوهای موفق توسعه نیست. رهبر انقلاب در این باره می‌فرماید: «البته این الگو مختص ما نیست؛ الگوی اقتصاد مقاومتی را برخی از کشورهای دیگر هم برای خودشان پیش‌بینی کردند» (Supreme Leader, 23 June 2015)؛ چنان‌که کشورهای توسعه‌یافته امروزی نیز به دلیل برخوردار بودن از ویژگی‌هایی همچون نخبگان توسعه‌گرا، دیوان‌سالاری قدرتمند، دولت کارآمد، همکاری با بخش خصوصی، توجه به رشد و توسعه اقتصادی، صنعتی‌سازی و توسعه بخش تولید، ارتقای صادرات، توجه به منابع و امکانات بین‌المللی، گسترش همکاری بین‌المللی، استقلال سیاست خارجی (آزادی عمل دولت از عوامل محدودکننده و حاشیه‌ای) و همچنین، مذاکرات اقتصادی، مالی و تجاری، توانسته‌اند مسیر توسعه و مقاوم‌سازی اقتصاد را پیمایند (Evans, 2001: 48, 152).

## ۲-۵. الگوی سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی

دولت و سیاست‌های آن و نه نوع نظام سیاسی (دموکراتیک و غیردموکراتیک) در توسعه اقتصادی کشور اهمیت فراوانی دارد. دولتی که رویکرد توسعه‌گرایانه داشته باشد و بتواند با ساختار درونی قدرتمند،

خودگردانی متکی به دو محیط داخلی و خارجی را در دستور کار قرار دهد، دولتی مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی به‌شمار می‌آید. در این نوع دولت، از یک سو، به نخبگان خواهان توسعه و دیوان‌سالاری قدرتمند توجه می‌شود، و از سوی دیگر، بر خودگردانی متکی به جامعه تأکید می‌شود. هرچند به‌نظر می‌رسد که «خودگردانی متکی به جامعه» مفهومی متناقض است، اما می‌تواند دولت را از تأثیرپذیری از گروه‌ها و موضوع‌های غیر توسعه‌گرا در داخل و خارج از کشور در امان نگه دارد و در عین حال، به این نکته اشاره می‌کند که دولت برای تحقق اهداف توسعه‌ای کشور به محیط پیرامونی خود نیاز دارد.

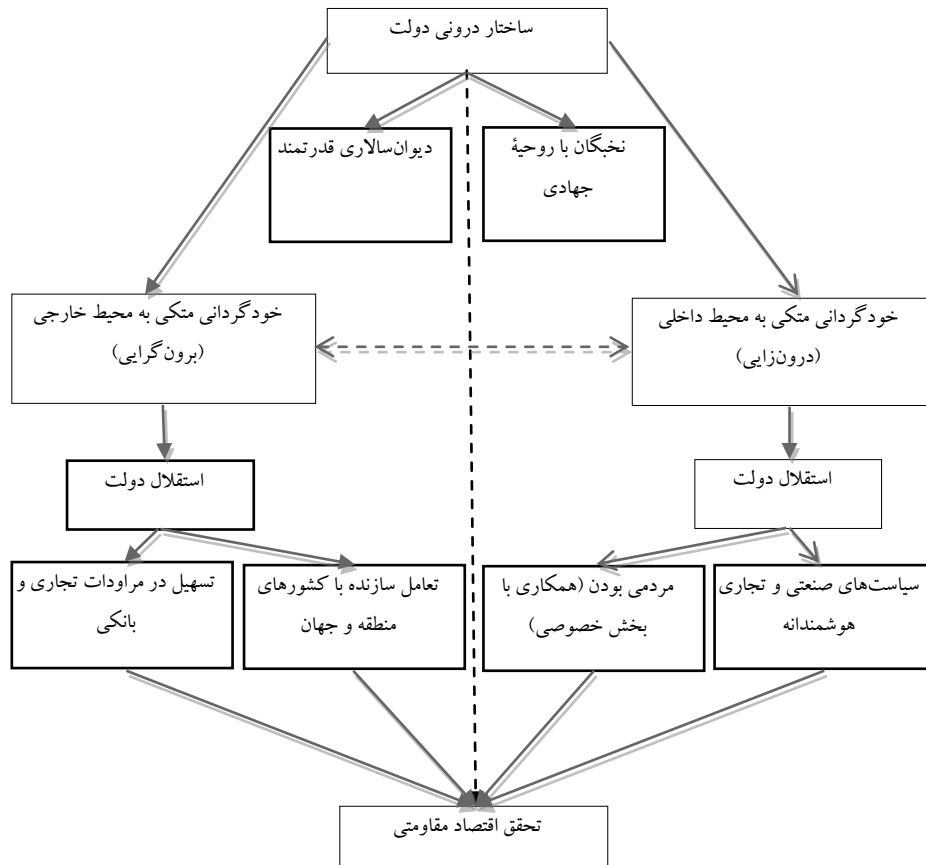


شکل (۲): مدل اقتصادی دولت مصمم به تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی

منبع: یافته‌های پژوهش

مبانی اندیشه‌ای دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی که مبتنی بر دو اصل درون‌زایی (استفاده از ظرفیت‌های داخلی) و برون‌گرایی (استفاده از منابع و بازارهای تجاری خارجی) و همچنین، استقلال نخبگان از موضوع‌های غیر توسعه‌ای است، نشان می‌دهد که این دولت در میانه رویکرد دولت‌محوری (درون‌زادرون‌گرا) و بازارمحوری (برون‌زایی‌برون‌گرا) قرار دارد. بر این اساس، دولت مصمم به تحقق اقتصاد

مقاومتی جمهوری اسلامی ایران باید برای تحقق مقاوم‌سازی اقتصاد ملی، به ناحیه (۱) و (۴) شکل شماره (۲) توجه داشته باشد؛ زیرا در صورت خودگردانی متکی به محیط داخلی ناحیه (۱) (دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی و درون‌زایی) - و خودگردانی متکی به محیط خارجی ناحیه (۴) (دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی و برون‌گرایی) - امکان تحقق اهداف برنامه‌ریزی شده توسط دولت وجود دارد.



شکل (۳): مدل سیاست خارجی مبتنی بر تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی

منبع: یافته‌های پژوهش

همان‌گونه که اشاره شد، دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی نمی‌تواند تنها به منابع داخلی برای توسعه اکتفا کند؛ بنابراین، سیاست خارجی‌اش را با توجه به الزامات اهداف توسعه خود سامان‌دهی می‌کند؛ به گونه‌ای که می‌توان اصطلاح «سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی» یا «سیاست

خارجی دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی» را برای چنین دولتی به کار برد؛ از این رو، به منظور ارائه بایسته‌های روشمند و منطقی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مدل «اقتصاد سیاسی سیاست خارجی مبتنی بر تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی» (شکل شماره ۳)، به عنوان مدل پیشنهادی این پژوهش برای بررسی موضوع طراحی شده است. توجه هم‌زمان به اقتصاد سیاسی داخلی-بین‌المللی و تأثیر این دو بر سیاست خارجی و همچنین، تأثیری که اقتصاد سیاسی داخلی و بین‌المللی به واسطه سیاست خارجی بر تحقق اقتصاد مقاومتی دارند، از مزیت‌های عمده این مدل به شمار می‌آید. با توجه به اینکه این مدل، از یک سو با شاخص‌های اقتصاد مقاومتی و شرایط بومی کشور هماهنگ است و از سوی دیگر، پشتوانه دستاوردهای موفق کشورها در مقاوم‌سازی اقتصاد ملی را به همراه دارد، می‌توان برپایه آن، الزامات سیاست خارجی را برای تحقق اقتصاد مقاومتی مشخص کرد.

### ۳. موانع تحقق اقتصاد مقاومتی

#### ۳-۱. وابستگی به درآمدهای نفتی

وابستگی به درآمدهای نفتی در شرایطی که قیمت نفت در نوسان است، می‌تواند آسیب‌پذیری کشور را افزایش دهد و کشور را به سوی اتخاذ سیاست‌های تدافعی و هنجارپذیر سوق دهد. چنین وضعیتی را می‌توان برای جمهوری اسلامی ایران نیز مطرح کرد. وابستگی ایران به نفت، که ستون اصلی و مهم اقتصادی آن به شمار می‌آید، موجب شده است که به شدت در برابر فشارهای اقتصادی بین‌المللی آسیب‌پذیر باشد (Güngören, 2015: 3)؛ به این معنا که فشارها می‌توانند از طریق تحمیل تحریم‌ها و اعمال ممنوعیت‌ها افزایش یابند و بر سیاست خارجی و بودجه کشور تأثیرگذار باشند؛ برای نمونه، دولت به دلیل تحریم‌های بین‌المللی و کاهش درآمدهای نفتی در سال ۱۳۹۱ نتوانست از افزایش نرخ ارز جلوگیری کند و همین امر، افزایش یک‌باره قیمت‌ها و بی‌ثباتی اقتصاد ملی را در پی داشت. چنین وضعیتی در سال‌های اخیر نیز تکرار شد (Habibi, 2018; 758).

#### ۳-۲. تحریم‌های بانکی

یکی از واقعیت‌هایی که اقتصاد کشور با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، تحریم‌های بانکی و تجاری است که در این میان، تحریم‌های بانکی و ارزی از اهمیت بیشتری برخوردارند. بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که حوزه مالی، محدودیت‌های مالی‌ای مانند انسداد دارایی‌ها و وام‌های بانک‌های خارجی را به همراه داشته که موفقیت سیاسی آن، حدود ۴۱ درصد بوده است؛ در حالی که تحریم‌های تجاری، ۲۵

درصد، اثربخش بوده‌اند. این آمارها اهمیت امور مالی را نشان می‌دهد و کاهش مبادلات تجاری، معلول محدودیت‌های مبادلات بانکی و مالی ایران با طرف‌های تجاری‌اش بوده است (Mousavi Shafaei & Naghdi, 2015: 28). تحریم‌های بانکی سبب شده است که بازرگانان به مسیرهای غیربانکی‌ای همچون صرافی‌ها روی آورند. دریافت نکردن خدمات بانکی بین‌المللی و در نتیجه، افزایش ریسک برای طرف‌های تجاری ایران، از پیامدهای تحریم‌های بانکی بوده است که نتیجه آن، کاهش تولید و تضعیف حضور کالاهای ایران در بازارهای بین‌المللی است.

### ۳-۳. نظامی‌گری در منطقه

دگرگونی‌های چند سال اخیر منطقه و بی‌ثباتی‌های ناشی از آن، سبب شد که کشورهای منطقه برای مقابله با تهدیدهای احتمالی، خرید تسلیحات نظامی را در دستور کار قرار دهند. نوع تسلیحاتی که کشورهای منطقه خریداری می‌کنند، نشان می‌دهد که این سلاح‌ها تنها برای مبارزه با بازیگران غیردولتی نیست، بلکه از تهدید خارجی‌ای که بیشتر از سوی ایران احساس می‌شود، سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا بیشتر آن‌ها سلاح‌های سنگین متعارف مانند هواپیماهای جنگی، وسایل زرهی، و سامانه‌های موشکی هستند (Jarzabek, 2016: 1-3). گزارش مؤسسه بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۶، هزینه نظامی تمام کشورهای منطقه غرب آسیا به غیر از لبنان، قطر، امارات، و سوریه، حدود ۱۹ درصد نسبت به سال ۲۰۰۷ افزایش یافته است (SIPRI: April, 2017). در سال ۲۰۱۷ نیز هزینه‌های نظامی منطقه، حدود ۶/۲ درصد نسبت به سال ۲۰۱۶ و حدود ۲۹ درصد نسبت به سال ۲۰۰۸ افزایش یافته است (SIPRI: April, 2018)؛ براین اساس، کشوری که مجبور است درآمد خود را صرف امور دفاعی و امنیتی کند، باید از هزینه‌های توسعه یافتگی خود بکاهد؛ زیرا نمی‌تواند منابع محدود خود را به حوزه‌های گوناگون تخصیص دهد.

### ۳-۴. بخشی‌نگری و بی‌توجهی به اولویت‌ها

هرگونه تصمیم بخشی‌نگر، جزیره‌ای‌وار، و نامنسجم، منابع کشور را هدر می‌دهد و نمی‌تواند توسعه اقتصادی را در پی داشته باشد. غلامحسین شافعی، رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن، و کشاورزی ایران در ارزیابی وضعیت صنعتی کشور می‌گوید: «از ۱۶۸ رشته صنعتی دنیا، ۱۳۰ رشته در ایران فعال است؛ درحالی که آلمان، به عنوان مهم‌ترین کشور صنعتی جهان، برای دهه‌ها تنها روی ۲۶ رشته متمرکز بوده است. در صنعت خودرو، ۸۱ واحد تولید خودرو در کشور وجود دارد. تعداد واحدهای صنعتی خودرو در

آلمان ۱۲، آمریکا ۲۹، فرانسه ۸، ژاپن ۱۱، و کره ۵ واحد است که این‌ها به معنای نبود یک استراتژی واحد برای توسعه زیرساخت‌های کشور است» (Moqavemati News, 11 September 2017). نبودن اولویت‌بندی برای توسعه بخش‌های مهم اقتصادی و پیشران‌ها، مانع تخصیص سرمایه‌ها به بخش خاصی شده و بی‌توجهی نخبگان به صنعتی‌سازی و واردات کالاهایی که مشابه داخلی دارند نیز بر رقابت‌پذیری تولیدات داخلی و اشتغال، تأثیر منفی گذاشته است.

### ۳-۵. الگوهای توسعه وارداتی

جمهوری اسلامی ایران، همواره تحت تأثیر دو گرایش فکری خوش‌بینانه و بدبینانه به اقتصاد جهانی بوده و به همین دلیل، موضع‌گیری‌های آن در برابر اقتصاد جهانی، از واگرایی تا همگرایی و از تمرکز اقتصادی تا آزادسازی اقتصادی، در نوسان بوده است (Soleimani, 2016: 326)؛ چنان‌که دولت سازندگی برای پیشبرد سیاست‌های بانک جهانی و دریافت وام، سیاست خصوصی‌سازی را در پیش گرفت، اما این سیاست، به دلیل بی‌ثباتی اقتصادی و محیط کسب‌وکار نامساعدی که در نتیجه سیاست تعدیل اقتصادی شکل گرفته بود، به شکست انجامید؛ دولت اصلاحات، متأثر از اندیشه‌های غربی، بر توسعه سیاسی تأکید داشت و به همین دلیل، مسائل اقتصادی در اولویت سیاست‌گذاری‌هایش نبود؛ در دولت اصول‌گرا نیز موضوع‌هایی همچون افزایش درآمدهای نفتی، انگیزه دولت را بیشتر به سوی اقتصاد توزیعی، واردات، و رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی سوق داد و دولت اعتدال، با فروکاستن مشکلات کشور به مسئله هسته‌ای و غرب در راستای بهبود روابط تجاری و بانکی تلاش کرد، اما به سناریوهای جایگزین و استفاده از ظرفیت‌های داخلی برای بهبود وضعیت اقتصادی توجهی نداشت (Islamian & Habibi, 2020: 358-359). بی‌توجهی به الگوی توسعه بومی و مناسب، تأثیر منفی‌ای بر کارآمدی سیاست خارجی در استفاده از منابع و امکانات خارجی برای توسعه اقتصادی کشور داشته است.

وضعیت اقتصاد کشور، نشان‌دهنده این است که دولت مصمم به توسعه اقتصاد، حلقه گم‌شده صنعتی‌سازی و به‌طور کلی، مقاوم‌سازی کشور است. وجود دولت ضعیف و نخبگان غیر توسعه‌گرا موجب شده است که سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه کشور، هماهنگ با پیش‌بینی‌ها محقق نشود. سیاست‌های بخشی‌نگری، در حاشیه بودن مسائل اقتصادی، توجه به موضوع‌های غیراقتصادی در سیاست خارجی، و بی‌توجهی به مسیرهای جایگزین برای مبادلات بانکی و تجاری، از جمله عوامل توسعه زیگزاگی در کشور بوده‌اند و دولت نتوانسته است منابع و امکانات توسعه‌ای داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی را در راستای رشد و توسعه اقتصاد کشور بسیج کند.

#### ۴. یافته‌های پژوهش

##### ۴-۱. نخبگان دارای روحیه جهادی و مصمم به توسعه

از آنجا که نخبگان، نقش مهمی در فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دارند (Wee et al, 2018: 1)، به کارگماری نخبگان مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی در سیاست خارجی و حضور آن‌ها در سفارت‌خانه کشورهای جمهوری اسلامی ایران با آن‌ها دارای مرادفات سیاسی و اقتصادی است، می‌تواند مفید باشد. این کار، نیازمند حضور نخبگان دارای روحیه جهادی، نه تنها در وزارت امور خارجه، بلکه در وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها، و نهادهای دیگر کشور است؛ نخبگانی که با ارائه برنامه‌های مشخص و مدون بتوانند بسترهای داخلی و خارجی را برای توسعه فراهم کنند؛ زیرا در عصر ارتباطات و اطلاعات، وزارت امور خارجه به تنهایی نمی‌تواند دیپلماسی اقتصاد مقاومتی را دنبال کند و وزارتخانه‌ها و نهادهای متولی دیگر نیز باید در این راستا همکاری کنند و وزارت امور خارجه می‌تواند در این حوزه، نقش هماهنگ‌کننده را ایفا کند (Dehghani Firoozabadi, 2009: 232).

به نظر می‌رسد، برای داشتن دیپلماسی اقتصاد مقاومتی فعال، باید تدابیری اندیشیده شود که از یک سو، امکان مشارکت بخش خصوصی در تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی فراهم شود و از سوی دیگر، متولیان حوزه دیپلماسی اقتصادی، به‌ویژه وزارت امور خارجه، اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی، صنعت و معدن، و نهادهای تابعه دیگر، از هماهنگی و یکپارچگی لازم برخوردار باشند تا مانع موازی‌کاری‌ها و خنثی‌سازی اقدامات یکدیگر شوند. دستیابی به این شرایط نیازمند وجود نخبگان مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی است تا بتوانند ترکیبی از مفهوم خودگردانی متکی به جامعه (چه در حوزه داخلی (درون‌زایی) و چه خارجی (برون‌گرایی)) را شکل دهند. چنان‌که نخبگان دولت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا با پیاده‌سازی مفهوم خودگردانی متکی به جامعه توانسته‌اند موجب توسعه کشورشان شوند.

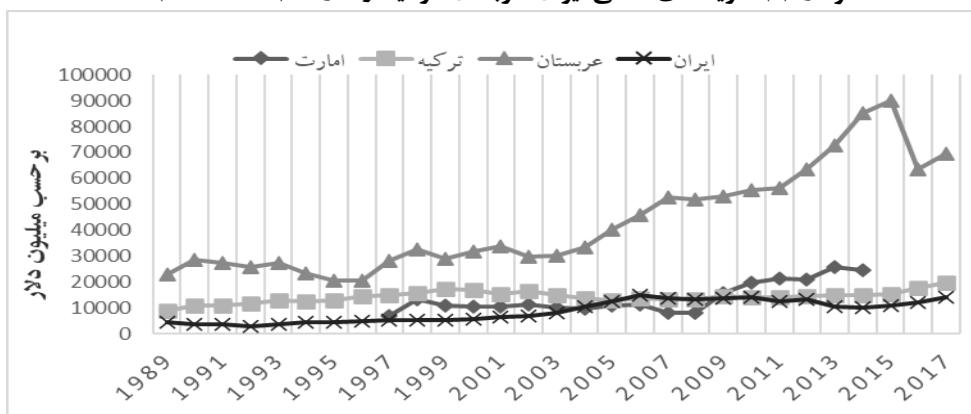
##### ۴-۲. استقلال سیاست خارجی دولت از موضوع‌های غیرتوسعه‌ای

###### • نظامی‌گری در منطقه

در گذشته، انجام هزینه‌های نظامی در منطقه و افزایش آن در برخی از کشورها، بیشتر به دلیل تهدیدی بود که این کشورها از سوی ایران و عراق احساس می‌کردند. حمله عراق به کویت بر افزایش حجم هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه تأثیرگذار بود؛ ولی از سال ۱۹۹۲، هزینه‌های نظامی منطقه کاهش یافت. بی‌شک، شکست نیروهای صدام و حضور دائمی آمریکا در منطقه سبب شد که ترس کشورهای منطقه از صدام و عراق کاهش یابد؛ این درحالی است که از سال ۱۹۹۷ به این سو، هزینه‌های نظامی دوباره افزایش

پیدا کرد. شکل‌گیری موج بیداری اسلامی، که موجب خیزش اعتراض‌های مردمی در عراق، یمن، لیبی، و سوریه شده است، در افزایش هزینه‌های نظامی کشورهای منطقه، از یک سو برای مقابله با این جریان و از سوی دیگر برای مقابله با سیاست‌های منطقه‌ای ایران، تأثیر گذار بوده است (Jarzabek, 2016: 2-3).

نمودار (۱): هزینه‌های نظامی ایران، عربستان، ترکیه، و امارات (۱۹۸۹-۲۰۱۷)



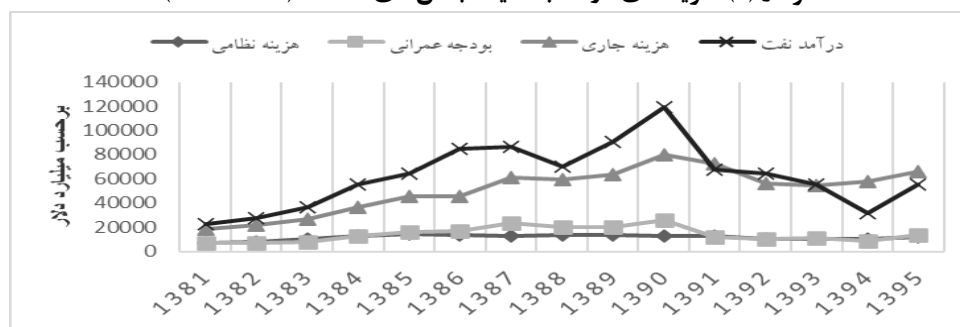
Source: [www.sipri.org](http://www.sipri.org)

به نظر می‌رسد، سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی که مسئولیت تعقیب اهداف توسعه‌ای را به عهده دارد، باید ثبات منطقه را حفظ کند، نه اینکه در دور باطل رقابت‌های نظامی گری و تسلیحاتی منطقه گرفتار شود. سیاست خارجی امریکا توانسته است با گسترش ایران‌هراسی، بسترهای تقویت صنایع دفاعی خود را فراهم کند و کشورهای منطقه نیز از روی ناآگاهی، همراهی با سیاست‌های امریکا را درپیش گرفته‌اند. گزارش مؤسسه بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم (نمودار شماره ۱) حاکی از این است که هزینه‌های نظامی جمهوری اسلامی ایران، نسبت به کشورهای منطقه بسیار ناچیز است و این مقدار هزینه برای تأمین امنیت ایران ضروری است. نکته مهم این است که جمهوری اسلامی ایران با تصویرسازی درست از خود، کشورهای منطقه را به کاهش رقابت‌های تسلیحاتی دعوت کند. در این راستا، مهم‌ترین الزام سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی، روشن‌گری (اهداف سیاسی و اقتصادی امریکا)، تصویرسازی درست از خود، دعوت کشورهای منطقه به کاهش نظامی‌گری و وحدت کشورهای اسلامی است که این هدف، از طریق تنش‌زدایی، همزیستی مسالمت‌آمیز، اعتمادسازی، و به‌طور کلی تعامل سازنده با کشورهای منطقه و جهان، «توسعه پیوندهای راهبردی» و «دیپلماسی اقتصادی» دست‌یافتنی خواهد بود.

### • درآمدهای نفتی

یکی از معیارهای سنجش عملکرد سیاست خارجی کشورها این است که سیاست خارجی آن کشور تا چه حدی توانسته است به رشد اقتصادی و اجتماعی آن کمک کند. سیاست خارجی‌ای که رویکرد توسعه‌ای و مقاوم‌سازی اقتصاد دارد، می‌تواند نقش مهمی در این حوزه ایفا کند. چنان‌که سیاست خارجی دولت نهم و دهم، منبع تنش و تقابل با محیط منطقه‌ای و همسایگان و با نظام بین‌الملل بوده است. این دولت، به‌پشتوانه قیمت بالای نفت، سیاست خارجی فاقد تلاش برای مقاوم‌سازی اقتصاد ملی را در پیش گرفت (Jathol et al, 2017: 95-97). به‌نظر می‌رسد، قیمت نفت و درآمدهای حاصل از آن، موجب انحراف سیاست خارجی ایران از مسیر توسعه و مقاوم‌سازی اقتصاد شده است که بی‌توجهی به مقاوم‌سازی اقتصاد ملی و اتخاذ رویکردهای تقابلی در سیاست خارجی کشور، شاهدهی بر این مدعا است. شواهد، حاکی از این است که درآمدهای نفتی کشور در طول دهه‌های گذشته، به‌جای اینکه در بودجه‌های عمرانی و توسعه‌ای کشور صرف شود، بیشتر در حوزه‌های غیر توسعه‌ای هزینه‌های جاری- به‌کار رفته‌اند.

نمودار (۲): هزینه‌های دولت به تفکیک بخش‌های مختلف (۱۳۸۱-۱۳۹۵)



منبع: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

برای نمونه، با درآمد نفتی ۳۱ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۴، هزینه‌های نظامی، عمرانی، و جاری دولت به ترتیب حدود ۱۰، ۹ و ۵۷ میلیارد دلار بوده است که این هزینه‌ها در سال ۱۳۹۵ با درآمد نفت ۵۵ میلیارد دلار، به ترتیب به ۱۲ میلیارد دلار، ۱۳ میلیارد دلار، و ۶۵ میلیارد دلار رسید. این آمارها از یک سو، نشان‌دهنده وابستگی هزینه‌های دولت به درآمدهای نفتی و از سوی دیگر، نشان‌دهنده سهم بالای هزینه‌های جاری و در موازات هم بودن بودجه عمرانی و هزینه‌های نظامی است. هدف از ارائه این آمارها، نشان دادن هزینه بالای نظامی کشور نیست (برپایه داده‌های نمودار شماره ۱) هزینه‌های نظامی ایران در مقایسه با

کشورهای منطقه، بسیار ناچیز است)، بلکه مقصود این است که ایران با عدم تأثیرپذیری از درآمدهای نفتی، در دور باطل رقابت‌های تسلیحاتی -افزایش هزینه‌های نظامی- قرار نگیرد و همچنین، بودجه عمرانی دولت نیز باید با کاهش هزینه جاری کشور افزایش پیدا کند. به نظر می‌رسد، جمهوری اسلامی ایران برای تعقیب اهداف توسعه‌ای خود، باید در برابر درآمدهای نفتی استقلال عمل داشته باشد؛ زیرا عدم خودگردانی و تکیه به این منابع غیرتوسعه‌ای می‌تواند بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی -تدافعی و تهاجمی- و هزینه‌های دولت (با توجه به قیمت نفت) تأثیر منفی بگذارد.

### ۳-۴. صنعتی‌سازی و همکاری با بخش خصوصی

بررسی سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی نشان می‌دهد که الگوی اقتصاد مقاومتی بر اتخاذ راهبرد هوشمندانه و رویکرد درون‌زای برون‌گرا تأکید دارد؛ به این معنا که این الگو می‌کوشد، راهبرد جایگزینی صادرات یا فعال کردن دیگر مزیت‌های اقتصادی کشور را به موازات راهبردهای جایگزینی واردات و ارتقای صادرات، درپیش گیرد. براین اساس، توجه به طرح‌های اولویت‌دار و پیشران و همچنین، سیاست ارزی مناسب باید در دستورکار قرار گیرد. آنچه در اینجا مهم به نظر می‌رسد، هماهنگی و انسجام در برنامه‌های صنعتی‌سازی و سیاست‌های تجاری است. سیاست خارجی با فراهم کردن بسترهای جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری (در چارچوب سرمایه‌گذاری‌های مشترک) می‌تواند منابع و امکانات موردنیاز را برای توسعه صنایع مادر و ایجاد مزیت‌های اکتسابی تأمین کند.

مسائل مربوط به نرخ‌های تبدیل ارز نیز می‌تواند بر کارآمدی و ناکارآمدی سیاست خارجی در صحنه بین‌المللی مؤثر باشد (Pourahmadi, 2002: 1075). نرخ ارز، یکی از متغیرهای مهم در رقابت‌پذیری صنایع داخلی و صادرات صنعتی به‌شمار می‌آید. از آنجا که بند ششم سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، بر افزایش تولید داخلی نهاده‌ها تأکید دارد، سیاست‌گذاری‌ها باید در راستای کاهش وابستگی به تولید خارجی باشد. هرچند با واقعی شدن نرخ ارز، هزینه نهاده‌های تولید افزایش پیدا می‌کند، ولی باید به رقابت‌پذیری و سود حاصل از آن در بازارهای داخلی و خارجی نیز توجه داشت. چنین شرایط سودآوری، سبب توسعه صنعتی‌سازی می‌شود و افزایش هزینه‌های تولید را جبران می‌کند. همچنین، باید توجه داشت که واقعی شدن نرخ ارز و دوری جستن از ملاحظات سیاسی و جناحی در تعیین آن، بر ثبات اقتصادی و به تبع آن، بر کارآمدی دیپلماسی اقتصادی برای جذب سرمایه خارجی و انعقاد موافقت‌نامه‌های تجاری، تأثیر مثبتی خواهد داشت.

دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی باید با ایفای نقش قابلیت‌گویی و سیاست‌گذاری درست در حوزه

سیاست‌های پولی و مالی، بسترهای حضور بخش خصوصی را در اقتصاد فراهم کند. در این راستا، سیاست خارجی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی می‌تواند زمینه همکاری بخش‌های اقتصادی داخلی با شرکت‌های خارجی را فراهم کند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید برای تحقق اقتصاد مقاومتی در بعد درون‌زایی آن: (۱) موضوع‌های اقتصادی و بخش خصوصی را در اولویت قرار دهد؛ (۲) با ایفای نقش بازاریابی، اطلاعات بازار را برای فعالیت‌های تولیدی در اختیار بخش خصوصی بگذارد. لازمه این کار این است که بخش خصوصی بتواند در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داشته باشد. البته این به معنای کاهش نقش و دخالت دولت نیست؛ زیرا دولت و نخبگان آن می‌توانند با مدیریت جهادی و افزایش ظرفیت‌های توسعه‌ای خود، امکان چنین همکاری‌هایی را فراهم کنند.

#### ۴-۴. تعامل سازنده با کشورهای منطقه و جهان

بین سیاست خارجی و الگوهای توسعه، رابطه مستقیمی وجود دارد؛ زیرا هر الگوی توسعه‌ای، مجموعه‌ای از الزامات را مشخص می‌کند که سیاست خارجی باید در راستای تحقق آن حرکت کند. پایبند بودن سیاست خارجی به مقاوم‌سازی اقتصاد ملی، از دو اصل مهم درون‌زایی و برون‌گرایی در الگوی اقتصاد مقاومتی سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، سیاست خارجی نیز مانند بسیاری از سیاست‌های کشور باید در خدمت تحقق این الگوی اقتصادی باشد؛ زیرا در صورت منفعل بودن سیاست خارجی، بُعد برون‌گرایی الگوی اقتصاد مقاومتی، در عمل فاقد کارایی خواهد بود و نمی‌تواند ظرفیت‌های درون کشور را برای موفقیت بُعد درون‌زایی تقویت کند. از آنجاکه هدف دولت مصمم به تحقق اقتصاد مقاومتی، صنعتی شدن و توسعه اجتماعی است، سیاست خارجی این دولت نیز باید مبتنی بر مقاوم‌سازی اقتصاد باشد تا بتواند بسترهای لازم را برای افزایش سرعت صنعتی شدن و توسعه فراهم کند.

بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌هایی همچون اقتصادمحوری، سیاست‌های تنش‌زدایی، اعتمادسازی، و همزیستی مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی، امکان پیگیری اهداف، منافع، و تعامل سازنده فراهم نخواهد بود. بر پایه بند دوازدهم سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، تعامل سازنده با کشورهای منطقه و تعامل محتاطانه با جهان، باید به عنوان یک اصل مهم در سیاست‌گذاری‌ها در نظر گرفته شود. بند ۱۲ سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد کشور را از طریق: (۱) توسعه پیوندهای راهبردی و گسترش همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه و جهان به‌ویژه همسایگان؛ (۲) استفاده از دیپلماسی در جهت حمایت از هدف‌های اقتصادی؛ (۳) استفاده از ظرفیت‌های سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، امکان‌پذیر می‌داند. این بند بر این نکته تأکید می‌کند که تعامل و همکاری با

کشورهای منطقه، امنیت جمهوری اسلامی ایران و کشورهای منطقه را در پی خواهد داشت. همزیستی مسالمت‌آمیزی که از طریق این بند شکل می‌گیرد، بستر همکاری‌های سیاسی و اقتصادی را شکل می‌دهد و این امر از یک‌سو، در کاهش هزینه‌های نظامی و رقابت‌های تسلیحاتی در منطقه و از سوی دیگر، در فراهم کردن بسترهای برون‌گرایی و درون‌زایی، تأثیرگذار خواهد بود.

نمونه این شرایط را می‌توان در سیاست کشورهای شرق آسیا مشاهده کرد؛ برای مثال، چین با اتخاذ سیاست همسایگی خوب در چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز، توانایی‌های سیاسی و اقتصادی لازم را برای تأثیرگذاری بر مسائل جنوب شرق آسیا به دست آورد و توانست «تهدید چین» را به «فرصت چین» تبدیل کند؛ به گونه‌ای که با توسعه روابط تجاری و اقتصادی با کشورهای شرق آسیا، از یک‌سو توانست امکان تجارت خود با این کشورها را توسعه دهد و از سوی دیگر، برپایه نظرسنجی سال ۲۰۰۳ در تایلند، توانست اعتماد تایلندی‌ها را به خود جلب کند. این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۷۶ درصد از مردم تایلند، چین را به عنوان دوست و متحد خود در نظر گرفته‌اند و ۹ درصد دیگر، امریکا را به عنوان دوست انتخاب کرده‌اند (Tai & Soong, 2014: 25-32).

#### ۴-۵. موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای<sup>۱</sup>

کشورها به دلایل گوناگونی به سوی انعقاد موافقت‌نامه‌های تجاری می‌روند. به لحاظ اقتصادی، آن‌هایی که در پی رشد اقتصادی هستند، آن را عاملی برای توسعه بازارهای داخلی و ایجاد صرفه‌های ناشی از اقتصاد مقیاس (از طریق تولید انبوه و تخصص‌گرایی در سطح منطقه)، و جذب سرمایه‌گذاری خارجی (از طریق ایجاد بازار منطقه‌ای) می‌دانند؛ به گونه‌ای که سنگاپور با توسعه روابط منطقه‌ای سعی کرده است، جایگاه تخصصی خود را در منطقه توسعه دهد و به ارتقای بهره‌وری در بخش‌های داخلی‌اش پردازد (Siddiqui, 2010: 19-20). این موافقت‌نامه‌ها به لحاظ سیاسی نیز می‌توانند فرصت همکاری‌های منطقه‌ای را افزایش و امکان درگیری را، به واسطه وجود اقتصادهای مکمل، کاهش دهند (Kamali Ardakani, 2005: 92-93).

با وجود انعقاد برخی توافق‌نامه‌ها بین ایران و کشورهای منطقه، این موافقت‌نامه‌ها بسیار ناچیز هستند و نتوانسته‌اند بسترهای رشد اقتصادی ایران را فراهم کنند. کل موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای ایران در

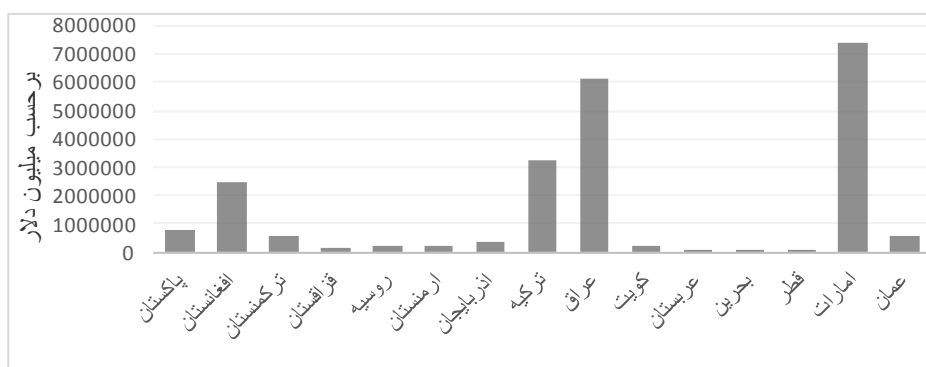
1. Regional Trade Agreements.

جهان در سال ۲۰۱۸، ۴۲ موافقت‌نامه تجاری بوده است که از بین ۱۵ موافقت‌نامه تجارت منطقه‌ای ایران در آسیا، ۳ مورد از آن‌ها با همسایگان (عراق، ترکیه، و پاکستان) منعقد شده است (www.wto.org). در این راستا، لازم است که جمهوری اسلامی ایران در کشورهای منطقه، به‌ویژه در بازار ۱۸۰ میلیونی اوراسیا (Donya-e-Eqtasad Newspaper, 20 May 2018) بازیگ‌سو، به‌سبب گستردگی بازار و ازسوی دیگر، به‌دلیل نزدیکی جغرافیایی - حضور فعالی داشته باشد.

آمارها نشان می‌دهد که پراکندگی موافقت‌نامه‌های تجاری جمهوری اسلامی ایران، بسیار زیاد است و بیشتر کشورهایی را دربر می‌گیرد که از ایران بسیار دور هستند. تنها کشورهایی همچون ترکیه، عراق، پاکستان، و تاحدودی هم هند، سرلانکا، و بنگلادش، جزء کشورهای نزدیک مرزهای ایران به‌شمار می‌آیند. این درحالی است که پراکندگی موافقت‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای ترکیه بیشتر در اطراف مرزهای آن است؛ برای نمونه، می‌توان به کشورهایی همچون ایران، اردن، فلسطین، اسرائیل، سوریه، گرجستان، مصر، آلبانی، یوگسلاوی، بوسنی و هرزگوین، مونته‌نگرو، سریبا، و مولداوی اشاره کرد (www.wto.org). این وضعیت، وجود سیاست خارجی توسعه‌گرا و مبتنی بر مقاومت‌سازی اقتصاد در ترکیه را نشان می‌دهد.

بررسی آمار صادرات جمهوری اسلامی ایران به کشورهای همسایه نشان می‌دهد که صادرات ایران به ۱۵ کشور همسایه، چندان مطلوب نیست و سهم آن از بازار ۱۰۸۱ میلیارد دلاری منطقه با صادرات حدود ۲۲ میلیارد دلار، تنها ۲/۱۸ درصد است این درحالی است که به‌عنوان نمونه، سهم ترکیه در بازار ۱۸۳ میلیارد دلاری همسایگانش، حدود ۲۰ میلیارد دلار، معادل ۱۱ درصد، است (www.intracen.org). همسایگان باید در سیاست خارجی و مقصد کالاهای ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار باشند و لازم است که از این ظرفیت بازار منطقه در راستای تولید و اشتغال بیشتر استفاده شود؛ این درحالی است که حضور کالاهای ایرانی در بازار افغانستان، ۳۸ درصد است و همچنین، با سهم ۱۲ درصدی خود در بازارهای عراق، پس از هند (۲۱ درصد)، ترکیه (۲۰ درصد)، امریکا (۱۵ درصد) قرار می‌گیرد (Iran Trade Development Organization; 2017).

نمودار (۳): صادرات ایران به کشورهای منطقه در سال ۲۰۱۶

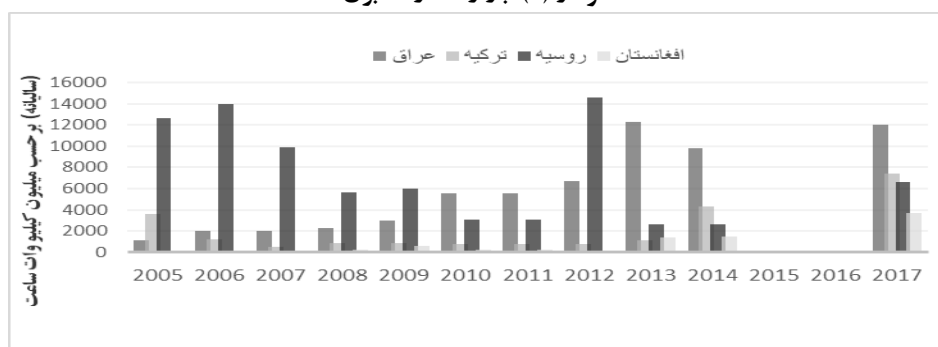
Source: [www.intracen.org](http://www.intracen.org)

ایران می‌تواند افزون‌بر تجارت کالا، تجارت انرژی، به‌ویژه برق و گاز، را نیز در دستور کار خود قرار دهد. با توجه به اهمیت انرژی و جایگاهی که در تعاملات بین‌المللی دارد، لازم است که بیش‌ازپیش به ضرورت فعال شدن دیپلماسی انرژی در این حوزه توجه شود؛ به‌عنوان نمونه، قزاقستان و ترکمنستان، دو کشور آسیای مرکزی هستند که فعال‌سازی سوآپ انرژی نفت و گاز با آن‌ها می‌تواند مفید باشد (Dehghani Firoozabadi & Damanpak Jami, 1395; 43). درواقع، ایران به‌دلیل موقعیت ممتاز ژئوپلیتیکی خود می‌تواند به‌شاهره انتقال نفت کشورهای آسیایی و قفقاز تبدیل شود. تحویل نفت دریای خزر و صادرات آن در خلیج فارس می‌تواند فرصت بی‌نظیری برای کشور باشد (Soleimani Pournak, 2015; 27). افزون‌براین، سوآپ نفتی با عراق را نیز نباید نادیده گرفت (IRNA News Agency, 3 June 2018). زیرا این طرح می‌تواند در کاهش هزینه‌های حمل نفت به پالایشگاه غرب کشور و همچنین، دریافت حق ترانزیت مفید باشد.

سرمایه‌گذاری در بخش صنعت برق برای افزایش ظرفیت‌های تولید آن اهمیت ویژه‌ای دارد و می‌تواند از یک سو پاسخ‌گوی نیازهای مصرفی خانگی باشد و سوخت موردنیاز صنایع را تأمین کند و از سوی دیگر، قدرت صادرات برق ایران را در کشورهای همسایه -در راستای تقویت حضور ایران و ارزآوری- افزایش دهد؛ در بند پانزدهم سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی نیز به این موضوع اشاره شده است. همان‌گونه که داده‌های نمودار شماره (۴) نشان می‌دهد، بازار خوبی برای صادرات برق ایران وجود دارد. واردات برق عراق، حدود ۱۲ میلیارد کیلووات ساعت است که سهم صادرات ایران به این کشور، تنها حدود ۵ میلیارد کیلووات ساعت است. همچنین، ایران ۲۸۷ میلیون کیلووات ساعت برق به ترکیه صادر می‌کند،

درحالی‌که میزان مصرف (واردات) این کشور، حدود ۷ میلیارد کیلووات ساعت است. دستیابی ایران به بازار برق کشورهای منطقه، نیازمند دولت مصمم به تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی است که از طریق مذاکره با این کشورها و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های صنعت برق، بسترهای مناسب را در این راستا فراهم کند. به این ترتیب، افزایش صادرات برق و دستیابی به بازارهای منطقه، ضمن اینکه ارزآوری را برای کشور در پی دارد، امکان «مقابله با ضربه‌پذیری درآمد حاصل از فروش نفت و گاز» را مطابق بند سیزدهم، و «افزایش ارزش افزوده» را مطابق بند پانزدهم سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی، فراهم می‌کند.

نمودار (۴): بازار صادرات برق



Source: www.indexmundi.com

#### ۴-۶. آسان‌سازی مبادلات بانکی

مهم‌ترین مسئله پس از انجام مبادلات تجاری، تسویه تجارت است. آسان‌سازی مبادلات ارزی و بانکی، نقش مهمی در چشم‌انداز تولید، ارتقای صادرات، و رشد اشتغال و به تبع آن، در مقاوم‌سازی اقتصاد ملی دارد و دولت باید تلاش کند تا فشارها و مشکلات کشور در حوزه بانکی را کاهش دهد.

#### • سوئیفت<sup>۱</sup> و گروه ویژه اقدام مالی (FATF)<sup>۲</sup>

سوئیفت، یک پیام‌رسان مالی است که به بانک‌ها اجازه می‌دهد که در یک محیط امن با بانک‌های دیگر ارتباط برقرار کنند و به انتقال وجه در فضای بین‌المللی بپردازند. در زمان تحریم‌ها استفاده از این

1. The Society for Worldwide Interbank Financial Telecommunication.  
2. Financial Action Task Force.

سامانه برای ایران امکان‌پذیر نبوده است (www.nettitude.com). هرچند با برجام، سوئیفت باز شده است و تعداد زیادی از بانک‌ها توانسته‌اند از این سامانه استفاده کنند، ولی مشکلات بانکی همچنان باقی مانده (Afkar News, 5 April 2016) و تعاملات گسترده‌ای در این حوزه انجام نشده است. در این زمان، دولت، قرار داشتن ایران در لیست سیاه گروه ویژه اقدام مالی (FATF) را مانع همکاری بانک‌های جهان دانسته و در این راستا، تلاش کرده است با انجام درخواست‌های FATF، زمینه اعتمادسازی و آسان‌سازی مبادلات بانکی و ارزی را فراهم کند.

هرچند سوئیفت محیط امنی را برای مبادلات بانکی کشورها ایجاد می‌کند و پذیرش هنجارهای بین‌المللی، از جمله اجرای درخواست‌های FATF می‌تواند بر اعتمادسازی و آسان‌سازی مبادلات بانکی در سوئیفت تأثیرگذار باشد، ولی باید به مداخلات آمریکا در سوئیفت نیز توجه داشت؛ زیرا این سامانه در قالب برنامه رهگیری مالی تروریسم (TFTP)، اطلاعات تراکنش بانک‌های جمهوری اسلامی ایران را در اختیار وزارت خزانه‌داری آمریکا قرار می‌دهد و آن‌ها به سادگی می‌توانند طرف‌های تجاری ایران را تهدید کنند (Bani Taba & Hosseini Dolatabadi, 2018: 30) تا از ادامه همکاری با ایران منصرف شوند؛ بنابراین، در شرایطی که ایران درگیر تحریم‌های آمریکا است، انجام درخواست‌های گروه ویژه اقدام مالی (FATF) نیز نه تنها تأثیری بر حل مشکلات بانکی کشور ندارد، بلکه به دلیل آشکار کردن شرایط مبادلات ایران با شرکایش، امکان اثرگذاری بیشتر تحریم‌های آمریکا بر اقتصاد کشور را فراهم می‌کند.

گسترش بده‌بستان‌های چندجانبه و حفظ اروپا در برجام نیز می‌تواند در گشایش اقتصادی و بانکی کشور مفید باشد؛ ولی نباید برای حل مشکلات بانکی، تنها به اروپا بسنده کرد. در سال ۲۰۱۰، قانون جدیدی در قالب تحریم‌های ثانویه در کنگره آمریکا تصویب شد که به موجب آن، «هر بانک خارجی‌ای که بخواهد با بانک‌های ایرانی روابط مالی داشته باشد، از داشتن روابط بانکی با آمریکا محروم خواهد شد (Foreignpolicy, 20 February 2018). از آن زمان بود که تحریم‌های آمریکا وارد مرحله جدیدی شد که از آن با عنوان «تحریم‌های جامع» یاد می‌شود (Nakanishi, 2015: 29). به سبب همین قانون تحریمی آمریکا، اروپا نتوانسته است وعده‌هایش را برای حفظ برجام، عملی کند؛ از این رو، مقاوم‌سازی اقتصاد، در گرو سناریوهای جایگزین در مبادلات بانکی، به موازات نظام‌هایی همچون سوئیفت، دلار، و FATF است.

#### • سوآپ ارزی و نظام پرداخت بلاک چین

سوآپ یا پیمان پولی خارجی، موافقت‌نامه‌ای است که بین دو طرف برای مبادلات ارزی منعقد می‌شود (www.investopedia.com). در این پیمان، ارزهای محلی به جای ارزهای ثالث (دلار و یورو)

به کار می‌روند (www.microrate.com). بانک‌های تجاری کشورهای امضاکننده این نوع پیمان، پس از افتتاح یک حساب ویژه، خط اعتباری معادل آنچه از پیش مشخص کرده‌اند را به پول ملی خود ایجاد می‌کنند. در چنین شرایطی، تسویه تجاری کشورهای عضو پیمان، بدون نیاز به ارزهای ثالث و تنها با استفاده از پول‌های محلی انجام می‌شود. برپایه ماده ۱۳ قانون برنامه ششم توسعه، پیگیری این روش پرداخت، به عهده وزارت امور اقتصادی و دارایی گذاشته شده است. نخستین پیمان پولی ایران با پاکستان منعقد شد که به دلیل فراهم نشدن زیرساخت‌های آن از سال ۱۳۹۵ تاکنون اجرا نشده است. همچنین، در میانه مهر ۱۳۹۶، پیمان پولی دوجانبه‌ای با ترکیه امضا، و در فروردین ۱۳۹۷ اجرا شد (Bani Taba & Hosseini Dolatabadi, 2018; 29).

تجربه استفاده از پیمان‌های پولی را می‌توان در برخی از کشورهای جهان نیز مشاهده کرد؛ به عنوان نمونه، می‌توان به پیمان پولی روسیه و چین اشاره کرد که در سال ۲۰۱۴، بانک مرکزی چین و روسیه برای مدت سه سال استفاده از ارزهای محلی روبل-یوان را به ارزش ۲۵ میلیارد دلار برای تسویه معاملات تجاری بین طرفین امضا کردند. در سال ۲۰۱۶، سهم ارزهای محلی در پرداخت‌های تجاری برای صادرات کالا و خدمات روسیه، حدود ۱۳ درصد و واردات نیز ۱۶ درصد بوده که این رقم در سال ۲۰۱۷ به ترتیب به ۱۶ و ۱۸ درصد رسیده است (RT, 31 oct 2017). در سه ماهه نخست سال ۲۰۲۰ نیز سهم دلار در مناسبات چین و روسیه به کمتر از ۵۰ درصد رسیده است؛ به گونه‌ای که در این سه ماهه، سهم دلار ۴۶ درصد، سهم یورو ۳۰ درصد و سهم ارزهای ملی ۲۴ درصد بوده است (Simes, 2020). به نظر می‌رسد، انجام این نوع تسویه برای جمهوری اسلامی ایران هم امکان‌پذیر خواهد بود؛ برای نمونه، از آنجاکه حدود ۸۰ درصد از مبادلات تجاری ایران در سال ۱۳۹۶ تنها با ۱۰ کشور بوده است (Iran Trade Development Organization, 2017)، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با این ده کشور وارد پیمان‌های پولی دوجانبه شود و حدود ۸۰ درصد از مبادلات خود را تسویه کند. همچنین، مجموع مبادلات تجاری ایران با همسایگانش حدود ۳۸ میلیارد دلار است که از این میزان، حدود ۱۱۵۰۰ میلیون دلار، معادل ۳۰ درصد، با پیمان‌های پولی دوجانبه قابل تسویه خواهد بود.

افزون بر حذف ارزهای ثالث در مبادلات بانکی، برای کاهش اشرف نهاد‌های نظارتی امریکا (وزارت خزانه‌داری)، بهتر است از سامانه‌های موازی سوئیفت استفاده شود که یکی از آن‌ها، بلاک چین است. این موضوع در برخی از کشورها در حال پیگیری برای اجرا است؛ برای نمونه، مقامات بانک مرکزی روسیه گفته‌اند، نظام جایگزینی سوئیفت روسیه تا سال ۲۰۱۹ فعالیت خود را در بستر بلاک چین آغاز خواهد کرد

(Bani Taba & Hosseini Dolatabadi, 2018; 30). چینی‌ها نیز نظام پرداخت بین‌المللی چین (CIPS) را دنبال می‌کنند تا از این راه بتوانند استفاده از ارزهای محلی را در پرداخت‌های بین‌المللی خود گسترش دهند (RT, 31 oct 2017). مهم‌ترین برتری این فناوری در مقایسه با سوئیفت، امکان‌ناپذیر بودن بدبهره‌گیری از اطلاعات آن است؛ زیرا مرکز داده متمرکزی (مانند سوئیفت) ندارد و در نتیجه، داده‌های آن در اختیار شخص ثالثی قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین، بهتر است سیاست خارجی، به‌ویژه دیپلماسی اقتصادی مبتنی بر تحقق اقتصاد مقاومتی، برای افزایش مقاومت‌سازی اقتصاد ایران، پیمان‌های پولی و فناوری بلاک چین را در کنار سامانه پرداخت سوئیفت و همچنین FATF در دستور کار خود قرار دهد.

### نتیجه‌گیری

مقاومت‌سازی اقتصاد، به سیاست خارجی مبتنی بر تحقق الگوی اقتصاد مقاومتی وابسته است که نقطه عزیمت آن، وجود نخبگان مصمم به توسعه و دارای روحیه جهادی و همچنین، ساختار درونی قدرتمند در دولت است. وجود نخبگان توسعه‌گرا در دولت، ضمن جلوگیری از نقش‌آفرینی ملاحظات سیاسی و جناحی و موضوع‌های غیرتوسعه‌ای دیگر، می‌تواند در افزایش هماهنگی‌های درون‌سازمانی و بین‌سازمانی نهادهای متولی اقتصاد به‌منظور کارآمد کردن نقش‌های فرصت‌ساز و بسترساز سیاست خارجی و در نتیجه در پیشبرد دو اصل برون‌گرایی و درون‌زایی و به‌طور کلی، مقاومت‌سازی اقتصاد ملی، تأثیرگذار باشد. ویژگی خاص تعامل سازنده مطرح‌شده در الگوی موردنظر این پژوهش (نسبت به الگوهای توسعه دیگر)، توجه به منابع و امکانات کشورهای منطقه و همسایه، نگاه محتاطانه به کشورهای اروپایی، و همچنین، «رصد برنامه‌های تحریم و افزایش هزینه برای دشمن» برپایه بند ۲۲ سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی است. با توجه به گفته ریچارد نفیو، مسئول گروه طراحی تحریم‌ها علیه ایران، «تحریم‌ها برای اعمال «درد» بوده‌اند» (Nephew, 2018; 14)؛ بنابراین، وظیفه سیاست خارجی، به‌ویژه دیپلماسی اقتصاد مقاومتی، این است که با شناسایی نقاط آسیب‌پذیر کشور، راه‌هایی که منجر به ایجاد «درد» می‌شوند را پیش از ایجاد «درد» از بین ببرد. همچنین، سناریوهایی را نیز برای درمان «درد» شناسایی کند تا در زمان فشارها و «درد»، راحت‌تر بتواند راه درمان را با همکاری کشورهای همسود و هم‌اندیش درپیش بگیرد و پایداری اقتصادی کشور را بازابد.

۱) افزایش ظرفیت‌های تولیدی کشور و توسعه زیرساخت‌ها با همکاری بخش خصوصی داخلی و همچنین، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و فناوری؛ ۲) ارتقای تجارت با متنوع‌سازی محصولات صادراتی و

جلوگیری از خام‌فروشی؛ ۳) بازاریابی برای ارزآوری کشور و ایجاد رشد پایدار؛ ۴) متنوع‌سازی مسیرهای واردات و صادرات برای کاهش ضربه‌پذیری اقتصاد کشور؛ و ۵) سوق دادن سرمایه‌گذاری‌ها به بخش دانش‌بنیان و مراکز تحقیقات و توسعه کشور، ازجمله اقدامات و برنامه‌های لازم، پیش از وقوع شوک به‌شمار می‌آیند. از آنجاکه بدعهدی‌ها و کارشکنی‌های امریکا و طرف‌های غربی در برابر ایران با هر بهانه‌ای رخ می‌دهد، سیاست خارجی باید به انجام اقداماتی برای پس از وقوع تکانه‌ها و شوک نیز آماده باشد و به سناریوهای جایگزین و متنوع در مبادلات بانکی توجه کند. گسترش رایزنی‌ها برای توسعه مبادلات بانکی از طریق پیمان‌های پولی دوجانبه و چندجانبه و همچنین، استفاده از فناوری بلاک چین، ازجمله این اقدامات به‌شمار می‌آیند. با انجام این اقدامات، از یک‌سو، می‌توان تأثیرپذیری کشور از بحران‌های اقتصاد جهانی را کاهش داد و از سوی دیگر، استقلال و عدم تأثیرپذیری کشور از سیاست قدرت‌های بزرگ را حفظ کرد.

#### منابع

- Abdul Maliki, Hujatullah (2015). *Economic Strength; An Introduction to the Principles, Policies and Action Plan*. Tehran: Imam Sadiq University: Sadid Publishing. Second Edition. (In Persian).
- Afkar News, "Swift is open but does not work", April 5, 2016, available at: <https://www.afkarnews.com>. (In Persian).
- Afzali, Rasoul; Kiani, Vahid (2012), "Evaluation of Iran's Foreign Policy in the Field of Economic Diplomacy in the Framework of the Development Plan 2010-2015". *Political-Economic Ettelaat*, No. 289. (In Persian).
- Agharebparast, M., & Zeinali, A. (2016). "The Role of Foreign Policy and International Relations in Economic Development Based on the Philosophy of Liberalism". *Journal of Social Science Studies*, 4(1), 1.
- Asghari, Mahmoud (2015). "Economic Strength; What, why, Principles, Components, Goals and Strategies (in the words of the Supreme Leader)". *Islamic Social Studies*, No. 1. (In Persian).
- Bagheri, Ali; Mousavi, Mostafa (2018). "The Concept of Resistive Economics and Explaining Its Role and Position in the Post-Prohibition Period". *Quarterly Journal of Fiscal and Economic Policies*, No. 24. (In Persian).
- Bani Taba, Seyed Mehdi; Hosseini Dolatabadi, Seyed Mehdi (2018). *Analysis of*

- the Situation in the Foreign Exchange Market, Reviewing Government Actions and Providing Additional Proposals*. Research Center of the Islamic Consultative Assembly. (In Persian).
- Bhagwati, J. N. (1988). "Export-Promoting Trade Strategy: Issues and Evidence". *The World Bank Research Observer*, 27-57.
- Bolesta, A. (2007). "China as a Developmental State". *Montenegrin Journal of Economics*, 3(5), 105-111.
- Caldentey, E. P. (2008). "The Concept and Evolution of the Developmental State". *International Journal of Political Economy*, 37(3), 27-53.
- Celli, M. (2013). "Determinants of Economies of Scale in Large Businesses--A Survey on UE Listed Firms". *American Journal of Industrial and Business Management*, 3(3), 255.
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran, available at: <https://www.cbi.ir>. (In Persian).
- Dadzie, R. B. (2012). "Developmental State and Economic Development: Prospects for Sub-Saharan Africa". *Journal of Sustainable Development*, 5(9), 14.
- Daneshnia, Farhad (2012). "Development-oriented Economic Diplomacy and Foreign Policy, Tools for the Success of the Development Strategy of the Islamic Republic of Iran in the Global Economy". *Journal Strategic Studies of Public Policy*, No. 9. (In Persian).
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal (2009). "New Diplomacy in the Middle East of Iran: Necessities and Requirements". on pages 234-179. *Book of New Diplomacy: Essays in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (In Persian).
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal, Damanpak Jami, Morteza (2016). "Economic Diplomacy of the Islamic Republic of Iran in Central Asia; Assessing 25 Years of Economic Relations between Iran and the Republics after Independence". *Journal of Central Asia and The Caucasus Studies*, No. 96. (In Persian).
- Dixon, Anna (2008). *Development and International Relations*. Translator: Hossein Pourahmadi, Tehran: Research Institute for Strategic Studies. (In Persian).
- Donya-e-Eqtasad Newspaper, "The Beginning of Competition in Asia", May 20,

- 2018, available at: <https://donya-e-eqtesad.com>. (In Persian).
- Evans, Peter (2001). *Development or Plunder: the Role of Government in Industrial Transformation*. Translation: Abbas Zandbaf and Abbas Mokhber, Tehran: Publications of Tarh-E-No. (In Persian).
- Foreignpolicy, "Europe's Sanctions-Blocking Threats Are Empty". 20 February 2018, Accessible in: <https://foreignpolicy.com>.
- Fritz, V., & Menocal, A. R. (2007). "Developmental States in the New Millennium: Concepts and Challenges for a New Aid Agenda". *Development Policy Review*, 25(5), 531-552.
- Gelb, S. (2006, September). "A South African developmental state: What is possible? In Harold Wolpe Memorial Trust's Tenth Anniversary Colloquium". *Engaging Silences and Unresolved Issues in the Political Economy of South Africa*. 21-23.
- Güngören, A. F. (2015). "Oiling the Iranian Foreign Policy; Oil in the Foreign Policy Orientation of Iran during the Presidency of Ahmadinejad 2005-2013" (Bachelor's thesis).
- Habibi, Rahman (2017). "Obstacles to the Realization of the Resistive Economy in the Islamic Republic of Iran; From the Perspective of Discourse Analysis". *Proceedings of the 11th National Congress of Pioneers of Progress*, Tehran: Center for the Islamic-Iranian Model of Progress. (In Persian).
- Habibi, Rahman (2018). "The Necessity of Revising the Currency Policy: Looking at the Effect of Exchange Rate on Iran's Trade Balance and National Production during 2001-2016", *Quarterly Journal of The Macro and Strategic Policies*, Special Issue. (In Persian).
- Heydari, Mansouri; Qarbi, Mohammad Javad (2016). "Research on the Meaning and Concept of Resistive Economy in the Islamic Republic of Iran". *Journal of Defense Policy*, No. 97. (In Persian).
- Indexmundi, Accessible in: <https://www.indexmundi.com>.
- Intracen, Accessible in: <http://www.intracen.org>.
- Investopedia, Accessible in: <https://www.investopedia.com/terms/c/currencyswap>.
- Iran Trade Development Organization, available at: <https://tpo.ir/> (In Persian).
- IRNA News Agency, "Iraqi Kirkuk crude oil swap keyed to Iran", June 3, 2018, available at: <http://www.irna.ir>. (In Persian).
- Islamian, Mojtaba, Habibi, Rahman (2020). "Political Economy in Foreign Policy

- of the Islamic Republic of Iran; Emphasizing the Foreign Policy of the Developmentalist State". *Quarterly Foreign Relations*, No. 46. (In Persian).
- Janan Sefat, Mohammad Sadegh (2017). "Resistive Economics from the Perspective of Political Economy". *Rasaneh Magazine, Special Issue of Resistive Economics*. (In Persian).
- Jarzabek, J. (2016). *GCC Military Spending in Era of Low Oil Prices*. Middle East Institute, Policy Focus Series.
- Jathol, I., Qazafi, M., & Husain, T. (2017). "Iran's Changing Foreign Policy Trends", *Asian Social Science*, 13(6), 95.
- Kamali Ardakani, Masoud (2005). "World Trade Organization Attitudes Toward Regional Business Arrangements", *Commercial Surveys*, No. 16. (In Persian).
- Latifi, Gholamreza (2009). "Perspectives on Development", *Journal of Social Sciences*, No. 20. (In Persian).
- Leftwich, A. (2011). "Developmental States, Effective States, and Poverty Reduction: The Primacy of Politics". *Indian Journal of Human Development*, 5, 387-411.
- Leftwich, Adrian, and Steve Hogg. (2007). "The Case for Leadership and the Primacy of Politics in Building Effective States, Institutions and Governance for Sustainable Growth and Social Development", Background Paper 1.
- Maroufkhani, Parisa. (2015). "The Developmental State: Theoretical Understanding of the State and Economic Development in East Asia". Microrate, Accessible, available at: <http://www.microrate.com/media/docs/investment/VI-Guide-to-Cross-Currency-Swaps.pdf>.
- Moqavemati News, "The Chairman of the Chamber of Commerce protests against the lack of a coherent industrial policy in the country", September 11, 2017, available at: <http://moqavemati.net>. (In Persian).
- Mousavi Shafaei, Masoud; Naghdi, Farzaneh (2015). "Iran's International Political Economy in the Post-Prohibition Period". *Quarterly Foreign Relations*, No. 28. (In Persian).
- Mousavi, Seyed Atallah (2016). *Resistive Economics and Foreign Policy*, Qom: Zamzam Hedayat Publications. (In Persian).
- Nakanishi, H. (2015). "The Construction of the Sanctions Regime Against Iran: Political Dimensions of Unilateralism", In *Economic Sanctions under*

- International Law* (pp. 23-41). TMC Asser Press, The Hague.
- Nephew, Richard (2018). *The Art of Sanctions, An Inside View, Translation*. Research Center of the Islamic Consultative Assembly. (In Persian).
- Nettitude, Accessible in: <https://www.nettitude.com/wp-content/uploads/2016/12/Nettitude-SWIFT-Threat-Advisory-Report-client.pdf>
- Pahariya, N. C. (2008). "Import Substitution and Export Promotion as Development Strategies". *Briefing Paper TDP*, 7, 2008.
- Pourahmadi, Hossein (2002). "Political Economy of Government Interaction and World Order in Foreign Policy Formulation: The Necessity of New Research in Foreign Policy". *Journal of Foreign Policy*, No. 4. (In Persian).
- Routley, L. (2012). Developmental States: A Review of the Literature.
- RT, "Russia & China to Extend Currency Swap Agreement to Lessen Dollar Dependence", 31 Oct 2017, Accessible in: <https://www.rt.com>.
- Samii Nasab, Mustafa (2014). "Economic Diplomacy, Strategies for Countering Economic Sanctions in the System of Resistive Economics", *Scientific Journal of Security Horizons*, No. 25. (In Persian).
- Shapoori, Mehdi; Mousavi Shafaei, Masoud and Soltaninejad, Ahmad (2017). "Security and Development Ratio; Foreign Policy Requirements", *Journal of Strategic Studies*, No. 2. (In Persian).
- Siddiqui, K. (2010). "The Political Economy of Development in Singapore". *Research in Applied Economics*, 2(2).
- Simes, Dimitri (2020). "China and Russia Ditch Dollar in Move Toward 'Financial Alliance'", Available at: The Nickel Asia <https://asia.nikkei.com/Politics/International-relations/China-and-Russia-ditch-dollar-in-move-toward-financial-alliance>
- SIPRI, Accessible in: <https://www.sipri.org>.
- Soleimani Purlak, Fatemeh (2015). "Requirements for Strengthening the Economic Diplomacy of the Islamic Republic of Iran in the Post-Sanctions Situation", *Research Center of the Islamic Consultative Assembly*, Serial Number 14728. (In Persian).
- Soleimani, Fatemeh (2016). "Challenges and Necessities of Iran's Economic Diplomacy and Its Requirements in the Field of Foreign Policy". *Journal of Majlis and Rahbord*, No. 88. (In Persian).
- Spohr, A. P., & Silva, A. L. R. D. (2017). "Foreign Policy's Role in Promoting

- Development: the Brazilian and Turkish Cases". *Contexto Internacional*, 39(1), 157-178.
- Supreme Leader (20 February 2014). "Communication of the General Policies of the Resistive Economy", *The Official Website of the Office for the Preservation and Publication of the Works of the Grand Ayatollah Sayyed Ali Khamenei*, available at: <http://farsi.khamenei.ir/news-content?id=25370>. (In Persian).
- Supreme Leader (21 March 2014). "Speech of the Supreme Leader of the Revolution in the Holy Shrine of Razavi", *The Official Website of the Office for the Preservation and Publication of the Works of the Grand Ayatollah Sayyed Ali Khamenei*, available at: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=25993>. (In Persian).
- Supreme Leader (11 March 2014). "Meeting to Explain the Policies of the Resistive Economy". *The Official Website of the Office for the Preservation and Publication of the Works of the Grand Ayatollah Sayyed Ali Khamenei*, available at: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=25795>. (In Persian).
- Supreme Leader (23 June 2015). "Meeting with the Officials of the System". *The Official Website of the Office for the Preservation and Publication of the Works of the Grand Ayatollah Sayyed Ali Khamenei*, available at: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30069>. (In Persian).
- Supreme Leader (20 March 2016). "Statements in the community of pilgrims and neighbors of the holy shrine of Razavi". *The Official Website of the Office for the Preservation and Publication of the Works of the Grand Ayatollah Sayyed Ali Khamenei*, available at: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32695>. (In Persian).
- Tai, W. P., & Soong, J. J. (2014). "Trade Relations between China and Southeast: Asia Strategy and Challenge". *Chinese Economy*, 47(3), 23-39.
- Wee, J. S., Phang, S. N., & Khalil, S. (2018). *The Role of Political Elites in the Development of New Villages in Malaysia*. *Development*, 8(2).
- WTO, "the Regional Trade Agreements Information System (RTA-IS)", available at: <http://rtais.wto.org>.
- Yu, F. L. T. (2017). "Neo-Mercantilist Policy and China's Rise as a Global Power". *Contemporary Chinese Political Economy and Strategic Relations*, 3(3), 1043-XV.

### نوع مقاله پژوهشی

## تأثیر فناوری اطلاعات بر دگرگونی در ساختار و کارکرد سازمان ملل متحد

روح‌اله پیربالایی<sup>۱</sup>، ناصر خورشیدی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۸

### چکیده

پژوهش حاضر، تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات را بر سازمان ملل متحد در سه حوزه ماهیت، ساختار، و کارکرد بررسی کرده است. پرسش اصلی پژوهش، این است که «فناوری اطلاعات و ارتباطات چه تأثیری بر سطوح یادشده در سازمان ملل متحد داشته است؟» در سطح ماهیت، هنوز دگرگونی چشمگیری در سازمان ملل رخ نداده است، ولی مفاهیم بنیادین، اهداف، و اصول این سازمان، از جمله حاکمیت و امنیت، به لحاظ گستره معنایی دگرگون شده‌اند. ساختار سازمان ملل نیز با برگزاری اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی و ایجاد برخی نهادهای فرعی در بعضی از ارکان اصلی (مانند شورای حقوق بشر) به عصر دیجیتال واکنش نشان داده است. بیشترین اثرپذیری، در بخش کارکرد سازمان رخ داده است؛ به گونه‌ای که قرار گرفتن حوزه‌های موضوعی جدیدی مانند «ریشه‌کنی فقر و مسئولیت مشترک»، توسعه، و امنیت انسانی در دستور کار سازمان ملل، موجب تغییر در رویکردهای پیشین دولت‌محور آن شده است. روش پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌های مورد نیاز آن، از منابع کتابخانه‌ای و سایت‌های معتبر اینترنتی استفاده شده است.

**واژگان کلیدی:** امنیت، امنیت انسانی، حاکمیت، فناوری اطلاعات و ارتباطات، سازمان ملل متحد

۱. دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران [r.pirbalaey@mfa.gov.ir](mailto:r.pirbalaey@mfa.gov.ir)

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران  
[n.khorshidi96@gmail.com](mailto:n.khorshidi96@gmail.com)

## Information technology and transformation in structure and function of United Nations

Rohallah Pirbalaey<sup>1</sup>, Nasser Khorshidi<sup>2</sup>

### Abstract

The purpose of this paper is to examine the impact of information and communication technology on the United Nations in three areas: nature, structure and function. The main question is: what impact has information technology had on these three levels in the United Nations? At the level of nature, there has not been a significant change, but fundamental concepts the goals and principles of this organization, such as sovereignty and security, have been transformed in terms of scope. the structure of the United Nations has reacted to the digital age by holding the World Summit on the Information Society and the creation of some subsidiary bodies in within some of the main organs such as the Human Rights Council. the most effective work has been done in the organization; so that by placing new subject areas such as "rooting out poverty and shared responsibility", Developoment and Human Security on the agenda of the United Nations, it has changed the previous state-oriented approaches and even in some cases, it has changed the way of decision making. the research method is descriptive- analytic, and for gathering the its required data has used from library resources and reputable Internet sites.

**Keywords:** Human Security, Information and Communication Technology, Security, Sovereignty, United Nation Organization.

---

1. Phd Candidate in International Relations, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

[r.pirbalaey@mfa.gov.ir](mailto:r.pirbalaey@mfa.gov.ir)

2. MA in Diplomacy and International Relations, School of International Relations, Tehran, Iran

## مقدمه

سازمان ملل متحد، به عنوان یک کنشگر و بازیگر جدید بین‌المللی، سازمانی دولت‌محور است که در سال ۱۹۴۵، بنیان‌گذاری و جایگزین جامعه ملل شد. این سازمان که نخست، توسط ۵۱ کشور بنیان گذاشته شد، تا سال ۲۰۱۱، ۱۹۳ کشور عضو داشته است. اعضای سازمان ملل، تقریباً دربردارنده همه کشورهای مستقلی است که تاکنون در عرصه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده‌اند. در زیر چتر این سازمان، نهادهای تخصصی‌ای در حوزه‌های کار، آموزش، حقوق بشر، سلامت، و غذا نیز تشکیل شده‌اند که در چارچوب ساختار سازمان ملل فعالیت می‌کنند.

هم‌زمان با تشکیل سازمان ملل متحد، رایانه هم به دنیای بشر وارد شد و صنعت رایانه، در سال ۱۹۴۶ شاهد رونمایی نخستین کامپیوتر مدرن جهان به نام «انیاک»<sup>۱</sup> بود. این رایانه قابل برنامه‌ریزی، بر مبنای ماشین تورینگ و برای انجام محاسبات طرح‌های موشکی ارتش ایالات متحده طراحی شده بود و قادر به انجام محاسبات نسبتاً پیچیده ریاضی بود. دو پژوهشگر به نام‌های جان ماکلی و جی پرسپر اکرت از دانشگاه پنسیلوانیا، رهبران گروه پژوهشی ساخت انیاک بودند (Asghari, 2015).

با ظهور نسل‌های گوناگون رایانه و دسترسی عامه مردم به رایانه‌های شخصی و سرانجام، پیدایش اینترنت در دهه ۱۹۸۰، شبکه جهان‌گستر ارتباطات، رشد فزاینده و سرسام‌آوری را تجربه کرد؛ به گونه‌ای که کنشگران غیرسیاسی‌ای همچون افراد، شرکت‌های چندملیتی و جنبش‌های اجتماعی جدید این امکان را یافتند که در کنار دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، خود را از بخش خاکستری روابط بین‌الملل جدا کرده و وارد حوزه‌های تعامل و کنشگری فعالانه در جامعه بین‌المللی شوند.

هم‌زمان با دگرگونی در حوزه‌های غیرسیاسی، پیشرفت‌های فناوری، پیامدهای مهمی نیز در حوزه‌های به شدت سیاسی، از جمله حاکمیت و امنیت، داشته است. حاکمیت به عنوان عنصر مهم دولت‌های سرزمینی که بذره‌های آن در دوره صلح و ستفالی کاشته شد، با تأثیرپذیری از پیشرفت‌های فناورانه‌ای مانند اینترنت، به شدت فرسوده شد. اینترنت، همراه با فناوری‌های ارتباطی دیگر، اقتدار سرزمینی دولت‌های امروزی را تضعیف کرده و خود، عاملی برای بازتعریف فضا و سازمان‌های سیاسی شده است (Manbach, 2015: 2). افزون‌براین، موضوع امنیت و ناامنی دولت‌ها نیز با تأثیرپذیری از انقلاب ارتباطات و اطلاعات، فراخ‌تر شده و مفهوم‌هایی مانند امنیت سایبری و امنیت اجتماعی نیز به دستور کار رهبران سیاسی افزوده شده است.

---

1. ENIAC

در کنار بازیگری دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل متحد، که موضوع پژوهش حاضر است، نیز از این دگرگونی بی‌تأثیر نبوده است. این تأثیرپذیری را می‌توان در سه حوزه ماهیت، ساختار، و کارکرد ملل متحد دسته‌بندی کرد. در سطح ماهیت، هنوز دگرگونی چشمگیری در سازمان ملل رخ نداده، ولی مفاهیم بنیادین، اهداف، و اصول این سازمان، مانند حاکمیت و امنیت، به‌لحاظ گستره معنایی دگرگون شده است. ساختار سازمان ملل نیز با برگزاری اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی و ایجاد برخی نهادهای فرعی در بعضی از ارکان اصلی، مانند شورای حقوق بشر، به عصر دیجیتال واکنش نشان داده است. بیشترین اثرپذیری در بخش کارکرد سازمان رخ داده است؛ به گونه‌ای که قرار گرفتن حوزه‌های موضوعی جدیدی مانند «ریشه‌کنی فقر و مسئولیت مشترک»، توسعه، و امنیت انسانی، در دستور کار سازمان ملل متحد، موجب تغییر در رویکردهای پیشین دولت‌محور شده است.

برداشت جدید از مفهوم امنیت، سبب شده است که کارکرد سازمان ملل متحد، وارد حوزه امنیت انسانی شده و افراد بشر نیز بخشی از فعالیت‌ها و اقدامات سازمان را به خود معطوف کنند. با اینکه سازمان ملل متحد، یک سازمان بین‌المللی دولتی به‌شمار می‌آید و در پی تأمین امنیت واحدهای سیاسی در سطح بین‌المللی است، ولی در عصر دیجیتال، حوزه فعالیت آن به واحد کنشگر «فرد انسانی» نیز گسترش یافته است. فناوری اطلاعات، به‌همان‌اندازه که سبب فرسایش اقتدار دولت‌ها شده است، در حال توانمندسازی افراد و نخبگان جدیدی است که در کنار دولت‌ها به کنشگری فعالانه مشغول‌اند.

این فرایند، شرایطی را به‌وجود آورده است که جیمز روزنا از آن به «حکمرانی بدون دولت» یاد می‌کند. هرچند می‌توان به این ادعا با دیده شک و تردید نگریست، ولی این پیام و هشدار مهم را به نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل می‌دهد که هستی‌شناسی نظریه‌های قدرت‌محور و ایستای روابط بین‌الملل که در چارچوب عنوان واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی مطرح هستند، با چالش عمیقی روبه‌رو شده است. شهرهایی مانند هنگ‌کنگ، ونیز، و فلورانس به‌عنوان دولت‌های مستقل ملی در عرصه نظام بین‌الملل شناخته نمی‌شوند، اما در مقایسه با بسیاری از دولت‌های دارای حاکمیت، به‌لحاظ ثروت و اقتصاد، شرایط مناسب‌تری دارند (Manbach, 2015: 2).

### ۱. پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده، مقاله یا نوشته‌ای را نیافتیم که به‌طور مشخص، تأثیر فناوری اطلاعات را بر ماهیت، کارکرد، و ساختار سازمان ملل متحد بررسی کرده باشد، اما موضوع‌های مشابهی وجود داشت که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

ویتیک و گوشه در مقاله‌ای با عنوان «نقش رسانه‌های اجتماعی در ایجاد صلح اولیه: کمک یا مانع؟»، بر این نظرند که فناوری اطلاعات و ارتباطات، در فرایند صلح و امنیت به شکل یک چاقوی دولبه عمل می‌کند؛ از یک سو، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی در سایه شبکه‌های اجتماعی جدید می‌توانند با گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل آن‌ها، تبادل پیام‌های صلح، و گفت‌وگوهای مؤثر، به صلح و امنیت بین‌المللی کمک کنند و از سوی دیگر، با گسترش شبکه‌های اینترنتی و تجهیز گروه‌های تروریستی به این فناوری‌ها، صلح و امنیت با تهدید جدی روبه‌رو شده است.

«نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات در پیشگیری، پاسخ، و حل و فصل مناقشات»، عنوان گزارشی است که توسط جمعی از نویسندگان و با مقدمه کوفی عنان نوشته شده است. در این گزارش، بر نقش مثبت فناوری اطلاعات و ارتباطات در ایجاد و تقویت صلح تأکید شده است. با وجود اینکه فناوری اطلاعات و ارتباطات می‌تواند در ایجاد سامانه‌های هشدار اولیه، پیشگیری از جنگ، و انجام عملیات صلح‌بانی، به جامعه بین‌الملل بسیار کمک کند و مجموعه سازمان ملل نیز در مأموریت‌های خود از این فناوری بهره می‌گیرد، ولی در مقایسه با نهادهای تخصصی خود، هنوز ساختار و کارکنان خاصی را برای مدیریت راهبردی فناوری اطلاعات و ارتباطات تعریف نکرده است. نویسندگان در این باره بر این نظرند که با توجه به جایگاه منحصربه‌فرد سازمان ملل در ساختار نظام بین‌المللی و منابع و امکاناتی که در اختیار این سازمان است، می‌تواند از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات بهتر بهره گرفته و با کاهش شکاف دیجیتالی و توسعه زیرساخت‌های این فناوری در بخش‌های کمتر توسعه یافته جهان، چارچوب جدیدی را برای گفت‌وگوهای سیاسی و تقویت صلح طراحی کند.

احمد سلطانی در مقاله‌ای با عنوان «فناوری اطلاعات و ارتباطات پیشرفته و تحول مفهوم حاکمیت در روابط بین‌الملل»، برخلاف رویه‌های موجود که بیشتر به چالش‌های پیش‌روی حاکمیت در عصر فناوری‌ها توجه دارند، در پی بررسی چگونگی تأثیر این فناوری‌ها بر دگرگونی مفهوم حاکمیت بوده است. به نظر نویسنده، فناوری اطلاعات و ارتباطات پیشرفته سبب شده است که حاکمیت، مفهوم سنتی خود (مطلق)، تقسیم‌ناپذیر، دائمی بودن) را از دست داده و بیشتر معنای مسئولیت به خود بگیرد.

حسین رفیع و دیان جانباز در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر فناوری‌های جهانی اطلاعاتی و ارتباطاتی بر امنیت ملی کشورها»، بر این نظرند که این فناوری‌ها با دادن اطلاعات از پیچیدگی‌های موضوع‌ها و مسائل برای دولت‌ها کاسته‌اند و در عین حال، زمینه وابستگی‌های متقابل پیچیده بین دولت‌ها را فراهم کرده‌اند. این کارکرد دوگانه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی سبب شده است که به لحاظ امنیتی، مشکلاتی برای

کشورها، به‌ویژه کشورهای کمتر توسعه‌یافته که از نظر دسترسی در سطح پایین‌تری قرار دارند، یا به‌عبارتی نسبت به کشورهای پیشرفته دارای شکاف دیجیتالی هستند، به‌وجود آید.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

فناوری اطلاعات و انقلاب در این زمینه، تغییرات بنیادینی را در موضوع‌های محوری روابط بین‌الملل، از جمله حاکمیت، دولت، و امنیت ایجاد کرده است؛ با این حال، واقع‌گرایان، حاضر به بازنگری در باورها و انگاره‌های خود نیستند. آن‌ها همچنان دولت را اصلی‌ترین کنشگر نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آورند و با حفظ شالوده محدود و پایه نظامی‌محور تعریف خود از امنیت، کنشگری فعال کنشگران غیردولتی دیگر را در روابط بین‌الملل نادیده می‌گیرند. نگاهی که واقع‌گرایان به پدیده چالش برانگیز فناوری ارتباطات و انقلاب اطلاعات دارند، همانند نگرش و برخورد آن‌ها با پدیده‌هایی مانند «فراملی شدن»، «وابستگی متقابل پیچیده»، و «جهانی شدن» است. به نظر واقع‌گرایان، پدیده‌های یادشده هرچند ممکن است بر سیاست‌ها و ساختارهای داخلی تأثیر گذاشته باشند، اما توانایی ایجاد چالش در نظام آنارشیک و اقتدارگرای سیاست بین‌الملل را ندارند (Rosenau et al., 2011: 21).

دیدگاه واقع‌گرایان در چارچوب نگرش ابزارگرایانه به فناوری اطلاعات جای می‌گیرد. بحث اصلی در چارچوب نگرش ابزارگرایانه، وابستگی فناوری اطلاعات و ارتباطات به دولت و بهره‌گیری از آن در تولید قدرت دولت‌ها است. از این دیدگاه، پیشرفت فناوری‌های ارتباطی، به‌معنای کاهش اقتدار دولت‌ها و زیر سؤال رفتن حاکمیت آن‌ها نیست. دولت‌ها با ایجاد سامانه‌های اطلاعاتی و جاسوسی قدرتمند، به آن‌دسته از اطلاعاتی که سبب زیر سؤال رفتن حاکمیتشان شود، به‌شدت واکنش نشان می‌دهند و مانع رد و بدل شدن چنین اطلاعاتی به درون مرزهای سرزمینی خود می‌شوند. نگاه واقع‌گرایان به مقوله فناوری اطلاعات را باید در نوع نگرش آن‌ها به پدیده‌هایی همچون سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی جست‌وجو کرد.

زمانی که ایده تشکیل سازمان‌های بین‌المللی مطرح شد، بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بر این دیدگاه پافشاری می‌کردند که پدیده نهادسازی در نظام بین‌الملل، به‌احتمال زیاد، سبب کاهش اقتدار و تضعیف حاکمیت دولت‌ها خواهد شد. واقع‌گرایان با رد این ادعا، سازمان‌های بین‌المللی را به‌عنوان نهادهایی در نظر گرفته‌اند که تنها برای کسب قدرت یا حل مشکل صلح می‌توان از آن‌ها بهره برد. این گروه، سازمان‌های بین‌المللی را ابزاری برای سیاست‌گذاری دولت‌ها به‌شمار می‌آورند که متغیری مستقل از قدرت دولت‌ها نیست، بلکه به آن‌ها وابسته است (Sazmand, 2007: 122-123). از این دیدگاه،

پدیدارهایی همچون فناوری‌های جدید ارتباطی و اطلاعاتی نیز به‌عنوان ابزارهایی در نظر گرفته می‌شوند که دولت‌ها از آن‌ها در راستای افزایش قدرت و تولید منفعت بهره‌برداری می‌کنند.

برخلاف واقع‌گرایان، لیبرال‌ها به‌هیچ‌روی، دولت را یگانه‌کنشگر نقش‌آفرین روابط بین‌الملل نمی‌دانند. سر برآوردن مجموعه گسترده‌ای از کنشگران بین‌المللی غیردولتی مانند شرکت‌های چندملیتی، تروریست‌ها و جنبش‌های اجتماعی، و همچنین، سازمان‌های بین‌المللی دولتی، آشکارترین تغییری است که در سال‌های اخیر در حوزه سیاست بین‌الملل رخ داده و گسترش مناسبات فرامرزی، موجب رخنه‌پذیری و تجزیه حاکمیت دولت ملی شده است. لیبرالیسم با تأکیدی که بر بازیگران غیردولتی توانمند فرامرزی دارد و همچنین با پافشاری بر اهمیت «اقتصاد امنیت‌پایه»، تعریف گسترده‌ای از روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. لیبرال‌ها، مفاهیمی چون امنیت دسته‌جمعی و امنیت همیارانه را ترویج کرده‌اند که بر سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا تأثیر گذاشته است. حتی برخی از لیبرال‌ها، طرفدار آنچنان نگرش فراگیر و گسترده‌ای هستند که بتواند مسائل اقتصادی، زیست‌بوم، و امنیت انسانی را دربر گیرد (Rosenau et al., 2011: 22-24).

تهدیدهای مجازی و چالش‌های دیگر انقلاب اطلاعات، عناصر روشن و موجود گرایش کلان جهانی‌شدن هستند که حاکمیت و امنیت دولت را سست می‌کند. کنشگران غیردولتی، به تدریج در سایه انقلاب اطلاعات، نیرومند و پرشمار می‌شوند. پیدایش اینترنت، امکان ارتباطات فوری جهانی را برای سازمان‌های غیردولتی و همچنین، برای گروه‌های جدید شبکه‌ای فراهم کرده است. روشن است که امکان ارتباط فوری می‌تواند پیامدهای مثبت و همچنین آثار منفی‌ای داشته باشد؛ به گونه‌ای که با استفاده از این فناوری‌ها، از یک سو، رسیدن به همگرایی، همکاری، و آزادی آسان‌تر می‌شود و از سوی دیگر، ممکن است با بهره‌گیری از فناوری ارتباطات، هراس افکنی، جرم فرامرزی، و بی‌ثباتی دولت‌ها به راحتی امکان‌پذیر شود (Rosenau et al., 2011: 26).

به نظر لیبرال‌ها، فناوری اطلاعات به دو دلیل اهمیت دارد: نخست اینکه، موجب گسترش جریان اطلاعات و در نتیجه، افزایش شفافیت می‌شود. هرچه میزان اطلاعات موجود برای بازیگران بیشتر باشد، تصمیم‌گیری آسان‌تر می‌شود و دو طرف، بیش از گذشته از منافع و سود متقابل خود آگاه می‌شوند. شفافیت، سبب می‌شود که کشورها به آسانی به اهداف و خواسته‌های یکدیگر پی ببرند و در این شرایط، معضل امنیت را به آسانی در میان خود حل کنند. دوم اینکه، فناوری اطلاعات، سبب تغییر ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل شده است. در گذشته، دولت‌ها بیشتر بر مقوله قدرت سخت و افزایش قدرت نظامی تأکید

داشتند. هر دولتی که دارای بالاترین سطح قدرت نظامی بود، می‌توانست قواعد بازی را تعیین کند؛ اما فناوری اطلاعات سبب شده است که قدرت از حوزه‌های سخت‌افزاری به حوزه‌های نرم‌افزاری منتقل شود (McCarthy, 2015: 23-24).

دیدگاه لیبرال‌ها را می‌توان در چارچوب رویکرد جوهرگرایی به فناوری اطلاعات بررسی کرد. در این چارچوب، توجه اصلی به تغییر فضای سیاسی است؛ فضایی که دیگر دولت‌محور نیست و بازیگران دیگری نیز به کمک پیشرفت‌های فناورانه سر برمی‌آورند و خواهان ایفای نقش و کنشگری فعالانه می‌شوند. مبادلات بین‌المللی به سبب دسترسی روزافزون به اطلاعات، به گونه‌ای چشمگیر دگرگون می‌شود (Rittberger, 2015: 15). برپایه رویکرد جوهرگرایی، پیشرفت در زمینه فناوری اطلاعات، موجب افزایش ظرفیت تعاملات بشری شده است. هر اندازه ظرفیت تعاملات بشری گسترش یابد، به همان اندازه امکان نزاع و درگیری نیز کمتر خواهد شد.

سازهانگاری را می‌توان به عنوان راه میانه‌ای در چارچوب رویکردهای ابزارگرایانه و نیز جوهرگرایانه به فناوری‌های اطلاعات در نظر گرفت. این رویکرد میانه هم به نقش ابزارگونه فناوری‌های ارتباطی توجه دارد که در چارچوب آن، زمینه معرفی هویت دولت‌ها و بازیگران اجتماعی فراهم شده است و هم اینکه به تغییرات به وجود آمده در نتیجه گسترش فناوری‌های اطلاعات نظر مثبتی دارد. فناوری اطلاعات به دو شکل بر هویت دولت‌ها تأثیر می‌گذارد؛ نخست به عنوان ابزاری در خدمت دولت‌ها قرار می‌گیرد تا از طریق آن، هویت خود را معرفی کرده و به منافع ملی دست یابد و دوم اینکه، این فناوری‌ها می‌توانند در خدمت دولت‌های رقیب قرار گرفته و در یک نزاع رقابتی، سبب آسیب دیدن هویت آن‌ها شود. همچنین، فناوری اطلاعات آن گونه که لیبرال‌ها معتقدند، سبب تضعیف و فرسایش اقتدار و حاکمیت دولت‌ها نیز می‌شود.

سازهانگاری، ضمن باور به واقعیت‌های اجتماعی‌ای مانند هویت‌ها، هنجارها، نهادها، و منافع، در کنار واقعیت‌های مادی‌ای همچون رایانه‌ها و کابل‌ها، بر این نظر است که واقعیت اجتماعی، ساخته و پرداخته اجتماع بوده و همواره در آستانه دگرگونی است؛ بنابراین، در برخی از برداشت‌های سازهانگاران درباره امنیت در دوران دیجیتال، بیشتر بر این موضوع تأکید می‌شود که چگونه جنگ اطلاعات، مجموعه پرمشاری از مرزبندی‌ها، به‌ویژه مرزهای هویت را به چالش می‌کشد. تحلیل سازهانگاران قدرت و امنیت در جهان مجازی نیز دربردارنده تأکید بر اهمیت انگاره‌ها و نمادها در کنار واقعیت‌های مادی‌ای مانند کابل‌ها و رایانه‌ها است (Rosenau et al., 2011: 28).

## ۳. تأثیر فناوری اطلاعات بر سازمان ملل متحد

## ۳-۱. ماهیت: اصول، و اهداف

منظور از ماهیت سازمان ملل متحد، اصول و اهداف آن است که در فصل نخست منشور ملل متحد مطرح شده است. حفظ صلح و امنیت بین الملل، گسترش روابط دوستانه در بین ملت‌ها برپایه احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملت‌ها، دستیابی به همکاری بین المللی برای حل مسائل بین المللی، و وجود مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملت‌ها برای دستیابی به این هدف‌های مشترک انجام می‌دهند، هدف‌های چهارگانه منشور ملل متحد هستند. اصول ملل متحد نیز عبارت‌اند از: اصل تساوی حاکمیت همه اعضا، اصل حسن نیت در انجام تعهدات، اصل حل مسالمت‌آمیز اختلافات، اصل منع توسل و تهدید به زور، اصل کمک اعضا به سازمان، اصل مراقبت کشورهای غیرعضو، و اصل عدم مداخله در امور داخلی.

بی‌شک، رشد فزاینده فناوری اطلاعات و ارتباطات، بر برخی از مفاهیم گنجانده شده در اصول و اهداف ملل متحد تأثیر گذاشته است و مفاهیمی همچون امنیت و حاکمیت، در پرتو این نوع فناوری، دچار دگرگونی معنایی شده‌اند. همواره عقیده بر این است که فناوری اطلاعات و ارتباطات، قدرت حاکمیت را می‌فرساید. این عقیده، دست کم از زمان جیمز اول در انگلستان وجود داشته است؛ یعنی زمانی که گسترش مطبوعات، زنگ خطر را برای کلیسا و تاج و تخت به صدا درآورد و عقاید جدید، نظم سیاسی کهن را به چالش کشیدند. بعدها گسترش رادیو، تلگراف، تلفن، و تلویزیون نیز به رویارویی با حاکمان برخاستند و تهدیدهایی را برای وضعیت سنتی به وجود آوردند. اینترنت نیز به این رویه افزوده شد و ماهیت سیاست موجود دولت‌ها را نشانه گرفت. این فناوری‌ها از ویژگی‌هایی برخوردارند که بر حاکمیت تأثیر گذاشته و سبب دگرگونی آن شده‌اند (Soltani Nejad and et al., 2016: 103).

افزون بر مفهوم حاکمیت، در پرتو گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات، مفهوم امنیت نیز دچار دگرگونی بنیادینی شده است. یکی از مهم‌ترین تغییرات ایجاد شده در مفهوم امنیت، فراخ‌تر شدن گستره این مفهوم است. پیش از شکل‌گیری پدیده‌ای به نام جهانی شدن، کمتر سخن از امنیت فردی به میان می‌آمد و امنیت، تنها در چارچوب نظام دولت‌محور مطرح بود. مفهوم امنیت، از زمان تأسیس سازمان ملل، در دو جهت متفاوت دچار دگرگونی شده است که یکی از آن‌ها، ظهور بُعد «فرابین‌المللی» امنیت است که از آن با عنوان «امنیت جهانی» یاد می‌شود و دیگری، پیدایش بُعد فروملی امنیت است که موجب خودنمایی عنصر کارگزاری انسانی در مورد فرد شده است (Ebrahimi, 2000: 119) که از آن با عنوان «امنیت انسانی» یاد می‌شود.

با ورود رایانه‌های شخصی به زندگی عامه مردم، در نتیجه پیشرفت نسل‌های گوناگون کامپیوتر و با ظهور اینترنت، نظام بین‌الملل، دگرگونی گسترده‌ای را در حوزه کارگزاری به‌خود دید. تا پیش از پیدایش و رشد فزاینده شبکه جهان‌گستر ارتباطات، دولت‌ها، یگانه کنشگر نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آمدند و سازمان ملل نیز به‌پیروی از منشور ملل متحد، حفظ صلح و امنیت نظام بین‌الملل دولت‌محور را در دستور کار خود قرار داده بود.

با راهیابی بازیگران جدید به عرصه نظام بین‌الملل، کارکرد امنیتی سازمان ملل با دگرگونی بنیادینی روبه‌رو شد. نخستین واکنش سازمان ملل به این قضیه، طرح مفهوم امنیت انسانی در قالب گزارش توسعه انسانی برنامه عمران ملل متحد بود. محبوب‌الحق، در گزارش خود درباره توسعه انسانی در چارچوب برنامه عمران ملل متحد (۱۹۹۴) با اشاره به موضوع «آزادی از ترس»<sup>۱</sup> و «آزادی از نیاز»<sup>۲</sup> تلاش کرد تا توجه جامعه جهانی را نه تنها به مفهوم توسعه انسانی، بلکه به خطرها و تهدیدهایی جلب کند که ممکن است بر اثر درگیری‌های داخلی و سیاسی، بحران‌ها و نوسانات اقتصادی، بلایای طبیعی، فقر و گرسنگی، آلودگی زیست‌محیطی، بی‌سوادی، و چالش‌های دیگر اجتماعی، برای جوامع بشری رخ دهد (UNDP, 1994: 23). گفتنی است، سازمان ملل متحد با تأسیس کمیسیونی با عنوان «امنیت انسانی»، به ریاست مشترک آمارتیاسن و ساداکو اوگاتا در سال ۲۰۰۳، و اندکی پس از آن، با ایجاد واحد امنیت انسانی در دفتر هماهنگی امور بشردوستانه سازمان ملل متحد<sup>۳</sup> (OCHA)، به امنیت انسانی، وجهه جهانی بخشید (Aldis, 2008: 370).

همچنین، همراه با گسترش دامنه این فناوری در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، و زیست‌محیطی، تهدیدها نیز از حوزه کلاسیک و نظامی خود که بیشتر مفهومی عینی داشت، خارج، و تهدیدهای جدیدی که حوزه ذهنی را نیز دربر می‌گرفتند، وارد شدند؛ بنابراین، ماهیت این تهدیدها، تعریف‌های جدیدی از امنیت، مانند امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت نظامی، امنیت فرهنگی و اجتماعی، و امنیت زیست‌محیطی را نیز به‌وجود آورد. این روند تا جایی پیش رفته است که در عصر جدید، در بسیاری از موارد، تهدیدهای سایبری جایگزین تهدیدهای کلان نظامی شده‌اند (Soltani Nejad, 2016: 37).

1. Freedom from Fear
2. Freedom from Want
3. UN Office for Coordination of Humanitarian Affairs

این دگرگونی‌های معنایی، موجب دگرگونی برخی مفاهیم در منشور سازمان ملل متحد نیز شده‌اند که برای نمونه می‌توانیم آن را در بخش (الف) اعلامیه هزاره سازمان ملل مشاهده کنیم. در بند ۶ بخش (الف) این اعلامیه، مفهوم‌هایی چون «آزادی، همبستگی، احترام به طبیعت، و مسئولیت مشترک» به‌عنوان ارزش‌های بنیادین ویژه برای روابط بین‌الملل قرن ۲۱ ضروری به‌شمار آمده‌اند.

در بند سوم اعلامیه هزاره سازمان ملل، به‌طور ضمنی به نقش فناوری اطلاعات در وابستگی و ارتباط اقوام اشاره شده است. بند سوم اعلامیه تأکید می‌کند: «ما سران کشورها و دولت‌ها بار دیگر بر تعهد خود به اهداف و اصول فرازمانی و جهان‌شمول منشور سازمان ملل متحد تأکید می‌کنیم. درواقع، به‌تدریج با افزایش وابستگی و ارتباط مردم و ملت‌ها، توانایی و اهمیت اهداف و اصول یادشده برای الهام‌بخشی نیز افزایش یافته است» (Work and Society Monthly, 2014).

از آنجا که افزایش تدریجی ارتباط مردم جهان با یکدیگر در سایه رشد فناوری‌ها و ابزارهای نوین ارتباطی امکان‌پذیر است، این امر به‌نوبه خود از طریق گسترش مفاهیم حقوق بشری، امنیت انسانی، توسعه انسانی، و حاکمیت فردی به تقویت جامعه بشری در مقابل جامعه دولتی انجامیده و حاکمیت که تا پیش‌ازین از ویژگی‌هایی چون مطلق بودن، تقسیم‌ناپذیری، و دائمی بودن برخوردار بود، بیشتر معنای مسئولیت به‌خود گرفته است (Soltaninejad and et al., 2015: 87). نمونه آشکار این تغییر معنا را می‌توان در موضوع دکترین «مسئولیت حمایت» مشاهده کرد که در چارچوب آن، دولت‌ها در برابر هنجارهای مشترک بشری، از جمله دفاع از ملت‌های ستمدیده، مبارزه با جنایت‌های فراملی و سازمان‌یافته، ریشه‌کنی فقر، و... مسئول شناخته شده‌اند.

افزون‌براین، دغدغه‌هایی مانند «بخش گازهای گلخانه‌ای»، «اجرای کامل کنوانسیون تنوع زیستی و مبارزه با بیابان‌زدایی»، «احترام و رعایت آزادی‌های بنیادین و حقوق بشر» از موضوع‌هایی هستند که زندگی نوع بشر را به‌طور غیرمستقیم اثرپذیر کرده و دولت‌ها برای مدیریت چنین بحران‌هایی مجبورند، از همه ظرفیت‌های موجود در بخش‌های گوناگون استفاده کنند تا شاید بتوانند بحران‌های قرن ۲۱ را سروسامان دهند. در این درک مشترک، تبادل اطلاعات از طریق شبکه‌های انتقال تجربه‌ها و یافته‌ها، نقش بسزایی داشته است؛ به‌گونه‌ای که در سایه این دریافت همسان و درک مشترک، سران کشورها در نشست سپتامبر سال ۲۰۰۰ در سیده‌دم هزاره سوم، بخش پایانی اعلامیه هزاره را با تعبیر «سازمان ملل، خانه مشترک خانواده بشری» به‌پایان رسانده‌اند. در ابتدای اعلامیه نیز کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان، هدف از پیشنهاد تشکیل اجلاس هزاره را «استفاده از قدرت نمادین هزاره برای تأمین نیازهای واقعی مردم سراسر

جهان» عنوان کرده است (Work and Society Monthly, 2014: 4).

دلیل اینکه در این نوشتار ادعا نداریم که فناوری‌های ارتباطی نوین، تأثیر مستقیمی بر اهداف و اصول این سازمان داشته است، این است که پس از گذشت هفتاد سال از بنیان‌گذاری سازمان ملل، همچنان متن منشور و اهداف و اصول موجود در آن، بدون تغییر مانده است و این ثبات هفتادساله نشان می‌دهد که در این مدت، ظهور فناوری ارتباطات و انفجار اطلاعات در چندین دهه اخیر، موجب تغییر و دگرگونی در این موارد نشده است؛ بنابراین، به دلیل ثبات اهداف و اصول سازمان ملل، ماهیت و سرشت سازمان، ثابت و بدون دگرگونی باقی مانده است. چنانچه روزی به موجب دگرگونی‌های بنیادین در محیط بین‌المللی، هدف یا اصلی به منشور سازمان افزوده یا از آن حذف شود، می‌توان ادعا کرد که سرشت سازمان ملل، دچار دگرگونی شده است که البته تاکنون چنین وضعیتی پیش نیامده است.

#### ۴. تأثیر فناوری اطلاعات بر ساختار سازمان ملل: تأثیر بر ارکان و نهادهای وابسته

مهم‌ترین اقدام سازمان ملل متحد در راستای برقراری پیوند میان نهادها و کارگزاری‌های ملل متحد با فناوری اطلاعات و ارتباطات، تصویب قطعنامه ۵۶/۱۸۳ در ۲۱ دسامبر ۲۰۰۱ بود که در آن، مجمع عمومی از برگزاری اجلاس جامعه اطلاعاتی<sup>۱</sup> پشتیبانی کرد. مرحله نخست این اجلاس در کپنهاگ دانمارک (۱۹۹۵) برگزار شد. کشورهای شرکت‌کننده در این نشست، ضمن توجه به نقش فناوری اطلاعات و ارتباطات در توسعه اجتماعی، بر بهبود دسترسی به آموزش، اطلاعات، فناوری و دانش به عنوان یک ابزار بنیادین برای افزایش ارتباط و مشارکت در زندگی مدنی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی تأکید کردند که احترام به حقوق شهروندی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را تضمین می‌کند (United Nations; DESAP: 2021).

دومین نشست در این زمینه، از دهم تا دوازدهم دسامبر ۲۰۰۳ در شهر ژنو سوئیس برگزار شد. هدف از تشکیل این اجلاس، طرح و تقویت یک بیانیه روشن سیاسی درباره ایجاد پایه‌های یک جامعه اطلاعاتی بود. تقریباً ۱۷۵ کشور در سطوح گوناگون و همچنین سازمان‌های بین‌المللی، بخش خصوصی، و جامعه مدنی که شمار آن‌ها به ۱۱ هزار می‌رسید، در ژنو حضور داشتند و با تأکید بر ضرورت فقرزدایی، دستیابی به آموزش، برابری جنسیتی، کاهش مرگ‌ومیر کودکان، بهداشت، و حفاظت از محیط زیست تعهد

1. World Summit on the Information Society (WSIS).

کردند: «ما نمایندگان مردم دنیا از دهم تا دوازدهم دسامبر در ژنو برای شرکت در مرحله نخست اجلاس جهانی جامعه اطلاعاتی گردهم آمدیم تا خواسته مشترک و تعهد خود را برای ساخت یک جامعه اطلاعاتی مردم محور، فراگیر، و توسعه گرا اعلام کنیم. در این نوع جامعه، هرکس می تواند اطلاعات و دانش تولید کند، به اطلاعات و علوم دسترسی داشته باشد، و از آن ها استفاده کند یا آن اطلاعات را با دیگران به اشتراک بگذارد تا اشخاص، جوامع، و مردم را توانمند کند که به استعدادها و امکانات درونی خود برای رشد و توسعه پایدار و ارتقای کیفیت زندگی برپایه اهداف منشور سازمان ملل و احترام کامل و حمایت از اعلامیه جهانی حقوق بشر، دست یابند (World Summit on the Information Society, 2003).

مرحله سوم اجلاس جامعه اطلاعاتی، در سال ۲۰۰۵ در تونس برگزار شد. چگونگی تأمین منابع مالی بین المللی و روش پشتیبانی از اجرای طرح های مرتبط با فناوری های اطلاعات و ارتباطات در کشورهای در حال توسعه و چگونگی اداره و راهبری اینترنت، دو موضوع مهم و مورد بحث در اجلاس ۲۰۰۵ تونس بودند. در این نشست نیز ۱۷۴ کشور در سطوح گوناگون و همچنین، سازمان های بین المللی، بخش خصوصی، و جامعه مدنی که شمار آن ها به ۱۹ هزار می رسید، در ژنو حضور داشتند (World Summit on the Information Society, 2005).

تولید دانش و اطلاعات در فضای مجازی و نیز احترام کامل و حمایت از اعلامیه جهانی حقوق بشر که در بیانیه نشست جامعه اطلاعاتی مطرح شده اند، به طور غیرمستقیم به تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات بر نهادهای مرتبط با این موضوع ها، یعنی شورای حقوق بشر، یونسکو، و سازمان مالکیت معنوی اشاره دارند که در ادامه، بررسی خواهند شد.

## ۵. شورای حقوق بشر و فناوری اطلاعات

در قطعنامه ۶۰/۲۵۱ مجمع عمومی که به شکل گیری شورای حقوق بشر انجامید، بر نقش رسانه ها به عنوان بازیگرانی که می توانند در ترویج رواداری و پاسداری از آزادی عقیده و مذهب نقش مهمی داشته باشند، این گونه اشاره شده است: «مجمع عمومی سازمان ملل بر نیاز همه دولت ها به ادامه تلاش های بین المللی به منظور افزایش گفت و گو و گسترش تفاهم میان تمدن ها، فرهنگ ها، و ادیان تأکید کرده و بر اینکه دولت ها، سازمان های منطقه ای، سازمان های غیردولتی، نهادهای مذهبی، و رسانه ها، نقش مهمی در ترویج رواداری و پاسداشت آزادی دین و عقیده دارند، پافشاری می کند» (A/RES/60/251).

پیش از شورای حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر فعالیت می کرد که تهیه «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در سال ۱۹۴۸، «میثاق حقوق مدنی و سیاسی» و «میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی» در سال

۱۹۶۶، و همچنین، «طرح اعلامیه حق توسعه» در سال ۱۹۸۶، از مهم‌ترین اقدامات آن به‌شمار می‌آیند. همه این اقدام‌ها، نشانگر این است که اهمیت فرد انسانی در جهان ارتباطات افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که کمیسیون حقوق بشر به شورای حقوق بشر ارتقای مقام داده و به رکن فرعی مجمع عمومی تبدیل شده است.

تغییر جایگاه نهاد حقوق بشری سازمان ملل، حاکی از این است که رشد فناوری‌های ارتباطی و انباشت و انتقال فوری اطلاعات، بر اهمیت موضوع‌های انسانی افزوده است و حتی احتمال دارد، در آینده، شورای حقوق بشر به یکی از ارکان اصلی سازمان ملل تبدیل شود. پیش از گسترش فناوری‌های ارتباطات، به‌ویژه اینترنت، در بین مردم جهان، درد و رنج انسان‌ها در بخش‌های مختلف جهان، بازتاب بین‌المللی چندانی نداشت و اطلاعات و تصاویر منتشرشده نیز از سوی رسانه‌های دولتی، کنترل و حتی در برخی موارد، دست‌کاری می‌شد. امروزه در دهه‌های آغازین سده بیست‌ویکم، هرگونه وحشی‌گری گروه‌های افراطی و بدرفتاری نیروهای امنیتی دولت‌ها ممکن است با گواهی همراه یک شهروند ناشناس ضبط، و چند دقیقه بعد، در شبکه جهانی پخش شود و واکنش نهادهای مدافع حقوق بشر و گروه‌های گوناگون را در پی داشته باشد. به همین سبب است که کوفی عنان، دبیرکل پیشین سازمان ملل، فناوری اطلاعات را راهی برای فاش کردن نقض حقوق بشر، ترویج حکمرانی شفاف، و دسترسی افراد ساکن در کشورهای دارای رژیم‌های سرکوبگر به اطلاعات بدون سانسور، و راهی برای انتقال شکایت آن‌ها به نهادهای حقوق بشری می‌داند (Stauffacher et al., 2005: iii).

افزون بر حقوق بشر، فناوری اطلاعات و ارتباطات می‌تواند در زمینه حقوق بشردوستانه نیز تأثیرگذار باشد. فناوری اطلاعات و ارتباطات، به عنوان زیربنای سامانه هشدار اولیه، در پیش‌بینی آب‌وهوا و ایجاد جوامع مقاومی که بتوانند بهتر به شرایط اضطراری بشردوستانه پاسخ دهند، بسیار حیاتی است. هنگامی که فاجعه‌ای رخ می‌دهد، فناوری اطلاعات و ارتباطات به نهادهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل، کمک می‌کند تا مأموریت‌های پیچیده کمک‌رسانی را بهتر هماهنگ کنند. در این زمینه، می‌توان به اهمیت فناوری اطلاعات و ارتباطات در مدیریت سونامی اقیانوس هند، توفان در امریکای لاتین، و زلزله ویرانگر پاکستان اشاره کرد (Stauffacher et al., 2005: iii).

## ۶. یونسکو و فناوری اطلاعات

یونسکو، به عنوان یک سازمان مطرح در عرصه بین‌المللی، سال‌هاست که به گونه‌ای جدی به موضوع جامعه اطلاعاتی توجه دارد. چنان که بخشی به نام (تیم جامعه اطلاعاتی) در آن تشکیل شده و فعالیت‌های

آن را در زمینه اینترنت برنامه‌ریزی می‌کند. این شاخه با برگزاری اجلاس‌های سالانه شورای بین‌الدول خود درباره جامعه اطلاعاتی، تلاش گسترده‌ای را در این مورد انجام داده است. یکی دیگر از تلاش‌های عمده یونسکو در این باره، برگزاری سه کنگره بین‌المللی در سال‌های ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، و ۲۰۰۰ با عنوان «اخلاق، حقوق، و اطلاعات» بوده است. یونسکو در این کنگره‌ها، بررسی‌ها و ارزیابی‌های فراوانی برای حمایت از فرد و زندگی خصوصی او انجام داده و از سال ۱۹۹۹ در پی این بوده است که با ابتکارهای تازه، در راستای آسان‌سازی دسترسی همگانی به اطلاعات فعالیت کرده و طرح‌های حقوقی و فنی جدیدی را درباره گسترش این اطلاعات و دیجیتال کردن آن‌ها در سراسر جهان اجرا کند. برنامه دیگر یونسکو، برنامه «اطلاعات برای همه» است که از سال ۲۰۰۱ اجرا شده و برپایه آن، دبیرخانه یونسکو پس از تقاضای کنفرانس عمومی این نهاد برای تدارک متن یک توصیه‌نامه به منظور دسترسی همگانی به اطلاعات در فضای مجازی، این توصیه‌نامه را تهیه و آن را برای اظهارنظر دولت‌ها فرستاده است (Aftab Online, 2008).

با توجه به دگرگونی‌های موجود آمده در حوزه فناوری اطلاعات و اهمیت امر آموزش در ایجاد صلح، ریشه‌کنی فقر، و توسعه، یونسکو با ایجاد «مؤسسه فناوری اطلاعات در زمینه آموزش»<sup>۱</sup> در تلاش است تا با بهره‌گیری از این فناوری‌ها، به اهداف تعیین‌شده خود در اساسنامه، پاسخ درخور توجهی بدهد. این مؤسسه که در بیست‌ونهمین کنفرانس عمومی یونسکو در سال ۱۹۹۷ تشکیل شد، اهدافی از جمله: آسان‌سازی استفاده مبتکرانه از فناوری اطلاعات و ارتباطات برای افزایش مشارکت و برابری در آموزش و یادگیری مادام‌العمر؛ توانمندسازی معلمان کشورهای عضو برای بهبود کیفیت آموزش با ارتقای آموزش‌ها و شیوه‌های برتر از طریق فناوری اطلاعات و ارتباطات و تقویت قابلیت‌های فناوری اطلاعات و ارتباطات برای دگرگونی آموزش و پرورش از طریق گفت‌وگوی جهانی و شبکه‌سازی، را در دستور کار خود قرار داده است (UNESCO, 2021). این مؤسسه، دارای یک هیئت‌مدیره است که جلسه‌های سالانه‌ای را به منظور بررسی فعالیت‌های مؤسسه و تصویب دستور کار سال آتی برگزار می‌کند. اعضای هیئت‌مدیره، شواهدی از فعالیت‌های "IITE" ارائه می‌دهند و سطح دستاوردهای آن را در بهبود استفاده از فناوری اطلاعات و ارتباطات در حوزه آموزش و پرورش رتبه‌بندی می‌کنند. یونسکو بر این نظر است که فناوری اطلاعات و ارتباطات در تقویت امر آموزش مردم جهان بسیار مؤثر است، دسترسی به آموزش را تسهیل می‌کند، و در یادگیری و تدریس با کیفیت، عدالت و برابری در حوزه آموزش و توسعه حرفه‌ای معلمان

1. UNESCO Institute for Information Technologies in Education

نقش انکارناپذیری دارد (1: Institute for Information Technologies in Education, 2013).

## ۷. سازمان جهانی مالکیت معنوی

در کنار نقش و موفقیت‌های مثبت فناوری اطلاعات و ارتباطات، این پدیده، جنبه‌های منفی‌ای نیز دارد. فناوری اطلاعات و ارتباطات، این امکان را فراهم کرده است که نخبگان و پژوهشگران کشورهای گوناگون، مطالب و نوشته‌هایشان را در فضای مجازی منتشر کنند و اندیشه‌های خود را به اشتراک بگذارند. با توجه به ناامنی و ویژگی کمترمحافظت‌شده فضای مجازی، این امکان برای سارقان ادبی فراهم شده است که مطالب و اندیشه‌های دیگران را به آسانی سرقت کنند.

در عصر جهانی دیجیتال، محتوای اطلاعات و پیام‌هایی که به وسیله شبکه‌های جهانی منتقل می‌شود، ارزش زیادی دارد. قواعد و مقررات مربوط به مالکیت معنوی که از طریق قوانین مربوط به حق تکثیر، حق ثبت اختراع، حق ثبت نشانه‌های تجاری، و اسرار تجاری از صاحبان آثار حمایت می‌کند، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (Aronson, 2013: 1211). در این راستا و برای حمایت از مالکیت معنوی، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۷۸ با تشکیل سازمان جهانی مالکیت معنوی به این موضوع و حفاظت از فرهنگ ملت‌های جهان واکنش نشان داد.

به دلیل اشتراک حوزه فعالیت سازمان مالکیت معنوی (ویپو)<sup>۱</sup> با سازمان‌هایی مانند یونسکو و آیکان<sup>۲</sup>، این دو سازمان، همکاری‌های نزدیکی با سازمان مالکیت معنوی دارند. تهیه و تدوین قوانین مربوط به کپی‌رایت از اقدامات و فعالیت‌های مشترک یونسکو و سازمان مالکیت معنوی است.

در سال ۱۹۹۸ نیز که سازمان آیکان، سرپرستی همه امور مربوط به دامنه‌های اینترنتی را به عهده گرفت، همکاری خود را با ویپو گسترش داد تا برای جلوگیری از بدبهره‌گیری‌ها و حفظ حق افرادی که در ثبت دامنه‌ها، محق‌تر هستند، مقرراتی را تدوین کنند. ویپو و آیکان تصمیم گرفتند، ثبت دامنه‌ها را به‌طور کلی آزاد کنند؛ البته به شرط اینکه اگر کسی برای ثبت دامنه اقدام کند، نظام داوری ویپو را نیز بپذیرد؛ به این معنا که اگر شکایتی از او مطرح شد، نظام داوری ویپو قادر باشد به این اعتراض رسیدگی کند. مراحل شکایت نیز این گونه است که معترض باید سه چیز را اثبات کند؛ نخست حق نام مورد دعوی برای خود، دوم، فقدان حق یادشده برای طرف مقابل، و سوم، اثبات قصد بدبهره‌گیری طرف مقابل. قضیه تا آنجا ادامه یافت که

1. WIPO  
2. ICANN

همه متقاضیان، به محیط بین‌المللی و دامنه‌های عام تمایل یافتند؛ به گونه‌ای که کشورها هم مجبور شدند دامنه‌های خود را همانند دامنه‌های بین‌المللی آزاد کنند. حتی بسیاری از کشورها نیز تصمیم گرفته‌اند اگر شکایتی از دامنه‌های ملی آن‌ها صورت گیرد نیز آن را به ویوارجاع دهند؛ برای مثال، هم‌اکنون اگر از پسوند "ir" که برای دامنه‌های ایرانی کاربرد دارد، شکایتی مطرح شود، به مرجع داوری ویوارجاع می‌شود (Aftab Online, 2008).

#### ۸. تأثیر فناوری اطلاعات بر کارکرد سازمان ملل متحد: دستورکار

مفهوم «کارکرد»، به وظایف و عملکردی اشاره دارد که یک سازمان در چارچوب ساختار سازمانی و برای دستیابی به اهداف خود انجام می‌دهد. در این راستا، هر سازمانی موضوع‌ها و مسائلی را برای بررسی و تصمیم‌گیری درباره آن‌ها در دستورکار خود قرار می‌دهد. وجود رویه‌های تصمیم‌گیری، موجب دسته‌بندی حوزه‌های موضوعی و مشخص شدن نحوه گذراندن مراحل گوناگون اداری و چرخه سازمانی برای رسیدن به تصمیم مناسب می‌شود. فناوری اطلاعات، بیشترین اثرگذاری را بر کارکرد سازمان ملل (در مقایسه با ماهیت و ساختار آن) داشته است؛ زیرا ماهیت و ساختار هر سازمانی از نوعی ثبات و استقرار برخوردار است، ولی به‌محض پدید آمدن موضوع‌های جدید و دغدغه‌های وابسته به زیست کلان بشر، سازمان ملل در راستای وظیفه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی خود موظف است آن را در دستورکار خود قرار دهد.

مارک زاکربرگ، بنیان‌گذار فیس‌بوک، در ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۵، از تریبون سازمان ملل متحد، خواستار جهانی شدن و همگانی شدن دسترسی به اینترنت شد. او گفت، جهانی شدن اینترنت به اجرای مصوبه اخیر سازمان ملل برای حل بحران‌های جهانی یاری خواهد رساند. زاکربرگ همچنین تأکید کرد: «اینترنت، ابزار توانمندی برای به‌اشتراک گذاشتن دانش، فرصت‌آفرینی، و بیرون آوردن جوامع از فقر و ترویج صلح است؛ «یک لایک» یا یک نوشته فیس‌بوکی، تانک و گلوله را متوقف نخواهد کرد، اما هنگامی که همه مردم دنیا از طریق اینترنت به یکدیگر متصل شوند، می‌توانیم جامعه‌ای جهانی با درکی مشترک از موضوع‌ها بسازیم» (Hempel, 2015).

اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در مراحل اولیه فرایند صلح، فرصت‌هایی مانند کمک به گردآوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات، تقویت پیام‌های صلح، و گفت‌وگوهای متنوع را فراهم می‌کنند؛ به‌عنوان نمونه، ترسیم نقشه ذی‌نفعان درگیری، ردیابی حرکت‌ها و تسلیحات نظامی، و همچنین، نظارت بر مواضع عمومی درباره روند صلح، از جمله کارکردهای اینترنت و شبکه‌های اجتماعی در روند برقراری صلح به‌شمار

می‌آیند. سازمان ملل متحد از تجزیه و تحلیل رسانه‌های اجتماعی در طول، و پس از امضای توافق آتش‌بس در لیبی در سپتامبر ۲۰۱۸، برای ردیابی جابه‌جایی‌های گروه‌های مسلح بهره برد. در سوریه نیز دسترسی گروه‌های مخالف به سلاح‌های سنگین برای نخستین بار در سال ۲۰۱۲ از طریق رسانه‌های اجتماعی فاش شد. نمایندگی سازمان ملل متحد در سوریه در سال ۲۰۱۲ از رسانه‌های اجتماعی برای انجام بازدیدهای مربوط به حقیقت‌یابی پس از وقوع رخدادهای تروریستی استفاده کرد و همچنین، یک کانال یوتیوب ایجاد کرد تا تأثیر درگیری بر مردم سوریه را آشکار کند.

افزون بر موارد یادشده، رسانه‌های اجتماعی می‌توانند واسطه‌ها را قادر کنند تا به‌طور مستقیم با طیف گسترده‌ای از مخاطبان صحبت کنند تا به درک جامع‌تری از روایت‌های گوناگون درگیری و نقاط ورود احتمالی برای صلح، از جمله در مناطق بسیار دشوار، برسند. شبکه‌هایی مانند فیس‌بوک، توئیتر، و واتس‌آپ به ابزارهای مهمی برای دیپلماسی عمومی تبدیل شده‌اند و این امر باعث شده است که مدافعان صلح در تلاش برای دستیابی به صلح از این ابزارهای دیپلماسی به بهترین شکل استفاده کنند (Wittig & Ghosheh, 2020).

اجماع جهانی دربارهٔ این موضوع در حال گسترش است که فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT)، به‌ویژه اینترنت، چارچوب جدید و فرصت‌های فراوانی را برای توسعه اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی فراهم می‌کند. در نشست جهانی سال ۱۹۹۵ کپنهاگ در زمینه توسعه اجتماعی، بر این نکته تأکید شد که فناوری اطلاعات جدید و رهیافت جدید به دسترسی و استفاده از فناوری اطلاعات توسط مردمی که در فقر زندگی می‌کنند، می‌تواند کمک بزرگی به تحقق اهداف توسعه اجتماعی باشد. همچنین، تأکید شد که ارتقای دسترسی به آموزش، اطلاعات، فناوری، و دانش، ابزار بنیادینی برای افزایش ارتباط و مشارکت در زندگی مدنی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی است و احترام به حقوق شهروندی، سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را تضمین می‌کند. نشست کپنهاگ (۱۹۹۵) و نشست‌های بعدی در زمینه فناوری اطلاعات که در ژنو سوئیس (۲۰۰۳) و تونس (۲۰۰۵) همگی بر این نکته تأکید داشته‌اند که فناوری اطلاعات، کلیدی برای از بین بردن فقر و بیکاری و ایجادکننده یک جامعه اطلاعاتی مردم‌محور، فراگیر، و توسعه‌یافته است؛ جایی که همه می‌توانند اطلاعات و دانش جدید را خلق کنند و آن را به اشتراک بگذارند. این فناوری، افراد، جوامع، و مردم را قادر می‌کند که از ظرفیت کامل خود برای ارتقای توسعه پایدار و بهبود کیفیت زندگی‌شان بهره ببرند. در طول کنفرانس سازمان ملل متحد درباره توسعه پایدار (ریو ۲۰۰۰)، دولت‌ها تشخیص دادند که فناوری اطلاعات و ارتباطات، جریان اطلاعات را بین دولت‌ها و مردم تسهیل می‌کند.

در این راستا، تلاش برای بهبود دسترسی به فناوری اطلاعات و ارتباطات، به ویژه شبکه‌ها و خدمات پهنای باند، ایجاد «شکاف دیجیتالی»، و به رسمیت شناختن سهم همکاری‌های بین‌المللی در این زمینه، ضروری است (United Nations; DESAP, 2021).

رؤسای دولت‌ها و نمایندگان بلندپایه نهادهای تخصصی سازمان ملل متحد و جامعه مدنی در سپتامبر ۲۰۱۵ گرد هم آمدند و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دستورکار توسعه پایدار ۲۰۳۰ را تصویب کردند. این دستورکار که جایگزین اهداف توسعه هزاره شد، دربردارنده ۱۷ هدف اصلی و ۱۶۹ هدف ویژه است که نقشه راه جامعه بین‌المللی را در زمینه توسعه پایدار برای ۱۵ سال آینده ترسیم می‌کند (Nasiri Gheidari, 2017: 8).

بدون شک، فناوری اطلاعات در دستیابی به اهداف تعیین شده در سند یادشده، نقش انکارناپذیری دارد؛ اما نقش آن در تحقق اهداف چهارم و یازدهم این سند، بیش از اهداف دیگر است. هدف چهارم سند یادشده به تضمین آموزش باکیفیت، برابر، و فراگیر و ترویج فرصت‌های یادگیری مادام‌العمر برای همه اشاره دارد. فناوری اطلاعات و ارتباطات، نقش مهمی در دستیابی به آموزش‌های باکیفیت و فرصت‌های یادگیری برابر و مادام‌العمر برای همه دارد. بسترهای نرم‌افزاری‌ای که در دسترس عموم قرار دارند، این موضوع را اثبات می‌کنند که چگونه دانش می‌تواند در دسترس همه قرار گیرد. با توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، اپلیکیشن‌ها و نرم‌افزارها، دانش را به گونه‌ای عمومی در دسترس مردم قرار دهند. افزون‌براین، شبکه‌های اجتماعی برخلاف یوتیوب، به طور گسترده برای گسترش دانش از طریق اینترنت به منظور تقویت یادگیری، در دسترس همگان هستند. شبکه‌های اجتماعی تحقیقاتی مانند "Research Gate"، امکان تبادل اطلاعات بین پژوهشگران را در سراسر جهان فراهم می‌کنند (Tjoa & Tjoa, 2016: 9).

هدف یازدهم این سند به تبدیل شهرها و سکونتگاه‌های انسانی به مکان‌های همه‌شمول، امن، مقاوم، و پایدار اشاره می‌کند. دیجیتال‌سازی و فناوری‌های جدید، به ویژه فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات می‌تواند به گونه‌ای مؤثر و همه‌جانبه در مدیریت شهرها مفید باشد (Barbara, 2018). فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، عنصر حیاتی‌ای برای دولت‌های محلی در رویارویی با چالش‌های رشد بی‌رویه شهرنشینی در سراسر جهان به شمار می‌آیند (Sustainable Development Solution network, 2018). فناوری اطلاعات و ارتباطات، امکان نوعی برنامه‌ریزی مشارکتی شهری را فراهم می‌کند که در آن شهروندان می‌توانند نظراتشان را بیان کنند؛ به ایجاد یک سامانه مدیریت هوشمند شهری کمک می‌کند و امکان اطلاع‌رسانی

سریع هنگام بروز بلایای طبیعی را فراهم می‌کند (Tjoa & Tjoa, 2016: 10).

### نتیجه‌گیری

در این نوشتار، کوشش کردیم تا تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات را بر ماهیت، ساختار، و کارکرد سازمان ملل متحد بررسی کنیم. بررسی‌ها نشان داد که تأثیر این فناوری‌ها بر سه حوزه یادشده به یک اندازه نبوده است؛ درحالی‌که حوزه ماهیت این سازمان کمترین تأثیر را پذیرفته است، دو حوزه دیگر با بیشترین تأثیرات روبه‌رو شده‌اند.

فناوری اطلاعات و ارتباطات، عرصه جدیدی را برای کنشگری از طریق کاهش اقتدار دولت‌ها و نیز توانمندسازی افراد و کنشگران جدید بین‌المللی گشوده است. با فرسایش مفهوم حاکمیت دولت‌ها، افرادی مانند جیمز روزنا بر آن شدند تا از مفهوم حکمرانی بدون دولت برای توصیف شرایط جدید بهره بگیرند. شرایط جدید به‌وجودآمده (در نتیجه پیشرفت فناوری‌های ارتباطی)، دگرگونی‌های معنایی‌ای را در مفاهیم امنیت و حاکمیت - که در این پژوهش در چارچوب ماهیت ملل متحد بررسی شدند - ایجاد کرده است. برداشت جدید از مفهوم امنیت سبب شده است که کارکرد سازمان ملل متحد، وارد حوزه امنیت انسانی شود و افراد بشر نیز در این برداشت، بخشی از فعالیت‌ها و اقدامات سازمان را به‌خود معطوف کنند. فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، در حوزه حاکمیت نیز دخل و تصرف‌هایی داشته‌اند. در عصر دیجیتال، مفهوم مرزها دیگر آن تقدس گذشته را ندارند و اقتدار سرزمینی دولت‌ها با فرسایش بنیادینی روبه‌رو شده است؛ باین‌حال، سازمان ملل متحد هنوز متقاعد نشده است که در اصول و اهداف خود دست به تغییرات و بازنگری‌های اساسی بزند.

ساختار سازمان ملل نیز با ایجاد برخی نهادهای فرعی در بعضی از رکن‌های اصلی مانند شورای حقوق بشر، به عصر دیجیتال واکنش نشان داده است. پیش از گسترش فناوری‌های ارتباطی، به‌ویژه اینترنت، در بین مردم جهان، درد و رنج انسان‌ها در نقاط مختلف جهان، بازتاب بین‌المللی چندانی نداشت. اطلاعات و تصاویر منتشرشده نیز از سوی رسانه‌های دولتی، کنترل و حتی در برخی موارد، دست‌کاری می‌شدند. امروزه در دهه‌های آغازین سده بیست‌ویکم، هرگونه وحشی‌گری گروه‌های افراطی و بدرفتاری نیروهای امنیتی دولت‌ها ممکن است با گواهی همراه یک شهروند ناشناس ضبط شده و چند دقیقه بعد در شبکه‌های جهانی پخش شود و واکنش نهادهای مدافع حقوق بشر و گروه‌های گوناگون را در پی داشته باشد. بدون‌شک، فناوری اطلاعات و ارتباطات، بیشترین تأثیر را بر حوزه کارکرد سازمان ملل متحد گذاشته

است؛ زیرا ماهیت و ساختار هر سازمانی از نوعی ثبات و استقرار برخوردار است، ولی به محض پدید آمدن موضوع‌های جدید و دغدغه‌های مرتبط با زیست کلان بشر، سازمان ملل در راستای وظیفه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی خود موظف است که آن را در دستور کار خود قرار دهد.

در عصر جهانی‌شده فزاینده کنونی که جهان با پدیده فشرده‌گی زمان و مکان روبه‌رو شده است، فناوری‌های ارتباطی سبب شده‌اند که دولت‌ها و اعضای سازمان ملل از هرگونه اقدام نیروهای امنیتی دولت‌ها، گروه‌های تروریستی، و وضعیت‌های دیگری که ممکن است صلح و امنیت بین‌المللی را به خطر بیندازند، آگاه شوند و موضوع در دستور کار مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل قرار گیرد.

#### منابع

- Aldis, W. (2008). *Health Security as a Public Health Concept: a Critical Analysis, Health Policy and Planning*. Published by Oxford University Press in association with The London School of Hygiene and Tropical Medicine. 23(6), 369-375.
- Aronson, J. (2013). "The Communication and Internet Revolution:", in: Smith and Baylis. *The globalization of world politics*, (1nd Ed,). Tehran: Abrar-e-Moaser press. (in persian).
- Aftab Online. (2008). "Internet and International Organizations, available at: <http://www.aftabir.com/>. (in persian).
- Asghari, R. (2015). "Computer Magazine". *Hamshahri online*, available at: <https://www.hamshahrionline.ir/photo/152598/>.
- Barbara, R. J. (2018). Digital Technology for the Sustainable Development Goals. *DIPLO*, at: <https://www.diplomacy.edu/blog/digital-technology-sdgs>.
- Ebrahimi, Sh. (2000). "The Evolution of the Concept of Security: From National Security to Global Security". *Defensive Policy Magazine*, 31,199. (in persian).
- Hempel, J. (2015). Zuckerberg to the UN: The Internet Belongs to Everyone. *WIRED*, available at: <http://www.wired.com/2015/09/zuckerberg-to-un-internet-belongs-to-everyone>.
- Mansbach, R. (2015). "International Relations and Information Technology". *International Relations*, 2, 2-3.
- McCarthy, D. (2016). *Power, Information Technology, and International Relations*

- Theory; The Power and Politics of US Foreign Policy and Internet*. Palgrave Studies in International Relations.
- Nasiri Gheidari, S. (2017). "Transforming our World: the 2030 Agenda for Sustainable Development. *UNESCO National Commission*. (in persian).
- Rosenau, J. (2016). *Information Revolution, Security and New Technologies*. (2nd Ed.). Translated by: Alireza Tayyeb, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. (in Persian).
- Rittberger, V. (2015). *Global Governance and the United Nations System*, (1nd Ed.). Translated by: Fatemeh Por Lak, Tehran: Mokhtab press. (in Persian).
- Sazmand, B. (2008). "The Study of International Organizations from Perspective of Theoretical. *Journal of politics*, 38(4),122-123. (in persian).
- Soltani Nejad, A; Eslami, M., & Rastgho, M. (2015). "Advanced Information and Communications Technology and Development of Sovereignty in Information Relations". *Contemporary Political Studies*, 7(1), 85-114 .(in persian).
- Soltani Nejad, A; Jamshidi, M., & Mohseni, S. (2016). "Development of Security Concept in the Light of Globalization and New Information and Communications Technology". *Journal of world politics*, 5(2),7-42. (in persian).
- Society Monthly of Economics, Scientific, Culture, Work and Society. (2014). *Millennium Development Goals*, 177. (in persian).
- Stauffer, D., & et al. (2005). *The Role of ICT in Preventing Responding to and Recovering from Conflict*. Published by The United Nations Information and Communication Technologies Task Force one United Nations Plaza.
- Tjoa, M., & Tjoa, S. (2016). *The role of ICT to Achieve Us Sustainable Development Goals*. IFIP International Federation for Information Processing. Published by Springer International Publishing Switzerland, 9-10.
- The Role of Information and Communication Technology in the Implementation of the Targets in SDG 11. (2018). *Sustainable Development Solutions Network a Global Initiative for the United Nations*.
- UNESCO. (2013). The UNESCO institute for information technologies in education activity report 2012-2013, available at: <http://www.iite.unesco.org>.

- United Nations DESAP. (2021). "Information and communication technologies (ICTs)". UN Department of Economic and Social Affairs Poverty. Available at:  
<https://www.un.org/development/desa/socialperspectiveondevelopment/issues/information-and-communication-technologies-icts.html>.
- United Nations General Assembly. (2006). "Resolution Adopted by the General Assembly", A/RES/60/251. Human Rights Council.
- UNDP. (1994). *Human Development Report 1994 New Dimensions of Human Security*. New York: Oxford University Press.
- Wittig, K., & Ghosheh, S. (2020). "The Role of Social Media in Early Peacemaking: Help or Hindrance?". Conciliation resources, available at:  
<https://www.c-r.org/accord/pioneering-peace-pathways/role-social-media-early-peacemaking-help-or-hindrance>.
- World Summit on the Information Society. (2003). Geneva Declaration of Principles. Available at: <https://www.itu.int/net/wsis/>.
- World Summit on the Information Society. (2005). "Tunisia Declaration of Principles". Available at: <https://www.itu.int/net/wsis/>.

### نوع مقاله پژوهشی

## نبرد مفهومی خاورمیانه در میانه امر سیاسی و جغرافیا

محدثه جزائی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۱

### چکیده

«خاورمیانه»، مفهومی مناقشه‌برانگیز، به لحاظ جغرافیایی و سیاسی، است. از دیدگاه جغرافیایی، اشتراک نظر گسترده‌ای دربارهٔ حدود آن وجود ندارد و از دیدگاه سیاسی، با توجه به نظریه‌های جدید دربارهٔ جهان غیرغربی، چالش‌هایی در کاربرد این مفهوم به وجود آمده است. برای مقابله با تک‌صدایی پژوهش‌ها و بررسی‌های اروپایی و آمریکایی در منطقهٔ خاورمیانه، به جای مفهوم «خاورمیانه»، برابرنهادهایی همچون «خاور نزدیک و شمال آفریقا»، «خاورمیانهٔ شمالی»، «خاورمیانهٔ جدید»، «خاورمیانهٔ اسلامی»، «خاورمیانهٔ عربی»، «غرب آسیا»، «آسیای غربی» و «آسیای جنوب غربی» به جای آن پیشنهاد می‌شود. پرسش اصلی این نوشتار این است که «دلیل ناگزیر بودن کاربرد این مفهوم در همهٔ زبان‌های منطقه، اعم از فارسی، عربی، ترکی، و حتی عبری، چیست؟» چرا برابرنهادهای مفهومی و جایگزین‌های پیشنهادی نمی‌توانند در رساندن همان معنایی که مفهوم خاورمیانه منتقل می‌کند، کامیاب شوند؟ این پژوهش کوشش کرده است تا با تمرکز بر مقولهٔ امر سیاسی و از دریچهٔ نظریه و روش تاریخ مفاهیم به این پرسش پاسخ دهد که «چرا نمی‌توان از مفهوم خاورمیانه دست کشید». ماهیت «امر سیاسی» که به گونه‌ای جدی و عمیق بر تقابل‌های دودویی تأکید می‌کند، بر این فرضیه استوار است که نبرد پنهانی میان گروه‌ها و نیروهای سیاسی برای تسلط بر گفتمان‌ها، که خود را در مفاهیم انضمامی می‌کنند، جریان دارد. از چنین منظری، فرجام نبرد نابرابر میان دو سوی این گفتمان، پیروزی مفهوم خاورمیانه است که بر فراز مفاهیم دیگر، به حیات خود ادامه می‌دهد. اگرچه دانشگاه‌ها و برخی از محافل دانشگاهی و همچنین، نهادهای بین‌المللی از هژمونی مفاهیمی همچون خاورمیانه انتقاد می‌کنند و در دفاع از جایگزین‌ها می‌کوشند، اما تسلیم‌ناپذیری امر سیاسی در برابر جغرافیا، مانع مهمی است که استفاده از مفاهیم جایگزین خاورمیانه را دشوار می‌کند.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، امر سیاسی، جغرافیا، تاریخ مفاهیم، رایانه‌ت کوزلک

۱. دانش‌آموختهٔ دکترای علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران [mo\\_ja663@mail.um.ac.ir](mailto:mo_ja663@mail.um.ac.ir)

## Conceptual battle of the Middle East between the political and geography

Mohadeseh jazaei<sup>1</sup>

### Abstract

"The Middle East" is a controversial concept in terms of politics and geography. From a geographical point of view, there is no broad consensus on the borders of the Middle East. Also, there have been challenges in the use and application of the Middle East concept given the new theories to pay attention to the non-Western world. There have been challenges in applying this concept. To counter the monotony of European and American research and studies in the Middle East, instead of the concept of "Middle East", equations such as "Near East and North Africa", "North Middle East", "New Middle East", "Islamic Middle East", "Arab Middle East", "West Asia", and "Southwest Asia" are suggested instead. The main question of this article is "What is the reason for the inevitability of using this concept in all languages of the region, including Persian, Arabic, Turkish, and even Hebrew?" "Why can't the conceptual equivalents and proposed alternatives succeed in conveying the same meaning that the Middle East concept conveys?" This research aims to answer why the concept of "the Middle East" cannot be left by focusing on the political issue and from the history of concepts method and theory view. The nature of "the political" emphasizes binary confrontations which confirms the fact of existing a stream of the battle between the political forces and group dominant on conversations in concepts forms. Although in this region criticize the hegemony of concepts such as the Middle East, and advocate for alternatives, the political irresistibility against geography is an important obstacle that complicates the use of alternative concepts of the Middle East.

**Keywords:** the Middle East, the political, geography, history of concepts, Reinhart Koselleck

---

1. Phd of political thought (political science) at Ferdowsi university of Mashhad  
[mo\\_ja663@mail.um.ac.ir](mailto:mo_ja663@mail.um.ac.ir)

## مقدمه

جنگ و نبرد، یکی از ویژگی‌های همیشگی منطقه خاورمیانه است. افزون‌بر واقعیت‌های جغرافیایی، بخشی از این منازعه‌ها، اکنون به دانشگاه‌ها و به‌سوی مفاهیم سیاسی‌ای سوق پیدا کرده‌اند که آشکارکننده هویت خاورمیانه و ساکنان آن هستند. اهمیت منطقه خاورمیانه و جایگاه آن در کشاکش نیروها از قرن نوزدهم به این سو بر کسی پوشیده نیست؛ اما درباره حدود و ثغور جغرافیایی خاورمیانه، مانند بسیاری از چیزهای دیگر در این منطقه، اتفاق‌نظری وجود ندارد و حتی بیشتر از آن، درباره دلالت‌های مفهوم خاورمیانه نیز مناقشه‌های بسیاری وجود دارد. خاورمیانه، بیش از آنکه یک مفهوم جغرافیایی باشد، دلالت‌های سیاسی دارد. تاریخ دگرگونی جغرافیایی مفهوم خاورمیانه، حکایت از این دارد که می‌توان از طریق تاریخ تحول یک مفهوم، به دگردیسی‌ها و تغییر و تبدیل‌های جغرافیایی‌ای پی برد که در پس آن، رقابت نیروها و قدرت‌های سیاسی در جریان است.

پرسش اصلی این پژوهش این است که «چرا با وجود تلاش‌های نظری و عملی برای استفاده نکردن از مفهوم خاورمیانه – که اروپامحور و استعماری خوانده شده است – همچنان این مفهوم، بیش از جایگزین‌های دیگرش به کار می‌رود؟». اگرچه درباره این پرسش، پژوهش‌های زیادی انجام شده است، اما تاکنون به امر سیاسی به‌عنوان پیش‌زمینه طرح این مفهوم، و تاریخ مفهومی به‌عنوان چارچوب نظری این بحث، توجه نشده است.

امر سیاسی یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که در دوران جدید برای مطالعه سیاست به کار می‌رود و کارل اشمیت، لاکلا و موف، دلوز و گتاری، و طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان به آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند. نکته مهم این‌گونه توجه به مقوله امر سیاسی، تأکید بر دوگانه‌هایی است که به برساخت هویت در میان ملت‌ها و جوامع جهت می‌دهد. از چنین منظری می‌توان به تاریخ مفاهیم رجوع کرد که برای غلبه معنای مفاهیم از این‌گونه دوگانه‌ها بهره می‌گیرد؛ به‌ویژه قرائت راینهارت کوزلک<sup>۱</sup> از تاریخ مفاهیم، که با پیش کشیدن «مفاهیم و پادمفاهیم»<sup>۲</sup> و «مفاهیم متقارن و نامتقارن»<sup>۳</sup> زمینه بررسی رقابت‌های مفهومی‌ای را که بازگوکننده رقابت‌ها و نبردهای اصلی میان نیروهای سیاسی است، فراهم می‌کند.

با در نظر گرفتن این چارچوب نظری، به پرسش اصلی این نوشتار بازگشته و ضمن توجه به تلاش

- 
1. Reinhart Koselleck
  2. Counter Concept (EN) Gegenbegriff (DE)
  3. Symmetrisch and Asymmetrisch

سیاستمداران و رسانه‌ها و مراکز پژوهشی برای اعتلای مفاهیم جغرافیایی، به‌ویژه مفاهیم «خاورمیانه بزرگ»، «خاورمیانه اسلامی»، «خاورمیانه شمالی»، و همچنین «غرب آسیا»، دلایل حضور پر قدرت و پیوسته مفهوم خاورمیانه و دشواری‌های استفاده از جایگزین‌ها را بررسی خواهیم کرد.

### ۱. پیشینه پژوهش

خاورمیانه، به دلیل اهمیت جغرافیایی و همچنین ویژگی‌های تاریخی و سیاسی، همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است؛ به گونه‌ای که هر پژوهشی با موضوع خاورمیانه با دشواری بررسی منابع روبه‌رو خواهد بود. با این همه، بیشتر این پژوهش‌ها، بدون در نظر گرفتن یک نگاه مفهوم‌شناسانه، از مفهوم خاورمیانه و جایگزین‌های آن، بهره گرفته‌اند و تنها در برخی از پژوهش‌های موجود می‌توان دقت نظر مفهومی درباره مفهوم خاورمیانه را مشاهده کرد.

حسین شکوئی در مقاله‌ای با عنوان «اصطلاح و مفهوم خاورمیانه؛ یک نارسایی جغرافیایی» از نخستین پژوهشگرانی است که این موضوع را بررسی کرده است. این پژوهش، ضمن در نظر گرفتن مفاهیم جانشین اصطلاح خاورمیانه، به این نکته اشاره می‌کند که به لحاظ جغرافیایی، هیچ اجماع نظری درباره حدود و مساحت این منطقه وجود ندارد و از دیدگاه جغرافی دانان، توافق بر سر تعریف یگانه‌ای درباره حدود جغرافیایی این منطقه بسیار دشوار است. با اینکه پژوهش حاضر، به لحاظ مبانی با پژوهش شکوئی همسویی دارد، اما از این نظر که با استفاده از یک چارچوب نظری تاریخی، ضمن در نظر گرفتن رقابت‌های مفهومی، این سردرگمی جغرافیایی را معلول مسئله «امر سیاسی» می‌داند، با پژوهش یادشده متفاوت می‌شود.

عباس امانت و همکارانش در کتابی با عنوان «آیا خاورمیانه وجود دارد؟ تکامل یک مفهوم ژئوپلیتیک»<sup>۱</sup>، که به صورت مجموعه مقالات گردآوری شده است، به مسئله خاورمیانه از دیدگاه جغرافیای سیاسی توجه نشان داده است. مقدمه این کتاب، با دغدغه بی‌اعتباری تعریف‌های جغرافیایی از منطقه خاورمیانه آغاز شده و نویسندگان کوشیده‌اند، دگرگونی‌های سیاسی و جغرافیایی این منطقه را با توجه به رقابت میان نیروهای سیاسی توضیح دهند.

کارل می‌ر و شارین بریساک<sup>۲</sup> نیز در کتاب «سلطنت‌سازان: ابداع خاورمیانه مدرن»<sup>۱</sup> بر موضوع

1. Is There a Middle East? The Evolution of the Geopolitical Concept

2. Karl Meyer and Shareen Brysac

چگونگی شکل‌گیری منطقه خاورمیانه متمرکز شده‌اند و تلاش کرده‌اند تا از این چشم‌انداز، توضیحی پذیرفتنی از چگونگی دگرگونی‌های جغرافیایی و سیاسی در این منطقه ارائه دهند که فقدان یک نگاه نظری و تنها تکیه بر داده‌های تاریخی و جغرافیایی، سبب تمایز مقاله حاضر با کتاب میر و بریساک شده است.

غلامرضا علی‌بایی در یکی از پژوهش‌های خود با عنوان «بررسی تحول مفهوم خاورمیانه»، تعریف‌ها و مناقشه‌های جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی، و نظامی درباره مفهوم خاورمیانه را به گونه‌ای گسترده و ویژه بررسی کرده است. گردآوری تعریف‌های گوناگون از خاورمیانه در فرهنگ لغت‌ها و آثار اندیشمندان بنام، ویژگی برجسته این نوشته است؛ با این همه، توجه به تعریف‌های گوناگون و حدود و ثغور لغزان جغرافیایی این منطقه، نمی‌تواند به تنهایی بازگوکننده دگرگونی مفهومی خاورمیانه باشد. نکته مهم این است که قبض و بسط جغرافیایی این منطقه در حالی متأثر از کشمکش میان نیروها و بازیگران سیاسی در این منطقه بوده است که همچنان، اجماعی بر سر کاربرد این مفهوم وجود نداشته است. پرسش از چرایی این مسئله، محور اصلی نوشتار کنونی است؛ مسئله‌ای که پژوهش‌های پیشین به آن توجه نداشته‌اند. البته ابراهیم متقی در یادداشتی انتقادی به اروپامحوری، با عنوان «اروپامداری»، چرا غرب آسیا خاورمیانه نامیده شد؟<sup>۱</sup> به این نکته اشاره کرده است که باید در راستای تقویت جایگزین‌هایی همچون «غرب آسیا» کوشید. اگرچه نقش و تأثیر گسترده گفتمان اروپامداری در تبیین ژئوپلیتیک نظام جهانی، در ایجاد مفهومی چون خاورمیانه نقش داشته است، اما بررسی این موضوع که چرا مفهوم خاورمیانه، با وجود تغییر الگوهای نظم جهانی از دوران جنگ سرد به این سو، همچنان در پژوهش‌های سیاسی و دانشگاهی کاربرد دارد، جنبه متفاوت این نوشتار با یادداشت یادشده است.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

ادبیات نظری این نوشتار، از تفاوت میان سیاست<sup>۲</sup> و امر سیاسی<sup>۳</sup> آغاز می‌شود. سیاست، برخلاف امر سیاسی، از دوران یونان باستان تاکنون در قالب‌های گوناگونی ظاهر شده است؛ اما درباره امر سیاسی که نواژه‌ای متأخر است، چنین توجهی دیده نمی‌شود (Ollman, 2015: 363). اهمیت توجه به امر سیاسی، از

1. Kingmakers: The Invention of the Modern Middle East

2. Politics

3. The Political

این برداشت ناشی می‌شود که توجه به چستی سیاست یا امر سیاسی، پیش‌نیاز هرگونه پژوهش سیاسی است (Miller, 1980: 56). برای روشن شدن تفاوت‌های نظری دربارهٔ این دو مفهوم باید به این نکته اشاره کنیم که در مورد امر سیاسی، دو جریان متفاوت در راستای پذیرفتن یا رد این ایده شکل گرفته است؛ نخست، امر سیاسی به عنوان یک روش یا معیار که ویژگی‌های سیاست را از حوزه‌هایی مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، قانون، و روانشناسی متمایز می‌کند، و دیگری امر سیاسی به مثابه «شرایط سازندهٔ سیاست»<sup>۱</sup> که از معنای معمولی و همچنین استعلایی سیاست فاصله می‌گیرد (Wiley, 2016: 1). با توجه به تعریف‌های گوناگونی که دربارهٔ این دو وجود دارد، در این پژوهش، سیاست، به مثابه امور انضمامی و کردارهای مشاهده‌پذیر نهادهای سیاسی در نظر گرفته شده است که اگرچه بررسی و توجه به آن‌ها ضروری است، اما کافی نیست. در مقابل، امر سیاسی به ایده‌های زیرین و شرایطی اشاره دارد که بنیان نهادهای سیاسی هماهنگ با آن پی‌ریزی شده است. از آنجا که ایده‌های بنیادین در امر سیاسی، در قالب مفاهیم بیان می‌شود، می‌توان یک جنبه از امر سیاسی را «کشمکش برای غلبهٔ معنای مفاهیم سیاسی»<sup>۲</sup>، در نظر گرفت.

تاریخ مفاهیم، که هم‌اکنون در ادبیات سیاسی و پژوهشی مورد توجه قرار گرفته است، از این ایدهٔ اساسی حمایت می‌کند که مفاهیم، به عنوان یک واحد مهم و قابل اعتنا در پژوهش‌های سیاسی، از قابلیت بازگویی واقعیت‌های زیادی دربارهٔ بافتار سیاسی، اجتماعی، و تاریخی برخوردارند. هدف از انجام پژوهش با استفاده از چارچوب نظری تاریخ مفاهیم، فهم سیاست از راه پیگیری دگرگونی‌های مفهومی است. این امر مبتنی بر این ایده است که مفاهیم نه تنها در طول زمان تغییر می‌کنند، بلکه این تغییرات، بازگوکنندهٔ دگرگونی‌های بنیادین در لایه‌های زیرین تاریخ است.

راینهاردت کوزلک، با تمرکز بر طرح «مفاهیم اساسی» و نقد پژوهش‌های صرف زبان‌شناسانه، تلاش‌های اغلب مورد مناقشه و بی‌نتیجه برای تعریف مفاهیم را گویای این نکته می‌داند که «معنای یک کلمه را می‌شود به طور دقیق با تعریف تعیین کرد، اما مفاهیم را تنها می‌توان تفسیر کرد» (Koselleck, 1972: 23). او بر این نظر است که برای انجام طرح‌های مبتنی بر تاریخ مفهومی، دو مورد را باید در نظر گرفت. نخست، پرهیز از در نظر گرفتن مفاهیم بدون بافتار، و دیگری، تاریخ‌نگاری سیاسی رویدادها، بدون

- 
1. The Condition of Constitutive Politics
  2. Politics as Struggle Over the Meaning of Political Concepts

در نظر گرفتن معانی مفاهیم (Koselleck, 1989: 649). به نظر او، آنچه یک کلمه را به مفهوم تبدیل می‌کند، این است که بافتار سیاسی-اجتماعی‌ای که آن کلمه به آن اشاره دارد، از طریق همان کلمه (که حالا به مفهوم تبدیل شده است)، قابل درک و دریافت باشد.

کوزلک، به طور خاص درباره مفاهیم<sup>(۱)</sup> بر این نظر است که هر مفهومی در نظام اندیشگانی، دارای پادمفاهیمی است که با غلبه بر مفاهیم دیگر می‌تواند دارای معنای خاصی باشد. این ایده کوزلک، متأثر از ساختارگرایان و منطق تضادهای دوگانه<sup>۱</sup> است. در این منطق، جهان سرشار است از جفت‌هایی که در جهت مخالف هم قرار دارند و هر مفهومی با استناد و تعریف مفهوم مخالفش تعریف می‌شود. بر همین مبنا، کوزلک، پادمفاهیم را در مقابل مفاهیم قرار داده و از وجود میدان‌های معنایی سخن می‌گوید که می‌تواند در معنای بارشده بر مفاهیم در نظر گرفته شود. این دوگانه‌انگاری، که در تاریخ و فلسفه سیاسی ریشه دارد، به نوعی تداعی‌کننده امر سیاسی دوگانه‌انگار در پژوهش‌های گفتمانی لاکلا و موف (مبتنی بر تعیین‌کنندگی «دیگری»)، و امر سیاسی مخاصمه‌ای کارل اشمیت (که در آن «پیش‌زمینه هر برداشتی از دولت به امر سیاسی مربوط می‌شود» (Schmitt, 1996: 32-33)) است.

کوزلک در ادامه همین دوگانه‌انگاری‌ها، از گونه‌ای دیگر از مفاهیم، با عنوان «مفاهیم متقارن و نامتقارن» نام می‌برد. به نظر او، مفهوم متقارن، مفهومی است که اگرچه «خود» در نام‌گذاری آن بر «دیگری» مؤثر است، اما «دیگری»، آن را برای خود به رسمیت می‌شناسد. به هر روی، این نام از سوی هر دو طرف به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما در مفاهیم نامتقارن، معنای تحقیرآمیزی جاری می‌شود که «دیگری» نمی‌تواند آن را برای خود به رسمیت بشناسد. به نظر کوزلک، در دنیای تاریخی، اصطلاح‌های نامتقارن، نابرابر، و متناقض بسیار زیادی به کار رفته است که او سه الگو از آن‌ها، یعنی: تضاد بین «هلنی‌ها و بربرها»، «مسیحیان و بت‌پرستان»، و «انسان و ناانسان/ابرانسان»<sup>۲</sup> را بررسی کرده است. کوزلک، این تقابل‌های تاریخی را از سه جنبه ارتباط میان تاریخ و مفهوم، تاریخی، و ساختاری پادمفاهیم بررسی کرده است. به نظر او، هر یک از دوگانه‌های مفهوم-پادمفهوم یا متقارن-نامتقارنی، تجربه‌ها و انتظارات خاص خود را دارد که از یک ساختار مشخص برخوردار است. از نظرگاه کوزلک، چیزی تکرارپذیر است که در تاریخ ساختار معنایی که در دل این تناقض‌ها وجود دارد، باشد. بر همین مبنا، اگرچه کلمه‌ها در هر دوره زمانی می‌توانند

1. Binary Opposition

2. Mensch und Unmensch / Übermensch und Untermensch

تکرار شوند، اما تنها یک ساختار مبتنی بر تضاد است که می‌تواند بازتولید شود (Koselleck, 1995: 216). به نظر کوزلک، هنگامی که از این ساختار معنایی پرسش می‌شود، این امکان به وجود می‌آید که مفهوم از مبدأ منحصر به فرد و بافت عینی<sup>۱</sup> خود جدا شده و به لحاظ تاریخی انتقال پذیر شود. این تغییر، مجموعه‌ای از انتظارات و فضای جدید تجربه را به وجود می‌آورد که ممکن است، معانی قدیمی را محو کند یا غنا ببخشد.

کوزلک، «پادمفاهیم نامتقارن»<sup>۲</sup> را به معنای انتساب چیزها به افرادی می‌داند که متعلق به «گروه ما» نیستند و از طریق یک مفهوم دودویی<sup>۳</sup> به شدت یک‌سویه و منحط است که آن‌ها را به یک حوزه معنایی کاملاً منفی می‌راند. به نظر کوزلک، در اینجا چیزی شبیه بناهای تاریخی رخ می‌دهد؛ به همان اندازه، آشکار و در عین حال، ساکت (Koselleck, 2005: 126). نظام مفاهیمی که کوزلک ارائه داده و تأکید او بر این دو گانه‌ها، با وجود استفاده در پژوهش‌های بسیار، تاکنون به ندرت توسعه یافته است (Junge, 2011: 9). در این بررسی‌ها، مفاهیم کمتر به منزله گزاره‌هایی درباره جهان و بیشتر به منزله ابزارها و جنگ افزارهایی برای درگیری‌های ایدئولوژیک به شمار می‌آیند (Skinner, 2014: 299). از این چشم‌انداز، نظریه تاریخ مفاهیم، به پر کردن حفره‌های دلالت و هموار کردن گسست‌های میان‌زبانی به منظور آسان‌سازی در گذر تاریخ و وحدت بخشیدن به زبان در بستر زمان گاه‌شمارانه نمی‌پردازد؛ بلکه هدف مهم آن، آشکار کردن سازوکارهای اصلی اثرگذاری و تغییر مفاهیم به منظور توجه و تبیین اندیشه غالب است. به نظر کوزلک، مفاهیم در فرایند تاریخی دچار تبدیل و تغییر می‌شوند. علت این تغییر را باید در وجود عناصر گوناگونی همچون نام‌ها، نشانه‌ها، و ارجاع‌ها به ابژه<sup>۴</sup> در مفاهیم دانست که هرگاه هریک از این عناصر در جهت متفاوتی تغییر کند، کل مفهوم تغییر می‌کند (Koselleck, 1972: 52). با توجه به چنین برداشتی از مفاهیم، که می‌تواند آشکارکننده چیرستی امر سیاسی باشد، می‌توان به پرسش اصلی این نوشتار بازگشت. «چرا در نبرد به ظاهر نابرابر میان استعمارگران پیشین و مستعمره‌های استقلال یافته، استفاده از مفاهیم جایگزین در برابر مفهوم خاورمیانه دشوار است؟»

- 
1. Konkreten Kontext
  2. Asymmetrisch Gegenbegrif
  3. Binary
  4. Sache

### ۳. دگرگونی مفهومی خاورمیانه

درباره نارسایی و جهت‌دار بودن مفهوم خاورمیانه، گفته‌ها و نوشته‌ها و از آن‌مهم‌تر، اختلاف‌نظرهای زیادی وجود دارد؛ اما در مورد منطق شکل‌گیری و حتی حدود جغرافیایی آن تاکنون برپایه چرخه جهانی قدرت، چرخه محلی و منطقه‌ای قدرت، تهدیدها، هم‌جواری‌های جغرافیایی، و گفتمان حاکم بر نخبگان ملی کشورهای این منطقه تلاش‌هایی انجام شده است (Ghasemi, 2010: 65)؛ اگرچه این نوشته‌ها، به‌منظور کاستن از اختلاف‌نظرها، اجماع درباره یک مفهوم را تشویق کرده‌اند، درحالی‌که از منظر تاریخ مفاهیم، «هیچ معنی معاصری از مفاهیم وجود ندارد؛ آنچه هست، تنها اختلاف‌نظرهای معاصر است». لازم است به این نکته توجه داشته باشیم که همه مفاهیم، تنها یک‌بار اتفاق می‌افتند؛ آن‌ها «ماده» نیستند، شبه‌ایده‌هایی هستند که می‌توانند زندگی در زمان خودشان را داشته باشند. باید توجه کرد، یک مفهوم افزون‌بر زمانمند بودن، به‌شدت تخته‌بند مکان است و از این منظر، نه‌تنها دگرگونی‌های زمانی، بلکه دگرگونی‌های مکانی آن نیز باید در نظر گرفته شود. بر همین اساس، اختلاف‌نظر درباره مفهوم خاورمیانه، تنها یک دگرگونی ساده در حیطه زبان نیست و می‌تواند نشان‌دهنده رقابت‌ها و نزاع‌های سیاسی میان گروه‌های مختلف فکری باشد.

روایت‌های فراوانی درباره طرح مفهوم خاورمیانه و دگرگونی مفهومی آن ارائه شده است. به‌طور کلی می‌توان گفت، تاریخ تحول مفهوم خاورمیانه، چهار مرحله مهم را از سر گذرانده است. نخستین بار مفهوم خاورمیانه توسط امریکایی‌ها (نه اروپایی‌ها) به کار رفت. این نواژه، در نخستین کاربرد خود به حوزه خلیج فارس و کشورهای پیرامون آن گفته می‌شد؛ چنان‌که آلفرد ماهان نیز در سال ۱۹۰۲ از منطقه خاورمیانه همین مفهوم را اراده کرده بود (Yamahata, 2018: 2). دو ماه پس از ماهان، چیرول<sup>۱</sup>، خبرنگار روزنامه انگلیسی «تایمز» لندن، شروع به انتشار مجموعه مقاله‌هایی با عنوان «مسئله خاورمیانه»<sup>۲</sup> کرد (Davison, 1963: 17).

در مرحله دوم، این مفهوم در ادبیات سیاسی انگلستان پذیرفته شد و لرد کرزن، وزیر امور خارجه بریتانیا، از آن استفاده کرد. در نتیجه چنین کاربردی، گستره مفهوم خاورمیانه به‌سوی خاور، یعنی سرزمین‌های زیر استعمار بریتانیا در شبه‌قاره هند و افغانستان، که متأثر از سیاست انگلستان بودند، پیشروی کرد. اگرچه نقل‌قول‌هایی از چرچیل وجود دارد که مخالفت او را با کاربرد مفهوم خاورمیانه نشان می‌دهد،

1. Valentin Chirol

2. The Middle East Question

اما چنین مخالفت‌هایی در پربسامد شدن کاربرد این مفهوم، جایگاهی نیافتند (Davison, 1963: 17). در مرحله سوم، پس از جنگ جهانی نخست و در طول جنگ جهانی دوم (تحت تأثیر فضای نظامی ناشی از جنگ) با به کارگیری عبارت «ستاد فرماندهی خاورمیانه» برای نام‌گذاری ستاد فرماندهی جنگ قاهره، افزون بر غرب آسیا، شمال آفریقا نیز وارد گستره خاورمیانه شد. اصطلاح شمال آفریقا نیز در جنگ جهانی دوم به کار رفت و منظور از آن، منطقه وقوع جنگ میان نیروهای متفقین و کشورهای محور، به ویژه صحرای مصر و لیبی، بود. پس از آن، دامنه این اصطلاح چنان گسترده شد که مناطق بین دریای مدیترانه و استیپ‌های سودان را نیز دربر گرفت؛ بنابراین، دولت‌های مغرب عربی (الجزایر، تونس، و...) در آغاز، جزء خاورمیانه نبودند، اما در دهه ۱۹۸۰ با ابداع اصطلاح جدید «خاورمیانه و شمال آفریقا» توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، محدوده خاورمیانه گسترش یافت (Nuri Özalp, 2011: 6).

با فروپاشی شوروی و تبدیل ایالات متحده آمریکا به یک قدرت هژمون که در پی ایجاد یک نظم نوین بین‌المللی بود و پس از آن، حملات یازدهم سپتامبر، بار دیگر مفهوم خاورمیانه در معرض دگرگونی قرار گرفت. آمریکا، طرح «خاورمیانه بزرگ» را به منظور بازتعریف این منطقه ارائه داد. تفاوت شگرفی که مرحله چهارم دگرگونی مفهومی خاورمیانه با مقاطع تاریخی دیگر داشت، این بود که کشورهای خاورمیانه، که استقلال ملی آن‌ها به رسمیت شناخته شده بود، به طرح خاورمیانه بزرگ واکنش نشان داده و از مفاهیم جایگزینی همچون «خاورمیانه اسلامی» و «خاورمیانه شمالی» سخن به میان آوردند؛ در نتیجه، رقابت و نبرد مفهومی بر سر یک مفهوم، که «اروپا محور» و «استعماری» خوانده می‌شد، آغاز شد.

افزون بر مقاومت‌های نظری و مفهومی کشورهای منطقه خاورمیانه، باید به دگرگونی‌های جدید در صحنه بین‌المللی نیز توجه داشته باشیم. چین به عنوان یک ابرقدرت در حال ظهور، همچون ابرقدرت‌های دوران گذشته، به منطقه خاورمیانه توجه جدی‌ای دارد. طرح یک کمربند-یک جاده این کشور، که به طور مستقیم کشورهای منطقه خاورمیانه را درگیر می‌کند، می‌تواند آغاز منازعه‌ها و رقابت‌های نوینی در این منطقه باشد. ایجاد یک رقیب جدید در این منطقه، برای قدرت‌های جهانی پیشین، زنگ خطر است برای افزایش تنش‌ها و تحریک‌های سیاسی، نظامی، و حتی جغرافیایی. اگرچه برخی از تحلیل‌گران بر این نظرند که سیاست چین در این منطقه، نوعی موازنه‌سازی (Arghavani & Mirahmadi, 2018: 142) و در راستای تأمین اهداف اقتصادی این کشور است، اما ناگزیر، این حضور مؤثر می‌تواند در عرصه‌های نظری و مفهومی نیز اثرگذار بوده و مبنای دگرگونی‌های آتی در این منطقه باشد. نکته جالب توجه از نقطه نظر مفهومی این است که چین، در ادبیات سیاسی خود سبا توجه به اینکه از منظر کشورهای اروپایی و آمریکا

در «شرق» قرار گرفته است. از این منطقه با عنوان «غرب آسیا و شمال آفریقا» یاد کرده است. با این همه، در سایت وزارت امور خارجه این کشور می توان به کارگیری محتاطانه مفهوم خاورمیانه را مشاهده کرد<sup>(۲)</sup>. اینکه چرا هم اکنون درباره محیط جغرافیایی، اتفاق نظری وجود ندارد، به این مرحله های تاریخی و دگرگونی های در حال بروز و ظهور در این منطقه مربوط می شود؛ اما در ادامه کاربرد این مفهوم، با توجه به کم رمتی شدن مفاهیم هم پایه دیگری همچون «خاور نزدیک» و «خاور دور» می بایست رقابت نیروهای مؤثر در این منطقه جغرافیایی را بررسی کنیم؛ به ویژه سیاستمداران و رسانه های ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در این زمینه نقش بسزایی داشته اند (Adelson, 2012: 36-42). نکته مهم این است که نباید پنداشت، مفاهیم، به یک باره انتخاب و در فضای سیاسی، تاریخی، فرهنگی، و جغرافیایی پرتاب می شوند. اگرچه ممکن است گرایش به یک مفهوم، هماهنگ و یک باره باشد، اما فرایند ایجاد مفهوم و خلق آن، دفعی و آنی نیست. برای درک مفاهیم سیاسی و مکانی، لازم است که یک فرایند بسیار طولانی را در نظر بگیریم که در مورد مفهوم خاورمیانه، از اواخر قرن هجدهم آغاز شده است؛ دقیقاً از سال ۱۷۸۰ به این سو که امپریالیسم غیررسمی هند، انگلیس، به منطقه خلیج فارس و مناطق داخلی آن توجه ویژه ای کرد، می توان کاربرد مفهوم خاورمیانه را ردیابی کرد. اگرچه درباره ظهور و رایج شدن مفهوم خاورمیانه، پژوهش های بسیار خوبی انجام شده است (Meyer & Brysac, 1995)، اما تاکنون از دریچه رقابت مفهومی، بررسی نشده است.

بر پایه آنچه در بخش چارچوب نظری گفته شد، کوزلک از دو دسته مفاهیم نام می برد؛ نخست، مفاهیم و پادمفاهیم و دیگری، مفاهیم متقارن یا نامتقارن. به نظر می رسد، رقابت میان مفاهیم گوناگون پیرامون مفهوم خاورمیانه، نشان دهنده لایه ها و سطوح عمیق تری از درگیری و ستیز میان نیروهای اجتماعی است. این مسئله را می توان به گونه ای آشکار در آخرین دوره دگرگونی مفهومی خاورمیانه مشاهده کرد.

#### ۴. تسلیم پذیری جغرافیا در برابر امر سیاسی

واقعیت این است که رقابت مفهومی بر سر مفهوم خاورمیانه، ریشه در دوگانگی عمیق تری میان «شرق» و «غرب» دارد. امپراتوری باستانی ایران در ایجاد دو جغرافیای شرق و غرب نقش انکارناپذیری داشته است (Nuri Özalp, 2011: 5). اگرچه این نقش را با توجه به تبدیل این امپراتوری به نماد استبداد و بربریت،

منفی در نظر گرفته‌اند (Schlicht, 2008: 7)، اما نکته مهم، ایجاد دوگانه‌های سیاسی‌ای است که ریشه در جغرافیایی دارد که «شرق» را در برابر «غرب» قرار داده است.

خاورمیانه را می‌توان مفهومی درون سرزمین‌های شرقی در نظر گرفت و بر همین اساس، آن را مفهومی در برابر «غرب» به‌شمار آورد. البته باید به این نکته اشاره کنیم که غرب و شرق، معانی متفاوت فرهنگی، تاریخی، سیاسی، و ایدئولوژیکی خاصی دارند که معنای جغرافیایی آن، از همه ساده‌تر و سطحی‌تر است. با این همه، نمی‌توان این جداسری جغرافیایی را کم‌اهمیت پنداشت؛ چنان‌که در رویکردهای پسااستعمارگرایانه و شرق‌شناسانه، بازگشت دوباره به امر جغرافیایی را می‌توان مشاهده کرد.

با رشد اسلام‌گرایی افراطی، مفهوم شرق در معنای مذهبی و ایدئولوژیکی آن مورد توجه قرار گرفت و از «شرق اسلامی» در برابر «غرب سکولار» (دارالاسلام/دارالکفر) سخن به میان آمد (Amanat, 2012: 3) که البته بیشتر از آنکه مابه‌ازای جغرافیایی داشته باشد، ایدئولوژیک و سیاسی بود و از دهه ۱۹۷۰ به شرایطی انجامید که هانتینگتون آن را «برخورد تمدن‌ها» نامیده بود. پژوهش‌هایی با تمرکز بر قبض و بسط جغرافیایی منطقه خاورمیانه در نتیجه ظهور و بروز ایدئولوژی‌های مذهبی و اسلامی انجام شده است که بیشتر از خاورمیانه، به مفهوم «شرق» در کشاکش نیروهای سیاسی از دوران امپراتوری عثمانی تا پایان جنگ سرد، و سپس دگرگونی‌های اخیر در قرن بیست و یکم توجه داشته‌اند (Yilmaz, 2012: 15).

نکته مهم در نگاه جغرافیایی به مفهوم خاورمیانه، مرکزیت اروپا است که به خاور یا مشرق، از زاویه دوری و نزدیکی خود به این منطقه توجه داشته و آن را به خاور دور، میانه، و نزدیک تقسیم کرده است؛ بر همین اساس برای بررسی مفهوم خاورمیانه باید تاریخ امپریالیسم را نیز در نظر داشته باشیم (Tibi, 1989: 55). در حالی که در تجربه تاریخی استعماری انگلیس، مفاهیم خاور دور و خاور نزدیک، با تغییرات سیاسی، به‌ویژه جنگ‌های جهانی و فروپاشی شوروی، بی‌اعتبار شدند، مفهوم خاورمیانه به حیات خود ادامه داد.

با تمرکز بر مفهوم خاورمیانه و از نظرگاه تاریخ مفهومی می‌توان در پاسخ به چرایی ادامه حیات مفهوم خاورمیانه در کنار حذف مفاهیم دیگر، به دوگانه‌سازی‌های امر سیاسی که به هویت‌بخشی خاورمیانه‌نشینان انجامیده است، توجه کرد. با چشم‌پوشی از دوگانه‌های گسترده شرق در برابر غرب و اسلام در برابر مسیحیت، باید به یک دوگانه نهفته در میانه این مفاهیم توجه کرد که آن‌گونه که کوزلک می‌گوید، پادمفاهیم یا مفاهیم نامتقارنی هستند که اگرچه همچون داغ‌نگی برای مردم منطقه خاورمیانه به‌شمار می‌آیند، اما از سوی آنان برای تمایز با «دیگری» پذیرفته شده‌اند.

آن گونه که کوزلک می گوید، تنها می توان اختلاف نظرهای معاصر بر سر معانی یک مفهوم را شناسایی کرد و از رهگذر آن، به رقابت ها و نبردهای واقعی میان گروه های مختلف پی برد. در بستر چنین برداشتی، می توان به پیروزی امر سیاسی بر جغرافیا حکم داد. این مسئله را می توان در مفهوم خاورمیانه «جدید» و «بزرگ» در برابر پادمفهوم «اسلامی» و «شمالی» به روشنی مشاهده کرد.

با حمله امریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور، دوران جدیدی در منطقه خاورمیانه آغاز شد؛ دورانی که وزیر امور خارجه امریکا از آن با عنوان «خاورمیانه جدید» در برابر «خاورمیانه قدیم» یاد کرده است (Wood, 2006). از آنجا که تقسیم بندی های قدیم و وجود نظام های سیاسی ای همچون عراق، لیبی، و سودان دیگر منافع قدرت هژمون جهان را تأمین نمی کرد، باید طرح های جایگزینی ایجاد می شد که نیروها و ارزش های امریکایی در آن حضور بیشتری داشته باشند. این طرح در پی ایجاد سازگاری درون منطقه ای مانند سازگاری اعراب و اسرائیل از یک سو و سازگاری کل منطقه با نظام بین المللی، مانند سازمان تجارت جهانی و جز این ها به رهبری امریکا از سوی دیگر است (Hafeznia, 2006: 5). در تعریف جدید از مفهوم خاورمیانه به مقوله هایی همچون مناقشه های اعراب و اسرائیل، مسائل خلیج فارس، کمبود آب، منابع انرژی، و گسترش تسلیحات توجه شده است (Kemp & Harkavy, 2014: 38-39).

بر همین اساس، مجموعه ای از تغییرات سیاسی در این کشورها رخ داد که دخالت خارجی در آن ها چندان پوشیده نبود. با صرف نظر از رخدادهای تاریخی، از نقطه نظر مفهومی، کشورهای منطقه، پادمفاهیمی را برای مقابله با این هجمه های جدید ارائه دادند که از میان آن ها می توان به دو مفهوم «خاورمیانه اسلامی» و «خاورمیانه شمالی» اشاره کرد که اولی، متکی به مذهب اسلام است و دیگری از جغرافیا به عنوان یک مفهوم خنثی بهره گرفته است.

مفهوم خاورمیانه اسلامی، در برابر رویکردهای غربی، صهیونیستی، و سکولار طرح امریکایی خاورمیانه مطرح شد. بر اساس مفهوم اسلامی از خاورمیانه، که بیشتر ساکنان آن را مسلمانان تشکیل می دهند، اندیشه مقاومت، دفاع از آرمان فلسطین، طرد حضور گسترده ارزش های غربی، و مقابله با هژمونی امریکا در مرکز توجه قرار می گیرد (Masoudnia & Sadeghi, 2013: 105). درواقع، خاورمیانه اسلامی، به گونه ای آشکار و مشخص، اسلام را جایگزین طبیعی هر خاورمیانه ای با حضور اروپایی ها و امریکایی ها می داند و از این منظر، با طرح های «جدید» ارائه شده از سوی غربی ها، مبارزه می کند.

کشورهای عربی منطقه خاورمیانه نیز از دهه ۱۹۶۰ به این سو، با طرح ایده های ناسیونالیستی که از مصر تا سوریه را دربر می گرفت، تلاش هایی را در راستای احیای «جهان عرب» یا «خاورمیانه عربی»

صورت‌بندی کرده‌اند. درواقع، عرب بودن برخی از کشورهای این منطقه، موجب تمایز این کشورها و در نتیجه، زمینه‌ساز صورت‌بندی مفهوم خاورمیانه عربی شده است. این سواسازی، از یک سو، همچون مفهوم خاورمیانه اسلامی، در راستای مقابله با دخالت‌ها و طرح‌های استعمارگرایانه اروپا و امریکا بود و از سوی دیگر، خط جداکننده‌ای را میان کشورهای عرب با غیرعرب، مثل ایران، ترسیم می‌کرد. این مفهوم از سال ۲۰۱۱ و پس از بروز دگرگونی‌هایی که به بیداری اسلامی و بهار عربی موسوم شد، به گونه‌ای ویژه، کشورهای عرب این منطقه را مورد توجه قرار داده است و البته از آنجا که به طور مشخص، بخشی از کشورهای منطقه خاورمیانه را از دایره شمول خود بیرون می‌گذارد، نمی‌تواند مفهوم فراگیری به‌شمار آید. اگرچه این جداسازی درباره مفهوم خاورمیانه، تنها به برجسته‌سازی و توجه به بخش عربی این منطقه منجر می‌شود، اما دوگانه‌سازی عرب در برابر غیرعرب می‌تواند درباره مفاهیم دیگری همچون «خلیج فارس» مناقشه‌های بیشتری را به وجود آورد.

خاورمیانه شمالی نیز، با تکیه بر مفهوم خنثای «شمال»، قدرت‌های درجه دومی همچون کشورهای ایران، ترکیه، عراق، افغانستان، و پاکستان را از بقیه منطقه خاورمیانه جدا کرده و آن‌ها را در چارچوب مفهوم «خاورمیانه شمالی»، دارای اهداف و منافع مشترکی در این منطقه می‌داند. «خاورمیانه شمالی»، سازمان‌های منطقه‌ای است که تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، تهدیدهای محیط جغرافیایی و سایر عوامل، امکان شکل‌گیری آن وجود دارد. در قیاس با سازمان‌های منطقه‌ای چون اکو، اتحادیه اروپا، آسه‌آن، این حوزه را می‌توان یک محدوده جغرافیایی خواند که در آن یک گروه‌بندی منطقه‌ای واقعی و طبیعی، تمام پنج کشور مزبور را دربر گیرد» (Abbasi, 2014: 127). دگرگونی‌های جدید در افغانستان و عراق، نزدیکی جغرافیایی، کاهش نقش قدرت خارجی، بنیادگرایی اسلامی، بحران قومی، مهاجرت و تلاقی آن‌ها با مرزهای این کشورها، مباحث امنیتی، همگرایی‌های اقتصادی، و ایجاد فرصت تازه‌ای برای بازاندیشی مرزبندی‌های سنتی، از مهم‌ترین ویژگی‌های این کشورها برای ایجاد یک سازه جدید با عنوان «خاورمیانه شمالی» است (Abbasi, 2014: 154).

افزون بر مفهوم‌سازی و پادمفاهیم ارائه‌شده درباره آن، باید به این نکته توجه کنیم که مفهوم خاورمیانه، به عنوان یک مفهوم نامتقارن، از سوی «دیگری» برای مخاطب قرار دادن «ما» به کار رفته است. واقعیت این است که برداشت «خنثی»، «بی تفاوت»، «منفعل»، و «مظلوم» از گروه‌های سیاسی و اجتماع‌های خاورمیانه، چندان واقع‌بینانه نیست. به تعبیر فوکو، «ملت‌ها قدرتمند نمی‌شوند، مگر معادله‌ای را که دانش را با قدرت پیوند می‌دهد، درونی کنند». در نتیجه، «ما»ی خاورمیانه، با پذیرش، آشناسازی، و درونی کردن این مفهوم و

تلطیف بخشی از بار معنایی مفهوم خاورمیانه که نشان‌دهنده «دگربودگی» ما در برابر غرب است، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

رویکردهای شرق‌شناسانه و پسااستعمارگرایانه، با نقد رویکرد و پژوهش‌های «غرب» درباره خاورمیانه، جایگزین‌هایی را برای حذف مفاهیم استعماری پیشنهاد می‌دهد، اما واقعیت این است که تداوم مفهوم خاورمیانه می‌تواند گواهی باشد بر تحت‌ستم‌بودگی ملت‌های این منطقه و بهانه‌ای برای توجیه ناکارایی‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی‌ای که این جوامع را در بحران‌های گوناگون مشروعیت و کارآمدی گرفتار کرده است.

به‌طور خلاصه، هرچند این دوگانه‌سازی‌ها، از سوی گروه‌های سیاستمدار قدرتمند اروپایی برای ایجاد تمایز میان جوامع در قرن نوزدهم وضع شده‌اند، اما راز تداوم این مفهوم، هویت بخشی لایه‌لایه آن است که از یک سو، بر مظلوم واقع شدن و ستم‌دیدگی ملت‌های این منطقه دلالت دارد و از سوی دیگر، با یادآوری تاریخ استعمار، توجیهی برای ناکارآمدی‌های سیاسی است. بر همین اساس، می‌توان ادعا کرد که واقعیت‌های جغرافیایی و دگرگونی‌های تاریخی فراوانی که منطقه خاورمیانه از قرن نوزدهم از سر گذرانده است، نتوانسته است بر دوگانه‌سازی‌های سیاسی غالب شود. شاید به همین دلیل است که با وجود گسترش علم جغرافیا و شیوه‌های مدرن نقشه‌برداری، هنوز هم نمی‌توان نقشه جامعی که مورد اجماع باشد از منطقه خاورمیانه ارائه کرد.

## ۵. جایگزین‌ها و امکان‌ناپذیری مفاهیم جایگزین

درباره اینکه به جای مفهوم خاورمیانه، که میراث دوران استعمار خوانده شده است، از چه جایگزین‌هایی می‌توان استفاده کرد، دو رویکرد کلی وجود دارد؛ نخست، رسانه‌ها، سیاستمداران، و برخی دانشگاه‌های کشورهای منطقه خاورمیانه که می‌کوشند، مفاهیم جغرافیایی را جایگزین مفهوم سیاسی خاورمیانه کنند (بیشتر به بعضی از آن‌ها اشاره شد). رویکرد دوم، بیشتر از سوی کشورهای اروپایی و آمریکایی دنبال می‌شود که تلاش‌هایی برای آشکارسازی مفهوم خاورمیانه و مشخص کردن محدوده‌های جغرافیایی آن از یک سو و مقابله با مفاهیم دوران به‌ظاهر سپری شده استعمار از سوی دیگر انجام شده است که در این تلاش‌ها بر خنثی بودن مفاهیم و همچنین، تمرکز بر جغرافیا تأکید شده است. یکی از مهم‌ترین این مفاهیم که البته کشورهای بی‌طرف در دوران جنگ سرد پیشگام ارائه آن بوده‌اند، مفهوم «غرب آسیا» است.

در دوران جنگ سرد که کشورهای بی‌طرف، در پی فضایی برای نقش‌آفرینی بودند، سیاستمدارانی

همچون جواهر لعل نهرو، نخست‌وزیر هند، در حرکتی اعتراضی به استفاده از مفهوم خاورمیانه، مفهوم غرب آسیا را پیشنهاد دادند؛ پیشنهادی که کشورهای بی‌طرف از آن استقبال کردند. اگرچه از نقطه‌نظر جغرافیایی، این یک واژه درست برای نام‌گذاری این منطقه است، اما از آنجاکه کشورهای شمال آفریقا، به‌ویژه مصر را در نظر نمی‌گیرد، جامعیت ندارد (Dietl, 2012: 14-16). در ایران نیز، آیت‌الله خامنه‌ای با نقد مرکز محوری اروپا، در سخنرانی‌های خود بر این نکته تأکید کرده است که به‌جای خاورمیانه که تداعی‌کننده خودمحوری اروپاییان است، بهتر است از واژه غرب آسیا استفاده کرد (Ayatollah Khamenei, Statements, 2013). در کشورهای دیگری که با ایدئولوژی لیبرال دموکراسی و تجربه تاریخ استعماری موافقت چندانی ندارند نیز چنین رویکردی دیده می‌شود. علت اصلی این مخالفت‌ها، امر سیاسی بر ساخته شده از سوی اروپا و غرب است که در واقع، این مفهوم را توجیه‌کننده حضور و تأمین‌کننده منافع اروپایی‌ها و امریکایی‌ها می‌داند. چنین رویکردی هنگامی که دونالد ترامپ نیز از خاورمیانه بزرگ سخن به میان آورد، آشکارا میان کشورهای منطقه مشاهده شد.

از سوی دیگر، برخی از محافل علمی-دانشگاهی ترجیح می‌دهند از نشانه‌های اختصاری‌ای همچون "Wena"<sup>۱</sup> به جای "Mena"<sup>۲</sup> استفاده کنند؛ برای مثال، «مؤسسه هایدلبرگ برای مطالعه منازعات بین‌المللی» که به‌عنوان مؤسسه علمی وابسته به دانشگاه هایدلبرگ آلمان در زمینه مطالعه منازعات بین‌المللی فعالیت می‌کند، به‌تازگی اعلام کرده است که در گزارش‌های خود، استفاده از اصطلاحات «خاورمیانه» و «غرب» را متوقف کرده و از این پس، به‌جای آن‌ها از اصطلاحات «غرب آسیا» و «شمال آفریقا» استفاده می‌کند. این مؤسسه در توضیح این تصمیم، از جمله به «رعایت آخرین رویه‌های علمی» و «رعایت بی‌طرفی سیاسی» اشاره و تصریح کرده است که اصطلاحات جایگزین، از منطق نام‌گذاری جغرافیایی پیروی می‌کنند.<sup>(۳)</sup> برخی دیگر از مؤسسه‌ها، به‌ویژه آن‌ها که به نهادهایی همچون سازمان ملل و سازمان صلح بین‌المللی<sup>(۴)</sup> وابسته‌اند، ترجیح می‌دهند از هردو مفهوم خاورمیانه و غرب آسیا در کنار یکدیگر استفاده کنند.<sup>(۵)</sup> تعدادی از مؤسسه‌های پژوهشی که موضوع‌های مورد بحث در این منطقه را بررسی می‌کنند نیز از مفهوم‌سازی‌های جدیدی مانند "Menar"<sup>۳</sup> بهره می‌گیرند. «منار» در زبان فارسی و البته عربی، به سازه بلندی گفته می‌شود

1. West Asia, North Africa and Afghanistan

2. Middle East and North Africa

3. The Middle East and North Africa Regional Architecture: Mapping Geopolitical Shifts, Regional Order and Domestic Transformations

که بر آن چراغ می‌افروزند. در این پروژه، مفاهیمی همچون «غرب آسیا»، به دلیل عدم پوشش همه مناطق جغرافیایی این منطقه به ویژه شمال آفریقا، و «خاورمیانه اسلامی» به دلیل تعلق خاطر به یک مذهب خاص که کشوری مانند اسرائیل را از دایره خود بیرون می‌گذارد، موردنقد قرار می‌گیرند (Malmvig & Quero, 2016: 34).

همه این تلاش‌ها در حالی انجام شده است که ناگزیری از استفاده از مفهوم خاورمیانه در آن هویداست؛ به عنوان مثال، در مؤسسه هایدلبرگ هنوز هم از همان مفهوم خاورمیانه استفاده می‌شود<sup>(۶)</sup> و با وجود تلاش برای تغییر این مفهوم، هیچ‌یک از سایت‌ها و وبلاگ‌های این مؤسسه اصلاح نشده است. درباره سازمان‌های بین‌المللی نیز، همراهی مفهوم خاورمیانه با غرب آسیا، به گونه‌ای آشکار ناگزیری از به کارگیری این مفهوم را نشان می‌دهد. نواژه‌هایی همچون «منار» نیز، تنها نظم‌دهی جدیدی به این مفهوم هستند و برداشت‌های تازه‌ای را ارائه می‌دهند که به توسعه علمی و پژوهش‌های انجام‌شده در این منطقه نظم و نسق می‌دهند؛ در نتیجه، می‌توان این جدال‌های مفهومی برای نقد یک مفهوم را تلاش‌هایی در ابتدای راه دانست که هنوز برای غلبه بر این مفهوم، توانایی لازم و اجماع موردنیاز را به همراه خود ندارند.

توجه به این جدال‌های مفهومی، حکایت از این دارد که امر سیاسی که مبتنی بر دوگانه‌سازی‌های هویت‌ساز برای دولت‌ها است، همچنان حضور خود را بر مؤلفه‌های جغرافیایی تحمیل می‌کند. چه کشورهای منطقه که با نقد این مفهوم، برابرهایی را ارائه می‌دهند و چه محافل بین‌المللی و دانشگاهی که مفاهیم جایگزین و جدیدی را پیش می‌کشند، همچنان در چارچوب دوگانه‌محور غرب/شرق می‌اندیشند. حضور غالب و سنگین این دوگانه، حتی زمانی که به نظر می‌رسد، قدرت‌های نوظهور شرقی‌ای همچون چین در حال تغییر نظم مسلط هستند، از یک سو، گواه وفاداری به مفهوم‌سازی‌ها و توجه به مفاهیم در نظم سیاسی پیشین است و از سوی دیگر، غلبه امر سیاسی را بر ساحت‌های بنیادین زیست جمعی نشان می‌دهد. در چنین وهله‌ای، تاریخ مفاهیم، با دقت نظر در منازعه‌های مفهومی به خوبی می‌تواند به این مسئله که چرا نمی‌توان از مفهوم خاورمیانه دست کشید، پاسخ دهد. در واقع، پادمفاهیم ارائه‌شده از سوی سیاستمداران و رسانه‌های کشورهای منطقه و همچنین، مفاهیم نامتقارن ارائه‌شده از سوی کشورهای غربی در قرن نوزدهم و بیستم برای نام‌گذاری این منطقه، قادر به رقابت با مفهوم خاورمیانه نیستند. در چرایی این مسئله، چنان که گفته شد، می‌توان به اهمیت این مفهوم برای هویت‌بخشی به ساکنان این جغرافیا اشاره کرد؛ هویتی که بخشی از آن را تحت‌ستم‌بودن و مورد استعمار واقع شدن مردم این سرزمین‌ها به خود اختصاص داده است. مفاهیم دانشگاهی نیز، از سوی محافل رسمی قدرت چندان جدی گرفته نمی‌شوند و

پراکندگی و آشفتگی در استفاده از این مفاهیم و نقد و بررسی‌های پیوسته آن‌ها و کاستی‌هایی که دارند، مانع اجماع در استفاده از مفاهیم جایگزین می‌شود.

### نتیجه‌گیری

خاورمیانه، مفهوم نام‌آشنایی است که با وجود مخالفت‌های گاه‌وبیگاه با این مفهوم، که به‌روشنی تداعی‌کننده جایگاه سطح دوم کشورهای منطقه در برابر غرب است، همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. تاریخ مفهومی خاورمیانه، حکایت از این دارد که این مفهوم، اگرچه بر تقسیم‌بندی قدرت‌های مسلط بر کشورهای این منطقه دلالت دارد، اما به‌نظر می‌رسد، در ابتدا این واژه‌گزینی، آگاهانه، مستقیم، و در راستای خواسته‌های استعماری نبوده است و می‌توان آن را «رخدادی» مبتنی بر تصادف دانست؛ تصادفی که بعدها به‌عنوان یک مفهوم استعماری موردنقد کشورهای این منطقه قرار گرفت؛ به‌ویژه هنگامی که حضور نیروهای نظامی امریکایی، به‌عنوان نشانگان انکارناپذیر غرب، در این منطقه آشکار شد و صحبت از طرح خاورمیانه بزرگ به میان آمد. جایگزین‌های ارائه‌شده از سوی سیاستمداران و رسانه‌های این منطقه و تأکید آن‌ها بر مفاهیم جغرافیایی و ایدئولوژیک که نشان‌دهنده رقابت‌های بنیادی تری بود، نتوانست پذیرش عمومی یابد. نکته دیگر اینکه کشورهای این منطقه در به‌کارگیری این مفهوم برای هویت‌بخشی به خود، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند و آن را به‌عنوان مفهومی هویت‌بخش به خود پذیرفته‌اند. محافل دانشگاهی نیز تلاش‌هایی را آغاز کرده‌اند، اما آنچنان که باید از سوی رسانه‌ها و سیاستمداران جدی گرفته نشده‌اند. اگرچه نبرد مفهومی بر سر خاورمیانه، هرگز برابر نبوده است و نمی‌توان از توازن قدرت در دو سوی این رقابت سخن گفت، اما درهم‌تنیدگی آینده با اکنون خاورمیانه، مانع از این می‌شود که بتوان به‌سادگی از یک مفهوم سیاسی در برابر یک مفهوم جغرافیایی دست کشید.

### یادداشت‌ها

۱. توجه به این نکته ضروری است که مفاهیم، تنها بخش کوچکی از پروژه فکری کوزلک است.

2. [https://www.fmprc.gov.cn/mfa\\_eng/gjhdq\\_665435/2797\\_665439/](https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/gjhdq_665435/2797_665439/)

3. <https://hiik.de/۱۵/۰۲/۲۰۲۱/renaming-of-the-mena-working-group/?lang=en>

4. <https://dppa.un.org/en/region/middle-east-and-west-asia>

5. <https://www.globalfueleconomy.org/in-country/middle-east-and-west-asia>

## منابع

- Abbas Amanat. (2012). *Is There a Middle East? The Evolution of a Geopolitical Concept*, Eds. Bonine, Amanat & Gasper, Stanford, California, Stanford University press.
- Abbasi, Ibrahim. (2014). "The Middle East, New Structures for Cooperation in the Middle East Regional Network". *World Politics*, 3(1), 298-309. (In Persian)
- Alibabaei, Gholamreza. (1995). "A Study of the Evolution of the Middle East Concept". *Journal of Events and Analyzes*, No. 95. (In Persian)
- Arghavani Pirsalami, Fariborz & Mirahmadi, Saeed. (2018). Explaining the Policy of Balancing China in the Middle East". *World Politics*, 8(2), 139-176. (In Persian)
- Davison, Roderick H. (1963). "Where is The Middle East?" *In the Modern Middle East*. Edited by Richard H. Nolte, pp. 13-30, New York: Atherton.
- Dietl, G. (2012). *Naming and Claiming a Region, Paper presented to Artuklu University*. Mardin, Turkey.
- Eugene F. Miller. (1980). "What Does 'Political' Mean?" *The Review of Politics* 42(1), 56-72. <http://www.jstor.org/stable/1407148>.
- Ghasemi, Farhad. (2010). "Geopolitical Model of Regional Security; Middle East Case Study". *Geopolitics journal*, 18, 60-90. (In Persian)
- Hafeznia, Mohammad Reza. (2006). *Principles and Concepts of Geopolitics*. Mashhad: Papeli. (In Persian)
- Junge, Kay. (2011). *Self-Concepts, Counter-Concepts, Asymmetrical Counter-Concepts: Some Aspects of a Multi-Faceted Agenda, Asymmetrical Concepts after Reinhart Koselleck Historical Semantics and beyond*, eds. Kirill Postoutenko. Verlag, Bielefeld.
- Kemp, Geoffrey & Harkavy, Robert. (2004). *Strategic Geography and the Changing Middle East*, Translated by Mehdi Hosseini Matin, Tehran: Institute for Strategic Studies. (In Persian)
- Koselleck, Reinhart. (1995). *Vergangene Zukunft Zur Semantik Geschichtlicher Zeiten*, Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Koselleck, Reinhart (1989). "Linguistic Change and the History of Events". *Journal of Modern History*, No 61.
- Koselleck, Reinhart. (1972). "Einleitung in Bunner, Conze and R. Koselleck". (eds). *Geschichtliche, Historisches Lexikon*. V.1 Stuttgart: Klett-Gotta.
- Koselleck, Reinhart. (2005). "Conceptual History, Memory, and Identity: an Interview with Reinhart Koselleck". *Contributions* 2 (1).
- Malmvig, Helle, Quero, Jordi & Soler i Lecha, Eduard. (2016). "The Contemporary Regional Order". *Menar Project*.

- Masoudnia, Hossein, Sadeghi Naqdali, Zahra. (2013). "The Greater Middle East of the Islamic World, Challenges and Strategies". *Political Research in the Islamic World*, 3(1). (In Persian)
- Meyer, Karl E., Brysac, Shareen Blair (1995). *London and the Invention of the Middle East: Money, Power, and War, 1902–1922*. New Haven, Conn: Yale University Press.
- Mottaqi, Ibrahim. (2013). "Europeanism; Why was West Asia called the Middle East?" Available at: <https://farsi.khamenei.ir/others-note?id=24684> Retrieved April 7, 2021.
- Nuri Özalp, Osman. (2011). "Where is the Middle East? The Definition and Classification Problem of the Middle East as a Regional Subsystem in International Relations". *Turkish Journal of Politics*, Vol. 2, No. 2.
- Ollman, Bertell. (2015). "What Is Political Science? What Should It Be?" *International Critical Thought* 5, No. 3, 362-370, doi: 10.1080/21598282.2015.1065379.
- Roger Adelson. (2012). "British and U.S. Use and Misuse of the Term of Middle East". in: *Is There a Middle Wast? The Wvolution of a Geopolitical Concept*. Eds. Bonine, Amanat & Gasper. Stanford, California, Stanford University press
- Schlicht, Alfred. (2008). *Die Araber und Europa. 2000 Jahre Gemeinsamer Geschichte*. Stuttgart: Kohl-hammer.
- Schmitt, Carl (1932). *The Concept of the Political*. trans. George Schwab; Chicago: Univ. of Chicago Press, 1996.
- Shokouei, Hossein. (1970). "The Term and Xoncept of the Middle East The Inadequacy of a Geographical Title", *Journal of Persian Language and Literature*, Nos. 95 and 96, 387-397. (In Persian)
- Skinner, Quentin. (2014). *Insights into Political Science*. Volume I: On Method. Translated by Faribs Majidi, Tehran: Javid. (In Persian)
- Tibi, Bassam. (1989). *Konfliktregion Naher Osten. Regionale Eigendynamik und Großmachtinteressen*. München: Beck.
- Wiley, James (2016). Review of "Politics and the Concept of the Political: The Political Imagination. (Routledge, London, 2016) in: *Contemporary Political Theory* (2018). 17, S197–S200. <https://doi.org/10.1057/s41296-017-0166-3>; published online 7 November 2017.
- Yamahata, yatana. (2018). *(Re) Shaping Territories to Identities: Is the Middle East a Colonial Invention?* SOAS: University of London.
- Yilmaz, Huseyin (2012). "The Eastern question and Ottoman Empire". in the: *Is There a Middle East? The Evolution of a Geopolitical Concept*. Eds. Bonine,

- Amanat & Gasper, Stanford, California, Stanford University press.
- Www. Khanenei.ir. <https://farsi.khamenei.ir/others-note?id=24684>, Retrieved April 7, 2021.
- <https://hiik.de/2021/02/15/renaming-of-the-mena-working-group/?lang=en>, Retrieved April 7, 2021.
- <https://dppa.un.org/en/region/middle-east-and-west-asia> , Retrieved April 7, 2021.
- <https://www.globalfueleconomy.org/in-country/middle-east-and-west-asia>, Retrieved April 7, 2021.
- <https://www.blog.hiik.de/category/middle-east-and-maghreb/>, Retrieved April 7, 2021.
- [https://www.fmprc.gov.cn/mfa\\_eng/gjhdq\\_665435/2797\\_665439/](https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/gjhdq_665435/2797_665439/) Retrieved May 26, 2021.

### نوع مقاله پژوهشی

## نقش فضا در رقابت‌های بین‌المللی قدرت‌های بزرگ

مریم درّی ورنوسفادرانی<sup>۱</sup>، اردشیر سنایی<sup>۲</sup>، علیرضا سلطانی<sup>۳</sup>، کابک خبیری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱

### چکیده

حرکت به‌سوی فضا، بیشتر نتیجه رقابت ابرقدرت‌های زمینی برای هژمونی سیاره‌ای بود. فضا، معیار جدیدی را برای تشخیص ارتقای قدرت و تخصیص اعتبار در جامعه جهانی به‌ارمغان آورد. اکتشافات و فناوری‌های فضایی دو ابرقدرت، رقابت میان آن‌ها را شعله‌ورتر می‌کرد. پرتاب اسپوتنیک ۱ توسط شوروی، آغازکننده مسابقه فضایی بود. سرانجام نیز ایالات متحده با فرود بر روی ماه، خود را پیروز مسابقه فضایی دانست؛ اما پس از آن نیز نه تنها رقابت میان این دو کشور پایان نیافت، بلکه کشورهای دیگری همچون چین، هند، ژاپن، و برخی کشورهای اروپایی را نیز به میدان فراخواند. از آغاز عصر فضا تاکنون نیز فعالیت‌های نظامی، بخش مهمی از اهداف قدرت‌ها را دربر گرفتند. پرسش اصلی این است که «فضا چگونه در تشدید رقابت میان قدرت‌ها نقش داشته است؟» فرضیه مقاله حاضر این است که «فضا با ایجاد شرایط و تسلیحات مدرن، سبب تشدید رقابت بین‌المللی میان کشورها شده است». از دیدگاه نئورئالیسم، فضا به عرصه جدیدی برای تشدید رقابت میان کشورها در عرصه نظامی و کسب وجهه تبدیل شده است.

**واژگان کلیدی:** فضا، رقابت بین‌المللی، مسابقه فضایی، تسلیحات فضایی، قدرت‌های بزرگ، نئورئالیسم

---

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم انسانی

Maryam.7dorri@gmail.com

۲. استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

ardeshir\_sanaie@yahoo.com

۳. استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران soltani12@gmail.com

۴. استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم انسانی، تهران، ایران khabiri1370@gmail.com

## The role of space in intensifying the international rivalries of the great powers

Maryam Dorri Varnosfaderani<sup>۱</sup>, Ardeshir Sanaie<sup>۲</sup>, Alireza Soltani<sup>۳</sup>, Kabak Khabiri<sup>۴</sup>

### Abstract

Moving toward space was largely the result of the competition of terrestrial superpowers for planetary hegemony. Moving toward space has created a new criterion for recognizing the promotion of power and allocation of credit in the global community. The exploration and space technologies of the two superpowers, made the competition between them more intense. The launch of Sputnik 1 by the Soviet Union marked the beginning of the space race. Finally, the United States declared itself the winner of the space race by landing on the moon. But then not only did the rivalry between the two countries not end, but it also called on other countries, such as China, India, Japan and some European countries. From the beginning of the space age until now, military activities have been an important part of the goals of the powers. The main question is how space has played a role in intensifying competition between powers. The hypothesis of this article also believes that space has intensified competition between countries, especially space powers, by creating modern weapons and new conditions. From the point of view of neorealism, Space has become a new arena for intensifying competition between countries in the military field and gaining prestige.

**Key words:** Space, International competition, Space race, Space weapons, Great powers, Neorealism.

---

<sup>۱</sup> PhD Candidate in International Relations, Azad University Central Tehran Branch, Department of International Relations. [Maryam.dorri7@gmail.com](mailto:Maryam.dorri7@gmail.com)

<sup>۲</sup> Assistant Professor, Azad University Central Tehran Branch, Department of International relations.

<sup>۳</sup> Assistant Professor, Azad University Central Tehran Branch, Department of International relations.

<sup>۴</sup> Assistant Professor, Azad University Central Tehran Branch, Department of International relations.

## مقدمه

روزی که بشر برای نخستین بار به فضای خارج از جو دست پیدا کرد، آغاز رقابت میان قدرت‌های بزرگ و اهمیت یافتن فضا در نظام بین‌الملل بود. زمانی که شوروی، نخستین ماهواره خود، اسپوتنیک ۱، را به مدار فرستاد، ایالات متحده نیز تمام تلاش خود را به کار بست تا در این زمینه از رقیب دیرینه‌اش جا نماند. نخستین ماهواره شوروی، شک و تردیدهایی را برای امنیت خاک آمریکا در برابر موشک‌های هسته‌ای شوروی ایجاد کرد. سیاستمداران امریکایی، دیگر نمی‌توانستند قابلیت‌های فناوری شوروی را نادیده بگیرند. پرتاب اسپوتنیک ۱، نه تنها آغازگر مسابقه فضایی بود، بلکه مسابقه تسلیحاتی را نیز سرعت بخشید و جنگ سرد میان دو ابرقدرت را بغرنج‌تر کرد (Dolman, 2002: 93-94).

امروزه هزاران ماهواره در مدار زمین قرار دارند. این ماهواره‌ها در زمینه تصویربرداری از زمین، ارتباطات، ناوبری، و گردآوری طیف گسترده‌ای از داده‌های علمی فعالیت دارند. از آغاز فعالیت‌های فضایی، اهداف نظامی، بخشی از اقدامات ملی در فضا را تشکیل می‌دهند. درست همان گونه که روی زمین، همه کشورها به فعالیت‌های تدافعی می‌پردازند، از طریق دارایی‌های فضایی خود نیز در پی رقابت و کسب امنیت برای پیشبرد اهداف ملی‌شان هستند. کشورها از طریق فضا به عرصه جدیدی برای رقابت دست پیدا کرده‌اند. اگر کشورها بر این نظر باشند که مسلح کردن فضا در مقیاس بزرگ گریزناپذیر است، به احتمال زیاد از تلاش‌هایشان در این راه در آینده هم دست برندارند. در عوض، اگر قدرت‌های مهم فضایی به این نتیجه برسند که مسلح کردن فضا، بیشتر از اینکه سودی داشته باشد، زیان‌هایی در پی دارد، به احتمال زیاد، به دنبال گسترش قراردادهای محدودکننده می‌روند و برای اجرای آن‌ها از تأییدیه‌های بین‌المللی بهره خواهند برد (Moltz, 2014: 122).

تاکنون بیشتر فعالیت‌های نظامی فضایی، دربردارنده پشتیبانی از فناوری‌هایی بوده است که به نیروهای نظامی در زمین، دریا، و هوا اجازه می‌دهند که کارکرد مؤثرتری داشته باشند. این فناوری‌ها دربردارنده پیش‌بینی آب‌وهوا، ارتباطات، زمان‌بندی دقیق و ناوبری، شناسایی، و هشدار زودهنگام هستند. فناوری‌های فضایی سبب می‌شوند که سامانه‌های نظامی، بهتر کار کنند و ابزارهایی را تقویت می‌کنند که در محیط‌های دیگر، کارایی بهتری داشته باشند؛ از جمله افزایش دقت سلاح‌ها برای کاهش تلفات و خسارات. فناوری‌های شناسایی و هشدار زودهنگام، اطلاعات دقیقی را برای درگیری گردآوری می‌کنند. افزون‌بر ایالات متحده و روسیه، بسیاری از کشورهای دیگر نیز اکنون به قلمرو نظامی فضایی وارد شده‌اند. بسیاری از این کشورها در حال استقرار فناوری‌هایی برای شناسایی، ارتباطات امن، هدف‌گیری دقیق، هوش الکترونیکی، و آگاهی از موقعیت از طریق فضا هستند. تقریباً همه کشورها در پی تقویت نظامی خود از راه

فضا هستند و نمی‌خواهند از رقابت در این عرصه عقب بمانند. همان‌گونه که در آزمایش ضدماهواره‌ای شوروی از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۲، آزمایش ضدماهواره‌ای ایالات متحده در سال ۱۹۸۵، و آزمایش ضدماهواره‌ای چین در سال ۲۰۰۷ شاهد بودیم، برنامه‌های جنبشی‌ای مانند تسلیحاتی که باید به هدف برخورد کنند، پیامدهای منفی‌ای برای محیط فضایی دارند؛ زیرا تمام ماهواره‌هایی را که در مدار مشابهشان قرار دارند، به‌خطر می‌اندازند. با این حال، اگر این آزمایش‌ها برای کشوری موفقیت‌آمیز باشند، توانایی آن کشور در زمینه نظامی، یک پله بالاتر از دیگران خواهد رفت و قدرت و پرستیژ را برای آن کشور به‌رمغان خواهد آورد (Lele, 2012: 156-157).

برای درک روندهای فعلی در عرصه نظامی فضا و نقش فضا در تشدید رقابت میان کشورها، بررسی ظرفیت‌های موجود و فشارهایی که ممکن است سبب آغاز مسابقه تسلیحاتی در فضا شوند، اهمیت زیادی دارد؛ تهدیدی که در طول جنگ سرد نیز وجود داشت، اما هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد. هدف اصلی پژوهش حاضر این است که نشان دهد، فضا به‌عنوان عرصه‌ای جدید، با ایجاد شرایط و تسلیحات مدرن سبب تشدید رقابت میان کشورها، به‌ویژه قدرت‌های فضایی، شده است. پرسش اصلی این است که «فضا چه نقشی در تشدید رقابت میان قدرت‌ها ایفا می‌کند».

### ۱. چارچوب نظری پژوهش

کنث والتز، با ایجاد دیدگاه نئورئالیسم، یک نظریه نظام‌مند را در روابط بین‌الملل ایجاد کرد که از رفتار واحدهای نظام (دولت‌ها) سرچشمه می‌گرفت. ویژگی مشخص این ساختار، آنارشی است. ساختار آنارشیک، نظام خودیاری را ایجاد می‌کند که در آن هر کشوری، مسئول امنیت خودش است؛ زیرا هیچ قدرت مرکزی‌ای وجود ندارد که امنیت کشورها را تضمین کند و دولت‌ها به‌عنوان بازیگران واحدی دیده می‌شوند که با توجه به توانایی‌هایشان متفاوت‌اند و توانایی آن‌ها معمولاً از طریق شاخص‌های نظامی و اقتصادی اندازه‌گیری می‌شود (Griffiths, 2007: 34). همه دولت‌ها در این ساختار، یک هدف اصلی دارند و آن بقا است، که در محیط آنارشیک به این معنا است که دولت‌ها مجبورند امنیت خود را به‌حداکثر برسانند؛ بنابراین، در هر زمینه‌ای با یکدیگر رقابت می‌کنند. قدرت و موقعیت دولت‌ها در این زمینه بسیار مهم است. از دیدگاه نئورئالیسم، دولت‌ها در مورد قدرت، بسیار حساس‌اند و به‌دقت پیامدهایی را که ممکن است اقداماتشان برای موضع قدرتشان داشته باشد، ارزیابی می‌کنند (Waltz, 1964: 29-31).

بر پایه دیدگاه نئورئالیسم، توزیع نابرابر مزیت‌ها، مانع اصلی همکاری بین‌المللی است. در نظام بین‌المللی که آنارشی آن را فراگرفته است، دولت‌ها نمی‌توانند زیان نسبی خود را در مقایسه با رقبایشان

تحمیل کنند (Waltz, 1979: 14). این موضوع به‌ویژه در مورد موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات صدق می‌کند که در پی ممنوع یا محدود کردن هر نوع اسلحه هستند. اگر سطوح گوناگونی از توسعه فناوری با توجه به فناوری تسلیحاتی وجود دارد، به‌طور طبیعی دولت‌هایی که توانایی کمتری دارند، نسبت به دولت‌هایی که در این زمینه حرفه‌ای هستند، از موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات نفع بیشتری می‌برند. این امر در مورد فناوری تسلیحات فضایی هم صدق می‌کند.

آشکارا گفته می‌شود که ایالات متحده به‌لحاظ فناوری فضایی از کشورهای دیگر پیشرفته‌تر است. کشورهای دیگر هم در این زمینه پیشرفت‌هایی داشته‌اند، اما هنوز به‌اندازه ایالات متحده در فناوری‌های فضایی متخصص نشده‌اند. با توجه به این موضوع، کشورهایی همچون روسیه و چین از معاهداتی مانند «جلوگیری از استقرار تسلیحات در فضای ماورای جو» سود بیشتری می‌برند. چنین معاهده‌ای، استقرار تسلیحات پیشرفته فضایی را ممنوع خواهد کرد، اما استقرار تسلیحات ضدمماهواره زمین‌پایه را مجاز می‌کند. منطقی است که کشوری همچون ایالات متحده با چنین معاهده‌ای مخالفت کند (Hansel, 2010: 97). رفتارهایی مانند همین الگوهای رفتاری را در طول جنگ سرد هم شاهد بودیم؛ درحالی که شوروی، پیشنهاد کنترل تسلیحاتی را مطرح کرد که هیچ ممنوعیتی برای تسلیحات ضدمماهواره زمین‌پایه شوروی قائل نشد، سرانجام محدودیت‌هایی را برای برنامه شاتل فضایی ایالات متحده ایجاد کرد.

درحالی که دیدگاه نئورئالیسم، عدم همکاری رسمی امنیتی را توضیح می‌دهد، در توضیح این واقعیت که ما شاهد شکلی ضمنی از همکاری امنیتی در فضا بین دو ابرقدرت جنگ سرد بودیم، با مشکل روبه‌رو می‌شود. درحالی که هر دو ابرقدرت، سلاح‌های ضدمماهواره را آزمایش کردند، از توسعه کامل و استقرار چنین سلاح‌هایی خودداری کردند. نئورئالیسم استدلال می‌کند که این امر نتیجه موازنه قدرت نامتقارن میان ایالات متحده و شوروی است. همچنین، می‌تواند توضیح مناسبی برای تلاش‌های نوین ایالات متحده در راستای توسعه فناوری تسلیحات فضایی پس از جنگ سرد باشد؛ زمانی که دیگر قدرت ایالات متحده توسط رقیبش رصد نمی‌شود. البته این توضیح، بی‌مشکل نیست. در دهه ۱۹۷۰، ایالات متحده در زمینه فناوری‌های فضایی، پیشرفته بود. ممکن است این گونه استدلال شود که ممنوعیت تسلیحات فضایی باید ایجاد شود تا بر تسلیحات ساده‌ای همچون سلاح‌های ضدمماهواره زمین‌پایه و سلاح‌های پیچیده‌ای همچون لیزرهای فضایی اعمال شوند و این معاهده، مزایای متعادل را برای همکاری امنیتی در فضا فراهم می‌کند.

چنین قراردادی، امنیت همه کشورهای فضایی را تأمین می‌کند. هم قدرت‌های فضایی و هم کشورهای که در این زمینه کمتر پیشرفت داشته‌اند، در انتخاب سلاح‌هایشان با محدودیت روبه‌رو می‌شوند. همان‌گونه که ایالات متحده برای رسیدن به اهداف نظامی خود به شدت به سامانه‌های فضایی‌ای همچون ناوبری وابسته است، از حفظ امنیت فضا نیز بهره می‌برد (Hansel, 2010: 49-52). سرانجام، به سبب وجود نظام خودیاری میان کشورها، هر کشوری سعی می‌کند، قدرت و وجهه خود را افزایش دهد و در این‌راه، رقابت میان کشورها شدت پیدا می‌کند.

## ۲. مأموریت‌های نظامی و فیزیک فضا

ویژگی‌های فیزیکی فضا، تاحدزیادی بر اینکه چه فعالیت‌هایی برای فضای مدار مناسب هستند و چه هزینه‌ای دارند، تأثیر می‌گذارند. به بیان ساده‌تر، این حقیقت که ماهواره‌ها در مدار زمین‌آهنگ، باید با سرعتی بیش از ۱۷ هزار مایل در ساعت به مدار برسند، پرتاب آن‌ها را پرهزینه کرده است و ساختارشان باید به گونه‌ای باشد که بتوانند هر منطقه‌ای از کره زمین را در هر زمانی، پوشش دهند. ماهواره شناسایی، به بهترین شکل ممکن، این کار را در مدار زمین‌آهنگ انجام می‌دهد، اما کشورهای بسیار کمی می‌توانند ماهواره‌های کافی را در مدار داشته باشند تا به موقع از جایی از کره زمین که موردعلاقه‌شان است، چندین بار عبور کنند. سرانجام، هر کشوری به همان اندازه که هزینه می‌کند، می‌تواند کنترل و گردآوری اطلاعات را در اختیار داشته باشد. ماهواره‌های تصویربرداری تجاری می‌توانند اطلاعاتی را برای کشورهای که خود، توان داشتن ماهواره‌های شناسایی را ندارند، گردآوری کنند؛ اما متأسفانه نمی‌توان این گونه خریدها را مخفی نگه داشت و درضمن، ممکن است تصویرها، دقیقاً مربوط به زمانی نباشند که موردنظر نیروی نظامی یک کشور است. فراتر از تصویربرداری که هم‌اکنون به صورت دیجیتالی به رایانه‌های روی زمین انتقال داده می‌شوند و به صورت الکترونیکی هم برای مشتریان فرستاده می‌شوند، مشتریان نظامی بیشتر در پی اطلاعات دیگری هم هستند: تصاویر مادون قرمز (که حرارت اشیای موردنظر را تشخیص می‌دهند) و تصاویر رادار (که اطلاعاتی را درباره اجسام و ساختمان‌ها فراهم می‌کنند). برخلاف تصویربرداری سامانه‌های دیداری، فناوری مادون قرمز می‌تواند در تاریکی هم عمل کند و ماهواره‌های راداری، در باران هم به کار خود ادامه می‌دهند (Sellers et al, 2004: 384-385).

یکی دیگر از اطلاعات موردنیاز نظامیان، جاسوسی سیگنال‌ها است که اطلاعات مربوط به مأموریت‌های الکترونیکی را از رادار و مسافت‌سنجی را از آزمایش‌های موشکی گردآوری می‌کنند. چنین اطلاعاتی به نظامیان کمک می‌کنند تا تشخیص دهند که کشورهای دیگر در درگیری موشکی چه

امکاناتی دارند و توانایی این سامانه‌ها چقدر است. ماهواره‌های جاسوسی سیگنالی ممکن است انواع گوناگون ارتباطات بی‌سیم را رهگیری کنند (Richelson, 2018: 98).

مدار میانی زمین، جایگاه ماهواره‌های مکان‌یاب، زمان‌سنج، و ناوبری است. این ماهواره‌ها نیز بسیار مورد توجه نظامیان هستند؛ زیرا از طریق آن‌ها می‌توان فهمید که نیروهای دشمن در کجا حضور دارند و به کجا می‌روند. در طول جنگ، هنگامی که نیروهای نظامی می‌خواهند نیروهای دشمن را هدف قرار دهند، به امکانات دقیق و ویژه‌ای نیاز دارند؛ از این رو، این سامانه‌ها در زمان جنگ بسیار باارزش‌اند. چنین فناوری‌هایی، انقلابی در روش مبارزات ایالات متحده ایجاد کردند و این کشور از مزایای دقت و اثربخشی آن‌ها بهره‌مند شده است. به‌رغم این واقعیت که سامانه مکان‌یاب ایالات متحده برای همگان در سراسر جهان رایگان است، تعدادی از نیروهای نظامی کشورهای دیگر، از بیم اینکه ممکن است ایالات متحده این سامانه را در زمان جنگ خاموش کند، در پی ایجاد شبکه‌های مکان‌یابی برای خودشان هستند. همچنین، آن‌ها ممکن است در پی توسعه سامانه مکان‌یاب دقیق‌تری برای منطقه خاص خود باشند. روسیه این توانایی را از طریق ماهواره گلوناس<sup>۱</sup> خود کسب کرده، چین با سامانه بیدو<sup>۲</sup> از چنین توانایی‌ای در منطقه‌ای مشخص برخوردار است، و هند، اتحادیه اروپا، و ژاپن، همگی در حال توسعه چنین شبکه‌هایی هستند. مدار زمین‌آهنگ، جایگاه ماهواره‌های نظامی متنوعی است. این ماهواره‌ها می‌توانند هنگامی که بالای سر یک کشور قرار می‌گیرند، اطلاعات بسیار سودمندی را از طریق سنسورهای متنوعی گردآوری کنند و می‌توانند برای مدت طولانی به این مکان‌ها خیره شوند. اگرچه این مدار، مکان مناسبی برای گرفتن تصویر نیست، اما برای ارتباطات ثابت، هشدار اولیه موشک، و انواع خاصی از جاسوسی مناسب است (Moltz, 2014: 126-128).

### ۳. تسلیحات فضایی

تعریف‌های گوناگونی برای «تسلیحات فضایی» ارائه شده است. عده‌ای بر این نظرند که تسلیحات فضایی، حوزه گسترده‌ای از پارازیت‌های قطع‌کننده عملکرد ماهواره‌ها گرفته تا سامانه‌های مربوط به گذشته، همچون شاتل فضایی و سامانه‌های ضدماهواره‌ای جنبشی، را دربر می‌گیرند.

<sup>۱</sup> Glonass

<sup>۲</sup> Beidou

(Lambakis, 2001: 143). چنین تعریفی از فضا سبب می‌شود که فضا را از پیش تسلیح شده بدانیم و در نتیجه بحث ممنوعیت سلاح فضایی، ناممکن می‌شود. تحلیلگران دیگری استدلال می‌کنند که تنها فناوری‌هایی که به صورت فیزیکی دارایی‌های فضایی را نابود می‌کنند یا به آن‌ها آسیب می‌رسانند باید به عنوان تسلیحات فضایی در نظر گرفته شوند (Krepon, 2003: 98). با اینکه پیمان‌هایی در راستای منع سلاح وجود دارند، ولی اجرای این گونه پیمان‌ها، مستلزم نظارت مبتنی بر فضا است. روند ایجاد چنین محدودیت‌هایی دشوار و نیازمند ایجاد شفافیتی است که مورد تأیید همه کشورهای نیست و لازم است که انگیزه‌ها یا اهرم فشارهایی همچون تحریم و سرزنش، برای همه کشورهای ایجاد شود؛ در این صورت شاید کشورها از آزمایش تسلیحات فضایی و استقرار آن‌ها برای تقویت نیروی نظامی‌شان و فراهم کردن وجهه دست بردارند.

عوامل بنیادینی که بر استقرار و استفاده از تسلیحات فضایی کشورها تأثیر می‌گذارند، عبارت‌اند از اینکه:

- ماهواره‌ها به طور ذاتی در برابر حمله و مداخله آسیب‌پذیرند؛ باین حال، سامانه‌های ماهواره‌ای می‌توانند به گونه‌ای طراحی شوند که کمتر آسیب‌پذیر باشند؛
- هیچ کشوری نمی‌تواند از تسلیحات مبتنی بر فضا برای جلوگیری از دسترسی کشورهای دیگر به فضا استفاده کند؛ اگرچه می‌تواند هزینه دسترسی به چنین قابلیت را افزایش دهد؛
- هیچ کشوری نمی‌تواند استقرار تسلیحات ضد ماهواره را در انحصار خود داشته باشد؛
- نخستین کشور بودن در استقرار تسلیحات فضایی، به این معنا نیست که آن کشور از مزیت‌های نظامی پایدار و مهمی برخوردار خواهد بود (Wright, Grego and Gronlund, 2005: 134-135).
- بسیاری از کشورها، از لیزرهایی که در اختیار دارند، برای اهدافی همچون تعیین ارتفاع ماهواره‌ها استفاده می‌کنند؛ این در حالی است که این لیزرها می‌توانند در تخریب دارایی‌های مهم تأثیرگذار باشند. آن‌ها می‌توانند پیکسل‌های موجود در تصویربرداری را افزایش دهند و سبب ثبت شدن تصاویر غیر کاربردی یا آسیب دائمی به قابلیت تصویربرداری آن‌ها شوند. لیزرهایی که قدرت بالاتری دارند، می‌توانند با گرم کردن بیش از حد ماهواره، سبب انفجار مخزن سوخت آن شوند. اما اقدامات متقابل نیز می‌توانند اثر لیزرها را کاهش دهند؛ به عنوان مثال، برخی از ماهواره‌های نظامی پیچیده می‌توانند تداخل لیزری را تشخیص داده و با بستن دیافراگم‌ها مانع اثرگذاری اشعه‌های لیزر شوند. چرخش ماهواره نیز می‌تواند اثرات گرمایشی لیزرهای پر قدرت را کاهش دهد. به طور کلی، حملات زمین به فضا امکان‌پذیرند،

اما ممکن است، اثرات محدود و هزینه‌های زیادی برای کشورهای فضایی داشته باشند (Richelson, 1999:125).

در مورد تسلیحات فضا به فضا، که نسبت به دو گروه دیگر کمتر توسعه یافته‌اند، مشکلاتی به لحاظ آسیب‌های جانبی، دامنه مفید بودن، و اقدامات متقابل وجود دارد. در حالی که می‌توان یک مین جنبشی یا انفجاری را در مدار مشابهی به عنوان ماهواره هدف قرار داد، چنین رفتاری احتمالاً در مدار زمین‌آهنگ کاملاً آشکار خواهد بود و نمی‌توان به راحتی آن را عملی کرد. زباله‌های فضایی‌ای که بر اثر یک حمله ایجاد می‌شوند، برای همه ماهواره‌هایی که از آن مدار عبور می‌کنند، حتی ماهواره‌های کشور مهاجم، خطرهایی ایجاد می‌کنند. هدف قرار دادن با لیزر، نیاز به پرتاب مقدار معینی سوخت شیمیایی دارد و هزینه‌های مهاجم را به گونه‌ای چشمگیر افزایش می‌دهد، هدف را منفجر می‌کند، و زباله‌های فضایی مضر ایجاد می‌کند. اگرچه انواع گوناگونی از تسلیحات فضا به فضا وجود دارد، اما استفاده و استقرار آن‌ها به لحاظ فنی دشوار و پرهزینه است. با این حال، احتمال حمله فضا به فضا وجود دارد که سبب ایجاد خسارت‌های فاجعه‌بار کمتری می‌شود (Moltz 2011: 128).

یکی دیگر از ابزارهای از کار انداختن ماهواره‌ها، ایجاد پارازیت از طریق سامانه‌های الکترونیکی مستقر در فضا، هوا، زمین، و دریا است. این روش، مزایای زیادی دارد؛ از جمله اینکه ماهواره را نابود نمی‌کند و در نتیجه، کشوری که این کار را انجام می‌دهد، در مقابل قانون قرار نمی‌گیرد و اقدام نظامی علیه آن انجام نمی‌شود. تا امروز، هیچ کشوری، ماهواره یک کشور دیگر را نابود نکرده و هر کشوری، تنها ماهواره خودش را آزمایش کرده است. تداخل به طور معمول به صورت الکترونیکی ایجاد می‌شود؛ سیگنالی فرستاده می‌شود که از طریق مقابله با سیگنال ماهواره مورد نظر، دریافت یک سیگنال منسجم را مختل می‌کند و مانع دریافت سیگنال روی زمین می‌شود. پارازیت بر سامانه‌های تجاری و ماهواره‌هایی که در فرکانس مشخص و ثابتی پخش می‌شوند، تأثیرگذار است، اما بر ماهواره‌های ارتباطاتی نظامی پیچیده کمتر تأثیر می‌گذارد؛ زیرا این سامانه‌ها می‌توانند تغییر فرکانس دهند و تحت تأثیر پارازیت قرار نگیرند (Sadeh, 2002: 244).

#### ۴. سامانه‌های تدافعی

هر چند دارایی‌های فضایی، به سبب قرار گرفتن در مدارهای ثابت و ردیابی آسان (البته برای مهاجمان پیشرفته)، آسیب‌پذیرند، اما می‌توان به روش‌های گوناگونی از این سامانه‌های فضایی محافظت کرد. اگر کشور مورد تهدید، اطلاعات قابل اعتمادی داشته باشد، باید در مرحله نخست، از حمله بر روی زمین

جلوگیری کند. اگر کشوری مشکوک شده باشد که دارای مشخصی هدف قرار گرفته است (همچون یک ماهواره اطلاعاتی بزرگ) باید برای جلوگیری از رهگیری بتواند در مانور شرکت کند. چنین اقدامی اگر به موقع باشد، مؤثر است؛ کشور تهدیدشده باید ماهواره هدف را از محدوده موشک‌های زمین‌پایه کشور مهاجم (به‌ویژه اگر قرار است از سایت‌های ثابتی پرتاب شوند) خارج کند. اگر چنین سامانه هشدار زودهنگامی وجود نداشته باشد، کشور تهدیدشده به‌سختی خواهد توانست از حملات ضدماهواره‌ای زمین‌پایه جان سالم به‌در برد. حتی اگر حمله کوتاه باشد، اگر تهدید حمله ضدماهواره سبب ایجاد اختلال در دارای‌های فضایی رقیب شود و کشور موردنظر را وادار به انجام اقدامات پیشگیرانه کند، کشور مهاجم به بخشی از اهداف خود دست یافته است (Moltz, 2014: 129).

درمجموع، درحالی که سازوکارهایی وجود دارد که می‌توان با کمک آن‌ها آسیب‌پذیری را کاهش داد، اما هنوز هم شلیک اول می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد؛ البته اگر از سوی یک سامانه ضدماهواره آزمایش شده انجام شود. این درحالی است که چنین سلاح‌های ضدماهواره‌ای که به‌طور کامل آزمایش شده یا تعداد زیادی از آن‌ها آماده استقرار باشند، وجود ندارند. دفاع موشکی ضدبالستیک ایالات متحده، بیشترین آزمایش عملیاتی را گذرانده است. با توجه به تفاوت‌های موجود بین ماهواره و موشک بالستیک، دفاع موشکی سرسخت‌تر است. موشک‌ها، سرعت‌ها و اندازه‌های متفاوتی دارند و کلاهک‌های آن‌ها که به فضا حمل می‌شوند، به‌مراتب کوچک‌تر از ماهواره‌ها هستند. همچنین، ماهواره‌های موجود در مدار، قابل مشاهده‌اند و فضاپیماها نیز اغلب بزرگ هستند و نور خورشید را به‌خوبی منعکس می‌کنند که این امر هدف قرار دادن آن‌ها را آسان‌تر می‌کند (Jones, 2011: 17).

به کارگیری اصطلاح «دفاع غیرتهاجمی» برای دفاع از ماهواره‌های یک کشور، می‌تواند مؤثرترین راهبرد برای جلوگیری از حملات به ماهواره‌ها باشد. فیلیپ باینز، متخصص فضایی کانادایی، این گزینه‌ها را به پنج دسته تقسیم کرده است: (۱) انکار و فریب (به‌عنوان مثال، از روکش حرارتی سیاه برای پوشاندن قسمت بصری ماهواره استفاده شود)؛ (۲) مقاوم کردن و محافظت (به‌عنوان مثال، بستن دریچه‌های تصویربرداری ماهواره برای محافظت در برابر لیزر)؛ (۳) مانور دادن (به‌عنوان مثال، اضافه کردن سوخت ذخیره برای اقدامات احتمالی)؛ (۴) افزونگی و بازسازی (به‌عنوان مثال، استفاده از سامانه‌های تجاری یا متحدان برای فراهم کردن خدمات، زمانی که به دارای‌های فضایی کشوری حمله می‌شود)؛ (۵) پراکندگی (به‌عنوان مثال، ایجاد یک شبکه ماهواره‌ای کوچک تدافعی و جایگزینی آن با ماهواره‌های بزرگ و چندمنظوره آسیب‌پذیر (Johnson-Freese, 2007: 39)).

در حال حاضر، هیچ کشوری دارای ذخایر چشمگیری از تسلیحات ضدماهواره‌ای آماده نیست؛ بنابراین، اگر مهاجمان به این نکته توجه داشته باشند که تسلیحات محدود آن‌ها با انجام اقدامات تدافعی بی‌اثر می‌شوند، با بازدارندگی قابل توجهی روبه‌رو می‌شوند. افزون‌براین، حملات تلافی‌جویانه به سامانه‌های زمینی مهاجمان هنگام شروع درگیری، با توجه به شکنندگی و آسیب‌پذیری این سامانه‌ها، می‌توانند سریع و ویران‌کننده باشند. در صورت حمله مستقیم به سامانه‌های فضایی، جنگ فضایی می‌تواند از طریق وسایل دیگری نیز رخ دهد. در واقع، همان‌گونه که قدرت‌های فضایی می‌دانند، آسیب‌پذیرترین قسمت، بخش‌های فضاپایه نیستند. سامانه‌های تسلیحات ضدماهواره‌ای، نسبتاً گران و کم‌شمارند. در مقابل، رادارهای زمین‌پایه، سایت‌های پرتاب، نودهای ارتباطاتی، و سیگنال‌های رادیویی، اغلب در مقابل حملات معمولی و ساده نیز آسیب‌پذیرند (Moltz, 2014: 130).

### ۵. توانایی‌های فضایی نظامی قدرت‌ها

تاکنون تنها روسیه، ایالات متحده، و چین برخی از سلاح‌های فضایی (با قابلیت‌های نسبتاً محدود) را تولید کرده‌اند. یک مورد استثنا، سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان یک ابزار ضدفضایی قدرتمند است که کشورهای هسته‌ای و موشکی می‌توانند از آن‌ها برای حمله به دارایی‌های فضایی کشورهای دیگر استفاده می‌کنند. سلاح‌های هسته‌ای، تنها در اوایل عصر فضا توسط شوروی و ایالات متحده آزمایش می‌شدند و امروزه نیز همچنان این دو قدرت، آزمایش‌های سلاح‌های فضایی خود را بیش‌ازپیش ادامه می‌دهند (Moltz, 2014: 133).

پویایی‌های امروز، در مقایسه با دوران جنگ سرد، نشان‌دهنده نوع متفاوتی از رقابت‌های نظامی فضایی است. چنین رقابتی در حال سرعت گرفتن است؛ البته کشورها در این زمینه به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کنند؛ برخی نظامیان ملی، خود را به پشتیبانی از فعالیت‌های نظامی و تقویت فناوری‌ها محدود می‌کنند و برخی دیگر، به برنامه‌های پرهزینه و توسعه بخش فضایی روی می‌آورند.

### ۵-۱. ایالات متحده آمریکا

برنامه فضایی نظامی ایالات متحده، نسبت به دیگران (از جمله روسیه و چین)، جامع‌ترین برنامه در سطح جهان است. برپایه اطلاعات منتشرشده، ایالات متحده سالانه حدود ۴۲ میلیارد دلار خرج فعالیت‌های اطلاعاتی و نظامی در فضا می‌کند. از حدود ۱۰۰۰ فضاپیمای موجود در مدار، ۱۷۰ عدد، ماهواره‌های نظامی هستند که نیمی از آن‌ها توسط ارتش ایالات متحده و مراکزهای اطلاعاتی این کشور کنترل می‌شوند.

(Sheehan, 2007: 43).

ایالات متحده، پیشینه طولانی‌ای در آزمایش سامانه‌های تدافعی و تهاجمی فضایی دارد و نکته قابل توجه این است که تعداد بسیار کمی از این فناوری‌ها، به دلیل هزینه‌های بالا و نگرانی از ثبات راهبردی و محاسبه عملکرد مؤثر آن‌ها، مستقر و عملیاتی شده‌اند. سامانه‌های تدافعی موشک‌های بالستیک هسته‌ای برای استفاده در فضا، سلاح‌های هسته‌ای ضدماهواره، و سلاح‌های جنبشی هواپایه ضدماهواره، همگی، آزمایش و رها شده‌اند. توانایی‌های تهاجمی ایالات متحده برای استفاده علیه دارایی‌های فضایی کشورهای دیگر به توانایی‌های دوگانه محدود هستند. همچنین، تحلیلگران تصور می‌کنند که ارتش ایالات متحده از توانایی ایجاد پارازیت ماهواره‌ای برخوردار است که بر مدار زمین آهنگ نیز اثرگذار است. همچنین، ارتش ایالات متحده، ماهواره‌های پیشرفته و مجهزی (همچون تشخیص اطلاعات سیگنال‌ها، تشخیص رادار، تشخیص بصری، و تشخیص موشک مادون قرمز) دارد که برای مأموریت‌های گوناگون از آن‌ها استفاده می‌کند. ایالات متحده، تنها کشوری است که تاکنون از سلاح‌های قابل هدایت با موقعیت‌یاب در جنگ استفاده کرده است. ارتش ایالات متحده، هواپیمای بدون سرنشین فضایی را آزمایش کرده تا به ظاهر، از آن برای حمل تسلیحات و ماهواره‌های کوچک، تجهیزات فضایی، یا شناسایی نظامی استفاده کند (Weinberger, 2012: 5). برنامه‌های تدافعی موشکی ایالات متحده، از رهگیرهای زمین‌پایه در آلاسکا و کالیفرنیا گرفته تا ناوشکن‌های مستقر در دریا را دربر می‌گیرند. این تسلیحات قابلیت‌های دوگانه‌ای دارند و می‌توانند به عنوان سلاح‌های ضدماهواره هم به کار روند (Grego, 2012: 10).

## ۲-۵. روسیه

روسیه، دومین بازیگر قدرتمند فضایی است که پیشینه‌ای طولانی در عملیات فضایی نظامی در طول جنگ سرد دارد. درحالی که بسیاری از این قابلیت‌ها در دهه ۱۹۹۰ روبه زوال گذاشتند، دولت روسیه اکنون در پی بازیابی برخی از این توانایی‌ها است. این قابلیت‌ها، سامانه صعود مستقیم ضدماهواره، ناوبری و زمان‌بندی دقیق، دستیابی به اطلاعات سیگنال‌های گوناگون، ماهواره‌های شناسایی، تصویربرداری و آب‌وهواشناسی را دربر می‌گیرند. مسکو، سلاح‌های ضدماهواره‌ای مداری را در طول جنگ سرد آزمایش کرده و این آزمایش را با سلاح‌های دیگر فضایی هم انجام داده است. امروزه روسیه دارای امکانات لیزری است و پارازیت‌های ماهواره‌ای ایجاد می‌کند. گفتنی است، تعدادی از این امکانات، پیش از جنگ دوم خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ به عراق فروخته شدند تا سامانه موقعیت‌یاب آمریکا را از کار بیندازند، اما توسط نیروهای امریکایی تخریب شدند.

پوتین در دوره سوم ریاست‌جمهوری‌اش متعهد شد که هزینه‌های فضایی نظامی را افزایش دهد. مسکو اخیراً سایت‌های پرتاب نظامی روسیه را مدرن کرده است تا توانایی‌های روسیه را در زمینه فضا، همچون گذشته، بهبود بخشد (Richter and Murphy, 2004).

### ۳-۵. کشورهای فضایی دیگر

چندین کشور عضو آژانس فضایی اروپا، فعالیت‌های فضایی نظامی دارند که فرانسه، باتجربه‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌آید. این فعالیت‌ها به‌لحاظ تاریخی، به‌گونه‌ای جدی بر مبنای منافع ملی انجام شده‌اند؛ زیرا شرط اصلی منشور آژانس فضایی اروپا این است که فعالیت‌های مشترک، تنها اهداف غیرنظامی داشته باشند. فرانسه از ماهواره «اسپات» خود برای عملیات شناسایی نظامی و همچنین، سنجش از راه دور استفاده می‌کند. همچنین، این کشور همراه با آلمان (به‌طور مشترک) دو ماهواره به‌نام «هلیوس» با وضوح بالاتر دارد. افزون‌براین، فرانسه به توسعه سامانه موشکی هشدار زودهنگام فضاپایه‌اش ادامه می‌دهد. آلمان نیز ماهواره‌های رادار دارای قابلیت بالا را در قالب برنامه سار لوب عملیاتی کرده است که یک ایستگاه زمینی هم در فرانسه دارند. ایتالیا، گروهی از ماهواره‌های کوچک را برای سامانه رادار رصد حوزه مدیترانه عملیاتی کرده است که اطلاعات آن با تصاویر نوری فرانسه معاوضه می‌شوند. کشورهای یونان، بلژیک، ایتالیا، و اسپانیا با همکاری یکدیگر در حال تولید سامانه تصویربرداری فضاپایه چندملیتی هستند. با توجه به هزینه‌های بالای سامانه‌های ملی، این تلاش مشترک برای گردآوری منابع و به‌اشتراک‌گذاری داده‌ها از سیستم عامل‌های گوناگون ملی و ایستگاه‌های زمینی انجام می‌شود. بریتانیا نیز مدت‌هاست، سامانه ارتباطاتی نظامی «اسکای‌نت» را راه‌اندازی کرده و در تلاش برای همکاری در بخش نظامی فضایی است. اخیراً در نتیجه فشار دولت‌های عضو و در چارچوب سامانه موقعیت‌یاب «گالیله»، کشورهای آژانس فضایی اروپا بر سر همکاری در فعالیت‌های نظامی توافق کرده‌اند. ارتش‌های اروپایی در نظر دارند که به سامانه‌های تدافعی و تهاجمی فضایی مجهز شوند تا بتوانند ردیابی و هدف‌گیری دقیقی داشته باشند (Watts, 2011: 14-23).

چین نیز به‌تازگی وارد باشگاه فضایی نظامی شده است و برای توسعه در این زمینه بسیار تلاش می‌کند.

۱ Sar-Lupe

۲ Skynet

این کشور در دهه گذشته، سرمایه‌گذاری و آزمایش‌های مهمی را در زمینه سامانه‌های ضدماهواره فضایی انجام داده است؛ سامانه‌هایی همچون سامانه‌های جنبشی ضدماهواره‌ای، و ماهواره‌های کوچکی که قادر به انجام عملیات باشند. چین، همچنین دارای امکانات لیزری‌ای است که سبب تخریب دارایی‌های فضایی می‌شوند. این کشور در سال ۲۰۰۷، فناوری‌های جنبشی توسعه‌یافته‌تری را در مأموریت‌های ضدماهواره‌ای آزمایش کرد. سامانه‌های خارجی و بومی به چین امکان می‌دهند که ماهواره‌های ارتباطاتی معمولی و گیرنده‌های موقعیت‌یاب را مسدود کند (Lele, 2012: 43-44).

افزون‌بر این برنامه‌ها، تجزیه و تحلیل پرتاب‌های اخیر نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از مخارج فضایی نظامی چین، به گسترش توانایی پشتیبانی نظامی سنتی این کشور مربوط می‌شود. درعین حال، پکن در پی این است که به لحاظ توانایی، به روسیه و ایالات متحده برسد و دارایی‌های فضایی لازم برای جنگ‌های مدرن و عملیات پیشرفته را توسعه دهد. چین بر گسترش اندازه ماهواره‌های شناسایی اش‌تمرکز دارد و همچنین، در پی بهبود وضوح تصویربرداری ماهواره‌ای است. این کشور، در پی توسعه ماهواره‌های رادار جدید و گردآوری اطلاعات الکترونیکی فضایی است (Cheng, 2012: 67).

چین برنامه توسعه سریع شبکه ماهواره‌ای راهبردی‌اش را پیگیری می‌کند که به احتمال زیاد، یک سیگنال نظامی جداگانه برای استفاده در هدایت موشکی خواهد داشت. برخی کارشناسان بر این نظرند که چین، خواهان کسب توانایی است تا در صورت درگیری بر سر منافع ملی بنیادینش، بتواند در مقابل برتری فضایی ایالات متحده ایستادگی کند. درواقع، ترس ایالات متحده از پرل‌هاربری دیگر در فضا، سبب شده است که پیش‌بینی ضعفی از اهداف فضایی نظامی چین نداشته باشد (Watts, 2011: 5).

پکن قصد خود را برای شروع مسابقه تسلیحات فضایی، مشتاقانه اعلام و سیاستی را نیز برای تسلط بر فضا اتخاذ کرده است؛ اما شواهد موجود نشان می‌دهد که اهداف چینی‌ها در حوزه تسلیحات فضایی، محدود بوده و بیشتر بر توسعه قابلیت‌های بازدارنده و سامانه‌های تهاجمی محدود تمرکز دارد (Chang, 2009: 45-46).

استفاده گسترده ارتش‌های پیشرو جهان از فضا از دید رقبای آن‌ها پنهان نمانده است. در پی آزمایش تسلیحات ضدماهواره‌ای چین در سال ۲۰۰۷، هند اعلام کرد که یک گروه یکپارچه فضایی ایجاد کرده است که مجموعه‌ای از تلاش‌های جدید را برای استفاده بیشتر از دارایی‌های فضایی برای اهداف نظامی انجام می‌دهد. همچنین، مقامات هندی گفته‌اند که با قابلیت تسلیحات ضدماهواره‌ای چین، چه از طریق رهگیری تدافعی موشکی و چه از طریق لیزرهای زمین‌پایه، مطابقت خواهند داشت. این اظهارات با توجه

به پویایی فضایی منطقه، نشانه بازی تسلیحاتی «این‌به‌آن‌در» است (Moltz, 2012: 48). با توجه به چالش چینی‌ها، هند هم‌اکنون آژانس فضایی غیرنظامی خود را به‌سمت ساخت ماهواره‌های نظامی اختصاصی برای هر شاخه از نیروهای مسلح هند سوق داده است. برای نخستین بار در تاریخ هند، نیروهای ارتش، این ماهواره‌ها را هدایت می‌کنند. درحالی‌که آمار و ارقام دقیقی از بودجه فضایی هند منتشر نشده است، احتمال دارد که تلاش‌های تدافعی این کشور، دست‌کم با افزایش دورقمی بودجه فضایی همراه باشد؛ زیرا هند تلاش می‌کند تا با چین در رقابت باقی بماند (Sheehan, 2007: 42).

ژاپن، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان اخیر در قلمرو نظامی فضایی است. این کشور در اواخر دهه ۱۹۹۰، در واکنش به آزمایش موشکی کره شمالی (که در این زمینه از ژاپن پیشی گرفته بود) از نخستین سامانه شناسایی تصویربرداری کشورش، یعنی ماهواره گردآوری اطلاعات، خبر داد. با این حال، به این سبب که قانون فضایی سال ۱۹۶۹، فعالیت‌های فضایی کشورها را به اهداف غیرنظامی محدود کرده بود، ایجاد یک نهاد جداگانه زیر نظر دبیرخانه کابینه برای مدیریت این برنامه، ضروری به نظر می‌رسید. مسئله‌ای که تعجب ناظران را برانگیخت، این بود که قانون‌گذاران ژاپنی، در واکنش به آزمایش تسلیحات ضدماهواره‌ای چین، بیشتر به استفاده نظامی از فضا روی آوردند و به اصلاح قانون ۱۹۶۹ رأی دادند. این قانون، اجازه می‌داد که از فضا برای اهداف نظامی استفاده شود. مقامات ژاپنی اعلام کردند که حتی تسلیحات فضایی هم مجاز هستند؛ زیرا چنین سامانه‌هایی ماهیت تدافعی دارند. ژاپن، دو سامانه تسلیحات ضدماهواره‌ای در اختیار دارد. اگرچه ارتش این کشور هرگز چنین سامانه‌هایی را روی اشیای فضایی امتحان نکرده است، اما سیستم پیچیده این ماهواره برای چنین هدفی ایجاد شده است. صنعت فضایی ژاپن، به شدت به سوی گسترش توانایی‌های فضایی نظامی‌اش در حال حرکت است. همچنین، ژاپن در حال تحقیق درباره توسعه احتمالی سامانه هشدار اولیه ماهواره‌ای برای شناسایی پرتاب موشک‌های خارجی است. بزرگ‌ترین مشکل این کشور برای حفظ جایگاه خود به‌عنوان رهبر فناوری فضایی، بودجه است (Pekkanen and Kallender-Umezu, 2010: 37-38).

## ۶. احتمال وقوع جنگ فضایی

جنگ فضایی می‌تواند با افزایش تنش بر سر مسائل زمینی آغاز شود و درگیری‌ای را ایجاد کند که دارایی‌های فضایی نقش مهمی را در آن ایفا کنند و به سرعت به اهداف مطلوبی تبدیل شوند. یک قدرت فضایی پیشرفته ممکن است، ماهواره‌های دشمن را در مدار زمین‌آهنگ هدف قرار دهد و در پی نابود کردن آن‌ها توسط تسلیحات جنبشی باشد تا نیروهای دشمن را کور کند. چنین حمله‌هایی، مقدار زیادی

زباله فضایی ایجاد می‌کنند و به سرعت فضاپیماهای کشورهای دیگر را در همان مدار به خطر می‌اندازند. یک کشور کمتر توسعه یافته که اتکای کمتری به فضا دارد، ممکن است در پی حمله با سلاح‌های هسته‌ای باشد؛ اگرچه این حمله ممکن است همه ماهواره‌هایی را که از آن منطقه عبور می‌کنند، غیرفعال یا نابود کند. کشوری که در فضا هدف قرار گرفته است ممکن است با از بین بردن سایت‌های پرتاب کشور متجاوز تلافی کند. این حملات بر سایت‌های فرماندهی و پرتاب آسیب‌پذیر متمرکزند. دارایی‌های فضایی یک کشور ممکن است هدف ضدحملات قرار گیرند و در نتیجه، زباله‌های فضایی بیشتری در مدار ایجاد خواهند شد. به محض شروع این حمله‌ها، به سایت‌های پرتاب آن کشور حمله خواهد شد و این امر باعث تشدید درگیری می‌شود. در این مرحله ممکن است جنگ از کنترل خارج شود؛ زیرا هر طرف می‌کوشد تا از نیروها و امکانات بیشتری استفاده کند و فضا را برای حریفش غیرقابل استفاده کند. با توجه به نوع تسلیحات به کاررفته در این درگیری، ممکن است این نبرد، مبادلات هسته‌ای محدودی را نیز در پی داشته باشد. افزون‌براین، افزایش مرگ‌ومیر و آسیب‌ها نیز دو طرف را مجبور می‌کند تا در پی راهی برای آتش‌بس باشند؛ اما جنگ‌ها، اغلب نتایج معقولی به بار نمی‌آورند (Bormann and Sheehan, 2009: 51-53).

یک وسیله مؤثر برای بی‌اثر کردن سامانه‌های فضایی دشمن، پارازیت انداختن از زمین، هوا، و فضا بر روی سیگنال‌های ماهواره دشمن است. معمولاً از میان این فناوری‌ها، سامانه‌های زمین‌پایه، برای ایجاد اثرات موقتی، ارزان‌تر و تأثیرگذارترند. اگرچه معضلی که کشورها در تلاش برای مسدود کردن سیگنال‌های موقعیت‌یاب و ارتباطاتی در صحنه نبرد با آن روبه‌رو می‌شوند، این است که ارتش‌های پیشرفته، آموزش دیده‌اند تا حتی در چنین شرایط دشواری نیز به عملیات ادامه دهند؛ به عنوان نمونه، ایالات متحده، سامانه‌هایی را تولید کرده است که می‌توانند سیگنال‌های موقعیت‌یاب و ارتباطاتی را از طریق وسایل جدید، از مسیر متفاوتی پخش کنند؛ بنابراین، سرمایه‌گذاری برای تولید فناوری‌های ضدفضایی، به سادگی انجام نمی‌شود. اینکه حملات هماهنگ دشمن به دارایی‌های فضایی ارزشمند کشورها، سبب آسیب دیدن و در نتیجه، کاهش کلی کارایی مبارزه می‌شود، موضوعی انکارناپذیر است؛ با این حال، بازدارندگی نیز در این راستا راهکاری اثرگذار است. ایالات متحده، حمله به سامانه‌های فضایی نظامی مهم خود را زمینه‌ساز احتمالی جنگ هسته‌ای می‌داند؛ بنابراین کشور مهاجم باید به دقت درباره خطر چنین اقداماتی بیندیشد (Johnson-Freese, 2007: 49-50).

درواقع، یکی از ویژگی‌های ثبات‌دهنده جنگ سرد، درک این موضوع بود که حمله به دارایی‌های

راهبردی فضایی‌ای همچون سامانه‌های هشداردهنده و شناسایی می‌تواند به‌عنوان نخستین مرحله از حمله هسته‌ای تعبیر شود. به‌این دلیل و همچنین به‌سبب نیاز به وجود چنین سامانه‌هایی برای تأیید موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحات میان شوروی و آمریکا، دو طرف توافق کردند که به این گونه سامانه‌هایی حمله نکنند و به ماهواره‌های نظامی یکدیگر کاری نداشته باشند. اما پرسش این است که آیا چنین درکی در ذهن دولتمردان کشورهای جدید فضایی نیز وجود دارد. در همین راستا، سازوکارهای سیاسی و دیپلماتیک، خط تدافعی مهم دیگری را در فضا ارائه می‌دهند (Bormann and Sheehan, 2009: 61).

## ۷. راهبردها و سیاست‌های نظامی فضایی

با وجود گسترش توانایی‌های نظامی فضایی، هنوز درگیری‌های ویرانگر فضایی رخ نداده‌اند. منافع شخصی، دست کم به معنای دست کاری عمدی، آسیب رساندن، یا از بین بردن دارایی‌های فضایی خارجی، به‌عنوان محدودیتی قدرتمند عمل کرده‌اند؛ با این حال، ایجاد پارازیت که با افزایش فرکانس رخ می‌دهد، در جنگ احتمالی آینده گریزناپذیر خواهد بود. برخی بر این نظرند که به‌کارگیری سلاح‌های جنبشی نیز گریزناپذیر است؛ هرچند هیچ کشوری (به‌جز آمریکا در حوزه برنامه دفاع موشکی‌اش) تعداد تسلیحات کافی و آماده برای استفاده علیه سامانه‌های فضایی در اختیار ندارد. بی‌تردید چین می‌تواند تعداد موشک‌های متحرک خود را که مجهز به جست‌وجوگرهای ضدمماهواره هستند، افزایش دهد و روسیه نیز می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. اگر رهبران کشورهای دیگر نیز در این مسیر حرکت کنند، می‌توانند از آن‌ها پیروی کنند (Grego, 2012: 14).

راهبرد و سیاست نظامی، بخش پایانی این معادله است که به تجزیه و تحلیل بیشتری نیاز دارد؛ اینکه کشورها، آینده فعالیت‌های نظامی فضایی را چگونه می‌بینند و چه عواملی آن‌ها را به‌سوی رابطه با کشورهای دیگر سوق می‌دهند. آیا پیشگیری از درگیری یا دست کم، مدیریت آن امکان‌پذیر است. تعداد انگشت‌شماری از کشورها، سیاست‌های فضایی خود را که اهداف نظامی و غیرنظامی‌شان را پوشش می‌دهند، به‌طور رسمی اعلام می‌کنند. ایالات متحده در سال ۲۰۱۰، سیاست فضایی ملی خود را صادر کرد که بر رویکرد گذشته این کشور تأکید داشت (حق ذاتی دفاع از خود در فضا) و همچنین، چشم‌انداز جدیدی را برای جامعه فضایی بین‌المللی به‌وجود آورد. فرض اساسی این بود که ایالات متحده در رویارویی با تهدیدها در آینده درباره طیف گسترده‌ای از سلاح‌های فضایی تحقیق می‌کند و تسلیحاتی را که معتقد است، برای جلوگیری از درگیری گریزناپذیر فضایی، تأثیرگذاری بیشتری دارند، مستقر می‌کند. تمام کشورهای فضایی و دارایی‌های فضایی‌شان در مقابل حملات کشورهای دیگر، آسیب‌پذیرند؛

بنابراین، تقریباً تمام کشورها در پی راهی برای پشتیبانی از این دارایی‌ها هستند. درعین حال، کشورها از پیامدهای خطرناک جنگ فضایی احتمالی آگاهی دارند (Moltz, 2014: 140-141).

منتقدان در آمریکا بر این نظرند که دولت، با جلوگیری از پیگیری برنامه‌های تهاجمی (همچون برنامه‌های لیزر فضاپایه، رهگیر کشنده جنبشی، جست‌وجوگرهای هوشمند)، مزایای فضایی نظامی آمریکا را از بین می‌برد. برخی دیگر نیز بر این نظرند که برای محافظت از دارایی‌های فضایی باید به امنیت دسته‌جمعی روی آورد. وزارت دفاع آمریکا، دیدگاه بسیار متفاوتی را در مورد آینده، برپایه توانایی بالقوه برای رهبری کشورهای فضایی در راستای جلوگیری از درگیری، ارائه کرده است. این دیدگاه از تمام ملت‌ها می‌خواهد که مجموعه قوانین فضایی مشترکی را ایجاد کنند که به تحلیلگران اطلاعات فضایی نظامی اجازه دهد، اقدامات غیرمسئولانه بازیگران متجاوز یا سرکش را آسان‌تر تشخیص دهند. ائتلاف یا اقدام بین‌المللی برای پشتیبانی از دسترسی آزاد به میراث مشترک جهانی شکل گیرد. بهتر است کشورهای فضایی، به جای اولویت دادن به توسعه تسلیحات فضایی، به گفت‌وگو روی آورند تا روابط خود را تقویت کنند و از بحران و درگیری میان این کشورها جلوگیری شود (Dolman, 2012: 40).

امید است که کشورهایی که برای اجرای برنامه‌های نظامی فضایی و توسعه تسلیحات فضایی با یکدیگر رقابت می‌کنند، مفهوم رفتار مسئولانه را پذیرا شوند. تاریخ نشان می‌دهد که کشورها خودخواهانه عمل خواهند کرد و اگر موقعیتی برایشان ایجاد شود، توافق‌نامه را زیر پا خواهند گذاشت. این دیدگاه که کشورها به صورت جمعی در فضا فعالیت کنند، از این مزیت برخوردار خواهد بود که آن‌ها با داشتن منافع نظامی مشترک، بتوانند دسترسی ایمنی به اطلاعات ارزشمند داشته باشند و مشاهدات منحصربه‌فردی را از دارایی‌های فضاپایه به دست آورند. اصل عدم مداخله ماهواره‌ای، به عنوان بخشی از تمام معاهدات کنترل تسلیحات میان ایالات متحده-شوروی و ایالات متحده-روسیه از سال ۱۹۷۲ باقی مانده است؛ اما این امر به روابط فضایی نظامی میان چین، هند، اسرائیل، ژاپن، کشورهای اروپایی، و بازیگران نوظهور فضایی دیگر تعمیم داده نشده و همین امر بی‌ثباتی و خطر را در روابط میان کشورهای جدید فضایی افزایش می‌دهد. تلاش‌های جدی برای مهار توسعه و آزمایش تسلیحات فضایی جدید و تقویت همکاری‌های نظامی در این راستا برای جلوگیری از ایجاد درگیری فضایی مفید خواهد بود. به‌ویژه اینکه فضا به بعد جدیدی برای رقابت میان تمام کشورهای جهان تبدیل شده است (Ehrenfreund, McKay, Rummel, Foing, Neal, Masson-Zwaan, Ansdell et al, 2012: 4).

## نتیجه‌گیری

حوزه نظامی فضایی، با توجه به نگرانی‌های نوظهور، ارزش توجه بیشتری دارد. این حوزه، دربردارنده عملیات مجاورتی، سامانه‌های ارتباطاتی جدید، لیزرهای متحرک و هواپایه، و تکثیر میکروماهواره‌های نظارتی است. در برخی موارد، اقدامات نظامی متقابلی وجود دارد که می‌تواند این تهدیدها را به گونه‌ای مؤثر کاهش دهد. همچنین، کشورهای فضایی به انجام اقدامات امنیت جمعی نیاز دارند. در حوزه امنیتی نظامی، استفاده از مجامع علمی و اینترنتی مستقل می‌تواند در هماهنگی و به‌اشتراک‌گذاری داده‌های گوناگون، نقش پشتیبانی مهمی را ایفا کند. به‌طور کلی توسعه حوزه امنیتی فضایی در قرن بیست‌ویکم، زمینه‌ساز برخی نگرانی‌ها و خوش‌بینی‌ها شده است. فناوری نظامی مربوط به فضا، بازیگران جدیدی را نیز معرفی می‌کند که کشورهایی هستند که به حفظ امنیت فضا و پذیرش هنجارهای مربوط به عدم دخالت در فضاپیماهای بازیگران دیگر علاقه‌ای ندارند. به‌کارگیری سلاح‌های فضایی جنبشی توسط چین و ایالات متحده، همچون نشانه هشداردهنده‌ای است که می‌تواند در آینده سبب درگیری شود و لازم است که همه کشورهای فضایی از انجام چنین اقداماتی جلوگیری کنند. هرچند با توجه به دیدگاه نئورئالیسم، همکاری محدودی میان کشورها وجود دارد و آن‌هم تنها برای مقابله با آسیب رساندن کشور مهاجم به دارایی‌های فضایی کشور دیگر و همچنین، هزینه‌های بالای برنامه‌های فضایی است. همان‌گونه که به‌اختصار گفته شد، کشورهای فضایی در پی تقویت برنامه‌های فضایی نظامی خود، آن‌هم به گونه‌ای مستقل‌اند و می‌خواهند برنامه‌های ملی خود را گسترش دهند؛ زیرا همچنان بر نظام خودیاری پافشاری می‌کنند و فضا به عرصه جدیدی برای قدرت‌نمایی، تشدید رقابت میان کشورها در عرصه نظامی، و کسب وجهه تبدیل شده است. فضا با دراختیار گذاشتن موقعیت و تسلیحات منحصربه‌فرد و مدرن، به مؤلفه جدیدی برای تشدید رقابت میان کشورها تبدیل شده است. ادامه این روند بدون کنترل و ایجاد محدودیت، درگیری میان کشورهای فضایی، این‌بار در فضا، را در پی خواهد داشت که به‌سود هیچ کشوری نخواهد بود.

#### منابع

- Barry D. Watts, (2011). Written Testimony for the U.S.-China Economic and Security Review Commission on the Implications of China's Military and Civil Space Programs. Capitol Building, Washington, D.C, 4.
- Bormann, N., Sheehan, M. (Eds.). (2009). Securing Outer Space: International Relations Theory and the Politics of Space. Routledge.
- Chang, G. G. (2009). The Space Arms Race Begins.
- Cheng, D. (2012). "China's Military Role in Space". Strategic Studies Quarterly, 6(1), 55-77.

- Dolman, E. C. (2012). "New Frontiers, Old Realities". *Strategic Studies Quarterly*, 6(1), 78-96.
- Dolman, E. C. (2005). *Astropolitik: classical geopolitics in the space age*. Routledge.
- Ehrenfreund, P., McKay, C., Rummel, J. D., Foing, B. H., Neal, C. R., Masson-Zwaan, T., & Race, M. (2012). "Toward a Global Space Exploration Program: a Stepping Stone Approach". *Advances in Space Research*, 49(1), 2-48.
- Grego, L. (2012). *A History of Anti-Satellite Programs*. Union of Concerned Scientists.
- Griffiths, M. (Ed.). (2007). *International Relations Theory for the Twenty-First Century: an Introduction*. Routledge.
- Hansel, M. (2010). "The USA and Arms Control in Space: An IR Analysis". *Space Policy*, 26(2), 91-98.
- Johnson-Freese, J. (2007). *Space as a Strategic Asset*. Columbia University Press.
- Jones, T. (2011). *Steps for Planetary Defense*, *Ad Astra* 23. Krepon, M. (2003). *Space Assurance or Space Dominance? The Case Against Weaponizing Space* (Washington, DC: Henry L. Stimson Center).
- Lambakis, S. (2001). "On the Edge of Earth: The Future of American Space Power". *Comparative Strategy*, 21(1), 63-65.
- Lele, A. (2012). *Decoding the International Code of Conduct for Space Activities*. New Delhi, India: Pentagon Security International, 155-57.
- Moltz, J. C. (2011). *Asia's Space Race: National Motivations, Regional Rivalries, and International Risks*. Columbia University Press.
- Moltz, J. C. (2014). *Crowded Orbits*. Columbia University Press.
- Pekkanen, S. & Kallender-Umezu, P. (2010). *In Defense of Japan: from the Market to the Military in Space Policy*. Stanford University Press.
- Richelson, J. T. (2018). *The US Intelligence Community*. Routledge.
- Richelson, J. T. (1999). "America's Space Sentinels: DSP Satellites and National Security." (Modern War Studies.) Lawrence: University Press of Kansas. *The American historical review*, 106(1), 214-214.
- Richter, P. & Murphy, K. (2004). "Evidence Cited of Russian Arms in Iraq", *Boston Globe*.
- Sadeh, E. (Ed.). (2002). *Space Politics and Policy: an Evolutionary Perspective* (Vol. 2). Springer Science & Business Media.
- Sellers, J. J., Astore, W. J., Giffen, R. B., & Larson, W. J. (2004). *Understanding*

- Space: An Introduction to Astronautics. Primis.
- Sheehan, M. (2007). The International Politics of Space. Routledge.
- Waltz, K. N. (1979). Theory of International Politics. Waveland Press.
- Waltz, K. N. (1964). "The Stability of a Bipolar World". Daedalus, 881-909.
- Weinberger, S. (2012). "Theories about the Air Force's Mystery Space Plane". Popular Mechanics, May, 1.
- Wright, D., Grego, L., & Gronlund, L. (2005). "The Physics of Space Security". A Reference Manual. Cambridge: American Academy of Arts and Sciences.

### نوع مقاله پژوهشی

## موانع شکل‌گیری رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه

فرزاد رستمی<sup>۱</sup>، زهرا زنگنه<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۴

### چکیده

مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، نیازمند شکل‌گیری همکاری و همگرایی میان کشورهای یک منطقه است. حل بحران‌های زیست‌محیطی نیز از جمله مسائلی است که از این قاعده مستثنا نیست. بدیهی است که در صورت عدم شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای، مدیریت این بحران با چالش جدی روبه‌رو خواهد شد. بحران زیست‌محیطی، به‌ویژه بحران ریزگردها که در سال‌های اخیر چالشی جدی برای منطقه خاورمیانه بوده است، همکاری کشورهای منطقه را می‌طلبد؛ اما برخلاف انتظار، تاکنون کشورهای منطقه، تمایلی به شکل‌گیری یک رژیم همکاری دسته‌جمعی از خود نشان نداده‌اند. در این پژوهش، موانع فراروی شکل‌گیری این همگرایی را بررسی خواهیم کرد. پرسش اصلی پژوهش این است که «موانع فراروی شکل‌گیری رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه چیست؟» فرضیه پژوهش این است که «مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی، نیازمند مجموعه‌ای از عوامل، همچون اجماع‌سازی، به‌کارگیری دیپلماسی چندجانبه، و رژیم‌های بین‌المللی است؛ اما در مقطع کنونی در منطقه خاورمیانه، وجود بحران‌ها و کشمکش‌های سیاسی‌ای مانند اشغال عراق، دگرگونی‌های ۲۰۱۱، و پیامدهای آن و نیز اختلافات هیدروپلیتیک میان کشورهای منطقه، شرایط نامساعدی را برای مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی، از جمله مسئله ریزگردها، رقم زده است. در این پژوهش از روش تحلیلی-توصیفی استفاده شده است.

**واژگان کلیدی:** خاورمیانه، بحران، محیط زیست، ریزگرد، رژیم همکاری، امنیت

۱. استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه رازی (نویسنده مسئول)، کرمانشاه، ایران F.rostami1361@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران zahrazangene04@gamil.com

## Barriers to the formation of an environmental cooperation regime with an emphasis on particulate matter

Farzad Rostami<sup>1</sup>, Zahra Zanganeh<sup>2</sup>

### Abstract

Managing regional crises requires the formation of cooperation and integration between countries in the region. Solving environmental crises is one of the issues that is no exception. Obviously, in the absence of regional convergence, managing this crisis will face a real challenge. The environmental crisis, in particular the crisis of the microstates, which has been a serious challenge to the Middle East region in recent years, calls for regional cooperation. But contrary to expectations, countries in the region have not been willing to form a cooperative regime. In this research, the barriers to the formation of this convergence have been investigated. The question is, what are the barriers to the establishment of an environmental cooperation regime in the Middle East? The thesis hypothesis is that managing environmental crises requires a set of factors such as consensus, multilateral diplomacy and international regimes, in the current Middle East region, the existence of crises and political conflicts, including the occupation of Iraq, the developments of 2011. Its implications as well as hydropolitical disputes between countries in the region have created unfavorable conditions for the management of environmental crises, including the problem of waterfalls. In this thesis, the analytical-descriptive method has been used.

**Keyword :** Middle East, Crisis, Environment, Rising, Cooperative, Security.

---

1. Assistant Professor and Faculty Member of Razi University [F.rostami1361@gmail.com](mailto:F.rostami1361@gmail.com)

2. Master of International Relations, Razi University

## مقدمه

به نظر بسیاری از پژوهشگران، در نظام بین‌المللی کنونی، امنیت چهره سنتی و نظامی خود را از دست داده و بعدی غیرنظامی یافته است؛ آسیب‌های زیست‌محیطی، دیگر تنها بحران‌هایی طبیعی نیستند، بلکه می‌توانند گسترده‌ای از پیامدها و بحران‌های امنیتی را در پی داشته باشند. پهنه گسترده بحران‌های زیست‌محیطی و اهمیت آن‌ها، کم‌وبیش اقدامات و اختیاراتی فراتر از سطح ملی را می‌طلبد و در نتیجه، دولت‌ها را به درپیش گرفتن مسیرهایی برای همکاری‌های مشترک منطقه‌ای یا بین‌المللی مجبور خواهد کرد. یکی از خطرناک‌ترین تهدیدهای زیست‌محیطی که در سال‌های اخیر منطقه خاورمیانه را درگیر کرده است، پدیده ریزگردهاست که اگر برای رفع آن چاره‌ای اندیشیده نشود، هزینه‌های جبران‌ناپذیری را به دولت‌های درگیر این پدیده تحمیل خواهد کرد. در دهه‌های اخیر، به دلیل تغییرات شدید اقلیمی و وقوع خشکسالی‌های پی‌درپی و طولانی‌مدت، آلودگی هوا روند روبه‌رشدی داشته است. جریان‌های خشک هوای عربستان و تقسیمات آبی نامناسب رودخانه‌های دجله و فرات و سرچشمه‌های آن از سوی کشورهای ذی‌نفع، از دیگر عواملی هستند که به گسترش بیابان‌ها در عراق و سوریه و بخش‌هایی از ایران انجامیده و سبب ایجاد نواحی غبارساز شده‌اند. در این بحران، کشورهای چون ایران، عراق، عربستان، اردن، یمن، ترکیه، قطر، کویت، امارات متحده عربی، و کشورهای دیگری اثرگذار یا متأثر از ریزگردهای عربی هستند. امنیت محیط زیست به مدیریتی پایدار و ماهیت ارتباطات میان دولت‌ها وابسته است. براین اساس، به‌رغم برگزاری نشست‌های گوناگون منطقه‌ای در این زمینه، متأسفانه، جنس بحران، حل آن را با دشواری روبه‌رو کرده است؛ زیرا نیازمند شکل‌گیری ساختارهای چندجانبه یا عمل در قالب ساختارهای منطقه‌ای موجود و بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در سطح منطقه و نظام بین‌الملل است. اما کیفیت روابط حاکم، نمایانگر درهم‌آمیختگی تهدیدهای زیست‌محیطی با چالش‌های سیاسی‌ای است که وضع دشواری به‌خود گرفته است. هرچند در سال‌های اخیر، بحران ریزگردها محور مذاکرات و رفت‌وآمد هیئت‌های کارشناسی بوده است، ولی باید اذعان کرد که این موضوع، جزء اولویت‌های کاری دولت‌های منطقه نیست. مقاله حاضر در پی بررسی تأثیر سازوکارهای سیاسی بر حل و فصل و کاهش اثرات چالش ریزگردها در منطقه است؛ به گونه‌ای که زاویه جدیدی در نگاه به معضل یادشده در نظر گرفته شود. اکنون با توجه به آنچه مطرح شد، باید دید که مناسبات میان کشورهای منطقه، چه تأثیری بر حل این بحران‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه ریزگردها دارد؟ به بیان دیگر، موانع شکل‌گیری رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه چیست؟

## ۱. تعریف مفاهیم

## ۱-۱. رژیم همکاری

این واژه در ادبیات روابط بین‌الملل در کنار کلمه "Order" به معنای نظم آمده و دقیقاً متضاد هرج و مرج و بی‌نظمی است. کراسنر، رژیم‌های بین‌المللی را این گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از اصول، قواعد صریح و تلویحی، هنجارها، و رویه‌های تصمیم‌گیری که به واسطه آن‌ها، خواسته‌های بازیگران درباره موضوع‌های خاصی با هم تلاقی کرده و خواسته‌های بازیگران برآورده می‌شود» (Asgar Khani, 2002: 180).

## ۱-۲. بحران

به نوشته فرهنگ‌ها، "Crisis" (بحران در زبان انگلیسی)، از ریشه یونانی «کریسیموس» به معنای جدا کردن و تقسیم کردن است و سه معنای گوناگون برای آن ارائه شده است؛ هرچند آشکار است که این معانی با هم مرتبط‌اند:

۱. نقطه عطفی در سیر بیماری، هنگامی شروع می‌شود که بیمار نجات خواهد یافت یا خواهد مرد؛
  ۲. نقطه عطفی در سیر هر چیزی، زمان، مرحله، یا رویدادی تعیین‌کننده یا حساس؛
  ۳. موقعیتی حساس؛ موقعیتی که نتیجه آن تعیین می‌کند که آیا رخدادهای بدی روی خواهد داد یا نه؛
- مانند یک بحران اقتصادی (فرهنگ وبستر) (Gerhart & Azarang, 1988: 20).

## ۱-۳. محیط زیست

محیط زیست، دربردارنده همه مواردی است که در اطراف ما قرار دارد و به محیط زیست انسان‌ساخت و طبیعی تقسیم می‌شود؛ بنابراین، محیط زیست، یک موضوع فراگیر و دربردارنده منابع انسان‌ساخت، اقتصاد فرهنگ، روابط اجتماعی، و نظام سیاسی است (Akbari Rad, 2013: 7).

## ۱-۴. ریزگرد

اصطلاح «ریزگردهای عربی»، منشأ جغرافیایی دارد و ریزگرد، مجموعه‌ای از عناصر مانند فلزات قلیایی خاکی، سیلیس، کربن، کلسیم، پتاسیم، و برخی دیگر از عناصر آلی موجود در گردوغبار است که می‌تواند آثار بدی بر مجاری تنفسی و ریه داشته باشد (Ghaffari Gilande; Nazmfar & Farokheh, 2016).

## ۱-۵. امنیت

امنیت، مفهومی است با زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی، و... که مانند بسیاری از مفاهیم دیگر علوم انسانی و سیاسی، به لحاظ کیفی بودن، فاقد تعریف مشخص، یگانه، و موردپذیرش همگان است. امنیت، از چشم‌انداز حقوق بشر، اطمینان‌خاطری است که به موجب آن، افراد خواهند توانست بدون هیچ‌گونه مزاحمتی در جامعه به زندگی ادامه دهند و حکومت نیز به اجرای قدرت سیاسی برپایه اراده ملی پرداخته و مانعی بر سر راه آن وجود نداشته باشد. امنیت، دست کم دارای دو بستر اولیه و بنیادین است که عبارت‌اند از: امنیت فردی و امنیت اجتماعی (Saei & Masoumi, 2010: 80).

## ۱-۶. خاورمیانه

خاورمیانه، یکی از اصلی‌ترین مناطق ژئوپلیتیکی‌ای به‌شمار می‌آید که همواره در گیر رقابت‌های سیاسی، مناقشات منطقه‌ای، و چالش‌های پایان‌ناپذیر بوده و قرار گرفتن بین دو گستره ژئواستراتژیک غرب و شرق، به آن اهمیت بسیاری در چرخه جهانی قدرت بخشیده است (Mosalla Nejad, 2012: 136).

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

جست‌وجوی امنیت، یکی از مهم‌ترین کَشش‌ها و انگیزه‌های انسانی است. این کَشش با جوهر انسان، پیوندی ناگسستنی دارد. کپنهاگ، مکتبی است در راستای توجه گسترده به موضوع امنیت با اندیشمندانی همچون مک سوئینی، اولی‌ویور، و باری بوزان، که در این میان، بوزان، با کتاب معروف خود، یعنی «مردم، دولت‌ها، و هراس» از بقیه، شناخته‌شده‌تر است. برپایه گفته بوزان، مکتب کپنهاگ (که در سال ۱۹۸۵ با تلاش برخی از پژوهشگران امنیت بین‌الملل همچون باری بوزان و اولی‌ویور شکل گرفت) در پی آن بود که بار امنیتی را از دوش مسائل عادی بردارد و با گسترش دامنه مسائل غیرسیاسی-اجتماعی و به‌طور کلی عادی، مانع بدبهره‌گیری دولت و نظامیان از یک موقعیت ویژه شود. امروزه مسائل مربوط به انرژی، محیط زیست، جمعیت، و استفاده از فضا و دریا، هم‌تراز مسائل مربوط به امنیت نظامی، ایدئولوژی، و رقابت سرزمینی شده‌اند که به‌طور سستی به دستورکار دیپلماتیک شکل می‌دادند (Sadeghi & Naderi, 2016: 169-171).

باری بوزان نیز با ایجاد تغییر در مؤلفه‌های همیشگی امنیت، یعنی مؤلفه‌های سخت رئالیست‌ها و مؤلفه‌های نرم لیبرالی، شکلی از امنیت را ارائه می‌دهد که به حاشیه راندن متغیرهای دیگر را نمی‌پذیرد و بر این نظر است که عوامل پنج‌گانه نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی، بر جمع‌های انسانی تأثیر گذارند.

به‌طور کلی، محورهای اصلی اندیشهٔ مکتب کپنهاگ عبارت‌اند از:

۱. مطرح شدن امنیت به‌عنوان مفهومی بین‌ذهنی؛
  ۲. دولت به‌عنوان مرجع امنیت؛
  ۳. امنیتی و غیرامنیتی کردن موضوع‌ها؛
  ۴. امنیت ملی به‌عنوان مرکز ثقل امنیت؛
  ۵. گسترده بودن امنیت و ابعاد پنج‌گانهٔ آن (Rostami, Ayman & Karmian Habili, 2016: 198).
- کپنهاگ، ازجمله مکتب‌های انتقادی‌ای به‌شمار می‌آید که درصدد خارج کردن مسائل امنیتی از دایرهٔ تنگ نظامی و تفکیک مطالعات امنیتی از مطالعات راهبردی است. در تبیین بنیان‌های نظری مکتب کپنهاگ که از آن با عنوان «نظریهٔ مجموعهٔ امنیتی منطقه‌ای» نیز یاد می‌شود، می‌توان گفت که این مکتب، با موضع میانه‌ای که در اتخاذ روش دارد، در بین رهیافت‌های روابط بین‌الملل، جایگاه برجسته‌ای را به‌دست آورده است؛ رد مفروضات اثبات‌گرایان و تأکید بر موقعیت‌های آگاهی و شناخت، تأییدگر روش‌شناسی بین‌رهیافتی این مکتب است. نگاه تفسیرگرا، تاریخی، تأکید بر جنبهٔ منحصر به فرد پدیده‌های اجتماعی و توجه به ابعاد هنجاری در کنار ابعاد توصیفی و تحلیلی، معرف‌های شناخت‌شناسانهٔ مکتب کپنهاگ به‌شمار می‌آیند (Khandan, Rekabian & Elehpour, 2016: 222-223). امروزه کشورها، ناگزیر از رویارویی و پاسخ‌گویی به تهدیدها و چالش‌هایی هستند که پیش‌ازین در ادبیات امنیت نمود و جایگاهی نداشتند. تهدیدهای امنیتی غیرسنتی، توسعه، بقا، و بهزیستی نوع بشر و دولت‌ها را با تهدیدها و چالش‌های جدی‌ای روبه‌رو می‌کنند. براین اساس، تهدیدهای امنیتی غیرسنتی، ذاتاً غیرنظامی و فراملی هستند که در نتیجهٔ جهانی‌شدن و انقلاب ارتباطات، به‌سرعت پخش می‌شوند (Kaviani Rad, 2011: 88-89).

یکی از حوزه‌های اصلی این تهدیدهای غیرسنتی و جدید، تهدیدهای زیست‌محیطی است. شمار فزاینده‌ای از تهدیدهای غیرسنتی زیست‌محیطی از قبیل تروریسم بیولوژیک، تغییر اقلیم، فرسایش محیطی فرامرزی، کاهش منابع، بلایای طبیعی، و... ازجمله تهدیدهای دو دههٔ گذشته بوده‌اند که با خاستگاه‌های گوناگون در سطوح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی سر برآورده‌اند؛ بنابراین، مسائل زیست‌محیطی، دولت‌ها را وادار کرده است که در همکاری‌های بین‌المللی بیشتری وارد شوند. دلیل آن هم این است که فرسایش زیست‌محیطی، نه تنها تهدیدی برای دولت‌ها، بلکه تهدیدی علیه بشریت است (Kaviani Rad, 2010).

بحران محیط زیست را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «بدتر شدن شرایط و تخریب زیست‌محیطی،

به گونه‌ای دراماتیک، ناخواسته، و برگشت‌ناپذیر که سبب کاهش معنادار آسایش و رفاه شود (Talebi, et.al, 1395: 821). جستارهای امنیت، مرجع و درون‌مایه خود را از گفتمان‌های گوناگون می‌جویند؛ از این رو، تاکنون سرشت و کارکردهای متنوعی برای آن در نظر گرفته شده است. فروپاشی شوروی، سرآغاز برآمدن محیط زیست در مقام یکی از درون‌مایه‌های امنیت بود که در آن انسان به مرجع امنیت تبدیل شد. در این گفتمان، محیط زیست و بنیادهای زیستی و منابع انرژی (آب، هوا، خاک، و...) جایگاه و نمود خاصی یافته‌اند (Kaviani Rad, 2016: 116). امنیت زیست‌محیطی، حفاظت از محیط زیست، منافع حیاطی شهروندان، جامعه و دولت، در برابر تأثیرات منفی داخلی و خارجی و فرایندهای نامطلوب روند توسعه است که سلامت انسان، تنوع زیستی، و عملکرد پایدار زیست‌بوم‌ها و بقای بشر را تهدید می‌کنند (Kaviani Rad, 2011: 122).

متأسفانه امروزه مشکلات محیط زیست که از پیشرفت‌های اقتصادی صنعتی ناشی می‌شود، رفته‌رفته کشورهای منطقه خاورمیانه را با دشواری‌هایی روبه‌رو کرده است (Poorahmad & Heidari, 2016: 146). داده‌ها و یافته‌های موجود نشان می‌دهند که امروزه بحران‌های زیست‌محیطی، برابند دگرگونی‌های مدرنیته و تقویت و گسترش اندیشه‌های سوداگرایانه بوده است؛ به گونه‌ای که این عوامل، تعادل در محیط زیست را برهم زده و سبب دگرگونی‌های نامطلوبی در اوضاع طبیعی زیست‌کره شده‌اند؛ در نتیجه، با افزایش بهره‌کشی از آب و زمین، فرسایش آن‌ها نیز بیشتر می‌شود و پیامدهای آن در قالب خشکسالی، سیل، پدیدار شدن کانون ریزگردها، و... بیش‌ازپیش نمایان خواهد شد. یکی از خطرناک‌ترین تهدیدهای زیست‌محیطی که در سال‌های اخیر منطقه خاورمیانه را درگیر کرده است، پدیده ریزگردهاست که اگر برای رفع آن چاره‌ای اندیشیده نشود، هزینه‌های جبران‌ناپذیری را به دولت‌های درگیر این پدیده تحمیل خواهد کرد. در دهه‌های اخیر، به دلیل تغییرات شدید اقلیمی و وقوع خشکسالی‌های پی‌درپی و طولانی‌مدت، آلودگی هوا روند روبه‌رشدی را پیموده است.

در این پژوهش، ابتدا بحران‌های زیست‌محیطی‌ای را بررسی خواهیم کرد که خاورمیانه را با چالش روبه‌رو کرده‌اند و پس از آن، ریشه‌های این بحران‌ها و مسائل سیاسی و امنیتی مربوط به آن‌ها تحلیل و واکاوی خواهند شد.

### ۳. مروری بر بحران‌های زیست‌محیطی خاورمیانه

صاحب‌نظران میدان محیط زیست و برخی تحلیلگران روابط بین‌الملل، بر اهمیت موضوع‌های زیست‌محیطی به عنوان یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده و البته محدودکننده رفتار سیاستمداران و روندهای

تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری تأکید می‌کنند. دیگر درباره این موضوع که بحران‌های زیست‌محیطی، چه به لحاظ پیامدها و چه از جنبه راه‌حل‌های آن، به یکی از چالش‌های جهانی تبدیل شده است، تردیدی نیست و تقریباً تمام مسائل زیست‌محیطی، با فرایندهای اقتصادی و سیاسی جهانی شده ارتباط دارند. درواقع، به گفته هارولد و مارگارت اسپروات، بدون توجه به عوامل زیست‌محیطی، اعم از انسانی و غیرانسانی یا ملموس و غیرملموس، نمی‌توان محیط سیاسی را به‌طور کامل شناخت (Ranjbar Heydari & Jamshidi, 2016: 206). خاورمیانه به‌عنوان کانون مرکزی جهان اسلام، یکی از مناطقی است که مشکل کمبود آب در آن آشکارتر از سرزمین‌های دیگر است؛ زیرا مجموعه خاورمیانه و شمال آفریقا، کم‌آب‌ترین منطقه جهان است. منابع تجدیدشدنی آب در این منطقه، به حدود ۵۵۳ میلیارد مترمکعب در سال می‌رسد که این مشکل، همواره ریشه اصلی رویارویی در خاورمیانه و آسیای جنوب غربی بوده است؛ تاجایی که برخی از کشورهای این منطقه به رویارویی نظامی با یکدیگر برخاسته‌اند. به‌طور کلی در عرصه بحران آب در منطقه آسیای جنوب غربی، چهار طرف اصلی وجود دارند که عبارت‌اند از: (۱) طرف ایرانی؛ (۲) طرف عربی؛ (۳) طرف ترک؛ (۴) طرف اسرائیلی (Barghi & Ghanbari, 2010). خشکسالی، مشکلی است که از نبود آب (بارندگی) سرچشمه می‌گیرد و تداوم وقوع آن، طولانی بوده و اثرات ناشی از آن حالت غیرساختاری داشته است و در نتیجه خسارت‌های ناشی از این پدیده در بخش‌های گوناگونی مانند کشاورزی، اجتماعی، و... به گونه‌ای تدریجی ظاهر می‌شود. نکته مهم این است که خسارت‌ها و پیامدهای خشکسالی برابر یا بیشتر از خسارت‌های ناشی از بلایای طبیعی دیگری مانند سیل و زلزله است (Asiaee, 2006: 168).

در بعضی از مناطق جهان، به‌ویژه در خاورمیانه، توفان‌های گردوغبار از جمله پدیده‌هایی هستند که فراوانی وقوع بالایی دارند. در دهه گذشته، رخداد توفان‌های گردوغبار در این منطقه، رو به فزونی نهاد؛ تاجایی که در ماه‌های سرد و بارشی این منطقه نیز مشاهده شده‌اند. در این میان، بیشترین رخداد این توفان‌ها در عراق، سودان، شبه‌جزیره عربستان و منطقه خلیج فارس گزارش شده است. گسترش این پدیده و تأثیرپذیری چند کشور در یک سامانه، سبب توجه انجمن‌های علمی، زیست‌محیطی، پزشکی، و حتی سیاسی به این پدیده شده است. عوامل بسیاری در ایجاد این توفان‌ها نقش داشته‌اند؛ اما گردش جو و شرایط سطح زمین از عوامل اصلی ایجاد آن‌ها به‌شمار می‌آیند. از عوامل گردش جو، پرفشار آזור، و سامانه‌های مهاجر بادهای غربی و مهم‌ترین منابع آن، بیابان‌های سوریه، ایران، اردن، عراق، شمال آفریقا، و شبه‌جزیره عربستان بوده‌اند (Karimi Ahmadabad & Shokouhi Razi, 2011: 114).

بحران‌های زیست‌محیطی مطرح‌شده، از جمله موارد اختلاف‌برانگیز در منطقه خاورمیانه به‌شمار

می‌آیند؛ بحران‌هایی مانند کمبود آب شیرین و اختلاف‌های هیدروپلیتیکی و همچنین، بحران ریزگردها که اکنون جنوب غرب خاورمیانه، از جمله ایران و به‌ویژه منطقه غربی آن را با چالش روبه‌رو کرده و تاکنون راهکاری برای برون‌رفت از آن ارائه نشده است و اگر هم در جلسه‌های گوناگون کشورهای منطقه درباره آن بحث شده، به‌گونه‌ای جدی به آن توجه نشده است؛ مسئله‌ای که در ادامه، عوامل مؤثر بر آن را به تفصیل بررسی کرده‌ایم. اما از آنجا که مسئله مورد تأکید در این پژوهش، مسئله ریزگردهاست، ابتدا باید عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری این بحران را بررسی کنیم.

#### ۴. زمینه‌های شکل‌گیری بحران ریزگردها در خاورمیانه

توفان ریزگرد، یکی از مهم‌ترین چالش‌های منطقه غرب آسیا به‌شمار می‌آید که در دهه‌های اخیر به دلایل پرشماری از جمله خشکسالی، شدت بیشتری یافته‌اند. این توفان‌ها حجم گسترده‌ای از ذرات خاک را جابه‌جا کرده و سبب آسیب‌های شدید اقتصادی، اجتماعی، و جسمانی می‌شوند (Boroujeni & Rezaei, 2015: 1). برپایه پژوهش‌های انجام‌شده، سدسازی کشورهای ترکیه، سوریه، و عراق بر روی دجله و فرات، که شاه‌رگ‌های حیاتی عراق به‌شمار می‌آیند، سبب شده است که آب این رود، کاهش یابد و در نتیجه موجب خشکی زمین شده است. در پی خشکی زمین، ذرات ریز خاک از سطح زمین جدا شده و با تأثیرپذیری از جریان‌های جوی، در ارتفاع معینی حرکت کرده و به‌سوی غرب ایران می‌آیند. همچنین، خشک شدن شماری از تالاب‌ها، از جمله در مناطق حورالهیوزه و الحمار و هورالعظیم، اطراف کربلا، و تالاب‌های بین نوار مرزی عراق و سوریه، شمال غربی و شمال غربی عراق، شمال شرق سوریه می‌تواند از عوامل شدت گرفتن پدیده گردوغبار باشد. به‌سبب کاهش بارش‌های آسمانی، افزایش فشار بر منابع آب زیرزمینی، و همچنین رخداد جنگ‌های متمادی در منطقه و حضور جنگ‌افزارهای نیروهای نظامی فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا که بیشتر در مناطق بیابانی و خارج از سطح جاده‌ها رفت‌وآمد می‌کنند، چشمه‌های تولید گردوغبار در کشور عراق از شش به دویست کانون بحرانی در ۲۰ سال گذشته افزایش یافته است (Kermani, Taherian & Izanloo, 2016: 43-42). منشأ ریزگردها بیشتر بیابان‌های عربستان، عراق، و سوریه است که به‌ویژه بستر خشک دجله و فرات، به‌دلیل سیاست‌های سدسازی در کشورهای بالادست (ترکیه) زمینه‌ساز آن شده است. این ابعاد در مورد سیاست‌های سدسازی ترکیه در درازمدت، پیامدهای به‌مراتب نگران‌کننده‌تری خواهد داشت؛ به‌عنوان مثال، ساخته شدن سد ایلوسو، که بخشی از پروژه گاپ ترکیه در جنوب شرقی این کشور است (با توجه به اینکه ۵۶ درصد آب دجله از ترکیه می‌آید)، تغییرات زیادی را در محیط زیست ترکیه، عراق، سوریه، و حتی ایران ایجاد

خواهد کرد؛ تغییراتی که آسیب‌های شدیدی را به همراه خواهد داشت. درواقع، با تکمیل سد ایلیسو، مرداب‌های بین‌النهرین عراق که آب آن‌ها از دجله می‌آیند، به سرعت خشک می‌شوند و با خشک شدن تالاب‌های مرکزی عراق و سوریه، تبدیل تالاب هورالعظیم در خوزستان به بزرگ‌ترین کانون بحرانی ریزگرد در منطقه، و شدت‌گیری چشمگیر این بحران، ارمغان حذف حبابه دجله و فرات است. این درحالی است که فقدان قدرت، نظارت، و تسلط دولت مرکزی در عراق و سوریه در شرایط وقوع جنگ داخلی در این دو کشور و پیدایش و حاکمیت گروهک‌های افراط‌گرایی همچون داعش، به‌ویژه بر نواحی مستعد ریزگردها، موجب تشدید این بحران شده است (Ranjbar Heydari & Jamshidi, 2016: 220).

عامل دیگر گسترش این گردوغبار، نازک بودن پوسته زمین در مناطق مرزی بین عراق و عربستان و کویت است که به گفته معاون محیط زیست عراق، رفت‌وآمد بیش از حد ماشین‌های جنگی در طول دو دهه اخیر، همراه با عملیات جنگی و انفجارهای پی‌درپی، به شکندگی این پوسته نازک و فروپاشی کامل خاکدانه‌های منطقه کمک کرده و امکان استقرار پوشش گیاهی را دشوار کرده است. به این ترتیب، بر گستره و شمار کانون‌های بحرانی فرسایش بادی و چشمه‌های تولید گردوخاک افزوده شده است. حفر کانال موسوم به کانال صدام در دوران حکومت صدام حسین و حزب بعث بر عراق، یکی دیگر از عوامل شکل‌گیری ریزگردها به شمار می‌آید؛ این کانال نه تنها سبب خشکیدگی بخش بزرگی از زمین‌های مرطوب و تالابی عراق در هورالعظیم شده، بلکه کاهش فراورده‌های کشاورزی منطقه را نیز در پی داشته است (Karamshahi, Sakineh et al., 2013: 7).

پس از شناسایی زمینه‌های پیدایش ریزگردها، باید این موضع را بررسی کنیم که چرا تاکنون کشورهای منطقه، به‌ویژه کشورهایی که خود عامل به وجودآورنده آن هستند، برای حل این بحران به اجماع و توافقی دست نیافته‌اند. همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره کردیم، هم‌اکنون و در این برهه زمانی، مسائل زیست‌محیطی، ارتباط تنگاتنگی با مسائل سیاسی پیدا کرده‌اند؛ به گونه‌ای که نمی‌توان مسائل زیست‌محیطی و سیاست را از یکدیگر تفکیک کرد؛ بنابراین و با توجه به عنوان این پژوهش، لازم است که موانع سیاسی عدم شکل‌گیری این اجماع بررسی شود.

## ۵. موانع سیاسی شکل‌گیری رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه

### ۵-۱. محیط زیست به مثابه امری سیاسی

بحران ریزگردها را می‌توان تهدیدی برای امنیت زیست‌محیطی و ملی به شمار آورد. به نظر بسیاری از پژوهشگران، در نظام بین‌الملل کنونی، امنیت، چهره سنتی و نظامی خود را از دست داده و بعدی غیرنظامی

نیز یافته است. از آنجا که گفتمان‌هایی مانند قدرت، منافع و اهداف، و دولت و جنگ دگرگون شده‌اند، مفهوم امنیت نیز دچار تحول شده است. امنیت در این حالت یک مقوله فراگیر است که خود را در قالب یک ساختار، شامل مجموعه‌ای از فرصت‌ها و تهدیدها، مطرح می‌کند. در این میان، بحران‌های زیست‌محیطی، از جمله مسائل نوظهوری هستند که به یکی از موضوع‌های عمده امنیت بین‌الملل تبدیل شده و جایگاه آن را از سیاست پست به سیاست عالی تغییر داده‌اند. این بحران‌ها زمانی که با چالش‌های سیاسی، نظامی، و رقابت‌های کشورها در تأمین اهداف ملی خود گره می‌خورند، به موضوعی در سیاست بین‌الملل تبدیل می‌شوند؛ بنابراین، مخاطرات زیست‌محیطی را باید به محیط امنیتی کشورها افزود. در سال‌های اخیر تعداد، تکرار، و شدت پخش ریزگردها در ایران، آن را به یک معضل زیستی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی تبدیل کرده است (Noorani, 2017). تراژدی ریزگردها در منطقه خاورمیانه، تنها به یک کشور یا یک بخش از منطقه، شامل عراق، سوریه، و ایران محدود نمی‌شود، بلکه بیشتر کشورهای منطقه با این پدیده خطرناک دست‌به‌گریبان‌اند و مانند اهالی سوریه یا عراق، بسیاری از ساکنان ۲۵ استان ایران نیز همواره در معرض تهدید آن قرار دارند. در عراق، کاهش بارندگی‌ها و افزایش دمای هوا در فصل‌های گرم سال (دمای هوا معمولاً به بالای ۵۰ درجه می‌رسد) و کاهش میزان بارندگی سالانه تا ۲۵۰ میلی‌متر، سبب شده است که زمینه مساعدی برای پدیده ریزگردها فراهم شود. در بررسی علل شدت‌گیری غیرطبیعی و درواقع، انسانی پدیده ریزگردها می‌توان به عواملی چون جنگ‌ها، بحران‌های امنیتی و تروریسم، و نیز مدیریت نادرست و اجرای طرح‌های آبی خودخواهانه در منطقه اشاره کرد. حمله و تجاوز رژیم بعثی صدام حسین به خاک ایران در سال ۱۹۸۰، تأثیر انکارناپذیری بر محیط زیست منطقه داشت. بسیاری از زمین‌های کشاورزی و نخلستان‌ها و کانال‌های آبی در این جنگ نابود شدند و افزون‌براین، قرارداد مالچ‌پاشی زمین‌های بیابانی میان سه کشور ایران، عربستان، و عراق متوقف شد تا بیابان‌زایی را سرعت بخشد (Mousavi, 2016). سیاست خشکاندن تالاب‌ها، هورها، و نیزارها که در زمان صدام حسین شروع شده بود، در دوره اشغال عراق توسط امریکایی‌ها نیز ادامه یافت. همچنین، هرج و مرج و بی‌قانونی در محیط‌های آبی و مراتع و بهره‌برداری‌های غیراصولی، بخش دیگری از عوامل مدیریتی بروز بحران زیست‌محیطی در عراق بوده است؛ موضوعی که سبب شد، سطح زیر کشت، نخلستان‌ها، و کمربند سبز صحرای جنوبی از بین برود (Dashti, 2016).

## ۲-۵. بهار عربی و تنش در روابط کشورهای تأثیرگذار بر مسائل منطقه

یکی از عوامل مهمی که مانع شکل‌گیری رژیم همکاری کشورهای منطقه در راستای حل و فصل

بحران ریزگردها شد، وقوع دگرگونی‌های سال ۲۰۱۱ و به‌بیان‌دیگر، بهار عربی در منطقه بود. از آنجا که این دگرگونی‌ها، نقش بنیادینی در سیاست خارجی کشورهای منطقه داشته‌اند، بدیهی است که کشورهای یادشده، مواضع گوناگونی در برابر آن‌ها از خود بروز دهند و همین امر سبب بروز تنش بیشتر در روابط بین کشورها می‌شود و در پی آن، همکاری در بین کشورها به واگرایی تبدیل می‌شود؛ به‌ویژه اگر این کشورها، سابقه تنش نیز در روابط بین خود داشته باشند. نمونه آشکار این وضعیت، ایران و عربستان است که روابطشان پس از دگرگونی‌های خاورمیانه بیش‌ازپیش به سردی گراییده است.

#### ۱-۲-۵. ایران و عربستان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روابط ایران و عربستان، به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای، به‌دلایلی مانند رهبری ایران/عربستان بر جهان اسلام، رهبری شیعه/وهابیت بر منطقه، و غرب‌گرایی/غرب‌ستیزی دو کشور، به‌سوی نوعی دوگانگی حرکت کرده است؛ هرچند گاهی متناسب با رویه سیاست خارجی و منطقه‌ای دولت‌های مستقر در ایران، این روابط دچار دگرگونی‌هایی نیز شده است (Sadeghiaval; Naghdi Eshratabadi & Mir Kooshesh, 2015: 129). درحالی‌که هر دو کشور خود را با عنوان «اسلامی» تعریف می‌کنند، در عرصه سیاست خارجی تفاوت چشمگیری بین آن‌ها دیده می‌شود. در بیشتر موارد، عربستان سعودی، خواهان حفظ وضع موجود و ایران در پی ایجاد تحولات انقلابی گسترده در منطقه است. همچنین، عربستان سعودی روابط تنگاتنگی با دولت‌های غربی دارد، درحالی‌که ایران، ایالات متحده را خطرناک‌ترین دشمن خود به‌شمار می‌آورد. شاید مهم‌ترین تفاوت بین دو کشور این باشد که عربستان سعودی یک دولت عرب مسلمان سنی و ایران، یک دولت شیعه با سیاستمدارانی است که اغلب کشور خود را مدافع و رهبر طبیعی شیعیان در سراسر منطقه می‌دانند. رقابت بین ریاض و تهران در سیاست‌های تعدادی از کشورهایی که این دو قدرت در آن‌ها نفوذ دارند، بازتاب یافته است (Teril, 2011).

در سال‌های اخیر، روابط بین ایران و عربستان برپایه نوعی نبرد ایدئولوژیک-مذهبی نمایان شده است که رقابت بر سر منافع ژئواستراتژیک و سیاسی از یک‌سو و رقابت پایدار برای هژمونی منطقه‌ای از سوی دیگر، دورنمای این تمایز و دشمنی است که با رخداد بهار عربی، شدت گرفته است؛ به‌ویژه اینکه این موج انقلابی به بحرین و سوریه نیز سرایت کرده و نوعی برخورد مستقیم را در سیاست و منافع ایران و عربستان در پی داشته است (Ebrahimi, 2018: 153). در بیش از یک دهه اخیر، تقابل این دو کشور، مهم‌ترین درگیری منطقه‌ای در خاورمیانه بوده است؛ درگیری‌ای که دامنه آن از گستره سرزمینی این دو کشور فراتر رفته، و مناطق دیگر، از عراق گرفته تا یمن و از بحرین تا لبنان، را درگیر کرده است.

تقابل ایران و عربستان یا -آن گونه که برخی می‌گویند- تقابل شیعه و سنی، به ویژگی اصلی درگیری‌های منطقه‌ای تبدیل شده است. هم‌اکنون نیز این تقابل خود را در قالب چند روند عمده نشان داده است که عبارت‌اند از: انتخابات پارلمانی عراق، انتخابات ریاست‌جمهوری لبنان، آشتی فتح و حماس و سوریه، که خود مهم‌ترین نمود منطقه‌ای منازعه ایران و عربستان سعودی به‌شمار می‌آید (Haghighi & Klich, 2016: 22).

بنابراین، می‌توان گفت، در سال‌های اخیر، شاهد شکل‌گیری یک صف‌بندی منطقه‌ای بوده‌ایم؛ صف‌بندی‌ای که در یک سوی آن، ایران و متحدان منطقه‌ای این کشور و در سوی دیگر، عربستان سعودی و پادشاهی‌های عرب حوزه خلیج فارس قرار داشته‌اند. با توجه به این موضوع، پس از شروع ناآرامی‌های موسوم به بهار عربی، دو کشور ایران و عربستان سعودی تلاش کردند، جبهه متحدان خود در منطقه را تقویت کرده و نیروهای طرفدار خود را به قدرت برسانند؛ تلاشی که منطقه را به صحنه رقابت آشکار دو کشور ایران و عربستان تبدیل کرد (Saaduddin, 2013: 78).

بر پایه برآوردهای انجام شده، بخش عمده ریزگردهای آلوده‌ساز که با آغاز فصل گرما شروع می‌شود، خاستگاه برون‌مرزی، به‌ویژه در کشورهای عراق، سوریه، و عربستان دارد. عربستان تاکنون تمایلی به همراهی با ایران برای مقابله با ریزگردها نداشته است؛ موضوعی که بیشتر برآمده از رویکرد ایدئولوژیک این کشور به جمهوری اسلامی ایران است (Kaviani Rad, 2016, P. 10).

## ۲-۲-۵. ترکیه، ایران، و سوریه

دگرگونی‌های جدید در منطقه خاورمیانه، موقعیت‌های نوینی را برای ترکیه و ایران به وجود آورده است. هردو کشور، تلاش کرده‌اند تا از سقوط صدام و روی کار آمدن دولت جدید در عراق به نفع خود بهره ببرند. ایران و ترکیه در عراق جدید، فرصت‌های به نسبت بهتری به دست آورده و تلاش کرده‌اند از ابزارهای گوناگون و مؤلفه‌های مختلف برای دستیابی به اهداف خود بهره ببرند (Enayati Shabkalaei, Atharin & Haji Mineh, 2015: 75). ایجاد برخی دگرگونی‌ها در سیاست خارجی ترکیه، سبب بروز چالش‌هایی در روابط دو کشور شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: چرخش این کشور به سوی غرب و آمریکا، استقرار سپر دفاع موشکی ناتو در خاک ترکیه و نیز مواضع ترکیه برضد بشار اسد و دگرگونی‌های جاری در کشور سوریه و عراق. اتخاذ این گونه مواضع در عرصه سیاست خارجی از سوی ترکیه می‌تواند نقش منفی‌ای در روابط با ایران داشته باشد (Masoud Nia; Najafi & Foroughi, 2012: 76).

ترکیه نیز از همان ابتدا با توجه به سیاست‌های اعلامی و اعمالی خود و نظریه‌های احمد داوود اوغلو، نخست‌وزیر پیشین این کشور، اقدام به همراهی با مردم کشورهای جهان عرب کرده و تلاش کرده است تا

در راستای اهداف و منافع ملی خود و نزدیکی بیشتر به مردم کشورهای اسلامی، خود را حامی آن‌ها معرفی کند. ترکیه تلاش می‌کند با تکیه بر ظرفیت‌های داخلی و نیز همسویی با غرب، گام‌های مهمی در راستای تحقق اهداف خود بردارد؛ آرمان‌هایی که برخی آن را در راستای «بازآفرینی امپراتوری سنتی» تعبیر کرده‌اند (Eyvazi & Hosseini, 2015: 96). ترکیه و عربستان سعودی با وجود شکاف ایدئولوژیک ناشی از خوانش‌های متفاوت از اسلام (میانه‌رو و افراطی) به دلیل ترس از نفوذ منطقه‌ای ایران به عنوان رهبر جریان شیعی، در بحران سوریه در مقابل ایران و عراق متحد شدند. عملکرد ترکیه در سوریه و عراق و ورود این کشور به حوزه‌های نفوذ ایران، واکنش ایران را به عنوان قدرت منطقه‌ای برتر خواهان حفظ نظم موجود در پی داشته است. سیاست‌ها و گرایش‌های توسعه‌طلبانه ترکیه پس از دگرگونی‌های جهان عرب، موجب شد که ایران این کشور را تهدیدی برای منافع خود به شمار آورد و با وجود داشتن رابطه خوب با آن، از طریق ائتلاف با روسیه علیه این کشور دست به موازنه بزنند. اوج تقابل میان ایران و ترکیه در سطح منطقه را می‌توان در بحران سوریه و عراق مشاهده کرد (Mousavi et al., 2016: 177-180). تفاوت‌های عمیق و به‌ظاهر آشتی‌ناپذیر دیدگاه‌ها درباره سوریه، رقابت منطقه‌ای میان ایران و ترکیه را آشکارتر کرده است؛ زیرا آینده سوریه به یک میدان نمایش قدرت برای هردو طرف تبدیل شده است (Yaghoubifar, 2013: 98).

ترکیه و سوریه از گذشته تاکنون در روابط دوجانبه خود با مشکلاتی روبه‌رو بوده‌اند. در این میان، سه موضوع اصلی، همواره بر زمینه‌ساز دوگانگی و اختلاف در روابط این دو کشور بوده‌اند: مسئله کردها، تقسیم منابع آبی مشترک، و ادعای سرزمینی سوریه بر استان‌های ترکیه. با آغاز درگیری در سوریه، دولت ترکیه به سرعت به مخالفت با نظام حاکم سوریه برخاست. اقدامات ضدنظام سوریه در همین‌جا پایان نیافت و ترکیه برای مخالفان نظام سوریه در خاک خود اردوگاه نظامی ایجاد کرد و حتی نشست‌های مخالفان را در استانبول برگزار کرد. یکی دیگر از اقدامات دولت ترکیه، برقراری ارتباط با گروه‌های معترض سوری، به‌ویژه اخوان المسلمین، است. احمد داوود اوغلو، در بازگشت از نشست دوستان تونس، با بیان اینکه رفتار ترکیه در قبال سوریه همچون رفتار این کشور در جنگ عراق نیست، اظهار داشت، گزینه نظامی در مورد سوریه روی میز است و ترکیه در موضوع سوریه کنار این میز حضور دارد (Keshavarz Shokri & Sadeghian, 2013: 99-97).

بررسی ابعاد و چگونگی همکاری دولت‌ها برای غلبه بر این بحران از منظر دیپلماسی زیست‌محیطی و حقوق بین‌الملل، موانع همکاری پیشینه و چالش‌های موجود را آشکار می‌کند. بخشی از چالش‌ها معطوف

به اختلاف‌ها و درگیری‌های به‌جامانده از گذشته یا رقابت‌های سیاسی موجود است. وجود بازیگران ذی‌نفع و غیرذی‌نفع، یکی دیگر از ویژگی‌های ریزگردها است. هرچند در سال‌های اخیر، بحران ریزگردها، محور مذاکرات و رفت‌وآمد هیئت‌های کارشناسی بوده است، اما باید اذعان کرد که این موضوع، جزء اولویت‌های کاری دولت‌های یادشده نیست. ترکیه، به‌طور مستقیم، ذی‌نفع نیست و منافع دیگری، به‌ویژه اهداف اقتصادی، را برای حضور فعال در منطقه دنبال می‌کند؛ بنابراین، حضور ترکیه در این مذاکرات را باید در چارچوب دیپلماسی فعال این کشور در راستای منافع کلانش توجیه کرد (Toofan, 2010).

اما تنش در روابط کشورهای تأثیرگذار و تأثیرگذار از بحران ریزگردها، تنها در اینجا پایان نمی‌یابد و اختلاف‌های دیگری مانند اختلاف‌های هیدروپلیتیکی به این تنش‌ها دامن می‌زند. شاید بتوان گفت، عامل هیدروپلیتیک از یک‌سو سبب ایجاد این بحران در منطقه شده است (چگونگی آن را در ادامه توضیح خواهیم داد) و از سوی دیگر، با ایجاد تنش، مانع شکل‌گیری یک دیپلماسی همه‌جانبه در راستای حل و فصل مسئله ریزگردها شده است.

### ۳-۵. اختلاف‌های هیدروپلیتیکی کشورهای منطقه خاورمیانه

در حوزه بالقوه بحرانی دجله و فرات، بحران آب با نقاط دیگر متفاوت است؛ زیرا تنها نقطه دارای آب مازاد در خاورمیانه است. به همین دلیل برخلاف نقاط دیگر، بیشتر مشکلات موجود در این منطقه بر سر سهم‌بندی آب دجله و فرات است. ترکیه بر این نظر است که همان‌گونه که اعراب، از حق بهره‌برداری از منابع نفت برخوردارند، ما هم از آب به‌گونه‌ای دلخواه استفاده می‌کنیم (Karami, Hassanzadeh & Pishgahifard, 2016: 36).

نگرانی سوریه از جلوگیری ترکیه از جریان آب فرات از میانه دهه ۱۹۸۰ افزایش یافت؛ زیرا ترکیه عملیات طرح آبی جنوب شرقی را، که به اختصار «گاپ» نامیده می‌شود، آغاز کرد. این طرح دربردارنده ساخت تعدادی سد بر روی رودخانه‌های دجله و فرات است و مناطق گسترده‌ای از نواحی جنوب شرقی ترکیه را زیر کشت آبی قرار می‌دهد. ترکیه با اعلام قصد خود مبنی بر قطع آب فرات به مدت یک ماه به منظور پر کردن بزرگ‌ترین مخزن این سد در اواخر سال ۱۹۸۹، واکنش شدید عراق، سوریه، و کشورهای عربی دیگر را برانگیخت؛ اما ترکیه به این کشورها اطمینان داد که به هیچ‌روی قصد ندارد از حربه آب علیه همسایگانش استفاده کند. یکی از نکات قابل توجه این طرح، حضور فعال اسرائیل در ساخت سدها و اعطای سهمیه آب به اسرائیل است که چشم‌انداز این مسئله را پیچیده‌تر و دشوارتر می‌کند.

ترکیه به‌عنوان کشوری که رودهای دجله و فرات از آن سرچشمه می‌گیرند، برای خود حاکمیتی همه‌جانبه قائل است و این رودها را به‌عنوان رودهای بین‌المللی نمی‌شناسد. اجرای کامل طرح یادشده حتی اگر موجب کاهش آب کشورهای سوریه و عراق نشود (که برپایه برخی برآوردها، ۴۰ درصد از سهم آب سوریه و ۹۰ درصد از سهم آب عراق از رود فرات را کاهش خواهد داد)، افزون‌بر پایین آمدن کیفیت آب، موجب خواهد شد که کنترل آب رودهای دجله و فرات در اختیار ترکیه قرار گیرد و سلاح آب در دست ترکیه، زمینه تبدیل این کشور به یک قدرت منطقه‌ای را فراهم می‌کند و بار دیگر خواهد توانست برتری و قدرت دوران عثمانی را در منطقه بازابد (Masoud Nia, Foroughi & Chalmaghani, 2012: 91).

از سال ۱۹۷۴ که ترکیه و سوریه اقدام به پر کردن سدهای خود کرده‌اند، آب جاری انتقال یافته به عراق به میزان یک‌چهارم مقدار معمولی آن رسیده است. ساخت سد «الثوره» در سوریه که جریان آب فرات را ۲۴ درصد کاهش می‌داد، موجب بروز بحران در روابط سوریه و عراق در سال ۱۹۷۷ شد و عراق نیروهای نظامی خود را به مرز سوریه فرستاد و تهدید کرد که سد را منفجر خواهد کرد؛ ولی بحران از طریق میانجیگری روسیه و عربستان حل و فصل شد. سوریه به‌عنوان کشوری که در میان مسیر دو رود قرار دارد، بنا به مصلحت سیاسی، دو استدلال را بررسی می‌کند و در مورد آب، رفتار دوگانه‌ای را در پیش گرفته است: از یک سو، بر روی رودخانه «برموک»، چندین سد احداث کرده و جریان آب این رودخانه را به اردن و اسرائیل کاهش داده است و از سوی دیگر، خواهان عدم احداث سد از سوی ترکیه است (Karami, Hassanzadeh & Pishgahi Fard, 2016: 43-44). با توجه به مشکلات و معضلات ژئوپلیتیک کشور عراق، وضعیت یادشده در آینده می‌تواند انفجارآمیز باشد و بار دیگر، منطقه را با یک بحران روبه‌رو کند. در این میان، پیشینه منازعات و اختلاف‌های کشور عراق با کشورهای همسایه خود بر سر عوامل ژئوپلیتیک منطقه تأییدی است بر این مدعا؛ برای نمونه، در سال ۱۹۷۵ عراق و سوریه به دلیل تقلیل آب فرات از سوی سوریه به منظور تأمین آب سد «الثوره» سوریه که عراق ادعا می‌کرد موجب به‌خطر افتادن زندگی سه میلیون نفر از کشاورزان آن کشور شده است، تقریباً به ورطه یک جنگ تمام‌عیار کشیده شدند. افزون‌بر این، ترکیه نیز در سال‌های اخیر در این زمینه همواره روابط آشفته‌ای با سوریه داشته و بارها سوریه را به توطئه‌چینی برای منفجر کردن سد «آتاتورک» متهم کرده است. به هر روی، این موضوع، یکی از منابع پایدار تنش بین کشورهای ترکیه، عراق، و سوریه بوده است (Sadeghi, 1997: 205).

گاپ، نگرانی سوریه و عراق را از کاهش آبی آب برای طرح‌های کشاورزی و صنعتی‌شان برانگیخته است. سوریه و عراق هراس دارند که سد آتاتورک، بخش عمده جریان آب فرات را به جلگه «اورفا» در

ترکیه سرازیر، و آن‌ها را به آب ترکیه متکی کند. عراق که از مدت‌ها پیش، از اجرای طرح‌های عمرانی سوریه در دره رود فرات نگران بود، اکنون دریافته است که ساخته‌شدن سد از سوی ترکیه، می‌تواند جریان ۲۲ میلیارد مترمکعب آب رودخانه یادشده به عراق را به میزان ۵۰ تا ۷۵ درصد کاهش دهد. مقامات ترک می‌گویند، این امر به لحاظ فنی ناممکن است و ترکیه نیز از ذخیره آب به مدت طولانی، زیان خواهد دید. یک‌بار دیگر، فقدان آمار و ارقام مشترک و تجزیه و تحلیل بی‌طرفانه، موجب ترس و نااطمینانی شده است. درگیری بین عراق، سوریه، و ترکیه بر سر دسترسی به آب را تنها از طریق یک موافقت‌نامه روشن بین سه کشور می‌توان از بین برد که سهم هریک از این سه کشور را از آب رودخانه‌های دجله و فرات مشخص کند؛ اما مذاکره در این باره از سال ۱۹۶۰ به این سو، بی‌نتیجه ادامه داشته است. یک طرح جامع مدیریتی، ترس سوریه و عراق را برطرف خواهد کرد. در مقابل، ادامه بن‌بست و عدم پیشرفت امور و ساخته شدن سدهای جدید به گونه‌ای یکجانبه، می‌تواند سبب وخامت اوضاع، اختلاف‌های بیشتر، و رویارویی مسلحانه شود (Joyce & Tabatabaei, 1992: 45-46).

سیاست سوریه در مورد ترکیه و بررسی آن در چارچوب مسائل اجتماعی، اقتصادی، و نظامی و همچنین، چگونگی برقراری روابط میان سوریه و ترکیه از طریق اعمال فشار بر ترکیه با همکاری عراق و ایجاد یک همسویی عربی در برابر ترک‌ها و موضع‌گیری سوریه در برابر حزب کارگران ترک (پ‌ک‌ک) از جمله مواردی است که سوریه در سیاست‌های خود در نظر گرفته است. با توجه به وجود تضادهای سیاسی میان سوریه و ترکیه، مسئله آب میان کشورهای حوزه فرات موضوعی بیشتر بحث‌و جدل‌برانگیز بوده تا زمینه‌ای برای همکاری و همبستگی در روابط سوریه و ترکیه (Motahjad, 2000: 296). دولت ترکیه بارها اعلام کرده است که «ما به دنبال حفظ ثبات و امنیت کشورها هستیم و نمی‌خواهیم از آب به عنوان یک اهرم استفاده کنیم»؛ اما واقعیت این است که در عمل، حاضر نشده‌اند حقابه کشورهای فرودست را بپذیرند؛ به همین دلیل، در آینده نیز شاهد شدت‌گیری اختلاف بین سوریه، عراق، و ترکیه خواهیم بود. افزون بر این، با توجه به افزایش نیاز آبی این کشورها در آینده، میزان ورودی آب نیز کاهش پیدا خواهد کرد و امنیت زیست‌محیطی ایران نیز با تأثیرپذیری از چنین مناسبات هیدروپلیتیکی، آسیب بیشتری خواهد دید (Kaviani Rad, 2016).

به طور کلی در بحران آب در منطقه آسیای جنوب غربی، چهار طرف اصلی حضور دارند که عبارت‌اند از: طرف ایرانی، طرف عربی، طرف ترک، و طرف اسرائیلی و حل این بحران در سطح منطقه، نیازمند همکاری همه‌جانبه آنان است؛ هرچند تحلیلگران بسیاری بر این نظرند که همکاری در منطقه خاورمیانه امکان‌پذیر نیست (Khaleghi Nejad, 2017). سدسازی‌های گسترده ترکیه و بستن آب دجله و فرات با

عنوان طرح «گاپ»، یکی از مهم‌ترین عوامل خشکسالی، ریزگردها، و بحران‌های سیاسی و اجتماعی به‌شمار می‌آید و پیامدهای ویرانگر سدسازی در ترکیه، فجایع انسانی ناشی از جنگ‌های تحمیلی در سوریه و عراق را تشدید کرده و حقوق بشر را به‌طور مستقیم تهدید می‌کند. تأثیر مستقیم طرح‌های مدیریت آب در ترکیه بر جوامع بومی خوزستان ایران نیز در قالب بحران آب و گسترش ریزگردها، روند روبه‌افزایشی داشته است و بر این پایه، سیاست‌های افسارگسیخته مدیریت ضدمحیط‌زیستی منابع آب توسط ترکیه، با بیانیه رعایت حقوق جوامع بومی "UNDRIIP" به‌عنوان یک سند مهم بین‌المللی، نیز مغایرت دارد (Mirsanjari, 1396).

## ۶. تحلیل چالش‌های سیاسی-امنیتی بحران ریزگردها و واکنش عوامل عدم شکل‌گیری همگرایی در راستای حل این معضل

با اینکه پدیده گردوغبار، پدیده‌ای طبیعی به‌نظر می‌رسد، اما یکی از عوامل تشدیدکننده آن در دهه اخیر، رفتار سیاسی کشورهای خاورمیانه مرکزی بوده است. یکی از مهم‌ترین رفتارهای سیاسی تأثیرگذار بر این پدیده، تصمیم‌های سیاسی‌ای است که در کشورهای منطقه خشک خاورمیانه، اتخاذ و اجرا می‌شود. مهم‌ترین منابع آبی منطقه، رودخانه‌ها هستند که معمولاً بین دو یا چند کشور همسایه مشترک‌اند. همین مسئله، موجب شکل‌گیری نوعی رقابت میان کشورهای منطقه برای کنترل آب و در نتیجه، تغییرات زیست‌محیطی شده است که از جمله مهم‌ترین این پیامدها، خشک شدن تالاب‌های کشورهای پایین‌دست و افزایش بیابان‌زایی است (Amiri, Omid & Ahmadi, 2013) که ریشه اصلی رویارویی بر سر آب در خاورمیانه و آسیای جنوب غربی بوده‌اند؛ تاجایی که برخی از کشورهای این منطقه به رویارویی نظامی با یکدیگر روی آورده‌اند (Barqi & Ghanbari, 2010).

رودخانه‌های بین‌المللی هیرمند و دجله و فرات از مهم‌ترین مسائل هیدروپلیتیک این منطقه به‌شمار می‌آیند. این رودها که در کشورهای افغانستان، ایران، ترکیه، سوریه، و عراق جریان دارند، به‌دلیل فقدان توافق‌های موردقبول همه کشورهای یادشده برای استفاده از آب رودخانه‌های بین‌المللی، موجب بروز بحران در روابط آن‌ها شده‌اند (Abdi & Mokhtari, 2005: 195). ترکیه به‌عنوان کشوری که در ابتدای جریان آب قرار دارد، برای خود حق مطلق در مورد آب‌های سرچشمه گرفته از خاکش قائل است و ادعای همسایگانش را مبنی بر حق اولیه (بر آب) قاطعانه رد می‌کند. سوریه به‌عنوان کشوری که در میان مسیر رود قرار دارد، بنا به مصلحت سیاسی، دو استدلال را مطرح می‌کند و در مورد آب، رفتار دوگانه‌ای را درپیش گرفته است؛ از یک سو، بر روی رودخانه «یرموک»، چندین سد بنا کرده و جریان آب این رودخانه به اردن و اسرائیل را کاهش داده است و از سوی دیگر، خواهان عدم احداث سد از سوی ترکیه

است. عراق که پس از ترکیه و سوریه، آخرین کشور مسیر رودهای دجله و فرات است و وابستگی شدیدی به هردو رودخانه دارد، مدعی مسیر طبیعی رودها و حق تاریخی بر آب برای مردم جنوب بین‌النهرین، از زمان شروع تمدن است و تأکید می‌کند که باید نیازها محاسبه شود و ترکیه دست کم اجازه خروج ۷۰۰ مترمکعب آب در ثانیه را بدهد (Mokhtari Hashi & Qaderi Hojjat, 2008: 65).

منشأ خارجی ریزگردها، بیشتر بیابان‌های عربستان، عراق، و سوریه است که به‌ویژه بستر خشک دجله و فرات در نتیجه سیاست‌های سدسازی در کشور بالادست (ترکیه) زمینه‌ساز آن است. درواقع، با تکمیل سد «ایلینسو»، مرداب‌های بین‌النهرین عراق که آب آن‌ها از دجله می‌آید، به سرعت خشک می‌شوند؛ به این ترتیب، با خشک شدن تالاب‌های مرکزی عراق و سوریه، تبدیل تالاب «هورالعظیم» خوزستان به بزرگ‌ترین کانون بحرانی ریزگرد در منطقه و درگیری ۲۵ استان غربی و مرکزی ایران با معضل ریزگردها را شاهد خواهیم بود (Ranjbar Heidari & Jamshidi, 2016: 220).

این مسئله، زمانی که با چالش‌های سیاسی درمی‌آمیزد، به موضوع بغرنجی تبدیل می‌شود. بدیهی است که کشورهای درگیر در بحران ریزگردها، به این پدیده تنها به عنوان یک تهدید زیست‌محیطی نمی‌نگرند، بلکه این پدیده می‌تواند به سبب تأثیرات کوتاه‌مدت یا درازمدت آن، در حوزه‌های گوناگون، سرچشمه کشمکش‌ها و اختلاف‌های نوینی باشد (Toofan, 2010: 952-953). هرچند سوریه و عراق، خواهان همکاری در زمینه منابع آب برپایه تقسیم آن‌ها مطابق با نیازشان هستند، اما تاکنون هیچ نمونه‌ای در جهان وجود ندارد که در آن برای همکاری در زمینه تقسیم آبی که از مرزها می‌گذرد، قیودی براساس مقداری که هریک از کشورهای ذی‌ربط بر روی آن تصمیم می‌گیرد، گذاشته شده باشد (Barghi & Ghanbari, 2010). درمجموع، روابط بین این سه کشور، یک بازی با حاصل جمع «صفر» خواهد بود (Watkins & Brentell, 2007, p. 126).

منطقه خاورمیانه، یکی از کانون‌های مهم گردوغبار در کره زمین است و در میان کشورهای این منطقه، چند کشور در پیدایش این پدیده نقش بنیادینی دارند. ۶ کانون عمده بحران در منطقه وجود دارد که ۴ مورد از آن‌ها مربوط به کشور عراق است (Asgari, 2013: 4). با توجه به مرزگذر بودن پدیده گردوغبار، به نظر می‌رسد که کشورها بایستی برپایه اصل ۲۱ اعلامیه استکهلم عمل کنند. این اعلامیه به حقوق حاکمه کشورها در مورد منابعشان برپایه سیاست‌های زیست‌محیطی و همچنین، تکالیف و مسئولیت آن‌ها در قبال این فعالیت‌ها که سبب آسیب رسیدن به محیط زیست کشورها یا مناطق خارج از محدوده ملی آن‌ها نشود، اشاره دارد؛ بنابراین، کشورها، به‌ویژه آن‌هایی که در معرض خطر این بحران هستند،

وظیفه دارند که همه تلاش خود را برای همکاری با یکدیگر در راستای کاهش پیامدها و جلوگیری کامل از این پدیده از طریق وضع قوانین داخلی مؤثر و اجرای برنامه‌های کاربردی داخلی و منطقه‌ای انجام دهند (Hosseini, 2012: 7).

کشور دیگری که خود نیز یکی از عوامل مهم پدیده گردوغبار به‌شمار می‌آید، عراق است. بدیهی است که این کشور باید در حل این معضل، نقش فعالی داشته باشد؛ ولی واقعیت چیز دیگریست. ارمغان حمله آمریکا به عراق، حذف یک دیکتاتور بود؛ اما به دلیل عدم برنامه‌ریزی برای یک عملیات مؤثر و ایجاد یک دولت کارآمد و متحد در عراق، هشت سال آشوب و درگیری داخلی در این کشور را در پی داشت. ایالات متحده در زمان اشغال عراق از سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ مرتکب اشتباه‌های فراوانی شد. به دستور برمر، رئیس دفتر موقت ائتلاف، ارتش عراق به‌طور رسمی منحل شد. اخراج افسران سنی‌مذهب و بیکار شدن ۴۰۰۰۰۰ سرباز، ایالات متحده را با مشکل روبه‌رو کرد؛ زیرا عراق در دوره بحرانی پس از سقوط صدام، نیازمند استقرار یک دولت نظامی بود و انحلال ارتش سبب بروز درگیری‌های شدید میان شیعیان و سنی‌ها و همچنین، اعراب و کردها شد.

(Cordesman and Khazai, 2014: 4-7). پس از روی کار آمدن نخستین دولت منتخب در آوریل ۲۰۰۵، عراق شاهد خشونت‌های فرقه‌ای فراوانی بوده است که نتیجه تبعیض بین اهل سنت و شیعیان، لفاظی‌های تند، بی‌حرمتی، بازداشت، شکنجه و کشتار برپایه اعتقادات مذهبی، حمله به مساجد و افراد ساکن در شهرها و محله‌ها برپایه هویت دینی است. تنش‌ها و خشونت‌های موجود میان گروه‌های قومی (به‌عنوان مثال، میان اعراب و کردها) یا میان شبه‌نظامیان شیعه (مانند سازمان بدر و ارتش مهدی) می‌تواند به فروپاشی عراق کمک کند (Zeihan, 2006: 2).

اکنون با توجه به شرایط بحران‌زده عراق و ظهور دولت ورشکسته در این کشور، نمی‌توان انتظار داشت که این کشور در مسائل منطقه، ازجمله بحران ریزگردها، نقش جدی‌ای ایفا کند. عراق پیش‌از ایفای نقش منطقه‌ای فعالانه و ائتلاف‌سازی جدی، باید چالش‌های سیاسی و اقتصادی درونی خود را تاحدی حل و فصل و نیروی نظامی‌اش را بازسازی کند. این موضوع، ضرورتی مهم برای دنبال کردن سیاست خارجی متوازن و ملایم است. لزوم گسترش ظرفیت تولید نفت، بدهی حدود ۷۶ میلیارد دلاری، عقب‌ماندگی بخش کشاورزی، مشکلات معیشتی و اشتغال و مسائل دیگری مانند چالش‌های اقتصادی عراق، سبب تضعیف اقتصاد این کشور شده است (Assadi, 2012: 68-69).

کشور عراق از فردای سقوط صدام، همواره شاهد بحران و ناامنی بوده است؛ به گونه‌ای که بسیاری از

تحلیلگران، این کشور مصداقی از یک کشور ورشکسته می‌دانند. بمب‌گذاری، ناامنی، جدل و دشمنی جریان‌های سیاسی، تهدید به تجزیه، وجود گروه‌های مسلح مختلف، تأخیرهای طولانی در شکل‌گیری دولت، سیاسی شدن امور غیرسیاسی، مخالفت علنی و پنهانی با دولت، و نافرمانی مدنی و غیرمدنی، از مهم‌ترین ویژگی‌های عینی حیات سیاسی و امنیتی عراق به‌شمار می‌آیند که نمود فعلی و عینی آن، اشغال بخش زیادی از سرزمین این کشور، توسط گروه سلفی-تکفیری دولت عراق و شام، معروف به داعش، از یک سو و آمادگی اقلیم کردستان آن برای برگزاری همه‌پرسی استقلال از سوی دیگر است (Ahmadian & Gholami, 2014: 116).

شاید در بین تمام دلایلی که مطرح می‌شود، به یک موضوع کمتر توجه شده باشد و آن، حضور گروه تروریستی داعش در منطقه و ناامنی ایجادشده در عراق و سوریه است. موضوع ریزگردها و ناامنی ایجادشده توسط گروه داعش زمانی به همدیگر گره می‌خورند که کانون تشدید ریزگردها و هجوم آن به خاک ایران، با محدوده زیر نفوذ گروه تروریستی داعش، کاملاً یکسان است و همپوشانی دارد. بخش عمده منطقه اشغال‌شده از سوی گروه داعش را بیابان تشکیل داده است و عدم محافظت از این بیابان‌ها توسط دولت مرکزی و رها شدن بخش‌های بسیاری از زمین‌های کشاورزی توسط مردم محلی به دلیل هجوم داعش (بالغ بر ۳۴۰ هزار هکتار در قسمت‌هایی از خاک سوریه در حاشیه رودخانه فرات و حدود ۲۵۰ هزار هکتار در قسمت‌هایی از خاک عراق و در حاشیه رودخانه دجله) از جمله عوامل تشدید ریزگردها در منطقه به‌شمار می‌آیند (Naqibi, 2015).

عراق در طول دو دهه گذشته به دلیل ویرانی محیط زیست در جنوب و غرب کشور، کاهش میزان آب ورودی دجله و فرات، و ادامه بی‌ثباتی و جنگ با داعش، بیشترین نقش را در تولید ریزگرد داشته است. با توجه به وضعیت موجود، هرگونه برنامه‌ریزی در حوزه محیط زیست در این کشور، ماهیت تجملی و غیرواقعی خواهد داشت؛ از این رو، تازمانی که این کشور درگیر بی‌ثباتی داخلی و افت بهای نفت است، نمی‌توان به بهبود محیط زیست این کشور امید داشت. سوریه نیز وضعیتی بهتر از عراق ندارد (Kaviani Rad, 2016: 10). به‌طورطبیعی، درگیر بودن هر دولتی در جنگ داخلی فرسایشی‌ای که بیش از ۵ سال طول بکشد، سبب ضعف آن دولت می‌شود (Besharti; Lohrasbi & Nachkoohi, 2016: 82). شن‌های روان عراق، تا پیش از جنگ ایران و عراق، با مالچ‌پاشی تثبیت می‌شد و از ایجاد گردوغبار در عراق و ایران جلوگیری می‌کرد. از منظر حقوق بین‌الملل، کنوانسیون بین‌المللی بیابان‌زدایی که ایران و عراق، هر دو عضو آن هستند، عراق را همچون هر کشور دیگری به مهار کردن کانون‌های فرسایش بادی و جلوگیری از

پدیده ریزگردها موظف و مکلف می‌کند. بیابان‌های رها شده و تالاب‌های خشک‌شده عراق، سیزده میلیون هکتار است که حدود دو میلیون هکتار آن، به‌ویژه در دشت بین‌النهرین، کانون ریزگردهایی است که ایران را در معرض خطرهای جدی قرار داده است. واقعیت این است که دولت عراق با مشکلات و معضلات داخلی خود درگیر است و روابط ایران و عراق در وضعیت فعلی، به دلایل سیاسی و امنیتی، به گونه‌ای است که دولت ایران، حتی بر دریافت غرامت جنگی مشخص‌شده در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت، تأکیدی ندارد، چه رسد به درخواست غرامت و خسارت برای مالچ‌پاشی نکردن دشت بین‌النهرین. کشور عراق پذیرفته است که سالانه هزینه‌ای را برای مالچ‌پاشی ۲۰۰ هزار هکتار از زمین‌های مستعد فرسایش به ایران پرداخت کند که بنا به گفته معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست، عراق هنوز این مبلغ را پرداخت نکرده است (Zulfaqari, 2013: 11).

هرچند مسئولان کشور عراق با مالچ‌پاشی، بیابان‌زدایی، و گسترش پوشش گیاهی می‌توانند به راحتی مشکل ریزگردها را برطرف کنند، اما به دلیل وجود مشکلات سیاسی، موضوع مدیریت ریزگردها برای آن‌ها از اهمیت چندانی برخوردار نیست؛ بنابراین، تازمانی که تلاشی از سوی این کشور برای مدیریت ریزگردها انجام نشود، همچنان با این معضل روبه‌رو خواهیم بود. البته پیش از سرنگونی صدام، مالچ‌پاشی در این کشور انجام می‌شد و در نتیجه، معضلی به نام هجوم ریزگردها وجود نداشت؛ اما پس از حمله عراق به کویت و آمریکا به عراق، مالچ‌پاشی بیابان‌های اطراف عراق انجام نشد و این موضوع، زمینه‌ساز تشدید ریزگردها در این کشور شد. با وجود امضای تفاهم‌نامه‌های بین‌المللی زیست‌محیطی، شرایط حاکم بر عراق، هرگونه اقدام عملیاتی را برای مهار گردوغبار ناممکن کرده است. درواقع، ناامن بودن عراق، در عمل، اقدامات و طرح‌ها را برای مهار ریزگردها ناکام گذاشته است و در شرایط کنونی، دولت عراق نمی‌تواند کاری از پیش برد (Baoj Lahouti, 2016). عراق، بدون انجام اصلاحات سیاسی مهم داخلی نمی‌تواند موفق شود. عامل اصلی و قدرتمند خشونت‌های فعلی عراق، جنبش‌های افراطی یا تقسیمات فرقه‌ای و قومی نیست، بلکه سیاست‌های شکست‌خورده و نظام حکومت‌داری آن است (H. Cordesman & Khazai, 2014). پرویز کردوانی، پژوهشگر ایرانی در حوزه محیط زیست، در گفت‌وگو با «آنا تولی»، جنگ و تنش در منطقه خاورمیانه را در تشدید بحران زیست‌محیطی ریزگردها در منطقه مؤثر دانسته و بیان کرده است: «وقتی در منطقه، تنش و ناآرامی هست، خاک نیز دستخوش ناآرامی شده و امروز بارزترین مصداق آن این است که شاهد معضل بزرگ ریزگرد در ایران، عراق و برخی کشورهای دیگر منطقه هستیم». وی افزود: «امروز در شهر بغداد، پایتخت عراق، شاهد افزایش آلودگی ناشی از ریزگرد هستیم و

در ایران نیز این معضل در استان خوزستان به کرات بروز پیدا کرده و زندگی شهروندان را مختل می‌کند. کما اینکه این مشکل، محدود به خوزستان نبوده و در ۲۲ استان کشور شاهد بروز ریزگرد بوده‌ایم و می‌توان گفت که امروز، ریزگرد، چالشی بزرگ در کشور و منطقه است. بخشی از ریزگرد خوزستان ایران از غرب بغداد نشئت می‌گیرد و ایران هم در این باره با عراق مذاکراتی داشته است؛ اما مسئله این است که عراق، درگیر جنگ است و به‌رغم مذاکرات و تلاش‌های ایران برای حل مشکل، دولت عراق نمی‌تواند کمک چندانی به حل این معضل کند. تالاب‌ها در این کشور خشک شده‌اند و حضور داعش در آن به تداوم این مشکل و همچنین، عدم کشت زمین‌ها که در ابعاد گسترده، جلوی بروز ریزگرد را می‌گیرد، دامن می‌زند و در چنین شرایطی، طبیعی است که نه تنها عراق، بلکه کشورهای دیگر منطقه نیز به صورت طولانی مدت درگیر ریزگرد شوند. براین اساس، تا توقف جنگ و پایان تنش در منطقه نمی‌توان انتظار داشت که منشأ خارجی ریزگرد حل شود. علاوه بر عراق، دشت «تدمر» سوریه نیز یکی از کانون‌های ریزگرد در منطقه است که کمتر به آن اشاره شده، اما در تشدید بحران ریزگرد در منطقه مؤثر بوده است. مادام که در سوریه جنگ باشد، همانند عراق نمی‌توان آمیدی به حل این مشکل در سطح منطقه داشت» (Rezaei, 2017).

عربستان نیز به‌عنوان بازیگر بزرگ و مسلط در منطقه، تا به حال تمایلی برای شرکت در مذاکرات و حل بحران‌های زیست‌محیطی نشان نداده و شواهد، حاکی از افزایش تنش سیاسی میان ایران و این کشور است. عربستان، دخالت نمی‌کند و به‌نظر می‌رسد، در شرایط کنونی از حضور در چنین ترتیباتی که با مدیریت تحولات از سوی ایران همراه باشد، سر باز می‌زند؛ از این رو، می‌توان گفت، فقدان حضور عربستان به‌عنوان یک بازیگر مؤثر در منطقه، درعمل، دستیابی به اجماع لازم برای شکل‌دهی امنیت زیست‌محیطی را کم‌رنگ و خنثی خواهد کرد (Besharti, Lohrasbi & Nachkoohi, 2016: 82). عربستان که خود از جمله منابع اصلی تولید ریزگرد در منطقه است و با اثرگذاری‌های سیاسی‌اش بر عراق، سوریه، یمن، و بحرین، فرایند مقابله با این بحران را به‌شدت با مشکل روبه‌رو کرده است، حاضر نیست در اجلاس بین‌المللی مقابله با گردوغبار حضور یابد و در فضایی عاری از تنش‌های سیاسی برای سلامت محیط زیست گام بردارد (Tabnak, 2017).

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بودیم که «چه عواملی، مانع شکل‌گیری یک رژیم همکاری زیست‌محیطی در خاورمیانه شده‌اند؟» از آنجا که هدف پژوهش، بررسی موضوع ریزگردهاست،

هسته اصلی این پژوهش را بحران ریزگردها تشکیل داده است. برپایه فرضیه مطرح شده «موانعی همچون بحران‌های خاورمیانه، ازجمله بحران عراق و سوریه، و شکل‌گیری دولت‌های ورشکسته، بروز تنش‌های سیاسی در روابط کشورهای منطقه که در پی بروز این بحران‌ها نمود پیدا کرد، و همچنین اختلاف‌های هیدروپلیتیک بین این کشورها، مانع همگرایی آن‌ها در راستای حل و فصل بحران‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه بحران ریزگردها، در منطقه شده است». کشورهای منطقه باید این واقعیت را بپذیرند که مشکلات زیست‌محیطی، تهدید مشترکی برای امنیت و آینده همه آن‌هاست و براین اساس، همه طرف‌ها، مسئولیت رویارویی با چنین بحرانی را بپذیرند. با توجه به اوضاع نابسامان منطقه به‌لحاظ سیاسی-امنیتی، تاکنون شاهد شکل‌گیری سازوکاری دسته‌جمعی برای غلبه بر بحران ریزگردها در سطح منطقه نبوده‌ایم. اگرچه نشست‌های دوجانبه یا چندجانبه‌ای در سطح نمایندگان کشورها برگزار شده است، اما همکاری چندجانبه کشگران منطقه‌ای، دستورالعمل‌ها و دیپلماسی چندجانبه‌ای را می‌طلبد. بحران ناامنی در عراق در این مقطع حساس، هم قابلیت اثرگذاری نهادهای ذی‌ربط در حوزه‌های زیست‌محیطی بر حل و فصل موضوع ریزگردها را به کمترین میزان رسانده و هم تسلط گروه‌های تروریستی بر مناطق اولویت‌دار در مقوله ریزگردها را در پی داشته است. تنش‌های بی‌سابقه میان ایران و عربستان که به‌دنبال شکل‌گیری دگرگونی‌های سال ۲۰۱۱ رخ داد، رسیدگی به دستورکارهای زیست‌محیطی در حوزه ریزگردها را بیشتر از هر زمان دیگری به‌فراموشی سپرده است. درحالی‌که عربستان سعودی، خاستگاه بخش مهمی از بحران ریزگردها به‌شمار می‌آید، انتظار هرگونه اقدام دیپلماتیک میان طرفین در این باره دورازذهن است. ترکیه نیز همچنان در حوزه‌های هیدروپلیتیک در پی کسب حداکثر سود ممکن است و با ساخت سدهای «ایلپسو» و «آتاتورک» نشان داده است که قصد هیچ‌گونه همکاری و همنوایی با دولت عراق و سوریه را ندارد. با وقوع بحران‌ها و تنش‌های سیاسی میان ترکیه و سوریه از یک سو، و ترکیه و کردهای عراق از سوی دیگر، به‌نظر نمی‌رسد که در آینده نزدیک، شاهد شکل‌گیری سازوکارهای چندجانبه منطقه‌ای برای غلبه بر بحران ریزگردها باشیم. درواقع، می‌توان گفت که اوضاع نابسامان عراق و ناتوانی مدیریتی و ساختاری این کشور در سازماندهی چالش ریزگردها، تنش‌های میان ایران و عربستان، ایران و ترکیه، و ترکیه و سوریه، پس از دگرگونی‌های سال ۲۰۱۱ در منطقه، و همچنین، اختلاف‌های هیدروپلیتیک عراق و سوریه با ترکیه، مدیریت چالش ریزگردها را از اولویت سیاست‌گذاری‌ها خارج کرده و هرگونه همگرایی منطقه‌ای در این عرصه را دورازذهن کرده است. برای حل این گونه بحران‌های زیست‌محیطی، به مجموعه‌ای از عوامل گوناگون مانند اجماع‌سازی، به‌کارگیری دیپلماسی چندجانبه، و همچنین، بهره‌گیری مطلوب از نهادهای

قواعد، و رژیم‌های بین‌المللی نیاز داریم که متأسفانه باوجود فرامیلتی بودن مسئله ریزگردها، در حال حاضر، وضعیت مطلوبی ندارد. تهدیدهای زیست‌محیطی در خاورمیانه، مانند جنبه‌های دیگر امنیت، امنیت کشورها را تهدید می‌کند و چه‌بسا در آینده، پایگاه مادی دولت‌های این منطقه را دچار آسیب کند. کشورهای منطقه باید به این باور قطعی برسند که امنیت اجتماع‌های بشری، نه تنها به مسائل سیاسی و نظامی، بلکه (برپایه نظریه بوزان) به پنج مقوله نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی تقسیم می‌شود؛ با اینکه این پنج بخش از یکدیگر جدا نمی‌شوند و به هم وابسته‌اند، اما در دو دهه اخیر، شاهد بوده‌ایم که روزه‌روز بر بعد محیط‌زیستی امنیت افزوده شده است که ناظر بر حفظ محیط، به‌عنوان سیستم پشتیبانی ضروری‌ای است که تمام زندگی بشر به آن متکی است. طرح امنیت زیست‌محیطی، به دلیل فراگیر بودن، نیازمند این است که این بعد از امنیت که در گذشته توجه زیادی به آن نمی‌شد، در کانون توجه کشورهای خاورمیانه قرار گیرد؛ اما غلبه بر بحران‌های زیست‌محیطی، ازجمله ریزگردها، تاحدزیادی به ارتقای روابط دیپلماتیک و کاهش نگرانی‌های امنیتی بین کشورها بستگی دارد که در حال حاضر، چندان مهیا به نظر نمی‌رسد.

#### منابع

- Abdi, Ataolah & Mokhtari, Hossein, (2005). "A Look at Iran's Hydropolitical Opportunities and Threats". *Geopolitical Special Issue*, 226-194. (in Persian)
- Akbari Rad, Tayebbeh, (2013). "The Role of Islamic Teachings in Reducing Environmental Crises". *Environmental Science*, 39, (1),. 80-73. (in Persian)
- Amin, Seyyed Hassan (2013). "Iraqi Dust is One of the Factors in the Defeat of the Sassanids from the Arabs". *Hafez*, (103). 22-21. (in Persian)
- Amiri, Ali, Omid, Mehdi & Ahmadi, Hamin (2013). "Study of the Role of Political Factors in Aggravating the Dust Phenomenon". *Proceedings of the First International Conference on Dust. Factors and Consequences Management*, May. (in Persian)
- Asgari, Sohrab (2013). "Environmental Geopolitics and Arab Dust". *Proceedings of the First International Conference on Dust, Factors and Consequences Management*, May. (in Persian)
- Asgarkhani, Abu Mohammad (2002). "Theory of International Regimes". *Journal of the Faculty of Law and Political Science* 57( 508). (in Persian)
- Asiaei, Mehdi (2006). "Drought Monitoring in Mashhad Using Palmer Drought Index". *Journal of Geography and Regional Development*, 7. (in Persian)
- Baoj Lahouti, Mehrdad (2016). "The Occurrence of Dust Problems Due to the Negligence of Neighboring Countries". available at: [www.salamatnews.com](http://www.salamatnews.com).

- (in Persian)
- Barqi, Hamid & Ghanbari, Yousef (2010). "Water Crisis, the Basic Challenge of the Islamic World". Proceedings of the *Fourth International Congress of Geographers of the Islamic World*. (in Persian)
- Besharati, Mohammad Reza & Lohrasbi Nachkoochi, Shahab (2016). "Study of the Role of Qatar in the Syrian Crisis and its Impact on the Political Security of the Islamic Republic of Iran". *Defense Management and Research*. (80) pp. 92-59. (in Persian)
- Cordesman, Anthony & Khazai, Sam (2014). "Iraq in Crisis". *Middle East Report*. Available at: csis (center for strategic and international studies).
- Dashti, Tarnam (2016). "The Phenomenon of Hostage Dust in the Region Security Crisis/ The Future Challenge of Iraq is the Environmental Crisis". available at: Khabarfarsi.com (in Persian)
- Ebrahimi, Nabiollah (2015). "Wahhabi Salafism; Identity Distinctions of Saudi Arabia and Iran". *National Studies*, (63), 160-145. (in Persian)
- Asadi, Ali Akbar (2012). "Foreign Policy of the New Iraq and National Security of the Islamic Republic of Iran". *Strategic Studies of the Islamic World*, (52), 86-61. (in Persian)
- Enayati Shabkalai, Ali; Atharin, Seyed Assadollah & Haji Mina, Rahmat (2015). "A Comparative Study of Iran-Turkey Public Diplomacy in Iraq and Syria". *Political Studies of the Islamic World*, (14), 94-73. (in Persian)
- Eyvazi, Mohammad Rahim & Hosseini Abdullah (2015). "The Future of Iran-Turkey Relations in the Light of Recent Developments in the Arab World". *Political Studies of the Islamic World*, ( 14), 120-95. (in Persian)
- Gerhart, Mazur & Azarang, Abdolhossein (1988). "What is a Crisis and When Does it Occur". *Kayhan Farhangi*, (51), 23-20. (in Persian)
- Ghaffari Gilande, Atta; Nazmfar, Hossein & Farokheh, Saman, (2016). "Study of the Origin of Fine Dust and its Environmental Challenges and Provide a Solution to deal with Dust Storms". *The Third Scientific Conference on New Horizons in Geography and Planning, Architecture and Urban Planning in Iran*. June . (in Persian)
- Gholami, Tahmourth & Ahmadian, Qudratullah (2014). "The Nature of Government and National Security in Iraq". *Defense Policy*, (88), 152-115. (in Persian)
- Haghighi, Ali Mohammad & Klitsch, Ali Akbar (2016). "Future Studies of Iran-Saudi Arabia Relations". *Future Studies and Policy Studies*, (2), 4, 26-21. (in Persian)
- Hosseini, Seyed Mohammad (2012). "Legal study of fine Dust from the

- Perspective of Faramarz Pollution with a Brief Look at the Situation in Iran", *Environment*, 52. (in Persian)
- Joyce.R, Star; A. Tabatabai (1992). "Water Crisis Underlying Future Conflicts in the Middle East". *Quarterly Journal of Political-Economic Information*, (55-56), 46-40. (in Persian)
- Jumeh, Shahrbanoo (2016). "Iran-Riyadh Diplomatic Roots". *Jam Jam Newspaper*, available at: <http://www.irna.ir/fa/News/82373765>. (in Persian)
- Karami, Afshin, Hassanzadeh, Javad & Pishgahifard, Zahra (2016). "The Impact of Hydropolitics on Iraq-Turkey Relations with Emphasis on the Tigris and Euphrates". *Political Studies of the Islamic World*, 5, (17). (in Persian)
- Karamshahi, Sakineh et al. (2013). "Dust Generation and Use of Nanotechnology as a Solution to Prevent air Pollution". *Proceedings of the First International Conference on Dust, Factors and Consequences Management*. May. (in Persian)
- Karimi Ahmadabad, Mustafa & Shokouhi Razi, Kamyar (2011). "In the action of Atmospheric Circulation and Land Cover in the Mechanism of Formation and Spread of Summer Dust Storms in the Middle East (Dust Storm July 2009)". *Natural Geography Research*, (78). 130 -113. (in Persian)
- Kaviani Rad, Morad (2016). "Regional Cooperation; A Solution to the Dust Problem". *National Security Watch Monthly*, (52). (in Persian)
- Kermani, Majid; Taherian, Elham & Izanloo, Maryam (2016). "Analysis of Satellite Images of Fine Dust and Dust Storms in Iran in Order to Investigate Internal and External Sources and Their Control Methods". *Rahavard Salamat Journal*, 2, (1). (in Persian)
- Keshavarz Shokri, Abbas & Sadeghian, Hajar (2013). "Foreign Policy and Positions of the Iranian and Turkish Governments on the Syrian Crisis". *Political Research in the Islamic World*, ( 9), 106-75. (in Persian)
- Khaleqinejad, Maryam (2017) "Turkish Hydropolitical and Water Threats to Iran's Interests". Available at: [www.iiwfs.com](http://www.iiwfs.com) (in Persian)
- khandan, Syrus; Rokabian, Rashid & Elehpour, Mehrdad (2016). "An Autopsy of the Yemeni Political-Security Crisis from the Perspective of the Copenhagen School". *Political Strategy Quarterly*, (4),12. (in Persian)
- Masoud Nia, Hossein; Foroughi, Atefeh & Chalmaghani, Marzieh (2012). "Turkey and the Syrian crisis from mediation to support for the opposition". *Political Studies of the Islamic World*, (4), 110-83. (in Persian)
- Mirsanjari, Mir Mehrdad (2017). "Turkish Hydropolitics and Environmental Crises in Iran and the Middle East". International Center for Peace Studies. available at: [Peace-ipsc.org](http://Peace-ipsc.org). (in Persian)

- Mokhtari Hashi, Hossein & Ghaderi Hajat, Mostafa (2008). "Middle East Hydropolitics on the Horizon of 2025 AD; Case Study: Tigris and Euphrates Basins, Jordan River and Nile River". *Geopolitics*, (4), 1, 74-36. (in Persian)
- Mosllanejad, Abbas, (2012). "Identification of Shiites and the New Geopolitics of the Middle East". *Geopolitical Quarterly*, (8), 1, 171-135. (in Persian)
- Mousavi, Aziz (2016). "The Phenomenon of Dust Hostage Crisis in the Region; Iraq's Next Challenge is the Environmental Crisis", available at: <http://www.irna.ir/fa/News/82443273>. (in Persian)
- Mousavi, Seyed Hafez et al. (2016). "The Impact of the Arab World Developments on the Regional Policy of Iran and Turkey". *Geopolitics*, (41), 188-166. (in Persian)
- Naqibi, Mohsen, (2015). "ISIL and Dust mites, Iran-era News analytics Site". available at: [www.asriran.com](http://www.asriran.com). (in Persian) .
- Noorani, Mahmoud (1396). "The Dust Crisis; A Challenging Factor in Human Security in Southwest Asia". available at: [www.farsnews.com](http://www.farsnews.com). (in Persian)
- Ranjbar Heydari, Vahid & Jamshidi, Ebrahim (2016). "Study of the Concept of Environmental Security with a Look at the Challenges of Environmental Security in Iran". *Socio-Cultural Strategy*, (21), 227-199. (in Persian)
- Ranjesh, Mohammad Javad & Latifan, Navid Reza (2016). "Study of the Impact of Russia-US Competition on the Convergence and Regional Divergence of Central Asia (2001-2008)". *Quarterly Journal of Central Eurasian Studies*, (9), 2, 288-269. (in Persian)
- Rezaei Moghadam, Mohammad Hossein & Mehdian Boroujeni, Mojtaba (2015). "Detection of Particulate Matter Using AVHRR Sensor Images of NOAA Satellite (Case Study: Southwest of Iran)". *Geography and Environmental Sustainability*, (17), 13-1. (in Persian)
- Rezaei, Narges (2017). "Iranian Researcher: Turkey Has an Important Role in Water Supply in the Region in the Future, Anatolian News Agency". available at: [Natewspaper.com](http://Natewspaper.com)(in Persian)
- Rostami, Farzad; Eyoman, Mohammad Saleh & Habili, Karam Reza (2015). "Persian Gulf Regional Security System and Its Impact on Post-Saddam Iraqi National Security". *Strategy Quarterly*, (25), 78, 191-220. (in Persian)
- Sadeghi Aval, Hadi; Naqdi Eshratyabad, Jafar & Mirkoushesh, Amir Houshang (2015). "Analysis of Iran-Saudi Arabia Relations from the Perspective of Motivational Realism (2015-2015)". *Quarterly Journal of International Political Research*, (25), 156-129. (in Persian)
- Sadeghi, Seyed Shamsuddin & Naderi, Massoud (2016). "Analysis of the

- Dimensions of Government Security in Iran in the 21st century". *Quarterly Journal of Government Studies*, (2), 5, 165-202. (in Persian)
- Sadeghi, Seyed Shamsuddin (1997). "Hydropolitics and the Water Crisis: Future Challenges in the Middle East and the Persian Gulf". *Political and Economic Information*, (115 -116), 207-200. (in Persian)
- Sadeghi, Shamsuddin; Ahmadian, Ghodrat & Safaei, Alireza (1399). "The Impact of Geopolitical Political Developments in Iraqi Kurdistan on the National Security of the Islamic Republic of Iran and the Influential Role of the United States and Israel in It (Based on the Copenhagen School and the Regional Security Complex). *International Politics and Magazine*, (3), 6. (in Persian)
- Saei, Ahmad & Masoumi, Majid, (2010). "Terrorism Strategy, Government Security and Individual Security". *Encyclopedia*, (78), 103-77. (in Persian)
- Shahbazi, Tahoor (2015). "The Smoke of War in the Eyes of the Environment / ISIL, a New Environmental Threat in the Middle East". Available at: [www.khabaronline.ir](http://www.khabaronline.ir) (in Persian)
- Sika, Saaduddin (2013). "Explaining the Regional Position of Iran and Saudi Arabia after 2003 Based on the Theory of Position Allocation". *Middle East Studies*, (74), 96-73. (in Persian)
- Tabnak, (2017). "Saudi Arabia's confrontation with Iran's International Effort to Combat Dust". available at: [fa / news / 706534http: //www.tabnak.ir/](http://fa/news/706534) (in Persian)
- Terrill, Andrew (2011). "The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security (2011)". Available in [www.dtic mil/dtic/tr/fulltext/u2/a555137.pdf](http://www.dtic.mil/dtic/tr/fulltext/u2/a555137.pdf).
- Toofan, Massoud, (2010). "Challenges and Prospects of Regional Cooperation in Dust Control". *Foreign Policy*, (95), 958-943.
- Watkins, Kevin & Brentell, Anders, (2007). "How to Avoid Water War". *Western Tourism*, (45), 128-123.
- Yaghoubifar, Hamed (2013). "Typology of Turkish Foreign Policy in the Middle East". *Foreign Policy*, (107), 988-965. (in Persian)
- Zeihan, Peter (2006). "The Next Iraq War, Sectarianism and Civil Conflict". *Middle East Report*, No 52-27 february 2006, Available at: <http://zeihan.com/the-next-iraq-war/>.
- Zolfaghari, Hassan (2013). "Dust: A Review of Scientific Studies and Risk Management in Iran". *Proceedings of the First International Conference on Dust, Factors and Consequences Management*, May.

### نوع مقاله پژوهشی

## دیپلماسی اقتصادی برزیل و حفظ صلح و امنیت بین المللی

علیرضا سلیمی فرد<sup>۱</sup>، بهرام یوسفی<sup>۲</sup>، روح الله شهابی<sup>۳</sup>، لنا عبدالخانی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۹

### چکیده

برزیل، یکی از کشورهای بسیار مهم منطقه آمریکای لاتین است که پس از جنگ سرد، با دگرگونی های تجاری-اقتصادی خود، نقش سازنده ای در صلح و امنیت جهانی داشته است. در این پژوهش که برپایه روش کیفی و با توصیف پدیده ها و تحلیل-استنباط آن ها و با رهیافت توسعه و ملی گرایی انجام شده، این پرسش مطرح شده است که «آیا تغییرات راهبردی و سیاست های اقتصادی-تجاری برزیل، بر گردهمایی کشورها و همگرایی آن ها در تعاملاتشان تأثیر گذار بوده است؟» و در پی آن، «چه تأثیری بر روند صلح و امنیت منطقه ای و جهانی داشته است؟» برزیل، به عنوان کشوری از جنوب، با تغییر رویکردهای خود، به ویژه در حوزه اقتصادی-تجاری به همکاری با کشورهای مرکز و پیرامون تغییر جهت داده و توانسته است با توافق های گوناگون و ایجاد گروه های بین المللی، گام مؤثری در راستای همگرا کردن کشورهای گوناگون و برقراری صلح و امنیت نسبی بیشتر منطقه ای-جهانی بردارد. یافته های این پژوهش نشان می دهد که برزیل، با تغییر در اقتصاد و سیاست خود، به عنوان قدرتی نوظهور پدیدار شده و با ایجاد سیاست همکاری عمده اقتصادی در منطقه آمریکای لاتین، توافق های تجاری خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی، و همچنین، همکاری با قدرت های نوظهور و اقداماتی از این دست توانسته است به ایجاد صلح و همگرایی در جهان کمک کند و نیز با تعاملات چندجانبه با کشورهای جنوب و شمال، فصل تازه ای را در ایجاد امنیت بیشتر بین المللی رقم بزند. نتایج، حاکی از موفقیت برزیل در همکاری های تجاری-اقتصادی در راستای برقراری صلح و امنیت در منطقه آمریکای جنوبی و نیز در سطح جهانی است.

**واژگان کلیدی:** برزیل، اقتصاد، قدرت نوظهور، همکاری های چندجانبه، صلح و امنیت جهانی

۱. دکترای علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول) [alire.salim1456@gmail.com](mailto:alire.salim1456@gmail.com)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [brmyousefi@gmail.com](mailto:brmyousefi@gmail.com)

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [shahabi89@hotmail.com](mailto:shahabi89@hotmail.com)

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [with.policy@gmail.com](mailto:with.policy@gmail.com)

## Brazil's Economic Diplomacy and the Maintenance of International Peace and Security

Alireza SalimiFard<sup>1</sup>, Bahram Yousefi<sup>2</sup>, Ruhollah Shahabi<sup>3</sup>, Lena Abdolkhani<sup>4</sup>

### Abstract

Brazil is one important country in Latin American region, after Cold War with its trade-economic developments played a constructive role in world peace and security. In this study, which was conducted based on qualitative method, describing phenomena-analysis-inference, and with the approach of development and nationalism, the question was asked whether changes in Brazil's economic-trade strategy and policies affect integration of countries and their convergence. It has had an impact on their interactions and, consequently, what effect has it had on regional and global peace and security process? Brazil, as a country from south, has changed its approach to cooperation with central and surrounding countries, especially in field of economics and trade, and has been able to take an effective step in integrating different countries with various agreements and creation of international groups. Establishing relative peace and security in most global regions. findings show that Brazil emerged as an emerging power through changes in its economy and politics, and by establishing a policy of mainly economic cooperation in the Latin American region, trade agreements outside framework of World Trade Organization and Doha Round Agreement such as South-South Agreement and Also, cooperation with emerging powers and actions of this kind has been able to help create peace and convergence in world, as well as a new chapter in creating more international security through multilateral interactions with southern and northern countries. results show Brazil's success in trade and economic cooperation for peace and security in South American region as well as globally.

**Keywords:** Brazil, Economy, Emerging Power, Multilateral Cooperation, World Peace and Security

---

1. Corresponding Author, PhD in Political Science and International Relations, Islamic Azad University - Ahwaz Branch; Email: [alire.salim1456@gmail.com](mailto:alire.salim1456@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

3. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

4. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

## مقدمه

برزیل، یکی از کشورهای بسیار مهم منطقه آمریکای لاتین است که پس از جنگ سرد، نقش سازنده‌ای در برقراری صلح و امنیت جهانی داشته است. این کشور، مسیری را از استقرار دولت‌های مردم‌گرا، دولت‌های سوسیالیستی به‌سوی دولت‌های نظامی اقتدارگرا و سپس، دولت‌های توسعه‌گرای نئولیبرال و سرانجام، دولت‌های چپ مردم‌گرای امروزی پیموده است (Sabzehai, 2007: 120).

برزیل، به‌طور مشخص، روند رشد و توسعه خود را از سال ۲۰۰۳ آغاز کرد، اما پایه‌های آن در دوران پیش، یعنی در زمان ریاست‌جمهوری کاردوسو شکل گرفت. اگرچه کاردوسو و فالتو در پژوهش خود درباره کشورهای آمریکای لاتین، آموزه‌های اصلی نظریه وابستگی (مانند تفاوت توسعه مرکز و پیرامون و مشروط شدن توسعه پیرامون به وسیله مرکز) را پذیرفته‌اند، اما وابستگی را وضعیتی پویا می‌دانند که برپایه آن، دستاورد رابطه متقابل نیروهای داخلی به تأثیر نیروهای طبقات و جنبش‌های سیاسی داخلی بر ایجاد و دگرگونی وضعیت، وابستگی است. آن‌ها بیشتر از دیگر نظریه‌پردازان مکتب وابستگی، موضوع‌هایی مانند دولت و سیاست در جهان و نقش دولت در فراهم کردن امکان توسعه اقتصادی و گرایش به دموکراسی را واکاوی کرده‌اند. کاردوسو و فالتو بر این نظرند که در کشورهای آمریکای لاتین، تا پیش از رخداد بحران جهانی سرمایه‌داری در سال ۱۹۳۰، دو طبقه بورژوازی صادراتی و زمین‌داران وابسته به سرمایه خارجی تسلط داشتند و به‌دلیل پیوند مستقیم منافع این دو طبقه با سرمایه خارجی، دولت این جوامع نیز تاحدود زیادی ابزار نفوذ امپریالیسم بود؛ اما پس از بحران یادشده، به‌دلیل دگرگونی‌های اقتصادی و رشد طبقه بورژوازی ملی و طبقه متوسط، بخش‌هایی پدید آمدند که اگرچه بلوک قدرت را در این کشورها به‌طور کامل تغییر ندادند، اما قدرت دولت را بین طبقات مسلط پیشین و بورژوازی جدید ملی تقسیم کردند (Maleki, 2010: 2). درعین‌حال، کاردوسو تأکید می‌کند که «آنچه نسل ما را به حرکت درآورد، نیاز ما به توسعه اقتصادی نبود؛ اگرچه آن‌هم مطرح بود، اما دموکراسی، دلبستگی محوری ما بود» (Unknown, 2013: 4).

با انتخاب لویزولا داسیلوا در سال ۲۰۰۳ و آغاز سیاست‌های نوین اقتصادی، ثبات اقتصاد کلان، ایجاد ذخایر خارجی، کاهش بدهی‌ها، و اشتغال‌زایی روزافزون این کشور ادامه یافت. هرچند بحران مالی-اقتصادی سال ۲۰۰۸ به برزیل نیز رسید، اما ساختارهای مستحکم این کشور، در برابر این بحران به‌خوبی مقاومت کردند. برزیل، یکی از نخستین کشورهایی بود که روند بهبود بازارهای اقتصادی خود را پس از بحران مالی درپیش گرفت. رشد چشمگیر اقتصاد برزیل در سال ۲۰۱۰ و جذب سرمایه‌گذاری

خارجی بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار و همچنین، سرمایه‌گذاری ۱۵ میلیارد دلاری برزیل در خارج از کشور (Schaffer, 2009: 8) و همچنین، افزایش صادرات این کشور، گویای این واقعیت است (The World Factbook, 2012).

امروزه برزیل، به سبب پیشی گرفتن ذخایر خارجی این کشور از میزان بدهی خارجی آن، به یکی از وام‌دهندگان بین‌المللی تبدیل شده است (Menjivar & Salazar, 2011: 4). این شرایط می‌تواند موجب وابستگی مثبت بین برزیل و کشورهای دیگر و در نتیجه، برقراری صلح بیشتر شود و همچنین، به ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادهای منطقه‌ای بین‌المللی مؤثرتر و پایدارتر بینجامد.

پس از لولا، دیلماوانا روسف در سال ۲۰۱۱ سوگند ریاست‌جمهوری خورد. در دور نخست ریاست‌جمهوری او، اقتصاد برزیل مانند دوره سیلوا روبه‌رشد بود، اما در دور دوم، رو به افول نهاد و اتهام‌های بسیار فساد مالی به داسیلوا و روسف در دادگاه مطرح شد و اعتراض‌های فراوانی رخ داد که سبب برکناری روسف از ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۶ شد. اما در مجموع، برزیل نتایج شگرفی در حوزه‌های اقتصادی-اجتماعی و بین‌المللی کسب کرد و از کشوری بدهکار به کشوری با عنوان‌های هفتمین اقتصاد جهانی، عضو گروه‌های ۲۰ و بریکس، قدرت نوظهور، و صاحب بالغ بر ۳۸۰ میلیارد دلار ذخیره ارز و طلای جهانی معرفی کرد که با ارتقای وضعیت اقتصادی و شعار تغییر در ساختار سیاسی-مالی بین‌المللی به آن دست یافت (Zarif, 2018: 5). این روند تا سال‌های میانی دهه دوم قرن بیست و یکم ادامه داشت؛ اما در دوره ژائیر بولسونارو که از سال ۲۰۱۸ رئیس‌جمهور شد، وضعیت تغییر کرده است.

بولسونارو، به شدت مخالف چپ‌ها، تبعیض جبرانی، اصلاحات ارضی، و سکولاریسم است و از سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی پشتیبانی می‌کند (McLoughlin, 2018: 3). دیدگاه‌های سیاسی او ملی‌گرایانه، پوپولیستی، و طرفدار سیاست‌های راست تندرو است که بر سنت، مخالفت با مدرنیسم، و بی‌اعتنایی به مساوات‌طلبی تکیه دارد (Watson, 2018: 3). از زمان روی کار آمدن بولسونارو، برزیل با سه بحران بزرگ (بهداشت عمومی، رکود اقتصادی، و فساد سیاسی) روبه‌رو شده است. هم‌زمانی این سه بحران، برزیل را دچار شرایط بحرانی‌ای کرد که از سال ۱۹۸۵ بی‌سابقه بوده است. هم‌اکنون، اقتصاد این کشور، شرایط بسیار نامساعدی دارد؛ بازارهای سهام سقوط کرده‌اند و رشد اقتصادی وجود ندارد.

در دوران معاصر، پیچیدگی روابط در محیط داخلی و بین‌المللی دولت‌ها، موجب درهم‌تنیدگی روزافزون تجارت بین‌الملل با منافع امنیت ملی آن‌ها شده است. در کشور برزیل نیز پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، با کاهش نسبی درجه اهمیت جنبه‌های نظامی-امنیتی، جنبه اقتصادی امنیت ملی، نمود آشکارتری یافت. اگر در گذشته، امنیت ملی عنصر توجیه‌کننده محدودیت تجارت

خارجی کشورها بود، امروزه توجه به امنیت اقتصادی در قالب توسعه و رفاه، موجب رویکرد مثبت دولت‌ها به تجارت بین‌الملل شده و انواع موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی و آزاد، اتحادیه‌های گمرکی، و بازارهای مشترک منطقه‌ای و جهانی برای همگرایی و امنیت، رونق یافته‌اند. تأمین استقلال اقتصادی کشورهای در حال توسعه، یکی از مهم‌ترین شرط‌های پیشبرد امنیت ملی آن‌هاست. توسعه اقتصادی، مهم‌ترین نقش را در تأمین امنیت اقتصادی ایفا می‌کند (Todaro, 1998: 6)؛ بنابراین، برزیل تلاش کرده است تا اقتصاد ملی خود را توسعه داده و متکی به داخل باشد.

#### ۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های گوناگون انجام شده درباره دگرگونی‌های اقتصادی-تجاری برزیل، جنبه‌های مختلف اقتصاد و ارتباطات همکاری‌محور این کشور را بررسی کرده‌اند، اما مطالبی که تأثیر اقتصاد آن بر صلح و امنیت را واکاوی کرده باشند، انگشت‌شمارند که در ادامه، برخی از آن‌ها را بررسی کرده‌ایم:

الیس (۱۹۶۹) در کتاب خود با عنوان «اقتصاد برزیل»، اقتصاد این کشور را پیش از سال ۱۹۷۰ بررسی کرده است (Ellis, 1969). بائر (۲۰۰۸) نیز در کتاب با عنوان «اقتصاد برزیل: رشد و توسعه» دگرگونی‌های اقتصادی برزیل را بررسی و پیامدهای آن را برای این کشور ارزیابی کرده است (Baer, 2008). همچنین، بائر و همکاران (۲۰۱۸) در کتاب دیگری با عنوان «اقتصاد برزیل: یک رویکرد نهادی و بخشی» به اقتصاد برزیل از دیدگاه نهادی و منطقه‌ای توجه داشته و تأثیر تجاری-اقتصادی برزیل در نهادمندی را بررسی کرده‌اند (Baer et al. 2018).

زپتا (۲۰۱۲) در رساله خود با عنوان «تأثیر رشد اقتصادی برزیل بر تجارت و جریانان حمل و نقل دریایی»، رشد و توسعه اقتصادی برزیل را همگام با افزایش مبادلات تجاری-دریایی این کشور با آفریقا، آسیا، و حتی اروپا ارزیابی کرده است (Zepeda, 2012).

سیلوا دالتو (۲۰۰۷) نیز در رساله‌ای با عنوان «دولت، بازار، و توسعه: توسعه اقتصادی برزیل در ابعاد تاریخی» دستاوردهای اقتصادی برزیل را در دوره نئولیبرال‌ها بررسی کرده است (Silva Dalto, 2007). سورز دولیما (۲۰۱۳) در کتابی با عنوان «اقتصاد سیاسی سیاست خارجی برزیلی» جنبه‌های انرژی هسته‌ای، تجارت، و گفت‌وگوهای ایتاپو در روابط خارجی برزیل را واکاوی کرده است (Soares de Lima, 2013). در مقاله حاضر، روابط اقتصادی-تجاری برزیل و تأثیر آن بر همگرایی کشورهای گوناگون و نقش برزیل در آن‌ها و در نتیجه تغییرات و حفظ صلح و امنیت در ورای این روابط، بررسی شده که بر نوآوری پژوهش افزوده است.

## ۲. روش پژوهش

این پژوهش به روش کیفی و با توصیف پدیده‌ها انجام شده است. روش کیفی، عبارت از مجموعه فعالیت‌هایی است که هریک به نحوی، جست‌وجوگر را در دستیابی به اطلاعات نو درباره موضوع مورد پژوهش یاری می‌دهند و از داده‌های گردآوری شده، توصیف‌های تحلیلی، ادراکی و طبقه‌بندی شده به دست می‌آیند. جست‌وجوگر کیفی، رفتار اجتماعی را به این دلیل درک می‌کند که خود را به جای دیگران می‌گذارد (Delavar, 2006: 259). روش توصیفی که گاهی پژوهش غیرتجربی نیز نامیده می‌شود، با روابط بین متغیرها، آزمودن فرضیه‌ها، پروراندن مفاهیم و قوانین کلی، و اصول یا نظریه‌های دارای روایی جهان‌شمول سروکار دارد. چنین پژوهشی، به روابط تابعی توجه دارد. پژوهش کیفی که با شیوه‌هایی غیر از روش‌های آماری انجام می‌شود و درباره زندگی افراد، شرح حال‌ها، رفتارها، و همچنین کارکرد سازمانی، جنبش‌های اجتماعی، یا روابط بین‌الملل است (Strauss & Corbin, 2011: 18)، بیشتر بر توصیف جامع، یعنی به تفصیل توصیف کردن تمام آن چیزهایی تمرکز دارد که در خلال یک فعالیت یا موقعیت معین می‌گذرد (Delavar, 2010: 307).

## ۳. چارچوب نظری پژوهش

در دهه‌های اخیر، برزیل، روابط اقتصادی-تجاری خود را با منطقه آمریکای جنوبی و کشورهای دیگر جهان تغییر داده و این تغییرات در سیاست‌های اقتصادی و تجاری، پیامدهای خوبی داشته است. پرسش پژوهش حاضر این است که «آیا تغییر راهبرد و سیاست‌های اقتصادی-تجاری برزیل بر تجمیع کشورها و همگرایی آن‌ها در تعاملاتشان تأثیرگذار بوده است؟» و در پی آن، «آیا بر روند صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی تأثیری داشته است؟»

بررسی‌های انجام شده نشان داد که برزیل به عنوان کشوری از جنوب، با تغییر رویکرد خود در حوزه اقتصادی-تجاری به همکاری با کشورهای مرکز و پیرامون تغییر جهت داده و توانسته است با توافقی‌های گوناگون و ایجاد گروه‌های بین‌المللی، گام مؤثری در راستای همگرا کردن کشورهای گوناگون و برقراری صلح و امنیت نسبی بیشتر منطقه‌ای-جهانی بردارد.

برزیل، کشوری است که با گذر از توسعه نیافتگی پیش از دهه ۱۹۳۰، تا سال ۱۹۸۵ و با وجود حکومت‌های نظامی، کمتر دگرگونی اقتصادی و توسعه را درک کرده و در مرحله کم توسعه یافتگی به سر می‌برد؛ اما از دهه ۱۹۸۰ به این سو و با تغییر سیاست و اقتصاد خود، مسیر دیگری را پیموده و دست به دگرگونی‌های گسترده سیاسی-اقتصادی و توسعه‌ای زده است.

نخستین تحلیل‌های روشمند برای تبیین روابط اقتصادی بین پدیده‌ها، توسط اندیشمندان و نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک (اسمیت و ریکاردو) مطرح شد. مجموعه عوامل افزایش جمعیت، افزایش محدوده و دامنه بازار، تقسیم کار و تخصص، انباشت سرمایه، پیشرفت فنی، افزایش بهره‌وری و تجارت آزاد، از جمله عوامل بنیادین رشد و توسعه از دیدگاه آنان بود (Haghighi, 2006: 88).

نظریه توسعه‌یافتگی فورتادو درباره اروپا، حاکی از این بود که توسعه اروپا در مراحل پرشماری تحقق یافته است؛ به گونه‌ای که کم‌توسعه‌یافتگی لزوماً یکی از مراحل تکوین سرمایه‌داری نوین نیست؛ اما در کشورهای کمتر توسعه‌یافته‌ای مانند برزیل، با ارائه دیدگاهی مغایر با نظریه بورژوازی سستی، از استقلال به عنوان راهی برای رسیدن به توسعه ملی سخن به میان می‌آورد (Chilcote, 2014: 439). افزون‌براین، نئوکلاسیک‌ها به مسئله تخصیص بهینه عوامل تولید کمیاب توجه ویژه‌ای داشتند، اما ناتوانی نظریه‌های نئوکلاسیک در رفع مشکلات اقتصادی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، توجه‌ها را به موضوع رشد و توسعه اقتصادی معطوف کرد. انتشار مقاله آرتور لوئیس با عنوان «توسعه اقتصادی با عرضه نامحدود نیروی کار» پس از جنگ جهانی دوم، بار دیگر توسعه اقتصادی را به عنوان محور مباحث علم اقتصاد مطرح کرد. از آن پس، اقتصاددانان، ضمن تلاش فراوان و مطالعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته، سعی کرده‌اند چارچوبی را برای تحلیل مسائل توسعه در این کشورها فراهم کنند (Haghighi, 2006: 88).

در برزیل، ملت‌گرایی نیز هم‌زمان با تجربه تدریجی روند توسعه و گذار از توسعه‌نیافتگی، رشد کرد. معمولاً در متون ملت‌گرایی از توسعه به عنوان یک فرایند دگرگونی و رشد تدریجی (پیشرفت خطی از مرحله سستی به مرحله نو) یا ناهم‌زمان (مجموعه تغییرات پیچیده در آهنگ رشد بخش‌های گوناگون جامعه) یاد می‌شود (Chilcote, 2014: 422). اندیشمندان بر جامعه‌پذیری به عنوان واسطه‌ای تأکید می‌کنند که از طریق آن، ملی‌گرایی، محرک و انگیزه‌ای ایدئولوژیک را برای توسعه به وجود می‌آورد و افزون‌براین، به تلقین به عنوان الگویی می‌نگرند که افراد با پیروی از آن، علاوه بر اینکه به ملت خود با افتخار می‌نگرند، به اقتدار و مشروعیت حکومت خود ارج نهاده و از آن اطاعت می‌کنند (Chilcote, 2014: 422-423). ملی‌گرایی از طریق ایجاد تقاضا برای سطوح بالاتر، شیوه‌های متنوع تولید و مصرف، توزیع همراه با مساوات، و درجه‌های تخصصی شدن، بر توسعه اقتصادی، و از طریق آگاهی از شکاف طبقاتی و توانایی بسیج و تجمع، بر توسعه اجتماعی تأثیر می‌گذارد (Chilcote, 2014: 423). در واقع، پس از جنگ جهانی دوم، برزیل از الگوی همگون‌سازی بهره برد و پس از آنکه نسل‌های دوم و سوم مهاجران قرن نوزدهم در لایه‌های اقتصادی-سیاسی این کشور تغییراتی را ایجاد کردند، درجه‌های مختلف برزیلی بودن، جای

تفاوت‌ها را گرفت. آن‌ها با نژادهای دیگر ازدواج کردند و عقیده داشتند که در درجه نخست، یک برزیلی هستند و باید برای توسعه این کشور تلاش کنند (Sarat Translation Group, 2011: 175).

#### ۴. دگرگونی اقتصادی-سیاسی برزیل و دیپلماسی آن در سازمان تجارت جهانی

۴-۱. پیش از دهه ۱۹۸۰

وقوع جنگ جهانی اول، بنیان امنیت جهانی را برهم زد و کشورهای جهان برای جلوگیری از تکرار چنین درگیری‌هایی در عرصه سیاسی، «جامعه ملل» را بنا کردند (Omidbakhsh, 2005: 85). رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰، سبب شد که کشورها با وضع برخی سیاست‌های اقتصادی، همانند افزایش تعرفه‌های وارداتی با تبعیض بین کشورها، اصول مربوط به آزادی تجارت را خدشه‌دار کنند. پس از آن، کشورها سعی کردند تا برای رفع مشکلات تجاری خود، قراردادهای چندجانبه‌ای را با یکدیگر تنظیم کنند (Bozorgi, 2007: 2). برزیل نیز دست به تغییرات بنیادین اقتصادی-اجتماعی زد. اقتصاد کوچک و بدوی برزیل با به کارگیری صنایع پیشرفته دگرگون شد و جامعه این کشور، به گونه‌ای فزاینده، شهرنشین شد؛ سهم کشاورزی در تولید سرانه داخلی آن کاهش، و رشد صنایع گوناگون، افزایش یافت (Baer, 2018: 2-3). پس از جنگ جهانی دوم و با اجرایی شدن موافقت‌نامه عمومی تعرفه از سال ۱۹۴۸ (Marcelo, 1998: 4)، هشت دور مذاکراتی موافقت‌نامه یادشده برای همکاری و مبادلات تجارت کالایی میان کشورهای عضو گات برگزار شد (Bozorgi, 2007: 40).

جدول (۱): هشت دور مذاکرات موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت

| ردیف | سال     | محل برگزاری   | مسائل مورد مذاکره                                                                                                       |
|------|---------|---------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱    | ۱۹۴۷    | ژنو سوئیس     | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۲    | ۱۹۴۹    | انسی فرانسه   | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۳    | ۱۹۵۱    | تارکی انگلیس  | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۴    | ۱۹۵۶    | ژنوسوئیس      | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۵    | ۱۹۶۰-۶۱ | ژنو (دیلن)    | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۶    | ۱۹۶۴-۶۷ | ژنو (کندی)    | تعرفه‌ها و اقدامات ضد دامپینگ                                                                                           |
| ۷    | ۱۹۷۳-۷۹ | ژنو (توکيو)   | تعرفه‌ها، اقدامات غیرتعرفه‌ای، موافقت‌نامه‌های چارچوب                                                                   |
| ۸    | ۱۹۸۶-۹۴ | ژنو (اروگوئه) | تعرفه‌ها، اقدامات غیرتعرفه‌ای، قواعد، خدمات، مالکیت فکری، حل و فصل اختلافات، منسوجات، کشاورزی، تأسیس سازمان جهانی تجارت |

گفت‌وگوهای انجام‌شده در آنکتاب سبب شد که بار دیگر توجه برزیل به گات و به‌ویژه دور توکیو جلب شود. این گفت‌وگوها دربارهٔ کشورهای درحال توسعه‌ای مانند برزیل، سبب افزایش صادرات آن‌ها به بازار کشورهای دارای اقتصاد توسعه‌یافته‌تر شد (Marcelo, 1998: 5).

#### ۲-۴. پس از دههٔ ۱۹۸۰

پس از ۱۹۸۰ و در دور اروگوئه، دستاورد مذاکرات، موافقت‌نامه‌ها و تعهدات اعضا در زمینهٔ تجارت کالا و خدمات و حقوق مالکیت فکری بود. پس از توافقات نهایی در دور اروگوئه، سازمان تجارت جهانی، ایجاد و از سال ۱۹۹۵ شروع به کار کرد (Bozorgi, 2007: 40). گات و سازمان تجارت جهانی، از مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی اقتصادی برزیل به‌شمار می‌آمدند (Marcelo, 1998: 5). بنابراین، در سال ۱۹۹۵ به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمد و ورود سرمایهٔ خارجی به کشور و نظام تجاری آزاد مبادرت ورزید؛ جهانی‌شدن، پیوستن به بازار آزاد، و اصلاحات ساختاری در راستای رشد اقتصادی، برزیل را تکان داد.

برزیل معتقد بود که جهانی‌شدن باید به توسعهٔ پایدار و حقوق صاحبان منافع کمک کند؛ این کشور در طول دههٔ ۱۹۹۰، دفاع از آزادسازی تجاری کشاورزی و از بین بردن موانع غیرتعرفه‌ای و یارانه‌ها را شرط موفقیت دور اروگوئه می‌دانست (Francisco, 2003: 1-4). گفت‌وگوهای تجاری برزیل با سازمان تجارت جهانی، با جهت‌گیری به‌سوی اولویت دادن به گفت‌وگوهای چندجانبه به‌جای دوجانبه بود؛ زیرا این سازمان، بهترین گزینه برای منافع اقتصادی برزیل بود و این کشور را در برابر تنش‌های اقتصادی با قدرت‌های بزرگ، حفظ و منابع کافی را برای حل منطقی درگیری‌ها و اختلافات و ایجاد صلح ارائه می‌داد. در میان این مذاکرات، توسعهٔ سازمان تجارت جهانی سبب شکل‌گیری منافع موازی و شکل‌دهی به مقررات اقتصادی بین‌المللی شد.

دولت برزیل اذعان می‌کرد که در سازمان تجارت جهانی، تنها ایالات متحده آمریکا، عامل ائتلاف نیست، بلکه هر کشوری تا اندازه‌ای از طریق اجماع نیروهای مشترک، قادر به ابتکار عمل و اعمال نفوذ است. اجماع در روند تصمیم‌گیری، نوعی عنصر دموکراتیک در سازمان به‌وجود آورد و به‌همین دلیل، یکی از اهداف برزیل، افزایش قدرت سازمان تجارت جهانی بود. برزیل با ارائه و اجرای راهبرد «استقلال از طریق همگرایی»، در بسیاری از عرصه‌های بین‌المللی پیروز شده (Vigenani and Marcelo, 2007: 58) و با تأکید بر منطقه‌گرایی، برای خارج کردن انحصار اقتصاد و تجارت جهانی از دست ابرقدرت‌ها تلاش می‌کند.

سمیر امین بر این نظر است که «هرچند منطقه‌گرایی، مفهوم مبهمی است، می‌تواند به‌عنوان یک زیرسیستم در مقابل جهانی‌شدن یا جایگزینی برای آن یا بلوکی ساختاری برای ایجاد یک نظام جهانی متفاوت باشد. مورد اخیر، همان است که از آن دفاع می‌کنم. منطقه‌گرایی در راستای ساخت مناطق متحد بزرگ در جهان سوم، به‌ویژه در آفریقا، جامعه عرب، آسیای جنوب غربی، و امریکای لاتین، و تنها پاسخ مؤثر به چالش‌های دوقطبی عمیق و پیوسته به‌وجودآمده در طول فرایندهای جهانی‌شدن است. این پاسخ نشان می‌دهد که منطقه‌گرایی برای ساماندهی الگوی تعاملات بین منطقه و نظام جهانی، با توجه به انحراف‌های تکامل این نظام به‌سوی کاهش قطبی‌شدن، لازم است. این موضوع، طراحی راهبردهای اقتصادی مناسب برای پیوند دادن آن مناطق بزرگ و پاسخ به مسائل امنیتی-سیاسی‌ای مانند چالش‌های مرتبط با تنوع فرهنگی و قومی را دربر می‌گیرد» (Hettne et al. 2013: 1, 54-84).

به‌نظر امین، جهانی‌شدن در آغاز قرن بیست‌ویکم با انحصار در پنج حوزه اصلی (انحصارهای پنج‌گانه) از سوی مرکز نظام سرمایه‌داری همراه است. این پنج حوزه، نتیجه قطبی‌شدن جهان و بنیاد اصلی استثمار پیرامون از سوی مرکز بوده و روند شکل‌گیری آن، به‌هیچ‌روی طبیعی نیست. درواقع، مرحله جدید جهانی‌شدن، شکل جدیدی از استثمار کشورهای پیرامونی است که حتی صنعتی‌شدن، آن‌ها را به‌خدمت منافع مرکز درمی‌آورد. او نگرش لیبرالیستی به جهانی‌شدن را توجیه وضعیت استثمارگرایانه حاکم می‌داند و تصریح می‌کند: «جهانی‌شدن از طریق بازار کار، یک اتوپیای ارتجاعی است» که ادامه این وضع به گسترش نابرابری‌ها، فقر، قطبی‌شدن جهان، و درهم‌ریختگی می‌انجامد. آسیب‌ها و مشکلات جهانی‌شدن به شکل‌های مختلفی در قالب بحران‌های گوناگونی مانند پیدایش منطقه‌گرایی-قوم‌گرایی به‌عنوان واکنش سیاسی در برابر جهانی‌شدن اقتصادی رخ می‌نمایند. او در مقالاتش به عملکرد سیاست خارجی آمریکا و انحصارهای جهانی پس از ۱۱ سپتامبر حمله کرده و آن را نشانه بحران ذاتی نظام سرمایه‌داری می‌داند (Ahmadi & Mansoorikhah, 2018: 2). پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سازمان تجارت جهانی، دور جدیدی از مذاکرات تجاری چندجانبه را در قالب دور دوحه با هدف بررسی مسائل حل‌نشده دور اروگوئه آغاز کرد. برزیل در دور دوحه، با اعتراض‌های گسترده کشورهای درحال‌توسعه دیگری مانند هند به آمیختگی مقررات جدید در سنگاپور<sup>۱</sup> (سیاست رقابتی، شفافیت خرید دولتی، و تسهیل تجارت) همراه شد. در این نشست، منافع برزیل در موضع تهاجمی دو مورد بود:

---

1. Singapore Terms

۱. حمایت از تولیدات داخلی به‌ویژه با حذف یارانه‌های صادراتی و قانون ضد دامپینگ؛
۲. دسترسی به بازار و کاهش حمایت از تولید داخلی که سبب تحریف تجارت محصولات کشاورزی می‌شد.

برزیل در گروه‌هایی مانند گروه کرنز، گروه بیست، دبلیو ۵۲، ناما ۱۱، و فانس به‌گونه‌ای فعالانه در سازمان تجارت جهانی شرکت دارد؛ همچنین، در گروه‌های منطقه‌ای مانند مرکوسور، فتا، ترتیبات نظام جهانی-ترجیحات تجاری بین کشورهای در حال توسعه، و پروتکل مذاکرات تجاری فعالیت دارد (Sotoudehnia, 2012: 12). در طول سال‌های عضویت برزیل در سازمان تجارت جهانی، دولت لولا توانست جایگاه آزادسازی اقتصادی را حفظ کند و گروه‌های مذاکره‌ای را با ایجاد مذاکره بین فتا و مرکوسور-اتحادیه اروپا تقویت کند. در طول این سال‌ها، برزیل در ایجاد یک رژیم تجاری جهانی بسیار فعال بوده است. پیروزی دیپلماتیک دولت لولا در سازمان تجارت جهانی، نتیجه اولویت جایگاه این سیاست، یعنی اهمیت کسب امتیاز در این سازمان برای دولت لولا بود.

گفت‌وگوها برای همگرایی و منطقه‌گرایی در امریکای لاتین از دهه ۱۹۵۰ شروع و به‌طور جدی از سال ۱۹۸۱ تا سال ۲۰۰۱ پیگیری شد و کم‌کم تعاملات و ارتباطات تجاری منطقه‌ای، بیشتر از همکاری‌های فرامنطقه‌ای شکل گرفت. در دهه ۱۹۸۰، تجارت آزاد در برزیل آغاز شد و در دوره ریاست‌جمهوری سولار دوملو<sup>۱</sup>، که تعرفه تجاری را کاهش داده بود، شدت یافت؛ اما فرایندهای منطقه‌گرایی در امریکای لاتین در طول دهه ۱۹۹۰ رونق بیشتری داشت (Hettne et al. 2013: 3, 142).

در اواخر سال ۱۹۸۶، کشورهای امریکای لاتین درباره دموکراسی، صلح، و توسعه سیاسی و برزیل و آرژانتین بر سر همگرایی سازوکار صنایع غذایی و اتوماسیون به توافق رسیدند و در سال ۱۹۸۸ پیمان همگرایی، همکاری، و توسعه با حذف تعرفه‌های تجاری امضا شد و تا سال ۲۰۰۵ این دو کشور موافقت‌نامه‌هایی را برای ایجاد بازار مشترک تنظیم کردند. شیلی، تنها کشوری بود که بدون داشتن عضویت کامل، پیمان‌های چندجانبه‌ای را با گروه‌های مختلف امضا کرد و تمایل خود را به تشکیل اتحاد منطقه‌ای نشان داد (Hettne et al. 2013: 3, 163).

## ۵. برزیل به‌عنوان قدرتی نوظهور در گذار نظام بین‌الملل و عرصه صلح و امنیت

### ۵-۱. برزیل به‌عنوان قدرتی نوظهور

پیدایی قدرت‌های نوظهور، یکی از ویژگی‌های مهم چشم‌انداز بین‌المللی معاصر است. بازخیزی قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل در عرصه‌های بین‌المللی با گروه‌بندی بریک و بریکس نمایان شد (Soleimanpour & Molaei, 2013: 9). برزیل در آغاز فرایند قدرت‌یابی است و به‌رغم چالش‌های ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، اینک فرایند هویت‌سازی بین‌المللی را طی می‌کند که فرجام آن، نقش‌آفرینی در اقتصاد و سیاست جهانی از طریق بازتوزیع نقش، نفوذ، و قدرت در حوزه‌های گوناگون نظام بین‌الملل است. یکی از پیامدهای قدرت‌یابی بازیگران جدید، طرح موضوع جابه‌جایی یا چرخش قدرت و نسبت میان قدرت‌های سنتی و نوظهور است. اگرچه قدرت‌یابی برزیل سبب گسست بنیادینی در نظام بین‌الملل نشد، اما تردیدی نیست که منافع و جهان‌بینی‌های متفاوت بازیگران غیرغربی در جایگاه یک مؤلفه جدید محیط بین‌المللی، می‌تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. تحرکات بین‌المللی قدرت‌های یادشده متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیتشان، از همگرایی تا واگرایی متغیر است؛ اما هویت بین‌المللی و سمت‌وسوی آینده آن در چگونگی شکل‌دهی به نظم بین‌المللی نقش‌آفرین است (Soleimanpour & Molaei, 2013: 12).

تحلیل ماهیت و فرایند قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور و دیدگاه‌ها و سیاست‌های قدرت‌های سنتی در مورد آن‌ها، از رهیافت‌ها و سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل تأثیر پذیرفته است. سنت رئالیستی از راهبرد تقابل جویانه جانب‌داری کرده و سنت لیبرالی، به راهبرد تعامل جویانه اقبال نشان داده است. رئالیست‌ها، قدرت‌یابی این قدرت‌ها را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت‌محور بررسی کرده و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار هستند. به‌نظر این طیف، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین غربی همسویی کاملی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها، در حاشیه نظام حکمرانی جهانی باقی بمانند؛ اما رهیافت لیبرال، قدرت‌های نوظهور را میانجی‌های وابستگی متقابل و تقسیم کار بین‌المللی اقتصادی-تجاری با قدرت‌های سنتی دانسته و تمایلی به زوال نظم اقتصادی موجود ندارند و تعامل با آن‌ها را نهادینه‌ساز نظم موجود می‌دانند. دیدگاه دیگر، بر لزوم تعامل و همگرایی قدرت‌های نوظهور در حکمرانی جهانی، برای تبدیل آن‌ها به شرکای مسئولیت‌پذیر<sup>۱</sup> تأکید می‌کند (Ikenberry, 2008: 16).

## ۲-۵. ماهیت قدرت اقتصادی-سیاسی نوظهور برزیل

یکی از ویژگی‌های دوران انتقالی نظام بین‌الملل، برقراری نسبت تازه میان دو حوزه منطقه‌ای و جهانی است. در این فرایند، گرایش به منطقه‌گرایی و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای، از ویژگی‌های آشکار دوره انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. این دگرگونی موجب می‌شود که مفهوم منطقه، نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده داشته باشد و قدرت‌های نوظهور، سیاست منطقه‌ای را به عنصری برای پیشبرد سیاست بین‌المللی‌شان تبدیل کنند (Hurrell, 2007: 45). همچنین، همگرایی منطقه‌ای، ابزاری برای قدرت‌نمایی نوظهورها به‌شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که مفهوم قدرت درحال‌ظهور، پیوند ژرفی با مفهوم منطقه یافته است. موقعیت منطقه‌ای سبب می‌شود که قدرت‌های نوظهور، هم‌زمان قدرت منطقه‌ای نیز قلمداد شوند. قدرت‌های نوظهور، نسبت استواری با فرایند منطقه‌گرایی یافته و درصدد بهره‌گیری از امکانات منطقه‌گرایی برای ارتقای جایگاه و بازیگری بین‌المللی خود برآمده‌اند (Nolte, 2010: 34). یکی دیگر از ویژگی‌های منطقه‌گرایی، چرخش تاریخی نقش امریکای لاتین در معادلات اقتصادی-سیاسی جهانی است. تعلق یکی از مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور به این حوزه، جابه‌جایی ژئوپلیتیک مرکز جاذبه قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به شمال امریکای لاتین و تبدیل آن به قدرت اقتصادی و بازیگر سیاسی، تراز مهمی را پدید آورد (Shaw et al. 2007).

اگرچه برزیلی‌ها به امریکای جنوبی برزیل محور چشم دوخته‌اند، اما با چالش‌های مهمی در تحقق بخشیدن به این هدف روبه‌رو شده‌اند. برزیل هنوز نتوانسته است مدیریت معادلات قدرت در منطقه را به‌عهده گیرد. این امر سبب شده است تا گرایش این قدرت بین اهداف منطقه‌ای و جهانی، نوسان یافته و در غیاب منطقه با ائتلاف‌سازی‌های فرامنطقه‌ای، به پی‌جویی اهداف بین‌المللی خود روی آورد. به این ترتیب، نخستین چالش مهم بریکس رخ نمود و ظرفیت‌های این گروه‌بندی به‌آزمون گذاشته شد. افزون‌براین، قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل، به جهان جنوب و کشورهای درحال‌توسعه (حوزه غیرغربی) تعلق دارند. اما به‌رغم این تعلق هویتی، بریکس (برخلاف تعابیر سنتی پیش‌گفته) معنای خود را از سنت جغرافیایی کسب نکرده است. به همین سبب، تداوم این روند موجب می‌شود که مفاهیم جهان سوم و جنوب جهانی، موضوعیت خود را از دست بدهند؛ زیرا در این شرایط، قدرت‌های نوظهور با بازتعریف مفاهیم یادشده بر ساختار نظام بین‌الملل تأثیر خواهند گذاشت (Hurrell and Sandeep, 2012).

اخیراً روابط بین جنوب درحال‌ظهور و جنوب درحال‌توسعه دچار تغییراتی شد و درصورت شمالی شدن و همگرایی این قدرت‌ها با مقتضیات نظم بین‌المللی موجود، این تحول می‌تواند بر پیوندهای پیشین آن‌ها با این مناطق تأثیرگذار باشد؛ اما پیوند با این حوزه‌ها و همکاری جنوب-جنوب، موجب می‌شود که

قدرت‌های نوظهور، افزون بر پیگیری اهداف اقتصادی-تجاری، از همگرایی سیاسی با این حوزه‌ها برای پیشبرد اهداف بین‌المللی و ارتقای موقعیت خود در نهادهای اقتصادی-سیاسی جهانی بهره ببرند. این پیوندهای اقتصادی امکان نفوذ قدرت‌های نوظهور در حوزه جنوب را، در راستای جلب حمایت‌های سیاسی در بحران‌ها، فراهم کرده است.

### ۳-۵. چشم‌انداز برزیل به‌عنوان عضو بریکس (قدرت نوظهور)

پیدایش قدرت‌های نوظهور در قالب بریک، بریکس، یا بریکسام، بازتاب دگرگونی‌های تأثیرگذار بر نظام بین‌الملل است. سرواژه «بریک» نخستین بار توسط نهادهای پژوهشی بانکداران سرمایه‌گذار و برای اشاره به اقتصادهای درحال‌ظهور در حوزه سرمایه‌گذاری، یعنی برزیل، روسیه، هند، و چین مطرح، و سپس، وارد گفتمان اقتصاد سیاسی بین‌الملل شد (Wilson and Purushothaman, 2003: 48). این اصطلاح از سال ۲۰۰۹، هم‌زمان با برگزاری نخستین اجلاس سران کشورهای بریکس در روسیه، از ماهیتی سیاسی نیز برخوردار و وارد ادبیات روابط بین‌الملل و سیاست جهانی شد. بریکس حدود ۱۵ درصد تولید داخلی و حدود ۱۳ درصد اقتصاد جهانی را در اختیار دارد (Ladwig, 2012).

اقتصاد در پیدایش قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل، نقش آشکاری داشت؛ به‌همین دلیل قدرت آن‌ها بیشتر با معیارهای اقتصادی‌ای مانند توسعه صنعتی و فناوریانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات و نقش آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای-جهانی سنجیده می‌شود (Praghan and Lazaroïu, 2011: 87). شاخص‌هایی مانند ظرفیت تولید علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی، دستیابی به نرخ رشد دورقمی در تولید گروهی از محصولات دارای فناوری بالا را نیز باید به معیارهای یادشده افزود. افزون‌براین، کشوری مانند برزیل، به‌عنوان یک قدرت نوظهور، از فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد نیز تأثیر پذیرفته و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای-جهانی جدید، به یکی از بازیگران مهم اقتصاد جهانی تبدیل شده است. رشد اقتصادی و افزایش سهم آن از صادرات و واردات جهانی، برزیل را به رده هفتم اقتصادهای برتر جهان ارتقا داده است (Subacchi, 2008: 42). جایگزینی چین به‌جای امریکا به‌عنوان مهم‌ترین شریک تجاری برزیل، از این فرایند حکایت دارد (Roberts, 2011: 37). افزون‌براین، وسعت منابع طبیعی و اقتصادی به برزیل اهمیت جهانی بخشیده است. این کشور از محیط پیرامونی مساعدی برای مدیریت فرایند قدرت‌نمایی منطقه‌ای-بین‌المللی برخوردار است و برنامه‌های توسعه اقتصادی آن نیز در گام نخست، به کسب موقعیت

قدرت بزرگ در امریکای جنوبی انجامیده است. برزیل به همراه آفریقای جنوبی، تنها قدرت‌های غیرهسته‌ای بریکس هستند که از قابلیت کسب نمایندگی صلح و امنیت در منطقه و جهان برخوردارند (Sotero and Armijo, 2007: 89).

نظام‌های سیاسی و الگوهای توسعه اقتصادی متفاوت؛ پیشینه‌های تاریخی و تجربه‌های سیاست خارجی گوناگون؛ اقتصادهای ناهمسان؛ درگیری‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای هند، روسیه و چین در آسیا؛ نگرانی برزیل از رشد سرمایه‌گذاری چین در امریکای لاتین؛ ناخرسندی روسیه از نفوذ چین در سبیری و سیاست‌های این کشور در زمینه انرژی؛ تلاش هند و برزیل برای عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و تلاقی تجدیدنظرطلبی بین‌المللی آن‌ها با مواضع چین و روسیه به عنوان قدرت‌های حافظ وضع موجود در این نهاد؛ حمایت روسیه، برزیل، هند، و آفریقای جنوبی از نظام بین‌الملل چندقطبی؛ گرایش ضمنی چین به جهان دوقطبی مشکل از امریکا و چین؛ و منافع ناهمسان، مانع اتخاذ مواضع مشترک و سیاست‌های هماهنگ در گروه بریکس شده است (Ladwig, 2012). اعضای بریکس، دارای قدرت اقتصادی و وزن سیاسی همسانی نیستند و تفاوت‌های درون‌گروهی، از جمله ویژگی‌های این گروه به شمار می‌آید. میراث‌های فرهنگی، سنت‌های تاریخی، تجربه‌های بین‌المللی، و هویت‌های جغرافیایی گوناگون و نظام‌های اقتصادی-سیاسی مختلف، الگوهای متفاوت توسعه، نرخ‌های رشد و درآمد سرانه ناهمسان نیز از جمله تفاوت‌های اعضای این گروه به شمار می‌آیند. هند و برزیل، به عنوان پیشتازان گروه چهار (هند، برزیل، آلمان، و ژاپن) در پی عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل بوده‌اند (Macfarlane, 2006: 85). نقش‌آفرینی مشترک هند و برزیل در شکل‌گیری گروه بیست به عنوان مظهر ائتلاف کشورهای جنوب، تقویت پیوندهای هند، برزیل، آفریقای جنوبی و مانند آن، همگی نشان‌دهنده رقابت و چالش گروه بریکس با قدرت‌های مستقر، روند چندقطبی شدن نوظهورها، و نوعی تجدیدنظرطلبی نظام‌مند است (Hurrell, 2006: 2).

## ۶. سیاست همکاری اقتصادی محور و گسترش صلح و امنیت

زمانی که موضوع‌های اقتصادی به صدر دستور کار سیاست خارجی می‌آیند، دیپلماسی اقتصادی جایگاه ممتازتری در روابط خارجی می‌یابد. دیپلماسی اقتصادی برزیل بیش و پیش از همه بر پایه «اتحاد با کشورهای پیرامونی، موازنه‌سازی نرم در برابر دستور کارهای سلطه‌جویانه کشورهای مسلط بر اقتصاد بین‌الملل، و کاهش نابرابری‌های اقتصادی و افزایش توسعه اقتصادی در داخل» استوار است؛ به گونه‌ای که سرانجام، به برقراری نظم اقتصادی متوازن‌تری بینجامد (Subacchi, 2008: 41). سه رکن مهم برای

سیاست خارجی اقتصادمحور برزیل مطرح است که در ادامه توضیح داده شده‌اند.

#### ۱-۶. پیشبرد همگرایی اقتصادی در منطقه آمریکای لاتین

مهم‌ترین رکن دیپلماسی اقتصادی برزیل، «ترویج همگرایی منطقه‌ای» است. برزیل، به‌ویژه از ابتدای هزاره کنونی میلادی، این سیاست را در دستور کار خود قرار داد و کوشید «اتحادیه مرکوسور» را که زمانی مهم‌ترین شکل اقتصادی منطقه آمریکای لاتین به‌شمار می‌آمد، بازآفرینی کند. همگرایی اقتصادی با تقویت جایگاه اقتصادی برزیل در منطقه، می‌تواند مقدمه تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی باشد. هدف، ایجاد محور اتحاد برزیل-آرژانتین برای شکل‌دهی نظم جهانی چندقطبی بود. برزیل سعی داشت کشور و منطقه خود را از سلطه مالی و نفوذ اقتصادی آمریکا خارج کند. این اتحادیه، در تقابل با طرح آمریکا برای آزادسازی تجارت بود. در پی این تلاش‌ها، در سال ۲۰۰۳، موافقت‌نامه تجارت آزاد میان مرکوسور و جامعه کشورهای آند امضا شد. در سال ۲۰۰۴، جامعه ملل آمریکای جنوبی با ورود شیلی، گویان، و سورینام بنیان‌گذاری و در سال ۲۰۰۷، به اتحادیه ملل آمریکای جنوبی تغییر نام داد. این تشکل، مبارزه با توسعه نامتقارن، تقویت چندجانبه‌گرایی، و کمک به ایجاد نظم جهانی چندقطبی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد (Praghan et al. 2011: 51). در سال ۲۰۰۹، تقویت همکاری مرکوسور با آ.سه.آن (اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا) با بیانیه‌ای مشترک شکل گرفت و در سال ۲۰۱۱، در جریان اجلاس مونته‌ویدئو، وزرای امور خارجه چهار کشور عضو به‌همراه ریاض‌مالکی (وزیر امور خارجه فلسطین) — توافق‌نامه تجارت آزاد را با تشکیلات خودگردان فلسطین و نیز پس از ۲۰ سال گفت‌وگو، توافق‌نامه مشارکت راهبردی و تجارت آزاد میان مرکوسور و اتحادیه اروپا را امضا کردند که می‌توانست سبب رونق مرکوسور شود، اما از آنجاکه اجرایی شدن این توافق به‌معنای ورود محصولات تولیدی مرکوسور (بیشتر مواد غذایی) به بازار بزرگ اتحادیه اروپا بود، یک سال پس از امضای آن، ابهام‌هایی در مورد آینده آن و روند تصویب توافق‌نامه در پارلمان‌های اعضای اتحادیه اروپا به‌وجود آمد. این ابهام‌ها سبب شد که برخی از تحلیلگران اعلام کنند که هدف این توافق‌نامه، سوءاستفاده از روابط بین اتحادیه اروپا و مرکوسور است (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 5).

مرکوسور در سال‌های اخیر، با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو بوده است. با توجه به اینکه اقتصاد اعضای مرکوسور، بیشتر بر تولید کالاهای کشاورزی و غذایی متمرکز است، این کشورها بیشتر در پی بازارهای مطمئنی برای کالاهای خود هستند و درواقع، اقتصاد آن‌ها مکمل یکدیگر نیست و نگاه آن‌ها بیشتر به بیرون بلوک است. این اختلاف‌ها، به‌ویژه در پیگیری موافقت‌نامه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا و

چین، خودنمایی کرد. این مسئله سبب شد که برخی از کشورها، از جمله برزیل و اروگوئه، خواهان انعطاف‌پذیری برای مذاکره جداگانه اعضا به منظور انعقاد توافقنامه تجارت آزاد با طرف‌های ثالث شوند. افزون‌براین، آرژانتین به دلیل نگرانی از واردات بی‌رویه به مرکوسور و آسیب دیدن اقتصاد آن، با مذاکره جداگانه اعضا با طرف‌های ثالث مخالفت کرد. آرژانتین، بحث تعیین تعرفه‌های مشترک خارجی را مطرح کرد که با مخالفت رؤسای جمهور پاراگوئه، برزیل، و اروگوئه روبه‌رو شد. همچنین، اروگوئه با توجه به برنامه‌هایش برای تولید کالاهای اساسی برای حدود ۵۰ میلیون نفر و سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی، در پی بازارهای جدید و انعقاد توافق‌نامه‌های دوجانبه با طرف‌های ثالث بود. دلیل مخالفت آلمان، فرانسه، و برخی از اعضای اتحادیه اروپا همچون بلژیک، ایرلند، هلند، و اتریش با اجرایی شدن این توافق‌نامه با مرکوسور، اقدامات و موضع‌گیری‌های بولسونارو، رئیس‌جمهور برزیل (مانند خروج از معاهده آب‌وهوایی پاریس و آنچه کشورهای غربی آن را آتش زدن جنگل‌های آمازون برای تبدیل آن‌ها به زمین‌های کشاورزی نامیده‌اند) است که سبب موضع‌گیری سختگیرانه برخی از اعضای اتحادیه اروپا شد (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 6-7).

مهم‌ترین چالش‌های حقوقی اعضا برای رسیدن به قرارداد تجارت آزاد دوجانبه با طرف‌های ثالث عبارت‌اند از:

۱. تعرفه یکسان برای واردات کالا از کشورهای ثالث؛

۲. لزوم مذاکره و توافق مشترک با کشورهای دیگر در حوزه‌های تجاری.

در مجموع، اختلاف دیدگاه‌های اعضای مرکوسور سبب شد که مذاکرات مربوط به تجارت آزاد با طرف‌های ثالث، سال‌ها طول بکشد؛ بنابراین، این بلوک تجاری نتوانسته است آن‌گونه که شایسته است، سهم مناسبی از تجارت جهانی را به دست آورد و اگر بخواهد به این روند ادامه دهد، بیش‌از گذشته از تجارت جهانی عقب می‌افتد (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 8).

## ۲-۶. پیشبرد همکاری جنوب-جنوب

برزیل در شماری از توافقات تجاری در خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی و توافق دور دوحه<sup>۱</sup>، مانند توافق جنوب-جنوب مشارکت کرد. با افزایش تجارت میان کشورهای جنوبی، فواید زیادی

1. Doha Round

نصیب آن‌ها می‌شد و می‌توانست جایگزین یا مسیر نوینی برای توسعه یا جذب بیشتر تجاری نسبت به موقعیت تجاری موجود با کشورهای شمالی باشد. افزون‌براین، چالش‌های گوناگون تجارت با کشورهای شمالی، مانند یکجانبه بودن توافق، استعماری بودن به‌سبب دارا بودن صنایع و دانش پیشرفته‌تر، و... را نداشت و کشورهای جنوب را به‌سوی توسعه پیش می‌برد (Polaski, 2009: 39).

مبنای سیاست خارجی برزیل در دوران جنگ سرد، راهبرد «استقلال از طریق فاصله‌گیری از درگیری‌های بین‌المللی» و در دوران پس از جنگ سرد، راهبرد «استقلال از طریق مشارکت با قدرت‌های جهانی در حل معضلات بین‌المللی» بود. این کشور از سال ۲۰۰۳، کوشید تا با کشورهای درحال توسعه و توسعه‌نیافته بیشتری وارد تعامل شود و به‌همین دلیل، سازمان همکاری را در سال ۱۹۸۷ در وزارت امور خارجه خود بنا نهاد. کارویژه این سازمان، ارائه کمک مالی، دادن وام، کمک فنی-کارشناسی به کشورهای جنوب، و هماهنگ‌سازی فعالیت‌های سایر نهادهای دولتی فعال در عرصه بین‌المللی است. برزیل با این راهبرد، به‌عنوان مدافع تمام‌عیار کشورهای جنوب در مذاکرات تجاری این سازمان در برابر زیاده‌خواهی‌ها و خواسته‌های نامتعارف کشورهای شمال برای دریافت امتیازهای گسترده از کشورهای جنوب قد علم کرد (Dimaranan, 2006: 56). نتایج همکاری‌های تجاری بین کشورها در توافق جنوب-جنوب در جدول‌های زیر ارائه شده است و تغییر درصد جذب واقعی، تولید خالص داخلی، و سطح رفاه را بیان می‌کند، که نشان می‌دهد، روابط تجاری هند-برزیل-ساکوفا<sup>۱</sup> تأثیر بسیار کمی بر هند و برزیل داشته است.

با مقایسه جدول‌های شماره (۲ و ۳) این گونه به‌نظر می‌رسد که باوجود افزایش درصد جذب واقعی، تولید خالص داخلی، و سطح رفاه در سال ۲۰۱۸ در روابط تجاری کشورهای جنوب، این تغییرات منظم نبوده و برای برخی کشورها مانند برزیل، چین، هند، و ساکو درصد بیشتری را نشان می‌دهد که حکایت از فعالیت‌های تجاری بیشتر نسبت به کشورهای دیگر در تعاملات جنوب-جنوب دارد.

دو کشور هند و برزیل، مزیت‌های تجاری و سطح رفاه بسیار کمی را تجربه کرده‌اند، درحالی‌که ساکو، مزیت‌های به‌مراتب بیشتری را به‌دست آورد. تعجب‌آور نیست که سهم کشورهای آی.بی.اس.ای در تجارت کل شرکای آن‌ها در وضع موجود کم است. تغییرات آماره‌های ماکرواقتصادی کشورهای جنوب نیز در سال ۲۰۱۸ نسبت به سال ۲۰۰۹ افزایش یافته و نقش ساکو و کشورهای هند، چین، و برزیل در آن چشمگیرتر بوده است.

1. IBSA: India-Brazil-SACU FTA

جدول (۲): تأثیر تجاری واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۰۹)

| Countries or group | Imports |       |       | Exports |       |       | Terms of trade |       |       |
|--------------------|---------|-------|-------|---------|-------|-------|----------------|-------|-------|
|                    | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA           | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.37    | 2.23  | 2.23  | 0.25    | 1.24  | 1.66  | 0.10           | 0.57  | 0.48  |
| Argentina          | -0.04   | -0.46 | 7.77  | -0.02   | -0.19 | 3.06  | -0.02          | -0.28 | 1.89  |
| Uruguay            | -0.01   | -0.10 | 1.15  | 0.00    | -0.12 | 1.65  | 0.00           | -0.01 | 0.01  |
| Chile              | -0.04   | -0.05 | 1.78  | -0.01   | -0.01 | 1.49  | -0.02          | -0.04 | -0.22 |
| Venezuela          | -0.09   | -0.24 | 2.56  | 0.00    | 0.00  | 1.21  | -0.08          | -0.21 | 1.06  |
| China              | 0.00    | 1.28  | 1.87  | 0.00    | 1.03  | 1.47  | 0.00           | -0.01 | -0.11 |
| India              | 0.93    | 1.90  | 2.61  | 1.45    | 2.95  | 4.57  | -0.03          | -0.11 | -0.64 |
| SACU               | 2.32    | 3.02  | 3.11  | 1.13    | 1.79  | 1.90  | 0.19           | 0.06  | 0.02  |

Source: Global model simulation results.  
 Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۳): تأثیر تجاری واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۱۸)

| Countries or group | Imports |       |       | Exports |        |       | Terms of trade |       |       |
|--------------------|---------|-------|-------|---------|--------|-------|----------------|-------|-------|
|                    | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC  | IMSAC | IBSA           | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.78    | 2.69  | 2.73  | 0.56    | 2.15   | 2.43  | 0.81           | 1.12  | 1.15  |
| Argentina          | 0.01    | -0.11 | 7.79  | 0.13    | 0.06   | 4.1   | 0.019          | -0.01 | 2.11  |
| Uruguay            | 0.1     | 0.06  | 2.13  | 0.06    | -0.003 | 2.08  | 0.13           | 0.04  | 0.16  |
| Chile              | -0.01   | -0.01 | 1.96  | 0.01    | 0.03   | 1.87  | 0.05           | 0.07  | -0.03 |
| Venezuela          | -0.02   | -0.01 | 2.51  | 0.00    | 0.01   | 1.32  | 0.01           | -0.09 | 1.61  |
| China              | 0.24    | 2.48  | 2.65  | 0.12    | 2.01   | 2.34  | 0.18           | 0.06  | 0.03  |
| India              | 1.17    | 2.61  | 3.5   | 2.11    | 3.67   | 5.21  | 0.16           | 0.06  | 0.04  |
| SACU               | 2.96    | 4.1   | 4.21  | 1.98    | 2.42   | 2.84  | 0.34           | 0.19  | 0.11  |

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.  
 Resulted from: TREDE AND DEVELOPMENT REPORT 2018- UNITED NATIONS ASSESSMENT OF SOUTH-SOUTH COOPERATION AND THE GLOBAL NARRATIVE ON THE EVE OF BAPA+40- SOUTH CENTRE

داده‌های مربوط به سهم صادرات برپایه مقصد و سهم واردات در جدول‌های شماره (۶ و ۷)، نشان می‌دهد که صادرات برزیل نسبت به هند و افریقای جنوبی از ۱/۳ به ۲/۱ درصد از صادرات کل افزایش یافته و سهم واردات این کشور از ۱/۸ به ۲/۲ درصد رسیده است. در مقام مقایسه، سهم تجارت برزیل با اتحادیه اروپا، امریکا، و همسایگان منطقه‌ای آن نیز بسیار بیشتر بوده است (Polaski, 2009: 40).

جدول (۴): اهمیت میزان ماکرواقتصادی واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۰۹)

| Countries or group | Absorption |       |       | GDP  |       |       | welfare |       |       |
|--------------------|------------|-------|-------|------|-------|-------|---------|-------|-------|
|                    | IBSA       | IBSAC | IMSAC | IBSA | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.06       | 0.20  | 0.26  | 0.03 | 0.03  | 0.13  | 0.09    | 0.30  | 0.42  |
| Argentina          | 0.00       | -0.01 | 0.31  | 0.00 | -0.01 | -0.07 | 0.00    | -0.01 | 0.35  |
| Uruguay            | 0.00       | -0.01 | 0.12  | 0.00 | 0.00  | 0.13  | 0.00    | -0.01 | 0.18  |
| Chile              | -0.01      | -0.02 | 0.42  | 0.00 | 0.00  | 0.36  | -0.02   | -0.02 | 0.66  |
| Venezuela          | -0.02      | -0.04 | 0.27  | 0.00 | 0.00  | 0.02  | -0.02   | -0.06 | 0.36  |
| China              | 0.00       | 0.35  | 0.57  | 0.00 | 0.33  | 0.56  | 0.00    | 0.68  | 1.12  |
| India              | 0.03       | 0.08  | 0.16  | 0.07 | 0.16  | 0.35  | 0.05    | 0.13  | 0.27  |
| SACU               | 0.28       | 0.40  | 0.43  | 0.00 | 0.16  | 0.20  | 0.40    | 0.59  | 0.63  |

Source: Global model simulation results.  
 Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC= acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۵): اهمیت میزان ماکرواقتصادی واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۱۸)

| Countries or group | Absorption |       |       | GDP  |       |       | welfare |       |       |
|--------------------|------------|-------|-------|------|-------|-------|---------|-------|-------|
|                    | IBSA       | IBSAC | IMSAC | IBSA | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 1.12       | 1.34  | 1.18  | 1.06 | 1.04  | 1.13  | 1.13    | 1.41  | 1.49  |
| Argentina          | 0.08       | 0.02  | 0.89  | 0.09 | 0.03  | 0.01  | 0.09    | 0.04  | 2.1   |
| Uruguay            | 0.07       | 0.03  | 0.62  | 0.08 | 0.08  | 0.91  | 0.17    | 0.05  | 1.41  |
| Chile              | 0.05       | 0.03  | 0.82  | 0.08 | 0.06  | 0.98  | 0.14    | 0.05  | 1.76  |
| Venezuela          | 0.02       | 0.01  | 0.59  | 0.07 | 0.06  | 0.61  | 0.09    | 0.03  | 1.12  |
| China              | 0.1        | 1.13  | 1.18  | 0.14 | 0.78  | 0.93  | 0.21    | 1.54  | 2.07  |
| India              | 0.6        | 1.02  | 1.03  | 0.31 | 0.54  | 0.79  | 0.34    | 1.14  | 1.57  |
| SACU               | 0.95       | 1.87  | 1.88  | 0.24 | 0.59  | 0.78  | 0.96    | 1.61  | 1.89  |

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC= acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.  
 Resulted from: TREDE AND DEVELOPMENT REPORT 2018- UNITED NATIONS ASSESSMENT OF SOUTH-SOUTH COOPERATION AND THE GLOBAL NARRATIVE ON THE EVE OF BAPA+40- SOUTH CENTRE

## ۳-۶. همکاری با قدرت‌های نوظهور (بریکس) در نظام بین‌الملل

آشکارترین جلوه همکاری اقتصادی برزیل با قدرت‌های نوظهور را می‌توان در عضویت این کشور در گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی) یافت که از سال ۲۰۱۰ با توجه به حضور مقام‌های عالی‌رتبه دولتی در نشست‌های آن، اعتبار بیشتری یافته است؛ به‌عنوان مثال، برزیل در اجلاس بریکس، خواستار افزایش تعداد نمایندگان قدرت‌های نوظهور در صندوق بین‌المللی پول (نسبت به کشورهای غربی) شد و تلاش کرد، سهم کشورهای غیرغربی و درحال توسعه را در تصمیمات آن افزایش دهد.

جدول (۶): سهم صادرات برزیل، چین، هند، و ساکو در مقصد، پیش و پس از توافق جنوب-جنوب

| Destination             | Brazil |      |       |       | China |      |       |       | India |      |       |       | SACU |      |       |       |
|-------------------------|--------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|------|------|-------|-------|
|                         | Base   | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE | IBSA | IBSAC | IMSAC |
| Brazil                  |        |      |       |       | 0.5   | 0.5  | 0.6   | 0.6   | 1.4   | 1.6  | 1.6   | 1.6   | 1.0  | 1.2  | 1.2   | 1.2   |
| Argentina               | 7.4    | 7.4  | 7.1   | 8.0   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.4   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.4   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.3   |
| Uruguay                 | 0.9    | 0.9  | 0.9   | 0.9   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.1   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.1   | 0.0  | 0.0  | 0.0   | 0.0   |
| Chile                   | 2.1    | 2.0  | 2.0   | 2.3   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.3   | 0.2   | 0.2  | 0.2   | 0.2   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.2   |
| Venezuela               | 1.6    | 1.6  | 1.5   | 2.3   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.2   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.2   | 0.1  | 0.1  | 0.1   | 0.1   |
| China                   | 4.3    | 4.3  | 8.1   | 6.7   |       |      |       |       | 5.1   | 5.1  | 5.9   | 5.9   | 3.4  | 3.3  | 3.7   | 3.7   |
| India                   | 0.6    | 1.2  | 1.2   | 1.1   | 0.7   | 0.7  | 1.2   | 1.2   |       |      |       |       | 3.3  | 7.5  | 7.2   | 7.1   |
| SACU                    | 0.7    | 0.9  | 0.8   | 0.8   | 0.3   | 0.3  | 0.5   | 0.5   | 0.7   | 0.9  | 0.9   | 0.9   |      |      |       |       |
| European Union          | 29.0   | 28.8 | 27.7  | 27.5  | 21.6  | 21.7 | 21.3  | 21.3  | 29.9  | 29.8 | 29.6  | 29.5  | 36.5 | 34.4 | 34.5  | 34.5  |
| United States           | 23.5   | 23.3 | 22.3  | 22.1  | 27.0  | 27.0 | 26.6  | 26.5  | 20.1  | 20.1 | 20.0  | 20.0  | 12.8 | 12.4 | 12.4  | 12.4  |
| Rest of the Americas    | 10.0   | 10.0 | 9.5   | 9.4   | 4.2   | 4.2  | 4.1   | 4.1   | 3.5   | 3.4  | 3.4   | 3.4   | 2.1  | 2.1  | 2.1   | 2.1   |
| East and Southeast Asia | 9.3    | 9.2  | 8.9   | 8.9   | 24.3  | 24.3 | 23.9  | 23.9  | 15.5  | 15.4 | 15.3  | 15.2  | 12.2 | 11.9 | 11.9  | 11.9  |
| Rest of the world       | 10.5   | 10.4 | 10.0  | 9.9   | 7.9   | 7.9  | 7.8   | 7.8   | 23.1  | 23.0 | 22.8  | 22.7  | 18.2 | 17.3 | 17.3  | 17.3  |

Source: Global model simulation results.

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۷): سهم واردات برزیل، چین، هند، و ساکو در مبدأ، پیش و پس از توافق جنوب-جنوب

| Destination             | Brazil |      |       |       | China |      |       |       | India |      |       |       | SACU |      |       |       |
|-------------------------|--------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|------|------|-------|-------|
|                         | Base   | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE | IBSA | IBSAC | IMSAC |
| Brazil                  |        |      |       |       | 0.8   | 0.8  | 1.5   | 1.2   | 0.7   | 1.4  | 1.4   | 1.2   | 1.3  | 1.7  | 1.7   | 1.6   |
| Argentina               | 8.8    | 8.8  | 8.8   | 9.0   | 0.4   | 0.4  | 0.3   | 1.0   | 0.9   | 0.9  | 0.8   | 2.5   | 1.1  | 1.1  | 1.0   | 1.2   |
| Uruguay                 | 0.8    | 0.8  | 0.8   | 0.8   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.0   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.0   | 0.1  | 0.1  | 0.1   | 0.1   |
| Chile                   | 1.4    | 1.3  | 1.3   | 1.6   | 0.4   | 0.4  | 0.4   | 0.4   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.3   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.2   |
| Venezuela               | 0.8    | 0.8  | 0.7   | 0.8   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.1   | 5.9   | 5.7  | 5.5   | 7.6   | 0.0  | 0.0  | 0.0   | 0.0   |
| China                   | 3.1    | 3.1  | 4.2   | 4.1   |       |      |       |       | 5.6   | 5.4  | 9.5   | 9.2   | 4.6  | 4.5  | 6.3   | 6.3   |
| India                   | 1.2    | 1.4  | 1.3   | 1.4   | 0.8   | 0.8  | 1.0   | 1.0   |       |      |       |       | 1.2  | 1.7  | 1.6   | 1.6   |
| SACU                    | 0.6    | 0.8  | 0.8   | 0.7   | 0.4   | 0.4  | 0.5   | 0.5   | 2.6   | 5.8  | 5.5   | 5.4   |      |      |       |       |
| European Union          | 32.0   | 31.9 | 31.6  | 31.2  | 17.7  | 17.7 | 17.4  | 17.3  | 27.2  | 26.1 | 25.1  | 24.4  | 36.0 | 35.8 | 35.2  | 35.1  |
| United States           | 23.7   | 23.7 | 23.4  | 23.2  | 10.2  | 10.2 | 10.0  | 9.9   | 9.6   | 9.2  | 8.9   | 8.7   | 11.5 | 11.5 | 11.3  | 11.3  |
| Rest of the Americas    | 5.6    | 5.6  | 5.5   | 5.5   | 2.5   | 2.5  | 2.4   | 2.4   | 4.5   | 4.3  | 4.1   | 3.9   | 1.7  | 1.7  | 1.7   | 1.7   |
| East and Southeast Asia | 11.3   | 11.2 | 11.1  | 11.0  | 40.4  | 40.4 | 39.7  | 39.6  | 22.3  | 21.4 | 20.5  | 19.4  | 12.4 | 12.3 | 12.0  | 12.0  |
| Rest of the world       | 10.7   | 10.6 | 10.5  | 10.5  | 10.1  | 10.1 | 9.9   | 9.9   | 20.3  | 19.3 | 18.3  | 17.5  | 16.3 | 16.4 | 16.2  | 16.2  |

Source: Global model simulation results.

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

همچنین، پیشنهاد ایجاد بانک توسعه بریکس را با هدف تأمین مالی طرح‌های عمرانی در کشورهای عضو و سایر کشورهای در حال توسعه مطرح کرد که در صورت اجرایی شدن، به عنوان یک سازوکار موازی با صندوق بین‌المللی پول عمل خواهد کرد (Drezner, 2009: 57).

از سال ۲۰۱۶، سیاست بریکس مبتنی بر افزایش همکاری با کشورهای غیر عضو، به ویژه کشورهای نوظهور، بود. در سال‌های اخیر نیز پیشنهادهای گوناگونی برای گسترش بریک مطرح شد. توصیه‌هایی مانند بریک<sup>۱</sup> (k اشاره به کره جنوبی و قزاقستان)، بریمک<sup>۲</sup> (M اشاره به مکزیک)، بریکا<sup>۳</sup> (A اشاره به

1. BRICK
2. BRIMC
3. BRICA

کشورهای عرب خلیج فارس) و بریکت<sup>۱</sup> (E اشاره به شرق اروپا و T به ترکیه اشاره دارد) (Mostafa & Mahmood, 2016: 157). بریکس در سال ۲۰۱۶ حدود ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را در اختیار داشت (Lemco, 2016: 2). نقش عمده بریکس در جریان اصلی روابط بین‌الملل، مخالفت با سلطه آمریکا و تغییر قدرت از غرب است؛ بنابراین، بانک توسعه جدید، نه تنها جایگزینی برای نهادهای زیر کنترل غرب است، بلکه مانع تحریم‌های تحمیلی غرب می‌شود و روشی برای اعمال نفوذ از دست‌رفته در صحنه جهانی است (Lemco, 2016: 2). هدف دولت‌های بریکس، تقابل مستقیم با قدرت بالادستی نیست. این دولت‌ها با ابزارهای موازنه نرم، در پی تقابل با قدرت برتر آمریکا و افزایش نفوذ و جایگاه خود در سطح جهانی هستند. درواقع، شکل‌گیری بریکس، واکنشی به عدم تعادل نظم جهانی است. احتمال اینکه بریکس، دستورکار بین‌المللی و رویه مؤسسه‌های بین‌المللی را به چالش بکشد، زیاد است. اکنون بریکس، نه تنها در اقتصاد، اصلاحات سازمانی، و سیاست و امنیت، بلکه در حوزه‌های زیست‌محیطی، اجتماعی، و بهداشت نیز به بازیگر کلیدی عرصه بین‌الملل تبدیل شده است و به‌این ترتیب، با رهبری کشورهای در حال توسعه، به‌سوی نظم چندقطبی پیش می‌رود (Yazdani & Moradifar, 2018: 57). برپایه برآورد آماری سال ۲۰۱۹، اعضای بریکس، بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند (Worldometers, 2019) و برپایه آمار ارائه‌شده از تولید ناخالص داخلی کشورها در سال ۲۰۱۸، سهم کشورهای بریکس از کل تولید ناخالص داخلی جهان، به حدود ۳۲ درصد رسیده است (Imf, 2019).

پیوستن به ائتلاف بریکس، یک تصمیم راهبردی از سوی دولت‌های عضو است؛ اما برگزاری انتخابات در کشورهای عضو بریکس و تغییر دولت‌ها می‌تواند زمینه‌ساز تغییر رویکرد اعضا، کاهش سطح همکاری، یا حتی خروج از بریکس باشد؛ برای مثال، روی کار آمدن ژائیر بولسونارو در انتخابات ۲۰۱۹ برزیل، که دارای گرایش‌های راست‌گرایانه افراطی است و روابط نزدیکی با آمریکا دارد، می‌تواند به اتحاد بریکس و روابط آن با کشورهای دیگر، آسیب وارد کند. چین، اصلی‌ترین شریک تجاری برزیل است و در سال ۲۰۱۸ میلادی ۲۷/۸ درصد از صادرات آن را به خود اختصاص داده است؛ اما بولسونارو گفته بود که مایل است، چین از برزیل خرید کند، نه اینکه برزیل را بخرد (Seifi & Khorramshad, 2019: 49). اعلام آمادگی برزیل برای بنیان‌گذاری پایگاه نظامی آمریکا در این کشور و امکان انتقال سفارت برزیل در اسرائیل به قدس و حمایت دولت برزیل از گوایدو (رهبر اپوزیسیون و رئیس‌جمهور خودخوانده ونزوئلا)

نمونه‌های دیگری از تغییر موضع برزیل نسبت به دولت پیشین بود که تضادهای چشمگیری با مواضع اعضای دیگر بریکس دارد (Aman, 2018).

### نتیجه‌گیری

پیدایش قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل در قالب بریک، بریکس، یا بریکسام، یکی از ویژگی‌های مهم چشم‌انداز نظام بین‌الملل معاصر است که با گسترش روابط خود با کشورهای جنوب و نیز نگهداشت روابط با کشورهای شمال، فصل تازه‌ای از صلح، روابط متقابل، و امنیت را رقم زده است. اقتصاد در پیدایی و نقش‌آفرینی قدرت‌های درحال‌ظهوری مانند برزیل، نقش فراوانی داشته است. برزیل، به‌عنوان یک قدرت نوظهور، از فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دورهٔ پساجنگ سرد نیز تأثیر پذیرفت و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای و جهانی جدید، به یکی از مؤلفه‌های مهم اقتصاد جهانی تبدیل شد. برزیل و افریقای جنوبی، تنها قدرت‌های غیرهسته‌ای بریکس بوده‌اند که از قابلیت نمایندگی صلح و امنیت در منطقه و در عرصهٔ جهانی برخوردار بودند. باوجود حمایت برزیل از نظام بین‌الملل چندقطبی، گرایش ضمنی چین به جهان دوقطبی متشکل از آمریکا و چین و منافع ناهمسان، مانع شکل‌گیری مواضع مشترک، سیاست‌های هماهنگ، و رفتارهای جمعی در گروه‌بندی بریکس شد. نقش توافق‌نامه‌ها و پیمان‌های تجاری کشور نوظهور اقتصادی‌ای مانند برزیل با کشورهای دیگر در راستای برقراری روابط تجاری-اقتصادی و گسترش صلح و امنیت جهانی ایجاد می‌کنند، چشمگیر است. هند و برزیل، ۱۵ توافق‌نامه در زمینه‌های گوناگون، ازجمله تجارت، بازرگانی، کشاورزی، انرژی، و محیط زیست دارند. صادرات برزیل به کشورهای آمریکای جنوبی، خاورمیانه، و اقیانوسیه و نیز به کشورهای عضو مرکوسور، اتحادیهٔ اروپا، افریقا، آسیا، و آمریکای مرکزی و کارائیب در راستای گسترش همکاری‌های اقتصادی است. امضای موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد بین مرکوسور (دربردارندهٔ کشورهای برزیل، آرژانتین، اروگوئه، و پاراگوئه) و اتحادیهٔ اروپا نیز بر اهمیت نقش تجاری برزیل افزوده است. همچنین، انعقاد موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد<sup>۱</sup> در ژوئن ۲۰۱۹، سبب امضای موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد بین دو قطب اقتصادی بزرگ اروپا و آمریکای جنوبی شد. مهم‌ترین رکن دیپلماسی اقتصادی برزیل، ترویج همگرایی اقتصادی است. همگرایی اقتصادی می‌تواند با تقویت جایگاه اقتصادی برزیل در آمریکای

1. FTA: Free Trade Agreement

جنوبی، مقدمهٔ تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی باشد. هدف برزیل این است که محور اتحاد برزیل-آرژانتین به یکی از قطب‌های شکل‌دهندهٔ نظم جهانی چندقطبی آینده تبدیل شود و زمینهٔ ثبات بیشتر در منطقه و جهان را فراهم کند. برزیل در شماری از توافقات تجاری در خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی و توافق دور دوحه، مانند توافق جنوب-جنوب، مشارکت کرد که می‌تواند جایگزین یا مسیر دیگری برای توسعه یا جذب بیشتر تجاری نسبت به موقعیت تجاری موجود با کشورهای شمالی باشد. مشاهده می‌شود که برزیل با گسترش تعاملات اقتصادی-تجاری خود با کشورهای گوناگون، در پی ایجاد همکاری‌های مختلف با کشورهای شمال و جنوب بوده و عامل پیوند میان مناطق شمالی و جنوبی است تا امکان گسترش صلح و در نتیجه، بهبود امنیت بین‌المللی را فراهم کند.

### منابع

- Ahmadi, Hafez & Mansoorikhah, Alireza (2018), "Sociological Study of Globalization Concept in Samir Amin View". *The Second international Conference of Global Humanities Studies with a Socio-Cultural Approach*. (in persian).
- Aman, Fatemeh (2018). "Will the Relations between Brazil and Iran with the Presidency of Bolsonaro last?", *December 14th, Atlantic Council, Iranian Diplomacy Editorial Board*. Available at: [www.irdiplomacy.ir](http://www.irdiplomacy.ir) (in persian).
- Baer, Werner (2008). *The Brazilian Economy: Growth and Development*, University of Illinois. Urbana-Champaign.
- Baer Werner, Jerry Dávila, André de Melo Modenesi, Maria da Graça Derengowski Fonseca, Jaques Kerstenetzky (2018). *Brazil's Economy: An Institutional and Sectoral Approach*. Published: September 30, 2020 by Routledge, 194 Pages.
- Bozorgi, Vahid (2007). *An Introduction to the World Trade Organization and incorporation of Iran*. Tehran: Qomes. (in persian).
- Chilcote, Ronald H (2014). *Theories of Comparative Politics*. translated by Vahid Bozorgi-Alireza Tayyeb. Rasa Cultural Services Institute. (in persian).
- Countries in the world by population (2019). Available at: <https://www.worldometers.info/world-population/population-by-country/>
- Delavar, Ali (2006). *Theoretical and Practical Foundations of Research in Humanities and Social Sciences*. Tehran, Roshd, 5th Edition (in persian).
- Delavar, Ali (2010). "Qualitative Methodology". *Rahbord*, No. 54 (for qualitatives research); 307-329. (in persian).

- Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran) (2021). "30th Anniversary of Mercosur Establishment, Achievements and Challenges". Available at: <https://economic.mfa.ir/portal/newsview/633866>, March 2021. (in persian).
- Dimaranan, Betina V., ed. (2006). *Global Trade, Assistance and Production: The GTAP 6 Data Base*. West Lafayette. Ind.: Center for Global Trade Analysis, Purdue University.
- Drezner, W. Daniel. (June 2009). "Loose BRICs", *The National Interest*.
- Ellis, Howard Sylvester, January 1 (1969). *The Economy of Brazil*. Publisher: University of California Press, Hardcover: 408 pages.
- Flemes, Daniel. (2010). "Regional Leadership in the Global System: Ideas". *Interests and Strategies of Regional Powers*, Farnham, Ashgate
- Francisco, Laplane Mariano (2003). *Brazil In The WTO: Balance And Perspective*, University of Campians, Sao Paulo, pp. 1-4.
- Haghighi, Iman (2006). "Ups and Downs in Theories of Development Economics". *Rahbord of Yas*, No. 5. (in persian).
- Hettne. Björn., Inotai, András., & Sunkel, Osvaldo (2013). *Globalism and the New Regionalism*. Translated by Alireza Tayyeb, Ministry of Foreign Affairs (Iran). (in persian).
- Hurrell, Andrew. (2007). "One World? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society". *International Affairs*, 83:1.
- Hurrell, Andrew and Sengupta, Sandeep. (2012). "Emerging Powers, North-South Relations and Global Climate Politics". *International Affairs*, 88: 3.
- Hurrell, Andrew. (2006). "Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?" *International Affairs*, 82: 1.
- Ikenberry, John. (2008). "The Rise of China and the Future of the West", *Foreign Affairs*, 87: 1.
- Ladwig, Walter. (2012). "An Artificial Bloc Built on a Catchphrase", *International Herald Tribune*, March.
- Lemco, Jonathan (2016). "Are Emerging Markts Still Built on the BRICS". *Vanguard Commentary*. Source: *Vanguard*. Pp. 1-8.
- Maleki, Shokoh (2010). "Topics of Dependency Theorists about Government and Politics", available at: <http://raveshe88.blogfa.com/post/59>, May. (in persian).
- Marcelo, Abreu De Pavia (1998). "Brazil: The GATT and the WTO: History And Prospects". *Departemento De Economia*, PUC-RIO, p. 4.
- Macfarlane, S. Neil. (2006). "The 'R' in BRICs: Is Russia an Emerging Power?", *International Affairs*, 82: 1.
- Menjivar. Luisa and Salazar. Jorge, (March 7, 2011). "Q4 2010, Outlook for Q1 2011", *Latin America Quarterly*, p. 4.

- McLoughlin, Beth, 2018, *Brazil's Trump?*, <https://www.usnews.com/news/best-countries/articles/2017-01-19/brazils-controversial-congressman-jair-bolsonaro-eyes-the-presidency>.
- Mostafa, Golam & Mahmood, Monowar (2016). "The Rise of the BRICS & Their Challenge to the G7". *International Journal of Emerging Markets*. Vol 10. No 1. pp 156-170. (in persian).
- Nolte, Detlef. (2010). "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics". *Review of International Studies*, p. 36.
- Omidbakhsh, Esfandiar (2005). *Political Economy of World Trade System and Foreign Trade of Iran*. Tehran: Iran Newspaper Publishing Institute. (in persian).
- Praghan, Jaya Prakash and Lazaroiu, George. (2011). "Rise of Emerging Economies: An Introduction". *Economics, Management, and Financial Markets*, Vol. 6:1.
- Polaski, Sandra, (2009). *Brazil in the Global Economy- Measuring the Gains from Trade*. International Labour Office.
- Report for Selected Country Groups and Subjects (PPP valuation of country GDP)"(2019). IMF. Retrieved 10 April 2019: [www.imf.org](http://www.imf.org).
- Roberts, Cynthia. (2011). "Building the New World Order BRIC by BRIC". *The European Financial Review*, February – March.
- Schaffer, Teresita C. (2009). "The United States, India, and Global Governance: Can they Work Together?" *The Washington Quarterly*, July, P. 8.
- Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. (2007). "Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa". *Third World Quarterly*, 28:7.
- Dalto, Silva & Abranches, Fabiano (2007). *Government, Market and Development: Brazilian Economic Development in Historical Perspective*. University of Hertfordshire for the Degree of Doctor of Philosophy.
- Soares de Lima, Maria Regina (2013), *The Political Economy of Brazilian Foreign Policy*. Brasília: Funag.
- Strauss, Anselm & Corbin, Juliet (2011). *Principles of qualitative research method (basic theory)*. Translated by Buick Mohammadi. Institute of Humanities and Cultural Studies. (in persian)
- Sabzehai, Mohammad Taghi (2007). "Latin American Approaches to Civil Society". *Law and Politics Research*, Year 9, Issue 23, Fall and Winter. (in persian)
- Sotoudehnia, Maryam (2012). *The Evolution of Brazil's Political Economy and Its Active Diplomacy in the World Trade Organization*. University of Tehran-

- Faculty of Law and Political Science, December 2012. (in persian)
- Soleimanpour, Hadi & Molaei Abdollah (2013). "Emerging Powers in Transition era of International System". *Journal: Foreign Relations*, Spring, Vol. 5, No. 1. (in persian)
- Seifi, Abdolreza & Khorramshad, Mohammad Baqer (2019). "Brics and Foreign Policy of Islamic Republic of Iran". *Quarterly of Political and International Research*, No. 40, Fall, 26-50. (in persian)
- Sarat Translation Group (2011). "People's Culture of Brazil". *Journal of Regional Studies*, No. 8, Fall and Winter, 163-201. (in persian).
- Subacchi, Paola. (2008). "New Power Centres and New Power Brokers: Are They Shaping a New Economic Order?". *International Affairs*, 84:3.
- Sotero, Paulo and Armijo, Leslie Elliott. (2007). "Brazil: TO Be or Not to Be a BRIC?". *Asian Perspective*, Vol. 31, No. 4, Winter
- The World Factbook. (2012). "Brazil", July 2019. Available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-worldfactbook/geos/br.html>.
- Todaro, Michael (1998). *Economic Development in the Third World*. Translated by Gholam Ali Farjadi, Tehran, Higher Research Institute in Planning and Development. (in persian)
- Unknown (2013), "The President as a Sociologist-Interview with Fernando Henrique Cardoso". *World Dialogue Newsletter*, Year 3 / Issue 4 / August. (in persian)
- Vigenani, Tullo and Marcelo, Fernandes de Olivera (2007). "Brazilian Foreign Policy in the Cardoso Era: The Search for Autonomy Through". *Latin American Perspectives*, pp. 58-68.
- Watson, Katy (2 April 2018). "Brazil's rising tide of young conservatives seeks change". *BBC News*. London, England: BBC.
- Wilson, Dominic and Purushothaman, Roopa. (2003). "Dreaming with the BRICs: The Path to 2050", *Global Economics Paper*, No. 99, New York: Goldman Sachs, Oct.
- Yazdani, Enayatollah & Moradifar, Saeedeh (2018). "Explaining the Effect and Role of BRICS on the New Global Order". *Journal of Strategic Studies of Public Policy (Strategic Studies of Globalization)*, Summer, No. 23; 43-60. (in persian)
- Zepeda, Carlos O (2012). *The Effect of Brazilian Economic Growth on Trade and Maritime Transport Flows*. Erasmus University Rotterdam.
- Zarif, Ali (2018). *The Political Turn in Brazil "The End of Left Movement*. Political Research Office of Islamic Republic of Iran Broadcasting. (in persian)

### نوع مقاله پژوهشی

## دیپلماسی اقتصادی برزیل و حفظ صلح و امنیت بین المللی

علیرضا سلیمی فرد<sup>۱</sup>، بهرام یوسفی<sup>۲</sup>، روح الله شهابی<sup>۳</sup>، لنا عبدالخانی<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۹

### چکیده

برزیل، یکی از کشورهای بسیار مهم منطقه آمریکای لاتین است که پس از جنگ سرد، با دگرگونی های تجاری-اقتصادی خود، نقش سازنده ای در صلح و امنیت جهانی داشته است. در این پژوهش که برپایه روش کیفی و با توصیف پدیده ها و تحلیل-استنباط آن ها و با رهیافت توسعه و ملی گرایی انجام شده، این پرسش مطرح شده است که «آیا تغییرات راهبردی و سیاست های اقتصادی-تجاری برزیل، بر گردهمایی کشورها و همگرایی آن ها در تعاملاتشان تأثیر گذار بوده است؟» و در پی آن، «چه تأثیری بر روند صلح و امنیت منطقه ای و جهانی داشته است؟» برزیل، به عنوان کشوری از جنوب، با تغییر رویکردهای خود، به ویژه در حوزه اقتصادی-تجاری به همکاری با کشورهای مرکز و پیرامون تغییر جهت داده و توانسته است با توافقات گوناگون و ایجاد گروه های بین المللی، گام مؤثری در راستای همگرا کردن کشورهای گوناگون و برقراری صلح و امنیت نسبی بیشتر منطقه ای-جهانی بردارد. یافته های این پژوهش نشان می دهد که برزیل، با تغییر در اقتصاد و سیاست خود، به عنوان قدرتی نوظهور پدیدار شده و با ایجاد سیاست همکاری عمده اقتصادی در منطقه آمریکای لاتین، توافقات تجاری خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی، و همچنین، همکاری با قدرت های نوظهور و اقداماتی از این دست توانسته است به ایجاد صلح و همگرایی در جهان کمک کند و نیز با تعاملات چندجانبه با کشورهای جنوب و شمال، فصل تازه ای را در ایجاد امنیت بیشتر بین المللی رقم بزند. نتایج، حاکی از موفقیت برزیل در همکاری های تجاری-اقتصادی در راستای برقراری صلح و امنیت در منطقه آمریکای جنوبی و نیز در سطح جهانی است.

**واژگان کلیدی:** برزیل، اقتصاد، قدرت نوظهور، همکاری های چندجانبه، صلح و امنیت جهانی

۱. دکترای علوم سیاسی و روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران (نویسنده مسئول) [alire.salim1456@gmail.com](mailto:alire.salim1456@gmail.com)

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [brmyousefi@gmail.com](mailto:brmyousefi@gmail.com)

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [shahabi89@hotmail.com](mailto:shahabi89@hotmail.com)

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهواز، اهواز، ایران [with.policy@gmail.com](mailto:with.policy@gmail.com)

## Brazil's Economic Diplomacy and the Maintenance of International Peace and Security

Alireza SalimiFard<sup>1</sup>, Bahram Yousefi<sup>2</sup>, Ruhollah Shahabi<sup>3</sup>, Lena Abdolkhani<sup>4</sup>

### Abstract

Brazil is one important country in Latin American region, after Cold War with its trade-economic developments played a constructive role in world peace and security. In this study, which was conducted based on qualitative method, describing phenomena-analysis-inference, and with the approach of development and nationalism, the question was asked whether changes in Brazil's economic-trade strategy and policies affect integration of countries and their convergence. It has had an impact on their interactions and, consequently, what effect has it had on regional and global peace and security process? Brazil, as a country from south, has changed its approach to cooperation with central and surrounding countries, especially in field of economics and trade, and has been able to take an effective step in integrating different countries with various agreements and creation of international groups. Establishing relative peace and security in most global regions. findings show that Brazil emerged as an emerging power through changes in its economy and politics, and by establishing a policy of mainly economic cooperation in the Latin American region, trade agreements outside framework of World Trade Organization and Doha Round Agreement such as South-South Agreement and Also, cooperation with emerging powers and actions of this kind has been able to help create peace and convergence in world, as well as a new chapter in creating more international security through multilateral interactions with southern and northern countries. results show Brazil's success in trade and economic cooperation for peace and security in South American region as well as globally.

**Keywords:** Brazil, Economy, Emerging Power, Multilateral Cooperation, World Peace and Security

---

1. Corresponding Author, PhD in Political Science and International Relations, Islamic Azad University - Ahwaz Branch; Email: [alire.salim1456@gmail.com](mailto:alire.salim1456@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

3. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

4. Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Ahwaz Branch - Iran

## مقدمه

برزیل، یکی از کشورهای بسیار مهم منطقه آمریکای لاتین است که پس از جنگ سرد، نقش سازنده‌ای در برقراری صلح و امنیت جهانی داشته است. این کشور، مسیری را از استقرار دولت‌های مردم‌گرا، دولت‌های سوسیالیستی به‌سوی دولت‌های نظامی اقتدارگرا و سپس، دولت‌های توسعه‌گرای نئولیبرال و سرانجام، دولت‌های چپ مردم‌گرای امروزی پیموده است (Sabzehai, 2007: 120).

برزیل، به‌طور مشخص، روند رشد و توسعه خود را از سال ۲۰۰۳ آغاز کرد، اما پایه‌های آن در دوران پیش، یعنی در زمان ریاست‌جمهوری کاردوسو شکل گرفت. اگرچه کاردوسو و فالتو در پژوهش خود درباره کشورهای آمریکای لاتین، آموزه‌های اصلی نظریه وابستگی (مانند تفاوت توسعه مرکز و پیرامون و مشروط شدن توسعه پیرامون به وسیله مرکز) را پذیرفته‌اند، اما وابستگی را وضعیتی پویا می‌دانند که برپایه آن، دستاورد رابطه متقابل نیروهای داخلی به تأثیر نیروهای طبقات و جنبش‌های سیاسی داخلی بر ایجاد و دگرگونی وضعیت، وابستگی است. آن‌ها بیشتر از دیگر نظریه‌پردازان مکتب وابستگی، موضوع‌هایی مانند دولت و سیاست در جهان و نقش دولت در فراهم کردن امکان توسعه اقتصادی و گرایش به دموکراسی را واکاوی کرده‌اند. کاردوسو و فالتو بر این نظرند که در کشورهای آمریکای لاتین، تا پیش از رخداد بحران جهانی سرمایه‌داری در سال ۱۹۳۰، دو طبقه بورژوازی صادراتی و زمین‌داران وابسته به سرمایه خارجی تسلط داشتند و به‌دلیل پیوند مستقیم منافع این دو طبقه با سرمایه خارجی، دولت این جوامع نیز تاحدود زیادی ابزار نفوذ امپریالیسم بود؛ اما پس از بحران یادشده، به‌دلیل دگرگونی‌های اقتصادی و رشد طبقه بورژوازی ملی و طبقه متوسط، بخش‌هایی پدید آمدند که اگرچه بلوک قدرت را در این کشورها به‌طور کامل تغییر ندادند، اما قدرت دولت را بین طبقات مسلط پیشین و بورژوازی جدید ملی تقسیم کردند (Maleki, 2010: 2). درعین‌حال، کاردوسو تأکید می‌کند که «آنچه نسل ما را به حرکت درآورد، نیاز ما به توسعه اقتصادی نبود؛ اگرچه آن‌هم مطرح بود، اما دموکراسی، دلبستگی محوری ما بود» (Unknown, 2013: 4).

با انتخاب لویزولا داسیلوا در سال ۲۰۰۳ و آغاز سیاست‌های نوین اقتصادی، ثبات اقتصاد کلان، ایجاد ذخایر خارجی، کاهش بدهی‌ها، و اشتغال‌زایی روزافزون این کشور ادامه یافت. هرچند بحران مالی-اقتصادی سال ۲۰۰۸ به برزیل نیز رسید، اما ساختارهای مستحکم این کشور، در برابر این بحران به‌خوبی مقاومت کردند. برزیل، یکی از نخستین کشورهایی بود که روند بهبود بازارهای اقتصادی خود را پس از بحران مالی درپیش گرفت. رشد چشمگیر اقتصاد برزیل در سال ۲۰۱۰ و جذب سرمایه‌گذاری

خارجی بالغ بر ۳۸ میلیارد دلار و همچنین، سرمایه‌گذاری ۱۵ میلیارد دلاری برزیل در خارج از کشور (Schaffer, 2009: 8) و همچنین، افزایش صادرات این کشور، گویای این واقعیت است (The World Factbook, 2012).

امروزه برزیل، به سبب پیشی گرفتن ذخایر خارجی این کشور از میزان بدهی خارجی آن، به یکی از وام‌دهندگان بین‌المللی تبدیل شده است (Menjivar & Salazar, 2011: 4). این شرایط می‌تواند موجب وابستگی مثبت بین برزیل و کشورهای دیگر و در نتیجه، برقراری صلح بیشتر شود و همچنین، به ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادهای منطقه‌ای بین‌المللی مؤثرتر و پایدارتر بینجامد.

پس از لولا، دیلماوانا روسف در سال ۲۰۱۱ سوگند ریاست‌جمهوری خورد. در دور نخست ریاست‌جمهوری او، اقتصاد برزیل مانند دوره سیلوا روبه‌رشد بود، اما در دور دوم، رو به افول نهاد و اتهام‌های بسیار فساد مالی به داسیلوا و روسف در دادگاه مطرح شد و اعتراض‌های فراوانی رخ داد که سبب برکناری روسف از ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۶ شد. اما در مجموع، برزیل نتایج شگرفی در حوزه‌های اقتصادی-اجتماعی و بین‌المللی کسب کرد و از کشوری بدهکار به کشوری با عنوان‌های هفتمین اقتصاد جهانی، عضو گروه‌های ۲۰ و بریکس، قدرت نوظهور، و صاحب بالغ بر ۳۸۰ میلیارد دلار ذخیره ارز و طلای جهانی معرفی کرد که با ارتقای وضعیت اقتصادی و شعار تغییر در ساختار سیاسی مالی بین‌المللی به آن دست یافت (Zarif, 2018: 5). این روند تا سال‌های میانی دهه دوم قرن بیست و یکم ادامه داشت؛ اما در دوره ژائیر بولسونارو که از سال ۲۰۱۸ رئیس‌جمهور شد، وضعیت تغییر کرده است.

بولسونارو، به شدت مخالف چپ‌ها، تبعیض جبرانی، اصلاحات ارضی، و سکولاریسم است و از سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی پشتیبانی می‌کند (McLoughlin, 2018: 3). دیدگاه‌های سیاسی او ملی‌گرایانه، پوپولیستی، و طرفدار سیاست‌های راست تندرو است که بر سنت، مخالفت با مدرنیسم، و بی‌اعتنایی به مساوات‌طلبی تکیه دارد (Watson, 2018: 3). از زمان روی کار آمدن بولسونارو، برزیل با سه بحران بزرگ (بهداشت عمومی، رکود اقتصادی، و فساد سیاسی) روبه‌رو شده است. هم‌زمانی این سه بحران، برزیل را دچار شرایط بحرانی‌ای کرد که از سال ۱۹۸۵ بی‌سابقه بوده است. هم‌اکنون، اقتصاد این کشور، شرایط بسیار نامساعدی دارد؛ بازارهای سهام سقوط کرده‌اند و رشد اقتصادی وجود ندارد.

در دوران معاصر، پیچیدگی روابط در محیط داخلی و بین‌المللی دولت‌ها، موجب درهم‌تنیدگی روزافزون تجارت بین‌الملل با منافع امنیت ملی آن‌ها شده است. در کشور برزیل نیز پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، با کاهش نسبی درجه اهمیت جنبه‌های نظامی-امنیتی، جنبه اقتصادی امنیت ملی، نمود آشکارتری یافت. اگر در گذشته، امنیت ملی عنصر توجیه‌کننده محدودیت تجارت

خارجی کشورها بود، امروزه توجه به امنیت اقتصادی در قالب توسعه و رفاه، موجب رویکرد مثبت دولت‌ها به تجارت بین‌الملل شده و انواع موافقت‌نامه‌های تجارت ترجیحی و آزاد، اتحادیه‌های گمرکی، و بازارهای مشترک منطقه‌ای و جهانی برای همگرایی و امنیت، رونق یافته‌اند. تأمین استقلال اقتصادی کشورهای در حال توسعه، یکی از مهم‌ترین شرط‌های پیشبرد امنیت ملی آن‌هاست. توسعه اقتصادی، مهم‌ترین نقش را در تأمین امنیت اقتصادی ایفا می‌کند (Todaro, 1998: 6)؛ بنابراین، برزیل تلاش کرده است تا اقتصاد ملی خود را توسعه داده و متکی به داخل باشد.

#### ۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های گوناگون انجام شده درباره دگرگونی‌های اقتصادی-تجاری برزیل، جنبه‌های مختلف اقتصاد و ارتباطات همکاری‌محور این کشور را بررسی کرده‌اند، اما مطالبی که تأثیر اقتصاد آن بر صلح و امنیت را واکاوی کرده باشند، انگشت‌شمارند که در ادامه، برخی از آن‌ها را بررسی کرده‌ایم:

الیس (۱۹۶۹) در کتاب خود با عنوان «اقتصاد برزیل»، اقتصاد این کشور را پیش از سال ۱۹۷۰ بررسی کرده است (Ellis, 1969). بائر (۲۰۰۸) نیز در کتاب با عنوان «اقتصاد برزیل: رشد و توسعه» دگرگونی‌های اقتصادی برزیل را بررسی و پیامدهای آن را برای این کشور ارزیابی کرده است (Baer, 2008). همچنین، بائر و همکاران (۲۰۱۸) در کتاب دیگری با عنوان «اقتصاد برزیل: یک رویکرد نهادی و بخشی» به اقتصاد برزیل از دیدگاه نهادی و منطقه‌ای توجه داشته و تأثیر تجاری-اقتصادی برزیل در نهادمندی را بررسی کرده‌اند (Baer et al. 2018).

زپتا (۲۰۱۲) در رساله خود با عنوان «تأثیر رشد اقتصادی برزیل بر تجارت و جریانان حمل و نقل دریایی»، رشد و توسعه اقتصادی برزیل را همگام با افزایش مبادلات تجاری-دریایی این کشور با آفریقا، آسیا، و حتی اروپا ارزیابی کرده است (Zepeda, 2012).

سیلوا دالتو (۲۰۰۷) نیز در رساله‌ای با عنوان «دولت، بازار، و توسعه: توسعه اقتصادی برزیل در ابعاد تاریخی» دستاوردهای اقتصادی برزیل را در دوره نئولیبرال‌ها بررسی کرده است (Silva Dalto, 2007). سورز دولیما (۲۰۱۳) در کتابی با عنوان «اقتصاد سیاسی سیاست خارجی برزیلی» جنبه‌های انرژی هسته‌ای، تجارت، و گفت‌وگوهای ایتاپو در روابط خارجی برزیل را واکاوی کرده است (Soares de Lima, 2013). در مقاله حاضر، روابط اقتصادی-تجاری برزیل و تأثیر آن بر همگرایی کشورهای گوناگون و نقش برزیل در آن‌ها و در نتیجه تغییرات و حفظ صلح و امنیت در ورای این روابط، بررسی شده که بر نوآوری پژوهش افزوده است.

## ۲. روش پژوهش

این پژوهش به روش کیفی و با توصیف پدیده‌ها انجام شده است. روش کیفی، عبارت از مجموعه فعالیت‌هایی است که هریک به نحوی، جست‌وجوگر را در دستیابی به اطلاعات نو درباره موضوع مورد پژوهش یاری می‌دهند و از داده‌های گردآوری شده، توصیف‌های تحلیلی، ادراکی و طبقه‌بندی شده به دست می‌آیند. جست‌وجوگر کیفی، رفتار اجتماعی را به این دلیل درک می‌کند که خود را به جای دیگران می‌گذارد (Delavar, 2006: 259). روش توصیفی که گاهی پژوهش غیرتجربی نیز نامیده می‌شود، با روابط بین متغیرها، آزمودن فرضیه‌ها، پروراندن مفاهیم و قوانین کلی، و اصول یا نظریه‌های دارای روایی جهان‌شمول سروکار دارد. چنین پژوهشی، به روابط تابعی توجه دارد. پژوهش کیفی که با شیوه‌هایی غیر از روش‌های آماری انجام می‌شود و درباره زندگی افراد، شرح حال‌ها، رفتارها، و همچنین کارکرد سازمانی، جنبش‌های اجتماعی، یا روابط بین‌الملل است (Strauss & Corbin, 2011: 18)، بیشتر بر توصیف جامع، یعنی به تفصیل توصیف کردن تمام آن چیزهایی تمرکز دارد که در خلال یک فعالیت یا موقعیت معین می‌گذرد (Delavar, 2010: 307).

## ۳. چارچوب نظری پژوهش

در دهه‌های اخیر، برزیل، روابط اقتصادی-تجاری خود را با منطقه آمریکای جنوبی و کشورهای دیگر جهان تغییر داده و این تغییرات در سیاست‌های اقتصادی و تجاری، پیامدهای خوبی داشته است. پرسش پژوهش حاضر این است که «آیا تغییر راهبرد و سیاست‌های اقتصادی-تجاری برزیل بر تجمیع کشورها و همگرایی آن‌ها در تعاملاتشان تأثیرگذار بوده است؟» و در پی آن، «آیا بر روند صلح و امنیت منطقه‌ای و جهانی تأثیری داشته است؟»

بررسی‌های انجام شده نشان داد که برزیل به عنوان کشوری از جنوب، با تغییر رویکرد خود در حوزه اقتصادی-تجاری به همکاری با کشورهای مرکز و پیرامون تغییر جهت داده و توانسته است با توافقی‌های گوناگون و ایجاد گروه‌های بین‌المللی، گام مؤثری در راستای همگرا کردن کشورهای گوناگون و برقراری صلح و امنیت نسبی بیشتر منطقه‌ای-جهانی بردارد.

برزیل، کشوری است که با گذر از توسعه نیافتگی پیش از دهه ۱۹۳۰، تا سال ۱۹۸۵ و با وجود حکومت‌های نظامی، کمتر دگرگونی اقتصادی و توسعه را درک کرده و در مرحله کم توسعه یافتگی به سر می‌برد؛ اما از دهه ۱۹۸۰ به این سو و با تغییر سیاست و اقتصاد خود، مسیر دیگری را پیموده و دست به دگرگونی‌های گسترده سیاسی-اقتصادی و توسعه‌ای زده است.

نخستین تحلیل‌های روشمند برای تبیین روابط اقتصادی بین پدیده‌ها، توسط اندیشمندان و نظریه‌پردازان مکتب کلاسیک (اسمیت و ریکاردو) مطرح شد. مجموعه عوامل افزایش جمعیت، افزایش محدوده و دامنه بازار، تقسیم کار و تخصص، انباشت سرمایه، پیشرفت فنی، افزایش بهره‌وری و تجارت آزاد، از جمله عوامل بنیادین رشد و توسعه از دیدگاه آنان بود (Haghighi, 2006: 88).

نظریه توسعه‌یافتگی فورتادو درباره اروپا، حاکی از این بود که توسعه اروپا در مراحل پرشماری تحقق یافته است؛ به گونه‌ای که کم‌توسعه‌یافتگی لزوماً یکی از مراحل تکوین سرمایه‌داری نوین نیست؛ اما در کشورهای کمتر توسعه‌یافته‌ای مانند برزیل، با ارائه دیدگاهی مغایر با نظریه بورژوازیستی، از استقلال به عنوان راهی برای رسیدن به توسعه ملی سخن به میان می‌آورد (Chilcote, 2014: 439). افزون‌براین، نئوکلاسیک‌ها به مسئله تخصیص بهینه عوامل تولید کمیاب توجه ویژه‌ای داشتند، اما ناتوانی نظریه‌های نئوکلاسیک در رفع مشکلات اقتصادی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، توجه‌ها را به موضوع رشد و توسعه اقتصادی معطوف کرد. انتشار مقاله آرتور لوئیس با عنوان «توسعه اقتصادی با عرضه نامحدود نیروی کار» پس از جنگ جهانی دوم، بار دیگر توسعه اقتصادی را به عنوان محور مباحث علم اقتصاد مطرح کرد. از آن پس، اقتصاددانان، ضمن تلاش فراوان و مطالعه کشورهای کمتر توسعه‌یافته، سعی کرده‌اند چارچوبی را برای تحلیل مسائل توسعه در این کشورها فراهم کنند (Haghighi, 2006: 88).

در برزیل، ملت‌گرایی نیز هم‌زمان با تجربه تدریجی روند توسعه و گذار از توسعه‌نیافتگی، رشد کرد. معمولاً در متون ملت‌گرایی از توسعه به عنوان یک فرایند دگرگونی و رشد تدریجی (پیشرفت خطی از مرحله سنتی به مرحله نو) یا ناهم‌زمان (مجموعه تغییرات پیچیده در آهنگ رشد بخش‌های گوناگون جامعه) یاد می‌شود (Chilcote, 2014: 422). اندیشمندان بر جامعه‌پذیری به عنوان واسطه‌ای تأکید می‌کنند که از طریق آن، ملی‌گرایی، محرک و انگیزه‌ای ایدئولوژیک را برای توسعه به وجود می‌آورد و افزون‌براین، به تلقین به عنوان الگویی می‌نگرند که افراد با پیروی از آن، علاوه بر اینکه به ملت خود با افتخار می‌نگرند، به اقتدار و مشروعیت حکومت خود ارج نهاده و از آن اطاعت می‌کنند (Chilcote, 2014: 422-423). ملی‌گرایی از طریق ایجاد تقاضا برای سطوح بالاتر، شیوه‌های متنوع تولید و مصرف، توزیع همراه با مساوات، و درجه‌های تخصصی شدن، بر توسعه اقتصادی، و از طریق آگاهی از شکاف طبقاتی و توانایی بسیج و تجمع، بر توسعه اجتماعی تأثیر می‌گذارد (Chilcote, 2014: 423). در واقع، پس از جنگ جهانی دوم، برزیل از الگوی همگون‌سازی بهره برد و پس از آنکه نسل‌های دوم و سوم مهاجران قرن نوزدهم در لایه‌های اقتصادی-سیاسی این کشور تغییراتی را ایجاد کردند، درجه‌های مختلف برزیلی بودن، جای

تفاوت‌ها را گرفت. آن‌ها با نژادهای دیگر ازدواج کردند و عقیده داشتند که در درجه نخست، یک برزیلی هستند و باید برای توسعه این کشور تلاش کنند (Sarat Translation Group, 2011: 175).

#### ۴. دگرگونی اقتصادی-سیاسی برزیل و دیپلماسی آن در سازمان تجارت جهانی

۴-۱. پیش از دهه ۱۹۸۰

وقوع جنگ جهانی اول، بنیان امنیت جهانی را برهم زد و کشورهای جهان برای جلوگیری از تکرار چنین درگیری‌هایی در عرصه سیاسی، «جامعه ملل» را بنا کردند (Omidbakhsh, 2005: 85). رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰، سبب شد که کشورها با وضع برخی سیاست‌های اقتصادی، همانند افزایش تعرفه‌های وارداتی با تبعیض بین کشورها، اصول مربوط به آزادی تجارت را خدشه‌دار کنند. پس از آن، کشورها سعی کردند تا برای رفع مشکلات تجاری خود، قراردادهای چندجانبه‌ای را با یکدیگر تنظیم کنند (Bozorgi, 2007: 2). برزیل نیز دست به تغییرات بنیادین اقتصادی-اجتماعی زد. اقتصاد کوچک و بدوی برزیل با به کارگیری صنایع پیشرفته دگرگون شد و جامعه این کشور، به گونه‌ای فزاینده، شهرنشین شد؛ سهم کشاورزی در تولید سرانه داخلی آن کاهش، و رشد صنایع گوناگون، افزایش یافت (Baer, 2018: 2-3). پس از جنگ جهانی دوم و با اجرایی شدن موافقت‌نامه عمومی تعرفه از سال ۱۹۴۸ (Marcelo, 1998: 4)، هشت دور مذاکراتی موافقت‌نامه یادشده برای همکاری و مبادلات تجارت کالایی میان کشورهای عضو گات برگزار شد (Bozorgi, 2007: 40).

جدول (۱): هشت دور مذاکرات موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت

| ردیف | سال     | محل برگزاری   | مسائل مورد مذاکره                                                                                                       |
|------|---------|---------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱    | ۱۹۴۷    | ژنو سوئیس     | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۲    | ۱۹۴۹    | انسی فرانسه   | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۳    | ۱۹۵۱    | تارکی انگلیس  | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۴    | ۱۹۵۶    | ژنوسوئیس      | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۵    | ۱۹۶۰-۶۱ | ژنو (دیلن)    | تعرفه‌ها                                                                                                                |
| ۶    | ۱۹۶۴-۶۷ | ژنو (کندی)    | تعرفه‌ها و اقدامات ضد دامپینگ                                                                                           |
| ۷    | ۱۹۷۳-۷۹ | ژنو (توکيو)   | تعرفه‌ها، اقدامات غیرتعرفه‌ای، موافقت‌نامه‌های چارچوب                                                                   |
| ۸    | ۱۹۸۶-۹۴ | ژنو (اروگوئه) | تعرفه‌ها، اقدامات غیرتعرفه‌ای، قواعد، خدمات، مالکیت فکری، حل و فصل اختلافات، منسوجات، کشاورزی، تأسیس سازمان جهانی تجارت |

گفت‌وگوهای انجام‌شده در آنکتابد سبب شد که بار دیگر توجه برزیل به گات و به‌ویژه دور توکیو جلب شود. این گفت‌وگوها دربارهٔ کشورهای درحال توسعه‌ای مانند برزیل، سبب افزایش صادرات آن‌ها به بازار کشورهای دارای اقتصاد توسعه‌یافته‌تر شد (Marcelo, 1998: 5).

#### ۲-۴. پس از دههٔ ۱۹۸۰

پس از ۱۹۸۰ و در دور اروگوئه، دستاورد مذاکرات، موافقت‌نامه‌ها و تعهدات اعضا در زمینهٔ تجارت کالا و خدمات و حقوق مالکیت فکری بود. پس از توافقات نهایی در دور اروگوئه، سازمان تجارت جهانی، ایجاد و از سال ۱۹۹۵ شروع به کار کرد (Bozorgi, 2007: 40). گات و سازمان تجارت جهانی، از مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی اقتصادی برزیل به‌شمار می‌آمدند (Marcelo, 1998: 5). بنابراین، در سال ۱۹۹۵ به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمد و ورود سرمایهٔ خارجی به کشور و نظام تجاری آزاد مبادرت ورزید؛ جهانی‌شدن، پیوستن به بازار آزاد، و اصلاحات ساختاری در راستای رشد اقتصادی، برزیل را تکان داد.

برزیل معتقد بود که جهانی‌شدن باید به توسعهٔ پایدار و حقوق صاحبان منافع کمک کند؛ این کشور در طول دههٔ ۱۹۹۰، دفاع از آزادسازی تجاری کشاورزی و از بین بردن موانع غیرتعرفه‌ای و یارانه‌ها را شرط موفقیت دور اروگوئه می‌دانست (Francisco, 2003: 1-4). گفت‌وگوهای تجاری برزیل با سازمان تجارت جهانی، با جهت‌گیری به‌سوی اولویت دادن به گفت‌وگوهای چندجانبه به‌جای دوجانبه بود؛ زیرا این سازمان، بهترین گزینه برای منافع اقتصادی برزیل بود و این کشور را در برابر تنش‌های اقتصادی با قدرت‌های بزرگ، حفظ و منابع کافی را برای حل منطقی درگیری‌ها و اختلافات و ایجاد صلح ارائه می‌داد. در میان این مذاکرات، توسعهٔ سازمان تجارت جهانی سبب شکل‌گیری منافع موازی و شکل‌دهی به مقررات اقتصادی بین‌المللی شد.

دولت برزیل اذعان می‌کرد که در سازمان تجارت جهانی، تنها ایالات متحده آمریکا، عامل ائتلاف نیست، بلکه هر کشوری تا اندازه‌ای از طریق اجماع نیروهای مشترک، قادر به ابتکار عمل و اعمال نفوذ است. اجماع در روند تصمیم‌گیری، نوعی عنصر دموکراتیک در سازمان به‌وجود آورد و به‌همین دلیل، یکی از اهداف برزیل، افزایش قدرت سازمان تجارت جهانی بود. برزیل با ارائه و اجرای راهبرد «استقلال از طریق همگرایی»، در بسیاری از عرصه‌های بین‌المللی پیروز شده (Vigenani and Marcelo, 2007: 58) و با تأکید بر منطقه‌گرایی، برای خارج کردن انحصار اقتصاد و تجارت جهانی از دست ابرقدرت‌ها تلاش می‌کند.

سمیر امین بر این نظر است که «هرچند منطقه‌گرایی، مفهوم مبهمی است، می‌تواند به‌عنوان یک زیرسیستم در مقابل جهانی‌شدن یا جایگزینی برای آن یا بلوکی ساختاری برای ایجاد یک نظام جهانی متفاوت باشد. مورد اخیر، همان است که از آن دفاع می‌کنم. منطقه‌گرایی در راستای ساخت مناطق متحد بزرگ در جهان سوم، به‌ویژه در آفریقا، جامعه عرب، آسیای جنوب غربی، و امریکای لاتین، و تنها پاسخ مؤثر به چالش‌های دوقطبی عمیق و پیوسته به‌وجودآمده در طول فرایندهای جهانی‌شدن است. این پاسخ نشان می‌دهد که منطقه‌گرایی برای ساماندهی الگوی تعاملات بین منطقه و نظام جهانی، با توجه به انحراف‌های تکامل این نظام به‌سوی کاهش قطبی‌شدن، لازم است. این موضوع، طراحی راهبردهای اقتصادی مناسب برای پیوند دادن آن مناطق بزرگ و پاسخ به مسائل امنیتی-سیاسی‌ای مانند چالش‌های مرتبط با تنوع فرهنگی و قومی را دربر می‌گیرد» (Hettne et al. 2013: 1, 54-84).

به‌نظر امین، جهانی‌شدن در آغاز قرن بیست‌ویکم با انحصار در پنج حوزه اصلی (انحصارهای پنج‌گانه) از سوی مرکز نظام سرمایه‌داری همراه است. این پنج حوزه، نتیجه قطبی‌شدن جهان و بنیاد اصلی استثمار پیرامون از سوی مرکز بوده و روند شکل‌گیری آن، به‌هیچ‌روی طبیعی نیست. درواقع، مرحله جدید جهانی‌شدن، شکل جدیدی از استثمار کشورهای پیرامونی است که حتی صنعتی‌شدن، آن‌ها را به‌خدمت منافع مرکز درمی‌آورد. او نگرش لیبرالیستی به جهانی‌شدن را توجیه وضعیت استثمارگرایانه حاکم می‌داند و تصریح می‌کند: «جهانی‌شدن از طریق بازار کار، یک اتوپیای ارتجاعی است» که ادامه این وضع به گسترش نابرابری‌ها، فقر، قطبی‌شدن جهان، و درهم‌ریختگی می‌انجامد. آسیب‌ها و مشکلات جهانی‌شدن به شکل‌های مختلفی در قالب بحران‌های گوناگونی مانند پیدایش منطقه‌گرایی-قوم‌گرایی به‌عنوان واکنش سیاسی در برابر جهانی‌شدن اقتصادی رخ می‌نمایند. او در مقالاتش به عملکرد سیاست خارجی امریکا و انحصارهای جهانی پس از ۱۱ سپتامبر حمله کرده و آن را نشانه بحران ذاتی نظام سرمایه‌داری می‌داند (Ahmadi & Mansoorikhah, 2018: 2). پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سازمان تجارت جهانی، دور جدیدی از مذاکرات تجاری چندجانبه را در قالب دور دوحه با هدف بررسی مسائل حل‌نشده دور اروگوئه آغاز کرد. برزیل در دور دوحه، با اعتراض‌های گسترده کشورهای درحال‌توسعه دیگری مانند هند به آمیختگی مقررات جدید در سنگاپور<sup>۱</sup> (سیاست رقابتی، شفافیت خرید دولتی، و تسهیل تجارت) همراه شد. در این نشست، منافع برزیل در موضع تهاجمی دو مورد بود:

---

1. Singapore Terms

۱. حمایت از تولیدات داخلی به‌ویژه با حذف یارانه‌های صادراتی و قانون ضد دامپینگ؛
۲. دسترسی به بازار و کاهش حمایت از تولید داخلی که سبب تحریف تجارت محصولات کشاورزی می‌شد.

برزیل در گروه‌هایی مانند گروه کرنز، گروه بیست، دبلیو ۵۲، ناما ۱۱، و فانس به‌گونه‌ای فعالانه در سازمان تجارت جهانی شرکت دارد؛ همچنین، در گروه‌های منطقه‌ای مانند مرکوسور، فتا، ترتیبات نظام جهانی-ترجیحات تجاری بین کشورهای در حال توسعه، و پروتکل مذاکرات تجاری فعالیت دارد (Sotoudehnia, 2012: 12). در طول سال‌های عضویت برزیل در سازمان تجارت جهانی، دولت لولا توانست جایگاه آزادسازی اقتصادی را حفظ کند و گروه‌های مذاکره‌ای را با ایجاد مذاکره بین فتا و مرکوسور-اتحادیه اروپا تقویت کند. در طول این سال‌ها، برزیل در ایجاد یک رژیم تجاری جهانی بسیار فعال بوده است. پیروزی دیپلماتیک دولت لولا در سازمان تجارت جهانی، نتیجه اولویت جایگاه این سیاست، یعنی اهمیت کسب امتیاز در این سازمان برای دولت لولا بود.

گفت‌وگوها برای همگرایی و منطقه‌گرایی در امریکای لاتین از دهه ۱۹۵۰ شروع و به‌طور جدی از سال ۱۹۸۱ تا سال ۲۰۰۱ پیگیری شد و کم‌کم تعاملات و ارتباطات تجاری منطقه‌ای، بیشتر از همکاری‌های فرامنطقه‌ای شکل گرفت. در دهه ۱۹۸۰، تجارت آزاد در برزیل آغاز شد و در دوره ریاست‌جمهوری سولار دوملو<sup>۱</sup>، که تعرفه تجاری را کاهش داده بود، شدت یافت؛ اما فرایندهای منطقه‌گرایی در امریکای لاتین در طول دهه ۱۹۹۰ رونق بیشتری داشت (Hettne et al. 2013: 3, 142).

در اواخر سال ۱۹۸۶، کشورهای امریکای لاتین درباره دموکراسی، صلح، و توسعه سیاسی و برزیل و آرژانتین بر سر همگرایی سازوکار صنایع غذایی و اتوماسیون به توافق رسیدند و در سال ۱۹۸۸ پیمان همگرایی، همکاری، و توسعه با حذف تعرفه‌های تجاری امضا شد و تا سال ۲۰۰۵ این دو کشور موافقت‌نامه‌هایی را برای ایجاد بازار مشترک تنظیم کردند. شیلی، تنها کشوری بود که بدون داشتن عضویت کامل، پیمان‌های چندجانبه‌ای را با گروه‌های مختلف امضا کرد و تمایل خود را به تشکیل اتحاد منطقه‌ای نشان داد (Hettne et al. 2013: 3, 163).

## ۵. برزیل به‌عنوان قدرتی نوظهور در گذار نظام بین‌الملل و عرصه صلح و امنیت

### ۵-۱. برزیل به‌عنوان قدرتی نوظهور

پیدایی قدرت‌های نوظهور، یکی از ویژگی‌های مهم چشم‌انداز بین‌المللی معاصر است. بازخیزی قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل در عرصه‌های بین‌المللی با گروه‌بندی بریک و بریکس نمایان شد (Soleimanpour & Molaei, 2013: 9). برزیل در آغاز فرایند قدرت‌یابی است و به‌رغم چالش‌های ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، اینک فرایند هویت‌سازی بین‌المللی را طی می‌کند که فرجام آن، نقش‌آفرینی در اقتصاد و سیاست جهانی از طریق بازتوزیع نقش، نفوذ، و قدرت در حوزه‌های گوناگون نظام بین‌الملل است. یکی از پیامدهای قدرت‌یابی بازیگران جدید، طرح موضوع جابه‌جایی یا چرخش قدرت و نسبت میان قدرت‌های سنتی و نوظهور است. اگرچه قدرت‌یابی برزیل سبب گسست بنیادینی در نظام بین‌الملل نشد، اما تردیدی نیست که منافع و جهان‌بینی‌های متفاوت بازیگران غیرغربی در جایگاه یک مؤلفه جدید محیط بین‌المللی، می‌تواند تغییراتی را در آرایش و سرشت سیاست جهانی پدید آورد. تحرکات بین‌المللی قدرت‌های یادشده متناسب با شرایط نظام بین‌الملل و موقعیتشان، از همگرایی تا واگرایی متغیر است؛ اما هویت بین‌المللی و سمت‌وسوی آینده آن در چگونگی شکل‌دهی به نظم بین‌المللی نقش‌آفرین است (Soleimanpour & Molaei, 2013: 12).

تحلیل ماهیت و فرایند قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور و دیدگاه‌ها و سیاست‌های قدرت‌های سنتی در مورد آن‌ها، از رهیافت‌ها و سنت‌های نظری رایج در روابط بین‌الملل تأثیر پذیرفته است. سنت رئالیستی از راهبرد تقابل جویانه جانبداری کرده و سنت لیبرالی، به راهبرد تعامل جویانه اقبال نشان داده است. رئالیست‌ها، قدرت‌یابی این قدرت‌ها را در قالب آموزه‌های سیاست قدرت‌محور بررسی کرده و خواهان اتخاذ سیاست‌های موازنه قدرت و مهار هستند. به‌نظر این طیف، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین غربی همسویی کاملی ندارند و باید تا پیش از پذیرش این هنجارها، در حاشیه نظام حکمرانی جهانی باقی بمانند؛ اما رهیافت لیبرال، قدرت‌های نوظهور را میانجی‌های وابستگی متقابل و تقسیم کار بین‌المللی اقتصادی-تجاری با قدرت‌های سنتی دانسته و تمایلی به زوال نظم اقتصادی موجود ندارند و تعامل با آن‌ها را نهادینه‌ساز نظم موجود می‌دانند. دیدگاه دیگر، بر لزوم تعامل و همگرایی قدرت‌های نوظهور در حکمرانی جهانی، برای تبدیل آن‌ها به شرکای مسئولیت‌پذیر<sup>۱</sup> تأکید می‌کند (Ikenberry, 2008: 16).

## ۲-۵. ماهیت قدرت اقتصادی-سیاسی نوظهور برزیل

یکی از ویژگی‌های دوران انتقالی نظام بین‌الملل، برقراری نسبت تازه میان دو حوزه منطقه‌ای و جهانی است. در این فرایند، گرایش به منطقه‌گرایی و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای، از ویژگی‌های آشکار دوره انتقالی حاکم بر روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آید. این دگرگونی موجب می‌شود که مفهوم منطقه، نقش برجسته‌ای در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده داشته باشد و قدرت‌های نوظهور، سیاست منطقه‌ای را به عنصری برای پیشبرد سیاست بین‌المللی‌شان تبدیل کنند (Hurrell, 2007: 45). همچنین، همگرایی منطقه‌ای، ابزاری برای قدرت‌نمایی نوظهورها به‌شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که مفهوم قدرت درحال‌ظهور، پیوند ژرفی با مفهوم منطقه یافته است. موقعیت منطقه‌ای سبب می‌شود که قدرت‌های نوظهور، هم‌زمان قدرت منطقه‌ای نیز قلمداد شوند. قدرت‌های نوظهور، نسبت استواری با فرایند منطقه‌گرایی یافته و درصدد بهره‌گیری از امکانات منطقه‌گرایی برای ارتقای جایگاه و بازیگری بین‌المللی خود برآمده‌اند (Nolte, 2010: 34). یکی دیگر از ویژگی‌های منطقه‌گرایی، چرخش تاریخی نقش امریکای لاتین در معادلات اقتصادی-سیاسی جهانی است. تعلق یکی از مهم‌ترین قدرت‌های نوظهور به این حوزه، جابه‌جایی ژئوپلیتیک مرکز جاذبه قدرت جهانی از اقیانوس اطلس به شمال امریکای لاتین و تبدیل آن به قدرت اقتصادی و بازیگر سیاسی، تراز مهمی را پدید آورد (Shaw et al. 2007).

اگرچه برزیلی‌ها به امریکای جنوبی برزیل محور چشم دوخته‌اند، اما با چالش‌های مهمی در تحقق بخشیدن به این هدف روبه‌رو شده‌اند. برزیل هنوز نتوانسته است مدیریت معادلات قدرت در منطقه را به‌عهده گیرد. این امر سبب شده است تا گرایش این قدرت بین اهداف منطقه‌ای و جهانی، نوسان یافته و در غیاب منطقه با ائتلاف‌سازی‌های فرامنطقه‌ای، به پی‌جویی اهداف بین‌المللی خود روی آورد. به این ترتیب، نخستین چالش مهم بریکس رخ نمود و ظرفیت‌های این گروه‌بندی به‌آزمون گذاشته شد. افزون‌براین، قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل، به جهان جنوب و کشورهای درحال توسعه (حوزه غیرغربی) تعلق دارند. اما به‌رغم این تعلق هویتی، بریکس (برخلاف تعبیر سنتی پیش‌گفته) معنای خود را از سنت جغرافیایی کسب نکرده است. به همین سبب، تداوم این روند موجب می‌شود که مفاهیم جهان سوم و جنوب جهانی، موضوعیت خود را از دست بدهند؛ زیرا در این شرایط، قدرت‌های نوظهور با بازتعریف مفاهیم یادشده بر ساختار نظام بین‌الملل تأثیر خواهند گذاشت (Hurrell and Sandeep, 2012).

اخیراً روابط بین جنوب درحال‌ظهور و جنوب درحال توسعه دچار تغییراتی شد و درصورت شمالی شدن و همگرایی این قدرت‌ها با مقتضیات نظم بین‌المللی موجود، این تحول می‌تواند بر پیوندهای پیشین آن‌ها با این مناطق تأثیرگذار باشد؛ اما پیوند با این حوزه‌ها و همکاری جنوب-جنوب، موجب می‌شود که

قدرت‌های نوظهور، افزون بر پیگیری اهداف اقتصادی-تجاری، از همگرایی سیاسی با این حوزه‌ها برای پیشبرد اهداف بین‌المللی و ارتقای موقعیت خود در نهادهای اقتصادی-سیاسی جهانی بهره ببرند. این پیوندهای اقتصادی امکان نفوذ قدرت‌های نوظهور در حوزه جنوب را، در راستای جلب حمایت‌های سیاسی در بحران‌ها، فراهم کرده است.

### ۳-۵. چشم‌انداز برزیل به‌عنوان عضو بریکس (قدرت نوظهور)

پیدایش قدرت‌های نوظهور در قالب بریک، بریکس، یا بریکسام، بازتاب دگرگونی‌های تأثیرگذار بر نظام بین‌الملل است. سرواژه «بریک» نخستین بار توسط نهادهای پژوهشی بانکداران سرمایه‌گذار و برای اشاره به اقتصادهای درحال‌ظهور در حوزه سرمایه‌گذاری، یعنی برزیل، روسیه، هند، و چین مطرح، و سپس، وارد گفتمان اقتصاد سیاسی بین‌الملل شد (Wilson and Purushothaman, 2003: 48). این اصطلاح از سال ۲۰۰۹، هم‌زمان با برگزاری نخستین اجلاس سران کشورهای بریکس در روسیه، از ماهیتی سیاسی نیز برخوردار و وارد ادبیات روابط بین‌الملل و سیاست جهانی شد. بریکس حدود ۱۵ درصد تولید داخلی و حدود ۱۳ درصد اقتصاد جهانی را در اختیار دارد (Ladwig, 2012).

اقتصاد در پیدایش قدرت‌های نوظهوری مانند برزیل، نقش آشکاری داشت؛ به‌همین دلیل قدرت آن‌ها بیشتر با معیارهای اقتصادی‌ای مانند توسعه صنعتی و فناوریانه، نرخ رشد اقتصادی، میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ درآمد سرانه، برخورداری از سهم شاخص در بازار تولید کالا و خدمات و نقش آفرینی در عرصه تجارت منطقه‌ای-جهانی سنجیده می‌شود (Praghan and Lazaroïu, 2011: 87). شاخص‌هایی مانند ظرفیت تولید علم، ضریب توسعه انسانی، نهادینه شدن تحقیق و توسعه در ساختار برنامه‌ریزی ملی، دستیابی به نرخ رشد دورقمی در تولید گروهی از محصولات دارای فناوری بالا را نیز باید به معیارهای یادشده افزود. افزون‌براین، کشوری مانند برزیل، به‌عنوان یک قدرت نوظهور، از فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دوره پساجنگ سرد نیز تأثیر پذیرفته و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای-جهانی جدید، به یکی از بازیگران مهم اقتصاد جهانی تبدیل شده است. رشد اقتصادی و افزایش سهم آن از صادرات و واردات جهانی، برزیل را به رده هفتم اقتصادهای برتر جهان ارتقا داده است (Subacchi, 2008: 42). جایگزینی چین به‌جای امریکا به‌عنوان مهم‌ترین شریک تجاری برزیل، از این فرایند حکایت دارد (Roberts, 2011: 37). افزون‌براین، وسعت منابع طبیعی و اقتصادی به برزیل اهمیت جهانی بخشیده است. این کشور از محیط پیرامونی مساعدی برای مدیریت فرایند قدرت‌نمایی منطقه‌ای-بین‌المللی برخوردار است و برنامه‌های توسعه اقتصادی آن نیز در گام نخست، به کسب موقعیت

قدرت بزرگ در امریکای جنوبی انجامیده است. برزیل به همراه آفریقای جنوبی، تنها قدرت‌های غیرهسته‌ای بریکس هستند که از قابلیت کسب نمایندگی صلح و امنیت در منطقه و جهان برخوردارند (Sotero and Armijo, 2007: 89).

نظام‌های سیاسی و الگوهای توسعه اقتصادی متفاوت؛ پیشینه‌های تاریخی و تجربه‌های سیاست خارجی گوناگون؛ اقتصادهای ناهمسان؛ درگیری‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای هند، روسیه و چین در آسیا؛ نگرانی برزیل از رشد سرمایه‌گذاری چین در امریکای لاتین؛ ناخرسندی روسیه از نفوذ چین در سبیری و سیاست‌های این کشور در زمینه انرژی؛ تلاش هند و برزیل برای عضویت دائم در شورای امنیت سازمان ملل و تلاقی تجدیدنظرطلبی بین‌المللی آن‌ها با مواضع چین و روسیه به عنوان قدرت‌های حافظ وضع موجود در این نهاد؛ حمایت روسیه، برزیل، هند، و آفریقای جنوبی از نظام بین‌الملل چندقطبی؛ گرایش ضمنی چین به جهان دوقطبی مشکل از امریکا و چین؛ و منافع ناهمسان، مانع اتخاذ مواضع مشترک و سیاست‌های هماهنگ در گروه بریکس شده است (Ladwig, 2012). اعضای بریکس، دارای قدرت اقتصادی و وزن سیاسی همسانی نیستند و تفاوت‌های درون‌گروهی، از جمله ویژگی‌های این گروه به شمار می‌آید. میراث‌های فرهنگی، سنت‌های تاریخی، تجربه‌های بین‌المللی، و هویت‌های جغرافیایی گوناگون و نظام‌های اقتصادی-سیاسی مختلف، الگوهای متفاوت توسعه، نرخ‌های رشد و درآمد سرانه ناهمسان نیز از جمله تفاوت‌های اعضای این گروه به شمار می‌آیند. هند و برزیل، به عنوان پیش‌تازان گروه چهار (هند، برزیل، آلمان، و ژاپن) در پی عضویت دائمی در شورای امنیت سازمان ملل بوده‌اند (Macfarlane, 2006: 85). نقش‌آفرینی مشترک هند و برزیل در شکل‌گیری گروه بیست به عنوان مظهر ائتلاف کشورهای جنوب، تقویت پیوندهای هند، برزیل، آفریقای جنوبی و مانند آن، همگی نشان‌دهنده رقابت و چالش گروه بریکس با قدرت‌های مستقر، روند چندقطبی شدن نوظهورها، و نوعی تجدیدنظرطلبی نظام‌مند است (Hurrell, 2006: 2).

## ۶. سیاست همکاری اقتصادی محور و گسترش صلح و امنیت

زمانی که موضوع‌های اقتصادی به صدر دستور کار سیاست خارجی می‌آیند، دیپلماسی اقتصادی جایگاه ممتازتری در روابط خارجی می‌یابد. دیپلماسی اقتصادی برزیل بیش و پیش از همه بر پایه «اتحاد با کشورهای پیرامونی، موازنه‌سازی نرم در برابر دستور کارهای سلطه‌جویانه کشورهای مسلط بر اقتصاد بین‌الملل، و کاهش نابرابری‌های اقتصادی و افزایش توسعه اقتصادی در داخل» استوار است؛ به گونه‌ای که سرانجام، به برقراری نظم اقتصادی متوازن‌تری بینجامد (Subacchi, 2008: 41). سه رکن مهم برای

سیاست خارجی اقتصادمحور برزیل مطرح است که در ادامه توضیح داده شده‌اند.

#### ۱-۶. پیشبرد همگرایی اقتصادی در منطقه آمریکای لاتین

مهم‌ترین رکن دیپلماسی اقتصادی برزیل، «ترویج همگرایی منطقه‌ای» است. برزیل، به‌ویژه از ابتدای هزاره کنونی میلادی، این سیاست را در دستور کار خود قرار داد و کوشید «اتحادیه مرکوسور» را که زمانی مهم‌ترین شکل اقتصادی منطقه آمریکای لاتین به‌شمار می‌آمد، بازآفرینی کند. همگرایی اقتصادی با تقویت جایگاه اقتصادی برزیل در منطقه، می‌تواند مقدمه تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی باشد. هدف، ایجاد محور اتحاد برزیل-آرژانتین برای شکل‌دهی نظم جهانی چندقطبی بود. برزیل سعی داشت کشور و منطقه خود را از سلطه مالی و نفوذ اقتصادی آمریکا خارج کند. این اتحادیه، در تقابل با طرح آمریکا برای آزادسازی تجارت بود. در پی این تلاش‌ها، در سال ۲۰۰۳، موافقت‌نامه تجارت آزاد میان مرکوسور و جامعه کشورهای آند امضا شد. در سال ۲۰۰۴، جامعه ملل آمریکای جنوبی با ورود شیلی، گویان، و سورینام بنیان‌گذاری و در سال ۲۰۰۷، به اتحادیه ملل آمریکای جنوبی تغییر نام داد. این تشکل، مبارزه با توسعه نامتقارن، تقویت چندجانبه‌گرایی، و کمک به ایجاد نظم جهانی چندقطبی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد (Praghan et al. 2011: 51). در سال ۲۰۰۹، تقویت همکاری مرکوسور با آ.سه.آن (اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا) با بیانیه‌ای مشترک شکل گرفت و در سال ۲۰۱۱، در جریان اجلاس مونته‌ویدئو، وزرای امور خارجه چهار کشور عضو به‌همراه ریاض‌مالکی (وزیر امور خارجه فلسطین) — توافق‌نامه تجارت آزاد را با تشکیلات خودگردان فلسطین و نیز پس از ۲۰ سال گفت‌وگو، توافق‌نامه مشارکت راهبردی و تجارت آزاد میان مرکوسور و اتحادیه اروپا را امضا کردند که می‌توانست سبب رونق مرکوسور شود، اما از آنجاکه اجرایی شدن این توافق به‌معنای ورود محصولات تولیدی مرکوسور (بیشتر مواد غذایی) به بازار بزرگ اتحادیه اروپا بود، یک سال پس از امضای آن، ابهام‌هایی در مورد آینده آن و روند تصویب توافق‌نامه در پارلمان‌های اعضای اتحادیه اروپا به‌وجود آمد. این ابهام‌ها سبب شد که برخی از تحلیلگران اعلام کنند که هدف این توافق‌نامه، سوءاستفاده از روابط بین اتحادیه اروپا و مرکوسور است (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 5).

مرکوسور در سال‌های اخیر، با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو بوده است. با توجه به اینکه اقتصاد اعضای مرکوسور، بیشتر بر تولید کالاهای کشاورزی و غذایی متمرکز است، این کشورها بیشتر در پی بازارهای مطمئنی برای کالاهای خود هستند و درواقع، اقتصاد آن‌ها مکمل یکدیگر نیست و نگاه آن‌ها بیشتر به بیرون بلوک است. این اختلاف‌ها، به‌ویژه در پیگیری موافقت‌نامه تجارت آزاد با اتحادیه اروپا و

چین، خودنمایی کرد. این مسئله سبب شد که برخی از کشورها، از جمله برزیل و اروگوئه، خواهان انعطاف‌پذیری برای مذاکره جداگانه اعضا به منظور انعقاد توافقنامه تجارت آزاد با طرف‌های ثالث شوند. افزون‌براین، آرژانتین به دلیل نگرانی از واردات بی‌رویه به مرکوسور و آسیب دیدن اقتصاد آن، با مذاکره جداگانه اعضا با طرف‌های ثالث مخالفت کرد. آرژانتین، بحث تعیین تعرفه‌های مشترک خارجی را مطرح کرد که با مخالفت رؤسای جمهور پاراگوئه، برزیل، و اروگوئه روبه‌رو شد. همچنین، اروگوئه با توجه به برنامه‌هایش برای تولید کالاهای اساسی برای حدود ۵۰ میلیون نفر و سیاست جذب سرمایه‌گذاری خارجی، در پی بازارهای جدید و انعقاد توافق‌نامه‌های دوجانبه با طرف‌های ثالث بود. دلیل مخالفت آلمان، فرانسه، و برخی از اعضای اتحادیه اروپا همچون بلژیک، ایرلند، هلند، و اتریش با اجرایی شدن این توافق‌نامه با مرکوسور، اقدامات و موضع‌گیری‌های بولسونارو، رئیس‌جمهور برزیل (مانند خروج از معاهده آب‌وهوایی پاریس و آنچه کشورهای غربی آن را آتش زدن جنگل‌های آمازون برای تبدیل آن‌ها به زمین‌های کشاورزی نامیده‌اند) است که سبب موضع‌گیری سختگیرانه برخی از اعضای اتحادیه اروپا شد (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 6-7).

مهم‌ترین چالش‌های حقوقی اعضا برای رسیدن به قرارداد تجارت آزاد دوجانبه با طرف‌های ثالث عبارت‌اند از:

۱. تعرفه یکسان برای واردات کالا از کشورهای ثالث؛

۲. لزوم مذاکره و توافق مشترک با کشورهای دیگر در حوزه‌های تجاری.

در مجموع، اختلاف دیدگاه‌های اعضای مرکوسور سبب شد که مذاکرات مربوط به تجارت آزاد با طرف‌های ثالث، سال‌ها طول بکشد؛ بنابراین، این بلوک تجاری نتوانسته است آن‌گونه که شایسته است، سهم مناسبی از تجارت جهانی را به دست آورد و اگر بخواهد به این روند ادامه دهد، بیش‌از گذشته از تجارت جهانی عقب می‌افتد (Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran), 2021: 8).

## ۲-۶. پیشبرد همکاری جنوب-جنوب

برزیل در شماری از توافقات تجاری در خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی و توافق دور دوحه<sup>۱</sup>، مانند توافق جنوب-جنوب مشارکت کرد. با افزایش تجارت میان کشورهای جنوبی، فواید زیادی

1. Doha Round

نصیب آن‌ها می‌شد و می‌توانست جایگزین یا مسیر نوینی برای توسعه یا جذب بیشتر تجاری نسبت به موقعیت تجاری موجود با کشورهای شمالی باشد. افزون‌براین، چالش‌های گوناگون تجارت با کشورهای شمالی، مانند یکجانبه بودن توافق، استعماری بودن به‌سبب دارا بودن صنایع و دانش پیشرفته‌تر، و... را نداشت و کشورهای جنوب را به‌سوی توسعه پیش می‌برد (Polaski, 2009: 39).

مبنای سیاست خارجی برزیل در دوران جنگ سرد، راهبرد «استقلال از طریق فاصله‌گیری از درگیری‌های بین‌المللی» و در دوران پس از جنگ سرد، راهبرد «استقلال از طریق مشارکت با قدرت‌های جهانی در حل معضلات بین‌المللی» بود. این کشور از سال ۲۰۰۳، کوشید تا با کشورهای درحال توسعه و توسعه‌نیافته بیشتری وارد تعامل شود و به‌همین دلیل، سازمان همکاری را در سال ۱۹۸۷ در وزارت امور خارجه خود بنا نهاد. کارویژه این سازمان، ارائه کمک مالی، دادن وام، کمک فنی-کارشناسی به کشورهای جنوب، و هماهنگ‌سازی فعالیت‌های سایر نهادهای دولتی فعال در عرصه بین‌المللی است. برزیل با این راهبرد، به‌عنوان مدافع تمام‌عیار کشورهای جنوب در مذاکرات تجاری این سازمان در برابر زیاده‌خواهی‌ها و خواسته‌های نامتعارف کشورهای شمال برای دریافت امتیازهای گسترده از کشورهای جنوب قد علم کرد (Dimaranan, 2006: 56). نتایج همکاری‌های تجاری بین کشورها در توافق جنوب-جنوب در جدول‌های زیر ارائه شده است و تغییر درصد جذب واقعی، تولید خالص داخلی، و سطح رفاه را بیان می‌کند، که نشان می‌دهد، روابط تجاری هند-برزیل-ساکوفا<sup>۱</sup> تأثیر بسیار کمی بر هند و برزیل داشته است.

با مقایسه جدول‌های شماره (۲ و ۳) این گونه به‌نظر می‌رسد که باوجود افزایش درصد جذب واقعی، تولید خالص داخلی، و سطح رفاه در سال ۲۰۱۸ در روابط تجاری کشورهای جنوب، این تغییرات منظم نبوده و برای برخی کشورها مانند برزیل، چین، هند، و ساکو درصد بیشتری را نشان می‌دهد که حکایت از فعالیت‌های تجاری بیشتر نسبت به کشورهای دیگر در تعاملات جنوب-جنوب دارد.

دو کشور هند و برزیل، مزیت‌های تجاری و سطح رفاه بسیار کمی را تجربه کرده‌اند، درحالی‌که ساکو، مزیت‌های به‌مراتب بیشتری را به‌دست آورد. تعجب‌آور نیست که سهم کشورهای آی.بی.اس.ای در تجارت کل شرکای آن‌ها در وضع موجود کم است. تغییرات آماره‌های ماکرواقتصادی کشورهای جنوب نیز در سال ۲۰۱۸ نسبت به سال ۲۰۰۹ افزایش یافته و نقش ساکو و کشورهای هند، چین، و برزیل در آن چشمگیرتر بوده است.

1. IBSA: India-Brazil-SACU FTA

جدول (۲): تأثیر تجاری واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۰۹)

| Countries or group | Imports |       |       | Exports |       |       | Terms of trade |       |       |
|--------------------|---------|-------|-------|---------|-------|-------|----------------|-------|-------|
|                    | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA           | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.37    | 2.23  | 2.23  | 0.25    | 1.24  | 1.66  | 0.10           | 0.57  | 0.48  |
| Argentina          | -0.04   | -0.46 | 7.77  | -0.02   | -0.19 | 3.06  | -0.02          | -0.28 | 1.89  |
| Uruguay            | -0.01   | -0.10 | 1.15  | 0.00    | -0.12 | 1.65  | 0.00           | -0.01 | 0.01  |
| Chile              | -0.04   | -0.05 | 1.78  | -0.01   | -0.01 | 1.49  | -0.02          | -0.04 | -0.22 |
| Venezuela          | -0.09   | -0.24 | 2.56  | 0.00    | 0.00  | 1.21  | -0.08          | -0.21 | 1.06  |
| China              | 0.00    | 1.28  | 1.87  | 0.00    | 1.03  | 1.47  | 0.00           | -0.01 | -0.11 |
| India              | 0.93    | 1.90  | 2.61  | 1.45    | 2.95  | 4.57  | -0.03          | -0.11 | -0.64 |
| SACU               | 2.32    | 3.02  | 3.11  | 1.13    | 1.79  | 1.90  | 0.19           | 0.06  | 0.02  |

Source: Global model simulation results.  
 Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۳): تأثیر تجاری واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۱۸)

| Countries or group | Imports |       |       | Exports |        |       | Terms of trade |       |       |
|--------------------|---------|-------|-------|---------|--------|-------|----------------|-------|-------|
|                    | IBSA    | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC  | IMSAC | IBSA           | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.78    | 2.69  | 2.73  | 0.56    | 2.15   | 2.43  | 0.81           | 1.12  | 1.15  |
| Argentina          | 0.01    | -0.11 | 7.79  | 0.13    | 0.06   | 4.1   | 0.019          | -0.01 | 2.11  |
| Uruguay            | 0.1     | 0.06  | 2.13  | 0.06    | -0.003 | 2.08  | 0.13           | 0.04  | 0.16  |
| Chile              | -0.01   | -0.01 | 1.96  | 0.01    | 0.03   | 1.87  | 0.05           | 0.07  | -0.03 |
| Venezuela          | -0.02   | -0.01 | 2.51  | 0.00    | 0.01   | 1.32  | 0.01           | -0.09 | 1.61  |
| China              | 0.24    | 2.48  | 2.65  | 0.12    | 2.01   | 2.34  | 0.18           | 0.06  | 0.03  |
| India              | 1.17    | 2.61  | 3.5   | 2.11    | 3.67   | 5.21  | 0.16           | 0.06  | 0.04  |
| SACU               | 2.96    | 4.1   | 4.21  | 1.98    | 2.42   | 2.84  | 0.34           | 0.19  | 0.11  |

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.  
 Resulted from: TREDE AND DEVELOPMENT REPORT 2018- UNITED NATIONS ASSESSMENT OF SOUTH-SOUTH COOPERATION AND THE GLOBAL NARRATIVE ON THE EVE OF BAPA+40- SOUTH CENTRE

داده‌های مربوط به سهم صادرات برپایه مقصد و سهم واردات در جدول‌های شماره (۶ و ۷)، نشان می‌دهد که صادرات برزیل نسبت به هند و افریقای جنوبی از ۱/۳ به ۲/۱ درصد از صادرات کل افزایش یافته و سهم واردات این کشور از ۱/۸ به ۲/۲ درصد رسیده است. در مقام مقایسه، سهم تجارت برزیل با اتحادیه اروپا، امریکا، و همسایگان منطقه‌ای آن نیز بسیار بیشتر بوده است (Polaski, 2009: 40).

جدول (۴): اهمیت میزان ماکرواقتصادی واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۰۹)

| Countries or group | Absorption |       |       | GDP  |       |       | welfare |       |       |
|--------------------|------------|-------|-------|------|-------|-------|---------|-------|-------|
|                    | IBSA       | IBSAC | IMSAC | IBSA | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 0.06       | 0.20  | 0.26  | 0.03 | 0.03  | 0.13  | 0.09    | 0.30  | 0.42  |
| Argentina          | 0.00       | -0.01 | 0.31  | 0.00 | -0.01 | -0.07 | 0.00    | -0.01 | 0.35  |
| Uruguay            | 0.00       | -0.01 | 0.12  | 0.00 | 0.00  | 0.13  | 0.00    | -0.01 | 0.18  |
| Chile              | -0.01      | -0.02 | 0.42  | 0.00 | 0.00  | 0.36  | -0.02   | -0.02 | 0.66  |
| Venezuela          | -0.02      | -0.04 | 0.27  | 0.00 | 0.00  | 0.02  | -0.02   | -0.06 | 0.36  |
| China              | 0.00       | 0.35  | 0.57  | 0.00 | 0.33  | 0.56  | 0.00    | 0.68  | 1.12  |
| India              | 0.03       | 0.08  | 0.16  | 0.07 | 0.16  | 0.35  | 0.05    | 0.13  | 0.27  |
| SACU               | 0.28       | 0.40  | 0.43  | 0.00 | 0.16  | 0.20  | 0.40    | 0.59  | 0.63  |

Source: Global model simulation results.  
 Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC= acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۵): اهمیت میزان ماکرواقتصادی واقعی توافق جنوب-جنوب (۲۰۱۸)

| Countries or group | Absorption |       |       | GDP  |       |       | welfare |       |       |
|--------------------|------------|-------|-------|------|-------|-------|---------|-------|-------|
|                    | IBSA       | IBSAC | IMSAC | IBSA | IBSAC | IMSAC | IBSA    | IBSAC | IMSAC |
| Brazil             | 1.12       | 1.34  | 1.18  | 1.06 | 1.04  | 1.13  | 1.13    | 1.41  | 1.49  |
| Argentina          | 0.08       | 0.02  | 0.89  | 0.09 | 0.03  | 0.01  | 0.09    | 0.04  | 2.1   |
| Uruguay            | 0.07       | 0.03  | 0.62  | 0.08 | 0.08  | 0.91  | 0.17    | 0.05  | 1.41  |
| Chile              | 0.05       | 0.03  | 0.82  | 0.08 | 0.06  | 0.98  | 0.14    | 0.05  | 1.76  |
| Venezuela          | 0.02       | 0.01  | 0.59  | 0.07 | 0.06  | 0.61  | 0.09    | 0.03  | 1.12  |
| China              | 0.1        | 1.13  | 1.18  | 0.14 | 0.78  | 0.93  | 0.21    | 1.54  | 2.07  |
| India              | 0.6        | 1.02  | 1.03  | 0.31 | 0.54  | 0.79  | 0.34    | 1.14  | 1.57  |
| SACU               | 0.95       | 1.87  | 1.88  | 0.24 | 0.59  | 0.78  | 0.96    | 1.61  | 1.89  |

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC= acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.  
 Resulted from: TREDE AND DEVELOPMENT REPORT 2018- UNITED NATIONS ASSESSMENT OF SOUTH-SOUTH COOPERATION AND THE GLOBAL NARRATIVE ON THE EVE OF BAPA+40- SOUTH CENTRE

## ۳-۶. همکاری با قدرت‌های نوظهور (بریکس) در نظام بین‌الملل

آشکارترین جلوه همکاری اقتصادی برزیل با قدرت‌های نوظهور را می‌توان در عضویت این کشور در گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی) یافت که از سال ۲۰۱۰ با توجه به حضور مقام‌های عالی‌رتبه دولتی در نشست‌های آن، اعتبار بیشتری یافته است؛ به‌عنوان مثال، برزیل در اجلاس بریکس، خواستار افزایش تعداد نمایندگان قدرت‌های نوظهور در صندوق بین‌المللی پول (نسبت به کشورهای غربی) شد و تلاش کرد، سهم کشورهای غیرغربی و درحال توسعه را در تصمیمات آن افزایش دهد.

جدول (۶): سهم صادرات برزیل، چین، هند، و ساکو در مقصد، پیش و پس از توافق جنوب-جنوب

| Destination             | Brazil |      |       |       | China |      |       |       | India |      |       |       | SACU |      |       |       |
|-------------------------|--------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|------|------|-------|-------|
|                         | Base   | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE | IBSA | IBSAC | IMSAC |
| Brazil                  |        |      |       |       | 0.5   | 0.5  | 0.6   | 0.6   | 1.4   | 1.6  | 1.6   | 1.6   | 1.0  | 1.2  | 1.2   | 1.2   |
| Argentina               | 7.4    | 7.4  | 7.1   | 8.0   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.4   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.4   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.3   |
| Uruguay                 | 0.9    | 0.9  | 0.9   | 0.9   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.1   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.1   | 0.0  | 0.0  | 0.0   | 0.0   |
| Chile                   | 2.1    | 2.0  | 2.0   | 2.3   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.3   | 0.2   | 0.2  | 0.2   | 0.2   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.2   |
| Venezuela               | 1.6    | 1.6  | 1.5   | 2.3   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.2   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.2   | 0.1  | 0.1  | 0.1   | 0.1   |
| China                   | 4.3    | 4.3  | 8.1   | 6.7   |       |      |       |       | 5.1   | 5.1  | 5.9   | 5.9   | 3.4  | 3.3  | 3.7   | 3.7   |
| India                   | 0.6    | 1.2  | 1.2   | 1.1   | 0.7   | 0.7  | 1.2   | 1.2   |       |      |       |       | 3.3  | 7.5  | 7.2   | 7.1   |
| SACU                    | 0.7    | 0.9  | 0.8   | 0.8   | 0.3   | 0.3  | 0.5   | 0.5   | 0.7   | 0.9  | 0.9   | 0.9   |      |      |       |       |
| European Union          | 29.0   | 28.8 | 27.7  | 27.5  | 21.6  | 21.7 | 21.3  | 21.3  | 29.9  | 29.8 | 29.6  | 29.5  | 36.5 | 34.4 | 34.5  | 34.5  |
| United States           | 23.5   | 23.3 | 22.3  | 22.1  | 27.0  | 27.0 | 26.6  | 26.5  | 20.1  | 20.1 | 20.0  | 20.0  | 12.8 | 12.4 | 12.4  | 12.4  |
| Rest of the Americas    | 10.0   | 10.0 | 9.5   | 9.4   | 4.2   | 4.2  | 4.1   | 4.1   | 3.5   | 3.4  | 3.4   | 3.4   | 2.1  | 2.1  | 2.1   | 2.1   |
| East and Southeast Asia | 9.3    | 9.2  | 8.9   | 8.9   | 24.3  | 24.3 | 23.9  | 23.9  | 15.5  | 15.4 | 15.3  | 15.2  | 12.2 | 11.9 | 11.9  | 11.9  |
| Rest of the world       | 10.5   | 10.4 | 10.0  | 9.9   | 7.9   | 7.9  | 7.8   | 7.8   | 23.1  | 23.0 | 22.8  | 22.7  | 18.2 | 17.3 | 17.3  | 17.3  |

Source: Global model simulation results.

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

جدول (۷): سهم واردات برزیل، چین، هند، و ساکو در مبدأ، پیش و پس از توافق جنوب-جنوب

| Destination             | Brazil |      |       |       | China |      |       |       | India |      |       |       | SACU |      |       |       |
|-------------------------|--------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|-------|------|-------|-------|------|------|-------|-------|
|                         | Base   | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE  | IBSA | IBSAC | IMSAC | BASE | IBSA | IBSAC | IMSAC |
| Brazil                  |        |      |       |       | 0.8   | 0.8  | 1.5   | 1.2   | 0.7   | 1.4  | 1.4   | 1.2   | 1.3  | 1.7  | 1.7   | 1.6   |
| Argentina               | 8.8    | 8.8  | 8.8   | 9.0   | 0.4   | 0.4  | 0.3   | 1.0   | 0.9   | 0.9  | 0.8   | 2.5   | 1.1  | 1.1  | 1.0   | 1.2   |
| Uruguay                 | 0.8    | 0.8  | 0.8   | 0.8   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.0   | 0.0   | 0.0  | 0.0   | 0.0   | 0.1  | 0.1  | 0.1   | 0.1   |
| Chile                   | 1.4    | 1.3  | 1.3   | 1.6   | 0.4   | 0.4  | 0.4   | 0.4   | 0.3   | 0.3  | 0.3   | 0.3   | 0.2  | 0.2  | 0.2   | 0.2   |
| Venezuela               | 0.8    | 0.8  | 0.7   | 0.8   | 0.1   | 0.1  | 0.1   | 0.1   | 5.9   | 5.7  | 5.5   | 7.6   | 0.0  | 0.0  | 0.0   | 0.0   |
| China                   | 3.1    | 3.1  | 4.2   | 4.1   |       |      |       |       | 5.6   | 5.4  | 9.5   | 9.2   | 4.6  | 4.5  | 6.3   | 6.3   |
| India                   | 1.2    | 1.4  | 1.3   | 1.4   | 0.8   | 0.8  | 1.0   | 1.0   |       |      |       |       | 1.2  | 1.7  | 1.6   | 1.6   |
| SACU                    | 0.6    | 0.8  | 0.8   | 0.7   | 0.4   | 0.4  | 0.5   | 0.5   | 2.6   | 5.8  | 5.5   | 5.4   |      |      |       |       |
| European Union          | 32.0   | 31.9 | 31.6  | 31.2  | 17.7  | 17.7 | 17.4  | 17.3  | 27.2  | 26.1 | 25.1  | 24.4  | 36.0 | 35.8 | 35.2  | 35.1  |
| United States           | 23.7   | 23.7 | 23.4  | 23.2  | 10.2  | 10.2 | 10.0  | 9.9   | 9.6   | 9.2  | 8.9   | 8.7   | 11.5 | 11.5 | 11.3  | 11.3  |
| Rest of the Americas    | 5.6    | 5.6  | 5.5   | 5.5   | 2.5   | 2.5  | 2.4   | 2.4   | 4.5   | 4.3  | 4.1   | 3.9   | 1.7  | 1.7  | 1.7   | 1.7   |
| East and Southeast Asia | 11.3   | 11.2 | 11.1  | 11.0  | 40.4  | 40.4 | 39.7  | 39.6  | 22.3  | 21.4 | 20.5  | 19.4  | 12.4 | 12.3 | 12.0  | 12.0  |
| Rest of the world       | 10.7   | 10.6 | 10.5  | 10.5  | 10.1  | 10.1 | 9.9   | 9.9   | 20.3  | 19.3 | 18.3  | 17.5  | 16.3 | 16.4 | 16.2  | 16.2  |

Source: Global model simulation results.

Note: SACU = Southern African Customs Union; IBSA = India-Brazil-South Africa Dialogue Forum; IBSAC = acronym for India, Brazil, South Africa, China; IMSAC = acronym for India, the Mercosur area (including Brazil), SACU, and China.

همچنین، پیشنهاد ایجاد بانک توسعه بریکس را با هدف تأمین مالی طرح‌های عمرانی در کشورهای عضو و سایر کشورهای در حال توسعه مطرح کرد که در صورت اجرایی شدن، به عنوان یک سازوکار موازی با صندوق بین‌المللی پول عمل خواهد کرد (Drezner, 2009: 57).

از سال ۲۰۱۶، سیاست بریکس مبتنی بر افزایش همکاری با کشورهای غیر عضو، به ویژه کشورهای نوظهور، بود. در سال‌های اخیر نیز پیشنهاد‌های گوناگونی برای گسترش بریک مطرح شد. توصیه‌هایی مانند بریک<sup>۱</sup> (k اشاره به کره جنوبی و قزاقستان)، بریمک<sup>۲</sup> (M اشاره به مکزیک)، بریکا<sup>۳</sup> (A اشاره به

1. BRICK
2. BRIMC
3. BRICA

کشورهای عرب خلیج فارس) و بریکت<sup>۱</sup> (E اشاره به شرق اروپا و T به ترکیه اشاره دارد) (Mostafa & Mahmood, 2016: 157). بریکس در سال ۲۰۱۶ حدود ۲۵ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را در اختیار داشت (Lemco, 2016: 2). نقش عمده بریکس در جریان اصلی روابط بین‌الملل، مخالفت با سلطه آمریکا و تغییر قدرت از غرب است؛ بنابراین، بانک توسعه جدید، نه تنها جایگزینی برای نهادهای زیر کنترل غرب است، بلکه مانع تحریم‌های تحمیلی غرب می‌شود و روشی برای اعمال نفوذ از دست‌رفته در صحنه جهانی است (Lemco, 2016: 2). هدف دولت‌های بریکس، تقابل مستقیم با قدرت بالادستی نیست. این دولت‌ها با ابزارهای موازنه نرم، در پی تقابل با قدرت برتر آمریکا و افزایش نفوذ و جایگاه خود در سطح جهانی هستند. درواقع، شکل‌گیری بریکس، واکنشی به عدم تعادل نظم جهانی است. احتمال اینکه بریکس، دستورکار بین‌المللی و رویه مؤسسه‌های بین‌المللی را به چالش بکشد، زیاد است. اکنون بریکس، نه تنها در اقتصاد، اصلاحات سازمانی، و سیاست و امنیت، بلکه در حوزه‌های زیست‌محیطی، اجتماعی، و بهداشت نیز به بازیگر کلیدی عرصه بین‌الملل تبدیل شده است و به‌این ترتیب، با رهبری کشورهای در حال توسعه، به‌سوی نظم چندقطبی پیش می‌رود (Yazdani & Moradifar, 2018: 57). برپایه برآورد آماری سال ۲۰۱۹، اعضای بریکس، بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند (Worldometers, 2019) و برپایه آمار ارائه‌شده از تولید ناخالص داخلی کشورها در سال ۲۰۱۸، سهم کشورهای بریکس از کل تولید ناخالص داخلی جهان، به حدود ۳۲ درصد رسیده است (Imf, 2019).

پیوستن به ائتلاف بریکس، یک تصمیم راهبردی از سوی دولت‌های عضو است؛ اما برگزاری انتخابات در کشورهای عضو بریکس و تغییر دولت‌ها می‌تواند زمینه‌ساز تغییر رویکرد اعضا، کاهش سطح همکاری، یا حتی خروج از بریکس باشد؛ برای مثال، روی کار آمدن ژائیر بولسونارو در انتخابات ۲۰۱۹ برزیل، که دارای گرایش‌های راست‌گرایانه افراطی است و روابط نزدیکی با آمریکا دارد، می‌تواند به اتحاد بریکس و روابط آن با کشورهای دیگر، آسیب وارد کند. چین، اصلی‌ترین شریک تجاری برزیل است و در سال ۲۰۱۸ میلادی ۲۷/۸ درصد از صادرات آن را به خود اختصاص داده است؛ اما بولسونارو گفته بود که مایل است، چین از برزیل خرید کند، نه اینکه برزیل را بخرد (Seifi & Khorramshad, 2019: 49). اعلام آمادگی برزیل برای بنیان‌گذاری پایگاه نظامی آمریکا در این کشور و امکان انتقال سفارت برزیل در اسرائیل به قدس و حمایت دولت برزیل از گوایدو (رهبر اپوزیسیون و رئیس‌جمهور خودخوانده ونزوئلا)

نمونه‌های دیگری از تغییر موضع برزیل نسبت به دولت پیشین بود که تضادهای چشمگیری با مواضع اعضای دیگر بریکس دارد (Aman, 2018).

### نتیجه‌گیری

پیدایش قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل در قالب بریک، بریکس، یا بریکسام، یکی از ویژگی‌های مهم چشم‌انداز نظام بین‌الملل معاصر است که با گسترش روابط خود با کشورهای جنوب و نیز نگهداشت روابط با کشورهای شمال، فصل تازه‌ای از صلح، روابط متقابل، و امنیت را رقم زده است. اقتصاد در پیدایی و نقش‌آفرینی قدرت‌های درحال‌ظهوری مانند برزیل، نقش فراوانی داشته است. برزیل، به‌عنوان یک قدرت نوظهور، از فرایند جهانی‌شدن اقتصاد و دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دورهٔ پساجنگ سرد نیز تأثیر پذیرفت و با دستیابی به امکانات منطقه‌ای و جهانی جدید، به یکی از مؤلفه‌های مهم اقتصاد جهانی تبدیل شد. برزیل و افریقای جنوبی، تنها قدرت‌های غیرهسته‌ای بریکس بوده‌اند که از قابلیت نمایندگی صلح و امنیت در منطقه و در عرصهٔ جهانی برخوردار بودند. باوجود حمایت برزیل از نظام بین‌الملل چندقطبی، گرایش ضمنی چین به جهان دوقطبی متشکل از آمریکا و چین و منافع ناهمسان، مانع شکل‌گیری مواضع مشترک، سیاست‌های هماهنگ، و رفتارهای جمعی در گروه‌بندی بریکس شد. نقش توافق‌نامه‌ها و پیمان‌های تجاری کشور نوظهور اقتصادی‌ای مانند برزیل با کشورهای دیگر در راستای برقراری روابط تجاری-اقتصادی و گسترش صلح و امنیت جهانی ایجاد می‌کنند، چشمگیر است. هند و برزیل، ۱۵ توافق‌نامه در زمینه‌های گوناگون، ازجمله تجارت، بازرگانی، کشاورزی، انرژی، و محیط زیست دارند. صادرات برزیل به کشورهای آمریکای جنوبی، خاورمیانه، و اقیانوسیه و نیز به کشورهای عضو مرکوسور، اتحادیهٔ اروپا، افریقا، آسیا، و آمریکای مرکزی و کارائیب در راستای گسترش همکاری‌های اقتصادی است. امضای موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد بین مرکوسور (دربردارندهٔ کشورهای برزیل، آرژانتین، اروگوئه، و پاراگوئه) و اتحادیهٔ اروپا نیز بر اهمیت نقش تجاری برزیل افزوده است. همچنین، انعقاد موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد<sup>۱</sup> در ژوئن ۲۰۱۹، سبب امضای موافقت‌نامهٔ تجارت آزاد بین دو قطب اقتصادی بزرگ اروپا و آمریکای جنوبی شد. مهم‌ترین رکن دیپلماسی اقتصادی برزیل، ترویج همگرایی اقتصادی است. همگرایی اقتصادی می‌تواند با تقویت جایگاه اقتصادی برزیل در آمریکای

1. FTA: Free Trade Agreement

جنوبی، مقدمهٔ تبدیل این کشور به یک قدرت جهانی باشد. هدف برزیل این است که محور اتحاد برزیل-آرژانتین به یکی از قطب‌های شکل‌دهندهٔ نظم جهانی چندقطبی آینده تبدیل شود و زمینهٔ ثبات بیشتر در منطقه و جهان را فراهم کند. برزیل در شماری از توافقات تجاری در خارج از چارچوب سازمان تجارت جهانی و توافق دور دوحه، مانند توافق جنوب-جنوب، مشارکت کرد که می‌تواند جایگزین یا مسیر دیگری برای توسعه یا جذب بیشتر تجاری نسبت به موقعیت تجاری موجود با کشورهای شمالی باشد. مشاهده می‌شود که برزیل با گسترش تعاملات اقتصادی-تجاری خود با کشورهای گوناگون، در پی ایجاد همکاری‌های مختلف با کشورهای شمال و جنوب بوده و عامل پیوند میان مناطق شمالی و جنوبی است تا امکان گسترش صلح و در نتیجه، بهبود امنیت بین‌المللی را فراهم کند.

### منابع

- Ahmadi, Hafez & Mansoorikhah, Alireza (2018), "Sociological Study of Globalization Concept in Samir Amin View". *The Second international Conference of Global Humanities Studies with a Socio-Cultural Approach*. (in persian).
- Aman, Fatemeh (2018). "Will the Relations between Brazil and Iran with the Presidency of Bolsonaro last?", *December 14th, Atlantic Council, Iranian Diplomacy Editorial Board*. Available at: [www.irdiplomacy.ir](http://www.irdiplomacy.ir) (in persian).
- Baer, Werner (2008). *The Brazilian Economy: Growth and Development*, University of Illinois. Urbana-Champaign.
- Baer Werner, Jerry Dávila, André de Melo Modenesi, Maria da Graça Derengowski Fonseca, Jaques Kerstenetzky (2018). *Brazil's Economy: An Institutional and Sectoral Approach*. Published: September 30, 2020 by Routledge, 194 Pages.
- Bozorgi, Vahid (2007). *An Introduction to the World Trade Organization and incorporation of Iran*. Tehran: Qomes. (in persian).
- Chilcote, Ronald H (2014). *Theories of Comparative Politics*. translated by Vahid Bozorgi-Alireza Tayyeb. Rasa Cultural Services Institute. (in persian).
- Countries in the world by population (2019). Available at: <https://www.worldometers.info/world-population/population-by-country/>
- Delavar, Ali (2006). *Theoretical and Practical Foundations of Research in Humanities and Social Sciences*. Tehran, Roshd, 5th Edition (in persian).
- Delavar, Ali (2010). "Qualitative Methodology". *Rahbord*, No. 54 (for qualitatives research); 307-329. (in persian).

- Diplomacy Deputy of Ministry of Foreign Affairs (Iran) (2021). "30th Anniversary of Mercosur Establishment, Achievements and Challenges". Available at: <https://economic.mfa.ir/portal/newsview/633866>, March 2021. (in persian).
- Dimaranan, Betina V., ed. (2006). *Global Trade, Assistance and Production: The GTAP 6 Data Base*. West Lafayette. Ind.: Center for Global Trade Analysis, Purdue University.
- Drezner, W. Daniel. (June 2009). "Loose BRICs", *The National Interest*.
- Ellis, Howard Sylvester, January 1 (1969). *The Economy of Brazil*. Publisher: University of California Press, Hardcover: 408 pages.
- Flemes, Daniel. (2010). "Regional Leadership in the Global System: Ideas". *Interests and Strategies of Regional Powers*, Farnham, Ashgate
- Francisco, Laplane Mariano (2003). *Brazil In The WTO: Balance And Perspective*, University of Campians, Sao Paulo, pp. 1-4.
- Haghighi, Iman (2006). "Ups and Downs in Theories of Development Economics". *Rahbord of Yas*, No. 5. (in persian).
- Hettne. Björn., Inotai, András., & Sunkel, Osvaldo (2013). *Globalism and the New Regionalism*. Translated by Alireza Tayyeb, Ministry of Foreign Affairs (Iran). (in persian).
- Hurrell, Andrew. (2007). "One World? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society". *International Affairs*, 83:1.
- Hurrell, Andrew and Sengupta, Sandeep. (2012). "Emerging Powers, North-South Relations and Global Climate Politics". *International Affairs*, 88: 3.
- Hurrell, Andrew. (2006). "Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers?" *International Affairs*, 82: 1.
- Ikenberry, John. (2008). "The Rise of China and the Future of the West", *Foreign Affairs*, 87: 1.
- Ladwig, Walter. (2012). "An Artificial Bloc Built on a Catchphrase", *International Herald Tribune*, March.
- Lemco, Jonathan (2016). "Are Emerging Markts Still Built on the BRICS". *Vanguard Commentary*. Source: *Vanguard*. Pp. 1-8.
- Maleki, Shokoh (2010). "Topics of Dependency Theorists about Government and Politics", available at: <http://raveshe88.blogfa.com/post/59>, May. (in persian).
- Marcelo, Abreu De Pavia (1998). "Brazil: The GATT and the WTO: History And Prospects". *Departemento De Economia*, PUC-RIO, p. 4.
- Macfarlane, S. Neil. (2006). "The 'R' in BRICs: Is Russia an Emerging Power?", *International Affairs*, 82: 1.
- Menjivar. Luisa and Salazar. Jorge, (March 7, 2011). "Q4 2010, Outlook for Q1 2011", *Latin America Quarterly*, p. 4.

- McLoughlin, Beth, 2018, *Brazil's Trump?*, <https://www.usnews.com/news/best-countries/articles/2017-01-19/brazils-controversial-congressman-jair-bolsonaro-eyes-the-presidency>.
- Mostafa, Golam & Mahmood, Monowar (2016). "The Rise of the BRICS & Their Challenge to the G7". *International Journal of Emerging Markets*. Vol 10. No 1. pp 156-170. (in persian).
- Nolte, Detlef. (2010). "How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics". *Review of International Studies*, p. 36.
- Omidbakhsh, Esfandiar (2005). *Political Economy of World Trade System and Foreign Trade of Iran*. Tehran: Iran Newspaper Publishing Institute. (in persian).
- Praghan, Jaya Prakash and Lazaroiu, George. (2011). "Rise of Emerging Economies: An Introduction". *Economics, Management, and Financial Markets*, Vol. 6:1.
- Polaski, Sandra, (2009). *Brazil in the Global Economy- Measuring the Gains from Trade*. International Labour Office.
- Report for Selected Country Groups and Subjects (PPP valuation of country GDP)"(2019). IMF. Retrieved 10 April 2019: [www.imf.org](http://www.imf.org).
- Roberts, Cynthia. (2011). "Building the New World Order BRIC by BRIC". *The European Financial Review*, February – March.
- Schaffer, Teresita C. (2009). "The United States, India, and Global Governance: Can they Work Together?" *The Washington Quarterly*, July, P. 8.
- Shaw, M. Timothy, Cooper, Andrew F. and Antkiewicz, Agata. (2007). "Global and/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa". *Third World Quarterly*, 28:7.
- Dalto, Silva & Abranches, Fabiano (2007). *Government, Market and Development: Brazilian Economic Development in Historical Perspective*. University of Hertfordshire for the Degree of Doctor of Philosophy.
- Soares de Lima, Maria Regina (2013), *The Political Economy of Brazilian Foreign Policy*. Brasília: Funag.
- Strauss, Anselm & Corbin, Juliet (2011). *Principles of qualitative research method (basic theory)*. Translated by Buick Mohammadi. Institute of Humanities and Cultural Studies. (in persian)
- Sabzehai, Mohammad Taghi (2007). "Latin American Approaches to Civil Society". *Law and Politics Research*, Year 9, Issue 23, Fall and Winter. (in persian)
- Sotoudehnia, Maryam (2012). *The Evolution of Brazil's Political Economy and Its Active Diplomacy in the World Trade Organization*. University of Tehran-

- Faculty of Law and Political Science, December 2012. (in persian)
- Soleimanpour, Hadi & Molaei Abdollah (2013). "Emerging Powers in Transition era of International System". *Journal: Foreign Relations*, Spring, Vol. 5, No. 1. (in persian)
- Seifi, Abdolreza & Khorramshad, Mohammad Baqer (2019). "Brics and Foreign Policy of Islamic Republic of Iran". *Quarterly of Political and International Research*, No. 40, Fall, 26-50. (in persian)
- Sarat Translation Group (2011). "People's Culture of Brazil". *Journal of Regional Studies*, No. 8, Fall and Winter, 163-201. (in persian).
- Subacchi, Paola. (2008). "New Power Centres and New Power Brokers: Are They Shaping a New Economic Order?". *International Affairs*, 84:3.
- Sotero, Paulo and Armijo, Leslie Elliott. (2007). "Brazil: TO Be or Not to Be a BRIC?". *Asian Perspective*, Vol. 31, No. 4, Winter
- The World Factbook. (2012). "Brazil", July 2019. Available at: <https://www.cia.gov/library/publications/the-worldfactbook/geos/br.html>.
- Todaro, Michael (1998). *Economic Development in the Third World*. Translated by Gholam Ali Farjadi, Tehran, Higher Research Institute in Planning and Development. (in persian)
- Unknown (2013), "The President as a Sociologist-Interview with Fernando Henrique Cardoso". *World Dialogue Newsletter*, Year 3 / Issue 4 / August. (in persian)
- Vigenani, Tullo and Marcelo, Fernandes de Olivera (2007). "Brazilian Foreign Policy in the Cardoso Era: The Search for Autonomy Through". *Latin American Perspectives*, pp. 58-68.
- Watson, Katy (2 April 2018). "Brazil's rising tide of young conservatives seeks change". *BBC News*. London, England: BBC.
- Wilson, Dominic and Purushothaman, Roopa. (2003). "Dreaming with the BRICs: The Path to 2050", *Global Economics Paper*, No. 99, New York: Goldman Sachs, Oct.
- Yazdani, Enayatollah & Moradifar, Saeedeh (2018). "Explaining the Effect and Role of BRICS on the New Global Order". *Journal of Strategic Studies of Public Policy (Strategic Studies of Globalization)*, Summer, No. 23; 43-60. (in persian)
- Zepeda, Carlos O (2012). *The Effect of Brazilian Economic Growth on Trade and Maritime Transport Flows*. Erasmus University Rotterdam.
- Zarif, Ali (2018). *The Political Turn in Brazil "The End of Left Movement*. Political Research Office of Islamic Republic of Iran Broadcasting. (in persian)

### نوع مقاله پژوهشی

## نظریه بازی‌ها و خروج امریکا از برجام

مجید شجاعی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۹

### چکیده

تعاملات اقتصادی و تجاری بین ایران و ایالات متحده در دوره پسابرجام شکل نگرفت و نبود فشار بازیگران اقتصادی، موجب تسهیل خروج ترامپ از برجام شد. در این پژوهش، خروج امریکا از توافق هسته‌ای «برجام» را از این منظر تحلیل می‌کنیم. در اینجا این پرسش مطرح است که: «عدم شکل‌گیری همکاری‌های اقتصادی و تجاری میان ایران و امریکا، چه تأثیری بر خروج امریکا از برجام داشته است؟» برپایه فرضیه پژوهش، «فقدان تعاملات اقتصادی و تجاری، موجب تسهیل خروج امریکا از برجام شده است». در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی (منابع اسنادی) و با استفاده از نظریه بازی‌ها، مدل بازی «معمای زندانی تکراری»، روابط ایران و امریکا در سه مقطع مذاکرات محرمانه عمان تا برجام (۲۰۱۵)، پسابرجام، و پس از خروج امریکا از برجام (۲۰۱۸) را الگوسازی کرده و به این نتیجه رسیده‌ایم که در مرحله نخست بازی، تغییرات فضای سیاسی ناشی از رویکرد دولت‌های ایران و امریکا موجب شد که طرفین، همکاری را به عنوان مبنای بازی نخست انتخاب کنند؛ در مرحله دوم بازی، باوجود زمینه اقتصادی بین ایران و امریکا در دوره پسابرجام، برخلاف کشورهای اروپایی، همکاری شکل نگرفت و این عدم همکاری اقتصادی و تجاری موجب شد که در مرحله سوم بازی، بار دیگر فضای سیاسی غالب شود و با خروج امریکا از برجام و کاهش تدریجی تعهدات هسته‌ای از سوی ایران، عدم همکاری مبتنی بر بازی معمای زندانی (بازی بی‌برنده) مسلط شود و روابط را به پیش از برجام بازگرداند.

**واژگان کلیدی:** برجام، خروج امریکا از برجام، نظریه بازی‌ها، بازی معمای زندانی، بازی معمای زندانی تکراری

---

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران majidshojaee1993@gmail.com

## The US withdrawal from JCPOA from the perspective of game theory

Majid Shojaee<sup>1</sup>

### Abstract:

In the post- JCPOA period, Economic and trade interactions did not take shape between Iran and the and the US, and the lack of pressure from economic actors facilitated Trump's withdrawal from JCPOA. In this article, we analyze the US withdrawal from the nuclear deal(JCPOA) from this perspective. The question arises: what effect did the non-formation of economic and trade cooperation between Iran and US have on the US withdrawal from JCPOA? We hypothesize that the lack of economic and trade interaction has facilitated the withdrawal of the US from the JCPOA. In this research, we modeled it with descriptive-analytical method (documentary sources) and using game theory, model of the repeated Prisoner's Dilemma, Iran-US relations in three times: Oman secret negotiations to JCPOA (2015), post-JCPOA and post-US withdrawal JCPOA (2018) and came to the conclusion that in the first stage of the game in the political field, change approach of the Iran-US governments caused the parties to choose cooperation as the basis of the first game. The second stage of the game despite the economic background in the post- JCPOA period, no cooperation was formed between Iran and the US, unlike European countries and this lack of economic cooperation and interdependence led to the prevail of the political atmosphere in the third stage of the game, and with the withdrawal of the US from the JCPOA and the gradual reduction of nuclear commitments by Iran, non-cooperation according to the Prisoners Dilemma game returned relations to before JCPOA.

**Keywords:** JCPOA, US withdrawal from JCPOA, Game theory, Model of prisoner's dilemma, Model of repeated Prisoner's Dilemma.

---

1. Master student of International Relations, Shahid Beheshti University of Tehran  
(Corresponding Author) [majidshojaee1993@gmail.com](mailto:majidshojaee1993@gmail.com)

## مقدمه

توافق هسته‌ای (برجام) میان ایران و گروه ۵+۱ در سال ۲۰۱۵ رقم خورد. پس از انعقاد این توافق، ایالات متحده امریکا متعهد شده بود که به‌ازای پذیرش محدودیت‌های غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران، تحریم‌های ثانویه و نفتی ایران را لغو کند که با اجرایی شدن توافق یادشده، این تصمیم اجرایی شد. این مرحله، مرحله سیاسی بود. برپایه آمار موجود، پس از رفع تحریم‌ها، رشد اقتصادی ایران مثبت شد و شاهد گسترش تجارت خارجی و جذب سرمایه خارجی از سوی ایران در دوره پسابرجام بودیم که نمونه آن قرارداد با شرکت توتال، رنو، پژو، و... است. همچنین، دولت ایران، خریدهای بزرگی از جمله هواپیمای مسافربری را در دستور کار داشت که این مرحله را می‌توان مرحله اقتصادی دانست.

با روی کار آمدن دونالد ترامپ، زمزمه‌هایی درباره خروج وی از این توافق به گوش رسید که این موضوع در سال ۲۰۱۷ عملی شد و تحریم‌های ایران بازگشت؛ اگرچه ترامپ در این تصمیم با فشارهای خارجی و گاهی داخلی روبه‌رو بود، ولی سرانجام این تصمیم از منظر اقتصادی برای امریکا پیامدهای اندکی داشت؛ زیرا در پسابرجام، تعاملات اقتصادی و تجاری بین دو کشور کمتر شکل گرفت و این موضوع، موجب شد که خروج امریکا از برجام، کمتر تحت تأثیر فشارهای بازیگران اقتصادی داخلی باشد.

با اینکه عوامل سیاسی گوناگون داخلی، مانند رویکرد حزب جمهوری‌خواه یا تلاش رقبای منطقه‌ای ایران مثل رژیم صهیونیستی، عربستان، و امارات سبب خروج امریکا از برجام شد (Kabiri & Zanganeh, 108: 2019) یا از منظر حقوقی، برجام یک رژیم حقوقی بین‌المللی ایجاد کرده است که مبنای اصلی آن بر حسن‌نیت و احترام متقابل به طرفین استوار بوده که با خروج ترامپ، در عمل نقض شده است (Salehi et al, 152: 2019)، درباره متغیرهای اقتصادی تأثیرگذار بر خروج امریکا از برجام پژوهش‌های اندکی انجام شده است؛ درحالی که مسائل اقتصادی و تجاری در خروج امریکا از برجام بی‌تأثیر نبوده‌اند. به‌همین سبب، پرسش اصلی این پژوهش، مبتنی بر بررسی تأثیر عوامل اقتصادی بر خروج امریکا از برجام و فرضیه پژوهش نیز این است که «عدم شکل‌گیری روابط اقتصادی و تجاری میان ایران و امریکا موجب تسهیل خروج امریکا از برجام شده و اگر در دوره پسابرجام، وابستگی متقابل اقتصادی و تعاملات در سطح بازیگران دولتی و غیردولتی میان طرفین شکل می‌گرفت، این ارتباطات و تعاملات، مانعی در برابر تصمیم رئیس‌جمهور امریکا در خروج از برجام می‌شد». در این راستا، این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با به‌کارگیری منابع اسنادی و مدل‌سازی در چارچوب نظریه بازی‌ها انجام شده است. در بخش نخست مقاله، نظریه بازی‌ها (به‌طور مشخص، معمای زندانی و معمای زندانی تکراری) را

به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش تشریح می‌کنیم؛ در بخش دوم، مذاکرات هسته‌ای بین ایران و آمریکا در حوزه سیاسی، از مذاکرات محرمانه عمان ۲۰۱۲ تا انعقاد برجام ۲۰۱۵ را از منظر نظریه بازی معمای زندانی تکراری تحلیل می‌کنیم؛ در بخش سوم مقاله، همکاری‌ها و روابط تجاری و اقتصادی ایران و آمریکا را در مقایسه با کشورهای دیگر در دوره پسابرجام بررسی کرده و این مقطع را به‌عنوان مرحله دوم بازی معمای زندانی تکراری در زمینه اقتصادی تحلیل می‌کنیم؛ در بخش چهارم نیز موضوع چگونگی تأثیر عدم همکاری اقتصادی و تجاری را بر عدم همکاری در حوزه سیاسی و خروج آمریکا از برجام و کاهش تعهدات هسته‌ای ایران بررسی خواهیم کرد.

### ۱. پیشینه پژوهش

همان‌گونه که اشاره شد، در پژوهش‌های انجام‌شده، خروج آمریکا از برجام از ابعاد سیاسی، امنیتی، و حقوقی بررسی شده و پژوهش‌های کمی به ابعاد اقتصادی این موضوع توجه داشته‌اند که در این بخش به‌اختصار به این پژوهش‌ها اشاره می‌شود.

دیلا سبسی<sup>۱</sup> (۲۰۱۹) در بخشی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود در دانشگاه کارولینای شمالی با عنوان «خروج آمریکا از برجام از منظر نظریه امنیت هستی‌شناسی»، استدلال می‌کند که ترامپ، نسبت به اوباما، درک هویتی محدودتری از هویت ملی آمریکا داشت. اوباما با چندجانبه‌گرایی و همکاری با متحدان اروپایی، برای رابطه با ایران و ایجاد ثبات در منطقه تلاش می‌کرد؛ اما ترامپ، با درک هویتی محدود و متأثر از رقابت با چین، سیاست غلبه بر ایران و کم‌توجهی به متحدان را درپیش گرفت و از برجام خارج شد. این رویکرد به کاهش اعتبار آمریکا نزد متحدان و نزدیکی چین و روسیه به ایران انجامد.

مورات اصلان<sup>۲</sup> (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «خروج آمریکا از معاهده هسته‌ای: پیامدهای اقتصادی» تأثیر تحریم‌های آمریکا بر روسیه، چین، و اتحادیه اروپا را بررسی کرده و اشاره می‌کند که روسیه، به‌دلیل حجم روابط تجاری پایین با ایالات متحده و ایران، احتمال تضاد کمتری با تحریم‌های ثانویه آمریکا دارد. ایران برای امنیت انرژی چین مهم است؛ ولی از آنجا که چین، تمایلی به افزایش تنش با ایالات متحده ندارد، در پی یافتن راه میانه‌ای برای ادامه تعامل با ایالات متحده است. اتحادیه اروپا، از یک سو، در تلاش برای تداوم برجام و از سوی دیگر، در پی کاهش تأثیرپذیری از تحریم‌های ثانویه برای شرکت‌هایی است

1. Dila Cebeci

2. Murat ASLAN

که با ایران مبادله تجاری دارند.

کبیری و زنگنه (۲۰۱۹) در مقاله «نقش عربستان سعودی در خروج امریکا از توافق هسته‌ای برجام» استدلال کرده‌اند که عربستان، پس از برجام، به دلیل احساس خطر از گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران، به دولت امریکا فشار آورد که از توافق برجام خارج شود. این مقاله، موضوع را از بعد سیاسی (نظریه نوواقع‌گرایی) بررسی کرده است و تفاوت عمده آن با مقاله حاضر این است که ما خروج امریکا از برجام را از بعد اقتصاد سیاسی نظریه بازی‌ها بررسی کرده‌ایم.

مقاله «لابی‌گری در سیاست خارجی امریکا: نقش لابی عربی-صهیونیستی» نوشته گودرزی و پورمحمدی (۲۰۱۹)، به نقش آفرینی لابی صهیونیستی با هدف حفظ موازنه قدرت، تأمین امنیت خود، و برتری هسته‌ای اسرائیل و لابی عربی با محوریت عربستان برای حفظ موازنه در برابر ایران و منافع اقتصادی حاصل از تحریم ایران اشاره کرده است.

زمانی و نیاکویی نیز در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی عوامل مؤثر بر خروج ایالات متحده امریکا از برجام» (۲۰۱۹)، مهم‌ترین عامل خروج امریکا از برجام را ثابت ماندن ماهیت تهدیدآمیز ایران پس از برجام و ایجاد فهم و انگاره مشترک میان ایالات متحده، اسرائیل، و عربستان بر سر تهدید ایران معرفی می‌کند.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

### ۲-۱. نظریه بازی‌ها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

نظریه انتخاب عقلایی یا از نظر عده‌ای، ابزار انتخاب عقلایی (در درون نظریه دیگر) به پاسخ‌گویی به برخی پرسش‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی و توسعه دانش مربوط به تجارت، منازعه، و همکاری بین‌المللی کمک می‌کند. نظریه بازی‌ها، تعمیمی از نظریه تصمیم‌گیری است (Palan, 2007: 189) که نخستین بار توسط جان فون نویمان<sup>۱</sup>، برای بازی دونفره با مجموع صفر که برد یک طرف، مساوی باخت طرف دیگر است، مطرح شد (Amirfaryar, 2009: 31). این نظریه، دو طرف تصمیم‌گیر را شناسا و عقلایی می‌داند و بر این نظر است که سرنوشت یک فرد، نه به اعمال خودش، بلکه به رفتار دیگران نیز متکی است. عناصر ضروری بازی‌ها عبارت‌اند از: بازیگران، اعمال، نتایج، اهداف نهایی، راهبردها، و اطلاعات (Palan, 2007: 189). نظریه بازی‌ها برای الگوسازی تعاملات راهبردی در موقعیت اهداف متعارض کاربرد دارد و

1. John von Neumann

نظریه‌پردازان آن را برای ساده‌سازی و تحلیل مجموعه‌ای از بازی‌ها طراحی کرده‌اند که معروف‌ترین آن‌ها، بازی‌های «۲\*۲» است. ساختار این بازی، انتخاب‌های ارجح بازیگر را از طریق اطلاعات ارائه شده به وسیله ماتریکس هدف نهایی، تشخیص می‌دهد (Palan, 2007: 192).

بیشینه‌سازی سود تقریباً فصل مشترک همه این بازی‌ها است. حال این افزایش سود، یا به قیمت کاهش سود بازیگران دیگر است (سود نسبی)، که در محیط رئالیسم از آن با عنوان «قاعده بازی با جمع جبری صفر» یاد می‌شود، یا فارغ از سود دیگران است، حتی اگر در این حرکت و کنش، سود بیشتری به طرف مقابل برسد (سود مطلق). این رهیافت در محیط لیبرالیسم مبتنی بر قاعده بازی با جمع جبری غیرصفر یا مضاعف است. بیشتر اندیشمندانی که به مفید بودن نظریه بازی‌ها در ترسیم روابط بین‌الملل اعتقاد دارند، بر این نظرند که روابط بین‌الملل را می‌توان به بهترین شکل در قالب یک بازی چندنفره با حاصل جمع مضاعف مفصل‌بندی کرد (Dougherty & Pfaltzgraff, 2019: 800-805).

## ۲-۲. بازی معمای زندانی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

در بازی «معمای زندانی»، دو بازیگر (A و B) منطقی و عقلایی داریم که در پی حداکثرسازی سود هستند، بازی بین طرف‌ها، فاقد الزام است، و طرفین از انتخاب دیگری آگاه نیستند؛ دو انتخاب، پیش‌روی هر بازیگر است: همکاری و عدم همکاری. از آنجا که در این بازی، ترس فریب از سوی طرف مقابل غالب است، هر بازیگر ترجیح می‌دهد که عدم همکاری را انتخاب کند؛ زیرا اگر یک بازیگر همکاری کند و بازیگر مقابل همکاری نکند، مطلوبیت زیادی را از دست خواهد داد. براین اساس، نقطه تعادل بازی معمای زندانی، عدم همکاری دو طرف است (Palan, 2007: 194).

|   |   | قواعد بازی                                                                                                                                                                       |     |
|---|---|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|
|   |   | * دو دولت A-B هر دو عقلایی و به دنبال حداکثر سازی سود<br>* بازی فاقد الزام است<br>* طرفین از انتخاب دیگری مطلع نیستند<br>* دو انتخاب پیش روی هر بازیگر > همکاری C / عدم همکاری D |     |
|   |   | B                                                                                                                                                                                | D   |
|   |   | C                                                                                                                                                                                | D   |
| A | C | 3-3                                                                                                                                                                              | 1-4 |
| D | C | 4-1                                                                                                                                                                              | 2-2 |

ترجیحات بازیگران:  $DC > CC > DD > CD$

نقطه تعادل

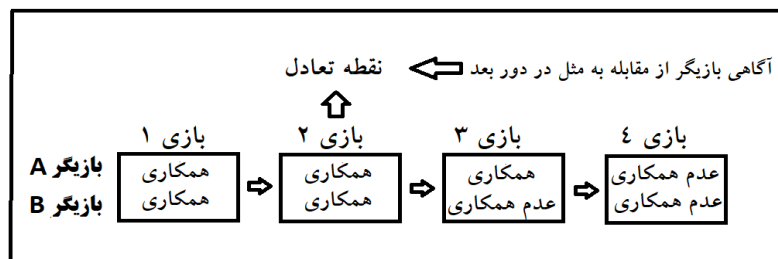
DC بازیگر به طور یکجانبه رقیب را استثمار می‌کند  
 CC همکاری دو بازیگر  
 DD عدم همکاری دو بازیگر؛ نقطه تعادل و نتیجه بازی، انتخاب هر بازیگر فارغ از انتخاب رقیب  
 CD بازیگر همکاری کننده یکجانبه استثمار می‌شود

شکل (۱): مدل بازی معمای زندانی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

## ۳-۲. نظریه بازی معمای زندانی تکراری در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

نتیجه بازی معمای زندانی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، عدم همکاری (عدم تجارت) است؛ اما وجود همکاری و تجارت میان بازیگران، موجب انتقاد به این نظریه شده و بازی‌های دیگری برای تحلیل دقیق‌تر طراحی شده‌اند که «معمای زندانی تکراری»، یکی از آنهاست. این الگو، بازی را مانند معمای زندانی، یک بازی تک‌برنده نمی‌داند و چون بازی تجارت بین‌الملل، در آینده برنده دارد و بازی تکرار می‌شود (آینده بر حال سایه می‌اندازد). برپایه این بازی، تصمیم‌های بازیگران در بازی نخست، متأثر از بازی دوم در آینده خواهد بود و طرفین را به این نتیجه می‌رساند که همکاری، عقلانی است (Palan, 2007: 198).

تکرار بازی در محیط، این فرصت را فراهم می‌کند که بازیگران، راهبرد خود را برپایه رفتار رقیب شکل دهند. در این شرایط، راهبرد مقابله‌به‌مثل، به این معنا است که بازیگر در دور نخست، همکاری کرده و در دور دوم، مبنای انتخاب را عملکرد طرف مقابل در دور نخست بازی می‌گذارد. اگر طرف مقابل در یک دور از بازی همکاری نکند، در دور بعد، بازیگر مقابل نیز چنین می‌کند. آگاهی از تنبیه در دور بعد، به نوعی مانع عدم همکاری و موجب ادامه همکاری و حفظ تجارت آزاد می‌شود. شرط‌های اصلی بازی «معمای زندانی تکراری» عبارت‌اند از: (۱) ارزش آینده بیشتر از حال باشد؛ (۲) مجازات، سخت و مزیت ثقل پایین باشد؛ (۳) در صورت ترمد، بازگشت دوباره به همکاری دشوار باشد (Palan, 2007: 200).



شکل (۲): مدل بازی معمای زندانی تکراری

## ۳. بازی معمای زندانی تکراری بین ایران و آمریکا در حوزه سیاسی با توافق برجام

در طول دو دهه گذشته، پرونده هسته‌ای ایران، یکی از چالش‌برانگیزترین مسائل میان جمهوری اسلامی ایران و غرب، به‌ویژه آمریکا، بوده که فرازونشیب زیادی را در روابط دو کشور رقم زده است. توافق هسته‌ای موسوم به برجام، نقطه عطفی در روابط دو کشور به‌شمار می‌آید که در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (14 July 2015) بین ایران، اتحادیه اروپا، و گروه ۵+۱ در وین منعقد، و در ۲۶ دی ۱۳۹۴ (16 January 2016)

اجرای شد (Report of the Ministry of Foreign Affairs, 2015).

اگرچه این توافق، همان‌گونه که اشاره شد، میان ایران، اتحادیه اروپا، و گروه ۵+۱، متشکل از آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، روسیه، و چین منعقد شده است، ولی فرض مقاله حاضر این است که اراده ایران و آمریکا، نقش اصلی و کلیدی را در این توافق داشته و روندی که منجر به توافق برجام شد، از مذاکرات مستقیم و محرمانه با میانجیگری عمان در سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۲) بین ایران و آمریکا آغاز شد. علی‌اکبر صالحی در مصاحبه با ماهنامه «دیپلمات» می‌گوید: «به مقامات عمانی پیام دادم که نامه را رسمی بنویسند تا مسئولان ما بدانند که موضوع جدی است؛ آن‌ها نیز اقدام کردند. پیرو نامه، خدمت رهبر معظم انقلاب رسیدم و به این نکته اشاره کردم که به‌نظر نمی‌رسد که مذاکره ایران با گروه ۵+۱ به اهداف موردنظر نظام منتهی شود، اگر اجازه بدهید، راه دوم (مذاکره مستقیم با آمریکا) را پیگیری کنیم. سپس آمادگی رسمی عمان برای میانجیگری را خدمت ایشان اعلام کردم» (Diplomat Monthly, 2016).

این واقعیت در سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران نیز نهفته است: «این مذاکراتی که درواقع، فراتر از مذاکرات ما با ۵+۱ است، مذاکره با آمریکایی‌ها است. متقاضی این مذاکرات، آمریکایی‌ها بودند. مربوط به زمان دولت دهم هم هست. قبل از آمدن این دولت، این مذاکرات شروع شد. آن‌ها درخواست کردند، واسطه‌ای قرار دادند، و یکی از محترمین منطقه، آمد اینجا با من ملاقات کرد، گفت که رئیس‌جمهور آمریکا با او تماس گرفته و از او خواهش کرده و گفته است که ما می‌خواهیم مسئله هسته‌ای را با ایران حل و فصل کنیم و تحریم‌ها را هم می‌خواهیم برداریم» (Khamenei.ir, 2016).

پیشبرد مذاکرات محرمانه در عمان که به پیشنهاد آمریکا در دوره باراک اوباما درباره پرونده هسته‌ای ایران آغاز شده بود، با توجه به روند مذاکرات پیشین و گفتمان تیم هسته‌ای دولت آقای احمدی‌نژاد، برای سعید جلیلی، رئیس تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای و همکارانش دشوار بود (Musavinia, 2018: 81). با روی کار آمدن دولت جدید در ایران به ریاست حسن روحانی در سال ۲۰۱۳، با شعار «هم‌سانتریفیوژ باید بچرخد، هم چرخ زندگی مردم» (Isna.ir, 2020) عزم جدی برای مذاکره درباره پرونده هسته‌ای شکل گرفت. با آمدن دولت یازدهم، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از «اصول‌گرایی عدالت‌محور» به «آرمان‌گرایی واقع‌بینانه» تغییر کرد و در چارچوب آن، دیپلماسی هسته‌ای نیز از حالت تقابلی-تهاجمی به حالت تفاهمی-تعاملی تغییر جهت داد و چگونگی پیشبرد آن، به یکی از اولویت‌های سیاست خارجی تبدیل شد (Simbar & Zamani, 2019: 398).

گفتنی است، این دگرگونی‌ها، فضای مذاکره و بازی بین ایران و آمریکا را که برپایه منطق مدل بازی

معمای زندانی (بازی بی‌برنده)، از سوی امریکا با اجماع‌سازی بین‌المللی و اعمال تحریم و از سوی ایران نیز با گسترش فعالیت‌های هسته‌ای، موشکی، و نظامی پیش می‌رفت، دچار دگرگونی کرد و فضا را برای شروع بازی جدیدی هموار ساخت. ما بر این نظریه که بازی جدید، برپایه مدل بازی «معمای زندانی تکراری» قابل تحلیل است؛ زیرا هر دو طرف در این مقطع، چشم‌اندازی در مورد آینده تعاملات دارند؛ آن‌گونه که از مواضع مقامات دو کشور برمی‌آید، آن‌ها توافق هسته‌ای را حرکتی برای شروع مذاکرات آتی می‌دانند. رهبر معظم انقلاب در دوران مذاکرات فرمودند، چنانچه ما در برجام از طرف مقابل صداقت ببینیم، زمینه برای بحث درباره بقیه موضوع‌های موردعلاقه طرفین فراهم می‌شود (Washington Post, 2018). باراک اوباما نیز می‌گوید: امیدوار است پس از این توافق، تعامل با ایران را ادامه دهد و این کشور را تشویق کند که رفتارهایش را در منطقه تغییر دهد. او گفت، ممکن است در مورد بحران‌های عراق، سوریه، یا یمن هم بتوان با ایران همکاری کرد (BBC, 2015).

در این بخش، بازی معمای زندانی تکراری بین ایران و امریکا در حوزه سیاسی را با ۳ دور بازی مشخص، تشریح می‌کنیم؛ بازی نخست، بازی کوچک که هر دو طرف برای مذاکره، همکاری را انتخاب کردند؛ بازی دوم، بازی متوسط بود که برپایه توافق موقت ژنو، ایران با تعلیق موقت غنی‌سازی و امریکا با لغو برخی تحریم‌ها، همکاری را ادامه دادند و بازی سوم و بازی بزرگ، توافق برجام است.

### ۱-۳. بازی نخست؛ بازی کوچک: همکاری برای مذاکره

اراده طرفین برای شروع مذاکرات را به عنوان بازی نخست در نظر می‌گیریم که طرفین برپایه نظریه بازی معمای زندانی تکراری، همکاری را در دور نخست آغاز کردند. مصداق این همکاری، آغاز مذاکرات محرمانه عمان بود که به آن اشاره شد. در این بازی، هر دو طرف برای شروع این همکاری تصمیماتی می‌گیرند که پیش‌ازین، خطوط قرمز (عدم همکاری در معمای زندانی) به شمار می‌آمدند. از سوی امریکا، به رسمیت شناخته شدن حق غنی‌سازی ایران و لغو تحریم‌ها، نشان‌دهنده تصمیم به همکاری بود و از سوی ایران نیز بحث اصل مذاکره مستقیم با امریکا؛ رهبر انقلاب اسلامی ایران نیز در سخنان خود به این موضوع اشاره داشتند: «آن‌ها (امریکا) درخواست کردند، واسطه‌ای قرار دادند و یکی از محترمین منطقه، آمد اینجا با من ملاقات کرد، گفت که رئیس‌جمهور امریکا با او تماس گرفته و از او خواهش کرده و گفته است که ما می‌خواهیم مسئله هسته‌ای را با ایران حل و فصل کنیم و تحریم‌ها را هم می‌خواهیم برداریم. دو نقطه اساسی در حرف او وجود داشت: یکی اینکه گفت، ما ایران را به عنوان یک قدرت هسته‌ای خواهیم شناخت؛ دوم اینکه گفت، ما تحریم‌ها را در ظرف شش ماه به تدریج برمی‌داریم. بیایید بنشینید مذاکره

کنید، این کار انجام بگیرد. من به آن واسطه محترم گفتم که ما به امریکایی‌ها اطمینانی نداریم، به حرف این‌ها اطمینانی نیست. گفت حالا امتحان کنید؛ گفتیم خیلی خب، این دفعه هم امتحان می‌کنیم. مذاکرات این جوری شروع شد (Khamenei.ir, 2016)؛ براین اساس، تصمیم دو طرف برای همکاری در مذاکرات محرمانه عمان را به‌عنوان بازی نخست در معمای زندانی تکراری در حوزه سیاسی معرفی می‌کنیم.

### ۲-۳. بازی دوم؛ بازی متوسط: توافق موقت ژنو

توافق موقت ژنو را که در ۳ آذر ۱۳۹۲ (۲۴ نوامبر ۲۰۱۳) میان ایران و گروه ۵+۱ منعقد شد، می‌توان دومین مرحله بازی معمای زندانی تکراری بین ایران و امریکا در حوزه سیاسی به‌شمار آورد. در این توافق، طرفین بار دیگر تصمیم به همکاری گرفتند که مهم‌ترین مصداق‌های این تصمیم از سوی ایران عبارت بود از: عدم غنی‌سازی بالاتر از ۵ درصد، عدم ساخت تأسیسات جدید هسته‌ای، و ایجاد دسترسی‌هایی برای بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، و از سوی امریکا: عدم وضع تحریم‌های یکجانبه نفتی، تعلیق تحریم‌های خودروسازی، و اجازه بازگشت برخی از عواید فروش نفت به ایران (Mfa.ir, 2013).

صحبت‌های حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، نیز نشان‌دهنده این واقعیت است: «وجود مشکل بین ما و برخی کشورها، به‌معنای آن نیست که نتوانیم با این کشورها بر سر مسائل مختلف مذاکره و همکاری کنیم، ازسوی دیگر، ما با همین کشورها به توافق موقت ژنو رسیدیم و وقتی هر دو طرف توافق، به تعهدات خود عمل کردند، به‌معنای آن است که ما این کشورها را در مقام عمل به تعهداتشان نیز آزمایش کرده‌ایم. وقتی توانستیم یک توافق دوساله را با هم اجرا کنیم، طبیعتاً می‌توانیم یک توافق ۱۰ساله را نیز با هم اجرا کنیم» (President.ir, 2013).

### ۳-۳. بازی سوم؛ بازی بزرگ: توافق هسته‌ای برجام

برجام در تاریخ ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (14 July 2015) بین ایران، اتحادیه اروپا، و گروه ۵+۱ در شهر وین منعقد، و در ۲۶ دی ۱۳۹۴ (16 January 2016) اجرایی شد. این توافق را می‌توان بازی سوم بین ایران و امریکا در چارچوب بازی معمای زندانی تکراری در نظر گرفت که برپایه تجربه دو بازی گذشته انجام شد. مهم‌ترین تصمیم ایران برای ادامه همکاری در چارچوب این توافق، پذیرش محدودیت در غنی‌سازی و مهم‌ترین تصمیم امریکا، به‌رسمیت شناختن حق غنی‌سازی و لغو برخی از تحریم‌های ایران بود.<sup>۱</sup>

۱. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به سند برجام، [www.mfa.gov.ir](http://www.mfa.gov.ir)

#### ۳-۴. دلایل تداوم همکاری در بازی‌های تکراری در حوزه سیاسی

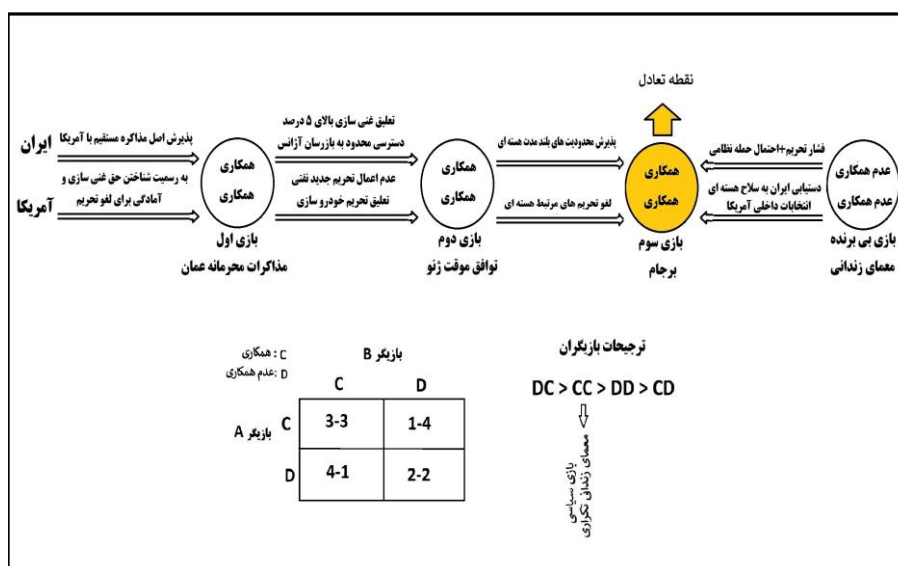
همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم، برپایه چارچوب معمای زندانی تکراری، ایران و آمریکا طی سه بازی از کوچک تا بزرگ، براساس منطق همکاری پیش رفتند و چیزی که مانع عدم همکاری ایران در بازی بعدی می‌شد، فشارهای اقتصادی و احتمال حمله نظامی بود. حسن روحانی، رئیس‌جمهور، در سالگرد برجام می‌گوید: «پرونده ایران در شورای امنیت، در چارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل قرار داده شده بود که زمینه را برای حمله نظامی به ایران آماده کنند و حتی در این زمینه به تفاهم هم رسیده بودند. مذاکرات توانست بهانه برای تهدیدات را برطرف و قدرت سیاسی، حقوقی، و فنی ما را برای جهانیان آشکار کند و روشن شد که فعالیت هسته‌ای و غنی‌سازی، حق مسلم ملت ایران است». حسن روحانی درباره آثار اقتصادی تحریم‌ها نیز می‌گوید: «اگر آن روند قرار بود ادامه پیدا کند، امروز فروش نفت در کشور به صفر می‌رسید؛ تحریم‌ها و تهدیدات روزبه‌روز بیشتر و فعالیت‌های هسته‌ای ایران، از دید آن‌ها غیرقانونی تلقی می‌شد» (President.ir, 2016).

توسعه غنی‌سازی توسط ایران و بحث انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا (برجام برگ برنده‌ای برای حزب دموکرات به‌شمار می‌آمد) عمده‌ترین عوامل همکاری آمریکا بود. باراک اوباما در کنفرانس خبری پس از برجام در سال ۲۰۱۵ می‌گوید: «در مورد برخی از اعتراض‌ها به این توافق باید به نکته مهمی اشاره کنم: نقطه شروع راهبرد ما در رابطه با ایران این بود که دستیابی ایران به سلاح اتمی، تهدید بسیار بزرگی برای ماست» (BBC, 2015). همچنین، هیلاری کلینتون در نخستین مناظره تلویزیونی با دونالد ترامپ در جریان انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، از این توافق دفاع کرده و آن را دستاوردی برای حزب دموکرات معرفی می‌کند و می‌گوید: «ما آن‌ها را پای میز مذاکره کشاندیم؛ جان کری، جانشین من [در سمت وزیر امور خارجه] و رئیس‌جمهور اوباما به توافقی با ایران دست یافتند که برنامه اتمی ایران را محدود کرد، بدون اینکه حتی یک گلوله شلیک شده باشد. هنگامی که به سمت وزیر امور خارجه آمریکا منصوب شدم، ایران تا دستیابی به بمب اتمی، تنها چند هفته فاصله داشت که دولت حزب دموکرات موفق شد تلاش ایران را ناکام بگذارد» (BBC, a, 2016).

#### ۴. همکاری اقتصادی و تجاری پس‌برجام و مدل بازی معمای زندانی تکراری در حوزه اقتصادی

همان‌گونه که ملاحظه شد، همکاری‌های سیاسی بین ایران و آمریکا سبب انعقاد توافق برجام شد. یکی از عمده‌ترین هدف‌های ایران و طرف‌های دیگر از انعقاد این توافق را می‌توان لغو تحریم‌ها و گسترش مبادلات اقتصادی دانست که ایران در پی بازسازی اقتصادی و کشورهای دیگر، به دنبال سرمایه‌گذاری در

بازار ایران بودند. با اجرای برجام، برای نخستین بار در طول تاریخ انقلاب اسلامی، تراز بازرگانی ایران مثبت شد و همچنین، روابط تجاری با بسیاری از شرکای سنتی، که بیشتر آن‌ها کشورهای اروپایی بودند، هموار شد و با رفع تدریجی تحریم‌ها و موانع تجاری، شاهد حضور مستمر هیئت‌های تجاری از نقاط گوناگون جهان، به‌ویژه کشورهای اروپایی، بودیم و بسیاری از این کشورها برای پیگیری توافقات و حضور دائم در بازار ایران، اقدام به بنا نهادن دفاتر تجاری کردند (Kamali Ardakani, 2016: 78).



شکل (۳): مدل بازی معمای زندانی تکراری بین ایران و آمریکا در حوزه سیاسی تا توافق برجام

در اینجا قصد نداریم تأثیرگذاری برجام را بر اقتصاد ایران بررسی کنیم، بلکه در پی واکاوی این موضوع هستیم که در فضای پسابرجام، چه میزان مبادلات اقتصادی بین ایران و آمریکا (نسبت به کشورهای دیگر) ایجاد شده است. در این راستا، تلاش کرده‌ایم با واکاوی سه مؤلفه راینی‌های تجاری و بازرگانی خارجی ایران، جذب سرمایه‌گذاری بین‌المللی، و خریدهای دولتی ایران (با تأکید بر هواپیماهای مسافربری) آمریکا و برخی طرف‌های این توافق را با یکدیگر مقایسه، و مشخص کنیم که در فضای پسابرجام، چه مقدار وابستگی بین ایران و آمریکا ایجاد شده و سرانجام، این روابط اقتصادی را در مدل بازی مناسب، پیاده‌سازی کنیم.

### ۵. مقایسه تجارت خارجی ایران، آمریکا، و چند کشور دیگر

**امریکا:** برپایه آمار منتشرشده از تجارت خارجی ایران و آمریکا در پنج‌ماهه نخست سال ۲۰۱۶ (پسابرجام)، مبادلات دو کشور، ۹۳ میلیون دلار بوده است. براین اساس، میزان واردات آمریکا از ایران، ۲۸ میلیون دلار بوده که نسبت به مدت مشابه سال پیش (نزدیک به صفر)، افزایش یافته است (U.S. Census, 2016).

**اتحادیه اروپا:** توافق هسته‌ای، بیش از هرچیز، زمینه دگرگونی روابط بین ایران و اتحادیه اروپا را فراهم کرد و از توافق موقت ژنو تا برجام، ۲۴ وزیر امور خارجه اروپایی، برای مذاکره با محور سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی، به ایران سفر کردند. آمار منتشرشده توسط اداره اطلاعات اقتصادی اتحادیه اروپا نشان می‌دهد، در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۶، تجارت خارجی این اتحادیه با ایران، رشد ۲۲ درصدی داشته و به نزدیک ۲ میلیارد یورو رسیده است (KamaliArdakani, 2016: 63).

**آلمان:** پس از برجام، بیش از ۱۰۰۰ نفر از فعالان اقتصادی آلمان در قالب هیئت‌های تجاری، وارد ایران شدند و برای برقراری روابط تجاری و سرمایه‌گذاری در ایران مذاکره کردند (KamaliArdakani, 2016: 64). زیگمار گابریل، معاون صدراعظم آلمان، در بیانیه‌ای در سال ۲۰۱۶ اعلام کرد، در پی پرداخت شدن بدهی‌های ایران نزد بیمه هرمس، آلمان حاضر است ضمانت‌نامه صادرات هرمس را برای تجارت دوباره با ایران فعال کند (meffa.ir, 2016). آمارهای منتشرشده توسط دولت آلمان نشان می‌دهد، از زمان اجرایی شدن برجام، حجم مبادلات تجاری دو کشور افزایش یافته و به حدود ۳ میلیارد یورو در سال ۲۰۱۶ رسیده است. براین اساس، در سال ۲۰۱۶، میزان صادرات کالاهای آلمانی به ایران، با ۲۶ درصد رشد، به ۲/۶ میلیارد یورو رسید. حجم مبادلات تجاری دو کشور در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۷ نیز رشد چشمگیری داشت و به یک میلیارد یورو رسید (mrud.ir, 2016).

**فرانسه:** در طول حدود دو سال پس از برجام، فرانسه، نسبت به کشورهای اروپایی دیگر، بیشترین رفت‌وآمدهای تجاری را به ایران داشت؛ رفت‌وآمدهایی که تنها در حد مذاکره و گفت‌وگو نبود و قراردادهایی میان ایران و فرانسه امضا شد. پس از برجام، رئیس‌جمهور ایران به‌همراه هیئت بلندپایه‌ای از مقامات دولتی و همچنین، بخش خصوصی، به فرانسه سفر کرد و چندین هیئت فرانسوی نیز با حضور وزیر امور خارجه این کشور به ایران سفر کردند که هدف عمده این سفرها، اقتصادی بود. همچنین، میزان مبادلات تجاری دو کشور در نه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۶، نسبت به مدت مشابه سال ۲۰۱۵، از ۴۳۵/۵ میلیون یورو به ۱/۳۰۱ میلیارد یورو افزایش یافت (Donya-e-eqtesad.com, a, 2017).

**اتریش:** پس از رفع تحریم‌ها و امضای برجام، اتریش، نخستین کشوری بود که هیئت بزرگی را به ریاست رئیس‌جمهور وقت این کشور، راهی ایران کرد. پس از آن، ایران نیز هیئت ۱۲۰ نفره‌ای را راهی

اتریش کرد و توافق‌نامه‌هایی برای آینده روابط، میان دو کشور امضا شد (Irna.ir, a, 2017). شولتز، سفیر اتریش در ایران، نیز حجم صادرات ایران به اتریش در سال ۲۰۱۷ را تصاعدی اعلام کرد. به گفته شولتز، صادرات ایران به اتریش در نه‌ماهه نخست سال ۲۰۱۷، ۱۱۰ میلیون یورو بوده که نه‌برابر شده و صادرات اتریش به ایران با ۲۲۵ تا ۲۳۰ میلیون یورو، رشد ۲۰ درصدی داشته است (Irna.ir, b: 2017).

**هلند:** وزیر اقتصاد هلند، به همراه یک هیئت تجاری در سال ۲۰۱۶ برای دومین بار همراه با ۵۰ شرکت هلندی از بخش‌های کشاورزی، حمل‌ونقل، و تدارکات به ایران سفر کرد؛ این چهارمین بار پس از برجام بود که هیئت‌هایی از هلند برای اهداف اقتصادی به ایران سفر می‌کردند (Isna.ir, 2016). همچنین، دو کشور، برای دومین بار پس از انقلاب، درباره ایجاد کنسرسیوم مشترک کشاورزی با یکدیگر توافق کردند. **جمع‌بندی:** بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که پس از برجام، اتحادیه اروپا، چه از منظر رایزنی‌های اقتصادی و چه تجارت خارجی، حجم گسترده‌ای از روابط را با ایران داشته است و امریکا چه در سطح رسمی و دولتی و چه در سطح شرکت‌های غیردولتی و اتاق‌های بازرگانی، در این دوره، روابط اقتصادی چشمگیری با ایران نداشته است. اگرچه شاهد افزایش بخشی از حجم تجارت خارجی ایران و امریکا هستیم، ولی این افزایش، تنها حجم مبادلات تجاری را به سال‌های پیش از تحریم برگرداند و هیچ طرح اقتصادی یا رابطه تجاری جدیدی بین ایران و امریکا ایجاد نشد. با یک مقایسه ساده، حتی با کشورهای کوچک اتحادیه اروپا مانند اتریش و هلند، می‌توان به این موضوع پی برد که بین ایران و امریکا، به لحاظ حضور مقامات رسمی و شرکت‌های غیردولتی و همچنین، تجارت خارجی، که از عوامل وابستگی متقابل اقتصادی به‌شمار می‌آیند، تعاملاتی شکل نگرفته یا بسیار جزئی، ضعیف، و غیرمؤثر بوده است.

## ۶. سرمایه‌گذاری امریکا و کشورهای دیگر در ایران

پس از برجام، کشورهای گوناگونی اقدام به سرمایه‌گذاری در صنعت و اقتصاد ایران کردند. محمدباقر نوبخت، سخنگوی دولت، در سال ۲۰۱۶ می‌گوید: «اکنون بیش از ۳ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم در کشور از مقطع امضای برجام را عملی ساخته‌ایم و صادرات نفت ایران در فضای پس‌ابرجام، به بیش از دوبرابر افزایش یافته است». به گفته نعمت‌زاده، وزیر صمت، بیش از ۱۰۰ مورد سرمایه‌گذاری خارجی در پس‌ابرجام انجام شده و حجم سرمایه خارجی، ۴۰ درصد افزایش یافته است (Otaghiranonline.ir, 2016).

**فرانسه:** ایران، پس از برجام، به منظور توسعه فاز ۱۱ پارس جنوبی، قراردادی را با شرکت توتال فرانسه امضا کرد. افزون بر این، قرارداد حضور شرکت پژو در ایران و قراردادهایی نیز با سایپا و ایران‌خودرو امضا

شد. سرمایه‌گذاری مشترک در تولید محصولات کشاورزی، تفاهم‌نامه‌های تولید مشترک ماهی، انتقال فناوری دانه‌های روغنی، بازسازی فرودگاه مشهد توسط یک شرکت فرانسوی و شکل‌گیری تفاهم تولید دارو در حوزه سلامت، از دیگر فعالیت‌های اقتصادی مشترک بین ایران و فرانسه در دوران پسابرجام بود (Donya-e-eqtasad.com, b, 2017).

**آلمان:** در سال ۲۰۱۶، شرکت خودروسازی فولکس‌واگن، یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های خودروسازی آلمان، با ایران قرارداد همکاری امضا کرد. شرکت باسف، بزرگ‌ترین شرکت پتروشیمی آلمان، نیز مذاکراتی را برای امضای قرارداد انجام داد و دفتر شرکت لینده آلمان نیز در ایران تأسیس شد (KamaliArdakani, 2016: 71). در سال ۲۰۱۷، بریجیت سپیرس، وزیر اقتصاد آلمان، در دیدار با عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی ایران، در آلمان قول داد که برای تقویت روابط اقتصادی دو کشور، از سرمایه‌گذاری در طرح‌های بزرگ در ایران حمایت کند (mrud.ir, 2017).

**هلند:** ایران و هلند، در سال ۲۰۱۵، برای تشکیل کنسرسیوم مشترک در بخش کشاورزی توافق کردند که سرمایه‌گذاری هلند در بخش‌هایی مانند: روش آبیاری نوین، ساخت هزار هکتار باغ‌های جدید، تولید بذر هیبرید سبزی و صیفی، پرورش ماهی در قفس؛ و... را دربر می‌گرفت (Irna.ir, 2016).

**جمع‌بندی:** برپایه آنچه مطرح شد، پس از برجام، کشورهای زیادی مذاکراتی را برای سرمایه‌گذاری در بازار ایران انجام دادند و قراردادهایی نیز در این زمینه امضا شد؛ ولی بین ایران و آمریکا، هیچ مذاکره و قرارداد سرمایه‌گذاری‌ای شکل نگرفت؛ هرچند این موضوع ممکن است دلایل سیاسی گوناگونی داشته باشد، ولی موضوع پژوهش ما، بررسی این دلایل نیست، بلکه تلاش می‌کنیم نشان دهیم که پس از برجام، تعاملات اقتصادی و وابستگی متقابل بین دو کشور شکل نگرفته است.

## ۷. خریده‌های خارجی دولت ایران پس از برجام

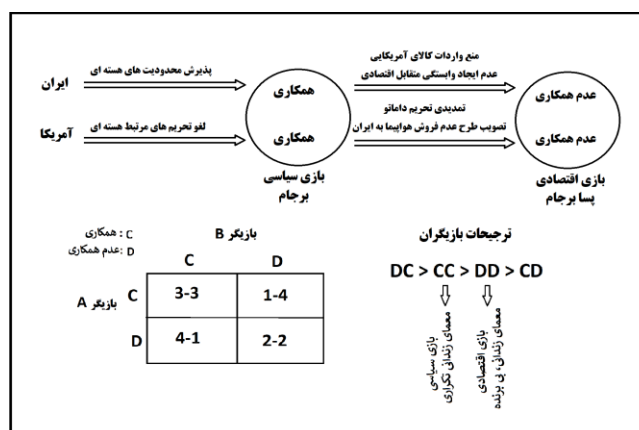
دولت ایران پس از برجام در سال ۲۰۱۶، قراردادی را به منظور خرید ۱۱۸ هواپیمای مسافربری، با شرکت ایرباس فرانسه (Tasnim.ir, 2016) و در سال ۲۰۱۷، قرارداد خرید ۲۰ فروند هواپیمای مسافربری را با شرکت ATR ایتالیا امضا کرد (Mehrnews.com, 2017). همچنین، در دوره پسابرجام، مذاکراتی با ژاپن، چین، و روسیه، برای خرید هواپیمای مسافری انجام شد. ایران ۱۳۵۰ اتوبوس را از سوئد خریداری کرد و توافق خرید هزار اتوبوس دیگر با تأمین مالی یک شرکت دیگر را انجام داد (BBC, 2017)؛ اما تنها خرید ایران از آمریکا، خرید ۸۰ فروند هواپیمای مسافربری در قالب امضای قرارداد بین ایران‌ایر و بوئینگ در سال ۲۰۱۶ بود. البته این خرید نیز با مخالفت‌های داخلی و سیاسی داخلی در آمریکا روبه‌رو شد و

تصویب طرح مجلس نمایندگان آمریکا برای عدم فروش هواپیمای مسافربری به ایران را در پی داشت (BBC, b, 2016).

شاید تنها مورد اقتصادی‌ای که می‌توانست بین ایران و آمریکا، تعاملات و وابستگی‌های متقابل اقتصادی ایجاد کرده و کار را برای خروج آمریکا از برجام دشوار کند، همین قرارداد با شرکت بوئینگ بود که این قرارداد نیز در زمان دولت باراک اوباما با ابهام‌ها و مخالفت‌هایی روبه‌رو و تقریباً منتفی شد و سرانجام نیز با خروج دونالد ترامپ از برجام، به‌طور کامل لغو شد.

#### ۸. مدل بازی تعاملات اقتصادی ایران و آمریکا پس از برجام

همان‌گونه که در بخش دوم دیدیم، روابط ایران و آمریکا در مذاکرات هسته‌ای و در حوزه سیاست برپایه مدل بازی معمای زندانی تکراری، با همکاری پیش رفت؛ تا آنجا که برجام، امضا و پس از برجام، بازی اقتصادی آغاز شد. در این بازی، شاهد تداوم همکاری بین ایران و طرف‌های دیگر توافق هستیم، ولی بین ایران و آمریکا عدم همکاری را می‌بینیم و مدل بازی به معمای زندانی (بازی بی‌برنده) تغییر می‌کند. مصداق این عدم همکاری از سوی آمریکا را می‌توان در تمدید ده‌ساله تحریم‌های داماتو در سال ۲۰۱۶ مشاهده کرد. اگرچه باراک اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، در مهلت قانونی از امضای مصوبه کنگره درباره تمدید قانون تحریم ایران (ISA) خودداری کرد، ولی این مصوبه، به دلیل داشتن رأی بیش از دوسوم نمایندگان مجلس سنا و مجلس نمایندگان، به‌طور خودکار به قانون تبدیل شد (Euronews, 2016). بخشنامه ممنوعیت واردات کالاهای آمریکایی (Tasnimnews.ir, 2015) و عدم توسعه روابط اقتصادی با آمریکا نیز از مصداق‌های عدم همکاری ایران به‌شمار می‌آیند.

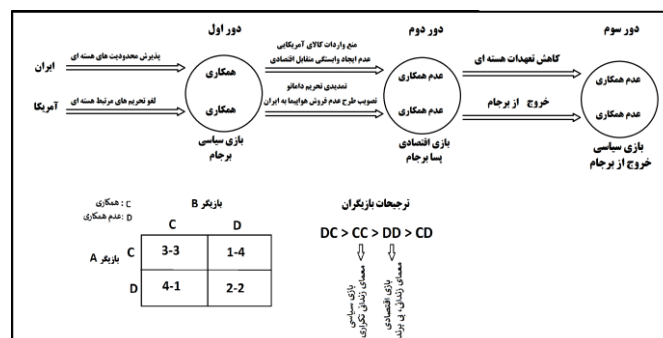


شکل (۴): مدل بازی اقتصادی ایران و آمریکا در پس‌برجام

## ۹. عدم همکاری اقتصادی و تسهیل خروج آمریکا از برجام

برپایه مدل بازی معمای زندانی تکراری، طرفین بازی با توجه به آینده بازی، بنا را بر همکاری در دور نخست می‌گذارند و دور دوم، بر مبنای عملکرد دور نخست بازیگر مقابل تصمیم می‌گیرند و همکاری یا عدم همکاری، عمل مقابله به مثلی است که برپایه عملکرد بازیگر مقابل در دور نخست شکل می‌گیرد. از آنجا که هزینه عدم همکاری و مقابله به مثل در دور بعد بازی زیاد است، بازیگران، گزینه همکاری را انتخاب می‌کنند (Palan, 2007: 199)؛ ولی در بازی میان ایران و آمریکا در چارچوب این مدل مشاهده می‌کنیم که عدم همکاری اقتصادی و شکل نگرفتن وابستگی متقابل، سبب شد که بازی معمای زندانی بی‌برنده بین دو طرف در حوزه اقتصادی حاکم شود و در بازی بعدی حوزه سیاسی نیز، چون این عدم همکاری اقتصادی و وابستگی متقابل، هزینه عدم همکاری را پایین نگه داشت، طرفین را به سوی عدم همکاری در دور سوم بازی معمای زندانی تکراری در حوزه سیاسی سوق داد و شاهد بودیم که آمریکا با خروج از برجام و سپس ایران با کاهش تعهدات هسته‌ای، روند بازی را به عدم همکاری در حوزه سیاسی تغییر دادند.

این در حالی است که شاهد ابراز تأسف اتحادیه اروپا از خروج آمریکا از برجام و اعلام تعهد آن‌ها به این توافق هستیم. این مواضع و تلاش‌های اتحادیه اروپا برای حفظ برجام (هرچند ناموفق) نشان‌دهنده نقش مبادلات اقتصادی و وابستگی‌های اقتصادی بین ایران و اتحادیه اروپا در پسابرجام بود و موجب شد که اتحادیه اروپا، تلاش‌هایی را برای حفظ برجام یا به عبارت بهتر، حفظ منافع تجاری و اقتصادی خود در ایران انجام دهد که چنین موضوعی در مورد آمریکا مصداق نداشت. این واقعیت در مصاحبه مایک پمپئو با «واشنگتن اگزاینر» مشهود است. وی می‌گوید: «حتی در دوران اجرایی شدن برجام، شرکت‌های آمریکایی، مجاز به تجارت در ایران نبوده‌اند و بازگشت به چنین توافقی را در شرایطی که تنها به اروپایی‌ها اجازه تجارت با ایران می‌دهد، صلاح نمی‌دانم» (washingtonexaminer, 2020).



شکل (۵): روابط سیاسی و اقتصادی ایران و آمریکا در چارچوب بازی معمای زندانی تکراری

## نتیجه‌گیری

در این مقاله، روابط ایران و آمریکا را از مذاکرات محرمانه عمان در سال ۲۰۱۲ تا خروج آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۷، در سه مقطع برجام، پس‌برجام، و خروج آمریکا از برجام، در چارچوب مدل بازی معمای زندانی تکراری بررسی کرده و به این نتیجه رسیدیم که در دور نخست بازی با زمینه سیاسی، از مذاکرات عمان تا توافق برجام ۲۰۱۵، طرفین همکاری را انتخاب کردند و علت اصلی این همکاری از سوی ایران، فشار اقتصادی تحریم و احتمال حمله نظامی، و از سوی آمریکا، احتمال ساخت بمب هسته‌ای و انتخابات ۲۰۱۶ ریاست‌جمهوری بود. در مرحله دوم بازی، در پس‌برجام، در حوزه اقتصادی عدم‌همکاری میان ایران و آمریکا را برخلاف ایران و اروپا مشاهده می‌کنیم و دلیل این عدم‌همکاری از سوی آمریکا، تمدید تحریم‌های داماتو برای ۱۰ سال دیگر و از سوی ایران، منع واردات کالای آمریکایی و عدم جذب سرمایه خارجی از این کشور بود که سبب شد، وابستگی متقابل اقتصادی بین دو کشور شکل نگیرد. در مرحله سوم بازی، که با تغییر رئیس‌جمهور آمریکا همراه بود، وی در تصمیم به خروج از برجام با فشارهای بازیگران اقتصادی در داخل آمریکا روبه‌رو نشد و به راحتی از این توافق خارج شد. در این مرحله از بازی، مشاهده می‌کنیم که چگونه عدم‌همکاری در بازی اقتصادی، سبب عدم‌همکاری در بازی سیاسی شکل گرفته در نتیجه برجام شد و آمریکا با بازگرداندن تحریم‌ها و ایران با کاهش تدریجی تعهدات هسته‌ای مطابق بازی معمای زندانی (بازی بی‌برنده)، به فضایی مانند فضای پیش از برجام بازگشتند.

همچنین، در این مقاله به این نتیجه رسیدیم که چنانچه در دوره پس‌برجام، همکاری اقتصادی و تجاری بین ایران و آمریکا شکل می‌گرفت، خروج از برجام برای آمریکا دشوارتر می‌شد. همان‌گونه که در مورد اتحادیه اروپا شاهد بودیم، این اتحادیه با وجود اختلاف‌های سیاسی مشابه با ایران، به دلیل سرمایه‌گذاری و توسعه روابط تجاری و اقتصادی با ایران، تلاش‌هایی را برای جلوگیری از خروج آمریکا از برجام و حفظ این توافق، پس از خروج آمریکا، انجام داد.

## منابع

- Amirfaryar F. (2009). *Theory of Games and Political Games*. Tehran Book World, 1 & 2. (in Persian).
- BBC. (2015). *Obama Press Conference on the Nuclear deal with Iran*.
- BBC.(2016a) *JCPOA in the debate of the US presidential Election*.
- BBC.(2016b) *US House of Representatives Approves Ban on Aircraft Sales to Iran*. (in Persian)
- BBC. (2017). *Scania Sells more than a Thousand Buses to Iran*.

- Bruce, R., & Oneal R. (2001). *Triangulating Peace: Democracy, Interdependence and International Organization*. New York: W.W. Norton & Company.
- Dehghani, S., J.; Monadizadeh, M. H., & Salimi, H. (2019). "Indo-American Relations from the Perspective of Economic Interdependence (2009-2015)", *Iranian Research Letter of International Politics*, 7(2), 67-104. (in Persian).
- Diplomat Monthly (2015). *Exclusive Interview with Ali Akbar Salehi*. (in Persian)
- Donyaye-Eghtesad Newspaper (2017). *France; Iran's most Important Economic Partner after JCPOA*. (in Persian)
- Dougherty, J. & Pfaltzgraff, R. (2010). *Conflicting Theories in International Relations* (Bozorgi, V. & Tayeb, A, Trans). Tehran, Qoms Publications. (in Persian).
- Euronews (2016). *The Decision to Extend Sanctions on Iran Became Legal*. (in Persian)
- Gabriel, Sigmar (2016). "Re-establishing Hermes Insurance for Iran". *Database of the German Ministry of Economy and Finance*. (in Persian)
- Ghavam, Abdul Ali (2005). *Theories and Approaches*. Tehran: Samat, 7th Edition. (in Persian).
- Seifzadeh, Hossein (2005). *Various Theories and Theories in Individualized-Globalized International Relations: Appropriateness and Efficiency*. Tehran Publications of the Ministry of Foreign Affairs. (in Persian).
- Information Site of the Ministry of Roads and Urban (2017). *German Investment in Iranian Projects*. (in Persian)
- IRNA.ir. (2016a) *Establishment of the Agricultural Consortium of Iran and the Netherlands*. (in Persian)
- IRNA.ir. (2017a). *Interview of the Austrian Ambassador in Tehran*. (in Persian)
- IRNA.ir. (2017b). *Iran and Austria Seeking the Development of Economic Relations*. (in Persian)
- ISNA.ir (2016). *The Second Visit of the Minister of Economy of the Netherlands to Iran*. (in Persian)
- ISNA.ir. (2016). *A review of the First Government of Hassan Rouhani*. (in Persian).
- Kabiri, Z. & Zanganeh, Z. (2019). "The Role of Saudi Arabia in the US withdrawal from the JCPOA". *Mehr Research of Nations*. 46.107-130. (in Persian)
- Kamali Ardakani, M. (2016). "The Impacts of JCPOA on the Foreign Trade of the Islamic Republic of Iran". *Strategic Studies*. 2, 53-82. (in Persian)

- Leader.ir (2015). *Statements in the Meeting of Officials*. (in Persian)
- Mehrnews.com.(2017). *Signed a contract for 20 ATR aircraft*. (in Persian)
- MFA.ir (2013). *Text of the Geneva Ad hoc Agreement*. (in Persian)
- Mousavinia, S. R., (2018). "Rethinking in the Integrated Method: A Case Study; Iran Decision-Making Procedure in JCPOA". *Strategic Policy Research*. 27, 67-90. (in Persian)
- Otahgonlin.ir. (2016). *JCPOA Annual Report*. (in Persian)
- Palan, R. (2007). *Global Political Economy of Contemporary Theories*, (Karimi, A. & Pourahmadi, H., Trans). Tehran, Mohajer. (in Persian)
- President.ir. (2015). *Detailed Presidential TV interview with the People*. (in Persian)
- President.ir. (2016). *President's Speeches on the Anniversary of JCPOA*. (in Persian)
- Simbar, Reza & Zamani, Mohsen (2019). "Application of the Model of Multifaceted Intuitive Decision-Making in Nuclear Policy until the Achievement of JCPOA". *Journal of Politics*. 2, 395-412. (in Persian)
- Tasnim. (2016). *Full Text of the Report of the Ministry of Foreign Affairs to the Parliament on the Implementation of JCPOA*. (in Persian)
- Tasnim.ir. (2015). *The Ban on the Import of Consumer Goods from the United States Became "law"*. (in Persian)
- Tasnim.ir (2016). *The Contract for the Purchase of 118 Airbus was Signed*. (in Persian)
- U.S. Census Bureau (2016). *US IRAN Trade Relations*. Economic and Trade Statistics Office.
- Washington Examiner(2020). *Pompeo's Exit Interview: China, Russia, Korea, Iran, and the Secret to Staying on Trump's Good Side*.
- Washington Post (2018). *President Rouhani's Op-Ed: Can America Be Trusted?*
- Zamani, M. & Niakoei, A. (2019). "Investigating the Factors Affecting the US Withdrawal from the JCPOA". *International Relations Studies (Journal of International Relations)*. 12, 95-120. (in Persian)

### نوع مقاله پژوهشی

## عوامل ملی و بین المللی وقوع چالش های امنیتی در افغانستان (۲۰۰۸-۲۰۲۱)

ضیاءالدین عثمانی<sup>۱</sup>، سید امیر نیاکوئی<sup>۲</sup>، رضا سیمبر<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

### چکیده

وقوع بحران های امنیتی در افغانستان، با سقوط رژیم طالبان و نقش آفرینی ایالات متحده و ناتو در این کشور بین سال های ۲۰۰۸-۲۰۰۱ فروکش کرد؛ بااین حال، از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان خشونت ها، تلفات انسانی، حمله های هراس افکنانه، فعالیت گروه های هراس افکن و جنگ سالاران، احساس ناامنی شهروندان عادی و نخبگان سیاسی، و همچنین تزلزل نهادها و نظام سیاسی افغانستان افزایش یافت و حمایت بازیگران منطقه ای از گروه های غیردولتی و محلی، به مرور زمان علنی تر شد. این مقاله در پی پاسخ گویی به این پرسش است که «چه عواملی زمینه ساز گسترش ناامنی و بحران های امنیتی در افغانستان از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ شده اند؟» برای پاسخ گویی به این پرسش، از نظریه های امنیتی و به ویژه از رویکردهای باری بوزان، محمد ایوب، و ریچارد لیتل استفاده کرده ایم. یافته های پژوهش نشان می دهد، ناهمسویی درباره ایده دولت، متأثر از قومیت و مذهب، جامعه چندپاره، کاهش مشروعیت حکومت، گروه های هراس افکن و جنگ سالاران، و ارتباط این عوامل با محیط امنیتی نیروهای نامتقارن (محیط امنیتی افغانستان و پاکستان و افغانستان و ایران) موجب شکل گیری و گسترش چالش های امنیتی در افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو شده است.

**واژگان کلیدی:** افغانستان، تهدیدهای امنیتی، ایران، پاکستان، محیط امنیتی

۱. دانش آموزخته کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران [ziyauddinosmani@gmail.com](mailto:ziyauddinosmani@gmail.com)

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران (نویسنده مسئول) [niakoe@gmail.com](mailto:niakoe@gmail.com)

۳. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، گیلان، ایران [rezasimbar@hitmail.com](mailto:rezasimbar@hitmail.com)

## The impact of national and international factors on security challenges Afghanistan (2021-2008)

Ziaolldin Osmani<sup>1</sup>, Seyed Amir Niakooee<sup>2</sup>, Reza Simbar<sup>3</sup>

### Abstract

The security crisis in Afghanistan decreased between 2001-2008 due to the fall of the Taliban regime and the role of the United States and NATO in that country. However, violence, casualties, terrorist attacks, the activities of terrorist groups and warlords, feelings of insecurity among ordinary citizens and political elites, as well as the instability of Afghanistan's institutions and political system, have increased since 2008. Simultaneously, the role of regional actors in supporting non-governmental and local groups have expanded over time. This article seeks to answer the question of what factors contributed to the spread of insecurity and security crises in Afghanistan from since 2008? To answer this question, security theories and in particular the approaches of Barry Buzan, Mohammad Ayoob, and Richard Little have been used. The findings illustrate that differences in the idea of government influenced by ethnicity and religion, fragmented society, declining government legitimacy, terrorist groups and warlords and the relationship of these factors with the security environment in which more powerful states such as Pakistan are playing have expanded Afghanistan's security challenges since 2008.

**Keywords:** Afghanistan, Security treats, Iran, Pakistan, Security environment

---

1. M.A of International Relations. University of Guilan. Ziyaoddinosmani@gmail.com

2. Associate Professor of Political Science, University of Guilan

(Corresponding Author) [Niakooee@gmail.com](mailto:Niakooee@gmail.com)

3. Professor of Political Science, University of Guilan. Rezasimbar@hotmail.com

## مقدمه

جغرافیای کنونی افغانستان که سه منطقه جنوب آسیا، آسیای مرکزی، و غرب آسیا را به هم وصل می‌کند، در اواخر قرن ۱۹ و در نتیجه رقابت و تهدیدهای امنیتی میان امپراتوری هند بریتانیا و روسیه تزاری، به منطقه حائل بین دو امپراتوری تبدیل شد. مرزها به گونه‌ای مصنوعی تعیین و بافت جمعیت به صورت مصنوعی به هم زده شد و جغرافیایی با تنوع فرهنگی، نژادی، زبانی، و انسانی شکل گرفت. نخستین بار امیر عبدالرحمان خان، در سال ۱۸۸۰ میلادی در این سرزمین شروع به دولت‌سازی به معنای مدرن کرد؛ ولی نتوانست نهادهای سیاسی‌ای مانند شورای ملی، قوه قضائیه، دیوان‌سالاری، و... را برای برقراری ارتباط بین جامعه و دولت، ایجاد کند. پس از او نیز مسئله چگونگی ارتباط دولت، جامعه، و گروه‌ها، دامن‌گیر افغانستان شد. عبدالرحمن، بنیان‌گذار پدیده جدید دولت ملی در افغانستان، فردی محافظه کار بود و ویژگی‌های محافظه کاری، انزوای سیاسی، و بازی با اقوام به منظور حفظ ثبات دولت مرکزی در افغانستان را به ارث گذاشت. افغانستان پس از امیر و در نتیجه اصلاحات نوّه او (امان‌الله خان)، در سال ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ جنگ داخلی را تجربه کرد. البته جرقه اولیه جنگ داخلی ۱۹۲۹-۱۹۲۸، با جدال مدرنیته و محافظه کاری در جامعه افغانستان زده شد؛ البته قومیت و عوامل بیرونی نیز در این جنگ نقش داشتند. افغانستان، بین سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۳۰ ثبات سیاسی را تجربه کرد؛ زیرا خان‌ها و سران قبایل، توانایی به چالش کشیدن دولت را نداشتند، دولت تا حاشیه‌های کشور نفوذ داشت، و انتقال قدرت بدون خونریزی انجام شد. در این زمان، افغانستان در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی و هند بریتانیا - که جای خود را پس از ۱۹۴۵ به هند و پاکستان داد - قرار داشت. هند و پاکستان نیز تهدیدهای امنیتی هند بریتانیایی را به ارث بردند و افغانستان، پس از ۱۹۴۵، به معضل امنیتی رقابت هند و پاکستان تبدیل شد. این وضعیت را می‌توان در حمایت پاکستان از گروه‌های جناح راست افغانستان پیش از سال ۱۹۷۸ مشاهده کرد.

با کودتای آوریل ۱۹۷۸، مدرن‌سازی افراطی به رهبری احزاب متأثر از مسکو که از پیشتر آغاز شده بود، شکاف شهر و روستا، و قساوت جناح چپ در برابر جناح راست اوج گرفت، هویت‌های قومی بسیج و جامعه افغانستان قطبی شد. انسجام سیاسی-اجتماعی نیز با ورود نیروهای شوروی به افغانستان و حمایت ایالات متحده از گروه‌های مخالف رژیم افغانستان کاهش یافت. کاهش انسجام سیاسی افغانستان، زمینه‌ساز بروز جنگ نیابتی، جنگ داخلی، بی‌ثباتی سیاسی، و مخالفت با رژیم طالبان از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱ شد.

• جنگ نیابتی: جنگ نیابتی در طول ۱۴ سال نخست، در جدال ایده‌های احزاب کمونیست افغانستان و اسلام‌گراها ریشه داشت و در این مدت، جدال مسلحانه بین حکومت و گروه‌های مخالف آن جریان داشت.

• جنگ داخلی: در طول ۴ سال جنگ داخلی با زمینه‌های قومی، ایده دولت ملی به ضعف گرایید و گروه‌های مختلف برای کنترل نهادهای دولت با یکدیگر مبارزه می‌کردند.

• مخالفت با رژیم طالبان: در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، گروه‌های قومی رقیب حکومت که با حکومت تضاد ایدئولوژیک نداشتند، به نهادهای دولت فشار وارد می‌کردند تا در قدرت سیاسی شریک شوند.

از سال ۲۰۰۱ تاکنون، نظام جمهوری اسلامی در افغانستان حاکم بوده است. این نظام، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸، با توجه به مشارکت زیاد مردم در انتخابات سال ۲۰۰۴، دارای مشروعیت نسبتاً بالایی بود و مخالفان سیاسی و اعتقادی اندکی داشت؛ زیرا گروه‌های ایدئولوژیک مانند طالبان، اعلان موجودیت نکرده یا ضعیف بودند. گفتنی است، طالبان که در اواخر سال ۲۰۰۶ بار دیگر اعلام موجودیت کرد، در ابتدا بیشتر در نواحی قندهار و هلمند فعالیت داشت؛ با این حال، این جریان در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ انسجام بیشتری یافت و بار دیگر تحركات خود را از حاشیه به سوی پایتخت گسترش دادند. به نظر نویسندگان پژوهش حاضر، قدرت یابی دوباره و گسترش تحركات این گروه در سال ۲۰۰۸ و همچنین، بحران انتخاباتی سال ۲۰۰۹ - که شکنندگی سیاسی نهادها و بحران سیاسی در پایتخت را نمایان کرد - مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر روند رخدادهای پس از ۲۰۰۸ بوده‌اند. درواقع، باید توجه داشت که پس از سال ۲۰۰۸، فعالیت گروه‌های مخالف دولت افزایش یافت؛ مردم به سبب وقوع انفجارها و عملیات انتحاری فراوان احساس ناامنی می‌کردند؛ به دلیل آغاز فعالیت شاخه خراسان داعش، کنترل حکومت مرکزی بر مناطق حاشیه‌ای کاهش یافت و علنی‌تر شد؛ کارآمدی ساختارهای دموکراتیک با انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹ زیر سؤال رفت؛ مشروعیت حکومت آسیب دید؛ جنگ و تلفات نظامی و غیرنظامی آن شدت گرفت؛ و حمایت ایران و پاکستان از گروه‌های مخالف دولت افغانستان علنی شد. با توجه به این معضلات، در این مقاله تلاش کرده‌ایم به این پرسش پاسخ دهیم که «کدام عوامل، زمینه‌ساز ناامنی (چالش‌های امنیتی) در افغانستان از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ شده‌اند؟»

### ۱. پیشینه پژوهش

درباره بحران‌های امنیتی در افغانستان و تأثیر عواملی چون دولت‌سازی یا حضور نیروهای ناتو در این کشور، پژوهش‌هایی انجام شده است که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ایم.

امین سیکل (۲۰۱۳) در مقاله‌ای با عنوان «گرایش افغانستان به سمت منطقه»، مسائل داخلی افغانستان و امنیت منطقه را بررسی کرده است. وی افغانستان را دارای اجتماع‌های انسانی کوچک و متکثر و تکثر

اجتماعی را موجب شکل‌گیری رهبران قومی قدرتمند می‌داند؛ وجود اجتماع‌های انسانی کوچک، سبب وفاداری گروه‌های حاشیه‌ای کشور به رهبر قومی شده و در نبود وفاداری این اجتماع‌های انسانی به حکومت مرکزی، نهادهای دولت ضعیف می‌شوند. وی همچنین، ناامنی و بی‌ثباتی موجود در افغانستان را معلول نهادهای ناکارا می‌داند (Saikhal, 2013). سیکل با نگاه از بالا به پایین خود، نهادهای کشور را به دید گروه‌ها و نگاه گروه‌ها را به دولت ربط نداده است.

محمود باهوش فاردقی و پیمان زنگنه (۲۰۱۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «بررسی روند ملت‌دولت‌سازی در دوران پساجنگ سرد در افغانستان (با تأکید بر سه بعد بین‌المللی، منطقه‌ای، و داخلی)» کوشیده‌اند، موانع دولت‌سازی در ابعاد داخلی، رقابت‌های منطقه‌ای، و اولویت‌های سطح بین‌الملل را توضیح دهند (Bahoosh Fardeghi & Zanganeh, 2016).

میشل بهاتیا و مارک سیدرا (۲۰۰۸) در کتابی با عنوان «افغانستان، اسلحه، و منازعه: گروه‌های مسلح، خلع سلاح، و امنیت در جامعه پس از جنگ» مسئله امنیت در افغانستان را از زاویه ابزار جنگی و نظامی، امنیت شهروندان پس از سال ۲۰۰۱، و نقش آفرینی فرماندهان پرنفوذ جهادی، بررسی کرده‌اند. بهاتیا و سیدرا بر این نظرند که وجود اسلحه و مواد منفجره، تهدید بالقوه و بی‌ثبات‌کننده وضعیت دولت و حکومت افغانستان به‌شمار نمی‌آیند؛ بلکه دستیابی هراس‌افکنان مخالف دولت (حکومت) و قاچاقچیان مواد مخدر به مواد انفجاری و اسلحه، زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهایی علیه دولت افغانستان خواهد شد (Bhatia & Sedra, 2008). در این نوشته بهاتیا و سیدرا، نگاه سخت‌افزار گونه به امنیت، پررنگ است و به آنچه (باور و قوه شتاب‌دهنده) اسلحه را به ابزاری برای تهدید دولت (حکومت) افغانستان تبدیل می‌کند، توجهی نداشته‌اند.

اگرچه در این پژوهش‌ها به مسائلی چون ناکارایی ساختارها، ریشه‌های فعالیت خشونت‌آمیز، امنیت متأثر از منطقه افغانستان (هند و پاکستان)، خروج نیروهای خارجی در سال ۲۰۱۴، جنگ سالاران، امنیت در مناطق روستایی، و ناامنی ناشی از اسلحه و جنگ‌های داخلی اشاره شده است، اما از منظر نظریه‌های امنیتی و تعامل سطوح داخلی و محیط بین‌المللی کمتر به این موضوع توجه شده است. درواقع، پژوهش حاضر تلاش کرده است، از ایده‌های بوزان درباره امنیت دولت‌ها، دیدگاه محمد ایوب درباره تهدیدهای امنیتی دولت‌های جهان سوم، و شاخص‌سازی ریچارد لیتل درباره حکومت و نوع محیط امنیتی، برای تحلیل تهدیدهای امنیتی افغانستان استفاده کند.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

برای درک بهتر بحران‌های امنیتی دولت‌ها، بهتر است گذار کوتاهی به ماهیت دولت و اجزای آن داشته باشیم. بوزان، هنگام بررسی دولت به سه مؤلفه ایده دولت، نهادهای تجلی‌بخش دولت، و بنیان فیزیکی دولت به عنوان اجزای تشکیل دهنده دولت اشاره و تهدید وارد شده به این بخش‌ها را تهدیدی برای دولت به شمار می‌آورد (Buzan, 1983: 40). در ادامه دو مؤلفه نخست را بررسی خواهیم کرد.

• ایده دولت: به معنای تصویری است که ملت از دولت در ذهن دارند. بوزان، ایده دولت را به دو بخش تقسیم کرده است: هدف و شکل دولت.

○ هدف دولت: هدف دولت، ایجاد نظم اجتماعی، ارائه خدمات جمعی (امنیتی، قضایی، اقتصادی...)، دفاع از ملت در برابر تهدیدهای خارجی، و دفاع از امنیت ملی است؛ بنابراین، شهروندان دولت برای دسترسی به خدمات جمعی، نظم اجتماعی، و محافظت از تهدیدهای خارجی به اقتدار دولت پناه می‌برند؛

○ شکل دولت: شکل دولت به ایدئولوژی سازمان‌دهنده دولت در ذهن ملت گفته می‌شود مانند: اسلام، دموکراسی، جمهوریت، و... ایدئولوژی‌های متفاوت می‌توانند به عنوان ایده سازمان‌دهنده دولت به کار روند (Buzan, 1983: 50).

ایده حاکم بر دولت، دولت را با نهادهای حکومت ارتباط می‌دهد و ایده دولت در قالب نهادهای دولت بازتاب می‌یابد. تهدید ایجاد شده برای همه دولت‌ها، ناشی از تفاوت ایده‌های مرتبط به دولت میان شهروندان و ناهماهنگی ایده مردم با نهادهای یک دولت است.

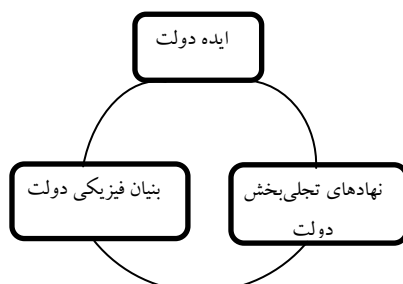
• نهادهای تجلی‌بخش دولت: این نهادها در شکل دستگاه حکومت (قوه‌های مقننه، قضائیه، و مجریه)، قوانین، و هنجارها بازتاب می‌یابد. هنگامی که توازن بین ایده و نهادها به هم بخورد و نهادها، نماینده جمعیت اندکی از ملت باشند، تهدیدهای امنیتی وارد شده بر دولت شکل می‌گیرند. تهدید امنیتی ایجاد شده برای نهادهای دولت (که بازتاب ایده دولت هستند) اگر در نتیجه فشار و زور باشد، موجب تغییر و تبدیل در نهادهای دولتی و اگر ناشی از ایده‌های متفاوت با ایده حاکم دولت باشد، موجب کاهش مشروعیت و درازمدت سبب از بین رفتن نهادهای دولت به دلیل کمبود حمایت داخلی می‌شود (Buzan, 1983: 44, 53, 62). با توجه به این مباحث، می‌توانیم گذری بر بحث دولت‌های قوی و ضعیف داشته باشیم.

• دولت قوی: این نوع دولت‌ها از انسجام سیاسی-اجتماعی (همبستگی نهادهای مدنی با نهادهای سیاسی) بالایی برخوردارند. بین شهروندان این دولت‌ها در مورد ایده دولت، نهادهای موجود، و نوع و ایدئولوژی حکومت، همسویی و باور مشترکی وجود دارد. تهدید وارد شده بر دولت‌های قوی، خارج از

مرزهایشان متصور بوده و کمتر داخلی است؛

• دولت ضعیف: این نوع دولت‌ها، انسجام سیاسی-اجتماعی (همبستگی نهادهای مدنی با نهادهای سیاسی) کمی دارند؛ زیرا در هماهنگ‌سازی ایده جامعه درباره دولت با دولت و نهادهای بازتاب‌دهنده آن ناموفق‌اند. در این گونه دولت‌ها، خشونت سیاسی داخلی وجود دارد و تهدیدهای امنیتی این نوع دولت‌ها، بیشتر داخلی است تا خارجی.

ریچارد لیتل، انسجام داخلی حکومت‌ها که امنیت دولت‌ها از آن تأثیر می‌پذیرد را به سه شاخص حکومت یکپارچه، حکومت چندپاره، و حکومت دستخوش بی‌نظمی، و محیط امنیتی دولت‌ها را در سه گروه تعادل قوای متقارن، تعادل قوای نامتقارن، و تعادل قوای فراملی دسته‌بندی کرده است. لیتل با به کارگیری مفهوم انسجام داخلی، به آمیخته شدن حکومت با جامعه توجه دارد.



شکل (۱): اجزای دولت

• حکومت یکپارچه: این نوع حکومت، نماینده منافع حلقه بزرگ و مشارکت‌کننده در نهادهای حکومت است. مردم در چارچوب حاکمیت حکومت‌های یکپارچه، از طرح‌های حکومت حمایت می‌کنند یا اینکه کمترین میزان مخالفت با حکومت وجود دارد. ظرفیت و عملکرد این حکومت‌ها بهبود یافته است (Buzan and Little, 2000: 255). حکومت‌های یکپارچه، قدرت را به گونه‌ای انحصاری و مشروع حفظ کرده‌اند، میزان مشروعیتشان بالاست، و تهدیدهای امنیتی را در قالب نظام بین‌الملل متصور می‌شوند. لیتل، کشورهای غربی را در این طبقه جای می‌دهد.

• حکومت چندپاره: حکومت‌های چندپاره، حکومت‌هایی هستند که قدرتش از راه سلطه حفظ شده و بین گروه‌های مختلف داخل کشور برای دستیابی به حکومت رقابت وجود دارد و مشروعیت در آن‌ها چندپاره است. در این نوع حکومت‌ها، بر سر شکل‌گیری نهادهای، میان مرکز و حاشیه، کش و قوس‌هایی جریان دارد و شکاف‌های عمیق و متراکمی نیز مشاهده می‌شود؛

• حکومت دستخوش بی‌نظمی: این نوع حکومت‌ها در مراحل ابتدایی روند دولت‌ملت شدن هستند، مشروعیت بسیار ضعیفی دارند، هیچ‌گونه اقتدار و قدرت مسلطی بر آن‌ها حاکم نیست، و همواره بین گروه‌های مختلف با قدرت نسبتاً برابر، بر سر گسترش قدرت و نفوذ، درگیری مسلحانه جریان دارد. تهدیدهای حکومت دستخوش بی‌نظمی در مقایسه با حکومت چندپاره و حکومت چندپاره در مقایسه با حکومت یکپارچه، بیشتر است؛

لیتل، شاخص حکومت‌ها را به نوع محیط امنیتی نیز پیوند زده است. او محیط امنیتی اثرگذار بر امنیت دولت‌ها را به سه دسته تعادل قوای متقارن، تعادل قوای نامتقارن، و تعادل قوای فراملی دسته‌بندی می‌کند.

• تعادل قوای متقارن: این محیط، معطوف به محیط امنیتی کشورهای قوی با قوی است. این دولت‌ها، برخلاف دولت‌های جهان سوم، تهدیدهای امنیتی را در خارج از مرز و منطقه خود احساس و جست‌وجو می‌کنند؛

• تعادل قوای نامتقارن: محیط امنیتی معطوف به رابطه کشورهای قوی-ضعیف است؛ به این ترتیب که دولت‌های قوی از این محیط امنیتی و قدرت‌هایی که در آن نفوذ دارند، احساس تهدید کرده و برای رفع تهدید، در چالش‌های امنیتی منطقه دخیل می‌شوند. این تعادل در شکل حمایت کشور قوی از یک گروه یا جناح در کشور ضعیف یا تمایل یک گروه داخلی به کسب حمایت از کشور قوی (خارجی) برای غلبه بر گروه‌های دیگر موجود در داخل کشور ضعیف، تجلی می‌یابد؛

• تعادل قوای فراملی: این محیط امنیتی، محیط دولت‌های ضعیف-ضعیفی است که در همسایگی هم قرار دارند (Abdollah khani, 2009: 142-143). در حالت تعادل قوای فراملی، محیط امنیتی بر اثر مداخله یا تأثیر سیاست داخلی یک کشور ضعیف در یک کشور ضعیف دیگر شکل می‌گیرد.

با توجه به شاخص‌سازی لیتل، می‌توان گفت که حکومت‌های یکپارچه و دولت‌های قوی (اروپای غربی، امریکایی شمالی، و ژاپن) در محیط امنیتی تعادل قوای متقارن و کشورهای جهان سوم با داشتن حکومت‌های چندپاره و دستخوش بی‌نظمی (در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن و فراملی) قرار می‌گیرند. شاخص‌سازی لیتل در مورد حکومت‌ها، به پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی در حکومت‌های چندپاره و دستخوش بی‌نظمی اشاره دارد. انسجام سیاسی-اجتماعی دولت‌های جهان سوم که حکومت‌هایی چندپاره و گرفتار بی‌نظمی دارند، پایین بوده و رژیم جایگزین دولت و تهدیدهای امنیتی، ترکیبی از عوامل داخلی (بیشتر) و خارجی است. باید توجه داشت که در جوامعی که انسجام سیاسی-اجتماعی پایینی دارند، هرگونه شورش یا جنبشی می‌تواند زمینه جنگ داخلی را فراهم کند (Niakooee, 2013: 421-422).

در این میان، توجه محمد ایوب به مسائل امنیتی جهان سوم نیز دریچه‌های جدیدی را می‌گشاید. محمد

ایوب بر این نظر است که اندیشه امنیت دولت، پرورش یافته و متأثر از متغیرهای دولت قدرتمند در غرب (اروپای غربی و امریکای شمالی) است و امنیت در ادبیات روابط بین‌الملل از دو پیش‌فرض زیر تأثیر می‌پذیرد:

۱. تهدید ایجادشده برای دولت، خارج از مرزهای ملی آن است؛

۲. شکل تهدیدها، نظامی است و معمولاً تأمین امنیت دولت، نیازمند پاسخ نظامی است.

امنیت دولت‌های جهان سوم، برخلاف یافته‌های مطالعات امنیتی و پیش‌فرض‌های یادشده، بیشتر متأثر از متغیرهای داخلی و روند تکامل دولت ملی است (Kraus, 1998: 126). رهبران دولت‌های جهان سوم، تهدیدهای موجود برای ساختار دولت و رژیم را درونی (واردشده از داخل دولت) می‌دانند (Ayoob, 1991: 9).

به‌طور کلی، باری بوزان، ریچارد لیتل، و محمد ایوب، امنیت ملی را از سه زاویه بررسی کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ایده دولت و نهادهای تجلی‌بخش آن (انسجام سیاسی-اجتماعی) متغیرهای اصلی ایجادکننده تهدیدهای امنیتی برای دولت از نگاه باری بوزان به‌شمار می‌آیند و بوزان بر تهدیدهای امنیتی دولت ملی مدرن تأکید می‌کند. ریچارد لیتل نیز محیط امنیتی را به انسجام سیاسی-اجتماعی دولت‌ها افزوده و حکومت‌ها و محیط امنیتی آن‌ها را برای بررسی بهتر تهدیدهای امنیتی، به هم مرتبط می‌کند. سرانجام، محمد ایوب تلاش می‌کند تا تهدیدهای امنیتی دولت‌های جهان سوم را تحلیل کند و همه عناصر زمینه‌ساز پیامدهای منفی سیاسی برای دولت‌های جهان سوم را تهدید امنیتی به‌شمار می‌آورد. البته ایوب به‌زیبایی بین امنیت ملی و امنیت رژیم، و بین دولت و رژیم نیز تمایز قائل می‌شود و به‌خوبی به مشکلاتی مانند ضعف مشروعیت، عدم شکل‌گیری دولت‌ملت، و بحران‌های قومی و داخلی حاصل از آن توجه می‌کند. درمجموع، این پژوهش کوشیده است، با بهره‌گیری از رویکردهای تلفیقی که بحران امنیتی را دستاورد برهم‌کنش عوامل داخلی (مانند ضعف دولت‌سازی و عدم انسجام داخلی) و محیط امنیتی قوای نامتقارن (که مبتنی بر تأثیرگذاری و دخالت عوامل خارجی و حمایت آن‌ها از بازیگران درگیر داخلی در افغانستان است)، می‌دانند، چارچوب مناسبی را ارائه دهد و دراین‌راستا، عوامل داخلی، اهمیت بیشتری دارند؛ زیرا درعمل، زمینه رقابت بازیگران بین‌المللی را در محیط گسیخته داخلی به‌منظور افزایش منافعشان فراهم می‌کند. دراین‌راستا در بخش‌های بعدی، مؤلفه‌های داخلی‌ای همچون ایده و نهادهای دولت و چندپارگی‌های عمیق اجتماعی-هویتی در این کشور و همچنین، مداخلات بازیگران بین‌المللی در بستری از درگیری‌ها را بررسی می‌کنیم.

### ۳. سطح داخلی: ایده و نهادهای دولت در افغانستان

#### ۳-۱. ایده دولت

مردم افغانستان در مورد دولت ملی به مثابه یک واحد سیاسی محافظ مردم و ایجادکننده نظم در جامعه افغانستان، چندان هم نظر نبوده‌اند؛ البته این وضعیت از سال ۱۹۸۰ به این سو، بدتر شده است. نبود ایده واحد دولت در میان مردم افغانستان، موجب پناه بردن آن‌ها به ایده‌های فروملی، برای حفاظت از خود و کسب خدمات، می‌شود. جدال ایده‌های متفاوت و متضاد بین مردم درباره دولت، سبب قطبی شدن جامعه افغانستان شده و چنددستگی و اختلاف نظر میان مردم درباره دولت، حاکی از پایین بودن انسجام سیاسی اجتماعی در افغانستان است. پایین بودن انسجام سیاسی اجتماعی و جدال گروه‌ها با هم، سبب تضعیف دولت و شکل‌گیری ناامنی علیه دولت، نهادهای دولت، ایدئولوژی دولت، و مردم افغانستان شده است. ایده‌های جایگزین ایده دولت ملی در افغانستان که زمینه‌ساز ایجاد چالش‌های امنیتی برای دولت می‌شوند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ایده‌های ناشی از قومیت و ایده‌های متضاد ناشی از دین (مذهب). ایده‌های ناشی از قومیت در افغانستان را می‌توان دست کم به ۴ دسته بزرگ پشتون، تاجیک، هزاره، و ترک‌تبارها تقسیم کرد و معمولاً این ۴ ایده فروملی، از گذشته‌های دور تاکنون، نماد ایجاد امنیت، رونق اقتصادی، بسیج، مشارکت سیاسی، و محافظ مردم در افغانستان بوده است. گفتنی است که گاهی نخبگان سیاسی‌ای که برپایه هویت قومی در رأس هرم یک گروه قرار گرفته‌اند، رفتارهای عمل‌گرایانه‌ای داشته‌اند.

جدال ایده‌های فروملی، موجب ضعیف شدن ایده دولت (افغانستان) در ذهن مردم شده است که نمونه آن را می‌توان در لویی جرگه قانون اساسی افغانستان دید که اعضای جرگه به نوع نظام و قانون اساسی، بی‌توجه بوده و بیشتر به توازن قومی و اینکه چه کسی چه مقامی را به دست می‌آورد، توجه داشته‌اند (Roy, 2003: 4). پس از سال ۲۰۰۱، ملی‌گرایی قومی در میان نخبگان سیاسی، نقش بسزایی داشته و در انتخابات‌ها نمایان بوده و یکی از عوامل به بن‌بست رسیدن نتایج انتخابات ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ بوده است. طرفه آنکه، حتی حامد کرزای نیز به نهادها و ساختارهای سیاسی پایه‌گذاری شده در اجلاس بن، وفادار نماند. او شبکه‌ای از روابط شخصی خود را در مقابل کارکرد نهادهای رسمی کشور ایجاد، و حتی از جنگ سالاران قومی‌ای مانند شیرمحمد آخوندزاده، قسیم فهیم، و محمد محقق، که به ایدئولوژی جمهوریت وفادار نبودند، برای غلبه بر رقبای انتخاباتی‌اش استفاده کرد. بسیج مردم و رقابت سیاسی در قالب ایده‌های فروملی و جدال ایده‌ها با هم از حاشیه‌های کشور تا سطح نهادهای حکومتی، نشان می‌دهد که انسجام سیاسی اجتماعی در افغانستان، چقدر پایین است. تداوم جدال میان ایده‌های فروملی، سبب

ناتوانی دولت مرکزی در کنترل رقابت سیاسی، ایجاد ناامنی، و به‌چالش کشیده شدن حاکمیت دولت مرکزی در ارائه خدمات (بهداشتی، امنیتی، آموزش و پرورش، اقتصادی، قضایی) و پایین آمدن مشروعیت و انسجام سیاسی-اجتماعی دولت شده است.

همچنین، ایده‌های متضاد ناشی از مذهب (حتی تضادهایی در حد چگونگی رفتار سیاسی) را می‌توان به اهل تسنن، شیعیان، داعش، حزب اسلامی، و طالبان دسته‌بندی کرد. پس از سال ۲۰۰۸، گروه‌هایی مانند طالبان و داعش در افغانستان، مشروعیت و حاکمیت دولت را به‌چالش کشیده‌اند؛ آن‌ها ایدئولوژی و نهادهای جایگزین جمهوری اسلامی افغانستان را با خود دارند و جدال مسلحانه دو گروه برای برپایی ایدئولوژی امارت و خلافت اسلامی و نهادهای خلافتی، سبب کاهش مشروعیت نهادها، تضعیف ایده جمهوریت و نهادهایی چون ریاست جمهوری، پارلمان، و قوه قضائیه شده است. با قدرت‌گیری طالبان در سال ۲۰۲۱ و وارد شدن آن‌ها به کابل، این چالش متجلی شد و در عمل، نهادهای جمهوری افغانستان از هم پاشیدند. تداوم فعالیت نهادهای غیررسمی و فردی فرماندهان جهادی از سال ۲۰۰۸ به این سو نیز سبب تضعیف ایده دولت ملی در افغانستان شده است؛ به گونه‌ای که حکومت مرکزی برای دسترسی به حاشیه‌های کشور و تأمین امنیت، به یاری جستن از فرماندهان جهادی متکی بوده است. جنگ سالاران، موازی با ارتش عمل کرده و با نفوذ در آن، انتخابات، اداره‌های محلی و روند انتخابات، نهادها، و روندها را به ابزاری برای رسیدن به خواسته‌های خود تبدیل کرده‌اند (Irwin, 2012: 32). نفوذ و قدرت فرماندهان بانفوذ جهادی، بر پایین آمدن انسجام سیاسی-اجتماعی دولت افغانستان تأثیرگذار بوده و این تأثیرات را می‌توان در جدال‌های پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، که موجب آسیب دیدن ایده جمهوریت و مردم‌سالاری در افغانستان شد، مشاهده کرد؛ به عنوان نمونه، می‌توان به جدال دولت اشرف غنی برای برکناری عطا محمد نور، والی/استاندار بلخ، (سه ماه طول کشید) اشاره کرد. جنگ سالاران، همچنان دارای نیروی مسلح و همچنین، مشروعیت محلی هستند؛ به گونه‌ای که صدها باند مسلح با ده‌ها هزار نیرو در مناطق حاشیه‌ای افغانستان حضور دارند (Thaler & Karasik, 2008: 32). در این میان، روابط پیچیده جنگ سالاران با یکدیگر و دولت مرکزی و سیال بودن ائتلاف‌ها و همکاری‌ها، با توجه به مؤلفه‌های قومی، شخصی، و مذهبی و همچنین، روابط خارجی این جنگ سالاران، اهمیت فراوانی دارد. این شاخص‌ها، پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان و هم‌نظر نبودن مردم در مورد ایده دولت را نشان می‌دهد و پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی، موجب گسترش تهدیدهای امنیتی علیه دولت افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو شده است.

با توجه به توافقی‌هایی که در اجلاس بن، بین نخبگان سیاسی افغانستان درباره آینده سیاسی این کشور شکل گرفت، بعدها در لویی جرگه قانون اساسی، الگوی حکومت افغانستان، جمهوری و ساختار حکومت، مبتنی بر نهادهای اجرایی، قضائی، و تقنینی ترسیم و بر قاعده رقابت سیاسی، انتخابات، و حکومت مردم‌سالار تأکید شد؛ با این حال، نهادها و اصولی که در لویی جرگه قانون اساسی تأیید شدند، با آرای محافظه‌کارانه جامعه افغانستان هماهنگی نداشتند. ناهماهنگی نهادهای دولت با ایده‌های موجود را از دو منظر ناهماهنگی قومی با حکومت، و ناهماهنگی مذهبی با حکومت می‌توان بررسی کرد.

### ۱-۳. ناهماهنگی قومی با حکومت

در ۲۰ سال اخیر تاریخ سیاسی افغانستان، حکومت مرکزی تا حد قابل‌توجهی برای نفوذ در مناطق حاشیه‌ای کشور به جنگ‌سالاران متکی بوده است. در نبود سلطه حکومت، این رهبران قومی (جنگ‌سالاران) نفوذ خود را بر مناطق و مردم بومی حفظ کرده و خلأ فقدان مشروعیت حکومت را پر کرده‌اند. با پر شدن این خلأ، فرماندهان پرنفوذ جهادی، کنترل و مشروعیت موازی با حکومت را در چشم مردم مناطق حاشیه‌ای افغانستان به دست آورده و هر زمان که لازم دیده‌اند، حکومت مرکزی را به چالش کشیده و نهادهای حکومت را به‌سوی ناکارایی برده‌اند. فرماندهان جهادی از توان ارائه خدمات امنیتی و مبارزه با جرایم جنایی در نقاط مختلف کشور برخوردارند. دید مردم محل درباره فرماندهان جهادی، با ایده و نهادهای دولت ملی برای حفاظت از شهروندان کشور در تضاد است.

رگه‌های ناهماهنگی قومی با نهادهای حکومت را می‌توان در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹، انتخاب رئیس مجلس نمایندگان افغانستان در سال ۲۰۱۹، و تعیین والی/استاندارهای بلخ، سرپل، و بغلان در بن‌بست انتخابات ۲۰۲۰ دولت اشرف غنی مشاهده کرد. فرماندهان جهادی از چهار ایده قومی پشتون، تاجیک، هزاره، و ترک‌تبار تغذیه می‌شوند و ایده قومی فرماندهان جهادی با ایده دولت و نظم جمهوری متمرکز، هماهنگی ندارد؛ زیرا نظم سیاسی پساجلاس بن، بر تمرکز قدرت در پایتخت تأکید دارد و درمقابل، فرماندهان بانفوذ جهادی و جزیره‌های قدرت، برای گریز از مرکز و خودمختاری تلاش می‌کنند. این ناهماهنگی که تهدیدهای امنیتی‌ای را برای حکومت و نخبگان حکومت افغانستان ایجاد کرده، از سال ۲۰۰۸ به این سو ادامه داشته است.

حامد کرزای، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان، برای کنترل مناطق حاشیه این کشور، در تقابل با اصول پیش‌بینی شده در قانون اساسی، برخی شبکه‌های ارتباطی را ایجاد کرد. وی کنترل حکومت مرکزی را از طریق شبکه‌سازی و دادن امتیاز به فرماندهان جهادی در مناطق دوردست کشور گسترش داد؛ ولی از سال

۲۰۱۴ به این سو و با به قدرت رسیدن اشرف غنی، این روش دیگر دنبال نشد؛ در نتیجه، مخالفت‌ها و انتقادهای فرماندهان جهادی با حکومت مرکزی افزایش یافت و عده‌ای سقوط استان قندوز به دست طالبان را در سال ۲۰۱۵، که به اعتبار و توانایی حکومت آسیب رساند، نتیجه این سیاست حکومت مرکزی در مخالفت با فرماندهان جهادی می‌دانند (Daud, 2015: 7).

### ۲-۱-۳. ناهماهنگی مذهبی با حکومت

گروه طالبان، حزب اسلامی به رهبری حکمتیار، و داعش، ایده‌های مخالف با ایدئولوژی و نهادهای حکومت را در سر دارند. هر سه گروه، نهادها و ایدئولوژی ترسیم شده در قالب قانون اساسی افغانستان را با ایده‌های امارت در برابر جمهوریت، خلافت در برابر جمهوریت، حکومت اسلامی در برابر جمهوری اسلامی، و با تفسیرهای متفاوت سخت‌گیرانه از شریعت اسلامی به چالش می‌کشند؛ طالبان و داعش، خدمات قضایی شرعی ویژه‌ای دارند و تفسیرهای این دو گروه از شریعت اسلامی با نهاد قضایی و حقوقی جمهوری اسلامی افغانستان منافات داشته و این تهدیدی برای نهادهای دولتی در ۱۲ سال اخیر بوده است. این تهدیدها تا سال ۲۰۱۳، در داخل افغانستان مشهود بود، ولی از ۲۰۱۳ به این سو، در خارج از افغانستان نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۳، دفتر سیاسی طالبان در قطر برای انجام مذاکرات ایجاد شد، پرچم امارت اسلامی افغانستان در معرض دید همه قرار گرفت، و طالبان، مشروعیت سیاسی به دست آوردند. این دفتر سیاسی، تضاد ایدئولوژی دینی طالبان و ایده جمهوری افغانستان را در خارج از مرز افغانستان عینیت بخشید و نتیجه آن، آسیب دیدن مشروعیت و حاکمیت حکومت و نهادهای افغانستان بود. حمله به نهاد قوه قضائیه افغانستان، نمونه‌ای از تهدیدها در داخل افغانستان است (جدول شماره ۲) و توضیحات ارائه شده زیر عنوان «تهدید وارده بر نخبگان سیاسی ناشی از فعالیت گروه‌های هراس افکن». حمله گروه‌های مخالف دولت افغانستان (طالبان و داعش) به کارمندان قوه قضائیه به دلیل داشتن نهاد، ایده‌ها، و ارائه خدمات حقوقی/قضایی و صحرایی (در نبود نهادهای ملی) جایگزین توسط این گروه‌ها در برابر قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان است. جدال ایده‌ها و داشتن نهادهای جایگزین، همراه با افزایش خشونت و رقابت شدید مسلحانه، سبب افزایش تهدیدهای امنیتی برای دولت، نهادهای دولت، و افراد عادی شده است؛ نهاد قوه قضائیه افغانستان در ۱۶ سال گذشته مورد حمله طالبان و در ۶ سال گذشته نیز مورد حمله گروه داعش قرار گرفته است. در حالی که برخی افراد، طالبان و داعش را به لحاظ فکری و عملکردی شبیه هم دانسته و تنها به تفاوت‌های متأثر از برخی شرایط خاص اشاره می‌کنند، برخی دیگر از پژوهشگران، به خاستگاه‌های مختلف این دو جریان اشاره می‌کنند؛ از جمله اینکه خاستگاه طالبان، مکتب

دیوبندی در شبه‌قاره و خاستگاه داعش، مکتب سلفی خاورمیانه است. اگرچه این جریان‌ها در نفی ارزش‌های غربی، دموکراسی، حقوق زنان، و... مشترک‌اند، ولی در مواردی چون مفهوم و محدودهٔ جهاد، تفاوت‌هایی دارند (Mollazehi, 2015). داعش تلاش کرده بود تا عناصر ناراضی طالبان را جذب کند و درعین حال، بین این دو گروه از طریق شبکهٔ حقانی نیز ارتباطاتی وجود دارد که بررسی آن، مجال دیگری را می‌طلبد.

افزون‌براین، تفاوت ایده‌های مردم با هم در مورد دولت ملی، سبب شده است که حکومت افغانستان (قوة مجریه به‌تنهایی) به نماد دولت تبدیل شود و دو گروه مذهبی طالبان و داعش و چهار گروه قومی، برای به‌دست آوردن امتیازهای حکومتی با یکدیگر رقابت کنند. این گروه‌ها، دولت و نهادهای آن را هدف حملات خود قرار داده (ازجمله طالبان و داعش) یا کرسی‌های حکومتی را برای خواسته‌های شخصی خود (مانند جنگ‌سالاران متأثر از قومیت) به کار برده‌اند. فعالیت‌های گروه طالبان و داعش، حکومت را با چالش‌های تأمین امنیت، کنترل قلمرو، و سرکوب این گروه‌ها روبه‌رو کرده و چهار ایدهٔ قومیت، حکومت را با فرماندهان بانفوذ جهادی و فساد اداری طرفداران این ایده‌ها در مرکز و استان‌ها دست‌به‌گریبان کرده است. هردو دسته ایده (مذهبی و قومی) به مشروعیت نهادهای حکومتی آسیب رسانده و هر اندازه که مشروعیت حکومت کاهش یافته و جدال میان گروه‌ها تداوم پیدا کرده، به همان میزان نیز حکومت تحت فشار قرار گرفته است.

## ۳-۲. پدیده‌های تهدیدکنندهٔ نهاد، رژیم، و نخبگان سیاسی در افغانستان

برخی از رخداد‌های زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهای امنیتی علیه نهاد حکومت و نخبگان سیاسی از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو را می‌توان از زاویهٔ دید محمد ایوب بررسی کرد. این رویدادها عبارت‌اند از: افزایش فعالیت‌های هراس‌افکنانه در مناطق دوردست و افزایش خشونت در شهرهای بزرگ مانند حملات انتحاری و انفجاری، حمله به کارمندان قوة قضائیه و نهادها و کارمندان امنیتی و نخبگان سیاسی حکومت، افزایش مناطق تحت کنترل گروه‌های مخالف حکومت و آسیب دیدن مشروعیت حکومت بر اثر ناتوانی سیاست‌سازی امنیتی و تطبیق آن توسط نخبگان سیاسی.

## ۴. هراس‌افکنی و خشونت

طالبان تا سال ۲۰۲۰ و حزب اسلامی تا سال ۲۰۱۷، دو گروه مخالف و موازی با مشروعیت دولت افغانستان بوده‌اند و در سال ۲۰۱۴، فعالیت داعش نیز به حملات هراس‌افکنانهٔ دو گروه یادشده افزوده شد.

این گروه‌ها با تفسیر سخت‌گیرانه از مفهوم جهاد به مین‌گذاری جاده‌ها، حملات انتحاری به افراد نظامی و غیرنظامی، حمله مسلحانه به نظامیان و غیرنظامیان (کارمندان دولتی، کارمندان سازمان‌های بین‌المللی و افراد غیرحکومتی) و گذاشتن ایست بازرسی در شاهراه‌های کشور پرداخته‌اند. همه این فعالیت‌ها، موجب افزایش حس ناامنی شهروندان شده و بیشتر نخبگان سیاسی و کارمندان دولتی را هدف قرار داده‌اند. نکته چشمگیرتر اینکه، طالبان با گسترش قلمرو در سال ۲۰۲۱ در عمل، به‌سوی محو نهادهای جمهوری افغانستان پیش رفته است. درواقع، همه نهادها و ساختارهایی که در طول بیست سال پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به‌مرور در این کشور ایجاد شد، با قدرت‌گیری طالبان و کنترل کامل کشور در اوت و سپتامبر ۲۰۲۱ از هم پاشید و شکل‌گیری امارت اسلامی و معرفی هیئت‌وزیران از سوی طالبان، فصل جدیدی در تاریخ افغانستان به‌شمار می‌آید. افزایش میزان خشونت در افغانستان در نتیجه فعالیت‌های هراس‌افکنانه، ریشه در کاهش مشروعیت نهادها نزد گروهی از مردم دارد که توسط گروه‌های مخالف دولت بسیج می‌شوند (Gompert & Gordon, 2008: pxxv). کاهش مشروعیت نهادها و فعالیت هراس‌افکنانه گروه‌ها، هم‌زمان با نتایج سیاسی منفی بر نخبگان حکومت، با افزایش میزان خشونت‌ها از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، موجب ناامنی بیشتر در کشور شده است.

##### ۵. افزایش فعالیت‌های خشونت‌بار و هراس‌افکنانه از ۲۰۲۰-۲۰۰۸

ترس‌آفرینی، خشونت، و فعالیت‌های گروه‌های هراس‌افکن که در ۲۰ سال اخیر موجب افزایش ناامنی در کشور شده است، در ابتدا توسط رهبر و اعضای گروه طالبان در استان‌های قندهار و هلمند پیش از سال ۲۰۰۸ آغاز شد و بعدها در شرق کشور در استان‌های خوست، پکتیا، و پکتیکا ادامه یافت و از سال ۲۰۱۲ به‌این‌سو به استان‌های شمال غربی کشور مانند بادغیس و قندوز نیز رسید (Koehler, Gosztanyi & Bohnke, 2011: 5).

گروه حزب اسلامی، از سال ۲۰۰۱ به‌این‌سو و داعش نیز از سال ۲۰۱۴ به‌این‌سو در مناطقی از کشور شروع به فعالیت کردند؛ به‌عنوان مثال، گروه داعش، نخست در استان فاریاب در شمال کشور جای پای پیدا کرد و حزب اسلامی تا سال ۲۰۱۷ در شرق کشور فعال بود. فعالیت چند گروه که حکومت افغانستان را با چالش امنیتی روبه‌رو کرده است، حاکی از پایین بودن ظرفیت دولت در حوزه انسجام و مشروعیت در کشور است که ظرفیت سیاست‌سازی نخبگان سیاسی را زیر سؤال برده و پیامدهای سیاسی منفی‌ای داشته

است. البته تهدیدهای امنیتی، افزون‌بر نخبگان سیاسی، برای مردم عادی افغانستان نیز پیامدهای منفی‌ای داشته است؛ به گونه‌ای که گزارش ۲۰۰۸ «مأموریت کمک سازمان ملل در افغانستان»<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که وضعیت امنیتی این کشور در سال ۲۰۰۸ بدتر از همه سال‌های پس از سال ۲۰۰۱ بوده است. حتی به دلیل ضعیف بودن نقش دولت، تا سال ۲۰۰۸ مردم در برخی از مناطق افغانستان، وجود دولت را احساس نمی‌کردند؛ باین حال، در این مناطق تا این سال، شواهد چندانی از حملات و فعالیت‌های گروه‌های هراس افکن دیده نمی‌شود؛ ولی از سال ۲۰۰۸ به این سو، گروه‌های مخالف دولت، از جمله طالبان و حزب اسلامی حکمتیار، با ابزارهایی چون ترس‌آفرینی به مناطق حاشیه افغانستان نفوذ کردند (European Asylum Support Office, 2016: 16). حتی پس از امضای توافق‌نامه سیاسی طالبان-ایالات متحده در سال ۲۰۲۰ نیز میزان فعالیت‌های هراس افکنانه در کشور کاهش نیافته است و گروه داعش همچنان فعال است.

با بروز و جدیدتر شدن تاکتیک‌های گروه‌های هراس افکن (از سال ۲۰۰۳ به این سو) اعضای عالی‌رتبه حکومت بیشتر هدف قرار گرفتند. در سال ۲۰۱۱، اقدامات تخریبی طالبان، شبکه حقانی، و حزب اسلامی با استفاده از تاکتیک‌های متفاوت و ترکیبی از حملات انتحاری، مواد انفجاری، و راکت در جنوب شرق، جنوب شرق، و مرکز افغانستان افزایش یافت (UNSC S/2011/55: 2)؛ به گونه‌ای که میزان حملات هراس افکنانه در این سال، ۱۶۶۵ حمله بوده و به تناسب ۱۶۲۰ حمله رخ داده در سال ۲۰۱۰، افزایش یافته است (General Assembly & UNSC A/65/783-S/2011/120: 1) و حملات انتحاری در این کشور، ۵۰ درصد افزایش یافته است. در سال‌های اخیر (به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۸ که اوج فعالیت گروه داعش در افغانستان به شمار می‌آید)، ۴۰ درصد تلفات غیرنظامی، ناشی از حملات شاخه خراسان گروه داعش بوده است (General Assembly & UNSC A/73/374-S/2018/824: 4) و افزایش خشونت‌های این گروه، موجب افزایش ناامنی در استان‌های شمالی (بلخ، فاریاب، و جوزجان) و خارج شدن کنترل برخی مناطق، از دست نیروهای امنیتی افغانستان شده است؛ همچنین، میزان حملات شاخه خراسان گروه داعش در استان‌های شرقی کمر و ننگرهار، از ۹۳ مورد در سال ۲۰۱۸ به ۱۸۳ مورد در سال ۲۰۱۹ رسیده است (General Assembly & UNSC A/74/348-S/2019/703: 6) که نشان‌دهنده افزایش ناامنی، به ویژه در مناطق روستایی، است.

---

1. United Nations Assistance Mission in Afghanistan (UNAMA)

## ۶. تهدید نخبگان سیاسی در نتیجه فعالیت گروه‌های هراس افکن

ناامنی و تهدیدهای امنیتی ایجادشده برای نخبگان سیاسی حکومت افغانستان در نتیجه افزایش حملات انتحاری، انفجاری، و حمله گروه‌های هراس افکن با سلاح سبک، از سال ۲۰۰۸ به این سو افزایش یافته است. گروهی از نخبگان در نتیجه این تهدیدهای امنیتی، کشته و زخمی شده‌اند. افزایش حملات گروه‌های مخالف دولت به نخبگان سیاسی، گویای این مطلب است که نخبگان سیاسی افغانستان، در طرح سیاست‌های امنیتی با گسترش تهدیدهای امنیتی روبه‌رو شده و در هماهنگ‌سازی سیاست‌های امنیتی برای رفع تهدیدها موفق نبوده‌اند. در طول ۱۶ سال گذشته، حملات زیادی به نخبگان سیاسی انجام شده که در جدول شماره (۱) به برخی از آن‌ها اشاره شده است.

جدول (۱): حملات انجام‌شده به نخبگان سیاسی افغانستان در طول ۱۶ سال گذشته

| شماره | اسم               | شغل                           | حمله      | سال     | محل حمله           | مسئول  | نتیجه      |
|-------|-------------------|-------------------------------|-----------|---------|--------------------|--------|------------|
| ۱     | برهان‌الدین ربانی | رئیس شورای عالی صلح           | انتحاری   | ۲۰۰۹    | خانه‌اش            | طالبان | از بین رفت |
| ۲     | ژنرال داود داود   | فرمانده منطقه ۳۰۳ پامیر       | انتحاری   | ۲۰۱۱    | مقر استان تخار     | طالبان | از بین رفت |
| ۳     | احمد ولی کرزای    | بزرگ قوم                      | تیراندازی | ۲۰۱۱    | خانه‌اش            | طالبان | از بین رفت |
| ۴     | لالا خان          | عضو شورای استان ننگرهار       | انتحاری   | ۲۰۲۰    | محل خاکسپاری جنازه | داعش   | از بین رفت |
| ۵     | ژنرال عبدالرازق   | فرمانده نظامی استان قندهار    | تیراندازی | ۲۰۱۸    | مقر استان          | طالبان | از بین رفت |
| ۶     | اسماعیل خان       | وزیر پیشین انرژی و آب         | انتحاری   | ۲۰۰۹/۱۳ | نزدیک مسجد         |        | زنده ماند  |
| ۷     | فوزیه کوفی        | مذاکره‌کننده با طالبان در قطر | تیراندازی | ۲۰۱۰/۲۰ | جاده شمالی و شرقی  |        | زنده ماند  |
| ۸     | عزیز احمد پنجشیری | استاد دانشگاه کابل            | تیراندازی | ۲۰۱۹    | مسیر بغلان-کندهار  | طالبان | از بین رفت |
| ۹     | تلویزیون خورشید   | ۲ کارمند رسانه                | بمب‌گذاری | ۲۰۲۰    | کابل               | داعش   | از بین رفت |

تهدیدهای امنیتی، تنها مقامات بلندپایه حکومت را متأثر نکرده و مأموران رده پایین نیز با چنین تهدیدهایی روبه‌رو بوده‌اند؛ به عنوان مثال، عناصر مخالف دولت در ماه سپتامبر ۲۰۱۰ در طول سه هفته، ۲۱ نفر از مأموران دولت، غیرنظامیان، و اعضای ارتش را در مناطق جنوب و جنوب شرق، به قتل رساندند.

(General Assembly & UNSC A/64/911-S/2010/463: 5). همچنین، گروه‌های مخالف دولت افغانستان، علاقه ویژه‌ای به هدف گرفتن کارمندان قوه قضائیه افغانستان دارند. در جدول شماره (۲) به برخی حملات انجام شده به کارمندان و نیروهای قوه قضائیه اشاره شده است.

حمله گروه‌های مخالف دولت افغانستان (طالبان و داعش) به کارمندان قوه قضائیه، دارای پیامدهای سیاسی، و نشان‌دهنده ناتوانی دولت افغانستان در ایجاد انسجام سیاسی-اجتماعی و کسب مشروعیت سیاسی نزد مردم عادی کشور است. قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان در ۱۶ سال اخیر، به شدت قربانی حملات خشونت‌بار بوده است؛ البته این نهاد، ناکارایی‌های چشمگیری نیز داشته است.

جدول (۲): حملات انجام شده به قوه قضائیه

| شماره | نهاد                  | نوع حمله       | سال  | تلفات                                                                 |
|-------|-----------------------|----------------|------|-----------------------------------------------------------------------|
| ۱     | محکمه استان بلخ       | حمله مهاجمان   | ۲۰۱۵ | ۱۰ نفر از قضات، دادستان‌ها، و کارمندان، کشته و ۶۶ نفر دیگر زخمی شدند. |
| ۲     | کارمندان دادستان کابل | حمله به اتوبوس | ۲۰۱۵ | ۱ نفر کشته و ۱ نفر دیگر زخمی شد.                                      |
| ۳     | محاکم غزنی            | حمله انتحاری   | ۲۰۱۶ | ۶ نفر کشته و عده‌ای دیگر زخمی شدند.                                   |
| ۴     | محاکم استان لوگر      | حمله انتحاری   | ۲۰۱۶ | ۷ نفر کشته شد.                                                        |
| ۵     | محاکم استان وردک      | انتحار اتوبوس  | ۲۰۱۶ | ۱۱ نفر کشته شدند.                                                     |
| ۶     | دادگاه استان پکتیا    | حمله مستقیم    | ۲۰۱۹ | سه قاضی و یک کارمند کشته شدند.                                        |

#### ۷. تهدیدهای امنیتی کاهش‌دهنده مشروعیت حکومت

از سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۰، میزان خشونت و حملات هراس‌افکنانه در افغانستان، هر سال افزایش یافته که پیامد منفی سیاسی آن، زیر سؤال رفتن توان سیاست‌سازی امنیتی و تطبیق آن توسط نخبگان سیاسی و نهادهای مربوطه بوده است (General Assembly & UNSC A/64/364-S/2009/475: 5). البته افزایش میزان خشونت ناشی از حملات هراس‌افکنانه، تنها موجب کاهش مشروعیت نخبگان سیاسی و نهادهای حکومت افغانستان نشده، بلکه نتایجی چون کاهش انسجام سیاسی-اجتماعی و قطبی شدن جامعه را نیز به همراه داشته است. همچنین، بر اثر افزایش حملات خشونت‌بار و کنترل مناطق و حاشیه‌های کشور توسط گروه‌های مخالف حکومت، شکاف بین حکومت و مردم در نتیجه ناتوانی حکومت در ارائه خدمات امنیتی، قضایی، اقتصادی، یا دسترسی نداشتن مردم عادی به خدمات ارائه شده از سوی حکومت، بیشتر شده است. با ایجاد فاصله بین مردم و حکومت، نفوذ هراس‌افکنان و گروه‌های مخالف دولت در نقاط دوردست افغانستان افزایش یافته است. البته افزایش فاصله بین مردم و حکومت، تنها نتیجه فعالیت گروه‌های

هراس‌افکن نبوده، بلکه وجود فساد در نهادهای حکومت و بد عمل کردن نخبگان سیاسی نیز موجب ایجاد فاصله بین حکومت و مردم شده است.

افزایش حملات خشونت‌بار با پیامدهای سیاسی، موجب ایجاد تهدیدهای امنیتی برای نهادها و نخبگان سیاسی و زیر سؤال رفتن حکومت شده و افزایش کنترل گروه‌های هراس‌افکن بر مناطق گوناگون کشور نیز مشروعیت نهادهای حکومت را با چالش روبه‌رو کرده است؛ به گونه‌ای که طالبان در سال ۲۰۱۵، کنترل حدود ۱۶ شهرستان استان‌های شمالی، شمال غربی (فاریاب)، و جنوب (هلمند و قندهار) را به دست گرفت و در اواخر سال ۲۰۱۵، این تعداد به ۲۴ شهرستان افزایش یافت (General Assembly & UNSC A/70/775-S/2016/218: 4).

جدول (۳): افزایش حملات خشونت‌بار

| شماره | سال‌ها    | تناسب میزان خشونت | منبع                                           |
|-------|-----------|-------------------|------------------------------------------------|
| ۱     | ۲۰۰۷-۲۰۰۸ | ۳۱ درصد افزایش    | General Assembly& UNSC A/63/751-S/2009/135: 5  |
| ۲     | ۲۰۰۹-۲۰۱۰ | ۶۹ درصد افزایش    | General Assembly&UNSC A/64/911-S/2010/463: 4   |
| ۳     | ۲۰۱۰-۲۰۱۱ | ۵۰ درصد افزایش    | General Assembly&UNSC A/66/369-S/2011/590: 1   |
| ۴     | ۲۰۱۳-۲۰۱۴ | ۴۴ درصد افزایش    | General Assembly& UNSC A/68/910-S/2014/420: 5  |
| ۵     | ۲۰۱۶-۲۰۱۷ | ۲ درصد افزایش     | General Assembly& UNSC A/71/932-S/2017/508 :4  |
| ۶     | ۲۰۱۸-۲۰۱۹ | ۱ درصد افزایش     | General Assembly & UNSC A/74/348-S/2019/703: 5 |

از دست رفتن کنترل حکومت بر قلمرو افغانستان، گروه‌های هراس‌افکن را به رقابتی پر قدرت حکومت تبدیل کرده است. تا سال ۲۰۱۵، دو گروه طالبان و حزب اسلامی، برای کنترل قلمرو با حکومت افغانستان رقابت می‌کردند، ولی از سال ۲۰۱۶ به این سو، داعش نیز در کنترل مناطقی از جنوب (هلمند)، غرب (فراه)، و شمال غرب (سرپل و فاریاب) کشور، با حکومت افغانستان و دو گروه دیگر، وارد رقابت مسلحانه شده است. جدال حکومت و گروه‌های هراس‌افکن برای کنترل مناطق گوناگون افغانستان، موجب آسیب دیدن ظرفیت دولت و عملکرد ضعیف نخبگان سیاسی در جامعه چندپاره افغانستان شده و از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان این آسیب‌ها افزایش یافته است؛ به گونه‌ای که آمارهای سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ نشان‌دهنده کاهش میزان اعتماد مردم (نسبت به سال‌های گذشته) به خدمات امنیتی، قضایی، و... از سوی دولت است (Cordesman, 2016: 117). به هر حال، روند قدرت‌گیری طالبان در طول سال‌های اخیر، کم‌وبیش ادامه یافته و این گروه در سال ۲۰۲۱، همراه با گسترش زمزمه‌های خروج امریکا از افغانستان، با سرعت خیره‌کننده‌ای به تصرف نواحی گوناگون این کشور اقدام کرد. در نیمه دوم سال ۲۰۲۱، شهرهای افغانستان، یکی پس از دیگری و

بسیاری از آن‌ها بدون مقاومت جدی، سقوط کردند و بسیاری از فرماندهان جهادی پیشین، مانند والی هرات، ژنرال دوستم و دیگران، بدون نشان دادن مقاومت چشمگیری، گریختند. شگفت‌انگیزتر از همه، ناتوانی ارتش چندصد هزار نفری افغانستان بود که ضعف دولت‌سازی در این کشور را بیش‌ازپیش نمایان کرد. طالبان، در سپتامبر ۲۰۲۱، تقریباً کنترل همه مناطق کشور، به‌جز بخش‌هایی از پنجشیر، را به‌دست گرفت و به‌طور رسمی، دولت خود را معرفی کرد.

#### ۸. تهدیدهای سیاسی ایجادشده برای حکومت

با توجه به پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی دولت افغانستان، همچنان گروه‌های دارای باورهای جدال‌برانگیز در افغانستان فعال‌اند. سه گروه مشخص‌شده در جدول شماره (۴)، با داشتن ایدئولوژی، نهاد، و ساختارهای جایگزین حکومت، برای برپایی ایدئولوژی و نهادهای موردنظرشان، اقدامات مسلحانه‌ای را علیه حکومت افغانستان انجام می‌دهند که نهادها، ایدئولوژی، نخبگان سیاسی، و ساختارهای کنونی حکومت افغانستان را با تهدید نابود شدن روبه‌رو کرده است.

جدول (۴): برخی گروه‌های چالشگر

| شماره | گروه       | نهاد                        | ایدئولوژی                     |
|-------|------------|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱     | طالبان     | امارت، امیرالمؤمنین، مسلمان | اسلام دیوبندی/سلفی            |
| ۲     | داعش       | خلیفه، خلافت، امت           | سلفی تکفیری                   |
| ۳     | حزب اسلامی | حکومت اسلامی، رهبر اسلامی   | اسلام متأثر از ملی‌گرایی قومی |

از سال ۲۰۰۹ به‌این‌سو، گروه‌های مخالف دولت، ابتکار عمل بیشتری را به‌دست گرفتند و توانستند بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱، با افزایش مناطق تحت کنترل خود از جنوب و شرق به شمال، ایدئولوژی و نهادهای موردنظرشان را گسترش دهند (Koehler, Gosztanyi & Bohne, 2011:5). در سال‌های بعد، گروه طالبان، حملات خود به نیروهای امنیتی افغان و کارمندان نهادهای حکومت را افزایش داده و با افزایش قلمرو زیر کنترل خود، درعمل، یک حکومت در سایه را در مناطق حاشیه افغانستان به‌وجود آورده است. سرانجام، شکاف بین حکومت و مردم در نقاط دوردست افغانستان، عمیق شده و این وضعیت، پیامدهای منفی و نابودکننده‌ای برای زیربنای سیاسی کشور، مانند ایدئولوژی حکومت (جمهوریت) داشته است. نمونه‌ای از تأثیر منفی و وضعیت قهقراپی ایدئولوژی و نهادهای حکومت را می‌توان در کاهش مشارکت رهبران اجتماع و روحانیون میانه در دور دوم انتخابات سال ۲۰۰۹ مشاهده کرد (Geenral

Assembly & UNSC A/64/613-S/2009/674: 4). همچنان که در سال ۲۰۱۴، بر اثر تهدیدهای گروه‌های هراس‌افکن، ۱۵ درصد از مراکز رأی‌دهی بسته ماند و با برگزاری انتخابات در سال ۲۰۱۴، میزان خشونت در کشور ۴۴ درصد افزایش یافت (General Assembly & UNSC A/68/910-S/2014/420: 5). یکی از دلایل افزایش خشونت در سال ۲۰۱۸، افزایش حملات طالبان به مراکز نام‌نویسی رأی‌دهندگان و مراکز رأی‌دهی انتخابات پارلمانی بود (UNAMA 2018: 2)؛ به‌عنوان نمونه، در روز انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۸، استان قندوز، شاهد ۲۵ و کابل ۱۴ واقعه هراس‌افکنانه بود (General Assembly & UNSC A/73/624-S/2018/1092: 6). همچنین، در روز انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۹، سازمان ملل ۶۴۳ واقعه امنیتی را ثبت کرد که ۱۱۳ مورد آن‌ها ناشی از انفجار، ۱۲۶ مورد حمله غیرمستقیم (Clark & Bijlert, 2019, p20) و ۷۷ مورد، حمله مستقیم به مراکز رأی‌دهی، از جمله ۳۵ مدرسه، بوده است (General Assembly & UNSC A/74/582-S/2019/935: 5).

حمله طالبان به مراکز رأی‌دهی، نشان‌دهنده تهدید شکل (جمهوریت، انتخابات، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و حکومت مردم‌سالار) دولت توسط این گروه است که از سال ۲۰۰۸ به‌این‌سو، افزایش یافته است.

#### ۹. تأثیر جنگ‌سالاران بر حکومت

در سال ۲۰۰۵، ۱۸۰۰ باند مسلح با ۱۰۰۰۰۰ نفر در مناطق حاشیه کشور، تحت کنترل جنگ‌سالاران بوده (Thaler and Karasik, 2008: 32) و این نیروها، نقش موازی‌ای در تأمین امنیت مناطق داشته‌اند. جنگ‌سالاران، افزون‌بر تأمین امنیت مناطق افغانستان، در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۵، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ نیز نقش داشته‌اند؛ به‌گونه‌ای که در انتخابات سال ۲۰۰۵ شورای ملی، بیشتر آنان، نماینده مجلس شدند (Kolenda, 2019: 8) و کرزای در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۹، قسیم فهیم را به‌عنوان معاون اول معرفی کرد و به جنگ‌سالاران دیگر نیز مقام‌هایی چون وزارت و کرسی‌های حکومتی را وعده داد؛ به‌عنوان مثال، کرزای در استان قندهار، شیرمحمد آخوندزاده، یکی از فروشندگان بزرگ مواد مخدر را به‌عنوان رئیس ستاد انتخاباتی‌اش انتخاب کرد و آخوندزاده در یکی از مصاحبه‌هایش با «نیویورک تایمز» چنین گفت: «چرا آن‌ها فهیم را از کاندیداتوری معاونت رئیس‌جمهور اخراج نمی‌کنند؟ دوستم مجرم نیست؟ محقق مجرم نیست؟ فقط من مجرم هستم».

جنگ‌سالاران، نهادهایی چون ارتش، دیوان‌سالاری حکومت، و انتخابات را ابزاری برای دستیابی به خواسته‌هایشان قرار دادند (Irwin, 2012: 32). در حکومت کرزای، جنگ‌سالاران (مانند گل‌آغا شیرزوی که حمایت پاکستان را با خود داشت) به مقام‌های حکومتی دست یافتند و گاهی نیز در برابر کرزای

ایستادند (Peceny & Bosin, 2011: 610). این نوع رفتار کرزای با نخبگان سیاسی و جنگ‌سالاران در مورد انتخابات و چگونگی کنترل مناطق حاشیه کشور، زمینه ایجاد بحران مشروعیت برای حکومت، نهادها، و نخبگان را نزد مردم عادی کشور فراهم کرد و گروه‌های مخالف حکومت با گذشت زمان، از این بحران برای افزایش نفوذشان استفاده کردند.

محمد محقق، رهبر قومی ملیت هزاره، با افتخار اعلام می‌کرد که کرزای در انتخابات سال ۲۰۰۹، کرسی ۵ وزارتخانه را (در صورت برنده شدن) به او وعده داده است. انتخابات سال ۲۰۰۹، به لحاظ حضور جنگ‌سالاران، شبیه انتخابات سال ۲۰۰۲ بود (Barfield, 2010: 331). انتخابات ۲۰۰۹ افغانستان با رقابت عبدالله عبدالله و حامد کرزای به دور دوم کشیده شد و عبدالله عبدالله از حضور در دور دوم انتخابات استعفا داد که چنین شرایطی در هیچ قانونی پیش‌بینی نشده بود و حامد کرزای بدون رقیب، رئیس‌جمهور شد. برنده شدن کرزای بدون رقیب و کناره‌گیری عبدالله در دور دوم انتخابات، با کاهش اعتماد مردم به روند انتخابات، ضربه محکمی به بدنه حکومت وارد کرد. انتخابات سال ۲۰۱۴ که به بن‌بست رسیده بود، با حضور جان کری، وزیر امور خارجه ایالات متحده، از بن‌بست خارج شد و نتیجه این انتخابات برای مردم عادی چنین بود که نظم قومی-منطقه‌ای و تأثیر توافق جنگ‌سالاران مهم‌تر از رأی مردم در انتخابات است. اعلام نتیجه انتخابات سال ۲۰۱۹ شورای ملی استان کابل، ۳ ماه به تعویق افتاد و از سوی کمیسیون انتخابات باطل اعلام شد و سرانجام، رأی‌هایی که پیشتر باطل اعلام شده بود، بازشماری و نتیجه اعلام شد. اعلام نتیجه انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۱۹ نیز، با توجه به چانه‌زنی و ارسال نامه بین دو تیم پیش‌تاز، ۲ ماه به تعویق افتاد و در این مدت، مملکت بی‌رئیس‌جمهور بود. پررنگ شدن نقش جنگ‌سالاران در انتخابات و بن‌بست ناشی از آن، در عمل اعتماد مردم را به ایجاد نظم و ارائه خدمات توسط حکومت و نهادهای آن کاهش داد و کاهش اعتماد و باور مردم عادی به حکومت، تأثیر مستقیمی بر افزایش مناطق زیر کنترل گروه‌های مخالف حکومت داشت.

گذشته‌ازاین، در واکنش به برکناری جنگ‌سالاران از مناصب پیشین از سال ۲۰۱۹ به این سو توسط حکومت اشرف غنی، احمد زی، کریم خلیلی، محمد محقق، و عطا محمد نور در نشست‌های که به منظور برقراری صلح در افغانستان با طالبان در مسکو در تاریخ ۲۸ مه ۲۰۱۹ و در لاهور در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۹ برگزار شد، به طور مستقل شرکت کردند. تمایل جنگ‌سالاران به کسب حمایت پاکستان یا روسیه، نشان‌دهنده چندپارگی افغانستان و محیط امنیتی نامتقارن و فراملی‌ای است که در آن، جنگ‌سالاران از کشورهای همسایه افغانستان، به ویژه پاکستان، حمایت جذب می‌کنند.

### ۱۰. تهدیدهای امنیتی حکومت افغانستان و نقش محیط امنیتی؛ با تأکید بر ایران و پاکستان

در میان کشورهای منطقه، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان (اگرچه دولت پاکستان، قوی‌تر از افغانستان است، ولی دولت فروپاشیده است و در ردهٔ دولت‌های ناکام قرار می‌گیرد) در بحران امنیتی افغانستان نقش بیشتری داشته‌اند و بین دو دولت و افغانستان، محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن حاکم بوده است؛ زیرا این دو دولت، در مقایسه با افغانستان، قوی بوده و انسجام سیاسی-اجتماعی بیشتری دارند. در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن بین افغانستان و دو همسایهٔ آن، گروه‌های داخلی افغانستان برای غلبه بر یکدیگر تلاش کرده‌اند تا حمایت جمهوری اسلامی ایران و پاکستان را به‌دست آورند. دو کشور ایران و پاکستان نیز برای جلوگیری از سرایت تهدیدهای امنیتی افغانستان به کشورهای خود، یا افزایش نفوذ در افغانستان، از گروه‌های داخلی این کشور حمایت می‌کنند. تلاش گروه‌های داخلی افغانستان برای کسب حمایت این دو دولت و حمایت آن‌ها از گروه‌های داخلی مخالف دولت افغانستان، انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان را کاهش داده و حکومت چندپارهٔ افغانستان را در سال ۲۰۰۸، به‌سوی بی‌نظمی سوق داده است.

افزون‌براین، باید به نقش کشورهایی چون هند، روسیه، و چین نیز توجه داشته باشیم. سیاست هریک از این بازیگران در قبال دگرگونی‌های افغانستان، با توجه به منافع امنیتی و رقابت قدرت‌ها قابل ملاحظه است. روسیه و چین، از یک‌سو، به گسترش جریان‌های اسلام‌گرای رادیکال در همسایگی خود خوش‌بین نیستند، و از سوی دیگر، رقابت این بازیگران با ایالات متحده و خروج این کشور از این منطقهٔ ژئوپلیتیکی و فروپاشی دولت تحت کنترل امریکا برای آن‌ها می‌تواند خوشایند باشد. چین، به برقراری ثبات در این کشور و فراهم شدن امکان سرمایه‌گذاری و طرح‌های اقتصادی نیز نگاه ویژه‌ای دارد. در اینجا لازم است به روابط چین و پاکستان و رقابت با هند نیز توجه داشته باشیم. روابط و پیمان امنیتی هند با دولت افغانستان و رقابت هند و پاکستان در این کشور، که به حمایت آن‌ها از بازیگران مختلف انجامیده است، نیز موضوع مهمی است. به لحاظ تاریخی، شکل‌گیری طالبان و قدرت‌گیری جریان‌های رادیکال اسلامی در این کشور، با حمایت‌های پاکستان و عربستان و همچنین، ایالات متحده (وزنه‌ای در مقابل شوروی) انجام شده و البته مباحث مذهبی (شیعه/سنی) نیز در این روند نقش چشمگیری داشته‌اند. در گذشته، رقابت بازیگرانی چون عربستان و پاکستان با ایران و حمایت آن‌ها از بازیگران مختلف، نمود قابل ملاحظه‌ای داشته است؛ البته با توجه به سیال بودن دگرگونی‌ها، تغییرهای چشمگیری در مواضع بازیگران منطقه‌ای، از جمله ایران، رخ داده که در بخش بعدی به گونه‌ای دقیق‌تر بررسی خواهد شد.

### ۱. جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن

با توجه به انسجام سیاسی-اجتماعی پایین افغانستان و حرکت حکومت به‌سوی بی‌نظمی، گروه‌های داخلی این کشور (دارای همسویی‌هایی با ایران) در تلاش برای کسب حمایت ایران بوده‌اند. تلاش گروه تاجیک‌های افغانستان را می‌توان در نبردهای انتخاباتی ۲۰۰۴، ۲۰۱۴، و ۲۰۱۹ و ارتباط نزدیک اعضای حزب جمعیت اسلامی با جمهوری اسلامی ایران مشاهده کرد. در انتخابات سال ۲۰۰۴، یونس قانونی، برای کسب حمایت ایران تلاش می‌کرد و ایران در این انتخابات، رفتاری ضد کرزای داشت (Akbarzadeh, 2014: 74)؛ به گونه‌ای که «رادیو دری مشهد»، مطالبی را با محتوای بهره‌گیری کرزای از امکانات دولتی و حمایت امریکایی‌ها در رقابت با نامزدهای دیگر، از جمله یونس قانونی، پخش کرد. در سال ۲۰۱۴، در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، نامزدهای پیش‌تاز، یعنی عبدالله و محمد اشرف غنی، در بن‌بست انتخاباتی، یکدیگر را متهم به جذب حمایت از کشورهای همسایه کردند و اشرف غنی، عبدالله را به دریافت پول از ایران متهم کرد (Therme, 2014: 3).

همچنین، افراد متمایل به جمهوری اسلامی ایران، از جمله مارشال محمد قسیم فهیم، عبدالله و یونس قانونی، احمد ضیاء مسعود، بسم‌الله محمدی، و اسماعیل خان، در دور دوم کابینه کرزای، کرسی‌های مهمی را به‌دست آوردند. با مخالفت ایران با گفت‌وگوهای طالبان و حکومت افغانستان در سال ۲۰۰۹، حامد کرزای، برهان‌الدین ربانی (رهبر حزب جمعیت اسلامی و یکی از افراد متمایل به ایران) را به‌عنوان رئیس شورای عالی صلح تعیین کرد. جمهوری اسلامی ایران، با همکاری افرادی چون اسماعیل خان (استاندار هرات) در تلاش برای ایجاد منطقه حائل در غرب افغانستان بوده است (Wilde, 2009: 22). در رقابت بین گروه‌های خواهان کسب حمایت ایران، گروه‌های دیگر، و حکومت افغانستان، انسجام سیاسی-اجتماعی افغانستان آسیب دیده است، که این نوع آسیب‌ها را می‌توان در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، ۲۰۱۹ که سبب کاهش مشروعیت حکومت شد، مشاهده کرد.

ایران، الگوی مذهبی (اکثر) شیعیان افغانستان است و هزاره‌ها نیز در تلاش برای کسب حمایت جمهوری اسلامی بوده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، حزب وحدت اسلامی افغانستان – که اعضای آن، هزاره‌ها هستند – و اعضای برجسته آن مانند محمد محقق، با ایران ارتباط نزدیکی دارند. بیشتر نماینده‌های اهل تشیع مجلس افغانستان نیز با جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارند (Nader & Scotton, 2014: 7). هزاران نفر از هزاره‌های دانش‌آموخته مدارس دینی ایران، در سال ۲۰۰۹، به‌عنوان نامزدهای انتخاباتی هرات و بلخ، در نبردهای انتخاباتی شرکت کردند (Akbar, 2011: 11). ایران به‌منظور ایجاد منطقه حائل شیعه در غرب افغانستان (استان هرات)، با سید حسین انوری برای برگشت مهاجران افغان از ایران، زمینه‌سازی کرده است.

(Akbarzadeh, 2014: 71). افزون‌براین، عده‌ای فعالیت دانشگاه خاتم‌النبین به ریاست آیت‌الله آصف محسنی را با ارائه خدمات درسی مذهب اهل تشیع، ابزار نفوذ ایران در کابل می‌دانند (Christensen, 19: 2011). زیرا شیعیان افغانستان در این دانشگاه آموزش می‌بینند، بیشتر استادها و این مرکز تحصیل‌کرده ایران هستند، ۸۰ درصد کتاب‌های آن (با مواد شبه‌درسی ایران) با کمک ایران فراهم شده، و شخص آیت‌الله آصف محسنی، روابط نزدیکی با مرکز قم در ایران داشت (Kagan & Majedyar, 2012: 84).

ایران، افزون‌بر تاجیک‌ها و هزاره‌ها، با گروه طالبان نیز روابطی دارد که البته در مورد ابعاد آن دیدگاه‌ها و شواهد مختلفی وجود دارد. گفته شده است که نخستین شواهد مبنی بر حمایت ایران از طالبان به سال ۲۰۰۷ مربوط می‌شود که سلاح‌های تولید ایران در دسترس طالبان بود و در افغانستان استفاده شد (Kagan, 2012: 41). حمایت ایران از طالبان، دربردارنده کمک‌های نظامی (سلاح سبک، آرپی‌جی و حتی تمرین‌های نظامی در خاک ایران) است (Nader, 2014: 16). همچنین، برخی روابط ایران با طالبان را می‌توان در اسنادی که نیروهای نظامی افغان در ژانویه ۲۰۱۱ در استان کندز به آن دست یافتند و نشان می‌دهد که طالبان، وام بدون بهره از بانک ملی ایران دریافت کرده‌اند (Kagan, 2012: 86)، مشاهده کرد. همچنین، در سال ۲۰۱۱، دو عضو ارشد طالبان، یعنی طیب آغا، سخنگوی پیشین ملاعمر، و نیک محمد، معاون وزیر تجارت رژیم وقت طالبان، به تهران سفر کردند و در سال ۲۰۱۳ نیز طالبان اعلام کردند که دو عضو این گروه با دعوت مقامات ایرانی به تهران آمده‌اند (Koepke 2013: 24; Kutty, 2014: 145).

عبدالصمد استانکزی، استاندار پیشین فراه، نیز در مصاحبه با «رادیو سحر هرات» ادعا کرد که: «مخالفان حکومت افغانستان در کمپ مهاجران، به نام شمس آباد آموزش می‌بینند» (Tarzi, 2007: 4). گذشته از این موارد، در سال‌های اخیر، تعامل با طالبان و رویکرد تعاملی با این گروه، به جهت گیری غالب در سیاست خارجی ایران تبدیل شده است. باید توجه داشت که گذشته از مرحله همسویی ابتدایی میان ایران و ایالات متحده در مورد سقوط طالبان، کنشگری ایران و ایالات متحده در افغانستان، تعارض‌هایی داشته است؛ به گونه‌ای که بسیاری از تصمیم‌سازان و ژنرال‌های عرصه سیاست خارجی امریکا، بر این نظر بوده‌اند که یکی از دلایل ناکامی امریکا در افغانستان و عراق، سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران بوده است (Zamani & Niyakuei, 2019: 102). هنگام قدرت‌گیری طالبان در سال ۲۰۲۱، ایران، موضعی رسمی علیه این گروه اتخاذ نکرد و حتی در برخی رسانه‌های حکومتی و جریان‌های سیاسی، قدرت‌گیری طالبان مترادف با سقوط امریکا در منطقه تلقی و از آن استقبال شد. حتی مقاومت گروه‌های تاجیک و جنگجویان دیگر در پنجشیر در مقابل طالبان که با حمایت مستقیم پاکستان همراه بود، نیز در میان شگفتی بسیاری از

ناظران، موضعی جدی را در ایران در پی نداشت و به‌طور کلی، هیچ‌یک از قدرت‌های تأثیرگذار خارجی، از گروه‌های مقاومت‌کننده در پنجشیر حمایت نکردند.

ایران از همکاری و ارتباط با گروه‌های مخالف حکومت افغانستان، چند هدف را دنبال می‌کند: (۱) داشتن نفوذ و توان ایجاد فشار خارج از حکومت بر حکومت افغانستان؛ (۲) فشار آوردن به ایالات متحده و نیروهای ناتو؛ (۳) داشتن انتخاب جایگزین (در صورت تجربه دوباره دهه ۱۹۹۰) در افغانستان. عدم ثبات سیاسی حکومت افغانستان در کنترل قلمرو این کشور و جلوگیری از جابه‌جایی نیروهای هراس‌افکن خارجی بانفوذ در مرزها، تنها عاملی نبوده است که جمهوری اسلامی ایران را به مسلح کردن نظامی، حمایت مالی، تمرین و تجهیز طالبان و فرماندهان بانفوذ جهادی و حمله‌کننده‌های انتحاری واداشته است، بلکه ایران در پی اعمال فشار برای خارج کردن نیروهای نظامی خارجی از افغانستان نیز بوده (Pattanaik, 2013: 22) و گروه‌های هراس‌افکنی مانند داعش را در نقاط مرزی افغانستان و ایران سرکوب کرده است. ارتباط جمهوری اسلامی ایران با طالبان، از سال ۲۰۱۴ به این سو علنی‌تر شد. در سال ۲۰۱۶ ایران، میزبان چندین چهره مشهور طالبان در کنفرانس اتحاد اسلامی بود (Dorsey, 2017: 4). آصف ننگ، استاندار استان فراه، می‌گوید: «خانواده‌های اعضای برجسته گروه طالبان، در ایران مقیم شده و جنازه طالبان که در نتیجه جنگ در مرکز استان فراه کشته شده‌اند، به خانواده‌هایشان در ایران تحویل داده شده است» (Dai, 2017). افزایش حمایت ایران از طالبان، از سال ۲۰۱۴ به این سو می‌تواند متأثر از عقد پیمان امنیتی بین حکومت افغانستان و ایالات متحده از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۴، یا ناکام و ضعیف نشان دادن ایالات متحده (به‌ویژه پس از خروج دونالد ترامپ از برجام) در باثبات‌سازی افغانستان باشد. از این دیدگاه، حمایت ایران از طالبان، با فراهم کردن سلاح و مهمات برای غرب افغانستان با هدف پرهزینه کردن حضور امریکایی‌ها در افغانستان انجام شده است (Kutty, 2014: 142). همچنین، این کنش می‌تواند به مبارزه با افزایش نفوذ داعش در افغانستان مرتبط باشد؛ زیرا فعالیت گروه داعش در افغانستان (یا پاکستان) با حمایت کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، تهدیدی راهبردی و ایدئولوژیک برای ایران به‌شمار می‌آید (Giustozzi, 2018: 39).

## ۱۲. حمایت پاکستان از بنیادگرایی مرتبط با افغانستان در محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن

وجود گروه‌های اسلام‌گرا در پاکستان به سال ۱۹۴۷ مربوط می‌شود. ضیاءالحق، پس از به‌قدرت رسیدن در سال ۱۹۷۷، سیاست اسلامیزه کردن پاکستان و حمایت از گروه‌های اسلامی را درپیش گرفت. باید توجه داشت که تاریخ پاکستان در سال‌های بین ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۷، سرشار از بحران‌های قومی، جدایی‌طلبی، ناآرامی، کودتاهای نظامی و منازعه و جنگ با هندوستان بود. همچنین، چرخه‌ای از

سیاست‌های سکولار و دینی در این کشور نمود داشته است. ضیاءالحق تلاش کرد، نقش مذهب را در سیاست گسترش داده و تأثیرات چشمگیری بر جامعه شهری این کشور داشته است. طرح ضیاءالحق تا سال ۱۹۹۹ و به قدرت رسیدن ژنرال مشرف در پاکستان، عملی می‌شد؛ ولی از سال ۲۰۰۱ به این سو چالش امنیتی طالبان (اسلامیزه و رادیکالیزه شدن پشتون‌های ایالت خیبر پشتون‌خوا) دامنگیر دولت پاکستان شد.

بر اثر فشار ایالات متحده در سال ۲۰۰۴، دولت پاکستان ۸۰۰۰۰ سرباز را در مناطق قبیله‌ای، از جمله وزیرستان شمالی و جنوبی، مستقر کرد. در سال ۲۰۰۷، بیت‌الله مهسود، تمام طالبان پاکستانی را تحت رهبری واحد (خودش) درآورد و ملا محمد عمر نیز به عنوان رهبر تمام طالبان تعیین شد (Oztig, 2018: 6, 8, 10). همچنین، حکومت پاکستان با گروه طالبان پیمان بست و بسته شدن پیمان با حکومت پاکستان، برای طالبان مکان امن و شرایط سازماندهی دوباره، آموزش نظامی در مناطق قبیله‌ای زیر نظر حکومت فدرال و بلوچستان را فراهم کرد (Hodes & Sedra, 2007: 23). در نتیجه، در سال ۲۰۰۷، طالبان منسجم‌تر شده و تحت رهبری ملا عمر در خاک پاکستان درآمدند. از بین رفتن لانه‌های طالبان در پاکستان و انسجام دوباره این گروه (Akbarzadeh & Ibrahimi, 2019: 2) سبب افزایش ناراضیاتی پشتون‌های افغانستان از سال ۲۰۰۸ به این سو و زمینه‌ساز شکل‌گیری تهدیدهای امنیتی برای افغانستان شد. همچنین، از بین رفتن این لانه‌ها تا سال ۲۰۲۰، زمینه‌ساز ناکامی امریکا و ارتش افغانستان در مبارزه با این گروه شده است (Kolenda, 2019).

افزون‌براین، باید توجه داشت که نقش آفرینی هند در افغانستان از دید نخبگان پاکستانی به معنای محاصره شدن پاکستان بین هند و افغانستان است؛ بنابراین، پاکستان برای حفظ منافع خود در افغانستان، به برتری یافتن طالبان کمک کرد و کوشید به کمک این ابزار (اسلام‌گراها)، با نفوذ هند مبارزه کند (Kuhn, 2011: 68-69). نخبگان پاکستان، همواره تلاش کرده‌اند، با خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، ابزاری برای مبارزه با نفوذ هند در افغانستان و جایگاه برتر را در جلوگیری از ناآرامی‌های ایالت بلوچستان در اختیار داشته باشند (Behuria, 2019: 132). گفتنی است، حکومت افغانستان در سال ۲۰۱۱، نخستین پیمان راهبردی را با دولت هند در راستای مبارزه با تروریسم، آموزش نیروهای نظامی افغان، و تجارت بین دو کشور امضا کرد و در این پیمان نیز بر تداوم همکاری هند با افغانستان از سال ۲۰۱۴ به این سو تأکید شد (Rama, 2011). هند با کمک ۳ میلیارد دلاری، پنجمین کمک‌کننده بزرگ به حکومت افغانستان در طول ۲۰ سال اخیر بوده است؛ بنابراین، با نظم گرفتن ارتش افغانستان و جان گرفتن نهادهای دیگر حکومت با حمایت ایالات متحده و هند از سال ۲۰۰۸ به این سو، میزان حملات انتحاری طالبان علیه نهادهای حکومت

افغانستان به شدت افزایش یافت و پاکستان از طالبان به مثابه قدرت بدیلی برای جلوگیری از نفوذ هند در افغانستان استفاده کرد (Young & Sahito, 2009: 9). پاکستان با حمایت از گروه‌های بنیادگرای مخالف دولت افغانستان در طول ۱۷ سال اخیر، در پی تحت فشار قرار دادن ایالات متحده، جلوگیری از به کارگیری مستقیم نیروی نظامی در کشمیر، و نفوذ در افغانستان در صورت خروج نیروهای خارجی از این کشور بوده است و هر سه هدف، در افزایش بروز تهدیدهای امنیتی در افغانستان نقش داشته‌اند. گفتنی است، دگرگونی‌های اخیر در افغانستان و قدرت‌یابی طالبان، شکستی جدی برای منافع هند، که روابط ویژه‌ای با دولت پیشین افغانستان داشت، به شمار می‌آید؛ به گونه‌ای که بسیاری هند را زیان‌دیده‌ترین بازیگر منطقه‌ای تحولات افغانستان قلمداد می‌کنند (https://per.euronews.com/2021/08/29/taliban-...).

شاخه اطلاعات ارتش پاکستان، مسئولیت حمایت از گروه‌های مخالف حکومت افغانستان، به ویژه طالبان، را به عهده دارد و پاکستان با حمایت از گروه‌های بنیادگرا، تهدیدهای امنیتی ناشی از افراط‌گرایی را به سوی هند و افغانستان سوق داده و به نفع دولت پاکستان دفع می‌کند. پاکستان در طول ۲۰ سال گذشته، از طالبان افغان، که دارای دو سطح رده بالا و پایین است، حمایت کرده است. محل استقرار سطح رهبری (رده بالا) این گروه، پاکستان است. سطح رهبری طالبان، دربردارنده فرماندهان کلیدی نظامی، سیاسی، و ایدئولوژیک است که بر جهاد به عنوان ابزار برپاکنده شریعت اسلامی، خروج نیروهای خارجی از افغانستان، و مبارزه با رهبران مورد حمایت غرب تأکید دارند (Jones, 2008: 42). فعالیت سطح رهبری طالبان افغانستان، توسط شورای کویت و شبکه حقانی، به ترتیب در استان‌های هلمند، قندهار، زابل، ارزگان و لوگر، پکتیا، پکتیکا، و کابل هماهنگ می‌شود (Seddiq, 2011: 20). سطح رده پایین طالبان، دربردارنده هزاران جنگجوی محلی است که الزاماً ایدئولوژیک نیستند، و عوامل قومی و نارضایتی‌های محلی، نقش مهمی در بسیج آن‌ها داشته است.

پاکستان به دو شکل: (۱) حمایت بخشی از اداره‌های رسمی پاکستان مانند شاخه اطلاعات ارتش پاکستان از طالبان و گروه‌های واپس‌گرا؛ (۲) آزادی فعالیت طالبان و گروه‌های واپس‌گرا در خاک پاکستان، از طالبان افغانستان حمایت می‌کند. شاخه اطلاعاتی ارتش پاکستان، در موارد زیر از طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر حمایت می‌کند:

- مداوای مجروحان طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر و پیشکش کردن خدمات پزشکی به این

گروه‌ها؛

- آموزش نیروهای طالبان و گروه‌های هراس‌افکن دیگر در اردوگاه‌های پاکستان؛

- ارائه اطلاعات به گروه‌های هراس افکن؛
- انجام کمک‌های مالی؛
- کمک‌های لجستیکی برای عبور از مرز.

همچنین، طالبان اجازه دارند که به فعالیت‌های خود در خاک پاکستان ادامه دهند. طالبان، مهمات، ابزار جنگی، و تدارکات مورد نیاز خود را از طریق پاکستان به افغانستان منتقل می‌کند. بیشتر عاملان حملات انتحاری از اردوگاه مهاجران افغان در پاکستان به افغانستان می‌آیند. درواقع، گروه‌های هراس افکن افغان از پاکستان به‌عنوان پایگاه عملیات تهاجمی استفاده می‌کنند. طالبان که در استان‌های قندهار، هلمند، ارزگان، و زابل فعالیت می‌کنند، دارای شبکه ارتباطی با مناطق بلوچستان و قبیله‌های زیر نظر دولت فدرال پاکستان هستند. طالبان افغان با مناطق یادشده، همسانی‌های قومی دارند و در نتیجه، قبیله‌های ساکن در مناطق یادشده از آن‌ها حمایت می‌کنند (Jones, 2008: 53-67). افزون‌براین، گروه طالبان تلاش می‌کند تا در رقابت مسلحانه با حکومت افغانستان، از گروه‌های داخلی، ارتش، و مناطقی از پاکستان که دارای همسانی‌هایی با این گروه هستند، حمایت کسب کند. کسب حمایت پاکستان، موجب افزایش حملات خشونت‌بار این گروه در افغانستان و زیر سؤال رفتن ظرفیت سیاست‌سازی نخبگان و مشروعیت حکومت شده و حکومت افغانستان را از حکومتی چندپاره، به‌سوی حکومت دستخوش بی‌نظمی سوق داده است.

جدول (۵): گروه‌های همکار با شاخه خراسان داعش

| شماره | نام گروه                            | همکاری<br>ایدئولوژیک | همکاری<br>حمل و نقل | همکاری<br>عملیاتی |
|-------|-------------------------------------|----------------------|---------------------|-------------------|
|       |                                     | تعهد وفاداری         | تشریک منابع         | حملات مشترک       |
| ۱     | دسته باجور (تحریک طالبان پاکستان)   | بله                  |                     |                   |
| ۲     | دسته اورکنزی (تحریک طالبان پاکستان) | بله                  |                     |                   |
| ۳     | حرکت اسلامی ازبکستان                | بله                  | بله                 | بله               |
| ۴     | دسته جندالله (تحریک طالبان پاکستان) | بله                  | بله                 | بله               |
| ۵     | انصار المجاهدین                     | بله                  |                     |                   |
| ۶     | انصارالخلافت والجهاد                | بله                  | بله                 |                   |

پاکستان، تنها از طالبان، به‌عنوان گروه مخالف حکومت افغانستان، حمایت نمی‌کند، بلکه با گروه‌های دیگری مانند شاخه خراسان داعش نیز ارتباط دارد؛ زیرا طالبان پاکستانی و گروه‌های بنیادگرای

دیگری که حکومت پاکستان با آن‌ها به توافق رسیده است (Fair, Crane et al, 2010: 86)، با شاخه خراسان گروه داعش (جدول شماره ۵) تعهد ایدئولوژیک، همکاری حمل و نقل، و عملیاتی دارند (Jadoon, 2018: 54).

ژنرال لطف الله مشعل (استاندار پیشین لغمان، سخنگوی پیشین وزارت کشور، ریاست امنیت ملی و شورای امنیت ملی افغانستان)، درباره ارتباط گروه داعش با شاخه اطلاعات ارتش پاکستان، بر این نظر است که «آی‌اس‌آی» در داشتن راهبرد درازمدت و مدون با استفاده از گروهک‌های «نیابتی» به منظور حفظ منافع و تهدید غیرمستقیم رقبای منطقه‌ای پاکستان، تجربه چهل ساله دارد. حمایت پاکستان از گروه‌هایی مانند طالبان و شاخه خراسان گروه داعش، نتایجی مانند نامحسوس شدن دولت ملی مدرن در افغانستان را به همراه داشته، مشروعیت و حاکمیت دولت را به چالش کشیده، و به ظرفیت سیاست‌سازی امنیتی و هماهنگی آن توسط نخبگان سیاسی آسیب رسانده است.

### ۱۳. نقش ایالات متحده در شکل‌گیری چالش‌های امنیتی در افغانستان

ایالات متحده نیز با راه‌اندازی حملات هواپیماهای بی‌سرنشین برای از بین بردن اعضای گروه طالبان، دچار اشتباه‌هایی در دریافت اطلاعات و هدف قرار دادن مردم عادی شد. این حملات، تلفات انسانی بسیاری را داشت و سبب بی‌اعتمادی مردم روستایی به دولت افغانستان و حضور نیروهای نظامی خارجی شد و یکی از دلایل ایجاد احساسات ضدآمریکایی در افغانستان بود که طالبان نیز برای بسیج و افزایش نیروی انسانی از این موضوع بهره برد و جمهوری اسلامی افغانستان را به چالش کشید. گفتنی است، میزان تلفات انسانی ناشی از حمله هواپیماهای بی‌سرنشین آمریکایی، تا سال ۲۰۱۴، در جدول شماره (۶) آمده و رقم واقعی آن با توجه به دگرگونی‌های سیاسی افغانستان، تا سال ۲۰۲۱ بسی فراتر از این برآوردها است.

جدول (۶): میزان تلفات انسانی ناشی از حمله هواپیماهای بی‌سرنشین

| حملات هواپیماهای بی‌سرنشین |                               |              |      |                    |
|----------------------------|-------------------------------|--------------|------|--------------------|
| شماره                      | محل                           | تعداد تلفات  | سال  | عملیات             |
| ۱                          | روستای ککرک، استان ارزگان     | ۸۱ نفر       | ۲۰۰۱ | هواپیمای بی‌سرنشین |
| ۲                          | روستای سیاه سنگ، استان ارزگان | ۸۳ نفر       | ۲۰۰۱ | هواپیمای بی‌سرنشین |
| ۳                          | شهرستان شندند، استان هرات     | ۵۷ نفر       | ۲۰۰۷ | هواپیمای بی‌سرنشین |
| ۴                          | روستای گرني، غرب افغانستان    | ۱۴۷ نفر      | ۲۰۰۹ | هواپیمای بی‌سرنشین |
| ۵                          | استان خوست                    | ۱ بزرگ قبیله | ۲۰۰۲ | با گلوله کشته شد   |
| ۶                          | استان غزنی                    | ۹ کودک       | ۲۰۰۴ | هواپیمای بی‌سرنشین |

Source: Gall, 2014: 87,88, 89, 92

در دوران اوباما برای مبارزه با بسیج نیروی انسانی توسط طالبان، از گزینه افزایش نیروهای نظامی و غیرنظامی امریکایی برای سرکوب طالبان و کارآمدسازی حکومت افغانستان استفاده شد؛ ولی این گزینه به دلیل تقلب‌های انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ و شورای ملی ۲۰۱۰، و تکیه امریکا به فرماندهان جهادی (همراه با افزایش فساد) برای سرکوب طالبان به نتیجه نرسید و در نتیجه، نظم سیاسی مدرن، مشروع، و نیرومندی در این کشور شکل نگرفت (Peceny & Bosin, 2011: 604-5). در شرایطی که حکومت افغانستان با مشکلات مشروعیت دست‌وپنجه نرم می‌کرد، طالبان (و همچنین، پاکستان) برای برنده شدن در جنگ افغانستان، منتظر خروج نیروهای بین‌المللی بودند. با کاهش تعهدات ایالات متحده از سال ۲۰۱۴ به این سو، ایالات متحده توان چانه‌زنی و فشار آوردن بر طالبان، پاکستان، و حکومت افغانستان را برای انجام گفت‌وگوهای صلح، پایان دادن به جنگ، یا سرکوب طالبان، از دست داد؛ بنابراین، طالبان بیشتر روحیه گرفته و نیروهای نظامی دولت افغانستان روحیه خود را بیش از پیش از دست دادند و میزان تلفات نیروی نظامی در جنگ با طالبان افزایش یافت (Behuria, 2019:130). دولت ترامپ نیز برای پایان دادن به جنگ یا خروج نیروهای امریکایی از افغانستان، از گزینه مذاکره و عقد قرارداد با طالبان استفاده کرد. ترامپ بیش از حد به نقش طالبان اهمیت می‌داد که نتیجه آن، افزایش مشروعیت سیاسی این گروه بود. طالبان نیز برای در اختیار داشتن ابزار فشار قدرتمندتری بر سر میز مذاکره با ایالات متحده و حکومت افغانستان، در سال ۲۰۱۹، میزان استفاده از خشونت، دست‌به‌دست‌سازی شهرستان‌ها، و جدال مسلحانه را افزایش داد. سرانجام، جو بایدن، زمان خروج نیروهای امریکایی از افغانستان را پایان اوت ۲۰۲۱ اعلام کرد و پیش از خروج کامل امریکایی‌ها از افغانستان، جمهوری اسلامی افغانستان فروپاشید. گفتنی است، خروج سریع و بی‌برنامه بایدن از یک سو، انگیزه مقاومت در میان ارتش و نهادهای دولتی را تضعیف کرد و از سوی دیگر، میلیاردها دلار ابزار نظامی را برای طالبان به ارمغان آورد. این خروج سراسیمه، در داخل ایالات متحده نیز با انتقادهای گسترده‌ای روبه‌رو و به یکی از تاریک‌ترین نقاط سیاست خارجی بایدن تبدیل شد. در واقع، تنها ۲۰ سال پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و در شرایطی که اهمیت خاورمیانه و افغانستان در سیاست خارجی امریکا روبه‌افول نهاده بود، طالبان موفق شد، در نبود هرگونه جایگزین قدرتمند داخلی و مخالف قدرتمند خارجی، کنترل افغانستان را به دست گیرد و کشورهایی چون ایران، ترکیه، چین، و روسیه را برای شرکت در مراسم اعلام دولت جدید دعوت کند.

### نتیجه‌گیری

با در نظر داشتن دیدگاه بوزان درباره امنیت دولت‌ها و تأکید بر ایده دولت ملی، نهادهای تجلی‌بخش و

ایدئولوژی آن، می‌توان به این نتیجه رسید که میزان انسجام سیاسی-اجتماعی در افغانستان، به دلیل جنگ‌هایی که این کشور از سال ۱۹۷۸ به این سو با آن درگیر بوده و همچنین، تنوع جامعه افغانستان، که موجب قطبی شدن سریع جامعه شده است، پایین است. پایین بودن انسجام سیاسی-اجتماعی در افغانستان، به معنای ناهمسویی دیدگاه‌های مردم و نخبگان سیاسی این کشور درباره ایده دولت ملی است. نهادهای موجود که در قالب حکومت افغانستان تجلی یافته‌اند، نتیجه اجماع نظر درباره دولت ملی نیستند و چند ایده (ناشی از قومیت مانند ترک‌تبار، پشتون، هزاره، و تاجیک، و مذهب مانند حزب اسلامی، طالبان، و شاخه خراسان داعش) با هم و با ایده‌ای که دولت ملی افغانستان بر آن استوار است، رقابت یا رقابت مسلحانه می‌کنند. وجود طرفداران چندین ایده که می‌توانند جایگزین هم باشند (دولت، نهادهای ایدئولوژی دولت) موجب بروز ناهماهنگی بین نهادهای حکومت با باورهای بخشی از مردم افغانستان شده و نتایج نابودکننده‌ای برای دولت و نهادهای افغانستان داشته است.

با نگاهی به بحث‌های محمد ایوب درباره امنیت در دولت‌های جهان سوم و تهدیدهای ایجادشده برای رژیم یا حکومت‌های جهان سوم، به این نتیجه می‌رسیم که گسترش فعالیت‌های هراس‌افکنانه و خشونت‌بار، نخبگان سیاسی (برهان‌الدین ربانی، فوزیه کوفی، احمد ولی کرزای و جنرال عبدالرازق)، نهادهای حکومتی (نهادهای اجرایی و نهاد قوه قضائیه) و ایدئولوژی نظام حاکم را هدف قرار داده است و این تهدیدها، از سوی عوامل داخلی ایجاد شده است، نه حمله یک کشور خارجی. افزون‌براین، نخبگان سیاسی حکومت افغانستان در جلوگیری و مهار این فعالیت‌ها که سبب کاهش مشروعیت و توان سیاست‌سازی و تطبیق سیاست‌های امنیتی می‌شد، موفق نبوده‌اند که این نکته نیز ابعاد داخلی دارد. این شرایط، گواه این مطلب است که تهدیدهای امنیتی ایجادشده برای حکومت افغانستان، از سال ۲۰۰۸ به این سو افزایش یافته است.

سرانجام، با توجه به دیدگاه ریچارد لیتل درباره دولت‌ها و محیط امنیتی آن‌ها، به این نتیجه می‌رسیم که بین افغانستان و دو کشور همسایه آن (ایران و پاکستان)، محیط امنیتی تعادل قوای نامتقارن حاکم است. در این محیط امنیتی، از یک سو، گروه‌های داخلی افغانستان (تاجیک‌ها، هزاره‌ها، طالبان، و شاخه خراسان داعش) تلاش کرده‌اند تا برای چیره شدن بر یکدیگر و به دست آوردن کنترل نهاد حکومت، دست به رقابت/رقابت مسلحانه بزنند و حمایت کشورهای ایران و پاکستان را جلب کنند و از سوی دیگر، دولت‌های ایران و پاکستان، برای سرایت نکردن تهدیدهای امنیتی نظامی (وجود پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خاک افغانستان) و سیاسی (نفوذ داعش در مناطق غرب افغانستان و جدایی طلبی ایالات بلوچستان و خیبر

پشتون‌خواه پاکستان) در تلاش برای حمایت از گروه‌های داخلی افغانستان (طالبان) بوده‌اند. حمایت ایران و پاکستان از گروه‌های مخالف حکومت افغانستان یا تلاش این گروه‌ها برای کسب حمایت دو دولت یادشده، موجب قطبی‌تر شدن جامعه افغانستان شده و تضعیف انسجام سیاسی اجتماعی افغانستان، دگردیسی حکومت چندپاره این کشور به سوی حکومت دستخوش بی‌نظمی، کاهش مشروعیت دولت افغانستان نزد مردم عام و دولت‌های بیرونی، و نابود شدن حس وجود دولت در افغانستان را به همراه داشته است. درواقع، ترکیب پیچیده و درهم‌تنیده‌ای از بحران مشروعیت و ناکارآمدی دولت افغانستان در سال‌های پس از ۲۰۰۸، در کنار ایجاد تغییراتی در جهت‌گیری بازیگران خارجی (از جمله ایالات متحده و ایران) که هر یک متأثر از عوامل گوناگونی بوده است، زمینه تضعیف دولت، قدرت‌گیری گروه‌های مخالف، به‌ویژه طالبان، و بروز بحران‌های امنیتی در افغانستان را فراهم کرده است. بی‌تردید، ناکامی دولت‌سازی از بالا و بی‌توجهی غرب به پیچیدگی‌های این جامعه، در کنار خروج سراسیمه آمریکا از افغانستان، چنین وضعیتی را رقم زده است.

#### منابع

- Abdollah Khani, A. (2009). *The Theories of Security*. The Abrare Moaser. (In Persian)
- Akbar S & Akbar, Z (2011). *Elections and Conflict in Afghanistan*, Friedrich Ebert Stiftung.
- Akbarzadeh, S. (2014). "Iran's Policy towards Afghanistan: In the Shadow of the United States, SAGA Publications", *Journal of Asian Security and International Affairs*, available at: <https://journals.sagepub.com/doi/10.1177/2347797013518402>.
- Akbarzadeh, S & Ibrahimi. N. (2019). "The Taliban: a new proxy for Iran in Afghanistan?" *Third World Quarterly*. 41:5, 764-782, DOI: 10.1080/01436597.2019.1702460.
- Ayoob, M (1991). "The Security Problematic of the Third World". Mohammed Ayoob, Article review, *World Politics* / Volume 43 / Issue 02.
- Ayoob, M (1995). *The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict and the International System*, Lynner Rienner.
- Bahoosh Fareghi, M & Zanganeh, P (2016). "The Examination of Nation- State Building in the Afghanistan Post Soviet Era. *Politics Journal of Tarbiat Modaraes University*, Vol3. Issues9.pp25-40 (In persian)
- Barfield, T (2010). *Afghanistan a Cultural and Political History*, Princeton University.

- Bjerre, C.J. (2011). *Strained Alliances: Iran's Troubled Relations to Afghanistan and Pakistan*, Danish Institute for International Studies.
- Behuria, A (2019). *US-Taliban Talks for Afghan Peace: Complexities*. Strategic Analysis.
- Buzan, B. (1983). *People, States and Fear: National Security Problem in International Relations*. Wheatsheaf Books
- Bhatia, M & Sedra, M (2008). *Afghanistan, Arm and Conflict*. Routledge.
- Buzan B & Richard, L. (2000). *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*. Oxford university press.
- Fair, C, Crane, K, Chivvis, C.S, Puri, S & Spirtas, M (2010). *Pakistan Can the United States Secure an Insecure State?*, RAND Corporation.
- Clark K & Bijlert, M.V (2019). "Afghanistan's 2019 Election (13): Observations from Kandahar, Takhar, Wardak and Balkh (2019). *Afghanistan Analysis Network*. Report
- Cordesman A. H. (2016). "Afghanistan: The Uncertain Impact of a Year of Transition", CSIS. Available at: <https://www.csis.org/analysis/afghanistan-uncertain-impact-year-transition-0>.
- Dai, H. (2017). "Analysis: Iran's Game Plan in Afghanistan". <https://english.alarabiya.net/features/2017/01/17/Analysis-Iran-s-game-plan-in-Afghanistan>.
- Dorsey J M. (2017). "In Shadowy Covert Wars, Iran Takes Center Stage, Begin-Sadat Center for Strategic Studies", *BESA Center Perspectives Paper*, No. 641.
- European Asylum Office (2016). *Afghanistan Security Situation Update*. Country of Origin Information Report.
- Gall, C. (2014). *The Wrong enemy: America in Afghanistan, 2001-2014*. Houghton Mifflin Harcourt.
- Gall, C. (2017). "Tehran's Turn: In Afghanistan, US Exits, and Iran Comes". *New York Times*, August 5, available at: <https://www.nytimes.com/2017/08/05/world/asia/iran-afghanistan-taliban.html>.
- Gampert, D & Gordon, J. (2008). *War by other Means: Building Complete and Balanced Capabilities for Counterinsurgency*, National Defense Research Institute, RAND.
- Giustozzi, A. (2018). *IS-Khorasan Towards Financial Autonomy*. Centre for Research and Policy Analysis.
- Hamshahri Online (2011). "Iran Opposes U.S Afghanistan Strategic Pact". <https://www.hamshahrionline.ir/news/150185/>.
- Hodes C. & Sedra M. (2007). *Chapter Two: Spoiler Groups and the anti*

- government Insurgency. The Adelphi Papers.
- Irwin L. G. (2012). *Disjointed Ways, Disunified Means: Learning from America's Struggle to Build an Afghan Nation*. Strategic Studies Institute, Report, US Army War College
- Jadoon A. (2018). *Allied & Lethal: Islamic State Khorasan's Network and Organizational Capacity in Afghanistan and Pakistan*. US Military Academy, Combating Terrorism Center at West Point.
- Jone S. G. (2008). "Counterinsurgency in Afghanistan: RAND Counterinsurgency Study". *RAND Corporation*. Vol. 4.
- Kagan F. W. et al (2012). *Iranian Influence in the Levant, Egypt, Iraq and Afghanistan*. Institute for the Study of War.
- Koehler J ; Gosztanyi, K & Bohnke, J R. (2011). *Conflict and Stability in Afghanistan: Mythological Approaches*. ResearchGate
- Koepke B. (2013). *Iran's Policy on Afghanistan: The Evolution of Strategic Pragmatism*. Stockholm International Peace Research Institute, Solna.
- Kolenda, C. D. (2019). "Slow Failure: Understanding America's Auagmire in Afghanistan". *Journal of Strategic Studies*.
- Krause K. (1998). "Theorizing Security, State Formation and the 'Third World' in the Post-Cold War World The Third World Security Predicament: State Making, Regional Conflict and the International System by Mohammed Ayoob". *Review of International Studies*, Vol. 24, No. 1.
- Kuhn F. P. (2011). "Less is More: International Intervention and the Limits of External Stabilization". *Canadian Foreign Policy Journal*.
- Kutty S. N. (2014). "Iran's Continuing Interests in Afghanistan". *The Washington Quarterly*. 37:2, 139-156, DOI: 10.1080/0163660X.2014.926214.
- Malaiz, D (2015). "Afghanistan: Overview of Sources of Tension with Regional Implication 2015", CIDOB Policy Research Project. Available at: [https://www.cidob.org/en/publications/publication\\_series/project\\_papers/stap\\_rp/policy\\_research\\_papers/afghanistan\\_overview\\_of\\_sources\\_of\\_tension\\_with\\_regional\\_implications\\_2015](https://www.cidob.org/en/publications/publication_series/project_papers/stap_rp/policy_research_papers/afghanistan_overview_of_sources_of_tension_with_regional_implications_2015).
- Molazehi, A. (2015) "The Differences Between Taliban and Islamic State form the Perspective of an Afghanistan Expert". *IRNA*. Available: <https://www.irna.ir/news/81630410>. (In persian)
- Nader A. et al (2014). "Iran's Influence in Afghanistan: Implications for the U.S. Drawdown". *RAND Corporation*.
- Niakooee, S. A (2013). "Contemporary Arab Uprisings: Different Processes and Outcomes". *Japanese Journal of Political Science*. Vol 14. Issues3. 421-445.

- DOI: <https://doi.org/10.1017/S1468109913000170>.
- Olivier, O (2003). "Afghanistan: Internal Politics and Socio-Economic Dynamics and Grouping", *UNHCR Emergency & Security Service*. CNRS, Paris.
- Oztig, L. I. (2018). "Pakistan's Border Policies and Security Dynamics along the Pakistan-Afghanistan Border". *Journal of Borderlands Studies*, 35:2, 211-226, DOI: 10.1080/08865655.2018.1545598.
- Pattanaik S.S. (2013). *Afghanistan and Its Neighborhood in Search of a Stable Future*. Institute for Defense Studies and Analyses (IDSA).
- Peceny M & Bosin Y. (2011). *Winning with warlords in Afghanistan, Small War & Insurgencies*, 22:4, 603-618, DOI: 10.1080/09592318.2011.599166.
- Rama, L (2011). "India and Afghanistan Sign Security and Trade Pact". *washingtonpost*. Available at: [www.washingtonpost.com/world/asia-pacific/india-and-afghanistan-sign-security-and-trade-pact/2011/10/04/qlQAHLOOLL\\_story.html](http://www.washingtonpost.com/world/asia-pacific/india-and-afghanistan-sign-security-and-trade-pact/2011/10/04/qlQAHLOOLL_story.html).
- Saikhal A. (2013). *Afghanistan Attitude toward the region*. Palgrave Macmillan.
- Security Council, S/2011/55, Report of the Secretary-General on Children and Armed Conflict in Afghanistan, UN.
- Seddique Q. (2011). *Pakistan's Future Policy Towards Afghanistan: A Look at Strategic Depth, Militant Movements and the role of India the US*. Danish Institute for International Studies.
- Tarzi A. (2007). "Afghanistan: Kabul Mulls Relations with Iran". Radio Free Europe. Available at: <https://www.rferl.org/a/1075333.html>.
- Thaler D. E, et al (2008). *Future U.S. Security Relationships with Iraq and Afghanistan: U.S. Air Force Roles*. Rand Corporation.
- The Situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/65/783–S/2011/120\*, General Assembly & UNSC, report of Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/66/369–S/2011/590, General Assembly & UNSC, Report of secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/73/374–S/2018/824, General Assembly & UNSC, 2018, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/68/910–S/2014/420, General Assembly & UNSC, Agenda item 37.
- The Situation in Afghanistan and its Implication for International Peace and Security, A/74/582–S/2019/935, General Assembly & UNSC, 2019, Report of the Secretary –General.

- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/74/348-S/2019/703, General Assembly & UNSC, 2019, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/64/911-S/2010/463, General Assembly & Security Council, Report of Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/64/364-S/2009/475, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/63/751-S/2009/135, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/71/932-S/2017/508, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/70/775-S/2016/218, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The situation in Afghanistan and Its Implications for International Peace and Security, A/64/613-S/2009/674, General Assembly & UNSC, Report of the Secretary-General.
- The Situation in Afghanistan and its Implications for International Peace and Security, A/73/624-S/2018/1092, General Assembly & UNSC, 2018, Report of the Secretary General.
- Therme C. (2014). Afghanistan – Explaining the Presidential Election Stalemate: Foreign Interference and Local Political Culture, School for Advanced Studies in Social Sciences. Available at: <https://presidential-power.net/?p=1828>.
- UNAMA, (2018). Protection of Civilians in Armed Conflict: Election-Related Attacks and Abuses during the Initial Voter Registration Period, UNAMA & Human Right's Service, available at: <https://reliefweb.int/report/afghanistan/protection-civilians-armed-conflict-election-related-attacks-and-abuses-during>.
- Wilde A. (2009). "Continuity and Hiatus: Structural patterns of Iran Policy in Afghanistan". *Internationales Asien forum*, Vol. 40. No. 1-2.
- Worden, S. (June 14, 2018). "*Iran and Afghanistan's Long, Complicated History*". United States Institute of Peace, available at: <https://www.usip.org/publications/2018/06/iran-and-afghanistans-long-complicated-history>.

- Young S. A. & Sahito, I. H (2009). "Reviving the United States' Commitment to Pakistan and Afghanistan". *Journal of Strategic Security*, Vol. 2, No 4.
- Zamani, M & Niyakuei, S.A (2019), "A Survey on the Factors Affecting the Exit of the United States from the JCPOA". *Research Letter of International Relations*.12(45).pp85-110, available at: <http://dx.doi.org/DOR:20.1001.1.24234974.1398.12.45.4.5>.

### نوع مقاله پژوهشی

## راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا و نقش موازنه گر هند

فاطمه قلی‌نژاد برنجستانکی<sup>۱</sup>، مختار صالحی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۷

### چکیده

اتحادیه اروپا در عرصه سیاست بین‌الملل، از جایگاه مهمی برخوردار است و براین اساس، در راهبرد جهانی خود در نظر دارد که در دگرگونی‌های بین‌المللی نقش فعالی ایفا کند و رسیدن به این هدف، مستلزم داشتن متحدان راهبردی در سطح جهان است. یکی از اهداف راهبرد جهانی اتحادیه اروپا، رویکرد آن به شرایط موجود در آسیا است. اروپا در نظر دارد، برای ایجاد موازنه و مقابله با تهدیدها با کشورهای همسو همکاری کند. در این راستا، هند در راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا جایگاه مهمی دارد؛ از این رو، پرسش پژوهش حاضر این است که «هند در راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا چه نقشی دارد؟» برپایه فرضیه پژوهش، به نظر می‌رسد که اروپا در چارچوب شراکت راهبردی، همکاری با هند را به عنوان یک بازیگر موازنه گر در آسیا به منظور مقابله با چالش‌ها و تهدیدهای پیش رو گسترش دهد. برای بررسی این موضوع، از چارچوب نظری موازنه قوا استفاده شده است. روش طرح پژوهش، توصیفی و تحلیلی است و داده‌های پژوهش نیز به روش کیفی، تجزیه و تحلیل می‌شوند. برپایه یافته‌های پژوهش، اروپا در موضوع‌های امنیت دریایی، مقابله با تروریسم، مدیریت ظهور چین، امنیت افغانستان، تغییرات اقلیمی، مدرن‌سازی ارتش هند، و مبارزه با بیماری‌های همه گیر، با کشور هند، دیدگاه‌های مشترکی دارد و به همین سبب، هند، نقش یک کشور موازنه گر و همسو با راهبرد جهانی اتحادیه اروپا در آسیا را به عهده دارد.

**واژگان کلیدی:** راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا، شراکت راهبردی، موازنه قوا، هند

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران [Fatii.gholinejad@gmail.com](mailto:Fatii.gholinejad@gmail.com)

۲. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، مازندران، ایران (نویسنده مسئول) [mo.salehi@umz.ac.ir](mailto:mo.salehi@umz.ac.ir)

## EU's strategy in Asia and India's balancing role

Fatemeh Gholinejad<sup>1</sup>, Mokhtar Salehi<sup>2</sup>

### Abstract

The European Union has an important role in international politics and because of its global strategy, it intends to have an active role in international system. So, to achieve this goal, having some strategic allies across the world is necessary. According to EU's strategy, there are some challenges around the world, such as in Asia, needed to be considered. Europe wants to work together to tackle challenges and counter threats. India, meanwhile, plays an important role in the EU's Asian strategy. The study discusses what role does India play in the EU's Asian strategy? Hypothetically, it seems that, Europe, in its strategic partnership strategy, is considering working with India as a balancing player in Asia to counter the threats. This essay is discussed on the balance of power theory. The research design is descriptive and analytical. The Related information and data are also analyzed qualitatively. In research, it has been found that Europe in some cases such as Maritime Security; Counter-Terrorism; Managing China's Rise; Afghanistan Security; Climate change; The modernization of the Indian military, and the fight against infectious diseases share a common vision with India, and as a result, India could have a balancing role line with the EU strategy in Asia.

**Keywords:** European Union Asian Strategy, Strategic Partnership, Balance of Power, India

---

1. M.A in International Relations. University of Mazandaran

2. Assistant Professor of International Relations, University of Mazandaran  
[mo.salehi@umz.ac.ir](mailto:mo.salehi@umz.ac.ir)

## مقدمه

توجه به آسیا و ظهور قدرت‌های بزرگ در این قاره، در میان دانشگاهیان و دولتمردان در سرتاسر جهان در حال افزایش است. در کنار امریکا، کشورها و بازیگران دیگری نیز تلاش می‌کنند تا در مقابل دگرگونی‌های در حال وقوع در قاره آسیا، راهبرد و راهکار مناسبی را به منظور تأمین امنیت خود اتخاذ کنند. اتحادیه اروپا نیز، به عنوان یکی از بازیگران مهم در عرصه بین‌الملل، در مورد دگرگونی‌های این منطقه حساس بوده و تلاش می‌کند با اقدامات خود، زمینه تأمین امنیت و منافع کشورهای عضو را فراهم کند. در ابتدا، این باور وجود داشته، و تا حدودی نیز وجود دارد، که اتحادیه اروپا، تنها قدرتی اقتصادی است و بیشتر به فعالیت‌های اقتصادی-تجاری توجه دارد؛ اما سیاست امنیتی و دفاعی مشترک در اتحادیه اروپا، این دیدگاه را تغییر داده و آن را به بازیگر مهمی در حوزه‌های مربوط به امنیت، دفاع، و ایجاد صلح تبدیل کرده است.

یکی از مهم‌ترین راه‌های مدیریت دگرگونی‌های آسیا از سوی اروپا، از مسیر کشور هند می‌گذرد. اهمیت هند، روزبه‌روز افزایش پیدا می‌کند و اتحادیه اروپا نیز از موقعیت این کشور غافل نمانده است. در این پژوهش، راهبرد آسیایی اروپا و ارتباط آن با نقش هند، تجزیه و تحلیل شده است. کشور هند، جزو نخستین کشورهایی است که اتحادیه اروپا را به رسمیت شناخت. در سال ۲۰۰۴ در نشست سران هند و اتحادیه اروپا، توافق‌نامه همکاری راهبردی بین طرفین امضا شد و پس از شروع همکاری راهبردی، روابط هند و اتحادیه اروپا گسترش یافت. رویکردهای گوناگونی درباره جایگاه هند در مقایسه با رقیب منطقه‌ای این کشور در آسیا، یعنی چین، در عرصه سیاست خارجی اروپا وجود دارد. اما هدف این مقاله، تأکید بر اهمیت بیشتر هند در راهبرد اروپا در برابر چالش‌های موجود است. در این پژوهش، نقش هند، به عنوان شریک آسیایی در راستای موازنه‌گرایی در این منطقه برای اتحادیه اروپا بررسی شده است. این مقاله در نظر دارد به این پرسش پاسخ دهد که «هند در راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا چه نقشی دارد؟» فرضیه پژوهش این است که «حساسیت‌های منطقه‌ای آسیا، مسائل امنیتی و سیاسی این منطقه، و چالش‌های جهانی، سبب شده است که هند در راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا، نقش موازنه گر را به عهده داشته باشد». برای بررسی فرضیه، پژوهش در چارچوب توصیفی-تحلیلی به تجزیه و تحلیل کیفی داده‌های مرتبط پرداخته است. این پژوهش، ضمن اشاره به روابط هند و اتحادیه اروپا، به طور جزئی، روابط سیاسی و امنیتی این دو شریک راهبردی، و مؤلفه‌های همکاری میان طرفین را بررسی کرده است.

## ۱. پیشینه پژوهش

هدف پژوهش حاضر، برجسته کردن نقش هند، به‌عنوان کشوری کلیدی در منطقه آسیا، در سیاست خارجی اتحادیه اروپا است. برای بررسی این موضوع، به برخی از پژوهش‌های انجام‌شده در این باره اشاره می‌کنیم؛ هرچند یکی از مشکلات پیش‌روی این پژوهش، فقر منابع پژوهشی معتبر، به‌ویژه در میان متون داخلی بوده است.

کاسارینی، بناگلیا و پاتیل<sup>۱</sup> (۲۰۱۷) در کتابی با عنوان «حرکت در جهت روابط هند و اتحادیه اروپا، اهمیت گفت‌وگوهای امنیتی»، اهمیت امنیت دریایی هند و اتحادیه اروپا را بررسی کرده‌اند. این کتاب، به تصمیم‌گیران سیاسی هند و اتحادیه اروپا گوشزد می‌کند که امنیت دریایی می‌تواند مرکز اصلی همکاری آن‌ها باشد.

کی جین<sup>۲</sup> (۲۰۰۵) نیز در مقاله‌ای با عنوان «هنداتحادیه اروپا و منطقه‌گرایی آسیایی»، این نکته را بررسی می‌کند که چگونه رشد هند و تأثیر منطقه‌ای این کشور، سبب همکاری راهبردی هند و اتحادیه اروپا شده است.

کی جین و ساجدوا<sup>۳</sup> (۲۰۱۹)، در مقاله‌ای با عنوان «همکاری راهبردی هنداتحادیه اروپا: نقشه راه جدید»، این موضوع را بررسی کرده‌اند که این دو بازیگر، چگونه به مسائلی مانند حکومت جهانی، واگرایی هنجاری، و همکاری امنیتی می‌نگرند. این مقاله، گفت‌وگوهای امنیتی میان هند و اتحادیه اروپا را بررسی کرده است.

در بخش مقاله‌های داخلی نیز، مجیدی و ثمودی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «روابط اتحادیه اروپا با قدرت‌های نوظهور: چالش‌ها و اختلافات»، توانمندی‌های موجود در اقتصادهایی همچون برزیل، روسیه، هند، و چین را بررسی کرده و بر این نظر بوده‌اند که اتحادیه اروپا، با چالش‌های گسترده‌ای برای حفظ جایگاه خود در برابر این قدرت‌های نوظهور روبه‌روست.

جانسیز و همکاران (۱۳۹۵) نیز در پژوهشی با عنوان «تحول سیاست خارجی هند»، تغییرات سیاست خارجی هند را از اوایل دهه ۱۹۹۰ به این سو بررسی، و تقاضای فزاینده این کشور برای انرژی، جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، و گسترش صادرات را مؤلفه‌های سازنده سیاست خارجی هند معرفی کرده‌اند.

---

1. Casarini, Benaglia and Patil

2. K.Jain

3. Sachdeva

نوآوری پژوهش حاضر این است که به اهمیت آسیا در راهبرد جهانی اتحادیه توجه کرده و ابعاد گوناگون روابط سیاسی و امنیتی هند و اتحادیه اروپا و سرانجام، چالش‌های تأثیرگذار بر همکاری هند و اتحادیه اروپا را معرفی می‌کند.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

موضوع موازنه قوا، از دیدگاه رئالیسم قابل بررسی است. رئالیسم یک نظریه واحد نیست، بلکه نظریه‌های گوناگونی در حوزه واقع گرایی وجود دارد. اما به طور کلی، رئالیست‌ها بر این نظرند که جنبه‌هایی از نظام بین‌المللی، به ویژه توزیع قدرت یا موازنه قوا در میان کشورها، مهم‌ترین عوامل و الگوهای بنیادین در سیاست‌های بین‌المللی و سیاست خارجی هستند. در بین نظریه پردازان روابط بین‌الملل، رئالیست‌ها، بر ضرورت موازنه گرایی در سیاست امنیتی کشورها تأکید می‌کنند (Hagh panah, 2020: 195). سازوکار واقع گرایان برای جلوگیری از جنگ و حفظ ثبات در محیط آنارشیک بین‌الملل، ایجاد موازنه قوا میان دولت‌هاست. آن‌ها بر این نظرند که با بازدارندگی و توازن قوا می‌توان به ثبات در عرصه نظام بین‌الملل دست یافت (Abbaspour & khajouei Ravari, 2015: 135).

تعریف رئالیسم از موازنه قوا بر پایه قدرت تبیین شده است، که به معنای قدرت طلبی چند کشور برای حفظ وضع موجود یا براندازی آن است. کنت والتز<sup>۱</sup> بر این نظر است که ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک، دولت‌های امنیت طلب را وادار می‌کند که بر سر قدرت با یکدیگر رقابت کنند (Abbaspour & khajouei Ravari, 2015: 134). بر پایه نظریه رئالیسم، کشورها همواره به اهداف یکدیگر مشکوک هستند. هیچ مرجع عالی‌ای برای کنترل آن‌ها وجود ندارد، و ساختار نظام، آنارشیک است؛ به همین سبب، کشورها باید امنیت خود را تضمین کنند. بقا یکی از مهم‌ترین منافع ملی به شمار می‌آید و کشورها سعی می‌کنند ظرفیت‌های قدرت خود را حفظ کنند تا بتوانند در مقابل قدرت و تهدیدها موازنه ایجاد کنند.

درباره موازنه قوا، نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که همه آن‌ها از این فرضیه بنیادین واقع گرایی الهام گرفته‌اند که دولت‌ها، به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، زیر فشارهای نظام آنارشیک بین‌المللی، به طور عقلایی برای افزایش قدرت و امنیت خود تلاش می‌کنند (Chegenizadeh, 2014: 232). درباره ایفای نقش موازنه در سیاست بین‌الملل، می‌توان به مورد هند اشاره کرد. هند، یک قدرت در حال ظهور

1. Kenneth Waltz

است؛ اما تحول آن، در سایه ظهور چشمگیر چین اتفاق می‌افتد که هم‌اکنون تعادل ژئوپلیتیکی آسیا را به هم زده است (Rajagopalan, 2017: 1). هند و چین، به عنوان دو قدرت آسیایی در حال ظهور، تهدیدهایی برای یکدیگر به شمار می‌آیند. رقابت منطقه‌ای این دو کشور، حساسیت‌های منطقه‌ای آسیا را بیشتر کرده است. چین، با توجه به اختلاف‌های مرزی، یک تهدید نظامی مستقیم برای هند است. اگرچه هند از قدرت نظامی چشمگیری برخوردار است، اما نیروهای چین، در حال حاضر قوی‌تر و دارای بودجه بیشتری هستند و همچنین، همسویی چین با پاکستان و گسترش روابط با کشورهای دیگر آسیای جنوبی، چالش مهمی برای موقعیت هند در منطقه است. افزون‌براین، قدرت‌یابی چین در عرصه اقتصادی و ابتکار راه ابریشم، تهدیدی برای اروپا به شمار می‌آید. مشکل اصلی اتحادیه اروپا در قبال سیاست چین، عدم دستیابی به رویکرد مشترک و علایق متفاوت بین کشورهای عضو است. برخی از کشورهای اتحادیه اروپا، به ابتکار چین مشکوک‌اند و در مورد نحوه رویارویی با طرح‌های اقتصادی این کشور در سطح جهان و به ویژه در قبال اروپا، رویکرد محافظه کارانه‌ای دارند (Salehi, 2020: 217). برای بررسی چرایی توجه اتحادیه اروپا به هند، ابتدا به راهبرد آسیایی این اتحادیه اشاره می‌کنیم.

### ۳. راهبرد آسیایی اتحادیه اروپا

یکی از ویژگی‌های مهم اتحادیه اروپا، مشارکت و همکاری فعال با مناطق دیگر و تأکید بر چندجانبه‌گرایی در عرصه جهانی است. با روی کار آمدن کشورهای نوظهور، موقعیت اتحادیه اروپا در بسیاری از موارد به چالش کشیده شده و چرخش قدرت و ساختار قدرت جهانی به سوی آسیا، موجب گرایش این اتحادیه به این منطقه مهم شده است (Majidi & Samudi, 2013: 74). در یک دوره تاریخی، نظام بین‌الملل، یک نظام غرب‌محور بوده و آمریکا و اروپا، مهم‌ترین بازیگران آن بوده‌اند. در آن زمان، آسیا در حاشیه نظام بین‌الملل قرار داشت و بسیاری از دولت‌های آسیایی، در معرض سلطه کشورهای غربی بودند. امروزه آسیا به دلیل دارا بودن بسیاری از مؤلفه‌های قدرت، از جمله سرزمین، جمعیت، و توسعه اقتصادی توانسته است جایگاه خود را در نظام بین‌الملل بهبود بخشد. حضور قدرت‌های نوظهور و جابه‌جایی مرکز قدرت و سرمایه به سوی آسیا، موجب اهمیت یافتن این قاره شده است. اتحادیه اروپا، سعی کرده است، با توجه به اهمیت و حساسیت‌های این منطقه مهم، روابط خود را با کشورهای آسیایی توسعه دهد. جایگاه آسیا در راهبرد امنیت جهانی اروپا در دو بعد اقتصادی و امنیتی-سیاسی قابل طرح است. در بعد اقتصادی، شرق آسیا، خانه برخی از سریع‌ترین اقتصادهای پیشرفته جهان، از جمله چین، تایوان، ژاپن، و کره جنوبی است. اتحادیه اروپا، در حال حاضر، بزرگ‌ترین شریک تجاری چین به شمار می‌آید و

چین نیز دومین شریک این اتحادیه پس از امریکا است. آسیا، فرصت‌های چشمگیر و بازار در حال رشد و گسترشی را برای شرکت‌های اروپایی فراهم می‌کند. شرکت‌های آسیایی، نه تنها در بخش‌های صنعتی و خودرو، بلکه در بخش‌هایی مانند فناوری، مالی، و لجستیک نیز به مرکز بازارهای جهان تبدیل شده‌اند (Tonby, Woetzel, Choi, Seong, Wang, 2019: 8).

بسیار خوبی برای اتحادیه اروپا است و بازارهای آسیا می‌توانند مقصد کالاهای اروپایی باشند.

در بعد سیاسی-امنیتی، یکی از ویژگی‌های سیاست بین‌الملل در آسیا، وجود رقابت آشکار بین قطب‌های اصلی قدرت به منظور ایفای نقش بیشتر و تأثیرگذاری بر امنیت منطقه است. وجود قدرت‌های مختلف در منطقه آسیا، که هر یک ادعای رهبری منطقه‌ای دارند، سبب یک جهت‌گیری خاص امنیتی در این قاره شده است (Nourmohammadi & Fasihi Dowlatshahi, 2019: 164). نه تنها در منطقه جنوب آسیا، بلکه در کل آسیا، رقابت برای کسب برتری، این قاره را در وضعیت معمای امنیتی قرار داده است. همین امر موجب شده است که سیاستمداران نگاهی تهدیدمحور داشته و در پی افزایش قدرت خود باشند. اختلاف‌های قومی و مذهبی در آسیا و همچنین، نوع حکومت بعضی از کشورها، چالش‌های امنیتی زیادی را برای آسیا به وجود آورده است.

اتحادیه اروپا در درک و فهم اهمیت ظهور آسیا دیر عمل کرده و بیشتر تلاش کرده است به عنوان یک بازیگر سیاسی بر این قاره تأثیرگذار باشد. در سال ۲۰۰۱، اتحادیه اروپا در راستای هدف بلندپروازانه خود، یعنی تقویت حضور سیاسی و اقتصادی در آسیا، با اعضایش به توافق رسید و با گذشت زمان، اهمیت هدف یادشده برای این اتحادیه، متناسب با افزایش جایگاه اتحادیه اروپا در سطح جهانی، افزایش یافت. راهبرد امنیتی اتحادیه اروپا از سال ۲۰۰۳، اگرچه اهمیت اندکی برای آسیا قائل شده بود، اما به این نکته توجه داشت که اتحادیه اروپا باید مشارکت راهبردی خود را با چین، ژاپن، و هند گسترش دهد. در ادامه، این اتحادیه در سال ۲۰۱۶، در مورد یک راهبرد جدید جهانی در راستای توجه بیشتر به آسیا، به توافق رسید (Cameron, 2019: 3). اروپا در راهبرد جهانی خود در سال ۲۰۱۶، بر لزوم مقابله با چالش‌های جهانی تأکید داشت. اروپا با توجه به اصولی همچون اتحاد، تعهد، مسئولیت، و شراکت، توجه به امنیت اتحادیه اروپا؛ همکاری با همسایگان شرقی و جنوبی اتحادیه؛ رویکرد جامع در برابر بحران‌ها و منازعات؛ تأکید بر نظم‌های منطقه‌ای؛ و سرانجام، حکمرانی جهانی را در حوزه سیاست خارجی در نظر دارد (European Union, 2016: 19-35).

نقش هند در آسیای جنوب شرقی، بسیار برجسته است؛ جایی که اتحادیه اروپا و کشورهای اروپایی،

اندیشه ترویج ارزش‌های دموکراتیک را دنبال می‌کنند و این کشور می‌تواند نقش مهمی را در ایجاد موازنه در برابر رشد چین ایفا کند. آسیای جنوب شرقی و اتحادیه اروپا، نه تنها به دلایل اقتصادی، سرمایه‌گذاری، بازارها، همکاری‌های فناوری و توسعه، بلکه به منظور مدیریت بهتر پیامدهای منفی جهانی‌شدن، تغییر در نظم جهانی، افزایش اقتدارگرایی و تهدیدهای امنیتی جدید، به یکدیگر نیاز دارند (Mercy, 2019: 2). آسیا برای اتحادیه اروپا از اهمیت راهبردی و امنیتی برخوردار است. اکنون، روابط اتحادیه اروپا و آسیا، جامع‌تر شده است و با فراتر رفتن از تمرکز اولیه خود بر مسائل اقتصادی و بازرگانی، اهداف سیاسی، راهبردی، و امنیتی را نیز دنبال می‌کند.

اتحادیه اروپا به عنوان تأمین‌کننده صلح و ثبات در اروپا، از ایجاد یک معماری امنیتی چندجانبه در آسیا حمایت می‌کند تا بتواند چالش‌های امنیتی گوناگونی را مدیریت کند. اتحادیه اروپا و اعضای آن، از اهمیت رشد آسیا در جهان آگاه شده و تمایل دارند نفوذ خود در این قاره را افزایش دهند (Cameron, 2019: 2). راهبرد اتحادیه اروپا برای ایجاد همکاری در راستای ایجاد پیوند با کشورهای آسیایی برای مدتی طولانی به تأخیر افتاده بود؛ اما سرانجام در نشست‌های آسیا-اروپا، همکاری کشورهای اروپایی و آسیا در دستور کار قرار گرفت. البته پس از آن، ماهیت نشست اروپا و آسیا تغییر کرد و به سوی تأکید بیشتر بر روابط دوجانبه پیش رفت (Gaens, 2019: 20).

در راهبرد پیوند اروپا و آسیا، بر این نکته تأکید می‌شود که این پیوند باید به لحاظ اقتصادی، مالی، زیست‌محیطی، و اجتماعی پایدار و در بخش‌ها و چارچوب‌های مالی جامع باشد و بر پایه قوانین بین‌المللی و در یک فضای سرمایه‌گذاری باز و شفاف انجام شود. در ادامه این همکاری‌ها، نشست آسیا و اروپا می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای بازی برابر به منظور به اشتراک گذاشتن بهترین روش‌ها و تخصص‌ها تلاش کند. همچنین، این نشست می‌تواند تلاش خود را در راستای ایجاد یک دستور کار مشترک و رسیدن به اهداف بیشتر ادامه دهد. نشست آسیا و اروپا، چندین گروه ذی‌نفع از جمله مقامات دولتی، بخش‌های خصوصی، و جوامع مدنی را گرد هم می‌آورد. نماینده عالی اتحادیه اروپا در گزارش سال ۲۰۱۳ خود بر این نکته تأکید کرده است که با افزایش نوسانات منطقه‌ای و جهانی، ظهور چالش‌های امنیتی، تغییر تمرکز امریکا به سوی آسیا-پاسیفیک، و تأثیر بحران‌های مالی، محیط راهبردی اروپا با تغییرات گسترده‌ای روبه‌رو شده است (Aminian, 2015: 190).

#### ۴. روابط هند و اتحادیه اروپا: ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰

روابط اتحادیه اروپا و هند، به اوایل دهه ۱۹۶۰ برمی‌گردد. هند، از نخستین کشورهایی است که با

اتحادیه اروپا روابط دیپلماتیک برقرار کرده است. بیانیه سیاسی مشترکی که در سال ۱۹۹۳ امضا شد، مسیر جلسه‌های سالانه وزیران و یک گفت‌وگوی سیاسی را هموار کرد. نخستین اجلاس هند و اتحادیه اروپا، در ژوئن ۲۰۰۰ در لیسبون، نقطه عطفی در این روابط بود. برای مدتی طولانی، دهلی نو، بروکسل را تنها به‌عنوان یک بلوک تجاری می‌دید و همکاری‌های دوجانبه با کشورهای عضو آن را در همه امور سیاسی و امنیتی ترجیح می‌داد. اتحادیه اروپا نیز در سیاست‌های آسیایی خود تاحدزیادی بر نقش چین تمرکز کرده بود (Mohan, 28 Aug 2018). سیاست خارجی هند و اروپا در بسیاری از مسائل، اشتراک‌هایی داشته و برخلاف رویه چین، سیاست خارجی و امنیتی هند با منافع، اقدامات، و سیاست خارجی بروکسل همسویی دارد (Mohan & Xavier, 2017: 6). شباهت‌های موجود در سیاست خارجی هند و اتحادیه اروپا به این سبب است که هر دو از دموکراسی حمایت می‌کنند. از دیدگاه تصمیم‌گیران سیاست خارجی اتحادیه اروپا، ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر، باید بخشی از گفت‌وگوی بین هند و اتحادیه باشد (Britsch, 2014: 3).

پس از نشست ۲۰۱۶، به تدریج اتحادیه اروپا در مورد مسائل امنیتی هند حساس شد. در نشست سال ۲۰۱۶ هند و اتحادیه اروپا در بروکسل، هر دو طرف بر ایجاد و تقویت کارگروه‌های مشترک در زمینه امنیت سایبری و مقابله با تروریسم، مقابله با دزدی دریایی، و منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای و خلع سلاح برای تحقق بخشیدن به ظرفیت واقعی جنبه دفاعی این مشارکت تأکید کردند (Gateway, 2016: 18). ادامه، در تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۱۸، شورای اروپا، تعاملات مشترک را تأیید و از افزایش نقش و مسئولیت هند در صحنه جهانی حمایت کرد (European Parliament, 2020: 2). پیشرفت روزافزون هند، موجب شد که اتحادیه اروپا از این کشور به‌منظور نقش آفرینی بیشتر در آسیا و همچنین، موازنه‌سازی در برابر چین استفاده کرده و همکاری راهبردی خود را با این کشور آغاز کند. پس از تصویب راهبرد جدید، تغییراتی در روابط هند و اتحادیه اروپا به‌وجود آمد. نخستین تغییر، توجه به این موضوع بود که هند، در منطقه آسیا و جهان، نقش مهمی دارد. همچنین، این راهبرد جدید موجب شد که روابط هند و اتحادیه اروپا به توسعه اقتصادی محدود نباشد، بلکه زمینه و ابعاد راهبردی دیگری را نیز دربر گیرد (Mohan, 2019: 19). اروپا تا پیش از سال ۲۰۱۶، نگران پیامدهای احتمالی قدرت‌گیری چین در حال ظهور نبوده است. در واقع، اتحادیه اروپا به موضوع نوسازی ارتش چین و افزایش هزینه‌های دفاعی این کشور، بی‌توجه بود. یکی از دلایل این بی‌توجهی این بود که موضوع‌ها و دگرگونی‌های آسیا از اروپا دور بودند و تأثیر چندانی بر امنیت اروپا نداشتند و دلیل دیگر آن نیز این بود که اروپا برخلاف آمریکا، حضور نظامی و سیاست ایجاد موازنه در

آسیا را دنبال نمی‌کرد (Jain & Sachdeva, 2019: 10). روابط هند و اروپا به دلیل نیازهای متقابل برای رویارویی با چالش‌های مشترک موجود در این منطقه است؛ چالش‌هایی که نیاز به یک شریک راهبردی برای ایجاد موازنه میان طرفین را دوچندان می‌کند.

## ۵. زمینه‌های همکاری راهبردی هند و اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا و هند، افزون بر روابط تجاری، زمینه‌های دیگری برای تداوم همکاری راهبردی دارند که می‌تواند به نقش موازنه‌گری هند در منطقه آسیا کمک کند. امنیت دریایی، مقابله با تروریسم، مقابله با ظهور چین، مسئله افغانستان، تغییرات اقلیمی، مدرن‌سازی ارتش هند، و بیماری‌های همه‌گیر، از جمله کووید ۱۹، زمینه‌های همکاری طرفین را فراهم می‌کند.

### ۵-۱. تأکید بر امنیت دریایی

در طول جنگ سرد، نقش دولت‌های جدید آسیایی و مسائل اقیانوس هند و منطقه آفریقا به موضوع اصلی رقابت بین قدرت‌های بزرگ تبدیل شد. با پایان جنگ سرد، توازن امنیتی ایجادشده در منطقه آسیا از بین رفت. افزون بر این، محیط امنیت دریایی در اقیانوس هند دستخوش تغییر شد. به دلیل ساختارهای ضعیف دولت‌های واقع در این حوزه و ظرفیت‌های محدود برای کنترل حوزه دریایی، انواع فعالیت‌های غیرقانونی در بسیاری از مناطق اقیانوس هند آغاز شد. نخستین نکته‌ای که توجه را به سوی اقیانوس هند جلب می‌کند، تلاش آمریکا و برخی از شرکای این کشور مانند هند، استرالیا، سنگاپور، ژاپن، فرانسه، انگلستان، و کانادا برای گسترش اقتدار و نفوذ در اقیانوس هند است. نکته دیگر مربوط به اقیانوس هند که توجه جهانی را به خود جلب کرده است، تلاش کشورهایمانند چین و حتی شاید ایران، پاکستان، و تاحدی روسیه، برای تقویت جایگاه خود در اقیانوس هند و افزایش توانایی‌هایشان برای مقابله با تهدیدهای امریکا است (Potgieter, 2012: 3). اقیانوس هند، یک منطقه امیدوارکننده برای هند و اتحادیه اروپا است تا همکاری‌های خود را گسترش دهند. در ابتدا همکاری‌های هند و اتحادیه اروپا در این منطقه، به عملیات مبارزه با دزدان دریایی محدود بود، اما با ورود چین، اقیانوس هند به عرصه‌ای برای رقابت تبدیل شد. افزایش قدرت چین، به طور مستقیم بر هند و اتحادیه اروپا تأثیر می‌گذارد و مهم‌ترین دلیل این تأثیرپذیری، موقعیت اقیانوس هند به عنوان مسیر اصلی تجارت جهانی و جریان انرژی است که در صورت ایجاد اختلال در آن، ضربه بزرگی به هند و اتحادیه اروپا وارد می‌شود. از یک سو، بیش از ۳۵ درصد از کل صادرات اروپا و ۲۰ درصد از کل صادرات آلمان، به بازارهای آسیا سرازیر می‌شود که از مسیر اقیانوس هند عبور

می‌کند و از سوی دیگر، ۸۰ درصد از تأمین نیازهای نفتی هند و ۹۵ درصد از تجارت آن، از طریق اقیانوس هند انجام می‌شود (Mohan, 27 Aug 2018). اهمیت امنیت دریایی برای اتحادیه و هند، در حال افزایش است و این دو شریک، با چالش‌های سنتی و جدیدی در حوزه دریایی، از جمله دزدی دریایی، قاچاق انسان و مواد مخدر، و تروریسم دریایی درگیر هستند (Casarini, Benaglia & Patil, 2017: 9).

اتحادیه اروپا و هند، برای ایجاد اعتماد و کشف راه‌های همکاری بیشتر در عرصه امنیت دریایی، به انجام گفت‌وگوهای رسمی سطح بالا و مشارکت راهبردی با یکدیگر نیاز دارند. این گفت‌وگوها می‌تواند در بر دارنده عملیات جست‌وجو و نجات بشردوستانه و امداد رسانی هنگام بروز حوادث، مقابله با جرایم دریایی مانند قاچاق یا صید غیرقانونی، و تمرین‌های دریایی یا تخلیه مشترک بالقوه باشد. برای افزایش امنیت دریایی اقیانوس هند، اتحادیه اروپا و هند باید در زمینه ارتقای نگرانی و سطح آگاهی از وضعیت دریایی، گسترش ظرفیت انسانی و فناوری در به اشتراک گذاری اطلاعات، نظارت دریایی، مأموریت‌های مربوط به جست‌وجو و نجات و گردآوری داده‌ها به صورت دوجانبه و همچنین، با کشورهای دیگر حاشیه اقیانوس هند، همکاری کنند (Saran, pejsova, price, gupta, wilkins, 2016: 8).

امنیت دریایی برای اقتصاد دولت‌های حاشیه اقیانوس هند اهمیت زیادی دارد؛ به ویژه برای بخش‌های صنعتی و تجاری آن‌ها، تازمانی که تجارت، مسیر اصلی آن‌ها برای ورود به بازارهای جهانی است. افزون بر این، اقیانوس هند، یک مسیر مهم ترانزیتی بین منطقه اقیانوس آرام، آفریقا، و اروپا است که مجموعه گسترده‌ای از کشورها از این منطقه عبور می‌کنند و سرانجام، مهم‌ترین مسیرهای نفت و گاز جهان از اقیانوس هند عبور می‌کند (Potgieter, 2012: 4). در اکتبر ۲۰۱۷، نخستین تمرین عبور دریایی بین نیروی دریایی هند و نیروی دریایی اتحادیه اروپا برگزار شد. در دسامبر ۲۰۱۸، نیروی دریایی هند، برای نخستین بار در پاسخ به درخواست اتحادیه اروپا، محموله کمک‌های بشردوستانه برنامه غذایی جهانی را برای پشتیبانی از عملیات آتلانتا به سومالی، همراهی کرد. سرانجام، در ژانویه ۲۰۱۹، به مناسبت حضور ناوشکن فرانسوی «کاسارد» در بمبئی، یک سفر در سطح هیئت مقامات بلندپایه نمایندگان نظامی اتحادیه اروپا به دهلی نو و بمبئی انجام شد (Kamerling & Pandit, 2019: 3).

## ۲-۵. مقابله با تروریسم

از زمان آغاز همکاری راهبردی در سال ۲۰۰۴، مقابله با تروریسم به یک موضوع مهم در روابط هند و اتحادیه اروپا تبدیل شد. هند در سال‌های اخیر از افراط‌گرایی و همچنین، از جنگ داخلی در کشورهای

همسایه، همچون سریلانکا، ضربه دیده است. ترور نخست‌وزیر وقت هند، راجیو گاندی<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۱، یکی از این نمونه‌ها است. همچنین، گروه‌های مختلف چپ و جدایی طلب در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز فعال هستند؛ از این رو، هند و اروپا تلاش می‌کنند با رشد تروریسم مقابله کنند؛ برای مثال، محدود کردن مسیر حرکت و بودجه گروه‌های تروریستی، به اشتراک گذاشتن بهترین روش‌ها برای مقابله یا کاهش انواع گوناگون حملات تروریستی، و درک افراط‌گرایی به منظور معرفی راهبردهای موفق ضدافراط‌گرایی و محدود کردن گسترش آن‌ها، می‌تواند زمینه‌های همکاری هند و اتحادیه اروپا را برای مقابله با تروریسم فراهم کند (Saran et al., 2016: 33).

اتحادیه اروپا به منظور تقویت همکاری طرفین، تلاش کرد فهرست مشترکی از گروه‌های تروریستی و افراطی را مورد نظر دو طرف را تهیه کند. آخرین فهرست به‌روزشده از منظر اتحادیه اروپا در مارس ۲۰۱۵، دربردارنده گروه‌هایی مانند بابارخالسا، فدراسیون بین‌المللی جوانان سیک، بیرهای آزادیبخش تامیل، و نیروی خلیستان زین‌آباد بوده است. از منظر وزارت امور داخلی هند، فهرستی از ۳۸ سازمان تروریستی وجود دارد که باید اقدامات و فعالیت‌های آن‌ها رصد شود و در این زمینه، نشانه‌های همکاری میان طرفین اروپایی و هندی نیز تقویت شده است (Sachdeva, 2015: 24). در ادامه، در دوازدهمین نشست ضدتروریسم هند و اتحادیه اروپا، درباره اقدامات لازم برای مبارزه با تروریسم بحث و گفت‌وگوهایی انجام شد. در این میان، هند خود را قربانی تروریسم می‌داند و از دیدگاه اروپا نیز حضور گروه‌های تروریستی، مسئله‌ای مهم برای امنیت این اتحادیه به‌شمار می‌آید (Chaudhury, 19 Nov 2020).

### ۳-۵. مدیریت ظهور چین

ظهور چین، به سرعت توازن قوا در قلب آسیا را تغییر داده است و در این فرایند، مسئله راه ابریشم جدید چین، دارای اهمیت فراوانی است. از زمانی که برنامه اجرای این طرح در سال ۲۰۱۳ به‌طور رسمی اعلام شد، بنا شد که حدود ۶۰ کشور در آن همکاری کنند؛ اما در ادامه، تعداد کشورها و سازمان‌های بین‌المللی برای همکاری در ابتکار یادشده به حدود ۱۰۰ مورد افزایش یافت و رقمی بالغ بر شش تریلیون دلار به آن اختصاص داده شد (Salehi, 2020: 207). دگرگونی چین از دولتی با اهداف انقلابی به دولتی توسعه‌گرا و افزایش قدرت و ثروت این کشور، هند را با چالش‌های اقتصادی روبه‌رو کرده است و

1. Rajiv Gandhi

در نتیجه، هند ناگزیر از تغییر در سیاست خارجی جهان سوم گرایی به سوی عمل گرایی اقتصادی است (Jansiz, Ansari & Bahrami Moghadam, 2016: 44).

از یک سو، دهلی نو به منظور تنوع بخشیدن به گزینه های خود برای ایجاد تعادل در برابر پکن به اروپا توجه نشان می دهد و از سوی دیگر، وابستگی بیش از حد اتحادیه اروپا به چین، هزینه های زیادی را برای این اتحادیه در پی خواهد داشت. به همین سبب، اتحادیه اروپا به هند به عنوان یک شریک آسیایی جایگزین توجه می کند (Mohan & Xavier, 2017: 5). راهبرد اتصال اروپا، نخستین تلاش برای ارائه طرحی جایگزین برای ابتکار کمربند و جاده ابریشم است؛ راهبردی که سرمایه گذاری، اتصال پایدار و شفاف، و شرایط بازی برابر را دربر می گیرد. هند، راهبرد اتصال صریحی ندارد، اما یکی از کشورهایی است که ابتکار کمربند و یک جاده را امضا نکرده و در اجلاس های مرتبط با این طرح، شرکت نداشته است (Mohan, 2019: 15).

سرمایه گذاری گسترده چین در اروپا و جاده ابریشم، اتحادیه را نگران کرده و موجب گرایش اروپا به سوی قدرت های میانی ای همچون هند در آسیا شده است. اتحادیه اروپا و هند، به منظور رقابت با ابتکار کمربند و جاده چین، در حال مذاکره برای ایجاد طرح های زیربنایی مشترک در سراسر جهان هستند. در واقع، این طرح که برای همکاری در بخش هایی مانند انرژی، فناوری، و حمل و نقل ایجاد شده است، با هدف ارائه ضمانت های قانونی بهتر و شرایط بدهی کمتر نسبت به طرح چین ارائه می شود (Peel, Fleming & Findlay, 21 April 2021). راهبرد جدید اروپا در مورد هند این نکته را بیان می کند که یک جهان چندجانبه، منجر به شکل گیری یک آسیای چندجانبه می شود و در چارچوب آن، ثبات و امنیت آسیا برای اتحادیه اروپا اهمیت دارد (Mohan, 2019: 14).

#### ۵-۴. مسئله افغانستان

پیروزی طالبان در افغانستان، به لحاظ ورود پناهندگان و تهدیدهای تروریستی، هزینه های سنگینی را به هند و اتحادیه اروپا، به ویژه با گسترش نقش طالبان در افغانستان، تحمیل می کند (Mohan & Xavier, 2017: 8). هند این نکته را پذیرفته است که پاکستان، منافع را در افغانستان دنبال می کند که می تواند بر منافع هند در این کشور تأثیر گذار باشد. سیاست هند از راهبرد ضد پاکستان به سوی ایجاد ثبات در افغانستان تغییر جهت داده است. از دیدگاه این کشور، جلوگیری از بازگشت یک دولت اسلامی که بتواند عمق راهبردی را برای شبه نظامیان پاکستان و کشمیر فراهم کند، مهم تر از تشکیل دولتی در افغانستان است که بیش از اسلام آباد به دهلی نو متمایل باشد (Price, 2013: 3). اتحادیه اروپا از گفت و گوی سیاسی و

همکاری اقتصادی بین افغانستان و کشورهای همسایه و منطقه پشتیانی می‌کند؛ زیرا بر این نظر است که این روش، یکی از راه‌های دستیابی به اهداف تعیین شده در توافق‌نامه این کشور با افغانستان است. درواقع، اتحادیه اروپا، حضور طالبان در این کشور را تهدیدی برای منافع خود در افغانستان می‌داند.

در تاریخ ۲۹ فوریه ۲۰۲۰، ایالات متحده و طالبان، در دوحه قطر، توافق‌نامه‌ای را برای پایان دادن به جنگ امضا کردند. این توافق‌نامه ممکن بود سرانجام به نوعی تقسیم قدرت در کابل بینجامد و دخالت پاکستان در امور افغانستان و حمایت از طالبان، برای هند خوشایند نخواهد بود. نگرش برخورد با طالبان برای مسئولان و مردم هند، دلیل موجهی دارد. این گروه به همراه متحدانش در پاکستان، در سال ۱۹۹۹ یک پرواز خطوط هوایی هند را ربودند. از این گذشته، طالبان مورد حمایت دولت پاکستان، در تمام مدت برتری خود بین سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱، با هندی‌ها مخالف بودند (Chaudhuri & Shende, 2020: 13).

با وجود نگرانی‌های مشترک هند و اروپا، طالبان سرانجام توانست با خروج آمریکا قدرت را در افغانستان به دست گیرد و این اتفاق، اهمیت همکاری مشترک میان هند و اروپا را برای مقابله با چالش‌های احتمالی بیشتر کرده است. خروج آمریکا از افغانستان بر منافع هند و اتحادیه اروپا در این کشور تأثیرگذار بوده است. جامعه بین‌المللی، خواهان خروج بدون مانع افراد از افغانستان، دسترسی رایگان به کمک‌های بشردوستانه، قطع روابط با سازمان‌های تروریستی، احترام به حقوق بشر، به ویژه حقوق زنان، و ایجاد دولت انتقالی در چارچوب مذاکرات دوحه است و تا رسیدن به نتایج دلخواه و مشترک، برنامه‌ای برای به رسمیت شناختن طالبان ندارد (The Tribune India, 09 Sep 2021). در بیانیه مشترک وزیران امور خارجه هند و اتحادیه اروپا اعلام شده است که آن‌ها از احیای امارت اسلامی در افغانستان حمایت نمی‌کنند. افزون‌براین، هند و اتحادیه اروپا، خواهان آتش‌بس فوری، دائمی، و همه‌جانبه در افغانستان شده و توافق کرده‌اند که در طول یک فرایند صلح، طالبان را با حسن‌نیت، ملزم به یافتن راه‌حل سیاسی کنند (The wire, 05 may 2021).

## ۵-۵. مبارزه با تغییرات اقلیمی

مفهوم امنیت در قرن ۲۱، تقویت نهادهای غیرنظامی و موضوع‌هایی مانند دسترسی و کنترل منابع طبیعی را دربر می‌گیرد؛ برای مثال، دسترسی به آب و تخریب جنگل‌ها، یک موضوع امنیتی مهم در روابط بین کشورها است. افزایش جمعیت نیز سبب افزایش درگیری‌ها برای دسترسی به غذا، انرژی، و آب شده است. گاهی ممکن است تغییر در شرایط اقلیمی، تهدیدی برای جوامع بشری باشد (Bremberg, 2019). ۲. اتحادیه اروپا در توسعه و اجرای سیاست تغییرات آب‌وهوایی، بازیگری فعال بوده و متعهد شده است

که اتحادیه را به یک منطقه با کمترین میزان کربن تبدیل کند. اتحادیه اروپا، نخستین گام در زمینه توجه به تغییرات اقلیمی را با تنظیم سندی در سال ۲۰۰۷ برداشته و آن را در سال ۲۰۰۹ به تصویب رساند؛ سندی که هدف آن، کاهش ۲۰ درصدی آلاینده‌های مربوط به تجارت، کاهش گازهای گلخانه‌ای، و کاهش آلودگی‌های ناشی از کشاورزی، زباله و وسایل حمل و نقل بوده است. نخستین برنامه هند برای ایجاد یک سیاست خاص آب‌وهوایی نیز در سال ۲۰۰۷ به تصویب رسید (Dutta, 17 December 2019).

مدتی پس از آغاز همکاری راهبردی هند و اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۵، برنامه عملیاتی مشترک با ابتکار عمل طرفین در راستای توسعه پاک و تغییرات اقلیمی آغاز شد. در ۸ مه ۲۰۲۱ در نشست که بین سران دو طرف برگزار شد، تأکید شد که تعامل بین مشاغل اتحادیه اروپا و هند می‌تواند انتقال پایدار در زمینه‌هایی مانند انرژی تجدیدپذیر و برق‌رسانی بخش حمل و نقل را تسهیل کند. نشست سران، نقطه عطفی برای همکاری در زمینه موضوع تغییرات آب‌وهوایی بود و دو طرف تمایل خود را برای مقابله با تهدیدهای اقلیمی و توجه به توسعه اقتصادی پایدار اعلام کردند (European Commission, 11 May 2021).

#### ۵-۶. توسعه همکاری امنیتی در قالب مدرن‌سازی ارتش هند

هند با توجه به درگیری‌های مرزی پیوسته خود با پاکستان و چین و افزایش توانایی‌های نیروی دریایی چین، در حال مدرن کردن نیروی‌های مسلح خود است. هزینه‌های نظامی هند برای دهه پیش‌رو، از حدود ۱۳۰ میلیارد دلار، تا حدود ۲۱۳ میلیارد دلار برآورد می‌شود. بیشتر این نیازهای دفاعی، یعنی حدود ۶۰ درصد آن، از طریق تجهیزات وارداتی تأمین شده است. این آمار، هند را به دومین واردکننده تجهیزات نظامی، پس از عربستان، تبدیل کرده است. تجهیزات اروپایی به‌عنوان بخشی از این نوسازی نظامی به ارتش هند وارد شده است (Gateway, 2016: 11). در گزارش مؤسسه سیپری، نام ۱۶ کشور به‌عنوان واردکنندگان تسلیحات مهم در سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ آمده است. در میان پنج واردکننده بزرگ اسلحه، نام کشور عربستان سعودی، هند، مصر، استرالیا، و چین قید شده است که در مجموع، ۳۶ درصد از کل واردات اسلحه را در اختیار دارند (SIPRI yearbook, 2020: 13). با توجه به کاهش بودجه‌های دفاعی در بسیاری از کشورهای اروپایی، تعدادی از کشورهای اروپایی عضو ناتو تعهد کرده‌اند که دو درصد از تولید ناخالص داخلی خود را برای مسائل دفاعی صرف کنند. هند با افزایش هزینه‌های نظامی خود، فرصت‌های زیادی را برای شرکت‌های اروپایی فراهم می‌کند. با توجه به کاهش هزینه‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بخش دفاعی، اکنون شرکت‌های خارجی مایل به انتقال فناوری، بیش‌ازپیش به شروع کار در هند توجه دارند (Gateway, 2016: 13).

## ۷-۵. ارتقای سطح امنیت بهداشت و سلامت جامعه

نبود رهبری جهانی در طول همه‌گیر شدن بیماری کروناویروس، موجب شد که بسیاری از کشورها به پر کردن این خلأ علاقه‌مند شوند. اتحادیه اروپا با گردآوری ۱۶ میلیارد یورو، در جنبه‌های بهداشتی مدیریت جهانی بیماری‌های همه‌گیر نقش مهمی داشته است؛ بنابراین، بحث درباره موضوع کووید-۱۹، جنبه‌های گوناگون بهداشت، و احیای اقتصادی پس از این بیماری همه‌گیر، از موضوع‌های همکاری مشترک بین هند و اتحادیه است. در پانزدهمین نشست هند و اتحادیه اروپا، امنیت بهداشت در زمان بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ به یک موضوع اساسی تبدیل شده است (Dixit, 15 July 2020).

هند و اتحادیه اروپا از ۱۵ ژوئیه ۲۰۲۰ تصمیم گرفتند که همکاری‌های خود را در زمینه بهداشت و واکنش به بحران‌های همه‌گیر، به‌ویژه پس از شیوع بیماری کووید-۱۹، افزایش دهند. در این اجلاس که نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، و شارل میشل<sup>۱</sup>، رئیس شورای اتحادیه اروپا و رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا حضور داشتند، دو طرف درباره شیوع کروناویروس گفت‌وگو کردند و در بیانیه مشترکی خواستار این شدند که واکسن کووید-۱۹، به‌عنوان یک کالای مشترک جهانی شناخته شود و توافق کردند که دو طرف، آمادگی خود را برای مبارزه با بحران بیماری‌های همه‌گیر و توجه به امنیت بهداشتی حفظ کنند (Outlookindia, 15 July 2020). طرفین تأکید کردند که همکاری‌های متقابل در زمینه مراقبت‌های بهداشتی از طریق افزایش ظرفیت‌ها، تجربه‌ها، و نقاط مشترک در تولید داروها و واکسن‌ها، تحقیقات و توسعه مراقبت‌های بهداشتی، تشخیص و درمان، امری ضروری است (Outlookindia, 15 July 2020). هند از ابتدای سال ۲۰۲۱، شاهد افزایش موارد ابتلا به کروناویروس بوده است و این افزایش، موجب عدم پذیرش بیماران در بیمارستان‌های پایتخت و سراسر این کشور شد. اورسولافن، رئیس کمیسیون اروپا، وضعیت هند را بحرانی اعلام کرد و اتحادیه اروپا را آماده حمایت از این کشور معرفی کرد (Reuters, 25 April 2021). کمیسیون اعلام کرد که بودجه اولیه اضطراری ۲/۲ میلیون یورویی را به هند اختصاص می‌دهد (European commission, 5 May 2021). گروهی متشکل از شش کشور عضو اتحادیه اروپا، محموله‌ای از اکسیژن، دارو، و تجهیزات مهم را به هند فرستادند. یانز لئارچیچ، کمیسر مدیریت بحران کمیسیون اتحادیه اروپا، در ۲۷ آوریل ۲۰۲۱ اعلام کرد، اتحادیه اروپا با مردم هند، همبستگی کامل دارد و آماده است تا در این زمان حساس، نهایت تلاش خود را برای حمایت از آن‌ها انجام دهد (Elena

---

1. Charles Michel

(Sanchez, 28 April 2021). از دیدگاه هندی‌ها، عملکرد اتحادیه اروپا در بحران کرونا در هند، نشان داد که این اتحادیه، شریک قابل اعتمادی برای این کشور است و در مقابل، اروپا نیز این پیام را صادر کرد که توجه به نقش و موقعیت هند برای راهبرد اتحادیه اروپا، از اهمیت زیادی برخوردار است.

### نتیجه‌گیری

آسیا در راهبرد جهانی اتحادیه اروپا از اهمیت زیادی برخوردار است. اهمیت این قاره، به‌ویژه با چرخش سیاست خارجی امریکا به‌سوی آسیا، برای اروپا دوچندان شده است. اروپا تلاش کرده است با اتخاذ اقداماتی، حضور و نفوذ خود را در آسیا تقویت کند؛ به‌همین دلیل، هند می‌تواند شریک و بازیگر راهبردی مهمی برای اروپا باشد. نارندرا مودی<sup>۱</sup>، نخست‌وزیر هند در این باره می‌گوید: «... کمک به توسعه کشور هند، یعنی کمک دوچندان به توسعه جهان». به‌نظر می‌رسد، مدیریت ظهور چین برای هند و اروپا در صدر اولویت‌های همکاری راهبردی باشد. هند و اروپا تلاش می‌کنند آینده ظهور چین و دگرگونی‌های ناشی از آن را رصد و ارزیابی کنند. مقابله با تروریسم، مقوله مهم دیگری است که هم برای هند و هم اروپا در سالیان متمادی چالش‌آفرین بوده است. اروپا، از این گونه اقدامات بسیار آسیب دیده و در نتیجه لازم است که برای مقابله با آن با کشورهای همسو همکاری کنند. هند به‌سبب حضورش در این منطقه می‌تواند ظرفیت خوبی را در اختیار اتحادیه اروپا قرار دهد.

برای اینکه اروپا بتواند به نقش موازنه گر هند در منطقه امیدوار و متکی باشد، لازم است به نیروی نظامی این کشور نیز کمک شود تا با تهدیدها و چالش‌های بالقوه مقابله کند. در همین راستا، اروپا تلاش کرده است با کمک به مدرن‌سازی ارتش این کشور، زمینه تثبیت نقش آفرینی هند و افزایش ضریب امنیت دریایی را در منطقه برای طرفین فراهم کند. هم‌زمان با این گونه تحولات، بحران عمیق‌تری نیز وجود دارد و آن، چالش‌های اقلیمی و تغییرات آب‌وهوایی است که انسان‌های زیادی را آواره و مجبور به ترک سرزمین و دیار خود می‌کند. هند به‌سبب تعداد جمعیت و نگرانی از گسترش تحولات ناشی از تغییرات اقلیمی برای اروپا اهمیت دارد؛ براین اساس، در راستای راهبرد اتحادیه اروپا در آسیا، هند می‌تواند نقش بازیگر فعال و موازنه گر را برای این اتحادیه ایفا کند.

1. Narendra Modi

## منابع

- Abbaspoor Baghabari, A. & Khajouei Ravari, M.H.(2015). "Investigating the Feasibility of Creating Security Convergence in the Geopolitical area of the Persian Gulf from the Perspective of Structural Realism". *Journal of Defense Policy*, 23(91), 131-163 (in persian).
- Aminian, B. (2015). "The Role of European Security in the International Arena: Significance and Challenges". *The Afaq Security quarterly*, 8(27). 181-196. (in persian)
- Bremberg, N. (2019). "EU Foreign and Security Policy an Climate\_ Related Security Risks". *Stockholm International Peace Research Institute*, November1, Available at: <https://www.jstor.org/stable/resrep20070>. (in persian)
- Britsch, F. (2014). "India's Views of Europe's Roles Security Actor, Why the EU Needs to Change Its Approach Toward India?" *Friedrich Eberto*, Available at: <https://library.fes.de/pdf-files/iez/10717.pdf>. (in persian)
- Cameron, F. (Nov 2019). "It's Asia, Stupid? Time for the EU to Deepen Relations with Asia". *German Institute for Global and Area Studie*, Available at: <https://library.fes.de/pdf-files/iez/10717.pdf>.
- Casarini, N., & Bengalia, S. & Patil, S. (2017). "Moving forward EU-India Relations. the Significance of the Security Dialogues", Rome: Edizioni Nuova Cultura), Available at: <https://www.iai.it/sites/default/files/gh-iai.pdf>.
- Chaudhuri, D. R. & Shende, S. (2020). "Dealing with the Taliban, Indias Strategy in Afghanistan After U.S Withdrawal. Carnegie Endowment for International Peace", Available at: [https://carnegieendowment.org/files/Chaudhuri\\_Shende\\_-\\_Afghanistan.pdf](https://carnegieendowment.org/files/Chaudhuri_Shende_-_Afghanistan.pdf).
- Chaudhury, D.R. (2020). "India, EU Explore Sanctions as a Tool to Combat International Terror", Available at: <https://m.economictimes.com/news/defence/india-eu-explore-sanctions-as-a-tool-to-combat-international-terror/articleshow/79309497.cms>.
- Chegenizadeh, G. (2014). "The Balance of Power in China's Strategic Relationship with the United States", *Foreign Relations Quarterly*, 5(4). (in persian)
- Dixit, R. (2020). "India\_EU Summit: How Covid\_19 Creates a New Dynamic for Relations with Europ", Available at: <https://www.theweek.in/news/world/2020/07/13/india-eu-summit-how-covid-19-creates-a-new-dynamic-for-relations-with-europe.html>.
- Dutta, A. (2019). *Climate Change Cooperation Between India and the European Union: A Review*. Indian Council of World Affairs, Sapru house. Available at:

- [https://www.icwa.in/show\\_content.php?lang=1&level=3&ls\\_id=4842&lid=3132](https://www.icwa.in/show_content.php?lang=1&level=3&ls_id=4842&lid=3132).
- Elena Sanchez., N. (2021). "First EU Aid Send to India as Covid-19 Crisis Worsenes". Available at: 2021/4/28, Available at: <https://euobserver.com/coronavirus/151683>.
- European Commission (may11, 2021). "The EU and India Pledge to Collaborate more Closely on Climate Action". Available at: [https://ec.europa.eu/clima/news-your-voice/news/eu-and-india-pledge-collaborate-more-closely-climate-action-2021-05-11\\_en](https://ec.europa.eu/clima/news-your-voice/news/eu-and-india-pledge-collaborate-more-closely-climate-action-2021-05-11_en).
- European Commission.( 05/05/2021). "India: EU Mobilises an Initial €2.2 million in Emergency Funding for the Vulnerable During COVID-19 (2021)". Available 2021/6/5 at: [https://ec.europa.eu/echo/news/india-eu-mobilises-initial-22-million-emergency-funding-vulnerable-during-covid-19\\_en](https://ec.europa.eu/echo/news/india-eu-mobilises-initial-22-million-emergency-funding-vulnerable-during-covid-19_en).
- European Parliament. (2020). "Europe as a Strong Global Actor". Available at: <https://www.europarl.europa.eu/legislative-train/api/stages/report/01-2021/theme/europe-as-a-stronger-global-actor/file/mff-ndici>.
- European Union. (2016). Shared Vision, Common Action: A Stronger Europe, Luxembourg: Imprimerie Centrale. Available at: <https://op.europa.eu/en/publication-detail/-/publication/3eaae2cf-9ac5-11e6-868c-01aa75ed71a1>.
- Gaens, B. (29 April 2019). "The EU\_Asia Connectivity Strategy and its Impact on Asia\_Europe Relation". *Financial Times*, Available at: [https://www.kas.de/documents/288143/6741384/panorama\\_trade\\_BartGaensTheEU-AsiaConnectivityStrategyandItsImpactonAsia-EuropeRelations.pdf/bff6da6f-c9bb-93d8-a29a-6b8dce8b6105?t=1564644894542](https://www.kas.de/documents/288143/6741384/panorama_trade_BartGaensTheEU-AsiaConnectivityStrategyandItsImpactonAsia-EuropeRelations.pdf/bff6da6f-c9bb-93d8-a29a-6b8dce8b6105?t=1564644894542).
- Hagh panah., J.(2010).Omni-balancing: An Analytical Framework for Explaining the Role of Ethnithity in Foreign Policy". *Rahbord*, 18(53), 193-211. (in persian).
- Jansiz, A., Ansari M.T. & Bahramimoghadam, S. (2016). "Evolution of India Foreign Policy to Economic Pragmatism towards the GCC". *Quarterly Journal of Subcontinent*, 8(28), 25-50.
- Jain, R. .K., & Sachdeva, G. (2019). "India-eu Strategic Partnership: a New Roadmap. *Asia Europe journal*, 17(3), 309-325, available at: <https://link.springer.com/article/10.1007/s10308-019-00556-0>.
- Jain, R. (2005). "India, the European Union and Asia Rregionalism". *Asia-Pacific Journal of EU Studies*, 3(1-2), 299-44.

- Kamerling, S & Pandit, P.(2019). "Seizing the Momentum Avenue for Eu\_Indian Maritime Cooperation in a Connectivity Context". *ChingendealInstitue, Netherlands Institute of International Relations*, Available at: <https://euindiathinktanks.com/wp-content/uploads/2019/05/Clingendael-IDSA-summary-TTTI-paper-II-Maritime.pdf>.
- Majidi, M., & Samudi, A. (2013). "European Union's Relations with Emerging Powers, Challenges and Conflicts. *Studies of International Relations Journal*, 6(22), 71-99.
- Mercy, A. k. (May 2019). *Eu\_asia Relations: New Game Changer. Trans Pacific View. 29 May*, Available at: <https://thediomat.com/2019/05/eu-asia-relations-new-game-changers/>.
- Mohan, G. (2018). "Politics Over Trade: A Revival of The EU\_India Partnership, India:GPPI", Available at: <https://www.gppi.net/2018/08/27/politics-over-trade-a-revival-of-the-eu-india-partnership>.
- Mohan, G.(2019) "Prospects for the New EU Strategy on India Game Changer or Business as Usual?". *Center of Asian Studies*. No. 108, available at: [https://www.ifri.org/sites/default/files/atoms/files/mohan\\_prospect\\_new\\_ue\\_2019.pdf](https://www.ifri.org/sites/default/files/atoms/files/mohan_prospect_new_ue_2019.pdf).
- Mohan, G., & Xavier, C. (2017). *Global Governance Security and Strategy in the EU\_India Partnership*. New Delhi: Global Public Policy Institute. available at: <http://euindiathinktanks.com/wp-content/uploads/2018/04/Global-Governance-Security-and-Strategy-in-the-EU-India-Partnership-min.pdf>.
- Nourmohammadi, M., Fasihi Dowlathshahi, M.A. (2019). "Application of the Theory of Collective Local Security in Analyzing of the Relation Matters and Patterns. *South of Asia*, 10(2),153-189. (in persian)
- Outlookindia.(2020). "Covid\_19: India EU Vow to Enhance Cooperation on Health Security, Pandemic Crisis Response", Available at: <https://www.outlookindia.com/newsscroll/covid19-india-eu-vow-to-enhance-cooperation-on-health-security-pandemic-crisis-response/1896209>. (in english)
- Peel, M. & Fleming, S. & Findlay, S. (2021). "EU and India Plan Global Infrastructure Deal". Available at: <https://www.ft.com/content/2e612c38-aba9-426a-9697-78e11ab1c697>.
- Price, G. (2013). "India's Policy towards Afghanistan. Chatham House, Asia". London, Available at: [https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/Research/Asia/0813pp\\_indiaafghanistan.pdf](https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/public/Research/Asia/0813pp_indiaafghanistan.pdf).
- Rajagopalan, R.(2017). "India Strategic Choices: China and the Balance of Power

- in Asia". Carnegie India. Available at: <https://carnegieindia.org/2017/09/14/india-s-strategic-choices-china-and-balance-of-power-in-asia-pub-73108>.
- Reuters.(2021/4/25). EU to Send Aid to India as it Struggles with Coronavirus, Available at: <https://www.reuters.com/world/india/eu-send-aid-india-it-struggles-with-coronavirus-2021-04-25/>.
- Sachdeva, G. (2015). Evaluation of the EU-India Strategic partnership and the Potential for Its Revitalization, Belgium: European Parliament External Policies Policy Department". Available at: [https://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/STUD/2015/534987/EXPO\\_STU%282015%29534987\\_EN.pdf](https://www.europarl.europa.eu/RegData/etudes/STUD/2015/534987/EXPO_STU%282015%29534987_EN.pdf). (in English)
- Saran, S., Pejsova, E., Price, G., Gupta, K., Wilkins, J-J. (2016). "Prospects for EU-India Security Cooperation, Delhi: Vinset Advertising". available at: <https://www.iss.europa.eu/sites/default/files/EUISSFiles/EU-India-Security-Cooperation.pdf>.
- Potgieter, T. (2012). "Maritime Security in the Indian Ocean: Strategic Setting and Features". *Institute for Security Studies Paper*, No. 236, available at: <https://www.africaportal.org/publications/maritime-security-in-the-indian-ocean-strategic-setting-and-features/>.
- Tonby, O., Woetzel, J., Choi, W., Seong, J., & Wang, P. (2019/7/14). Asia's future is now, McKinsey Global Institute. July, 1-20. available at: <https://www.mckinsey.com/~media/mckinsey/featured%20insights/asia%20pacific/asias%20future%20is%20now/asias-future-is-now-final.pdf>.
- Salehi, M. (2020). The New Silk Road Initiative of China and Eu Strategy". *Strategic Research of Politics*, 8(30). 195-225, Available at: [https://qpss.atu.ac.ir/article\\_10465.html?lang=en](https://qpss.atu.ac.ir/article_10465.html?lang=en). (in persian)
- SIPRI Yearbook. (2020). *Conflict, Armaments, Arms Control and Disarmament*, available at: [https://www.sipri.org/sites/default/files/202103/yb20\\_summary\\_fa\\_v3.pdf](https://www.sipri.org/sites/default/files/202103/yb20_summary_fa_v3.pdf). (in persian)
- The Tribune India (09September 2021). Available at: <https://www.tribuneindia.com/news/world/india-eu-unlikely-to-give-early-recognition-to-taliban-regime-308894>.
- The Wire. (05may 2021), Available at: <https://thewire.in/diplomacy/after-talks-india-eu-say-they-wont-support-restoration-of-islamic-emirate-in-afghanistan>.

### نوع مقاله پژوهشی

## عدم شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا

مهدی کریمی<sup>۱</sup>، قاسم اصولی اودلو<sup>۲</sup>، هادی سیفی فرزاد<sup>۳</sup>، حسن جعفرزاده<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۱

### چکیده

امروزه منطقه‌گرایی و همکاری‌های منطقه‌ای، بستر مناسبی را برای تحکیم قدرت حکومت‌های ملی فراهم کرده است و کشورهای مختلف، توسعه همه‌جانبه خود را در سایه همکاری‌های منطقه‌ای جست‌وجو می‌کنند. بر همین اساس، سازمان‌های گوناگونی در قاره آسیا شکل گرفته‌اند، ولی بیشتر آن‌ها نتوانسته‌اند اتحادیه‌ای پایدار و مؤثر در فرایند تصمیم‌سازی جهانی ایجاد کنند. این پژوهش دلایل عدم شکل‌گیری همگرایی مؤثر و کارآمد در مناطق جنوب شرق، جنوب و جنوب غرب آسیا را به روش توصیفی-تحلیلی بررسی کرده است. پرسش اصلی پژوهش این است که «چرا در مناطق جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا، اتحادیه‌ای پایدار و مؤثر در فرایند تصمیم‌سازی جهانی شکل نگرفته است؟». این مقاله بحث می‌کند که برخی عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و ادراکی، مانع انسجام سازه‌های منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا می‌شوند. همچنین، منطقه‌گرایی در این مناطق، از نوع سنتی است و شکل دولت، یکی از مهم‌ترین دلایل سنتی بودن منطقه‌گرایی است.

**واژگان کلیدی:** همگرایی، منطقه‌گرایی، تصمیم‌سازی جهانی، آسیا

۱. استادیار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) [M.karimi@ihcs.ac.ir](mailto:M.karimi@ihcs.ac.ir)

۲. استادیار مدعو روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران [ghasem.osuli@gmail.com](mailto:ghasem.osuli@gmail.com)

۳. دانش‌آموخته دکترای جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران [hadisayfifarzad@yahoo.com](mailto:hadisayfifarzad@yahoo.com)

۴. دانش‌آموخته دکترای جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران [jafarzadeh.hassan@yahoo.com](mailto:jafarzadeh.hassan@yahoo.com)

## Lack of Regional Integration in the South, Southeast and Southwest Asia

Mahdi Karimi<sup>1</sup>, Qasem Osuli Odlu<sup>2</sup>, Hadi Sayfi Farzad<sup>3</sup>, Hassan Jafarzadeh<sup>4</sup>

### Abstract

Today, regionalism and regional cooperation is a proper context to fortify national states' power and different states seek multilateral development in the shadow of regional cooperation. Based on this fact, different organizations have been formed in Asia, but they have not been able to create a sustainable and effective union in the global decision-making process. This paper using descriptive- analytic method is intended to investigate the causes and factors which prevent the formation of such a union in Southeast, South and Southwest regions of Asia. The research main question here is that "why a sustainable and effective union has not been formed in Southeast, South and Southwest regions of Asia". This paper argues that some geopolitical-geographic, political, cultural, economic and perceptual factors prevent the formation of a sustainable and effective in Southeast, South and Southwest regions of Asia. Also, regionalism is classic in these regions and the state nature and type is one of the most important factors in this relation.

**Keywords:** Integration; Regionalism; Global decision-making; Asia

---

1. Assistant professor of Asian cultural documentation center, The Institute for Humanities and Cultural Studies, Corresponding author, E-mail: [M.karimi@ihcs.ac.ir](mailto:M.karimi@ihcs.ac.ir)

2. Assistant professor of international relations, Allameh Tabatabai University, E-mail: [ghasem.osuli@gmail.com](mailto:ghasem.osuli@gmail.com)

3. Ph.D. in political geography, Tarbiat Modares University, E-mail: [hadisayfifarzad@yahoo.com](mailto:hadisayfifarzad@yahoo.com)

4. Ph.D. in political geography, Tarbiat Modares University, E-mail: [jafarzadeh.hassan@yahoo.com](mailto:jafarzadeh.hassan@yahoo.com)

## مقدمه

منطقه، از یک سو ماهیتی سیاسی و از سوی دیگر، ماهیتی جغرافیایی دارد؛ بر همین اساس در سه دهه اخیر، هم به عنوان یک سطح تحلیل و هم به عنوان یک واحد تحلیل، بیش از پیش توجه متخصصان را به خود جلب کرده است؛ زیرا می‌تواند تبیین جامعی را ارائه دهد که هردو عرصه ملی و بین‌المللی را دربر گیرد. افزون بر این، از آنجا که بسیاری از معضلات کنونی در عرصه بین‌المللی، نه راه‌حل جهانی و نه راه‌حل ملی دارند، حل و فصل منطقه‌ای آن‌ها، به مراتب آسان‌تر است. همچنین، نظم جهانی، به‌سوی برابری از پویای فرامنطقه‌ای و بینا منطقه‌ای حرکت می‌کند. این واقعیت عینی و تحلیلی در آسیا، بیش از پیش خود را نشان داده است؛ به گونه‌ای که کنشگران ملی و بین‌المللی، راهکارهای انفرادی و دسته‌جمعی بسیاری را برای پیشبرد دستور کارهای منطقه‌ای، که می‌توان از آن‌ها با عنوان «منطقه‌گرایی» یاد کرد، اتخاذ کرده‌اند (Nejadzandie & Talebi Arani, 2021: 18).

با وجود اینکه همکاری بین کشورها از دیرباز در جهان وجود داشته، ولی پیشینه همکاری‌های سازمان‌یافته در قالب سازمان‌های بین‌المللی، به قرن نوزدهم و تشکیل کنگره وین در سال ۱۸۱۴ مربوط می‌شود. نگاهی به آمارهای موجود درباره سازمان‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که تعداد هم‌پیوندی‌های بین‌المللی از ۲۱۳ مورد در سال ۱۹۰۹ به ۶۰۶۷ مورد در سال ۱۹۹۹ و اخیراً به ۷۵۵۲ مورد رسیده است که از این تعداد، ۵۰۹۲ مورد، ماهیت منطقه‌ای دارند (Shahabi & Sheikh Al-eslami, 2008: 140). در هزاره سوم، آهنگ جهانی شدن، پرشتاب‌تر از گذشته است و اقتصادهای ملی برای ماندن و آمادگی در میدان رقابت جهانی به گروه‌بندی‌های منطقه‌ای رو کرده‌اند. سازمان‌های بین‌المللی به بازیگران مهمی تبدیل شده‌اند که در همه تعاملات و دگرگونی‌های جهانی، تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی دارند و امروزه منطقه‌گرایی و همکاری‌های منطقه‌ای، بستر مناسبی را برای تحکیم قدرت حکومت‌های ملی فراهم کرده است و کشورهای گوناگون، توسعه همه‌جانبه خود را در سایه همکاری‌های منطقه‌ای جست‌وجو می‌کنند. منطقه‌ای شدن، موج‌وار پیش می‌آید و منطقی است که فکر کنیم هر موج، ویژگی‌ها و علل و پیامدهای ویژه‌ای دارد. موج کنونی منطقه‌گرایی نوین تا امروز بیشتر به لحاظ تأثیراتی که بر الگوهای تجارت و رفاه اجتماعی می‌گذارد، مورد بحث قرار گرفته است؛ در حالی که اغلب منطقه‌گرایی نوین را برپایه جامعیت و چندبعدی بودن آن تعریف می‌کنند که از واکنش‌های منطقه‌ای به تهدیدهای زیست‌محیطی مشترک تا بحران‌های امنیتی را دربر می‌گیرد. برای حل این مشکلات، مناطق کلان باید مسئولیت بیشتری را به عهده گیرند.

مناطق گوناگون آسیا نیز منطقه‌گرایی را به عنوان یک روند تجربه کرده‌اند؛ آسیا در گذشته به دلیل

پراکندگی جغرافیایی، برخورداری از ادیان، فرهنگ، و زبان‌های گوناگون، نظام‌های سیاسی و اقتصادی متفاوت، و بروز اختلاف‌ها و جنگ‌ها نتوانسته است از خود تعریفی ارائه دهد که نمایانگر هویت و همبستگی آسیایی باشد. دگرگونی‌های دهه‌های اخیر در نظام بین‌الملل که با ویژگی‌های جهانی شدن، منطقه‌گرایی، و توجه جدی به رشد اقتصادی همراه بوده، شرایط جدیدی را برای آسیا رقم زده است. آسیا برای دستیابی به جایگاه مناسب در نظام بین‌الملل نیاز به پیمودن این مسیر دارد. بهره‌گیری از همه‌توان و مؤلفه‌های موجود در آسیا و همکاری نزدیک میان کشورهای آسیایی می‌تواند موجب تأمین منافع اقتصادی و امنیت در کشورهای آسیایی شود و بستر مناسبی را برای رسیدن به همگرایی فراهم کند. سازمان‌های گوناگونی در قاره آسیا شکل گرفته‌اند، ولی بیشتر آن‌ها نتوانسته‌اند اتحادیه پایدار و مؤثری در فرایند تصمیم‌سازی جهانی ایجاد کنند. پژوهش حاضر، دلایل عدم شکل‌گیری اتحادیه‌ای پایدار و مؤثر در آسیا را با تأکید بر مناطق جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا بررسی کرده است. پرسش اصلی پژوهش این است که «چرا در مناطق جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا، اتحادیه‌ای پایدار و مؤثر بر فرایند تصمیم‌سازی جهانی شکل نگرفته است؟». فرضیه اصلی پژوهش نیز این است که «برخی عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و ادراکی، مانع انسجام سازه‌های منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا می‌شوند». همچنین، منطقه‌گرایی در این مناطق، از نوع سنتی است و شکل دولت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل سنتی بودن منطقه‌گرایی عمل کرده است. براین اساس، روش پژوهش در این نوشته، از نوع توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای بوده است. همچنین، برای تجزیه و تحلیل داده‌ها، از روش تحلیل کیفی استفاده کرده‌ایم. پس از بررسی پیشینه پژوهش، مهم‌ترین متغیرهای دخیل در انسجام منطقه‌ای را بررسی و الگویی را برای ارزیابی انسجام منطقه‌ای در مناطق مورد مطالعه ترسیم کرده‌ایم. بررسی مقایسه‌ای بین مناطق نیز با استفاده از الگوی نظری ترسیم شده انجام خواهد شد.

### ۱. پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد، که برخی از آثار، موضوع مسائل منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا را واکاوی کرده‌اند. بیشترین آثار در این زمینه به موضوع منطقه‌گرایی در جنوب شرق آسیا اختصاص یافته‌اند. در ادامه جدیدترین و مهم‌ترین آثار درباره این سه منطقه را بررسی کرده‌ایم.

آچاریا (۲۰۰۳)، به‌عنوان یکی از معروف‌ترین متخصصان حوزه مطالعات منطقه‌ای، در اثر خود با

عنوان «بنای اجتماع امنیتی در منطقه جنوب شرق آسیا»، نقش هنجارها در ایجاد اجتماع امنیتی در منطقه جنوب شرق آسیا را تحلیل و بررسی کرده است. وی در این نوشته بر این نظر است که این منطقه، به نوعی اجتماع امنیتی رسیده است و هنجارهایی مانند حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها، سبب نهادینه شدن همگرایی شده است.

کریمی و همکاران (۲۰۱۶) در مقاله‌ای با عنوان «آسه‌آن و صلح منطقه‌ای در جنوب شرق آسیا» این مسئله را بررسی کرده‌اند که چرا منطقه جنوب شرق آسیا، نسبت به مناطق دیگر این قاره شاهد تنش کمتری بوده است. این مقاله به این نتیجه رسیده است که دلیل این امر را باید در نهادینه شدن هنجارهایی مانند حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها و وابستگی متقابل در این منطقه جست‌وجو کرد.

رضائی و معین‌آبادی بیدگلی (۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «اقتصاد سیاسی همگرایی آسه‌آن» مهم‌ترین چالش‌های پیش روی آسه‌آن را بررسی کرده و توان اقتصادی نه‌چندان خودبسند، وابستگی به تجارت خارجی برون منطقه‌ای، تفاوت در توانایی‌های اعضا، و اختلاف‌های سیاسی را در زمره این چالش‌ها به‌شمار آورده‌اند.

شفیعی (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «تبیین ناکارآمدی آسه‌آن در بحران روهینگیا»، به دلایل ناکارآمدی آسه‌آن در بحران روهینگیا پرداخته و بر این نظر است که دلایل این ناکارآمدی را باید در عدم تجانس فرهنگی-اجتماعی و ناهمبندی ساختارهای سیاسی کشورهای عضو جست‌وجو کرد.

جدیدترین اثر در حوزه مطالعات منطقه‌ای آسه‌آن نیز اثر رابرت ییتس (۲۰۱۹) با عنوان «درک نقش آسه‌آن در نظم آسیا-پاسیفیک» است. وی در اثر یادشده، این مسئله را بررسی کرده است که «چگونه فضای ابرمنطقه‌ای شرق دور، آسه‌آن را به‌سوی نهادینه‌سازی منطقه‌گرایی سوق می‌دهد.

در حوزه مطالعات منطقه‌ای جنوب آسیا، پژوهش‌های انگشت‌شماری انجام شده است. یکی از آثار نوشته‌شده در این باره، کتاب «منطقه‌گرایی در آسیا: آسه‌آن، سارک، و اکو»، نوشته علی‌امیدی (۲۰۰۹) است که در فصل سوم آن، موضوع سارک بررسی شده است. نویسنده در این کتاب، در کنار بررسی تاریخچه و قابلیت‌های این سازمان، به مهم‌ترین چالش‌های پیش روی آن، از جمله اختلاف‌های سرزمینی و مرزی، ساختار نامتوازن قدرت در منطقه، و بی‌ثباتی‌های داخلی کشورهای عضو نیز پرداخته است.

آقاجری و سادات رستمی‌فر (۲۰۱۲) در مقاله‌ای با عنوان «پیمان سارک و تأثیر آن بر منطقه‌گرایی»، مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این سازمان برای تحقق همگرایی و منطقه‌گرایی را بررسی کرده‌اند. این دو نویسنده نیز بر مداخله قدرت‌های برون منطقه‌ای، ساختار نامتوازن قدرت در منطقه، و بی‌ثباتی‌های داخلی

کشورهای عضو، به‌عنوان مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این سازمان متمرکز شده‌اند. درباره جنوب آسیا نیز پژوهش‌هایی انجام شده است. هاردز و همکاران (۲۰۱۳)، یکی از مهم‌ترین آثار را در این باره ارائه کرده‌اند. این دو پژوهشگر در نوشته خود با عنوان «فراسوی منطقه‌گرایی؟ همکاری منطقه‌ای، منطقه‌گرایی، و منطقه‌ای شدن در خاورمیانه»، وضعیت منطقه‌گرایی در جنوب غرب آسیا را تحلیل و بررسی کرده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که دولت‌های منطقه در شرایط آتارشی به‌سر می‌برند و منطقه‌گرایی در این منطقه، تحول و پیشرفتی نداشته است.

اثر مهم دیگر در این زمینه، «منطقه‌گرایی عربی: دیدگاه پساساختاری» نوشته سیلویا فورابولی (۲۰۱۶) است که با رویکردی پساساختاری، منطقه‌گرایی در غرب آسیا را از منظر اقتصاد سیاسی بررسی کرده است.

اخیراً نیز کورانی (۲۰۲۰) در نوشته خود با عنوان «خاورمیانه در حال تغییر: نگاهی نو به پویای منطقه‌ای»، موضوع منطقه‌گرایی در جنوب غرب آسیا را بررسی کرده و نشان داده است که چگونه روندها، بازیگران، و موضوع‌های بین‌المللی، منطقه‌گرایی در این منطقه را تضعیف کرده است. «اکو و همگرایی منطقه‌ای» نیز یکی دیگر از آثار مهم درباره منطقه‌گرایی در جنوب غرب آسیا است. الهه کولایی (۲۰۰۰) در این نوشته، روند همگرایی در منطقه اکو و مشکلات و محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی اعضای اکو را بررسی کرده است.

بررسی آثار مرتبط با منطقه‌گرایی در آسیا نشان می‌دهد که این آثار در عین ارزشمند بودن، بیشتر بر یک نمونه خاص متمرکز شده و در تلاش برای فهم منطقه‌گرایی با استفاده از یک چارچوب نظری خاص بوده‌اند. این در حالی است که نوشته حاضر سعی دارد با رویکرد منطقه‌گرایی نوین موضوع منطقه‌گرایی و دلایل عدم شکل‌گیری همگرایی منطقه‌ای موفق در سه منطقه مهم آسیا، یعنی جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا را واکاوی کند.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

### ۲-۱. منطقه‌گرایی و انواع آن

منطقه تعریف یگانه‌ای ندارد و می‌تواند برپایه جغرافیا، کارکرد، سیاست، یا اقتصاد تعریف شود؛ اما به‌طور کلی، می‌توان منطقه را در قالب فضایی تعریف کرد که تعامل بین بازیگران و نهادها در یک جغرافیای مشخص در چارچوب آن انجام می‌شود. افزون‌براین، منطقه‌گرایی، به‌صورت ظرفیت منطقه برای تبدیل شدن به بازیگر خاصی تعریف می‌شود که به‌عنوان بخشی از ساختار جهان عمل می‌کند (Baysoy, 2020: 13).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای جهانی‌شدن، ایجاد گفتمان و گفتمان‌های منطقه‌ای است که مطالعات منطقه‌ای را باوجود افت و خیزها افزایش داده است (Beeson, 2009: 1). با افزایش به هم پیوستگی‌های اقتصادی ملی در عصر جهانی‌شدن اقتصاد، همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای (به ویژه امروزه برای کشورهای در حال توسعه) برای توسعه ملی اهمیت پیدا کرده است. راهبردهای منطقه‌ای ممکن است تاحدی بتوانند شکاف فعلی نظام اقتصاد جهانی را پر کنند. بحث‌های پیچیده زیادی درباره تأثیرهای احتمالی این همکاری که نتایج مبهمی دارد، مطرح شده است (Stuchlíková, 2008: 90). منطقه‌گرایی معمولاً به سه شکل تجلی می‌یابد: الف) سیستم‌های اتحاد نظامی مانند ناتو؛ ب) اتحادیه‌های اقتصادی مانند اتحادیه اروپا؛ و ج) گروه‌بندی‌های سیاسی‌ای مانند اتحادیه عرب. به لحاظ تاریخی، منطقه‌گرایی به دو نوع سنتی و مدرن تقسیم می‌شود که تفاوت‌های این دو عبارت‌اند از:

- در منطقه‌گرایی سنتی، اصرار خاصی بر بعضی اهداف وجود داشت و بیشتر ناشی از پیمان‌های امنیتی بود (مانند پیمان‌های ورشو، ناتو، سنتو، و... که بیشتر با رویکردهای امنیتی و نظامی تشکیل شده بودند). در منطقه‌گرایی مدرن، اهداف و فرایندها، چندبعدی هستند؛ مانند توسعه اقتصادی، تجاری، امنیتی، زیست‌محیطی، و اجتماعی (اتحادیه اروپا، آ.سه.آ، آن، مرکوسور، نفتا، و...) (Dehghani Firouzabadi, 2009: 138).

- در گذشته، منطقه‌گرایی روندی بود که از بالا شکل می‌گرفت. منطقه‌گرایی جدید، فرایندی چندبعدی است که در آن همکاری دولت‌ها برای مقابله با مشکلات داخلی، منطقه‌ای، و جهانی ضروری است؛

- منطقه‌گرایی در گذشته، بیشتر درون گرایانه و همراه با بی‌اعتمادی به متحدان بود. در شرایطی که برون‌گرایی و اعتقاد به وابستگی متقابل اقتصادی و امنیتی، یکی از ویژگی‌های منطقه‌گرایی نوین است (Simbar, 2004: 137).

- منطقه‌گرایی نوین، کنشگران گوناگونی، اعم از دولتی و غیردولتی، را دربر می‌گیرد که با یکدیگر همکاری فزاینده‌ای دارند. هرچند در بسیاری از مواقع این دولت‌ها هستند که با تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای، منطقه‌گرایی را آغاز، سازماندهی، و مدیریت می‌کنند، اما حفظ و گسترش آن در کنار کنشگران غیردولتی انجام می‌شود. دولت‌های ملی، سازمان‌ها، و نهادهای منطقه‌ای بین‌دولتی، کنشگران غیردولتی‌ای مانند نیروهای بازار، سازمان‌های غیردولتی جامعه مدنی و خود منطقه، چهار دسته بازیگران مهم در منطقه‌گرایی جدید به‌شمار می‌آیند (Nejadzandie & Talebi Arani, 2021: 190).

• منطقه‌گرایی نوین ممکن است در سطح فرومنطقه‌ای یا خرده‌منطقه‌ای، منطقه‌ای، و فرامنطقه‌ای/بین‌منطقه‌ای پیش رود. فرومنطقه‌ها، بخش‌های کم‌ویش متمایز کلان‌منطقه‌ای بزرگ هستند و در بیشتر موارد، همکاری فوق‌ملی فشرده‌تری را از خود به‌نمایش می‌گذارند. افزون‌براین، خرده‌مناطق، بین سطح ملی و سطح محلی قرار می‌گیرند؛ زیرا از سرزمین‌های فروملی تشکیل شده‌اند، نه از کشورها در معنای کلی کلمه. حتی شبکه‌های بیناشخصی‌ای ایجاد می‌شوند که مثلث‌های رشد، ازجمله نمونه‌های آشکار آن‌ها به‌شمار می‌آیند. در سطح دوم، منطقه‌گرایی، کل یک منطقه را دربر می‌گیرد و سایه یک سازمان منطقه‌ای را بر سراسر آن می‌گستراند. فرامنطقه‌ای/بینامنطقه‌ای از سطح منطقه‌ای فراتر می‌رود و بر روابط رسمی بین مناطق به‌عنوان موجودیت‌های حقوقی یا دست‌کم شبه‌حقوقی حاکم می‌شود و معمولاً سازمان‌های منطقه‌ای نیز آن‌ها را نمایندگی می‌کنند (Hettne, 2005: 232).

## ۲-۲. فرایند تشکیل منطقه/شکل‌گیری روابط منطقه‌ای

بی‌درنگ پس از جنگ جهانی دوم، فعالیت‌های جهانی به دو سمت جهت پیدا کرد: ساختاربندی جنگ سرد توسط قدرت‌های رقیب بزرگ و بازسازی اقتصادهای جنگ‌زده اروپا و ژاپن. تأثیر این دو جهت‌گیری در نخستین نسل از منطقه‌گرایی در اروپا، آسیا، و امریکا نمود یافت. ازیک‌سو، گروه‌بندی‌های منطقه‌ای با جهت‌گیری‌های نظامی برپایه رقابت‌های جنگ سرد شکل گرفت و ازسوی دیگر، سازمان‌هایی شکل گرفتند که هدف اقتصادی داشتند، اما به‌لحاظ راهبردی، در راستای منافع قدرت‌های بزرگ تشکیل شده بودند (Shafiei, 2006: 46). در مقایسه با این فرایند، همکاری‌های منطقه‌ای دهه ۱۹۸۰ و پس‌از آن، به‌لحاظ انگیزه و تظاهر، مستقل‌تر بودند و به‌همین دلیل، به منطقه‌گرایی مستقل (مانند اکو) نیز معروف شده‌اند. نسل سوم منطقه‌گرایی، در پایان جنگ سرد شکل گرفت. در نظم پس از جنگ سرد، هژمونی جهانی، نیازمند محتوا و ساختار جدیدی بود. در این دوره، الزامی برای گروه‌بندی‌های رقیب نظامی و راهبردی در راستای منطقه‌گرایی وجود نداشت. در نتیجه، گروه‌بندی‌های سنتی، دگرگونی‌های داخلی‌ای مانند گسترش را آغاز کردند. یکی از نمونه‌های این گروه‌ها، آسه‌آن است که صف‌بندی‌های دوران جنگ سرد را به‌هم زد و تمام کشورهای آن منطقه را در چارچوب خود قرار داد.

منطقه‌گرایی نوین، پدیده سیاسی چندبعدی و جامعی است که مسائل اقتصادی، امنیتی، زیست‌محیطی، و مسائل دیگری را دربر می‌گیرد و جزء جدایی‌ناپذیر دگرگونی جاری جهانی است. درواقع، این ضرورت‌ها و مسائل، زمینه ادراک، انتظارات، و آگاهی مشترک را فراهم می‌آورد. آگاهی مشترک، روابط منطقه‌ای، و گسترش تعاملات را به‌وجود می‌آورد و گاهی این امر سبب ایجاد سازمان منطقه‌ای

می‌شود. آگاهی مشترک از ضرورت‌های منطقه‌ای، سبب به‌وجود آمدن هویت مشترکی در میان اعضا می‌شود؛ به‌گونه‌ای که کنشگران عضو یک نهاد، خود را به‌عنوان «ما» تعریف می‌کنند. آن‌ها برپایه مجموعه‌ای از هنجارها به این هویت خود شکل بخشیده‌اند و هویت و سرنوشت مشترکی کسب کرده‌اند (Wendt, 1994: 390). هویت مشترک، تداوم پایداری منطقه‌ای و تداوم نهاد را در پی دارد.

پایداری روابط منطقه‌ای را می‌توان هم به‌صورت یک هدف و هم به‌شکل یک روند در نظر گرفت؛ ولی در دنیای واقعی، انسجام منطقه‌ای، طیفی است که حد پایین آن به‌مفهوم ادغام اقتصادی و حد بالای آن به‌مفهوم اتحاد سیاسی و درپیش گرفتن سیاست خارجی و امنیتی مشترک است. همگرایی اقتصادی به‌معنای تعمیق وابستگی متقابل در یک منطقه از طریق شاخص‌هایی چون تجارت درون منطقه‌ای و هماهنگ‌سازی رویه‌ها، استانداردها، مقررات بازرگانی، و هماهنگی در سیاست خارجی است (Omidi, 2009: 24). برخی شاخص‌ها و متغیرهای شکل‌دهنده روابط منطقه‌ای نیز می‌توانند هم به‌عنوان عامل پایداری و هم به‌عنوان عامل ناپایداری روابط منطقه‌ای عمل کنند. این شاخص‌ها عبارت‌اند از: عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی، عوامل سیاسی، عوامل اقتصادی، عوامل فرهنگی، و عوامل ادراکی.

### ۲-۳. نقش منطقه در فرایند تصمیم‌سازی جهانی

ساختار جغرافیای سیاسی جهان، الگوهای سیاسی-فضایی متنوعی دارد. این الگوها به‌لحاظ مقیاس جغرافیایی، ماهیت قدرت، و نقش آفرینی، با یکدیگر تفاوت دارند. به‌طور کلی، ساختار جغرافیای سیاسی جهان، از چهار سطح تشکیل می‌شود که به‌ترتیب عبارت‌اند از: (۱) سطح فروملی؛ (۲) سطح ملی؛ (۳) سطح منطقه‌ای؛ (۴) سطح جهانی. هریک از سطوح یادشده، ویژگی‌ها، ماهیت، قلمرو، قدرت، و کارکرد ویژه‌ای دارد و در مقیاس خود نیز از تنوع برخوردار است. سطوح ساختاری یادشده لزوماً رابطه‌ی ارگانیک کاملی ندارند. سطح منطقه‌ای در مقیاس محدود یا گسترده و در انواع گوناگون آن در دهه‌های اخیر گسترش زیادی پیدا کرده است و بیشتر کشورها به تأسیس ساختارهای منطقه‌ای علاقه‌مند شده‌اند؛ بنابراین، انتظار می‌رود که سطح منطقه‌ای، به‌عنوان الگوی سیاسی-فضایی قدرتمندی در نظام جهانی و ساختار جغرافیای سیاسی، نقش آفرینی کند.

سربرآوردن اردوگاه‌های اقتصادی، این ضرورت را برای کشورهای کنار گذاشته‌شده پیش می‌آورد که به‌هم پیوندند تا به‌طور کامل تحت‌الشعاع قرار نگیرند. منطقه‌گرایی توسعه‌خواه در چارچوب منطقه‌گرایی نوین می‌تواند راه‌حلی را برای بسیاری از مشکلات اقتصادی و توسعه‌ای جنوب و نیز برخی مشکلات شمال فراهم کند که جهانی‌شدن آن‌ها را تشدید کرده است. منطقه‌گرایی می‌تواند

مؤثرترین راه برای گشودن تدریجی اقتصادهای ملی و ادغام آن‌ها در اقتصاد جهانی در شرایط رقابتی باشد.

### جدول (۱): تعریف عملیاتی متغیرهای تقویت‌کننده یا تضعیف‌کننده هویت مشترک و شکل‌دهنده روابط

#### منطقه‌ای

| مفهوم                      | شاخص‌ها یا نشانه‌های تقویت‌کننده                                                                                                                                                                                              | مفهوم                      | شاخص‌ها یا نشانه‌های تضعیف‌کننده                                                                                                                                                                                 |
|----------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی | ۱. گسیختگی فضایی-جغرافیایی<br>۲. اختلافات ارضی و مرزی<br>۳. فقدان اختلافات قومی<br>۴. محو شدن تهدیدات امنیتی                                                                                                                  | عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی | ۱. عدم گسیختگی فضایی-جغرافیایی<br>۲. نبود اختلافات ارضی و مرزی<br>۳. اختلافات قومی<br>۴. تهدیدات امنیتی                                                                                                          |
| عوامل سیاسی                | ۱. تفاوت در شکل حکومت‌ها<br>۲. تضاد در منافع ملی<br>۳. وابستگی‌های سیاسی دولت‌ها<br>۴. نبود انسجام سیاسی در کشورها<br>۵. عضویت یا گرایش به سازمان‌های رقیب<br>۶. ناکارآمدی نظام داخلی<br>۷. حل و فصل غیرمسالمت‌آمیز اختلاف‌ها | عوامل سیاسی                | ۱. تشابه شکل حکومت‌ها<br>۲. همخوانی منافع ملی<br>۳. استقلال نسبی سیاسی دولت‌ها<br>۴. انسجام سیاسی کشورها<br>۵. عدم عضویت یا گرایش به سازمان‌های رقیب<br>۶. کارایی نظام داخلی<br>۷. حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات |
| عوامل اقتصادی              | ۱. تفاوت در نظام‌های اقتصادی<br>۲. مکمل نبودن اقتصادی<br>۳. نبود زیرساخت‌های اقتصادی<br>۴. تفاوت در میزان توسعه اقتصادی                                                                                                       | عوامل اقتصادی              | ۱. تشابه نظام‌های اقتصادی<br>۲. هم‌تکمیلی اقتصادی<br>۳. وجود زیرساخت‌های اقتصادی مناسب<br>۴. برابری نسبی میزان توسعه اقتصادی                                                                                     |
| عوامل فرهنگی               | ۱. اختلافات دینی و ایدئولوژیکی<br>۲. فرهنگ سیاسی انحصارگرا                                                                                                                                                                    | عوامل فرهنگی               | ۱. فقدان اختلافات دینی و ایدئولوژیکی<br>۲. فرهنگ سیاسی کثرت‌گرا                                                                                                                                                  |
| عوامل ادراکی               | ۱. احساس توزیع نابرابر مزایا و منافع<br>۲. احساس هزینه‌های بالا<br>۳. نبودن ضرورت و اجبار خارجی                                                                                                                               | عوامل ادراکی               | ۱. احساس توزیع برابر مزایا و منافع<br>۲. احساس هزینه‌های اندک<br>۳. وجود ضرورت و اجبار خارجی                                                                                                                     |

منبع: یافته‌های پژوهش

اقتصاد منطقه‌ای، به عنوان گامی در جهت اقتصاد جهانی می‌تواند با حذف موانع گمرکی در منطقه، دسترسی شرکت‌ها به بازارهای گسترده‌تر را عملی کند و موانع را از سر راه انتقال سرمایه و فناوری در محدوده منطقه بردارد. چون هدف غایی، انجام تجارت آزاد جهانی است، چنانچه پیمان‌های تجاری منطقه‌ای به سوی هدف اصلی، که رفع موانع تجارت چندجانبه است گام بردارند، سنگ بنای تجارت آزاد

جهانی به‌درستی گذاشته خواهد شد. اگر ترتیبات منطقه‌ای، حاضر به پذیرش این امر شوند، انحراف تجاری به حداقل خواهد رسید و شرایط دسترسی آسان به منابع و کالاها برای تمام کشورها فراهم خواهد شد. کارشناسان تجارت بین‌الملل، منطقه‌گرایی را بندرگاهی امن و ابزاری برای رویارویی با فرازونشیب‌های بازارهای جهانی به‌شمار می‌آورند. آن‌ها منطقه‌گرایی را دریچه‌ای برای اصلاح خط‌مشی‌های داخلی می‌دانند. ادغام اقتصادی در سطح منطقه‌ای، تأکیدی است بر جهانی شدن از طریق منطقه‌گرایی. مناطق، پدیده‌های بالنده‌ای هستند که به‌گونه‌ای مبهم، هم بخشی از روند جهانی شدن را تشکیل می‌دهند، هم آن را پیش می‌برند، و هم بر ضد آن واکنش نشان می‌دهند و آن را تعدیل می‌کنند؛ بنابراین، منطقه‌گرایی، خواسته یا ناخواسته، می‌تواند راهی به‌سوی جهان‌گرایی باشد.

روندهای فعلی تشکیل مناطق، بیشتر از گذشته از «پایین» و «درون» شکل می‌گیرند و نه تنها الزامات اقتصادی، بلکه شرایط بوم‌شناختی و امنیتی نیز کشورها و جوامع را به‌سوی همکاری در بستر گونه‌های تازه‌ای از چارچوب‌های منطقه‌گرایانه سوق می‌دهد. اکنون دولت‌ها، تنها بازیگران فعال در پس طرح‌های منطقه‌گرایی نیستند، بلکه شمار زیادی از انواع گوناگون نهادها، سازمان‌ها، و جنبش‌ها نیز در آن‌ها فعالیت دارند. وانگهی، منطقه‌گرایی امروزی، درون‌نگر<sup>۱</sup> نیست، بلکه برون‌نگر<sup>۲</sup> است که این خود، بازتاب وابستگی متقابل ژرف‌تری است که در اقتصاد جهانی امروز وجود دارد. به‌این ترتیب، «منطقه‌گرایی باز»<sup>۳</sup> به‌عنوان یکی از الزامات منطقه‌گرایی نوین، راهی برای دست‌وپنجه نرم کردن با دگرگونی جهانی است؛ زیرا شمار فزاینده‌ای از دولت‌ها دریافته‌اند که فاقد توانایی و ابزارهای لازم برای انجام این کار در سطح «ملی» هستند (Hettne & et al., 2001: xvi).

#### ۴-۲. پشتوانه‌های نظری منطقه‌گرایی

رویکردهای گوناگونی به منطقه‌گرایی وجود دارد: دسته نخست، روابط منطقه‌ای را تلاشی برای رفع تهدیدات خارجی به‌شمار می‌آورند (به‌عنوان مثال: Wight, 1987: 122)؛ برپایه این رویکرد، اتحادها نه براساس اصول، بلکه برپایه مصالح شکل می‌گیرند و مهم‌ترین هدف از ایجاد اتحادها نیز جلوگیری از دستیابی یک یا مجموعه‌ای از کشورها به موقعیت مسلط است. دسته دوم، روابط منطقه‌ای را تلاشی برای

- 
1. Introverted
  2. Extroverted
  3. Open Regionalism

رفع تهدیدهای داخلی می‌دانند (به‌عنوان مثال: Larson, 1991; David, 1991)؛ برپایه این رویکرد، فهم بهتر و دقیق‌تر مقوله اتحادها در نظام بین‌الملل، نیازمند پرهیز از تحلیل‌های سیستمی و تمرکز بر عوامل داخلی کشورها است. دسته سوم، به روابط منطقه‌ای، به‌مثابه افزایش توان کارکردی می‌نگرند. این نظریه‌ها که بیشتر از سوی نظریه‌پردازان مکاتب ایدئالیسم و لیبرالیسم مطرح می‌شوند خود، دربردارنده چندین نظریه، ازجمله نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی هستند. دسته چهارم، روابط منطقه‌ای را ناشی از همسانی‌های بین‌دهنی می‌دانند (به‌عنوان مثال: Buzan, & Waever, 2005)؛ برپایه این رویکرد، عوامل و مؤلفه‌های ذهنی، ازجمله همانندی‌های ایدئولوژیک و هویتی، ازجمله متغیرهایی به‌شمار می‌آیند که برخی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، برای تبیین فرایند شکل‌گیری اتحادها به آن‌ها توجه داشته‌اند.

جیمز دوئرتی و رابرت فالتزگراف<sup>۱</sup>، بر این نظرند که نظام‌های سیاسی، به‌دلیل وجود ارزش‌های مشترک و فراگیر میان اعضایشان و به‌سبب وجود توافقی عمومی درباره چارچوب نظام مربوطه، به انسجام و همبستگی دست یافته و آن را حفظ می‌کنند. به‌نظر این دو پژوهشگر، نظام‌ها برپایه اجماع شکلی (یا توافق عمومی درباره چارچوب سیاسی و رویه‌های حقوقی حل و فصل مسائل) و اجماع ماهوی (یا توافق عمومی درباره راه‌حل‌های مسائل موجود در نظام سیاسی) استوارند و هرچه اجماع شکلی و ماهوی گسترده‌تر باشد، همگرایی نیز بیشتر خواهد بود.

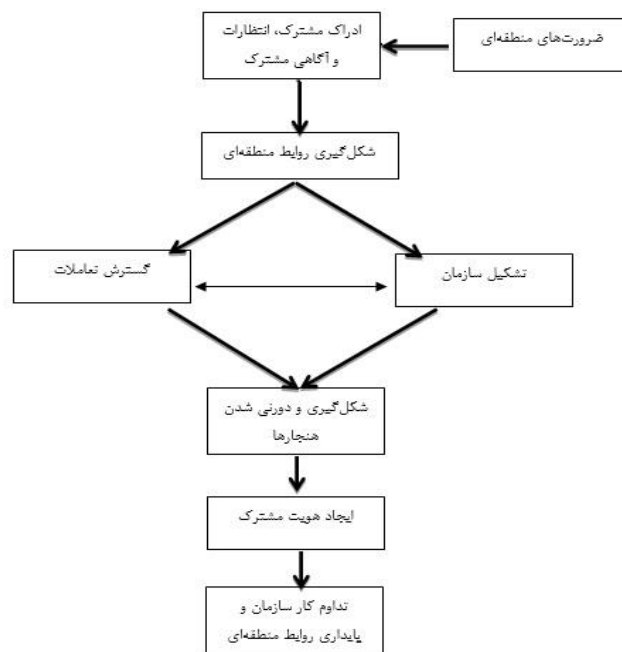
الگوی نظری پیشنهادی پژوهش حاضر در قالب شکل شماره (۱) نشان داده شده است. در این الگو، ضرورت‌های منطقه‌ای به شکل‌گیری سازمان و گسترش تعاملات می‌انجامد. نهادینه شدن هویت مشترک منطقه‌ای، براساس نسبت درونی شدن هنجارها بین کشورهای عضو، معنا می‌یابد و درجه نهادینه شدن هویت مشترک، پایداری روابط منطقه‌ای را مشخص می‌کند.

### ۳. منطقه‌گرایی در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا

مطالعه معماری منطقه‌ای آسیا در سال‌های اخیر به مهم‌ترین حوزه مطالعاتی تبدیل شده است. سیاست‌های امنیتی منطقه با نقش درحال‌افزایش چین، درگیری دوباره ایالات متحده در منطقه، تنش در روابط دو کره، و اختلاف‌های سرزمینی، تغییر کرده است (Murray, 2010: 597). آسیا برای تداوم رشد و توسعه یافتگی و کسب موقعیت و جایگاه درخور در نظام بین‌الملل، نیازمند بازتعریف هویت آسیایی و

1. James Dougherty and Robert Pfaltzgraff

حرکت تدریجی به سوی انسجام و همبستگی آسیایی است. آسیا در گذشته به دلیل پراکندگی جغرافیایی، برخورداری از ادیان و فرهنگ و زبان‌های گوناگون، نظام‌های سیاسی و اقتصادی متفاوت، و بروز اختلاف‌ها و جنگ‌ها نتوانسته است از خود تعریفی ارائه دهد که نمایانگر هویت و همبستگی آسیایی باشد.



شکل (۱): الگوی نظری پژوهش

منبع: یافته‌های پژوهش

دگرگونی‌های دهه‌های اخیر در نظام بین‌الملل که با ویژگی‌های جهانی‌شدن، منطقه‌گرایی، و توجه جدی به رشد اقتصادی همراه بوده است، شرایط جدیدی را برای آسیا رقم زده است. سازمان‌های پرشماری در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا تشکیل شده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: اکو<sup>۱</sup>، آسه‌آن<sup>۲</sup>، سارک<sup>۳</sup> و شورای همکاری خلیج فارس<sup>۴</sup> که در ادامه، روند همگرایی در هریک از این مناطق را بررسی کرده‌ایم.

1. Economic Cooperation Organization (ECO)
2. Association of South East Asian Nations (ASEAN)
3. South Asian Association of Regional Cooperation (SAARC)
4. Gulf Cooperation Council (GCC)

## ۳-۱. همگرایی در منطقه جنوب شرق آسیا

منطقه جنوب شرق آسیا، از طریق آسه‌آن به‌سوی همگرایی حرکت کرده است. در اوت ۱۹۶۷، پنج کشور در بانکوک، معاهده‌ای را امضا کردند که به «آسه‌آن» معروف شد. در این معاهده دربارهٔ هفت اصل، اجماع شد: رشد اقتصادی، پیشرفت اجتماعی، و توسعه فرهنگی؛ صلح و ثبات منطقه‌ای؛ همکاری‌های اقتصادی، فرهنگی، تکنیکی، علمی، و اداری؛ حمایت متقابل در تحقیقات و آموزش؛ همکاری در کشاورزی و صنعت، تجارت، و بهبود استانداردهای زندگی؛ همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی دیگر؛ و ارتقای مطالعات جنوب شرق آسیا (Severino, 2008: 2-3).

با توجه به پایان جنگ سرد، کشورهای عضو این اتحادیه تلاش کردند تا از یک الگوی امنیتی برای همگرایی بهره‌گیرند و به‌همین دلیل، توانستند با ایجاد تغییراتی در اهداف و کارکردهای اتحادیه، زمینه‌های لازم را برای بقا و تداوم آن فراهم کنند. براین اساس، کشورهایی مانند ویتنام، لائوس، میانمار، و کامبوج به عضویت این اتحادیه درآمدند (Soltani & et.al., 2014: 503). اگرچه عضویت این کشورها، موفقیتی برای اتحادیه به‌شمار می‌آمد، ولی ناهمگونی را در داخل آن افزایش داد و سبب دودستگی شد. دو تحول عمده در سیر حرکت این اتحادیه دیده می‌شود: نخست، توسعه «راه آسه‌آن»<sup>۱</sup> که به گفته نیکولاس بوس<sup>۲</sup>، روشی است که آسه‌آن برای حل و فصل درگیری‌ها ایجاد کرده است (Karimi & et al., 2016: 79) و دوم، انعقاد توافق‌نامهٔ افتا<sup>۳</sup> که در سال ۱۹۹۲، با هدف ایجاد جامعهٔ اقتصادی آسه‌آن امضا شد. راه آسه‌آن، دربردارندهٔ هنجارهای رفتار و تعامل است و اصول عدم مداخله، احترام به حاکمیت یکدیگر، حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها، اجماع‌سازی، و دوری از تقابل را دربر می‌گیرد (Murray, 2010: 599). این اصول، به مهم‌ترین هستهٔ منطقه‌گرایی در جنوب شرق آسیا تبدیل شده‌اند. یکی از مهم‌ترین کاربردهای راه آسه‌آن، حل مسالمت‌آمیز بحران کامبوج بود (Karimi & et al., 2016)؛ اما بحران روهینگیا و پاسخ ناکافی آسه‌آن به این بحران نشان داد که این منطقه هنوز برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات، راه درازی در پیش دارد. ناهمانندی‌های فرهنگی-اجتماعی و ناهمسان بودن ساختارهای سیاسی کشورهای عضو، از مهم‌ترین دلایل واکنش ضعیف آسه‌آن به بحران یادشده بود. آسه‌آن در بحران یادشده بسیار دیر واکنش نشان داد و با چالش‌های پرشماری نیز روبه‌رو شد (Shafiei, 2018: 190).

1. ASEAN Way

2. Nikolas Busse

3. ASEAN Free Trade Area (AFTA)

تشکیل جامعه اقتصادی آسه‌آن و معاهدات دیگر برای حذف تدریجی تعرفه‌ها، سبب همگرایی بیش‌ازپیش کشورهای منطقه شد. تجارت درون‌منطقه‌ای آسه‌آن از دهه ۱۹۷۰ به صورت تصاعدی رشد داشته است و از ۱۲ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۲۲/۹ درصد در سال ۲۰۱۷ رسیده است (ASEAN, 2018). یکی از عمده‌ترین مسائل پیش روی این اتحادیه، عضویت هم‌زمان کشورهای منطقه در پیمان‌های مختلف دو یا چندجانبه با کشورهای همسایه مانند چین، هند، ژاپن، و استرالیا است که مانع رشد بیشتر تجارت درون‌منطقه‌ای شده است (Baldwin, 2008: 5)؛ به‌عنوان مثال، حجم مبادله تجاری چین با کشورهای منطقه، حدود ۴۴۱ میلیارد دلار (یعنی به‌تنهایی نزدیک به ۲۰ درصد از کل تجارت منطقه‌ای) است که این کشور را به نخستین شریک تجارت خارجی کشورهای عضو اتحادیه تبدیل کرده است (ASEAN, 2018).

نهادینگی ضعیف و شرایط متفاوت، ایجاد انسجام عمیق در آسیای جنوب شرقی را با مشکل روبه‌رو کرده است. برخی بر این نظرند که منطقه‌گرایی آسیایی از نوع باز است. منطقه‌گرایی باز، تلاشی در راستای رسیدن به سازگاری میان همگرایی منطقه‌ای و همگرایی چندجانبه در چارچوب سازمان تجارت جهانی و برای اطمینان یافتن از کارکرد توافقات منطقه‌ای به‌عنوان پلکانی برای آزادسازی جهانی بیشتر است؛ درواقع، منطقه‌گرایی، پله‌ای برای آزادسازی جهانی است (Stuchlíková, 2008: 99). به‌طورکلی، اگرچه شکل‌گیری آسه‌آن مبتنی بر منطق نتایج بود، یعنی دولت‌های منطقه، این سازمان را به‌منظور برقراری صلح و آرامش و افزایش تعاملات همکاری‌جویانه در حوزه‌های گوناگون تشکیل دادند، اما تداوم و گسترش آن و به‌عبارتی، تحقق همگرایی در آن، برپایه منطق تناسب، مبتنی بر هنجارها و درونی شدن آن‌ها در میان اعضا در فرایندی از یادگیری اجتماعی پیچیده بود (Koulaei & Sazmand, 2011: 67).

### ۳-۲. همگرایی در منطقه جنوب آسیا

همگرایی منطقه‌ای در جنوب آسیا در تأسیس سارک نمود یافته است. سارک، بزرگ‌ترین سازمان منطقه‌ای با شرکت کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، سریلانکا، بوتان، مالدیو، و نپال است که در سال ۱۹۸۵ با اهدافی چون ارتقای رفاه و بهبود کیفیت اجتماعی، تسریع رشد اقتصادی، توسعه اقتصادی و فرهنگی در منطقه، فراهم کردن زندگی شرافتمندانه برای مردم کشورهای منطقه، ارتقا و تحکیم خوداتکایی جمعی، تفاهم و درک مشکلات اعضا، ارتقای همکاری و کمک متقابل در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، فنی، و علمی، تحکیم همکاری با سایر کشورهای در حال توسعه و تحکیم همکاری میان اعضا در مجامع بین‌المللی، آغاز به کار کرد و در طول سال‌های فعالیت خود، همواره در تلاش بوده

است که اهداف و اصول اولیه و اساسی تصویب‌شده را عملی، و منطقه‌گرایی را در این منطقه تثبیت کند (SAARC Secretariat, 2018). سارک، از زمان بنیان‌گذاری تاکنون، مجموعه اقداماتی را انجام داده که مهم‌ترین آن‌ها به بخش‌های کشاورزی، سلامت و بهداشت، توانمندسازی زنان و جوانان و حمایت از کودکان، کاهش فقر و توسعه منابع انسانی مربوط بوده است (Aghajari & Sadat Rostamifar, 2012: 18).

جنوب آسیا، یکی از آخرین مناطقی است که با وقوع چالش منطقه‌گرایی نوین، بیدار شده است و هنوز در چارچوب آسیا، تاحدودی منزوی است. سازمان سارک، به‌عنوان سازمان منطقه‌ای جنوب آسیا، اختیار چندانی از خود ندارد و همه‌چیز به اراده سیاسی دولت‌های عضو مربوط می‌شود. به‌لحاظ نهادی، سارک مقدمات همکاری منطقه‌ای را فراهم کرده است. در حال حاضر می‌توان از بسترسازی سارک برای همکاری منطقه‌ای صحبت کرد تا همگرایی. هرچند سارک توانسته است برنامه‌های درازمدتی را برای ایجاد منطقه آزاد تجاری تدارک ببیند، ولی اعضای اصلی آن هنوز در تصویب اسناد اولیه نیز دچار ناهم‌سویی هستند. به‌نظر می‌رسد، با اینکه سارک توانسته است یک راهبرد تجاری درازمدت را برای منطقه آسیای جنوبی ترسیم کند، اما اجرای این طرح با موانع زیادی روبه‌رو است. سارک در حوزه‌های دیگر موردعلاقه اعضا (مانند فقرزدایی و کشاورزی) اسنادی را تصویب و برپایه آن‌ها، نهادهایی را نیز ایجاد کرده است، ولی همانند اکو، کارنامه درخشانی نداشته است (Omidi, 2009: 283).

یکی از مهم‌ترین عوامل واگرایی منطقه سارک، فقر شدید و مکمل نبودن اقتصاد این کشورها است؛ زیرا بیشتر این کشورها، جزو کشورهای درحال توسعه جهان هستند و کشاورزی، خدمات، و صادرات مواد اولیه، مهم‌ترین منابع درآمدی آن‌ها به‌شمار می‌آیند. همین عامل سبب شده است که روابط تجاری کشورها، به‌جای درون منطقه‌ای بودن، برون منطقه‌ای باشد. به‌همین سبب، حجم تجارت درون منطقه‌ای، حدود ۵ درصد است که نشان‌دهنده مکمل نبودن اقتصادی کشورهای این منطقه است (The World Bank, 2016).

### ۳-۳. همگرایی در منطقه جنوب غرب آسیا

منطقه‌گرایی از همان آغاز شکل‌گیری نظام دولت مدرن در این منطقه، در دستور کار قرار گرفت، ولی در بسیاری از موارد، ناکام ماند؛ از دوران جنگ جهانی اول، تلاش اعراب برای تشکیل ترتیبات سیاسی پان‌عربی در غرب آسیا شروع شد، ولی با موانع جدی‌ای روبه‌رو شد؛ به‌گونه‌ای که با نفوذ فزاینده قدرت‌های منطقه‌ای و تداوم نزاع‌های منطقه‌ای، بی‌نتیجه ماند. این روند در دوران جنگ سرد نیز تداوم داشت. سازمان‌های منطقه‌ای، از جمله شورای همکاری خلیج فارس و اکو، موفقیت چندانی در پیشبرد

منطقه‌گرایی نداشتند؛ به گونه‌ای که در بهترین حالت، نوعی همکاری گزینشی را ترویج و در بدترین حالت، روندهای منطقه‌ای را به‌سوی تشدید درگیری‌ها سوق دادند (Nejadzandie & Talebi Arani, 2021: 199).

اکو، میراث‌دار سازمان همکاری عمران منطقه‌ای است که در سال ۱۹۶۴ تأسیس شد و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به حیات آن پایان داد. از سال ۱۹۸۵، سه کشور ایران، ترکیه، و پاکستان، تلاش‌های تازه‌ای را برای توسعه همکاری‌های منطقه‌ای آغاز کردند. سازمان همکاری عمران منطقه‌ای، این‌بار با نام سازمان همکاری‌های اقتصادی (اکو)، دور جدیدی از فعالیت‌های خود را شروع کرد (Bijan & Rahmani Vasoukalaei, 2016: 52). تا سال ۱۹۹۰، این سازمان، تحرک و پویایی چشمگیری نداشت. با فروپاشی شوروی، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین، افغانستان، خواستار پیوستن به این سازمان شدند؛ پیوستن این اعضای جدید به سازمان، تحرک ویژه‌ای بخشید. اعضای اکو برای همکاری ارتباطی و ضرورت تقویت ارتباطات تجاری توافق کردند. پروتکل تعرفه‌های ترجیحی، حمل‌ونقل و ارتباطات، همکاری‌های انرژی، مسائل زیست‌محیطی و طرح جامع منطقه‌ای برای کنترل مواد مخدر از موضوع‌های موردتوجه اعضای اکو بود.

به‌لحاظ انسجام اجتماعی، اکو امتیازهای بیشتری برای همگرایی دارد و گوناگونی اجتماعی در آسه‌آن، بسی بیش از اکو است؛ ولی به‌لحاظ انسجام سیاسی، اقتصادی، و سازمانی، وضعیت آسه‌آن مطلوب‌تر است. مشکل بنیادی اکو، نبود زمینه و امکانات برای همکاری اقتصادی نیست، بلکه نبود اراده سیاسی و زیرساخت‌های نهادی برای پویاسازی این سازمان است. نگاهی به سازمان اکو نشان می‌دهد که اعضای آن، انسجام معناداری ندارند؛ زیرا هریک از آن‌ها دچار وابستگی‌های سیاسی و علایق متفاوتی هستند. اعضای اکو، خود را متعلق به یک منطقه جغرافیایی نمی‌دانند؛ برای نمونه، ترکیه بیش از آنکه به ارتباط آسیایی خود اهمیت دهد، در پی پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است. پاکستان نیز به‌لحاظ جغرافیایی و فرهنگی، بیشتر متمایل به حوزه شبه‌قاره هند است. این وابستگی‌ها و علایق سیاسی متفاوت، امکان انسجام سیاسی را از بین برده است (Mostaghimi & Ghavam Maleki, 2008: 129-140). به‌لحاظ امنیتی-نظامی، اعضای اکو، نگاهی برون‌گرایانه داشته‌اند و ائتلاف‌ها و اتحادهای نظامی آن‌ها، بیشتر با قدرت‌های منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای بوده، یا در چارچوب همکاری‌های دوجانبه، محدود مانده است (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۶). شبکه‌های ارتباطی ضعیف، حجم محدود تجارت درون‌منطقه‌ای (حدود ۱۰ درصد از حجم کل تجارت (ECO Secretariat Staff Papers, 2015)، جنبه‌های محدود هم‌تکمیلی اقتصادی،

دیدگاه متضاد اعضا در برابر طرح‌های اقتصادی، فقدان احساس تعلق منطقه‌ای در میان شهروندان، فقدان کثرت‌گرایی، و وابستگی سیاسی برخی از اعضا، از مهم‌ترین موانع تعمیق همگرایی در میان اعضای اکو است.

شورای همکاری خلیج فارس، دومین سازمان مهم منطقه جنوب غرب آسیا است. اشغال افغانستان توسط شوروی، وقوع انقلاب اسلامی در ایران، و ناکامی عراق در حمله به ایران، سران کشورهای عرب خلیج فارس را به تفکر واداشت و در پی آن، عربستان، فرصت را برای طرح دوباره مسئله تشکیل اتحادیه‌ای منطقه‌ای مناسب یافت؛ از این رو، وزیران امور خارجه عربستان، کویت، عمان، قطر، بحرین، و امارات در سال ۱۹۸۱، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس را اعلام کردند. اعضا تصمیم گرفتند که شورا، چارچوبی را برای هماهنگی سیاست‌های دولت‌های عضو به وجود آورد که در ضمن، به مسئله امنیت و ثبات در منطقه خلیج فارس نیز توجه داشته باشد (Afrasiabpour, 2014: 193). این شورا، هدف از تأسیس خود را مجموعه‌ای از همکاری‌های سیاسی، اقتصادی، تجاری، فرهنگی، فنی و بهداشتی، مالی و اجتماعی، و... مطرح کرد، اما می‌توان گفت، هدف و انگیزه اصلی آن، هماهنگی سیاست‌های دفاعی، امنیتی، و یک کاسه کردن توانایی‌ها برای مقابله با تهدیدهای مشترک خارجی، به‌ویژه انقلاب اسلامی ایران بود.

شورای همکاری خلیج فارس، از جمله سازمان‌های منطقه‌ای است که در قیاس با سازمان منطقه‌ای دیگری مانند اکو یا آسه‌آن، می‌توان آن را یک محدوده جغرافیایی خواند که در آن یک گروه‌بندی واقعی و طبیعی، شش کشور عضو را دربر می‌گیرد. همسایگی جغرافیایی، باعث شده است که اعضای آن، برای توسعه بخش‌های حمل‌ونقل و ارتباطات و همچنین، طرح‌ریزی شبکه سراسری گاز اقدام کنند. دومین عامل پیونددهنده کشورهای عضو شورا، شباهت نظام‌های سیاسی آن‌ها است که باعث شده است، دغدغه‌های امنیتی و سیاسی یکسانی داشته باشند. همچنین، اعضا درک مشترکی از امنیت دارند. این شورا از زمان شکل‌گیری، در برابر چالش‌های امنیتی موجود در محیط منطقه بی‌ثباتی مانند خلیج فارس، سیاست هماهنگی را درپیش گرفته است. همچنین، کشورهای عضو آن، از نظام‌های اقتصادی همانند، یعنی متکی به صادرات منابع فسیلی برخوردارند که البته گاهی سبب رقابت بین این کشورها شده است (Abbasi & Shokri, 2015: 227-236). در شورای همکاری خلیج فارس، سهم تجارت درون منطقه‌ای، باوجود تعرفه‌های پایین، حدود ۱۰ درصد است (IMF, 2018) که نشان می‌دهد که در مقایسه با بلوک‌های تجاری مانند آسه‌آن یا اتحادیه اروپا، دچار نوعی ضعف مکمل بودن اقتصادی و رژیم‌های تجارت آزاد و در نتیجه، پایین بودن مبادلات درون منطقه‌ای است.

در مجموع، اگر چالش‌هایی از بعد اقتصادی (مانند ضعف الگوی تنوع اقتصادی، ایجاد مکمل بودن اقتصادی، حجم پایین تجارت درون منطقه‌ای) و سیاسی (فقدان دموکراسی) در شورای همکاری خلیج فارس وجود دارد، این چالش‌ها در بلندمدت با سیاست پیش‌بینی‌شده، حل‌شدنی هستند. در کل، شورا با چالش‌ها و محدودیت‌های درون منطقه‌ای زیادی روبه‌رو نیست و موفقیت همگرایی منطقه‌ای در بستر سامانه منطقه‌ای آن امکان‌پذیر است (Abbasi & Shokri, 2015: 239).

#### ۴. بررسی مقایسه‌ای منطقه‌گرایی در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا

در نظریه‌های ژئوپلیتیک، اعتقاد بر این است که تقارن جغرافیایی و ارتباط سیاسی دوجانبه و چندجانبه، سیاست خارجی کشورهای منطقه را شکل می‌دهد و سیاست خارجی کشورهای منطقه، به شدت از یکدیگر تأثیر می‌پذیرد. هرچه تقارن جغرافیایی بیشتر باشد، اثرپذیری متقابل بیشتر است و بسته به نوع روابط متقابل و همانندی‌های سیاسی و فرهنگی و مکمل بودن اقتصادی، انتظار می‌رود که روابط منطقه‌ای منسجم‌تری بین آن‌ها وجود داشته باشد.

براین اساس، مهم‌ترین عناصری که مانع انسجام سازه‌های منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا می‌شوند عبارت‌اند از: عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی شامل گسیختگی فضایی-جغرافیایی، اختلاف‌های ارضی و مرزی، اقلیت‌های قومی، محو شدن تهدیدات امنیتی؛ عوامل سیاسی، شامل تفاوت در شکل حکومت‌ها، تضاد در منافع ملی، وابستگی‌های سیاسی دولت‌ها، نبود انسجام سیاسی در کشورها، عضویت یا گرایش به سازمان‌های رقیب، ناکارایی نظام داخلی، حل و فصل غیرمسالمت‌آمیز اختلافات؛ عوامل اقتصادی، شامل تفاوت در نظام‌های اقتصادی، رقابت اقتصادی به جای مکمل بودن اقتصادی، نبود زیرساخت‌های اقتصادی، تفاوت در میزان توسعه اقتصادی؛ عوامل فرهنگی شامل اختلافات دینی و ایدئولوژیکی و فرهنگ سیاسی انحصارگرا؛ و عوامل ادراکی، شامل احساس توزیع نابرابر مزایا و منافع، احساس هزینه‌های بالا، فقدان ضرورت و اجبار خارجی. انطباق این عوامل و شاخص‌ها با سازمان‌های منطقه‌ای جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا در جدول شماره (۲) نشان داده شده است.

همچنین، با توجه به تعریفی که از منطقه‌گرایی نوین و سنتی در بخش تعریف مفاهیم ارائه شد، نگاهی به وضعیت سازمان‌های منطقه‌ای جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا نشان می‌دهد که به دلایل زیر، منطقه‌گرایی در این مناطق از نوع سنتی است:

جدول (۲): بررسی مقایسه‌ای عوامل تضعیف‌کننده روابط منطقه‌ای در سازمان‌های منطقه‌ای جنوب شرق،

جنوب، و جنوب غرب آسیا

| عوامل                      | آسه آن                                 | سارک | اگو | جی.سی.سی |
|----------------------------|----------------------------------------|------|-----|----------|
| عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی | گسیختگی فضایی-جغرافیایی                | -    | -   | -        |
|                            | اختلافات ارضی و مرزی                   | +    | +   | +        |
|                            | اختلافات قومی                          | +    | +   | -        |
|                            | محو شدن تهدیدات امنیتی                 | -    | +   | -        |
| عوامل سیاسی                | تفاوت در شکل حکومت‌ها                  | +    | +   | -        |
|                            | تضاد در منافع ملی                      | -    | +   | +        |
|                            | وابستگی سیاسی دولت‌ها                  | +    | +   | -        |
|                            | نبود انسجام سیاسی در کشورها            | +    | +   | -        |
|                            | عضویت یا گرایش به سازمان‌های رقیب      | +    | +   | -        |
|                            | ناکارایی نظام داخلی                    | +    | -   | +        |
|                            | حل و فصل غیرمسالمت‌آمیز اختلافات       | -    | +   | -        |
| عوامل اقتصادی              | تفاوت در نظام‌های اقتصادی              | -    | +   | -        |
|                            | رقابت اقتصادی به جای مکمل بودن اقتصادی | -    | +   | +        |
|                            | نبود زیرساخت‌های اقتصادی               | -    | +   | -        |
|                            | تفاوت در میزان توسعه اقتصادی           | +    | +   | -        |
| عوامل فرهنگی               | اختلافات دینی و ایدئولوژیکی            | +    | +   | -        |
|                            | فرهنگ سیاسی انحصارگرا                  | -    | +   | +        |
| عوامل ادراکی               | احساس توزیع نابرابر مزایا و منافع      | -    | +   | -        |
|                            | احساس بالا بودن هزینه‌ها               | -    | -   | -        |
|                            | فقدان ضرورت و اجبار خارجی              | +    | +   | -        |

توضیح جدول: + عامل تضعیف‌کننده وجود دارد؛ - عامل تضعیف‌کننده وجود ندارد.

منبع: یافته‌های پژوهش

• منطقه‌گرایی در این مناطق، به دلایل ژئوپلیتیکی، از بیرون از منطقه تحمیل شده است که درواقع، حاصل ادراک مشترک یا برآمده از نیاز طبیعی مناطق نبوده است؛ به‌عنوان مثال، سازمان آسه‌آن، در ابتدای جنگ سرد، سازوکاری بود که با حمایت غرب در راستای مقابله با کمونیسم در منطقه آسیای جنوب شرقی تأسیس شد و بیشتر، مسائل امنیتی را در نظر داشت تا اقتصادی. دلیل اینکه تا چندین سال پس از تأسیس این سازمان، کشورهای عضو، نه ساختار مستحکم اقتصادی‌ای داشتند و نه به‌صورت منطقه‌ای

همکاری اقتصادی می‌کردند، این بود که اقتصاد آن‌ها مکمل نبود و به دلیل رقابت در کسب بازارهای موردنظرشان، در مقابل هم قرار می‌گرفتند. تنها کمک قدرت‌های اقتصادی بزرگی مانند ایالات متحده آمریکا و ژاپن بود که اتحادیه را سرپا نگه می‌داشت (Shahriari, 2009: 84)؛

• منطقه‌گرایی در آسیا، از ترتیبات تجاری میان کشورها فراتر نمی‌رود. تجارت، هرگز زمینه کافی برای همکاری نیست؛ زیرا کشورهای همسایه در مناطقی که از منابع مشابهی برخوردار بودند، مکمل یکدیگر نبودند؛ به عنوان نمونه، می‌توان به سازمان اکو اشاره کرد؛

• تلاش‌هایی که درعمل، برای همکاری منطقه‌ای انجام می‌شود، میراث طرح‌های استعماری است و از همین رو، با موقعیت جدید استقلال ملی سازگار نیست؛ به عنوان مثال، منطقه اقیانوس هند نخست، به نسبت زیادی زیر سلطه نظام جهانی است. با توجه به اینکه قدرت کشورهای منطقه و پراکندگی آن‌ها زیاد است، اقتصاد منطقه و مؤلفه‌های ژئوپلیتیک آن، به طور کامل زیر سلطه نظام جهانی است. نکته دوم، شخصیت برون‌گرای منطقه است که تاحدزیادی میراث استعمار است؛ براین اساس، کشورهای اقیانوس هند، به جای گسترش همکاری بین خودشان، روابط مهم خود را با قدرت‌های خارجی حفظ کرده‌اند. سوم اینکه، نفوذ قدرت‌های خارجی بزرگ، غالب و چندوجهی است. به بیان روشن‌تر، در جاهایی که توازن منطقه‌ای واقعی تاحدزیادی با منافع و نحوه عمل قدرت‌های بزرگ ارتباط دارد، نفوذ قدرت‌های خارجی غالب است (Bouchard, 2004: 10)؛

• منطقه‌گرایی در این مناطق، اغلب تأکید ویژه‌ای بر اهداف تک‌بعدی دارد (مانند اهداف امنیتی یا اقتصادی)؛ به همین دلیل، عده‌ای بر این نظرند که توافقی‌ها در آسیا از نوع سطحی هستند و توافق از نوع عمیق آن - که ویژگی اصلی آن چندبعدی بودن اهداف است - در این قاره شکل نگرفته است؛

• یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های منطقه‌گرایی نوین، منطقه‌ای شدن است. منطقه‌ای شدن، با منطقه‌گرایی متفاوت است. منطقه‌ای شدن، روندی عینی را مشخص می‌کند که در یک فضای جغرافیایی فرامرزی، سبب شکل‌گیری الگوی همکاری، یکپارچگی، تکمیل‌کنندگی، و همگرایی می‌شود. بازیگران و نیروهای اصلی پیش‌برنده در منطقه‌ای شدن از بالا، دولت‌ها و مراجع سطوح گوناگون هستند؛ درحالی‌که در روندهای خودجوش، از بازارها، مردمان، سازمان‌های غیردولتی و انواع دیگر شبکه‌ها و جنبش‌های اجتماعی نشئت می‌گیرند که به شکل‌گیری یک اقتصاد منطقه‌ای فرامرزی و جامعه مدنی واقعی کمک می‌کنند (Hettne & et al., 2001: 362)، درواقع، نوعی منطقه‌گرایی از پایین نیز شکل می‌گیرد؛ ویژگی‌ای که در سازمان‌های منطقه‌ای آسیایی دیده نمی‌شود؛ هرچند جنوب شرق آسیا، نسبت به مناطق

دیگر آسیا، وضعیت بهتری دارد.

• در مقابل منطقه‌گرایی سنتی، منطقه‌گرایی نوین، سیاسی‌تر و توسعه‌نگرتر است، رویکرد محتاطانه‌ای به تجارت آزاد دارد، و از خودبستگی به‌دور است؛ ولی چون انسجام منطقه مسئله مهمی است، در مناسبات خارجی گزینشی‌تر عمل می‌کند. منطقه‌گرایی، بیش از آنکه به‌وسیله نهادهای فراملی اروپایی یا دولت‌های مستقل اروپا تعیین شود، روندی اجتماعی-سیاسی است که از پایین به بالا جریان می‌یابد؛ از این رو، همان‌گونه که نظریه‌های سازه‌انگاری و پست‌مدرنیسم تأکید می‌کنند، بازیگران و کارگزاران فروملی و فردی، در فرایند منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ زیرا منطقه‌گرایی، متضمن و مستلزم احساس نوعی منطقه‌بودگی است که در نتیجه ارتباط و مبادله بین افراد مختلف در سطح منطقه به‌وجود می‌آید (Adler and Barnett, 1998: 31).

### نتیجه‌گیری

پایان جنگ سرد، نوع متفاوتی از همکاری‌های درون منطقه‌ای در حوزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، و تجاری را برانگیخت که منطقه‌گرایی نوین نامیده می‌شود و در چهار بعد کارگزاری، انگیزه، جهت، و گستره، با منطقه‌گرایی سنتی متفاوت است. به‌لحاظ کارگزاری و نقش کارگزاران، برخلاف منطقه‌گرایی سنتی که بر نقش دولت‌ها در ساختارها و سازه‌های منطقه‌ای تمرکز دارد، منطقه‌گرایی نوین، ناشی از نقش‌آفرینی طیف گسترده‌ای از بازیگران دولتی، فردی، و اجتماعی در درون و برون منطقه است. به‌لحاظ انگیزه و هدف نیز منطقه‌گرایی نوین، تک‌بعدی و دارای یک متغیر نیست، بلکه نوعی عمل‌گرایی چندبعدی و چندوجهی است که ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی را دربر می‌گیرد و هدفی بسیار فراتر از ایجاد رژیم‌های تجارت آزاد و ائتلاف‌های نظامی-امنیتی منطقه‌ای دارد (Hettne & et al., 2001: xix). گستره و قلمرو منطقه‌گرایی جدید نیز گسترش یافته است؛ به‌گونه‌ای که منطقه‌گرایی، بسیار فراتر از تجربه همکاری و انسجام اروپا رفته و به‌صورت یک پدیده عمومی و جهانشمول درآمده است (Tavares, 2004: 40).

نخستین مرحله و شرط اساسی در فرایند انسجام منطقه‌ای، رسیدن به ادراک مشترک است. آگاهی مشترک از ضرورت‌های منطقه‌ای، سبب به‌وجود آمدن هویت مشترک در میان اعضا می‌شود و کنشگران عضو نهادهای منطقه‌ای، خود را به‌عنوان «ما» تعریف می‌کنند. آن‌ها برپایه مجموعه‌ای از هنجارها به این هویت خود شکل می‌بخشند و دارای هویت مشترک و سرنوشت مشترکی می‌شوند (Wendt, 1994: 390). ایجاد هویت مشترک سبب تداوم پایداری منطقه‌ای و تداوم نهاد می‌شود. برخی از عوامل نیز

به‌عنوان عوامل تقویت‌کننده هویت مشترک عمل می‌کنند که عبارت‌اند از: عوامل ژئوپلیتیکی-جغرافیایی، عوامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و ادراکی. این عوامل می‌توانند هم به‌عنوان عوامل انسجام‌بخش و هم به‌عنوان عوامل تضعیف‌کننده انسجام عمل کنند. آنچه باعث می‌شود که دولت‌ها، باوجود ضرورت‌های منطقه‌ای نتوانند به یک درک و هویت مشترک برسند، به شکل و ماهیت دولت مربوط می‌شود.

در بررسی میزان و روند انسجام منطقه‌ای در جنوب شرق، جنوب، و جنوب غرب آسیا باید گفت، این مناطق وضعیت‌های کم‌وبیش متفاوتی دارند. برخی از مناطق، به ادراک مشترک، هویت مشترک، و انسجام منطقه‌ای رسیده‌اند و برخی دیگر، در مراحل اولیه این روند هستند. جنوب شرق آسیا، سازمان‌یابی نسبتاً قوام‌یافته‌ای دارد. مهم‌ترین ویژگی منطقه‌گرایی در این منطقه، باز بودن آن یا «منطقه‌گرایی باز» است. برخی نیز بر این نظرند که منطقه‌گرایی آسیای جنوب شرقی از نوع همگرایی جنوب-جنوب و سطحی است. برخی دیگر نیز معتقدند، منطقه‌گرایی جنوب شرق آسیا، بازارمحور است و سازوکار تصمیم‌گیری در آن از نوع اجماعی است. نهادینگی ضعیف و شرایط متفاوت، انسجام منطقه‌ای عمیق در آسیای جنوب شرقی را با مشکل روبه‌رو کرده است (Stuchlíková, 2008: 97)؛ باین‌حال، همگرایی منطقه‌ای در آسیای جنوب شرقی، از زمان تأسیس آسه‌آن، پیشرفت فراوانی را تجربه کرده است. آسه‌آن، با اصولی مانند مداخله نکردن در امور داخلی کشورهای عضو، متوسل نشدن به زور، احترام به حاکمیت و یکپارچگی سرزمینی کشورها، و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات شناخته می‌شود (Murray, 2010: 599). اعضای آسه‌آن، نوعی تعهد متقابل دارند و به نوعی هویت تقریباً مشترک دست یافته‌اند. آن‌ها به حدی از انسجام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و ایستاری رسیده‌اند که قابل مقایسه با دیگر سازمان‌های منطقه‌ای آسیایی نیست.

جنوب آسیا، یکی از آخرین مناطقی است که با چالش منطقه‌گرایی نو روبه‌رو شده و هنوز در چارچوب آسیا، نسبتاً منزوی است. ویژگی اصلی این منطقه، بی‌اعتمادی، ستیز، و رخنه قدرت‌های خارجی در آن است که درواقع، گاهی دولت‌های منطقه در نتیجه دشمنی‌های داخلی‌شان از آن‌ها دعوت کرده‌اند. کشورهای کوچک‌تر این منطقه، به دلایل امنیتی همانندی، در پی پیوندهای خارجی بوده‌اند و همکاری منطقه‌ای در حوزه اقتصاد یا همان منطقه‌گرایی توسعه‌خواه نیز در این منطقه حالت جنینی دارد. باین‌حال، روند آرام همکاری اقتصادی آغاز شده است (Hettne & et al., 2001: 56). سازمان سارک، به‌عنوان یکی از سازمان‌های منطقه‌ای جنوب آسیا، در حال حاضر اختیار چندانی از خود ندارد و همه‌چیز به اراده سیاسی دولت‌های عضو آن وابسته است. به‌لحاظ نهادی، سارک، مقدمات همکاری منطقه‌ای را فراهم

کرده است، اما در حال حاضر می‌توان از بسترسازی سارک برای همکاری منطقه‌ای صحبت کرد تا همگرایی (Omidi, 2009: 131).

به لحاظ منطقه‌گرایی، جنوب غرب آسیا، یک مورد استثنایی در میان وضعیت‌های منطقه‌ای جهان است. مهم‌ترین سازمان‌های منطقه‌ای این منطقه، اکو و شورای همکاری خلیج فارس هستند. دلیل موفقیت آسه‌آن در مقایسه با اکو، این است که مجموعه‌هنگارهایی در میان اعضای آسه‌آن درونی شده و سبب شکل‌گیری هویتی مشترک در میان اعضای آن شده است که شکل سازمان دولتی در این امر بسیار مهم بوده است؛ در حالی که در میان اعضای اکو، چنین بستر نهادی‌ای برای شکل‌گیری هویت مشترک در میان اعضا وجود ندارد؛ زیرا برخی ویژگی‌های موجود (جدول شماره ۲) در روابط میان اعضای اکو و شکل سازمان دولتی اعضای تشکیل‌دهنده آن، از شکل‌گیری چنین بستر نهادی‌ای جلوگیری کرده است. سازمان مهم دیگر در این منطقه، شورای همکاری خلیج فارس است. در مجموع، این شورا با چالش‌ها و محدودیت‌های درون منطقه‌ای زیادی روبه‌رو نیست و موفقیت همگرایی منطقه‌ای در بستر سامانه منطقه‌ای آن امکان‌پذیر است (Abbasi & Shokri, 2015: 239).

اگرچه نهادهای بین‌المللی در آسیا، به‌ویژه در سال‌های اخیر، رشد کرده‌اند، اما این قاره همچنان فاقد نهادهای مستحکم و تثبیت‌شده‌ای برای حل منازعه و مدیریت منافع مشترک است. مهم‌ترین کارکرد نهادها در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی، کاستن از آثار منفی آنارشی است و مهم‌ترین پیامد ویرانگر آنارشی، حاکم شدن فضای بی‌اعتمادی و تهدید در میان کشورهای آسیایی است. یکی از دلایل این امر را می‌توان شکل دولت در آسیا دانست؛ زیرا سیاستمداران آسیایی تا جایی با منطقه‌گرایی موافق‌اند که به حاکمیت ملی و اقتدار آن‌ها آسیب نزنند؛ در حالی که در منطقه‌گرایی، کشورها به گونه‌ای داوطلبانه، بخشی از حاکمیت و اختیارات خود را به سازمان منطقه‌ای واگذار می‌کنند و اگر این امر اتفاق نیفتد، سازمان منطقه‌ای، اعتبار لازم را به‌دست نخواهد آورد؛ به این معنا که داشتن شخصیت حقوقی مستقل از دولت‌های عضو برای یک سازمان، تضمین‌کننده اعتبار آن است. در این صورت است که تصمیم‌های آن برای دولت‌های عضو، الزام‌آور می‌شود. این ویژگی‌ها در اتحادیه اروپا وجود دارد و کشورهای عضو آن، ملزم به پیروی از سازمان هستند و این امر زمینه را برای تبدیل شدن اروپا به بازیگری قدرتمند در نظام بین‌المللی فراهم می‌کند (Beeson, 2009: 499).

سخن آخر اینکه، در دگرگونی جاری اقتصاد جهان می‌توان منطقه‌گرایی را جایگزینی برای سناریوی جهانی‌شدن دانست. راهبردهای توسعه ملی باید در آینده، خود را با جهانی‌سازگار کند که منطقه‌ای‌تر

شده است. عامل منطقه‌ای، نقش مهم‌تری در شکل‌گیری الگوهای آینده‌ستیز و حل‌وفصل‌ستیز بازی خواهد کرد. آسیا، ازجمله مناطقی است که بیشترین تأثیرات را از فرایند جهانی‌شدن پذیرا شده است. با توجه به این پویایی سریع، نقش آسیا در عرصه بین‌المللی به سرعت ارتقا یافته و درضمن، چالش‌های پیدا و پنهان جدیدی نیز رویاروی کشورهای این قاره قرار گرفته است. آسیا برای استمرار رشد و توسعه یافتگی و کسب موقعیت و جایگاه درخور در نظام بین‌الملل، نیازمند بازتعریف هویت آسیایی و حرکت تدریجی به سوی همبستگی و انسجام آسیایی است.

#### منابع

- Abbasi, E. & Shokri, M. (2015). "Feasibility Study of the Formation of Regional Organization in GCC. *Journal of Strategy*, 77, 214-217. (In Persian)
- Acharya, A. (2003). *Constructing a Security Community in Southeast Asia: Asian and the Problem of Regional Order*. Routledge.
- Adler, E. & Michael, B. (1998). *Security Communities*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Afrasiabpour, H. (2014). "Analysis of Security Dynamisms of Persian Gulf Cooperation Council". *Journal of Defense Policy*, 88, 185-219. (In Persian)
- Aghajari, M. & Sadat Rostamifar, S. (2012). "SAAR treaty and its Effect on Regionalism". *Scientific Journal of International Studies*, 5(20), 9-39. (In Persian)
- ASEAN. (2018). "ASEAN Statistical Highlights". Available at: <https://www.aseanstats.org/wp-content/uploads/2018/10/ASEAN-Statistical-Highlights-2018.pdf>.
- Baldwin, R. (1997). "The Causes of Regionalism". *The World Economy*, 20(7), 865-888.
- Baldwin, R. (2003). *East Asian Regionalism: A Comparison with Europe*. Geneva, Graduate Institute of International Studies.
- Baldwin, R. (2008). "Managing the Noodle Bowl: The Fragility of East Asian Regionalism". *The Singapore Economic Review*, 53(03), pp.449-478.
- Baysoy, E. (2020). "New-Regionalism: The Slipknot of the Two Rival Trends?". *Athens Journal of Mediterranean Studies*, Vol. 6, Issue 1, pp: 11-20.
- Beeson, M. (2009). "Geopolitics and the Making of Regions: The Fall and Rise of East Asia". *Political Studies*, Vol. 57, 498-516.
- Bijan, A. & Rahmani Vasoukalaei, M. (2016). "The Role ECO in Development of the Member States". *Quarterly of Politics*, 3(9), pp. 53-71. (In Persian)

- Bouchard, C. (2004). "Emergence of a New Geopolitical Era in the Indian Ocean: Characters, Issues and Limitations of the Indian Oceanic Order". *Geopolitical Orientations, Regionalism and Security in the Indian Ocean*, 84-109.
- Buzan, B. & Waever, O. (2005). *Regions and Powers*. Cambridge: Cambridge University Press.
- David, S. (1991). "Explaining Third World Alignment". *World Politics*. No: 43.
- Dehghani Firouzabadi, J. (2009). "Evolution in Theories of Regionalism". *Central Eurasian Studies*, 2(5), 99-116. (In Persian)
- Dougherty, J. & Pfaltzgraff, R. (1993). *Contending theories of international relations*. Translated by A. Tayyeb & V. Bozorgi. Tehran: Ghomes Press. (In Persian)
- ECO Secretariat Staff Papers. (2015). *Regional Integration in ECO: An Overview*. Economic Cooperation Organization.
- Ferabolli, S. (2016). *Arab Regionalism: A Post-Structural Perspective*. New York: Routledge.
- Harders. C. & et.al. (2013). *Beyond Regionalism? Regional Cooperation, Regionalism and Regionalization in the Middle East*. Ashgate Publishing.
- Hettne, B. (2015). "Beyond the New Regionalism". In: *New Political Economy*. Translated by H. Pourahmadi and R. Talebi Arani. Mikhatab Press. (In Persian)
- Hettne, B. & et al. (2001). *Comparing Regionalisms: Implications for Global Development*. The New Regionalism Series, Vol. I-V, London: Macmillan Press.
- Heywood, A. (2011). *Global Politics*. Palgrave Macmillan Press.
- IMF. (2018). *Trade and Foreign Investment—Keys to Diversification and Growth in the GCC*. International Monetary Fund.
- Karimi, M. & et.al. (2016). "ASEAN and Regional Peace in the South East Asia". *Journal of Humanities*, 23(2).
- Korany, B. (2020). "Middle East Regionalisms: Can an Institution Bridge Geo-Culture to Geo-Economics?" In: *Timothy Shaw: The Ashgat e Research Companion to Regionalisms*. (The International Political Economy of New Regionalisms Series). Ashgate Publishing Company.
- Koulaei, E. & Sazmand, B. (2011). "Regional integration in Asia: comparative analysis of ECO and ASEAN". *Journal of Political and International Approaches*, 27, 59-80. (In Persian)
- Larson, D. (1991). *Bandwagon Images in American Foreign Policy: Myth or Reality*. In: R. Jervis and J. Snyder, Ed., *Dominoes and Bandwagons*. Strategic Beliefs and Great Power Competition in the Eurasian Rim Land, New York:

- Oxford University Press.
- Mostaghimi, B. & Ghavam Maleki, H. (2008). "Feasibility Study of the Formation of Regional Organization of ECO". *Central Eurasian Studies*, 1(2), 123-142. (In Persian)
- Murray, P. (2010). "East Asian Regionalism and EU Studies". *European Integration*, 32 (6), 597-616.
- Nejadzandie, R. & Talebi Arani, R. (2021). "New Regionalism in the West and Southeast Asia: A Comparative Investigation". *Journal of Research on International Relations*, 37, 181-218. (In Persian)
- Omidi, A. (2009). *Regionalism in Asia: a look at ASEAN, SAARC and ECO*. Tehran: The Center of Publication of Ministry of Foreign Affairs. (In Persian)
- Ramazani, A. & Moinabadi Bidgoli, H. (2019). "Political Economy of Regional Integration in ASEAN". *Journal of International Political Economic Studies*, 2(1), pp. 233-265. (In Persian)
- SAARC Secretariat. (2018). SAARC at a Glance. Cited in: <https://www.saarc-sec.org/index.php/resources/publications/66-saarc-at-a-glance/file>
- Severino, Rodolfo C. (2008). ASEAN (No. 10). Institute of Southeast Asian Studies.
- Shafiei, N. (2006). "Shanghai Cooperation Organization and 3rd Generation of Regionalism in Asia". *Quarterly of Caucasus and Central Asian Studies*, 14(4), pp. 45-62. (In Persian)
- Shafiei, N. (2018). "Expounding the Causes of Ineffectiveness of ASEAN in Rohingya". *Quarterly of Politics*, 50(5), 1189-1210. (In Persian)
- Shahabi, H. & Sheikh Al-eslami, M. (2008). "Can We Wait for ECO Success?" *Quarterly of Politics*, 37(3), pp. 139-191. (In Persian)
- Shahriari, M. (2009). "The Effect of Political-Security Factors in Regional Integration with the Investigation of ASEAN and Shanghai". *Quarterly of Politics*, 39(4), 63-87. (In Persian)
- Simbar, R. (2004). "New Regionalism in Political Geography of the World; Change in Approaches and more Options". *Economic-Political Information*, 19(3-4), 134-143. (In Persian)
- Soltani, N. & et.al., (2014). "Evolution in Regionalism and Evaluation of ASEAN Position". *Quarterly of Foreign Policy*, 3, 501-520. (In Persian)
- Stuchlíková, Zuzana. (2008). "Changing Regionalism in South-East Asia: Some Theoretical and Practical Aspects". *Acta Oeconomica Pragensia, Roè*, 16, è. (2), 90- 108.
- Tavares, Rodrigo. (2004). "The State of the Art of Regionalism: The Past, Present and Future of a Discipline". Available at: [Unpanl. Un. org/ intradoc/ groups/](http://Unpanl.Un.org/intradoc/groups/)

- public/documents/ Nispacee/ UNPANO 18784.
- The World Bank. (2016). "The Potential of Intra-regional Trade for South Asia". Available at: <https://www.worldbank.org/en/news/infographic/2016/05/24/the-potential-of-intra-regional-trade-for-south-asia>
- Wendt, Alexander. (1994). Collective Identity Formation and the International Ddate. *American Political Science Review*. Vol. 88, No. 2, pp: 348-396.
- Wight, Martin. (1978). *Power politics*. New York: Holmes & Maier Press.
- Yates, Robert, and M. Beeson. (2019). *Understanding ASEAN's role in Asia-Pacific order*. Springer International Publishing.

### نوع مقاله پژوهشی

## زمینه‌های بازآفرینی بحران در روابط ایران و عربستان سعودی

عباس نادری<sup>۱</sup>، قدرت احمدیان<sup>۲</sup>، فرهاد دانش‌نیا<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

### چکیده

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، به‌عنوان دو بازیگر مهم منطقه خلیج فارس و غرب آسیا، پس از انقلاب اسلامی، روابط پرفرازونشیبی را تجربه کرده‌اند. این دو کشور، پیش از انقلاب اسلامی، باوجود رقابت‌های پیدا و پنهان، اهداف و منافع موازی‌ای را دنبال می‌کردند و نوعی همگرایی و ثبات نسبی بر روابط آن‌ها حاکم بود؛ اما با وقوع انقلاب اسلامی، ساخت‌های اجتماعی و هویتی متضادی بین آن‌ها بر ساخته شد و به تبع این ساخت‌های متعارض، واقعیت‌های ناسازگار و معکوسی نیز بر روابط آن‌ها سایه انداخت و تقابل و تضاد بر مناسبات دو کشور حاکم شد؛ ازاین‌رو، الگوی روابط منازعه‌آمیز میان دو کشور شکل گرفته است؛ به‌گونه‌ای که روابط مسالمت‌آمیز در مناسبات آن‌ها امری زودگذر و وقوع بحران و بازرخداد بحران، به امری ماندگار و بنیادین تبدیل شده است. این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، دلایل و زمینه‌های بازگشت بحران در روابط دو کشور را بررسی کرده است. داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که بازرخداد بحران در مناسبات آن‌ها، تابعی از ژرف‌ساخت‌های اجتماعی متضاد (مانند اسلام سیاسی در مقابل اسلام وهابی) و عناصر ناسازگار هویتی (مانند انقلابی‌گری و ایران‌گرایی تاریخی در برابر محافظه‌کاری و عرب‌گرایی سعودی) و کنش‌های کلامی مخاصمه‌آمیز نخبگان سیاسی و دینی دو کشور بوده است.

**واژگان کلیدی:** ایران، ساخت اجتماعی، سازه‌انگاری، عربستان، بازگشت‌پذیری

۱. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) [naderi.abbas45@gmail.com](mailto:naderi.abbas45@gmail.com)

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران [gahmadian@razi.ac.ir](mailto:gahmadian@razi.ac.ir)

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران [f.dnshn@razi.ac.ir](mailto:f.dnshn@razi.ac.ir)

## Areas of Recurrent Crises in the Iran-Saudi Arabia Relations

Abbas Naderi<sup>1</sup>, Kodrat Ahmadian<sup>2</sup>, Farhad Daneshnia<sup>3</sup>

### Abstract

The Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia have been among the most important actors in the Persian Gulf region and West Asia, which have experienced ups and downs after the Islamic Revolution. Whereas before the Islamic Revolution, in spite of overt and covert rivalries, it pursued parallel goals and interests, and a kind of convergence and relative stability prevailed in their relations. However, with the advent of the Islamic Revolution, conflicting social and identity structures were created between Iran and Saudi Arabia, which, as a result of these conflicting structures, inconsistent and inverted realities overshadowed their relations and dominated the conflict between the two countries. Hence, the pattern of conflicting relations between the two countries has been formed in such a way that peaceful relations in their relations have become fleeting and the occurrence of successive crises has become permanent and fundamental. This research uses a descriptive-analytical method to investigate the reasons and contexts for the recurrence of the crisis in the relations between the two countries and the research data show that the recurrence of the crisis in their relations is a function of deep social structures (such as political Islam versus Wahhabi Islam) and maladaptive elements of identity (such as revolutionaryism and historical Iranism versus Saudi conservatism and Arabism) and the conflicting speech acts of the two countries' political and religious elites.

**Keywords:** Iran, Constructivism, Crisis, Recurrence, Saudi Arabia, Social Construction

---

1. PhD of Political Science, Razi University.

Corresponding author: [naderi.abbas45@gmail.com](mailto:naderi.abbas45@gmail.com)

2. Associate Professor of political science and International Relations, Razi University : [gahmadian@razi.ac.ir](mailto:gahmadian@razi.ac.ir)

3. Associate Professor of political science and International Relations, Razi University : [f.dnshn@razi.ac.ir](mailto:f.dnshn@razi.ac.ir)

## مقدمه

انقلاب اسلامی به محض پیروزی، سیاست خارجی ایران را در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای، به‌ویژه با همسایگان و به‌طور خاص با عربستان سعودی، دچار تغییر و دگرگونی بنیادینی کرد. شعار صدور ایده‌ها و ارزش‌های انقلاب و زیر سؤال بردن مشروعیت نظام پادشاهی، نخستین نمود ناهمسازی‌های سیاست منطقه‌ای بود که حکایت از ساخت‌های معنایی متضاد و معکوس دو کشور و روایت تمام‌نشدنی بحران در روابط آن‌ها داشت. بررسی روند مناسبات دو کشور نشان می‌دهد که وقوع انقلاب و تغییر رژیم پادشاهی ایران برای سعودی‌ها، ناخوشایند و نگران‌کننده بود. بااین‌حال، در ماه‌های نخست انقلاب، رویکرد سکوت را بر هرگونه موضع‌گیری‌ای ترجیح داده و پس از آن، راهبرد حفظ روابط دوستانه را اتخاذ و تلاش کردند روابط خود را با دولت جمهوری اسلامی نزدیک کنند؛ اما بحث صدور انقلاب و گشایش دفتر جبهه آزادیبخش شبه‌جزیره در تهران و وقوع قیام‌های جهیمان‌العتیبی و شیعیان آن کشور، که هریک به‌گونه‌ای متأثر از ایده‌های امام خمینی و ارزش‌های انقلاب اسلامی بود، سعودی‌ها را به‌سوی راهبرد عمل‌گرایانه کنترل و مهار انقلاب اسلامی سوق داد و زمینه را برای سیاست‌های کینه‌توزانه و دشمنی با انقلاب اسلامی فراهم کرد؛ بنابراین، به محض تهاجم نظامی عراق به ایران، ضمن اعلام پشتیبانی از عراق، در طول هشت سال جنگ، به‌گونه‌ای همه‌جانبه از این کشور حمایت کردند. از آن زمان تاکنون، جز در موارد استثنا، واقعیت‌های متعارض منطقه‌ای و بین‌المللی و برهم‌کنش‌های گفتاری منازعه‌آمیز دو کشور، روابط سیاسی و امنیتی آن‌ها را به‌سوی تنش و بحران پیش رانده و تاریخ روابط دو کشور را در طول چهار دهه پس از انقلاب، سرشار از بحران‌های پی‌درپی کرده است.

چنین به‌نظر می‌رسد که ساخت اجتماعی و هویتی متضاد و کنش‌های گفتاری تعارضی نخبگان سیاسی و دینی دو کشور، در بازگشت بحران، بسان سلول‌های بدخیم عمل کرده و تلاش‌های سیاستمداران محتاط و عمل‌گرای دو طرف نیز تنها نقش شیمی درمانی و جلوگیری از فرایند فراگستری داشته و نتوانسته است به درمان قطعی سلول‌های بدخیم کمک کند و پس از مدتی، بیماری دوباره بازگشته و بحران بر روابط آن‌ها حاکم می‌شود؛ ازاین‌رو، بحران‌های پی‌درپی، به ویژگی خاص و وجه ممیز مناسبات دو کشور تبدیل شده است. پیامدهای ویرانگر این روابط پر آشوب و بحران، برای ایران و عربستان و حتی برخی دیگر از کشورهای منطقه، بسان سیاه‌چال‌های فضایی عمل کرده و سرمایه‌های گوناگون آن‌ها را به تاراج برده است. نزدیکی و اتحاد رژیم سعودی و اعراب دیگر منطقه خلیج فارس با رژیم صهیونیستی و همچنین به‌فراموشی سپرده شدن دشمنی ماهیتی و تاریخی اعراب با اسرائیل و جایگزین کردن ایران به‌عنوان دشمن شماره یک

اعراب (منطقه) به‌جای آن رژیم، ازجمله پیامدهای پرهزینه این نوع روابط بوده است؛ ازاین‌رو، شناخت دلایل و زمینه‌های بحران در روابط این دو بازیگر کلیدی و اثرگذار جهان اسلام و تبیین علمی آن، از اهداف این پژوهش است که اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا بازگشت بحران، پیامدهای بسیار ویرانگر چندبعدی و چندسطحی‌ای برای دو کشور و دولت‌های منطقه داشته و حتی ممکن است در صورت تعمیق، تعمیم، و تداوم آن، موجب رویارویی مستقیم نظامی و زاینده رویدادهای هولناک و پیش‌بینی‌ناپذیری شود؛ ازاین‌رو، دلایل و زمینه‌های بازگشت‌پذیری بحران و پرهزینه بودن آن، یکی از دغدغه‌های نگارندگان این پژوهش است. براین‌اساس، پرسش اصلی این پژوهش این است که «دلایل و زمینه‌های بحران و بازگشت‌پذیری آن، در روابط ایران و عربستان چیست؟» نگارندگان برای پاسخ‌گویی به این پرسش تلاش کرده‌اند این ایده و فرضیه را بررسی کنند که «بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان، دستاورد ساخت‌های اجتماعی و هویتی متضاد و معکوس دو کشور و کنش‌های گفتاری تخصیصی ایران و عربستان است». براین‌اساس، کوشیده‌ایم این روابط را با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از الگوی نظری ساخت اجتماعی و هویتی، به‌گونه‌ای واقع‌بینانه و به‌دور از هرگونه تعصب، تحلیل و بررسی کنیم.

پژوهش حاضر در سه بخش ارائه شده است که در بخش نخست، چارچوب نظری پژوهش بررسی شده است. در بخش دوم، مسئله پژوهش، یعنی بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان واکاوی می‌شود و در بخش سوم، با مراجعه به رویکردهای اجتماعی، به‌ویژه ساخت اجتماعی-هویتی و کنش کلامی، به‌عنوان یک الگوی روشی-نظری تلاش کرده‌ایم تا زمینه‌ها و دلایل بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان را تبیین کنیم. در پایان نیز نتیجه‌گیری لازم ارائه شده است.

## ۱. پیشینه پژوهش

درباره روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، نوشته‌های فراوانی منتشر شده است که پرداختن یا حتی اشاره به همه آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد. به‌طور کلی، پژوهش‌های انجام‌شده در این باره را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته نخست، پژوهش‌هایی هستند که روابط دو کشور را از دیدگاه پارادایم رئالیسم تجزیه و تحلیل کرده و به‌لحاظ کمیت، بخش عمده پژوهش‌های انجام‌شده را به خود اختصاص داده‌اند.

مقاله یاسر نورعلی‌وند، با عنوان «عربستان سعودی، تلاش برای موازنه‌سازی»؛ پژوهش «تحلیل روابط ایران و عربستان از منظر واقع‌گرایی انگیزشی» نوشته هادی صادقی‌اول، جعفر نقدی عشرت‌آباد، و

امیر هوشنگ میرکوشش؛ مقاله «ایران و عربستان، رقابت بر سر نفوذ در خاورمیانه» اثر آرمینا آرام و همچنین، کتاب «توازن نظامی<sup>۱</sup> در خلیج فارس» نوشته نویسنده آمریکایی، آنتونی کوردزمن<sup>۲</sup> و مقاله آریل جانر<sup>۳</sup> با عنوان «عربستان سعودی و ایران: منازعه برای قدرت و نفوذ در خلیج<sup>۴</sup>» (فارس) از جمله پژوهش‌های انجام‌شده در این چارچوب به‌شمار می‌آیند.

دسته دوم، پژوهش‌های انگشت‌شماری هستند که روابط دو کشور را از دیدگاهی غیر از رئالیسم تبیین کرده‌اند. مقاله «سازه‌انگاری و منطق تعارض ایران و عربستان» نوشته محمدرضا دهشیری، پژوهش «تحلیل تنش آفرینی ایدئولوژیک و سیاسی عربستان سعودی در قبال راهبرد فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام» نوشته محمد داوند، محسن اسلامی، و محمدحسین جمشیدی و مقاله «بررسی زمینه‌های همگرایی و واگرایی ایران و عربستان در چارچوب جغرافیای صلح» اثر یدالله کریمی، حسین ربیعی، و سیدمحمد یعقوبی، از جمله پژوهش‌های انجام‌شده در قالب دسته دوم از پژوهش‌ها هستند؛ اما نوشته‌ای که روابط دو کشور را از منظر ساخت اجتماعی و هویتی تبیین کرده باشد، یافت نشد؛ از این‌رو، پژوهش حاضر از این لحاظ، منحصر به فرد است.

در باره نوآوری این پژوهش می‌توان گفت: (۱) بحران و بازخداد بحران‌ها در درجه نخست، به‌عنوان براینده مسائل معنایی و بسترهای معناگرایانه، یعنی ایده‌ها، عقاید، و به‌طور کلی ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی که با یکدیگر تضاد و تعارض دارند، تحلیل شده است؛ (۲) روابط دو کشور، بسان یک بیماری بدخیم فرض شده که به فراگیری و بازگشت‌پذیری تمایل دارد و به‌همین سبب، تلاش سیاستمداران معتدل و عمل‌گرای دو کشور برای مهار فرایند فراگیری سلول‌های بدخیم، به شیمی درمانی تشبیه شده که از گسترش بحران منجر به رویارویی نظامی جلوگیری کرده است، اما نتوانسته این بیماری را به‌طور کامل درمان کند؛ (۳) تنش‌های کلامی-گفتاری نخبگان سیاسی و دینی دو کشور، به منزله رفتارها و کنش‌های تخصصی، تبیین شده و پژوهش و بازتاب این تنش‌های گفتاری در بازگشت بحران، نقش جدی‌ای داشته و از دلایل زمینه‌ساز این بحران به‌شمار می‌آید.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش، برپایه تناسب منطقی و رابطه منسجم بین اصول و مفروضه‌های دو نظریه

1. The Gulf Military Balance

2. Anthony H. Cordesman

3. Ariel Jahner

4. Saudi Arabia and Iran: Struggle for Power and Influence in the Gulf

ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری با ساخت اجتماعی و هویتی جوامع و دولت‌های ایران و عربستان انتخاب شده است تا برپایه این نسبت نظام‌مند، شاهد یک تحلیل نزدیک به واقعیت و یک خوانش معنامحور از وقوع بحران‌های پی‌درپی در روابط ایران و عربستان باشیم.

## ۲-۱. ساخت اجتماعی

ساخت اجتماعی، به معنای آفریدن معنا از طریق فعالیت‌های مشترک افراد تعریف شده است؛ به این معنا که آنچه در جامعه به منزله واقعیت احساس و درک می‌شود، آفریده کنش متقابل اجتماعی افراد و گروه‌ها است (Gergen, 2003: 3). بر این اساس، جهان اجتماعی، ساخته ارتباطات و تعاملات افراد بوده و زبان و گفتمان‌ها، نقش زیادی در برساختن واقعیت‌ها دارند. از این منظر، هرچه ژرف ساخت‌ها همسان باشند، گفتمان‌ها نیز پربارتر بوده و توانایی‌های افراد برای برساختن واقعیت‌های همساز بیشتر می‌شود؛ اما چنانچه کنشگران با ساخت‌های اجتماعی و هویتی ناساز روبه‌رو باشند، برساختن معنای مشترک از واقعیت‌های همسو، به بن‌بست رسیده و اختلاف در روابط آن‌ها پدیدار می‌شود. بر این اساس، این گونه به نظر می‌رسد که بسیاری از اختلاف‌های میان انسان‌ها، به روند معناسازی مربوط می‌شود. افزون‌بر این، واقعیت‌ها به اعتبار نسبت اجتماعی‌شان قابل توجیه هستند. به قول پاسکال<sup>۱</sup>: «آنچه در یک سوی کوه‌های پیرنه حقیقت است، در سوی دیگر خطاست» (Burger and Luckman, 2015: 12). بر این اساس، جهان، چیزی تلقی می‌شود که بر اثر تعاملات در فضای اجتماعی ساخته شده و معنا پیدا کرده است و این معناسازی است که کم‌وبیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (Hadian, 2003: 918). اندیشمندان این نظریه، ضمن رد نگاه مادی‌گرایانه و تک‌بعدی خردگرا بر این نظرند که مهم‌ترین جنبه روابط بین‌الملل، بُعد مادی آن نیست، بلکه بعد اجتماعی آن است. دنیای اجتماعی و سیاسی، از جمله دنیای روابط بین‌الملل، یک مجموعه فیزیکی یا عینیت مادی خارج از معرفت انسانی نیست؛ از این رو، در مطالعه روابط بین‌الملل، ابتدا باید بر ایده‌ها و عقاید که آگاهی‌دهنده بازیگران در عرصه بین‌المللی و فراهم‌کننده درک مشترک بین آن‌ها است، تمرکز کرد (Jackson and Sorenson, 2013: 328-329). به طور کلی، نظریه ساخت اجتماعی، بر رابطه میان اندیشه آدمی و زمینه اجتماعی شکل‌گیری این اندیشه که منشأ رفتار و رابطه شده است، تأکید دارد.

---

1. Blaise Pascal

## ۲-۲. سازه‌انگاری

نظریه سازه‌انگاری، ابتدا در جامعه‌شناسی مطرح شد، اما از اوایل دهه ۱۹۹۰ در تقابل با نظریه‌های خردگرایی جریان اصلی، وارد حوزه روابط بین‌الملل شد و بسیاری را بر آن داشت که این نظریه را یک واکنش تهاجمی علیه نواقح گرای و مفروضه‌های اصلی آن فرض کنند (Capeland, 2000: 187). این نظریه معناگرایانه بر ساخت اجتماعی واقعیت برپایه سنت‌های خاص هر جامعه‌ای تأکید و در مطالعه روابط بین‌الملل بر ایده‌ها، انگاره‌ها، فرهنگ، و عناصر هویتی تمرکز می‌کند و کاملاً تأییدگر و مکمل الگوی ساخت اجتماعی است. به نظر می‌رسد که مفروضه‌های این رهیافت، به موازات نظریه ساخت اجتماعی، بیش از نظریه‌های دیگر روابط بین‌الملل می‌تواند در تحلیل بازرخداد بحران در سیاست خارجی ایران و عربستان راهگشا باشد؛ از این رو، آن را به عنوان چارچوب نظری این پژوهش برگزیده و در ادامه، مفروضه‌های اصلی آن را بررسی کرده‌ایم.

### ۲-۲-۱. هستی‌شناسی

هستی‌شناسی، یکی از دو بحث اساسی مطرح شده در مباحث فرافرضی و کانون اصلی توجه سازه‌انگاران است. آنان کانون بحث در حوزه روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند. هستی‌شناسی به این سبب اهمیت ویژه‌ای دارد که مشخص می‌کند، ما باید در عرصه بین‌الملل چگونه رفتار کنیم و چگونه درباره آن بیندیشیم (wendt, 1999: 56). هستی‌شناسی سازه‌انگاری، سه گزاره مهم دارد: نخست اینکه ساختارهای فکری و هنجاری به اندازه ساختارهای مادی دارای اهمیت هستند؛ دوم اینکه هویت‌ها در شکل‌دهی منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ و سوم اینکه ساختار و کار گزار، به گونه‌ای متقابل به یکدیگر شکل می‌دهند (Hadian, 2003: 919).

• **انگاره‌ها و هنجارها:** و نت بر این نظر است که در نظریه‌پردازی سیاست بین‌الملل، بایستی نقطه عزیمت خود را توزیع انگاره‌ها و به‌ویژه فرهنگ، در درون نظام قرار دهیم و سپس نیروهای مادی را وارد کنیم نه برعکس. بر این اساس، سازه‌انگاری، ضمن اینکه نیروهای مادی را نادیده نمی‌گیرد، بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید می‌کند (Steve, 2013: 68). برپایه نظریه سازه‌انگاری، برای تبیین سیاست و روابط بین‌الملل، بایستی بر ایده‌ها و عقایدی تمرکز کنیم که آگاهی‌دهنده و مرکز ثقل درک مشترک بین کنشگران عرصه نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آیند. (WendT, 1999: 94). اونیف، یکی دیگر از چهره‌های برجسته سازه‌انگاری، بر این نظر است که کردارها، بدون قواعد و هنجارها، معنای اجتماعی ندارند

(Onuf, 1994: 7-8)؛ به این معنا که همه کنش‌ها و رفتارها در عرصه سیاست خارجی کشورها و روابط بین‌الملل، بر پایه معانی‌ای انجام می‌شوند که در چارچوب هنجارها به آن‌ها داده می‌شود؛ از این رو، ونت بر «معنا» تأکید ویژه‌ای دارد و به همین سبب، در پاسخ به این پرسش که آیا تماس دست با صورت یک نفر تنبیه است یا تشویق؟ بر این نظر است که تازمانی که نتوانیم معنی عمل را درک کنیم، پاسخ این پرسش را نمی‌دانیم؛ بنابراین، فهم متعارف از سیاست بین‌الملل، بایستی تابع انگاره‌های مشترک باشد، نه سرشت ذاتی بشر یا آنارشی.

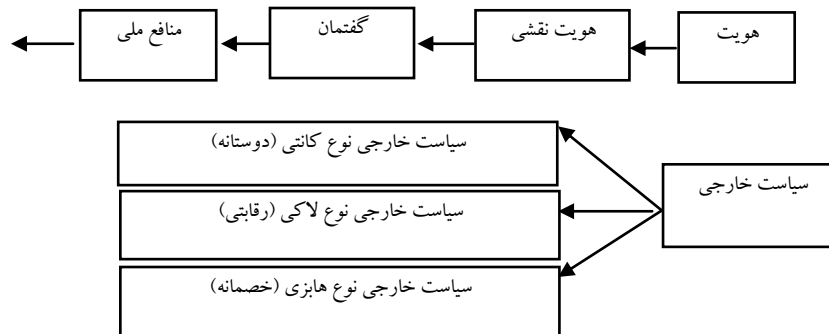
• **هویت:** هویت<sup>۱</sup>، به معنای فهم و انتظارات از خود، یکی از گزاره‌های اصلی هستی‌شناسی سازه‌انگاری است (Mushirzadeh, 2006: 332). این مفهوم، به معنای مجموعه آگاهی یک کنشگر از ویژگی‌های بنیادین اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، و زیستی مشترک خود بوده که در یک زمان و مکان معین، او را از گروه‌ها و افراد دیگر متمایز می‌کند. به نظر سازه‌انگاران، هویت کنشگران، یعنی کیستی و چیستی آنان را، هنجارها، ارزش‌ها، و ایده‌های نهادینه شده در محیط آن‌ها شکل می‌دهند و در پی شکل‌گیری این هویت است که کنشگران می‌توانند: (۱) منافعشان را تعریف کنند؛ (۲) به کنش‌های خود برای رسیدن به آن منافع، شکل دهند. به این معنا، کنشگران اجتماعی بر پایه هنجارها و قواعدی که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل تاریخی، فرهنگی، ذهنی، و تجربه است، تصمیم‌گیری می‌کنند (Rasouli, 2012: 183)؛ از این رو، هویت‌ها را نمی‌توان به شکل ماهوی و جدای از بستر اجتماعی‌شان تعریف کرد. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای‌اند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی به شمار آیند که یک کنشگر، با در نظر گرفتن نگرش‌های موجود درباره دیگران، یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی، به خود نسبت می‌دهد. اینکه «خود»، خود را «دوست»، «رقیب»، یا «دشمن» «دیگری» بداند، تفاوت زیادی میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (Mushirzadeh, 2006: 332). از دیدگاه سازه‌انگاران، هویت‌ها، پایه منافع‌اند و دولت‌ها، سیاست خارجی خود را براساس منافع تنظیم می‌کنند و کارگزاران، بدون هویت، منفعی مستقل از بستر جامعه نخواهند داشت تا آن‌ها را پیگیری کنند.

• **ساختار-کازار:** سازه‌انگاری، ضمن نفی دوگانگی ساختار و کارگزار، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های گیدنز، اولویت را به یکی از آن دو نمی‌دهد و بر قوام‌بخشی ساختار و کارگزار تأکید دارد.

• **آنارشی:** سازه‌انگاران، برخلاف واقع‌گرایان، آنارشی<sup>۲</sup>، به معنای فقدان اقتدار مرکزی در نظام

1. Identity  
2. Anarchy

بین‌الملل، را یک برساخته اجتماعی مبتنی بر انگاره‌ها، فرهنگ‌ها، و تعاملات بین دولت‌ها تعریف و تلقی می‌کنند؛ از این رو، آن را فاقد منطق خاص یا نقش مستقل در روابط بین‌الملل می‌دانند. ونت به سه گونه فرهنگ و به تبع آن، به سه نوع آنارشی‌هازی، لاکي، و کانتی، که به ترتیب بیانگر دشمنی، رقابت، و دوستی هستند، اشاره می‌کند؛ از این رو، معمای امنیت نیز با توجه به نوع نگاه دو بازیگر به یکدیگر برساخته می‌شود. براساس دیدگاه ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری، می‌توان یک الگوی کلی و دو الگوی دوستانه و خصمانه را برای سیاست خارجی طراحی کرد.

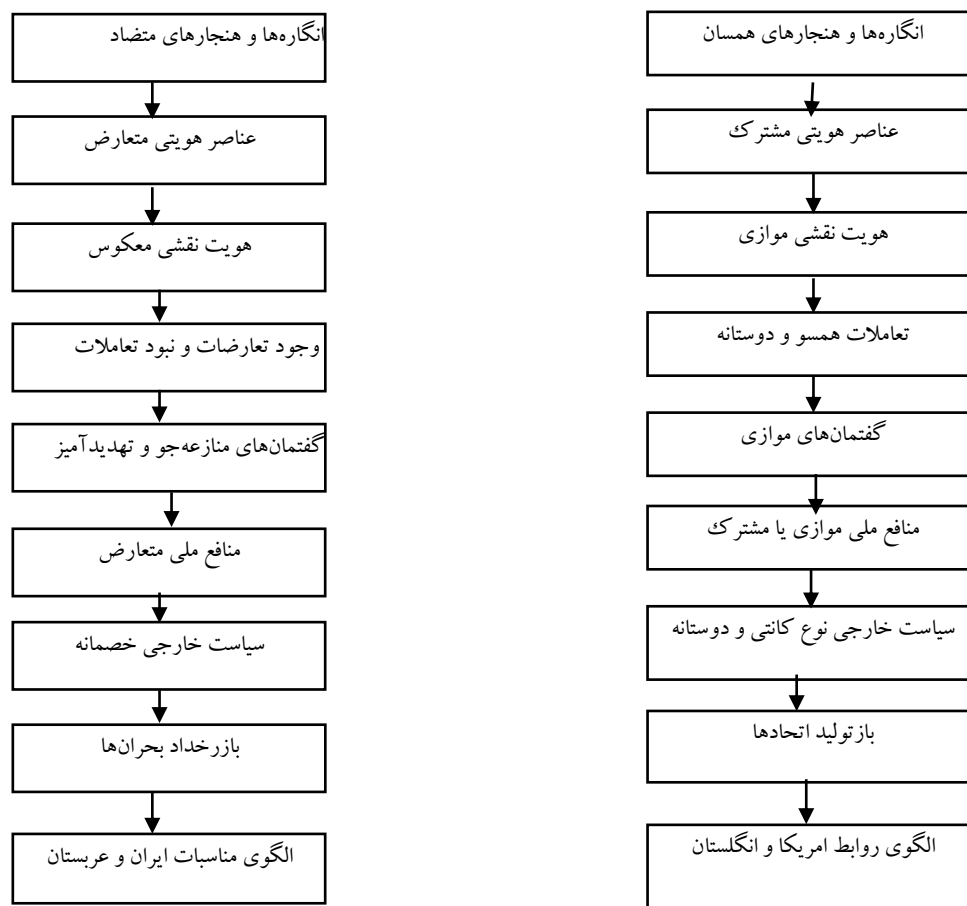


شکل (۱). الگوی کلی برساخته شدن سیاست خارجی از منظر ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری

اسلامی‌انقلاب از پس عربستان و ایران روابط پدر بحران کاهش و گسترش‌های چرخه 3. دوره مب‌را هان مناسبات عربستان، و ایران روابط پدری‌خی‌روند بررسی با بخش، این در پس و دهیم نشان و وضوح را هان میان بحران پدری‌بازگشت تا ایم کرده تا قسم مخ‌تلف‌های هویت و اجتماعی ساخت از بحران، پدری‌بازگشت پدری‌بازگشت این اثبات از یک رد خواهیم برر سی را که شور دو متعارض

### گرایانقلابی و دکاری محافظه‌دوگانه حاکمیت 1-3

تأثیر تحت‌سوازی یک بود؛ حاکم ایران خارجی سیاست بر ای‌دوگانه رویکرد دوره، این در و داشت قرار اسلامی‌انقلاب تجدیدنظرطلبانه مطالبات و انقلاب صدور شعار و انقلابی شور طرفدار و غیراسلامی، فاسد، را سعودی دولت ویرانه و منطقه پدرشاهی‌های نظام، (ره‌خمدینی امام فراخوان سیاست معنایی به این‌ها، سعودی دیدگاه از گرفتار تقاتل پدر به و دخوان امریک (Shafiee & Montazer Ghaem & Chelongar, 2017: 4). مهندس دی‌گر، از سوی که ردمی‌دنبال خارجی سیاست در را رتال پدرتی ملی منافع ال، پدری‌گرای‌ی‌واقع‌گفتمان امور در مداخله عدم پدرم پدرتی ملی‌انقلاب یک را اسلامی‌انقلاب و (Azghandi, 2007: 10) را همسایه و عرب و مسلمان‌کشورهای با روابط پدرتعمیق و گسترش و تعریف دی‌گر که شورهای هان‌زگرانی رفع به اعتمادسازی، و زدایی‌نشت با تا پدر داده قرار خارجی سیاست اولویت در نیز ه‌سعودی مقابل، در (Dehghani Firoozabadi, 2010: 309) پدردازد انقلاب صدور زمینه در پدردندگرفت‌ته‌درپیش‌را دوگانه رویه پدریک



شکل (۳): الگوی خصمانه برپایه فرهنگ‌هازی

شکل (۲): الگوی دوستانه برپایه فرهنگ کانتی

آن‌ها از یک سو، از ترس گسترش انقلاب به آن کشور، از هرگونه اظهارنظر صریح درباره رویدادهای ایران خودداری کرده و سیاست صبر و انتظار را درپیش گرفته بودند و از سوی دیگر، محرمانه درصدد انجام طرح‌هایی برای کنترل خطرهای احتمالی انقلاب اسلامی بودند (Akhavan Kazemi, 2000: 122). در این دوره، با گشوده شدن دفتر جبهه آزادیبخش شبه‌جزیره عرب در تهران و آغاز قیام‌های جهیمان‌العتیبه و شیعیان عربستان، مقامات و رسانه‌های دو کشور، تنش گفتاری منازعه‌آمیزی را علیه یکدیگر به راه انداختند.

### ۳-۲. تثبیت گفتمان انقلابی و تجدیدنظرطلب و بازگشت بحران

با سقوط دولت موقت، عناصر انقلابی بر امور مسلط شده و گفتمان اسلام‌گرایی انقلابی، با دو

خرده‌گفتمان آرمان‌گرایی امت‌محور و آرمان‌گرایی مرکز‌محور شکل گرفت (Azghandi, 2007: 12)؛ از این رو، اسلام سیاسی و انقلابی، به عنوان دال مرکزی گفتمان‌ها و اصل تعیین‌کننده سیاست خارجی تعریف و در نتیجه، شعار صدور انقلاب، به گونه‌ای جدی‌تر دنبال شد. در مقابل، سعودی‌ها به گونه‌ای همه‌جانبه از عراق حمایت کرده و شورای همکاری خلیج فارس را در تقابل با ایران تأسیس کردند و سیاست سخت‌گیرانه‌ای را علیه حجاج ایرانی در پیش گرفتند. آن‌ها در جنگ نفت کش‌ها، اقدام به صدور نفت عراق کردند و در سطح نظام بین‌الملل و مجامع بین‌المللی علیه ایران فعال بودند. اما رفتار مسئولان ایران در جریان هواپیماربایی اتباع یمنی در سال ۱۳۶۳، مواضع خصمانه سعودی‌ها را نسبت به ایران تغییر داد و در نتیجه، روابط دو کشور به هم نزدیک و از وضعیت بحران خارج شد. وزیر امور خارجه دو کشور به پایتخت‌های هم سفر کردند و مذاکرات دوستانه مقامات دو کشور، موجب افزایش قیمت نفت شد. اما این وضعیت، دوامی نداشت و پس از زمان کوتاهی، بحران بر روابط دو کشور حاکم شد. سعودی‌ها در سال ۱۳۶۵، گروهی از حجاج ایرانی را بازداشت و در سال ۱۳۶۶ تعداد ۲۷۵ نفر از حجاج ایرانی را قتل عام کردند. در مقابل، تظاهرکنندگان خشمگین ایرانی، سفارت عربستان را اشغال کردند و کاردار سفارت را به قتل رساندند (heinrich, 2016). سعودی‌ها نیز در واکنش به این حادثه، روابط خود را تا سال ۱۹۹۱/۱۳۷۰ با ایران قطع کرده و سهمیه نفت خود را به قصد وارد کردن ضربه اقتصادی به ایران، افزایش دادند و در نتیجه، قیمت نفت سقوط کرد (Amirzadeh, 2014: 42).

### ۳-۳. ضرورت توسعه، عمل‌گرایی، و مدیریت بحران

پایان جنگ ایران و عراق، سیاست عمل‌گرایانه هاشمی رفسنجانی در راستای بازسازی خسارت‌های جنگ تحمیلی، و توسعه اقتصادی و ترجیح دادن منافع اقتصادی بر منافع معطوف به نظم جهانی و ایدئولوژیکی، زمینه شکل‌گیری گفتمان واقع‌گرایی را فراهم کرد. در این شرایط، هاشمی رفسنجانی، بحث تغییر الگوی صدور انقلاب را مطرح کرد و در صدد ایجاد روابط دوستانه با همسایگان برآمد. از سوی دیگر، ملک فهد نیز در سال ۱۹۹۸/۱۳۶۸، موضوع حل‌شدنی بودن تمام اختلافات با ایران را مطرح کرد (Amirzadeh, 2014: 43). اقدام سنجیده ایران در محکوم کردن تهاجم نظامی عراق به کویت در سال ۱۹۹۰/۱۳۶۹، زمینه نزدیکی عربستان به ایران را فراهم کرد. با اقدامات اعتمادساز دولت ایران و تمایل مقامات سعودی به برقراری روابط، در سال ۱۹۹۱/۱۳۷۰ سفارت دو کشور در تهران و ریاض بازگشایی شد. در واقع، اقدامات عمل‌گرایانه هاشمی و امیرعبدالله، فصل جدیدی در روابط دو کشور آغاز شد. در پی

آن، کنش‌های کلامی دوستانه‌ای شکل گرفت و پادشاهی سعودی، روابط خود را با شیعیان این کشور بهبود بخشیده و عفو عمومی و بازگشت تبعیدی‌های آن‌ها را در سال ۱۳۷۲/۱۹۹۳ اعلام کرد (Matthiesen, 2015: 10) و سیاست تنش‌زدایی بر روابط دو کشور حاکم شد. با آغاز دولت خاتمی و طرح گفتمان صلح‌گرایی مردم‌سالار، فرایند تنش‌زدایی و کنش‌های کلامی دوستانه تشدید و در نتیجه، دوستی بر روابط دو کشور حکمفرما شد. در سال ۱۳۷۶، امیرعبدالله، ولیعهد سعودی، در اجلاس سران کشورهای اسلامی شرکت کرد. او بالاترین مقام سعودی بود که از زمان پیروزی انقلاب به ایران سفر، و از نقش و جایگاه تاریخی ایران تمجید کرد. در همین سال، وزیران نفت دو کشور، در مورد حفظ قیمت نفت به توافق رسیدند. در سال ۱۳۷۷/۱۹۹۸، عربستان، سهمیه حجاج ایرانی را افزایش داد و در همان سال، توافق‌نامه جامع همکاری بین ریاض و تهران در زمینه اقتصاد، فرهنگ، و ورزش منعقد شد. در سال ۱۳۷۸، سیدمحمد خاتمی به ریاض سفر کرد و ملک فهد، سوار بر صندلی چرخدار، در فرودگاه از او استقبال کرد (Huang, 2016: 17). این سفر، نقطه عطفی در روابط دو کشور به‌شمار می‌آید. در آوریل ۱۳۸۰، توافق‌نامه امنیتی بین دو کشور امضا شد. براین اساس، دو کشور، روابط سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود را گسترش دادند. در این شرایط، سعودی‌ها از برنامه هسته‌ای ایران دفاع کردند و در سال ۱۳۸۴، در راستای کاهش تولید نفت با هم همکاری نزدیکی داشتند. روابط دوستانه دو کشور به گونه‌ای بود که سعودی‌ها از همراهی با آمریکا علیه ایران در جریان بمب‌گذاری پایگاه نظامیان آمریکایی در «الخبر»، خودداری و برخلاف نظر آمریکا، به‌طور پیوسته روابط خود را با ایران توسعه و گسترش دادند (Cordesman, 2001: 2). تا این دوره، به عصر طلایی روابط دو کشور مشهور شود. اما مسئله هسته‌ای ایران، سقوط صدام، و به‌قدرت رسیدن شیعیان و نفوذ ایران در عراق، از جمله مسائلی بودند که سبب نگرانی عربستان در پایان این دوره شدند.

### ۳-۴. نوانقلابی‌گری و بازگشت بحران‌های منطقه‌ای

این دوره، با ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و گفتمان انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی و رقابت و بدبینی فراوان سعودی‌ها درباره فعالیت‌های منطقه‌ای ایران آغاز شد. احمدی‌نژاد، با گفتمان تهاجمی علیه آمریکا و حضور منطقه‌ای این کشور، موجودیت اسرائیل و مسئله هولوکاست و نهادهای بین‌المللی، گفتمان نوانقلابی‌گری را در سیاست خارجی تثبیت کرد. درمقابل، سعودی‌ها نیز با تأثیرپذیری از گفتمان‌های ایران‌هراسی، هلال شیعی، و موضوع‌هایی مانند مسئله هسته‌ای ایران، شکست اسرائیل در مقابل حزب‌الله

لبنان، و تشکیل دولت لبنان توسط حزب‌الله، نفوذ در حال گسترش ایران در عراق، سوریه، لبنان و مناطق دیگر خاورمیانه، دست به واکنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران زدند. سعود الفیصل، وزیر امور خارجه سعودی، با سخنان تند خود، ایران را به مدیریت جنگ داخلی لبنان متهم کرد. ملک عبدالله نیز از امریکا خواست که به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کند (Huang, 2016: 16). همچنین، سعودی‌ها به گونه‌ای سرسختانه علیه حزب‌الله لبنان موضع‌گیری کرده و ایران را به دخالت در امور داخلی اعراب متهم کردند. در بهار عربی، موضع متعاضی با ایران اتخاذ و به گونه‌ای همه‌جانبه برای سرنگونی دولت سوریه و عراق، که از متحدان ایران بودند، تلاش کردند. آنان به جنگ‌های نیابتی علیه ایران روی آورده و بر موضع‌گیری شورای همکاری خلیج فارس مبنی بر مالکیت امارات بر جزایر سه‌گانه، همچنین، متهم کردن ایران به مداخله در بحرین تأکید کردند و از ایران، به اتهام ترور سفیر آن کشور در امریکا شکایت کردند. عربستان در بحران‌های عراق و سوریه به جنگ نیابتی روی آورد و در موضع‌گیری شورای همکاری خلیج فارس در بحث جزایر سه‌گانه، نقش پررنگی بازی کرده و سپس، ۱۸ نفر از اتباع ایران را به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام کرد (Sanei, 2012). این دوره، با اوج تنش‌های کلامی و جنگ‌های نیابتی به پایان رسید.

### ۳-۵. دوگانه اعتدال‌گرایی و مخاطره‌آفرینی

این دوره، با انتخاب حسن روحانی با شعار اعتدال، توسعه، و گفت‌وگو تعامل سازنده آغاز شد و با واکنش کلامی مثبت مقامات و رسانه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بود. روحانی، اولویت سیاست خارجی خود را تقویت روابط دوستانه با همسایگان، به‌ویژه عربستان، اعلام کرد. ملک عبدالله، از نخستین رهبران سیاسی بود که به حسن روحانی تبریک گفت و روحانی در نخستین نشست خبری خود در ۲۷ خرداد ۱۳۹۲، عربستان را برادر خواند و از تعمیق و گسترش روابط سیاسی با این کشور استقبال کرد؛ اما از آنجا که سعودی‌ها از گسترش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران در هر سطحی، احساس تهدید می‌کردند، با حمایت غربی‌ها، خواستار توقف نفوذ و افزایش قدرت ایران و متحدان منطقه‌ای ایران شدند و براین اساس، رفتارهای مخاطره‌آمیزی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی انجام دادند. آنان در بحران سوریه، علیه ایران و گروه‌های متحد ایران، از جمله حزب‌الله لبنان و گروه‌های عراقی به هر اقدامی دست زدند و در مسئله هسته‌ای نیز میلیون‌ها دلار، صرف لابی‌گری در کنگره امریکا علیه برنامه و مذاکرات هسته‌ای ایران کردند (Huang, 2016: 16). سعودی‌ها که با توجه به دشمنی ایران با امریکا، به

عزیز‌الدانه آمریکایی‌ها تبدیل شده‌اند، از توافق هسته‌ای و نزدیکی ایران با آمریکا و کشورهای غربی دیگر، هراس داشته و با اعلام محدود کردن نفوذ ایران با ائتلافی منطقه‌ای و با حمایت غربی‌ها، به حوثی‌های یمن حمله کردند. موضوع‌های دیگری که در این دوره، بحران را بیش‌ازپیش عمیق کرده و دو کشور را در آستانه رویارویی نظامی و جنگ لفظی قرار دادند عبارت‌اند از: افزایش تولید و صادرات نفت سعودی‌ها، بی‌حرمتی به حجاج ایرانی، نزدیکی و همکاری با اسرائیل، حمایت سعودی از تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران، اعدام شیخ نمر، روحانی سرشناس شیعه (با هدف تحریک ایران) و در نتیجه حمله به سفارت و کنسولگری عربستان در تهران و مشهد، هدف قرار گرفتن تأسیسات نفتی آرامکو و تداوم جنگ‌های نیابتی در سوریه و عراق و یمن.

به‌طور کلی، از بررسی روند تاریخی روابط دو کشور چنین برمی‌آید که مناسبات دو کشور نه براساس همکاری‌های پایدار، بلکه بیشتر برپایه بحران و بازگشت بحران پیش رفته است؛ از این رو، چنین به‌نظر می‌رسد که بیماری عمیقی بر روابط دو کشور سایه انداخته است که شیمی درمانی جراحان (سیاستمداران عمل‌گرا)، تنها برای مدت کوتاهی، نشانه‌های این بیماری بدخیم را کنترل کرده، اما پس از مدت کوتاهی، سلول‌های بدخیم بازگشته و روابط دو کشور را با وضعیت بحران روبه‌رو کرده‌اند.

#### ۴. ساخت اجتماعی و هویتی متضاد و بازگشت بحران در روابط ایران و عربستان

در این بخش، موضوع بازگشت‌پذیری بحران را با استفاده از سامانه ساخت اجتماعی و هویتی تبیین و تحلیل کرده و نشان داده‌ایم که چگونه ساخت اجتماعی و هویتی متضاد دو کشور، واقعیت‌ها و معناهای منازعه‌آمیز را برمی‌سازد و این عوامل نیز تنش‌های گفتاری مخاصمه‌آمیز را تولید و بازتولید می‌کند و هر یک از این‌ها به نوبه خود، زمینه را برای بازگشت بحران فراهم می‌کند.

#### ۴-۱. ساخت‌های اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران

##### ۴-۱-۱. اسلام سیاسی

اسلام سیاسی، مهم‌ترین ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی انقلاب اسلامی بوده است؛ از این رو، درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بدون توجه به این عنصر، امکان‌ناپذیر است. به این معنا، جمهوری اسلامی بر مبنای مجموعه‌ای از ایده‌ها و آرمان‌های اسلام سیاسی شیعی شکل گرفته و تداوم یافته است؛ بنابراین، نخستین و مهم‌ترین عنصر هویت ملی ایران و جمهوری اسلامی، اسلام شیعی است (Dehghani, 2010: 207). Firoozabadi, 2010: 207). جمهوری اسلامی ایران، خود را با این عنصر هویتی می‌شناسد و به

دیگران می‌شناساند؛ از این رو، ایران را بایستی کانون اصلی اسلام سیاسی در جهان به‌شمار آورد. منافع ملی، نوع و نحوه تعامل ایران با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برپایه ارزش‌ها، معناها، و واقعیت‌هایی است که این ژرف ساخت اجتماعی و هویتی تعریف، تعیین، و تجویز می‌کند. براین اساس، سیاست خارجی ایران، تابع این ژرف ساخت بوده و برهمکنش‌های خارجی جمهوری اسلامی در مسائل گوناگون، با توجه به آن ترسیم می‌شود. درواقع، اسلام سیاسی شیعی تعیین می‌کند که جمهوری اسلامی با کدام بازیگر، چه رابطه‌ای داشته باشد و با کدام بازیگر رابطه نداشته باشد.

#### ۴-۱-۲. نظام سیاسی ولایت فقیه، دکترین حاکمیت سیاسی و اجتماعی فقها

از دیدگاه امام خمینی، نظام ولایت فقیه در عصر غیبت، تنها نظام سیاسی مشروع و مقبول است. ایشان در این باره می‌گویند: «جز سلطنت خدایی، همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم بوده و «جور» است و جز قانون خدایی، همه قوانین، باطل و بیهوده است» (Imam Khomeini, 1999: 185-187). در این سخن، نظام ولایت فقیه، تداوم رسالت انبیا و ائمه اطهار و بیانگر سلطنت خدا است. از دیدگاه ایشان، اسلام، مخالف پادشاهی بوده و سلطنت از ابتدا نادرست بوده است. این یک چالش بنیادین هستی‌شناسی هویتی برای رژیم سعودی بود که تا به حال با آن روبه‌رو نشده بود.

#### ۴-۱-۳. انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی

انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی از مهم‌ترین عناصر ساخت اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران است. براین اساس، جمهوری اسلامی، هم در پی بن‌افکنی نظم و نظام بین‌الملل مستقر، و هم در تکاپوی ایجاد نظم و نظام مطلوب منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. درواقع، جمهوری اسلامی، به‌عنوان یک بازیگر ساختارشکن ظاهر می‌شود و منافع و اهداف خود را برپایه ساخت و هویت انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی تدوین و ترسیم می‌کند. درمقابل، عربستان با یک نظام محافظه‌کار، متصلب، و ایستا، منافع و اهداف خود را در تقابل با انقلابی‌گری و ساختارشکنی ایران تعریف می‌کند؛ بنابراین، از دو ساخت و هویت متضاد، منافع و اهداف متعارض و ناهمسو تولید و بازتولید می‌شود.

#### ۴-۱-۴. صدور انقلاب

ویژگی صدور ایده‌ها و ارزش‌های انقلاب، یکی از ویژگی‌های انقلاب‌های بزرگ است که در دو سنت لیبرالیسم و مارکسیسم، یعنی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷

سابقه دارد؛ اما ویژگی صدور انقلاب، به‌عنوان یکی از ویژگی‌های بنیادین انقلاب اسلامی، بیش از آنکه برگرفته از راهبرد انقلاب‌های یادشده باشد، برپایهٔ باور به جهان‌گرایی اسلام و سازه‌های اعتقادی و فکری امام خمینی و حلقهٔ نخبگان نزدیک به ایشان شکل گرفته و ساخت پیدا کرده است. درواقع، امام خمینی(ره)، نقشهٔ راه جهان‌گرایی اسلامی را در رویکرد صدور انقلاب ترسیم کرد؛ ازاین‌رو، ایشان، انقلاب ایران را منحصر به مردم ایران نمی‌داند و آن را آغاز انقلاب بزرگ اسلام تلقی می‌کند (Fuller, 1994: 310). این درحالی است که رژیم پادشاهی و محافظه‌کار سعودی، از هر الگو و مفهومی که موجب تغییر و تحول شود، احساس ترس داشته و آن را تهدید تعریف می‌کند.

#### ۵-۱-۴. امریکاستیزی و مخالفت با غرب

یکی از مهم‌ترین اصول پیدایش انقلاب اسلامی و عناصر ساخت اجتماعی آن، ضدامریکایی بودن آن است. درواقع، امریکاستیزی، یکی از ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی و چراغ راهنمای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. این درحالی است که عربستان از چندین دهه پیش، سیاست پیروی از امریکا را دنبال کرده است. هویت ضدامریکایی بودن ایران و هویت پیرو بودن عربستان، دو معنای متضاد از امریکا بر ساخته است؛ ازاین‌رو، امریکا برای عربستان، دوست تعریف شده و در نتیجه، رفتارهای این کشور برای سعودی‌ها، امنیت به‌شمار می‌آید، اما امریکا برای ایران، دشمن تلقی شده و حضور و رفتار این کشور در منطقه، تهدید تعریف می‌شود؛ به‌همین سبب، امریکاستیزی ایران و امریکاخواهی عربستان، موجب بروز تنش‌های گفتاری میان دو کشور و همچنین، شکل‌گیری رویکردهای متفاوت و متضادی در سیاست خارجی آن‌ها شده و بستر تنش و تعارض در روابط ایران و عربستان را فراهم کرده است.

#### ۶-۱-۴. یاریگری جنبش‌های آزادیبخش

یاریگری و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش، یکی از ویژگی‌های بنیادین انقلاب اسلامی است که از ابتدا با اعلام پشتیبانی از جنبش آزادیبخش فلسطین، به‌عنوان نماد جنبش‌های آزادیبخش جهان، این عنصر هویتی را در سیاست خارجی خود برجسته کرد؛ ازاین‌رو، در سال ۱۳۵۸، از یاسر عرفات مانند یک قهرمان استقبال کرد (Cooley, 1979: 1017). درواقع، جمهوری اسلامی، حمایت از نهضت‌ها، به‌ویژه نهضت فلسطین را به‌عنوان یک ویژگی الهام‌بخش و یک کلیدواژه معنایی جهان اسلام، در نظر داشته و دارد. سعودی‌ها نیز با رویکردی متفاوت، خود را مدافع انحصاری نهضت فلسطین می‌پندارند؛ اگرچه از این

مسئله آگاهی دارند که افکار عمومی جهان اسلام و عرب، ایران را به‌عنوان قهرمان دفاع از فلسطین می‌شناسند، نه سعودی‌ها را؛ بنابراین، آن‌ها از قهرمان‌سازی ایران در نهضت فلسطین و حمایت از نهضت‌های شیعیان منطقه، هراس داشته و بخشی از سیاست‌های خود را در راستای خنثی‌سازی تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی ایران به کار می‌گیرند. این موضوع، زمینه لازم را برای برساختن تنش‌های کلامی و بحران در روابط آن‌ها فراهم می‌کند.

#### ۴-۱-۷. الهام‌بخش و رهبر جهان اسلام

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، با ویژگی‌هایی منازعه‌آمیز، به سپهر و ساحت الهام‌بخشی جهان اسلام، چشم دوخته و هریک با توجه به ویژگی‌های خاص خود، «طرح‌واره‌ای» را در راستای خودپیشوایی جهان اسلام بر ساخته و تا حدودی درونی کرده‌اند. دو کشور، سیاست خارجی خود را برپایه این عنصر هویتی طراحی و ترسیم کرده‌اند، اما حوزه‌های نفوذ آنان برای کسب این جایگاه، هم‌پوشانی دارد؛ از این رو، سوگیری راهبردها و رویکردهای سیاست خارجی دو کشور، برپایه این عنصر شکل گرفته و زمینه را برای رقابت و تعارض و تقابل در روابط ایران و عربستان فراهم می‌کند.

#### ۴-۱-۸. دولت نفتی یا رانتیر

یکی از ویژگی‌های اساسی دولت ایران و یکی از عناصر هویتی آن، رانتیر بودن و وابستگی اقتصاد این کشور به نفت است؛ به گونه‌ای که، صادرات نفت خام، ۹۰ درصد از کل درآمد صادراتی ایران و ۶۰ درصد از کل بودجه سالیانه را تأمین می‌کند (Farzanegan, 2008: 2)؛ بنابراین، درآمدهای نفت، هم در اقتصاد و هم در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی ایران نقشی کلیدی دارد. درواقع، دلارهای نفتی، پشته و تأمین‌کننده مالی اهداف و راهبردهای منطقه‌ای ایران است که براساس ژرف‌ساخت‌ها، طرح و تدوین می‌شوند؛ از این رو، درآمدهای نفتی، یکی از منابع حیاتی در اقتصاد و سیاست ایران به‌شمار می‌آید که از ابتدای انقلاب اسلامی با راهبردهای نفتی عربستان که با محوریت تضعیف ایران و تقویت هم‌پیمانان دولت سعودی، طرح می‌شود، به چالش کشیده شده است. این اقدام تخصیصی سعودی‌ها، یکی از عوامل زمینه‌ساز بحران و بازرخداد بحران بوده است.

#### ۴-۱-۹. ایرانی‌گری تاریخی

یکی از سازه‌های اصلی هویت جمهوری اسلامی، ایران‌گرایی تاریخی یا زبان، فرهنگ، و قومیت است

که هویت ایران را از غیر، به‌ویژه از اعراب و به‌طور خاص از عربستان، به‌عنوان کانون عرب‌گرایی، متمایز می‌کند. ستیزهای تاریخی و معاصر برخی از اعراب با ایران نیز به تولید تنش‌های کلامی در سطوح گوناگون دامن زده و زمینه را برای شکل‌گیری گفت‌وگوهای ایران‌هراسی فراهم کرده است. ترکیب این عوامل، بر دامنه دوگانگی‌های زبانی، فرهنگی، و قومیتی ایران و عربستان افزوده و ضریب زاینده‌گی بحران میان آن‌ها را افزایش داده است.

## ۴-۲. ساخت‌های اجتماعی و هویتی عربستان

### ۴-۲-۱. نظام پادشاهی یا پاتریمونیالیسم

نخستین و مهم‌ترین ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی عربستان سعودی، ساخت نظام پاتریمونیالیسم<sup>۱</sup> یا پادشاهی (Rasheed, 2005: 189) آل سعود است. در این نظام، مراکز قدرت، ثروت و قاعده و قانون، همه در پادشاه و خاندان سعود خلاصه می‌شوند. این نظام سیاسی، که آخرین نوع حکومت از این گونه بر روی زمین است، در تعیین و جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور نقش اصلی را دارد. کارن هاوس، در این باره بر این نظر است که سیاست خارجی عربستان، حول یک محور می‌چرخد و آن، بقای آل سعود است (House, 2015: 201). نظام سیاسی آل سعود، با مشروعیت‌بخشی به اسلام سنتی و هابی در مقابل نظام ولایت فقیه و حاکمیت فقها قرار گرفته است و این دو ژرف‌ساخت، معناها و واقعیت‌های ناهمخوانی را تولید و فرهنگ دشمنی را رواج می‌دهند.

### ۴-۲-۲. اسلام وهابی

وهابیت، به‌عنوان تنها تفسیر آل سعود از اسلام و دکترین معنوی آنان، دومین ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی و مهم‌ترین منبع مشروعیت‌بخش نظام پادشاهی سعودی است. نقش وهابیت در شکل دادن به پادشاهی سعودی به حدی است که هویتی متمایز از هویت کنشگران دیگر نظام بین‌الملل را به‌ذهن می‌رساند. ایدئولوژی وهابیت، یک ایدئولوژی ایران‌ستیز، به‌عنوان مرکز تشیع، بوده و هست و نقش یک «دراکولای خون‌آشام» را علیه ایران و شیعیان دارد. ابن تیمیه، سرسلسله وهابیت، در نوشته‌های خود، شیعیان را مرتد دانسته و تکفیر می‌کند (Ibrahim, 2006: 20) و جامعه سعودی نیز ایران را از منظر این ایدئولوژی دگرستیز می‌شناسد. به بیان روشن‌تر، وهابیت به‌همراه قومیت عرب، موتورهای معناساز و

---

1. Patrimonialism

مهم‌ترین ملاک و معیار برای تعریف ایران به‌عنوان دشمن به‌شمار می‌آیند و این دشمنی را به شیوه‌های گوناگونی بازنمایی می‌کنند. از این گذشته، وهابیت، به‌عنوان دکتترین معنوی آل‌سعود و منبع مشروعیت بخش این رژیم، یکی از منابع مؤثر رژیم سعودی در سیاست‌گذاری خارجی و به‌ویژه در ارتباط با ایران است.

### ۴-۲-۳. دولت محافظه‌کار

پادشاهی عربستان سعودی، یکی از منحصربه‌فردترین حکومت‌های محافظه‌کار و هویت‌گرای جهان است. این کشور ثروتمند، بر پایه اصولی اداره می‌شود که مدت‌هاست جهان این اصول را پشت سر گذاشته است. این نظام سیاسی پدرشاهی (Rasheed, 2005: 189)، مخالف کمترین تغییر و دگرگونی است و هرگونه تغییر را تهدید تلقی می‌کند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران، یک دولت انقلابی است که راهبرد بن‌افکنی را در نظام بین‌الملل دنبال می‌کند. بدیهی است که براین دو ساخت اجتماعی و هویت منازعه‌آمیز، دو رهیافت هم‌ستیز و بحران‌آفرین است و رابطه مسالمت‌آمیز آن‌ها تنها با تلاش سیاستمداران عمل‌گرا و در دوره‌های کوتاهی شکل گرفته است.

### ۴-۲-۴. ام‌القری و الهام‌بخش جهان اسلام

عربستان، زادگاه پیامبر اسلام و دین اسلام است. مقدس‌ترین مکان‌های اسلامی، یعنی کعبه و مسجدالنبی، در این کشور واقع شده‌اند، و بسیاری از مسلمانان جهان (سنی) احترام خاصی برای این کشور قائلند. این مسئله، در کنار توانمندی اقتصادی این کشور به واسطه دلارهای نفتی، این ذهنیت را برای حاکمان سعودی بر ساخته است که عربستان، قلب جهان عرب و اسلام و رهبر طبیعی جهان اسلام است (Al sarhan, 2021)؛ در حالی که انقلاب اسلامی نه تنها طرح خودپیشوایی سعودی را زیر سؤال برد، بلکه اسلام سعودی را اسلام امریکایی خواند که شایستگی مدیریت مکان‌های اسلامی را ندارد؛ از این رو، رقابت بر سر پیشوایی و ام‌القرای جهان اسلام، که هریک بر پایه دلایلی، ادعای آن را داشته‌اند، بستری را برای تقابل و سیاست مقابله‌جویانه و تنش‌های لفظی دو کشور فراهم کرده که در برساختن زمینه‌های بحران و بازرخداد آن، بسیار تأثیرگذار بوده است.

### ۴-۲-۵. دولت نفتی

عربستان، با داشتن ذخایر ۲۹۷/۲ میلیارد بشکه نفت (Looney, 2020: 14)، صاحب بیشترین میزان

ذخایر نفتی جهان است. اهمیت این ماده حیاتی در صنعت، سیاست، و توسعه تمدن امروزی بر کسی پوشیده نیست؛ به گونه‌ای که بسیاری، نفت را کلید توسعه تمدن امروزی و موتور صنعت، عامل قدرت، و سوخت سیاست دانسته‌اند (Naderi, 2009: 61)؛ بنابراین، دنیای بدون نفت برای تمدن امروزی، تصورناپذیر است. البته نفت برای سعودی‌ها، عنصری مهم‌تر از این موارد است و همه‌چیز آن‌ها (از اهمیت و امنیت آن گرفته تا قدرت و مشروعیت) در نفت خلاصه می‌شود. این کشور با رخداد انقلاب اسلامی توانست بر سازمان اوپک تسلط یافته و سیاست‌ها و راهبرد نفتی خود را در راستای ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی خود، که جهت‌گیری ضدایرانی داشت، عملی کند؛ از این رو، عربستان از نفت به عنوان یک سلاح مؤثر علیه ایران بهره برده و زمینه تنش گفتاری و بر ساخته شدن بحران میان دو کشور را فراهم کرده است. در نتیجه، تعارضات سیاست‌گذاری بر سر نفت، همواره چالشی بنیادین در روابط دو کشور بوده است.

#### ۶-۲-۴. وابستگی به غرب

دولت آل سعود، از دهه ۱۹۴۰ بر پایه پیمان نانوشته نفت در مقابل امنیت، به آمریکا وابسته است. اساس این پیمان ماندگار، پیوند نفت و امنیت بود. بر این اساس، عربستان، نفت آمریکا و کشورهای همسو با اقتصاد آمریکا و در عوض آمریکا، امنیت داخلی و خارجی عربستان را تأمین می‌کند. دولت سعودی، ثروتمند، اما ضعیف است؛ صاحب انبوهی از جنگ‌افزارهای نظامی است، اما قدرت نظامی ندارد؛ بنابراین، جای شگفتی نیست که فهد بر این باور است که تنها آمریکایی‌ها می‌توانند عربستان را از خطر حفظ کنند (House, 2015: 203)؛ در حالی که محور سیاست خارجی ایران، مخالفت و مخاصمه با آمریکاست. در واقع، ساخت اجتماعی و هویتی دو کشور، از واقعیتی به نام آمریکا، دو تعریف ناسازگار دارد؛ در یک سو، در فرهنگ سیاسی سعودی، آمریکا به عنوان دوست تعریف می‌شود و در سوی دیگر، فرهنگ و هنجارهای ایران، آمریکا را دشمن آشتی‌ناپذیر تعریف کرده است. بدیهی است که بر ایند این دو رویکرد متضاد، بحران و بازرخداد بحران در مناسبات ایران و عربستان است.

#### ۷-۲-۴. زبان و عرب‌بودن

عرب‌بودن و قبیله‌گرایی، هسته اصلی هویت اجتماعی عربستان است. رژیم آل سعود از عناصر هویتی زبان، قومیت، تاریخ، و فرهنگ عربی برای تقابل با کشورهای غیرعرب، به ویژه ایران، بهره گرفته است و

در نتیجه، ایران همواره به عنوان کشوری غیرعرب و هویتی متمایز در جغرافیای اعراب مطرح شده است. سعودی‌ها با تأکید بر هویت قومی عربی، به دوگانگی و بیگانگی هویت فارس و عرب و تقابل این دو می‌پردازند؛ از این رو، نظام اجتماعی دو کشور، برپایه تضاد زبانی، قومی، و فرهنگی شکل گرفته است و در نتیجه، صورت‌بندی فرهنگی و گفتاری دو کشور که براساس عدم هم‌جوشی و همخوانی برساخته شده است، در ترکیب با گفتمان‌های ایران‌ستیز، سبب بازتولید الگوی تخصم میان آن‌ها می‌شود. در جدول شماره (۱)، تضاد بین ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی دو کشور نشان داده شده است.

### جدول (۱): تعارض‌های ساخت اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران و عربستان

#### سعودی

| عناصر و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی پادشاهی عربستان سعودی | عناصر و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران |
|------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------|
| اسلام سنتی با قرائت وهابی                                  | اسلام سیاسی با قرائت شیعی                                |
| نظام پاتریمونیالیسم (پادشاهی موروثی)                       | نظام سیاسی ولایی-فقاهتی                                  |
| محافظه‌گرایی و حفظ وضع موجود                               | انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی                               |
| وابسته به امریکا و غرب                                     | ضدیت با امریکا و غرب                                     |
| صلح با اسرائیل                                             | ستیز با اسرائیل                                          |
| عرب‌گرایی                                                  | ایرانی‌گری تاریخی                                        |
| رهبر و الهام‌بخش جهان اسلام                                | رهبر و الهام‌بخش جهان اسلام                              |
| مخالف هرگونه رویکرد انقلابی                                | صادرکننده انقلاب                                         |
| حج عبادی با قرائت اسلام سنتی                               | حج انقلابی با قرائت اسلام سیاسی                          |

### ۵. تنش‌های کلامی

کنش کلامی<sup>۱</sup> یا گفتاری، عنوان یکی از نظریه‌های زبان‌شناختی و فلسفه زبان است که نخستین بار در سال ۱۹۳۰ توسط جان لانگشاو آستین<sup>۲</sup>، استاد فلسفه اخلاق دانشگاه آکسفورد، مطرح شد (Hrvoje and Jerbic, 2015: 36). این نظریه زبانی با تحلیل انواع کارهایی سروکار دارد که می‌توانیم

1. Speech Act

2. Jhon langshaw Austin

با کلمات انجام دهیم. نخستین بار نیکلاس اونف، از پیشروان نظریه سازه‌انگاری، این مفهوم را از حوزه جامعه‌شناسی به حوزه روابط بین‌الملل منتقل کرد (Hrvoje and Jerbic, 2015: 38)؛ از این رو، تنش‌های گفتاری کنشگران نظام بین‌الملل را بایستی یکی از دلایل و عوامل زمینه‌ساز بحران در روابط بین‌الملل به‌شمار آورد؛ اما تنش‌های کلامی در چه وضعیتی بین دو بازیگر شکل می‌گیرند؟ برپایه سامانه نظری ساخت اجتماعی، زمانی که هنجارها و انگاره‌ها و عناصر هویتی بین دو بازیگر، متعارض و منازعه‌آمیز باشند، فرایند گفت‌وگوی پیوسته میان آن‌ها گسسته خواهد شد. فقدان گفت‌وگو در مناسبات دو کنشگر، زمینه را برای تنش‌های کلامی فراهم می‌کند و در نتیجه، منازعات گفتاری پیش‌رونده‌ای شکل خواهد گرفت. فرایند منازعات کلامی، به‌نوبه خود به وضعیت تخاصم و تنازع منجر می‌شود؛ وضعیتی که به مدت چهار دهه، به جز در مواردی کوتاه، بر روابط ایران و عربستان حاکم بوده است. در واقع، واقعیت‌های متعارض ناشی از تضاد ژرف ساخت‌های اجتماعی و هویتی، مانع هرگونه تعامل و گفت‌وگوی پیوسته نخبگان سیاست و دیانت دو کشور شد و در درجه دوم، بستر مناسبی را برای برپا شدن تنش‌های کلامی مخاصمه‌آمیز فراهم کرد که این کنش‌های گفتاری ستیزه‌جویانه نیز به‌نوبه خود، بخشی از بستر، گستره، و دلایل بازگشت‌پذیری بحران را تولید و بازتولید کرده‌اند.

در رژیم گذشته، سپهر سیاسی و ضرورت‌های راهبردی دو کشور با محوریت پرهیز از تنش و تعارضات کلامی سامان یافته بود، اما این روند با پیروزی انقلاب اسلامی متوقف و وضعیت جدیدی خلق شد که از آن زمان تاکنون، بر روابط دو کشور سایه انداخته است. به این ترتیب، جنگ لفظی و تنش‌های کلامی دو کشور در همه ابعاد و زمینه‌ها، در یک فرایند دامنه‌دار تهاجمی و تدافعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل زمینه‌ساز بحران عمل کرده است که می‌تواند در کمترین زمان ممکن به اهداف دامنه‌دار با اولویت و فوریت سیاسی و امنیتی در ابعاد داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی تبدیل شود.

البته این تحلیل به‌معنای نادیده گرفتن واقعیت‌های مادی و توزیع توانمندی‌های قدرت مادی نیست؛ بلکه برپایه سامانه ساخت اجتماعی و نظریه سازه‌انگاری، واقعیت‌های مادی پس از ایده‌ها، در رده دوم اهمیت قرار دارند؛ به‌عنوان مثال، ۵ سلاح هسته‌ای کره شمالی در مقایسه با ۵۰۰ سلاح هسته‌ای بریتانیا، خطر بیشتری برای ایالات متحده به‌شمار می‌آید؛ زیرا کره شمالی، برپایه ساخت اجتماعی و هویتی و به تبع آن تنش‌های منازعه‌جویانه گفتاری، برای امریکا دشمن تعریف شده و بریتانیا دوست؛ براین اساس، واقعیت‌های مربوط به کلاهک‌های هسته‌ای، در مقایسه با سازه‌های اجتماعی و هویتی و تنش‌های کلامی، ارزش و اهمیت کمتری دارند؛ بنابراین، ابتدا باید بر انگاره‌های دولت‌ها و منافعی که این انگاره‌ها به آن

شکل می‌دهند، تأکید کنیم و سپس، به این موضوع توجه کنیم که چه کسی سلاح یا قدرت بیشتری دارد.

### نتیجه‌گیری

ارزش‌ها، هنجارها، و ایده‌های نهادینه‌شده در جوامع ایران و عربستان، تاروپود باورها و نظام معنایی و همچنین، کیستی و چیستی آن‌ها را شکل داده‌اند. به‌این‌ترتیب، واقعیت‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی برپایه پیشینه‌ها، ویژگی‌ها، و سنت‌های متفاوت و متضاد آن‌ها بر ساخته شده است؛ از این‌رو، واقعیت‌ها نه تنها هم‌معنا و مشترک نیستند، بلکه در تقابل و تباین با هم خلق شده و قوام یافته‌اند و معناهای متضادی را تولید و بازتولید می‌کنند. براین‌اساس، تصویر و تصور دو کشور از مسائل مختلف جهان، بسیار متفاوت و متمایز بوده و واقعیت‌های ضدونقیض، بستر و فضای اجتماعی را برای نبود تعامل، فقدان گفت‌و شنود، و بروز تنش‌های کلامی نخبگان سیاست و دیانت ایجاد کرده است که دستاورد آن، نبود تعامل و بازاندیشی و برهم‌کنش‌های مسالمت‌جویانه برای حل مسائلی است که (به‌ظاهر) به‌گونه‌ای فزاینده به‌شکل معماهایی حل‌نشده در روابط دو کشور ظاهر می‌شوند؛ درحالی‌که، جوامعی که دارای ساخت اجتماعی و هویتی مشترکی هستند، یعنی از ژرف‌ساخت‌های (سازه‌های تاریخی، فرهنگی، قومی، زبانی، و مذهبی) همسانی برخوردارند، گفتمان‌ها و کنش‌های کلامی سیاست خارجی‌شان منطبق بر فرهنگ کانتی، منافعشان موازی، و رفتارها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی‌شان نیز دوستانه است. این‌گونه جوامع، از تعاملات مطلوب با دستاوردهای مفیدی بهره می‌برند؛ زیرا انگاره‌ها و ارزش‌های مشترک آن‌ها، واقعیت‌های مشاع و مشترک میان آن‌ها را بر ساخته است. مصداق آشکار این‌گونه جوامع، کشورهای انگلوساکسن هستند. اما الگوی حاکم بر روابط ایران و عربستان، دقیقاً برعکس کشورهای یادشده است. همان‌گونه که در جدول شماره (۱) نشان داده شده، در مقابل هریک از ژرف‌ساخت‌ها و عناصر هویتی جمهوری اسلامی ایران، یک ژرف‌ساخت و عنصر هویتی مخالف و معارض سعودی قرار دارد. این عناصر بنیادین، مبانی نظری و عملی منافع ملی و رویکردهای سیاسی ایران و عربستان را به‌گونه‌ای بر ساخته‌اند که بسیاری از نخبگان سیاسی و دینی بر این نظرند که هر رویکردی به‌جز آنچه تاکنون وجود داشته است، نادرست و ناصواب و مغایر با رسالت و مأموریت آن‌هاست؛ از این‌رو، سیاست خارجی دو کشور در تقابل با هم، بیشتر وظیفه‌گراست تا نتیجه‌گرا و به‌نظر می‌رسد که تبیین سیاست خارجی آن‌ها از منظر پارادایم رئالیسم، غیرقابل فهم است؛ زیرا در زیر پوست سیاست خارجی دو کشور، ژرف‌ساخت‌ها و عناصر هویتی تعریف‌کننده خود و دیگری قرار دارد و این امر با نگاهی گذرا به ساخت اجتماعی و هویتی آن‌ها کاملاً

قابل فهم است. نگاه آن‌ها به همدیگر، برپایه دو اسلام متضاد، دو نظام سیاسی معارض، دو رویکرد سیاست خارجی هم‌ستیز (انقلابی‌گری در مقابل محافظه‌کاری)، دو فرهنگ و ملیت دوگانه (با پیشینه‌ای از منازعات تاریخی)، دو حج منازعه‌آمیز، دو الگوی مخالف از تعریف دوست و دشمن، و در نتیجه دو هویت معاند، برساخته شده است که سبب شکل‌گیری مجموعه‌ای از باورهای صریح و نظام‌مند شده است و براین‌د آن، گفت‌وگوهای هم‌ستیزی است که برون‌داد و خروجی‌اش، بازتعریف یکدیگر به‌عنوان دشمن است؛ از این‌رو، در طول چند دهه گذشته، به‌جز یک دوره (که به دوره طلایی در روابط دو کشور معروف شده است) هر کنش منطقه‌ای ایران، با واکنش تقابلی و مخاطره‌آمیز سعودی‌ها روبه‌رو شده که نمود آن در جنگ‌های نیابتی آن کشور علیه ایران در سوریه و عراق، آشکار است. به‌نظر می‌رسد، تازمانی که منافع و سیاست خارجی دو کشور بر مدار این الگو در چرخش است، بازگشت‌پذیری بحران یک امر حتمی در سیاست خارجی آن‌هاست؛ زیرا چشم‌انداز این الگو، جز سیطره ایدۀ تخاصم و تقابل بر اندیشه تعامل و تساهل، چیز دیگری نخواهد بود.

به‌نظر می‌رسد، برون‌رفت از وضعیت بازرخداد بحران‌ها در روابط ایران و عربستان، با تدابیر زیر امکان‌پذیر است: ۱) بازتعریف اولویت‌های انگاره‌ای و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی؛ ۲) چرخش زبانی با هدف همگرایی و پرهیز از تنش‌های کلامی؛ ۳) توجه و تمرکز بر نیازها و ضرورت‌های راهبردی، از جمله تأکید بر سیاست مشترک در زمینه انرژی در راستای منافع ملی دو کشور، همکاری و همیاری در راستای توسعه اقتصادی، سیاسی، و امنیت ملی و پرهیز از تعارضات منطقه‌ای و جنگ‌های نیابتی. سخن آخر اینکه، از منظر ساخت اجتماعی، آینده از طریق تعامل شکل می‌گیرد و گذشته، چراغ راه آینده است.

### منابع

- Akhavan Kazemi, Bahram. (2000). "Divergences and Convergences in Iran-Saudi Arabia Relations". *Quarterly Journal of Middle East Studies*, Year 7, No. 2, pp. 142-115. (in Persian)
- Al sarhan, Saud.(2021). "Saudi Arabia the Natural Leader of the Muslim World. available at: [www.arabnews.com/node/1804006](http://www.arabnews.com/node/1804006).
- Amirzadeh, Pouria. (2014). "Challenges of Saudi Arabia". *Hamshahri Diplomatic Monthly*, No. 62, pp.42-42. (in Persian)
- Arm, Armina. (2016). "Iran and Saudi Arabia Compete for Influence in the Middle East". *Quarterly Journal of Politics*, Third Year, No. 9, pp. 81-73. (in Persian)

- Azghandi, Alireza. (2007). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Fourth Edition, Tehran: Qoms Publishing.(in Persian)
- Berger, Peter and Luckman, Thomas. (2015). *Social Construction-Reality*. Translated by Fariborz Majidi. Third edition, Tehran: Scientific and cultural publications. (in Persian)
- Capeland, Dale C. (2000). The Constructivist Challenge to Structural Realism. *international security*, Vol.25, No.2, pp187-212.
- Cordsman, Anthony (2015). *The True Nature of the Saudi Succession Crisis*. Washington DC : Center for Strategic International Studies.
- Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal. (2006). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Samat Publications. (in Persian)
- Fuller, Graham and Efranke, Andrahim (2005). *Saudi Shiites, forgotten Muslims*. Translated by Khadijeh Tabrizi. Qom: Shiite Studies Publications. (in Persian)
- Gergen, Kenneth and Gergen, Mary. (2004). *Social Construction: Invitation to Talk*. Translated by: Parvin Javadan. Ohio: Taus Publications. (in Persian)
- Hadian, Nasser. (2003). "Structuralism: From International Relations to Foreign Policy". *Quarterly Journal of Foreign Policy*. Seventeenth Year, No. 4, pp. 915-943. (in Persian)
- heinrich, Maik. (2016). "Troubled History of Saudi Arabia-Iran Relations". Available at: Reuters.com/article/idsBREA4COH020140.
- House, Karen Elliott. (2015). *About Saudi Arabia (People, Past, Religion, Dividing Lines and Future)*. Translated by Morteza Rajaei Khorasani and Fatemeh Mahsa Karamoozian. Tehran: Payamersan Publications. (in Persian)
- Hrvoje, Spehar and Vedran, Jerbic. (2015). "Speech act Theory and the European Integration: the Case of the Eastern Enlargemen. *European Studies t*, Vol1, No1, (33-58).
- Huang, Xiaoning. (2018). "The Iranian Nuclear Issue and Reginal Security: Dilemmas, Responses and the Future". *Department of Political Affairs, Middle East and West Asia Division*, pp1-36. available at: <https://hr.un.org/sites/278965>
- Ibrahim, Fouad. (2006). *The Shiite's of Saudi Arabia*. London, Sanfrancisco: Saqi press.

- Jackson, Robert, and Sorensen, Georg. (2006). *Introduction to International Relations and Approaches*. 3<sup>rd</sup> edition, Oxford: University press.
- Jahner, Ariel.(2012). "Saudi Arabia and Iran: Struggle for Power and Influence in the Gulf". *International Affairs Review*, Vol.10, No.3, pp36-50.
- John k, Cooley. (1979). "Iran, The Palestinians, and the Gulf". *foreign Affairs*, Vol. 57, No. 5, pp. 1017-1034.
- Khomeini, Ruhollah (1999). *Kashf al-Asrar*, Tehran: Imam Khomeini Publishing and Editing Institute. (in Persian)
- Looney, Bernard. (2020). "BP Statistical Review of World Energy". Available at: <https://www.bp.com/energy-economics/statistical-review/bp-stats-review-2020-full-report.pdf>.
- Moshirzadeh, Homeira. (2006). *Evolution in Theories of International Relations*. Tehran: Samt Publications. (in Persian)
- Naderi, Abbas. (2009). *Middle East Oil and US Military Invasion of Iraq*. Unpublished Master's Thesis, University of Tehran. (in Persian)
- Noor Alivand, Yaser. (2016). "Saudi Arabia and the Attempt to Rebalance Against Iran". *Quarterly Journal of Strategic Studies*, Year 20, Issue 1, pp. 32-7. (in Persian)
- Onuf, Nicoholas (1994). "The Constitution of International Society". *European Journal of International Law*, 10, 5, pp1-19.
- Rasheed, Madawi. (2005). "Circles of Power:Royals and Saudi Society in Saudi Arabia in the Balance". Available from: <https://www.researchgate.net/publication/291943479>
- Sanei, Faraz(2020/06/1). *Iran-Protests-Execution-its-own-saudi-arabia*, available at: <https://www.hrw.org/news/>.
- Shafiee, Sadegh, Montazer Al-Qaim, Asghar, Chalongar, Mohammad Ali (2017). "Analysis of the Relations between the Islamic Republic oF Iran and Saudi Arabia in the First Decade after the Victory of the Revolution". *Quarterly Journal of Historical Research*, Year 9, No. 1, pp. 1-22. (in Persian)
- Smith, Steve.(2001). *Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory*. in John Baylis and Steve Smith, *The Globalization of World Politics*, Oxford: University Press, pp224-249.
- Toby, Matthisen. (2016/7). "The Domestic Sources of Saudi Foreign Policy:

- Islamists and the state in the Wake of the ArabUprisings. Available at: <https://www.brookings.edu/wp-content/>.
- Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory". *International Organization*, Vol.41, No.3, pp335-370.
- wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of It: The Social Construction of Power Politics". *international organization*, Vol.46, No.2, (391-425).
- Wendt, Alexander. (1999). *Social Theory of International Politics*. Camberidge University Press.

### نوع مقاله پژوهشی

## تأثیر پسینی بحران گروگان گیری بر روابط ایران و امریکا

علی اکبر ندائی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۴

### چکیده

بخش اعظم تاریخ روابط خارجی ایران، به مدت بیش از نیم قرن، متأثر از رابطه با ایالات متحده و کیفیت آن بوده است. هدف اصلی این نوشتار، بررسی دوره‌ای این روابط، شامل تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان ایرانی و پیامدهای منفی آن است و برای تبیین این رابطه، از نظریه «وابستگی به مسیر»، بهره برده‌ایم. پرسش اصلی پژوهش این است که «وابستگی به مسیر، چگونه با توجه به محیط و شرایط آن دوره، سبب پیش رفتن اوضاع به سوی دشمنی بین دو کشور شده است؟» پژوهش بر این فرضیه استوار است که «تصمیم‌های متقابل دو کشور پس از آن واقعه، به عنوان یک نقطه عطف، متضمن وابستگی به مسیر بوده است و از طریق آن، قابل تبیین است»؛ بنابراین، پس از جست‌وجو در کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون، تصمیم‌ها و اقدامات طرفین درگیر در بحران را با بهره‌گیری از روش کیفی، تحلیل و تبیین کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش بر تأثیر منفی وابستگی به مسیر در محیط بحرانی و نااطمینانی ناشی از آن بزرگه مهم، دلالت دارد. نتیجه اینکه تصمیم‌های تهران و واشینگتن، به دلیل وابستگی به مسیر در هر مرحله، بر وخامت اوضاع افزوده است.

**واژگان کلیدی:** وابستگی به مسیر، گروگان‌گیری، بحران، ایران، ایالات متحده

---

۱. دانش‌آموخته دکترای سیاست‌گذاری عمومی، دانشگاه آزاد، قم، ایران (نویسنده مسئول) [Aristockles@yahoo.com](mailto:Aristockles@yahoo.com)

## Investigating the impact of the hostage crisis on Iran-US relations from the perspective of path dependence

Ali Akbar, Nedae<sup>1</sup>

### Abstract

The majority of the history of Iran's foreign relations, for more than half a century, has been influenced by its relationship with the United States and its quality. The main purpose of this article is to address a period of these relationships; including the seizure of the US embassy by Iranian students; and its negative consequences. So, the theory of "Path Dependency" has been used to explain this relationship. The main question of the research is dedicated to the fact that; Depending on the environment and the conditions of that period, the path dependency has caused the situation to move towards hostility and enmity between the two countries. The claim of this research is based on the hypothesis that the mutual decisions of the two countries after that incident, as a turning point, have depended on the path dependency and can be explained by it. Therefore, after searching in various books and articles, I used a qualitative method to analyze and explain the decisions and actions of the parties involved in the crisis. The research findings indicate the negative impact of path dependence in the critical environment and the resulting uncertainty at an important time. The result is that; the decisions of Tehran and Washington have exacerbated the situation due to path dependence on the each stage.

**Key words:** Path Dependency, Hostage taking, Crisis, Iran, the United State

---

1. Public Policy Making, Islamic Azad University of Qom, Iran  
Corresponding Author: [Aristockles@yahoo.com](mailto:Aristockles@yahoo.com)

## مقدمه

در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۵۸، عده‌ای از دانشجویان مسلمان، موسوم به دانشجویان پیرو خط امام، اقدام به دستگیری ۵۲ نفر از کارکنان و نیز تسخیر سفارت آمریکا کردند. این واقعه، سبب پدید آمدن بحران بزرگی در روابط بین تهران و واشینگتن شد که حل و فصل آن، ۴۴۴ روز طول کشید، اما پیامدهای منفی آن تاکنون پابرجا بوده است. با توجه به شرایط نااطمینانی و نداشتن اطلاعات کافی و درک درست از اوضاع و محیط، به‌ویژه از سوی آمریکا، طرفین دست به اقداماتی زدند که با توجه به محیط وابستگی متقابل راهبردی موجود، به بدتر شدن شرایط انجامید و روزه‌روز و مرحله‌به‌مرحله بر وخامت اوضاع افزود و بحران پیش‌آمده را تشدید کرد. در این بزنگاه مهم، عامل «وابستگی به مسیر<sup>۱</sup>»، بر روابط طرفین تأثیری منفی داشت و سبب تشدید دشمنی بین دو کشور شد. این عامل مهم، در شرایطی که کشور دیگری در تصمیم‌گیری‌های مربوط به موضوع‌های مشترک یا دوجانبه دخیل است و به اصطلاح، محیط وابستگی متقابل بستر این روابط و تصمیم‌گیری‌ها را تشکیل می‌دهد، می‌تواند به‌عنوان عاملی اثرگذار و بسیار جدی عمل کند و تأثیر انکارناپذیری بر کیفیت روابط دارد. فرضیه پژوهش نیز مبتنی بر همین مدعا است که تصمیم‌ها و اقدامات متقابل دو کشور در طول بحران گروگان‌گیری، به‌عنوان نقطه عطف بسیار مهمی برای هر دو کشور، متضمن وابستگی به مسیر بوده و تأثیر منفی‌ای بر روابط دوجانبه داشته است. امروزه به‌گونه‌ای شایسته و کافی به این عامل مهم و تأثیرات آن توجه نشده است؛ در نتیجه، این خلأ، محرک تنظیم این مقاله شد تا به روابط بین دو کشور از روزه دید این عامل مهم، یعنی وابستگی به مسیر نگریسته شود؛ بنابراین، هدف این پژوهش، از یک سو، تحلیل و تبیین رابطه آمریکا و ایران برپایه نقش آفرینی عامل وابستگی به مسیر و تصمیم‌های اتخاذشده در دوره زمانی تسخیر سفارت آمریکا و بحران ناشی از آن در بستر محیط وابستگی متقابل است و از سوی دیگر، به وارد کردن و به‌کارگیری بیشتر این عامل برای تحلیل رخدادها در پژوهش‌های بعدی توجه دارد. در نوشتار پیش‌رو، با جست‌وجو و مراجعه به کتاب‌ها و مقاله‌های پرشمار و براساس روش کیفی، رویدادهای زمینه‌ساز قطع رابطه و شکل‌گیری دشمنی بین طرفین و چرایی آن برپایه عامل وابستگی به مسیر، بررسی و تجزیه و تحلیل شده است.

## ۱. پیشینه پژوهش

اهمیت و بزرگی رویداد تسخیر سفارت ایالات متحده به‌حدی بوده است که در مورد آن، کتاب‌ها و

مقاله‌های زیادی در سطوح گوناگون نوشته شده است. بیشتر پژوهش‌هایی که در قالب کتاب به این موضوع پرداخته‌اند، تصویری روایی و تاریخی از روزهای ابتدایی بحران تا آزادی گروگان‌ها ارائه می‌دهند. این پژوهش‌ها بیشتر از سوی دانشجویان دخیل در تسخیر سفارت، دولتمردان امریکایی، یا خود گروگان‌ها، و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، به روش اسنادی-تحلیلی نگاشته شده‌اند و چارچوب و مبانی نظری خاصی ندارند؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به کتاب «بحران» سال آخر ریاست‌جمهوری کارتر<sup>۱</sup> نوشته همیلتون جردن<sup>۱</sup>، رئیس ستاد کارکنان کاخ سفید در دوران کارتر اشاره کرد. او در این کتاب، اوضاع و شرایط کاخ سفید و درماندگی دست‌اندرکاران رسیدگی به این بحران، ازجمله رئیس‌جمهور، جیمی کارتر<sup>۲</sup>، در خلال تلاش‌ها برای آزادی گروگان‌ها اشاره کرده و به‌طور هم‌زمان، تلاش‌های انتخاباتی کارتر را نیز روایت می‌کند. «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» نیز کتاب‌هایی را در این باره منتشر کرده است که روایت‌کنندگان آن در جلدهای مختلف، خود دانشجویان پیرو خط امام، ازجمله خانم معصومه ابتکار، ابراهیم اصغرزاده و دیگران بوده‌اند که روایت‌هایی بدون هیچ‌گونه چارچوب نظری خاصی برای تبیین رابطه آمریکا و ایران هستند و تنها دلایل تسخیر و اهداف آن را مطرح کرده‌اند.

پژوهش دیگر منتشرشده از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کتاب «انقلاب دوم» به‌قلم احمدرضا شاه‌علی است. این کتاب نیز فضای آن سال‌ها و پیامدهای داخلی و خارجی تسخیر سفارت امریکا را برشمرده است و موضع‌گیری گروه‌های داخلی را درباره این رویداد بازتاب داده و از خاطرات آن روزها برای این کار کمک گرفته است.

کتاب «دانشجویان و گروگان‌ها»، نوشته حسین جودودی و منتشرشده از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اثر دیگری است که وضعیت و رویدادهای داخل سفارت امریکا را در مدت‌زمان طولانی بحران، در قالب مصاحبه با دانشجویان بررسی کرده و البته فاقد هرگونه چارچوب نظری است.

کتاب خاطرات راکی سیکمن<sup>۳</sup>، که دربردارنده خاطرات شفاهی او به‌عنوان گروگان در ایران است، نحوه برخورد ایرانیان با گروگان‌ها را بیان کرده و رویدادهای دوره اسارت را بیان می‌کند و در قالب کتابی با عنوان «گروگان‌گیری ایرانی» توسط مریم کمالی به فارسی برگردانده شده و توسط انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ شده است.

- 
1. Hamilton Jordan
  2. Jimmy Carter
  3. Rocky Sickmann

همه این نوشته‌ها، رویدادهای آن دوران را با بیانی تاریخی روایت کرده و کمتر از زاویه و روزنه یک چارچوب نظری خاص به تحلیل آن پرداخته‌اند. بخش دیگری از پژوهش‌های انجام‌شده درباره این رویداد، جنبه‌های حقوقی ماجرا را بررسی کرده‌اند که از مجال این بحث خارج‌اند. اما در بخش مقالات می‌توان به مقاله محمد آیت‌اللهی تبار با عنوان «دلایل بحران گروگان‌گیری آمریکا و ایران؛ روایت ناگفته از خطر کمونیست‌ها» اشاره کرد که درصدد بیان تأثیر چپ‌گراها بر همه جریان‌های دخیل در ماجرا و حتی مقصر دانستن آنان در سوق دادن شرایط به سوی دشمنی و قطع ارتباط با امریکا است.

مقاله دیگر با عنوان «ژئوپلیتیک احساس روابط ایران و آمریکا؛ با تأکید بر بحران گروگان‌گیری»، کاری مشترک از مهدی محمدنیا و ناصر پورحسن است که در پی بیان آسیب‌دیدگی احساس یگانه‌پنداری آمریکا از این رخداد است و خدشه‌دار شدن اعتبار آمریکا را دلیل اصلی رفتارهای بعدی آن با ایران و حتی خروج ترامپ<sup>۱</sup> از برجام بیان می‌کند. همه این آثار در اشاره به دلیل ادامه سیاست‌های خصمانه آمریکا علیه ایران، به رویداد تسخیر لانه جاسوسی اشاره کرده‌اند و در بیان این عامل، هم‌نظر و هم‌عقیده‌اند. پژوهش حاضر نیز پایه کار خود را بر این واقعه مهم بنا کرده است، ولی چارچوب نظری پژوهش بر یک عامل بسیار جدید و ناشناخته، به نام «وابستگی به مسیر»، استوار است و این وجه تمایز مشهود این پژوهش با پژوهش‌های دیگر است.

## ۲. چارچوب نظری پژوهش

روزنه نگرش به رویداد تسخیر لانه جاسوسی و رابطه بین ایالات متحده و ایران، عامل کمترشناخته‌شده «وابستگی به مسیر» است. پل پیرسون<sup>۲</sup>، مفهوم وابستگی به مسیر را این‌گونه تعریف می‌کند: «مفهوم وابستگی به مسیر به این معناست که گام‌های پیشین برداشته‌شده در یک مسیر خاص، موجب انجام حرکت‌های بعدی در همان مسیر می‌شود که به‌خوبی از طریق دیدگاه بازگشت‌های فزاینده قابل فهم است. در فرایند بازگشت‌های فزاینده، احتمال گام گذاشتن در امتداد مسیر یکسان با هر حرکت در آن مسیر، افزایش می‌یابد (Pierson, 2000: 252).

در وابستگی به مسیر، توجه و اهمیت قائل شدن برای موضوع «بازخورد مثبت»<sup>۳</sup>، می‌تواند کمک‌کننده

1. Donald John Trump

2. Paul Pierson

3. Positive Feedback

و تسهیل‌کننده تحلیل ما از سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها باشد. تحلیل وابستگی به مسیر به‌طور خاص از طریق دو مقوله در بازخورد مثبت امکان‌پذیر می‌شود. در مقوله نخست اشاره شده است که امکان دست کشیدن از یک گزینه و تغییر در تصمیم‌های اتخاذشده با گذشت زمان افزایش می‌یابد و مقوله دیگر اینکه در بزنگاه‌های مهمی که در آن وابستگی متقابل وجود دارد، تصمیم‌های طرفین سبب تقویت مسیر پیموده‌شده می‌گردد و تغییر و بازگشت از آن تصمیم و مسیر دشوار و پرهزینه می‌شود.

پویایی‌های بازخورد مثبت، دو عنصر اساسی دارند که حس تحلیلگران از وابستگی به مسیر را شکل می‌دهند. نخست اینکه، این پویایی‌ها نشان می‌دهند که چگونه در برخی از بسترهای اجتماعی، هزینه دست کشیدن از یک گزینه و روی‌آوری به گزینه دیگر در طول زمان به گونه‌ای آشکار افزایش می‌یابد؛ دوم اینکه، این پویایی‌ها، سبب جلب توجه به مقوله‌های زمان‌بندی و توالی و جدا شدن لحظه‌های شکل‌گیری و بزنگاه‌ها از دوره‌هایی می‌شوند که مسیرهای همگرا یکدیگر را تقویت می‌کنند (Pierson, 2015: 46-47).

در واقع، وابستگی به مسیر به شرایطی گفته می‌شود که براساس محیط و زمان، با گام نهادن در یک مسیر، امکان گام برداشتن بیشتر در آن مسیر تقویت می‌شود. وابستگی به مسیر، سبب محدود شدن گزینه‌های دردسترس در ابتدای بروز بحران‌ها، کاهش انعطاف‌پذیری، افزایش هزینه بازگشت از مسیر پیموده‌شده و نیز قفل شدن شرایط و سیاست‌های اتخاذشده می‌شود و تصمیم‌گیران را با محدودیت‌های زیادی برای تغییر و بازگشت از مسیر روبه‌رو می‌کند. این شرایط، زمانی که بستر وابستگی متقابل فراهم باشد، تشدید می‌شود و با پیشرفت افزایشی‌ای که دارد، سبب پایداری شرایط شده و به دلیل محدود شدن گزینه‌های دردسترس، بازتولید یک الگو یا یک نوع تصمیم را به همراه دارد.

وابستگی به مسیر به یک فرایند پیشرفت افزایشی اشاره دارد که ممکن است سبب هدایت سازمان‌ها به وضعیت پایداری شود که پیوسته یک الگوی راهبردی را بازتولید می‌کند. فرضیه‌های راهبردی، میدان عمل انتخاب گزینه‌های راهبردی را برای گسترش این مسیرها به شدت تنگ می‌کند؛ به گونه‌ای که به‌نظر می‌رسد، بازتولید شده‌اند و به همان اندازه نیز فرضیه‌های بنیادین راهبردی بدون تغییر باقی مانده‌اند (Wenzel, 2015: 266).

افزون‌براین، وابستگی به مسیر با محدود کردن دامنه انتخاب‌ها به وسیله سیاست‌های اشتباهی که در گذشته دولت‌ها و حکومت‌ها در آن گام نهاده‌اند، سبب ناتوانی در تغییر سیاست‌ها و تصمیم‌ها می‌شود. در واقع، دولت‌ها با قفل شدن شرایط و تصمیم‌ها در یک مسیر خاص، در دام مسیری مشخص و سخت گرفتار می‌شوند و به دلیل تأثیرپذیری از تصمیم‌های گذشته خود و نیز تصمیم‌های متأثر از وابستگی متقابل

که از سوی کشورهای دیگر اتخاذ می‌شوند، قادر به تغییر تصمیم‌های امروزی خود نیستند. ریچارد رز<sup>۱</sup>، درباره وابستگی به مسیر و وضعیت تصمیم‌گیرندگان متأثر از این عامل مهم می‌گوید: «وابستگی به مسیر، دولت برمسند قدرت را از طریق محدود کردن دامنه انتخاب، «قفل»<sup>۲</sup> می‌کند. اینکه برنامه‌های امروز، بازتاب تعهدات گذشته است، به این معناست که دولت برمسند قدرت می‌تواند برنامه‌هایی را تأیید کند که به آنچه پیشتر انجام شده است، اضافه می‌شود. باوجود این، هر انتخابی باید هرآنچه را پیشتر انجام شده است، در نظر داشته باشد (Roze, 2012: 205).

بنابراین، به قول پل پیرسون، این عامل، چیزهای زیادی در چنته دارد و باید بیشتر به آن توجه شود. در ادامه تأثیر این عامل را بر روابط بین ایران و آمریکا، پرو بحران گروگان‌گیری اشاره می‌کنیم.

### ۳. بزنگاه تسخیر سفارت و وابستگی به مسیر

هنگامی که یک بحران رخ می‌دهد، مشخص کردن زمان آن راحت است؛ ولی ردپای بلندمدتی به جا می‌گذارد و طول این ردپا، جدای از اینکه فروپاشی در وهله نخست چگونه اتفاق افتاده است، به پویایی‌های اجتماعی و سیاسی بستگی دارد (Trentmann & Shove, 2017: 139). این واقعیت در مورد بزنگاه مهم تسخیر سفارت ایالات متحده نیز صدق می‌کند. بزنگاه‌ها می‌توانند در قامت یک فرصت، یا برعکس، در قامت یک بحران ظاهر شوند و نقطه عطف مهم و تأثیرگذاری به شمار آیند که سبب تغییرات بنیادین و ژرفی می‌شوند. این بزنگاه‌ها بسیار اهمیت دارند، اما مهم‌تر از آن‌ها، تصمیم‌هایی است که در شرایط بحرانی حاصل از این بزنگاه‌ها، از سوی سیاستمداران و رهبران کشورها، برای چیره شدن بر بحران و مدیریت آن اتخاذ می‌شوند. این تصمیم‌ها که در رویارویی با بحران‌های ناشی از بزنگاه‌ها اتخاذ می‌شود، بیشتر ماهیت واکنشی دارد و اگر در اتخاذ آن‌ها با توجه به اطلاعات و شرایط و محیط وابستگی متقابل اقدام نشود، می‌تواند مانند رابطه ایران و ایالات متحده به تشدید بحران بینجامد.

یکی از ویژگی‌های مهم فرایندهای وابستگی به مسیر، «گشودگی» نسبی یا «سهل‌گیری» مراحل اولیه توالی، در مقابل «بسته بودن» یا «قهری بودن» ماهوی مراحل بعدی است. این فرایندها در ابتدا می‌توانند برایندهای متفاوتی داشته باشند، اما به محض اینکه مسیری تثبیت شد، فرایندهای خودتقویت‌شونده، مستعد تحکیم و نهادینه شدن خواهند شد. «بزنگاه‌ها»، مسیرهای مستحکم دگرگونی سیاسی را خلق می‌کنند

1. Richard Roze

2. Lock-in

(Pierson, 2015: 97).

همان‌گونه که بیان شد، محیط وابستگی متقابل بر پیچیدگی اوضاع می‌افزاید و سبب وابسته شدن تصمیم‌های طرفین به یکدیگر می‌شود و این موضوع در مورد تسخیر سفارت امریکا و نحوه رویارویی دو کشور ایران و ایالات متحده و تأثیر آن بر روابط خارجی دو کشور نیز مشهود بوده است و این امر باید در پژوهش‌های روابط خارجی ایران با ایالات متحده نیز در نظر گرفته شود.

برای مطالعه روابط خارجی ایران با کشورهای دیگر در عرصه روابط بین‌الملل به‌طور عام و با ایالات متحده امریکا به‌طور خاص، اصطلاح کنش یا وابستگی متقابل بیشتر کاربرد دارد. هر اندازه سطح وابستگی متقابل بیشتر باشد، میزان کنش متقابل نیز بیشتر می‌شود. کنش متقابل، نه تنها تقاضا و پاسخ اقدامات کشورها، سازمان‌های بین‌المللی، و اقدامات غیردولتی دیگر، بلکه روابط ورای مرزهای ملی، مانند تجارت، سرمایه‌گذاری، انتقال فناوری، و گسترش و تهاجم فرهنگی را نیز دربر می‌گیرد. (Khodaverdi, 2009: 51).

یکی از ویژگی‌های شرایط بحرانی که از پیامدهای بزنگاه‌ها است، فقدان اطلاعات کافی و قابل اطمینان است. اطلاعات ناکافی و نادرست برای سیاستمداران و خبرنگاران در گیر در بحران محیط، نااطمینانی در تصمیم‌گیری برای رفع بحران را به همراه دارد. این شرایط برای هر دو طرف بحران، یعنی ایالات متحده و ایران، وجود داشته و خود را بر تصمیم‌گیری در آن روزها، تحمیل کرده است.

بیشتر کنش‌ها و واکنش‌های ما، آغازی در پایان‌ها دارند؛ زمانی که حوادث رخ داده‌اند و بحران‌ها به وجود آمده‌اند. فقدان اطلاعات و تحلیل مشخص، شرایط عدم امکان تصمیم در عرصه‌های گوناگون را به همراه داشته و نوعی ناکارکردگرایی سیستمی را در پی داشته است (Tajik, 2001, 243). ابراهیم اصغرزاده، از دانشجویان پیرو خط امام که در تسخیر سفارت حضور داشته و به‌طور مستقیم دست‌اندرکار امور مربوط به این رویداد بوده است، این نااطمینانی و ناآگاهی از شرایط و پیامدهای آتی این امر بزرگ را این‌گونه شرح می‌دهد: «ما پس از اینکه وارد سفارت امریکا شدیم، سازمان‌دهی خود را گسترش دادیم. باید می‌توانستیم آنجا را برای مدت ۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت اداره کنیم. همچنین، باید مقداری از اسناد که پیش‌بینی می‌کردیم مداخلات امریکا در ایران را ثابت می‌کند و به‌نوعی سبب مشروعیت‌بخشی به اقدام ما شود را سریعاً ترجمه می‌کردیم و در اختیار می‌گرفتیم؛ ولی بعد از روز اول، یعنی در روز دوم که مورد حمایت امام قرار گرفتیم و دولت موقت سقوط کرد، دیگر فکر کردیم که قضیه خیلی جدی‌تر از این حرف‌هاست و باید مأموریت جدی‌تری انجام بدهیم» (Sharifi & Bakhshi, 2009: 65).

درست همین ناآگاهی از شرایط و محیط و فقدان درک عمیق و درست واقعه از سوی خبرنگاران ایالات

متحدہ نیز در سخنان آنان در آن دوران با این نقل قول از همیلتون جردن، رئیس ستاد کارکنان کاخ سفید، مشہود است: «یکی از شبکه‌ها گزارش می‌داد کہ دولت میانہ‌رو مہدی بازرگان، در اعتراض بہ گروگان‌گیری استعفا کردہ است. بازرگان در جریان تصرف ماہ فوریتہ سفارت، کارکنان آنجا را آزاد کردہ بود و از روز یکشنبہ بہ این سو، با این امید کہ او باز ہم بتواند گروگان‌ها را آزاد کند، وزارت امور خارجہ با ایشان در ارتباط بود. دیگر سفارتی نداشتیم و اکنون پس از استعفای دولت باید با چہ جہنمی تماس بگیریم؟» (Jordan, 2011, 36-37).

بنابراین، با وقوع این بحران، طرفین، بہ ویژہ ایالات متحدہ، بہ دلیل نداشتن اطلاعات درست و کافی از شرایط و محیط کشور انقلابی ایران، نمی‌توانستند برای پایان دادن بہ بحران گروگان‌گیری تصمیم درستی بگیرند؛ زیرا محیط نااطمینانی و بی‌ثباتی را روبہ روی خود داشتند کہ در ہر مرحلہ با تصمیم‌های طرفین بر وخامت اوضاع افزودہ می‌شد و فرصت‌های حل بحران از بین می‌رفت. این، یکی از شرایط بغرنجی است کہ نااطمینانی حاصل از بزنگاہ‌ها و بحران‌ها بر تصمیم‌گیران تحمیل می‌کند و در بحران گروگان‌گیری نیز صدق می‌کرد.

در محیط باثبات و مطمئن، تصمیم‌گیرندہ می‌تواند بہ دور از مخاطرات احتمالی، دربارہ مشکل و راه‌حل‌های آن بیندیشد و تصمیم‌گیری کند؛ اما محیط نامطمئن و بی‌ثبات، فرصت یادشدہ را از تصمیم‌گیرندہ سلب می‌کند و سبب می‌شود کہ تصمیم‌گیرندہ، شرایط مناسبی برای اندیشیدن دربارہ مشکل و راه‌حل‌های آن نداشته باشد و بہ یکبارہ و بہ گونه‌ای ناگہانی تصمیم‌گیری کند (Gholipour, 2017: 28).

برپایہ نظر پل پیرسون، وابستگی بہ مسیر در بزنگاہ‌ها و بحران‌ها، از دو منظر دارای اهمیت است و باید بہ آن توجہ شود: «اینکہ چہ زمانی موضوع یا تعارضی در جامعہ بروز می‌کند، بہ دو دلیل، اهمیت دارد؛ نخست اینکہ، منابع دردسترس کنشگران در آن لحظہ، گزینه‌های پیش‌رو برای پاسخ دادن را مشخص می‌کند و دوم اینکہ، بہ محض اینکہ پاسخی دادہ شد، ممکن است پویایی‌های خودتقویت‌شوندہ‌ای را ایجاد کند کہ سیاست را در مسیر درازمدت مشخصی قرار دہد» (Pierson, 2015: 137).

ہمان گونه کہ اشارہ شد، در ہر مرحلہ، با تصمیم‌گیری‌های طرفین، بر وخامت شرایط و اوضاع افزودہ می‌شد و این محیط نااطمینانی از یک سو و نیز تصمیم‌های گرفته شدہ در تہران کہ راہ ہر گونه نفوذ و کسب اطلاعات جدید را از امریکایی‌ها سلب می‌کرد، سبب تصمیم‌گیری نادرست ایالات متحدہ می‌شد. این تصمیم‌ها کہ گاہی از روی درماندگی و ناچاری برای حل این بحران گرفته می‌شد، واکنش‌های تہران را

در پی داشت و خود این موضوع، سبب تشدید بحران و طولانی شدن آن و در نتیجه، کوتاه شدن دست طرفین از گزینه‌های مطلوب برای رسیدن به تعامل در مسیر حل بحران می‌شد. گفتنی است، محیط نااطمینانی از یک سو و وابستگی متقابل از سوی دیگر، به عنوان ویژگی برجسته و انکارناپذیر آن دوران، ردپای طولانی و ماندگاری در حل بحران و حتی پیامدهای آن داشته است.

#### ۴. محدود شدن گزینه‌های تعامل

در صورت وجود مجموعه‌ای از قواعد نهادی، گام برداشتن در مسیری از انتخاب‌های متوالی، برگشت‌ناپذیر می‌شود. این قواعد، سبب می‌شوند که گزینه‌های کنار گذاشته شده در گام‌های نخست، از فهرست گزینه‌های ممکن در انتخاب‌های بعدی حذف شوند. فقدان ویژگی برگشت‌پذیری سبب تسلسل می‌شود و نه موجب دستیابی به برابندی باثبات (Pierson, 2015: 119).

با توجه به تصمیم‌های اولیه شورای انقلاب و سپس، واکنش‌های ایالات متحده، فضای سنگین دشمنی بین دو کشور حاکم شد و در هر مرحله از تصمیم‌گیری‌های طرفین، گزینه‌های موجود که می‌شد از طریق آن‌ها در ابتدای بحران آن را رفع کرد، از دسترس طرفین خارج می‌شدند. دیدگاه وابستگی به مسیر، تأکید می‌کند که در یک محیط خاص، در صورت اتخاذ راه‌حلی برای بحران‌ها، وارد شدن در یک مسیر بازگشت‌ناپذیر سبب می‌شود که با پیش رفتن بیشتر در آن مسیر، به دلیل بازخورد مثبت و شرایط محیطی متضمن وابستگی به مسیر، حرکت در آن مسیر برپایه تصمیم‌های گذشته، تداوم باید و تقویت شود و با هر مرحله پیش رفتن در آن مسیر، گزینه‌های موجود، بیش از پیش از دسترس سیاستمداران خارج شود و همان تصمیم‌ها با توجه به شرایط ادامه یابد و موجب بدتر شدن اوضاع و شرایط شود. همان گونه که در بحران گروگان‌ها نیز چنین وضعیتی ایجاد شد و با هر مرحله از کنش‌ها و واکنش‌های طرفین به تصمیم‌های یکدیگر در شرایط دشمنی به وجود آمده، بحران، وارد تقابل دو طرف شد و تا امروز نیز ادامه پیدا کرد.

با توجه به آنچه مطرح شد، محیط خصمانه پیش آمده بین دو کشور، تنها به دوره انقلاب ۱۹۷۹ و تسخیر لانه جاسوسی محدود نمی‌شود، بلکه به دوره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برمی‌گردد. این موضوع که ایالات متحده مانند آن دوران از توانایی بازگرداندن دوباره شاه به حکومت برخوردار است، موجب نگرش خصمانه انقلابیون به ایالات متحده شده بود و اکنون که ایالات متحده در حال بررسی شرایط پذیرش محمدرضا شاه بود، این شرایط بحرانی تر شده بود. همان گونه که گفته شد، اقدامات طرفین در

شکل‌گیری این نگرش‌ها بسیار تأثیرگذار بوده است. با بازتاب یافتن اظهارنظر یکی از گروگان‌ها و نیز گری سیک<sup>۱</sup>، مسئول میز ایران در «سیا»، دلایل وجود این نگرش مشخص می‌شود: «همه ما در ذهنمان این بدگمانی را داشتیم که با پناهنده شدن شاه به آمریکا، شمارش معکوس برای اجرای کودتای دیگری در ایران آغاز می‌شود. انگار قرار بود تاریخ از نو برای ملت ایران تکرار شود». کودتای ۲۸ مرداد، آنقدر بر ناخودآگاه ایرانیان تأثیر گذاشته بود که به‌اعتراف گری سیک، این حادثه «در باور ذهنی ایرانیان، آنقدر تازه بود که گویی یک هفته پیش اتفاق افتاده است» (Mohammad Nia & Pourhassan, 2019: 134).

به این ترتیب، محیط و شرایط متضمن وابستگی به مسیر به‌طور مستقیم در شکل‌گیری این روابط خصمانه و غیرقابل اعتماد بین دو کشور نقش‌آفرینی می‌کرد و برپایه این نظریه، در هر مرحله با پیش رفتن در این مسیر خصمانه، این نگرش خصمانه با اقدامات طرفین تقویت می‌شد و گزینه‌های ممکن دیگر، کم‌رنگ‌تر شده و از فهرست انتخاب طرفین برای حل بحران حذف می‌شدند و در عوض، روابط خصمانه بین طرفین تقویت می‌شد. در این میان، اقدامات دیگری از سوی دو طرف انجام شد که باز به دلیل بازخورد مثبت، به تقویت این رویه انجامید؛ به عنوان نمونه می‌توان به ملاقات اعضای دولت موقت با هیئت امریکایی در الجزایر اشاره کرد. همیلتون جردن به شرح سالیوان از دیدار با قطب‌زاده و برداشت دانشجویان و انقلابیون و نگرانی آن‌ها از این دیدار را این گونه مطرح می‌کند:

قطب‌زاده برای او شرح داده بود که دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده‌اند، عناصر تندروی هستند که نگران بوده‌اند که انقلاب از مسیر اصلی خود خارج شود. در طول یک هفته، آن‌ها دیده بودند که برژینسکی<sup>۲</sup> در یک مراسم خاکسپاری در الجزایر با بازرگان و یزدی ملاقات می‌کند و شاه را دیده بودند که به ایالات متحده بازگشته است. آن‌ها گمان کردند که یک خطر بزرگ وجود دارد و آن این است که ایران، آرام آرام به سوی جایگاه پیشین خود، یعنی سرسپردگی به آمریکا، کشیده می‌شود. «دانشجویانی» که حمله به سفارت را رهبری کرده‌اند، معتقدند که بازرگان و یزدی، «دنباله‌رو غرب» هستند و پیرو «خط امام» نمی‌باشند (Jordan, 2011: 136).

در ادامه این روند و خارج شدن گزینه‌های موجود، به دلیل وابستگی به مسیر (با توجه به رویدادهایی که شرح داده شد) تسخیر سفارت ایالات متحده، بازرگان و دولت موقت را به این نتیجه رساند که از

1. Gary Sick

2. Zebigniew Brzezinski

مسئولیت، کناره‌گیری کنند. این شرایط سبب شد که گزینه مهم دیگری که به‌نوعی مسیر رسمی حل بحران گروگان‌گیری به‌شمار می‌آمد، از دسترس خارج شود و در نتیجه، ایالات متحده بیشتر در پی رایزنی با افراد برای پایان دادن به بحران باشد. از دسترس خارج شدن امکان رایزنی‌ها از سوی وزارت امور خارجه دولت موقت، حل بحران را دشوارتر کرد و بر آشفتگی شرایط افزود. این کاستی باعث شد که محیط نااطمینانی، به دلیل نبود اطلاعات و نیز عدم دسترسی به محورهای تصمیم‌گیری در این باره، به سردرگمی‌های بیشتری دامن بزند و دورنمای پایان بحران را تیره‌تر کند و البته این مشکل پیش از این بحران نیز در وزارت امور خارجه ایران، پس از انقلاب اسلامی، وجود داشت.

عمر دولت موقت کوتاه بود؛ به همین دلیل و نیز به سبب وضعیت جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که هنوز امواج آن متلاطم و نسبتاً بی‌ثبات بود، سیاست خارجی، چارچوبی نظام‌مند، موزون، منظم، و منسجم نداشت. همین کاستی سبب می‌شد که سیاست خارجی در دوران آغازین نظام جمهوری اسلامی، بیشتر به اشخاص و افراد متکی باشد و ناگزیر گرایش‌ها و افکار آنان، در جهت‌گیری سیاست خارجی، نقش بنیادینی داشت؛ بنابراین، شناخت افکار و گرایش‌های افراد تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت موقت، ضروری به نظر می‌رسد (Khodaverdi, 2009: 153-154).

البته باید به این موارد، پیدا شدن برخی اسناد خردشده در سفارت آمریکا، که دانشجویان پیرو خط امام آن‌ها را در کنار هم قرار داده و ترجمه کردند نیز اشاره کرد که نقش مهمی در افزایش تنش‌ها و دشمنی‌ها داشت و جاسوسی ایالات متحده و اتهام‌هایی مبنی بر خرابکاری و توطئه علیه انقلاب نوپای ایران را ثابت می‌کرد. ابراهیم اصغرزاده در این باره می‌گوید: «سازمان‌دهی خودمان را به گونه‌ای گسترش دادیم که دانشجویان بتوانند هرچه سریع‌تر، به خصوص اسناد طبقه‌بندی شده را ترجمه کنند و در اختیار مردم بگذارند» (Sharifi & Bakhshi, 2009: 65).

افزون بر همه موارد یادشده، اقدامات و فعالیت‌های چپ‌گراها در فضای ملتهب آن دوران نیز یکی دیگر از عوامل مؤثر بر ایجاد و تقویت بحران و عاملی مهم و تأثیرگذار در شکل‌گیری و تقویت امریکاستیزی پس از تسخیر سفارت آمریکا به‌شمار می‌آید. چپ‌گراها رفتار ضد امریکایی خود را پس از انتخاب والتر کاتلر<sup>۱</sup>، به‌عنوان سفیر بعدی آمریکا در ایران در آوریل ۱۹۷۹، افزایش دادند. حزب توده با اشاره به نقش آفرینی گذشته کاتلر در توطئه چینی علیه انقلابیون در ویتنام و ژنرال، این پیشنهاد را متهم به

1. Walter Leon Cutler

زمینه‌سازی برای کودتا علیه جمهوری اسلامی کرده و آن را با تاریخ کودتای «سیا» علیه مصدق در ایران و سالوادور آلنده در شیلی مقایسه می‌کردند. مقامات امریکایی به رهبران ایران اطمینان دادند که کاتلر، قصد رفتن به تهران با مأموریت دوباره عادی‌سازی روابط بین دو کشور را دارد. کاتلر تمام ترتیبات را انجام داد، تیم خود را انتخاب و حتی لوازم شخصی‌اش را بارگیری کرد، اما پیش از آمدن به تهران، یک‌باره به او دستور داده شد که سفر خود را لغو کند (Ayatollahi Tabaar, 2017: 683).

بنابراین، همه عوامل و عناصر درگیر در این ماجرا در داخل کشور با تبلیغات سنگین چپ‌گراها روبه‌رو بودند و این عامل، سبب تشدید شرایط به‌ضرر حل موضوع گروگان‌ها شده بود. ادعاهای چپ‌گرایان برای تأثیرگذاری بیشتر بر انقلابیون به‌سوی نگرانی برای انحراف انقلاب یا پایان یافتن آن توسط غرب‌گراها جهت‌گیری شده بود و این امر هرگونه تعاملی را برای حل بحران دشوارتر می‌کرد.

چپ‌گراها بر افشای هرگونه ارتباط تهران با واشینگتن، پافشاری کرده و ملی‌گرایی آن‌ها را سرزنش می‌کردند. هر امتیازی که دولت موقت به چپ‌گراها می‌داد، با درخواست‌های رادیکال‌تری روبه‌رو می‌شد. پس از اینکه دولت موقت اعلام کرد که ایران در حال خروج از پیمان ضد کمونیستی «سنتو» است، حزب توده خواستار پایان دادن به پیمان نظامی دوجانبه با ایالات متحده شد. آن‌ها ادعا می‌کردند که این پیمان، بدتر از سنتو است؛ زیرا حق تجاوز به ایران و پایان دادن به انقلاب را به ایالات متحده می‌دهد (Ayatollahi Tabaar, 2017: 684-685). از این‌رو هنگامی که گزینه‌های دردسترس به‌دلیل خودتقویت‌شوندگی و وابستگی به مسیر از دسترس خارج می‌شوند، گزینه‌های پیش‌رو محدود شده و ادامه یافتن اقداماتی توجیه‌پذیر می‌شود که در ادامه به آن اشاره کرده‌ایم.

##### ۵. وابستگی به مسیر و تداوم سیاست‌های زیانبار

بر پایه نظر پل پیرسون، نظریه وابستگی به مسیر بیان می‌کند که گام برداشتن ابتدایی در یک مسیر می‌تواند بر ادامه یک سیاست متمرکز شود و آن سیاست، هرچند به‌اشتباه و بدون داشتن توجیه سیاسی و اقتصادی، توسط سیاستمداران پیگیری شود. «در شرایط وجود بازگشت‌های فزاینده، ممکن است کنشگران با برداشتن نخستین گام‌ها در یک مسیر، مشوق‌های بسیاری برای متمرکز شدن بر یک گزینه داشته باشند و همان مسیر را ادامه دهند» (Pierson, 2015: 52).

وابستگی به مسیر در شرایط آن روز جامعه، به‌دلیل محیط پراشتباه ایجادشده در نتیجه تسخیر سفارت ایالات متحده و نگرش ایجادشده درباره توطئه‌های آن کشور برای انقلاب اسلامی ایران، به تداوم گزینه امریکاستیزی و جلوگیری از هرگونه اقدام برای پایان دادن به این بحران اشاره دارد. این تصمیم‌ها در

تحلیل سیاستمداران و انقلابیون، موجب عدم مداخله ایالات متحده در امور داخلی ایران می‌شد و کنشگران سیاسی را بر لزوم حفظ وضع موجود سوق می‌داد که در آن دوره، حفظ انقلاب نوپای ایران را در پی داشت.

حرکت طولانی در مسیری خاص، هزینه‌های تغییر مسیر به‌سوی گزینه‌ای که پیشتر رها شده است را بسیار سنگین می‌کند. در ضمن، دنبال کردن چنین تغییراتی در سیاست با دو مانع روبه‌رو می‌شود: افق زمانی کوتاه‌مدت کنشگران، و تمایل به وضع موجود در قواعد تصمیم‌گیری حاکم بر بیشتر نهادهای سیاسی. همین عوامل، تأثیرات وابسته به مسیر را در سیاست بسیار قوت می‌بخشند (Pierson, 2015: 82).

در پی طولانی شدن بحران، امام خمینی به‌دلیل ورود افراد مختلف به ماجرای تسخیر سفارت و رهایی کارکنان آن، رسیدگی به موضوع را به مجلس شورای اسلامی واگذار کردند و آن را در این مورد دارای صلاحیت دانستند. پس از این تصمیم، ایالات متحده درصدد اقدام برپایه برنامه‌هایی غیر از گفت‌وگو و مذاکره برای حل بحران برآمد. با گذشت چند روز از تصرف جاسوس‌خانه آمریکا در تهران، اطلاعاتی خاصی از سوی رهبر انقلاب صادر نشد که همین مسئله خود به‌صورت یک راز در آمد، اما هم‌زمان با ازدحام مردم در برابر سفارت و درخواست‌های پیاپی آنان برای انتشار اسناد و مدارک هرچه بیشتر، سرانجام اطلاعاتی از سوی امام خمینی صادر شد که در آن، از این واقعه به‌عنوان «انقلاب دوم» یاد کردند.

امام خمینی، حل مسئله گروگان‌ها را منوط به تشکیل مجلس شورای اسلامی و تصمیم نمایندگان آن دانستند و از این طریق به واشنگتن فهماندند که باید دو ماه برای تعیین سرنوشت گروگان‌ها به انتظار بنشینند (Saebi, 2009: 137).

شرایط ملتهب پیش‌آمده، طرفین را به ادامه اتخاذ تصمیم‌های غیرسازنده رهنمون می‌کرد و در این میان، ایالات متحده دست به اقداماتی زد که در راستای تداوم سیاست‌های خصمانه علیه جمهوری اسلامی ایران بود و این امر خود، زمینه‌ساز تقابل بیش‌ازپیش دو کشور شد. این اقدامات با تحریم‌های اقتصادی آغاز شد و سرانجام به قطع کامل روابط دیپلماتیک انجامید که این تصمیم تاکنون به قوت خود باقی است و دورنمای تغییر این مسیر بسیار تیره است.

در ۱۶ نوامبر ۱۹۷۹ (۲۵ آبان ۱۳۵۸)، کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، در یک جلسه محرمانه شورای امنیت ملی اظهار داشت، در نظر دارد مجموعه‌ای از اقدامات تنبیهی را علیه ایران آغاز کند و این کار را با قطع خرید نفت ایران از سوی آمریکا شروع می‌کند؛ همچنین، این کار، نشانه روشنی از تصمیم ما برای

متحدان امریکاست و این تصمیم باید به آن‌ها بفهماند که ما خواهان اقدامات مشابهی از طرف آن‌ها هستیم (Vaezi, 2002: 97).

این نوع تصمیم‌ها از سوی سیاستمداران ایالات متحده با جدیت بیشتری پیگیری می‌شد و روزه‌روز بر وخامت اوضاع افزوده می‌شد و حل بحران گروگان‌گیری را ناممکن می‌کرد. در این زمینه، عامل وابستگی به مسیر با توجه به محیط وابستگی متقابل، شرایطی را ایجاد می‌کند که گویی هیچ گزینه جایگزینی وجود ندارد. این محیط ناشی از وابستگی به مسیر، راه‌حل را حرکت در مسیر یگانه پیموده شده می‌داند و طرفین این بحران آن را با جدیت تمام ادامه می‌دهند. ایالات متحده در پیگیری این سیاست‌ها به اعمال فشار بیشتر به ایران ادامه داد و طرح تحریمی پیشنهاد شده از سوی سناتور داماتو<sup>۱</sup> را به اجرا گذاشت.

داماتو هنگام معرفی «قانون تحریم‌های جامع ایران» به مجلس سنا گفت، این تدابیر «مانع خرید نفت ایران توسط شرکت‌های آمریکایی برای فروش دوباره آن در بازار آزاد می‌شود»؛ بازاری که ۳/۵ میلیارد دلار نصیب ایران می‌کند. وی همچنین گفت، این قانون، ۷۵۰ میلیون دلار فروش کالا با کاربرد دوگانه به ایران را قطع خواهد کرد. برپایه «قانون تحریم‌های جامع ایران»، این کشور به‌طور کامل تحریم شد و این اقدام، «تأثیری عملی بر ایران گذاشت، اما تأثیر آن بر مؤسسات خارجی ناچیز بود. برپایه طرح داماتو، هر شخص یا شرکت خارجی‌ای که وارد مناسبات بازرگانی از طریق صادرات کالا یا فناوری به ایران شود، براساس تعریف‌های گنجانده شده در قانون اداره صادرات مصوب سال ۱۹۷۹، مجازات می‌شود. به زبان ساده، شرکت‌ها یا اشخاص خارجی باید بین تجارت با آمریکا و تجارت با ایران، یکی را انتخاب کنند.

سناتور داماتو در توضیح طرح قانونی داماتو بیان می‌کند: «آمریکا هر شخص یا واحد خارجی‌ای را که به امر تجارت کالا یا فناوری با ایران مبادرت کند، مجازات خواهد کرد». درواقع، برپایه این طرح، دولت آمریکا نمی‌تواند با هر شخص یا واحدی که تحریم ایران را نادیده بگیرد، معامله کند یا اینکه «به شخص یا واحد تحریم شده، مجوز صادراتی بدهد» (Pishgahi fard, Ezzati & Hatefi, 2016: 131-132).

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، امام خمینی، مجلس شورای اسلامی را به عنوان تنها مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی به قضیه تسخیر سفارت آمریکا معرفی کردند. مجلس شورای اسلامی به ریاست حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی تشکیل شد و به مسئله گروگان‌ها رسیدگی و رأی صادر کرد. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور ایالات متحده، از این تصمیم و رأی مجلس شورای اسلامی برآشت و دستور بلوکه

1. Cus D'Amato

کردن دارایی‌های ایران را صادر کرد که این واکنش، بار دیگر بر تداوم سیاست‌ها و تصمیم‌هایی که برای تقابل اتخاذ شده بودند، صحنه می‌گذاشت.

رأی مجلس شورای اسلامی به ریاست حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، مبنی بر بازگرداندن میلیاردها دلار از دارایی‌های به حق ایران، خشم کارتر را برانگیخت و وی را بر آن داشت که دستور بلوکه شدن کامل دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا را صادر و در اقدامی حساب‌شده نیز محاصره اقتصادی ایران را اعلام کند و از تمام کشورهای هم‌پیمان اروپایی و آسیایی بخواهد که آمریکا را در این امر یاری کنند (Saebi, 2009: 138).

سیاست‌های خصمانه و غیرسازنده ایالات متحده، با طولانی شدن مدت‌زمان حضور گروگان‌ها در ایران که به حیثیت جیمی کارتر و حزب دموکرات (که درصدد ورود دوباره به کاخ سفید در انتخابات آتی بود) و همچنین، حیثیت و اعتبار بین‌المللی ایالات متحده، آسیب وارد کرده بود، در حال تغییر ماهیت بود که در بخش بعد به آن اشاره کرده‌ایم.

## ۶. انعطاف‌ناپذیری

پل پیرسون در کتاب «سیاست در بستر زمان»، محیط‌هایی را که در آن‌ها فرایندهای خودتقویت‌شونده فعال‌اند، دارای چهار ویژگی می‌داند که یکی از آن‌ها، اینرسی است و یکی از ویژگی‌های اینرسی، مقاومت در برابر تغییر است. «به محض اینکه چنین فرایندی تثبیت شد، بازخورد مثبت، سبب ایجاد نقطه تعادل واحد می‌شود. این وضعیت تعادل، به نوبه خود در مقابل تغییر مقاومت می‌کند» (Pierson, 2015: 87).

تصمیم‌هایی که در دام وابستگی به مسیر گرفتار می‌شوند، با گذشت زمان، میل به سکون و عدم تغییر دارند و این ویژگی، سبب انعطاف‌ناپذیری در تصمیم‌گیری می‌شود. این انعطاف‌ناپذیری با تغییر ماهیت مشکلات، شرایط تصمیم‌سازی‌های بعدی را دشوار می‌کند. البته همان‌گونه که گفته شد، رسیدن به این نقطه سکون و انعطاف‌ناپذیری با هر مرحله پیش رفتن در مسیر دارای ویژگی بازخورد مثبت، امکان‌پذیر می‌شود. در شرایط انعطاف‌ناپذیری پیش آمده، موضوع از آنجا پیچیده می‌شود که بحران‌ها، تغییر ماهیت می‌دهند یا جنبه‌های دیگر آن‌ها بروز یافته و دارای اولویت و اهمیت می‌شوند. در بحران تسخیر لانه جاسوسی، این موضوع، تغییر ماهیت داده و برای ایالات متحده به موضوعی حیثیتی تبدیل شد. موضوع نجات و رهایی گروگان‌ها برای حزب دموکرات که درصدد حفظ قدرت خود از طریق انتخاب دوباره رئیس‌جمهور وقت بود، به امری حیاتی تبدیل شده بود. تداوم بحران و تصمیم‌های ایالات متحده، سبب واکنش ایران به آن‌ها شد.

با تداوم بحران گروگان‌ها، موضوع محاکمه گروگان‌ها مطرح شد. امام در این باره فرمودند: «این جاسوس‌ها به حسب قواعد باید بازرسی و محاکمه شوند و باید بر حسب قوانین ما با آن‌ها عمل بشود». آیت‌الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور نیز مسئله محاکمه احتمالی گروگان‌ها را، در صورت عدم پذیرش شرایط ایران از سوی آمریکا، مطرح کرده بود. محاکمه گروگان‌ها می‌توانست اوج تحقیر دولت آمریکا را در صحنه بین‌المللی به‌نمایش بگذارد و این موضوع با توجه به حس استثنائگرایی آمریکایی‌ها، غیرقابل تحمل بود (Mohammadnia & Pourhassan, 2019: 138).

در مورد اهمیت اعتبار و وجهه ایالات متحده و رئیس‌جمهور، همیلتون جردن به تحلیل‌های برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، اشاره می‌کند که به او در این زمینه هشدار داده بود و اهمیت این جنبه از بحران را از حفظ جان گروگان‌ها بیشتر و بالاتر قلمداد می‌کرد.

او [برژینسکی] هشدار داد که: «آقای رئیس‌جمهور! شما نمی‌توانید اجازه دهید که با این جریان‌ها به صورت عادی برخورد شود. اگر چنین کنید، ممکن است به ریاست‌جمهوری شما لطمه وارد شود. بله، بازگرداندن افرادمان خیلی برای ما اهمیت دارد، اما مسئولیت بزرگ‌تر ما، دفاع از نام و شأن کشورمان و مصالح سیاست خارجی آن است. گاهی آن مسئولیت بزرگ‌تر می‌تواند از تأمین امنیت جانی دیپلمات‌هایمان با اهمیت‌تر باشد». او ادامه می‌دهد: «امیدوارم مجبور نشویم که میان گروگان‌ها و اعتبار جهانی کشورمان دست به انتخاب بزنیم؛ اما آقای رئیس‌جمهور! شما باید خودتان را برای چنین موقعیت‌هایی هم آماده کنید. اگر روز عید شکرگزاری فرا برسد و افرادمان هنوز در اسارت باشند، آیا می‌دانید این امر برای ریاست‌جمهوری شما و وجهه جهانی آمریکا چه پیامدهایی خواهد داشت؟» (Jordan, 2011: 61).

افزون بر احساس تحقیری که به آمریکا و دولت آن بر اثر تسخیر سفارت و نیز طولانی شدن حضور کارکنان سفارت تحمیل شد، مواضع اتخاذشده از سوی تهران نیز بر این احساس افزود. این تغییر ماهیت در جنبه‌هایی از بحران و شرایط آن، سبب شد که تغییر رویه طرفین بسیار دشوار شود و انعطاف‌ناپذیری ایجادشده، امکان هرگونه تغییری را از سوی ایالات متحده، به‌دلیل خدشه‌دار شدن اعتبار بین‌المللی آن، از بین برد.

پس از اشغال سفارت آمریکا، امام خمینی از دانشجویان پیرو خط امام دفاع کرده و اقدام آن‌ها را «انقلاب دوم» نامید. مواضع امام و دانشجویان، موجب تحقیر بیشتر آمریکایی‌ها شد. روش موردنظر مقامات انقلاب برای میانجیگری در این مسئله نیز بر تحقیر آمریکایی‌ها افزود. تحقیر آمریکا وقتی بیشتر شد که امام

خمینی حتی هرگونه مذاکره با امریکایی‌ها در این باره را رد کرد (Mohammadnia & Pourhassan, 2019: 136).

## ۷. سخت و قفل شدن مسیر

موقعیت قفل‌شوندگی نشان می‌دهد که فرایند وابسته به مسیر، سبب یک برآیند ثابت و همچنین دشوار می‌شود که به گونه‌ای بالقوه، ناکارآمد است و نظام تصمیم‌گیری نمی‌تواند بر آن چیره شود. ناکارآمدی بالقوه، ناشی از تغییر عقلانیت است؛ برای مثال، تغییر در محیط که گزینه‌های دیگر را بیشتر جذاب می‌کند. در شرایط قفل‌شوندگی، نظام تصمیم‌گیری عاجز از تغییر به گزینه دیگر است (Koch, Eisend & Peterman, 2009: 70).

یکی دیگر از شرایطی که وابستگی به مسیر پدید می‌آورد، قفل شدن یک تصمیم یا وضعیت است. این امر به این موضوع اشاره دارد که یک سیاست یا رویه، آنچنان تغییرناپذیر و دشوار می‌شود که تصمیم‌گیران نمی‌توانند برای تغییر آن اقدام کنند و ناچار به حرکت در چارچوب شکل گرفته هستند. مسیر تقابل شکل گرفته بین ایران و ایالات متحده این گونه است و تاکنون پابرجا مانده است و تغییر آن بسیار دشوار و دورازانتظار به نظر می‌رسد. برپایه همین شرایط، ایالات متحده تصمیم گرفت، با اجرای یک عملیات نظامی به نام «پنجه عقاب»<sup>۱</sup>، گروگان‌هایش را آزاد کند، اما در طیس، متحمل شکست دیگری شد که باز به اعتبار بین‌المللی آن خدشه وارد کرد. پس از این تجاوز، مسئله حل بحران گروگان‌ها، وارد مسیر جدیدی شد. کارتر و کابینه‌اش در انتخابات، رقابت را به رقیب جمهوری خواه خود، رونالد ریگان<sup>۲</sup>، واگذار کردند.

پس از مسئله صحرای طیس، ماجرای رابطه ایران و امریکا، وارد مسیر جدیدی شده بود. تا پیش از آن، چنین پیش‌بینی می‌شد که شاید براساس تدابیری، امریکایی‌ها بپذیرند که شاه را اخراج کنند یا به ایران پس بدهند و مسئله حل شود؛ اما با بی‌درایتی امریکایی‌ها، این کلاف، پیچیده‌تر شد و به جایی رسید که پس از حمله به ایران، کسی جرئت نمی‌کرد که بگوید گروگان‌ها را آزاد کنیم یا با امریکا رابطه برقرار کنیم. امام گفته بودند که چون ابتدا امریکا رابطه را قطع کرده است، ما دیگر این رابطه را نمی‌خواهیم. افزون‌براین، قرار بود مجلس این قضیه را حل کند؛ بنابراین، هیچ‌کس جرئت حل مسئله را نداشت و حتی به جایی

1. Operation Eagle Claw
2. Ronald Wilson Reagan

رسیدیم که با مرگ شاه، درواقع، صورت مسئله پاک شد؛ با این حال، حتماً باید نهادی به نمایندگی از مردم تصمیم می‌گرفت که این کار را انجام دهد؛ اما در شهریور ۱۳۵۹، عراق به ایران حمله کرد و مجلس درگیر مسائل جنگ شد. این مشکلات باعث شد که مسئله اتخاذ یک راه حل از طریق پارلمان ملی برای گروگان‌ها به تأخیر بیفتد و در نتیجه، این ماجرا ۱۴ ماه طول کشید که با سقوط کارتر در آمریکا و به قدرت رسیدن حزب جمهوری خواه همراه شد (Sharifi, Bakhshi, 2009: 76-77).

### نتیجه‌گیری

در پژوهش، تأثیر بحران گروگان‌گیری را بر روابط دو کشور ایران و آمریکا از منظر وابستگی به مسیر بررسی کرده و نشان دادیم که وابستگی به مسیر در بستر محیط‌هایی که وابستگی متقابل حاکم است، سبب تأثیراتی بسیار منفی می‌شود. در بزنگاه‌هایی که شکل یک بحران بزرگ را به خود می‌گیرند، به دلیل محیط نااطمینانی و نبود اطلاعات کافی، تصمیم‌گیری طرفین، به ویژه در بحران گروگان‌ها، سبب ایجاد یک رویه و سیاست ماندگار می‌شود که ردپایی طولانی از خود به جای می‌گذارد. این امر در مورد آسیب دیدن اعتبار بین‌المللی ایالات متحده، به اندازه‌ای قوی و دارای اثرات بلندمدت است که ایالات متحده پذیرش حمید ابوطالبی، به عنوان نماینده ایران در سازمان ملل را به دلیل حضور در تسخیر لائۀ جاسوسی، رد کرد و از پذیرش او، با این توضیح که ایران با معرفی او قصد تحقیر کشور بزرگ ایالات متحده را دارد، سر باز زد؛ بنابراین، در بزنگاه‌ها باید برای تصمیم‌گیری به افق‌های بلندمدت و دوردست توجه کنیم و اثرات بلندمدت تصمیم‌های امروز را بر آینده در نظر داشته باشیم. پس از تصمیم طرفین و ملتهب شدن فضا، تصمیم‌ها به مسیر تقابل و دشمنی وارد شد. برپایۀ نظریۀ وابستگی به مسیر، پیش رفتن در هر مرحله می‌تواند به پیش رفتن بیشتر در آن مسیر بینجامد و این امر، سبب کنار گذاشته شدن گزینه‌های قابل انتخاب در ابتدای مسیر می‌شود. درواقع، در ابتدای بحران، گزینه‌های موجود به سبب شرایط به وجود آمده از دسترس طرفین خارج شدند. هنگامی که یک تصمیم و سیاست متضمن وابستگی به مسیر می‌شود، رویه‌ها تداوم می‌یابد؛ هر چند این رویه‌ها، زیانبار باشند؛ بنابراین، در بحران گروگان‌گیری، سیاست‌های غیرسازنده دو طرف ادامه یافت تا اینکه هر گونه بازگشتی را بسیار پرهزینه کرد و سرانجام، با سخت شدن و قفل شدن مسیر، راهی جز تقابل باقی نماند. انعطاف‌ناپذیری تصمیم‌های گرفته شده، موجب ناکارآمدی بیشتر تصمیم‌ها شده و تغییر آن‌ها را برای طرفین ناممکن کرد. این امر در ناموفق بودن کارتر و وزارت امور خارجه‌اش در این بحران، کاملاً مشهود بود. انعطاف‌ناپذیری با تغییر ماهیت مشکلات یا بروز مشکلات جدید، مانع تصمیم‌گیری درست شده و بر دامنه بحران‌ها می‌افزاید. ادامه روند حضور گروگان‌ها در ایران،

ایالات متحده را وادار به طرح‌ریزی یک راه‌حل نظامی برای رهایی گروگان‌ها، به‌صورت موازی با فعالیت‌های دیپلماتیک، کرد؛ هرچند این عملیات نیز شکست خورد، اما ارمغان باقی‌مانده از آن بحران برای طرفین، خصومت و دشمنی است؛ وضعیتی که با آزاد شدن گروگان‌ها به پایان نرسید و براساس عامل وابستگی به مسیر، تاکنون ادامه یافته و در عرصه سیاست خارجی دو کشور کاملاً هویدا است و به گونه‌ای خاموش، نقش‌آفرینی می‌کند. شناخت نحوه اثرگذاری این عامل در رویدادهای مهم یا در بستر وابستگی متقابل، می‌تواند راهگشای تصمیم‌های درست و گام نهادن در مسیری مطلوب باشد.

#### منابع

- Ayatollahi Tabaar, Mohammad. (2012). "Causes of the US hostage crisis Iran; The Untold Account of the Communist Threat". *Security Study*, 26, 4, 665-697.
- Gholipour, Rahmat o allah. (2017). *Organizational Decision Making and Public Policy Making* (7 th ed). Tehran: Samt Publication. (in Persian)
- Jordan, Hamilton. (2011). *Crisis: The Last Year of Carter Presidency*, (1 st ed), Tehran" Markaz Asnad Enghelab Eslami Publication. (in Persian)
- Khodaverdi, Hassan (2009). *Iran-US relations from the Victory of the Islamic Revolution to the Capture of the Spy Nest*, (1 st ed), Tehran: Markaz Asnad Enghelab Eslami Publication. (in Persian)
- Koch, Jochen, Martin, Eisend & Petermann, Arne (2009). "Path Dependence in Decision- Making Processes: Exploring the Impact of Complexity under Increasing Returns. *Business Research*, 2, 1, 67-84.
- Mohammad Nia, Mehdi & Pourhassan, Naser. (2019). "The Geopolitics of Emotion and Iran-US Relations (With Emphasis on Iran Hostage Crisis)". *Studies International Relations*, 12: 47, 121-150.
- Pierson, Paul. (2000). "Increasing Returns, Path Dependence, and the Study of Politics", *The American Science Review*, 94:2, 251-267.
- Pierson, Paul. (2015). *Politics in Time; History, Institution and social analysis*, Tehran, Ney publication. (in Persian)
- Pishgahi fard, Zahra, Ezzati, Ezat o allah & Maryam, Hatefi. (2016). "Legalization of Iran's Comprehensive Factional Sanctions Centered on the D'Amato", King and AIPAC Plans, *Geography*. 48: 129-142.
- Roze, Richard. (2012), *Learning from Comparative Public Policy; A Practical Guide*, (1 st ed). Tehran, Research Institute of Strategic Studies. (in Persian)
- Saebi, Mohammad. (2009). *We Tread the U. S. A. under Foot (An Analysis of the*

- Confrontation between Iran and the United States in the Last Half Century*), (3rd ed), Tehran, Institution of Contemporary Knowledge and Thought. (in Persian)
- Sydow, Jorg, Windeler, Arnold, Seitz, Gordon. M & Lange, Knut. (2012). "Path Constitution Analysis: A Methodology for Understanding path Dependence and path Creation, *German Academic Association for Business Research (VHB)*, 5:2, 155-176.
- Sharifi, Seyed Mehdi. Bakhshi, Rozbeh. (2009). *Enter the Eagle's Nest; A New Version of Capturing a Spy Nest*, (1st ed), Tehran: Taivil publication. (in Persian)
- Tajik, Mohammad Reza. (2001). *Crisis Management; A Critique of Crisis Analysis and Management Methods in Iran* (1st ed). Tehran: Farhang Gofteman Publication. (in Persian)
- Trentmann, Frank & Shove, Elizabeth. (2017). *Time, Consumption and Everyday Life*, (1st ed), Tehran: Elmi- Farhangi Publication. (in Persian)
- Vaezi, Hassan. (2002). *Iran and America; Study of American Policies in Iran*, (3rd ed), Tehran, Soroush publication. (in Persian)
- Wenzel, Matthias. (2015). "Path Dependence and the Stabilization of Strategic Premises: How the Funeral Industry Buries itself". *Business Research*, 8: 265-299.

### نوع مقاله پژوهشی

## بایسته‌های پرسمان سازه‌انگاران در تحلیل سیاست خارجی

ناصریوسف زهی<sup>۱</sup>، وحیدسینایی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳

### چکیده

سازه‌انگاری، به عنوان یکی از پرکاربردترین رهیافت‌های تحلیل سیاست خارجی، تاکنون نتوانسته است چارچوب نظری منسجم و الگوسازی شده‌ای را برای تحلیل پدیده‌های بین‌المللی در اختیار پژوهشگران قرار دهد. بسیاری از پژوهش‌های سازه‌انگارانه، به سبب نداشتن آگاهی و بینش کافی درباره ضرورت‌های نظری، روشی، و مفهومی در بررسی سیاست خارجی، دچار تحلیل‌های سطحی و «تقلیل‌گرایی نظری» شده‌اند؛ به عنوان نمونه، در بررسی هستی‌شناختی پدیده‌های بین‌المللی، به «انسان‌شناسی» و «جامعه‌پذیری» توجهی نداشته‌اند. چنین مشکله‌ای، تاحدودی از آنجا ناشی می‌شود که سازه‌انگاری، حائل و سنتز پوزیتیویسم و پساساختارگرایی بوده و از این رو، ترکیب متناقض‌نمایی از عناصر عینی و ذهنی را در تحلیل سیاست خارجی وارد کرده است. این پژوهش، به منظور تدوین راهنمایی برای پژوهشگران سازه‌انگار، این پرسش را بررسی کرده است که: «ابعاد و الزامات پژوهشی در تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چه مواردی را دربر می‌گیرند؟». برپایه یافته‌های پژوهش، یک پژوهش سازه‌انگارانه درباره سیاست خارجی باید در ابعاد پنج‌گانه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، گونه‌شناختی، و مفهوم‌شناختی انجام شود. در هستی‌شناسی، «سطح تحلیل» و «واحدهای تحلیل» مشخص می‌شوند: سطح خرد (انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و دولت‌شناسی) و سطح کلان (جامعه بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، حقوق بین‌الملل، ساختارها و کارگزاران بین‌المللی). در معرفت‌شناسی، رابطه دانش و ارزش، سوژه و ابژه، تبیین و تفسیر، واقعیت و حقیقت، و ماده و معنا تحلیل می‌شوند. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، «روش» پژوهش (کمی یا کیفی) را مشخص می‌کنند. سپس، نوع سازه‌انگاری انتخاب می‌شود: تفسیری، انتقادی، پسامدرن، یا پوزیتیویستی. سرانجام، سازه‌های مفهومی پایه، استخراج و تعریف می‌شوند: بینادذهنیت، برساختگی، فرهنگ، هویت، انگاره، معرفت، هنجار، و جامعه‌پذیری. بایسته‌های پنج‌گانه یادشده، حاکی از پیچیدگی و دشواری تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی است.

**واژگان کلیدی:** جامعه‌پذیری، هنجار، قواعد، ارزش‌ها، نهاد

۱. دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد [naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir](mailto:naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir)

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران (نویسنده مسئول) [sinaee@um.ac.ir](mailto:sinaee@um.ac.ir)

## The requirements of the constructivist question in foreign policy analysis

Vahid Sinae<sup>1</sup>, Naseryosefzehy<sup>2</sup>

### Abstract

Constructivism is one of the most widely used theoretical approach for analyzing foreign policy. But this approach has failed yet to provide the researches with a coherent and modeled framework. Therefore, many studies have not been sufficiently aware of the theoretical, methodological and conceptual necessities that should have been considered in foreign policy analysis. For this reason, they have undergone superficial analysis and "theoretical reductionism". For example, constructivists in ontology have not addressed "anthropology" and "socialization." Such a "problem" stems from the nature of constructivism; because constructivism is a buffer and synthesis of positivism and post-structuralism, has included a paradoxical combination of objective and subjective elements in foreign policy analysis. Therefore, empirical studies require methodical theoretical studies. With the aim of compiling a research guide for constructivist researchers, the question is addressed: based on constructivism what are the theoretical foundations and requirements of research in foreign policy analysis. According to our findings, the study of foreign policy requires the analysis of constructivism in the five dimensions of ontology, epistemology, methodology, typology and conceptology. In ontology, "level of analysis" and "units of analysis" must be specified: micro level (anthropology, socialization and stateology) and macro level (international system, international organizations, international law, international structures and agents). In epistemology, the relationship between knowledge and value, subject and object, explanation and interpretation, reality and truth, material and meaning are analyzed. Ontology and epistemology determine the method of research: quantitative or qualitative. Then the type of constructivism is chosen: interpretive, critical, and post-modern or positivist. Finally, the basic conceptual constructs are extracted and defined: inter-subjectivity, constructivism, culture, identity, idea, knowledge, norm, and socialization. These five requirements indicate the complexity and difficulty of constructivist analysis of foreign policy.

**Keywords:** Socialization, norm, rules, values, institution.

---

1. associate professor of political science, Ferdowsi university of Mashahd

[naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir](mailto:naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir)

2. PhD candidate of political science, Ferdowsi university of Mashahd

[sinaee@um.ac.ir](mailto:sinaee@um.ac.ir)

## مقدمه

سازه‌انگاری پیچیده‌ترین و جدیدترین رهیافت نظری در تحلیل سیاست خارجی است. پیچیدگی این رهیافت، ناشی از تأکید بر قوام بخشی عناصر نظام مادی و نظام معنایی و تأثیر آن بر رفتار دولت‌هاست؛ اما ورود نظام معنایی و ترکیب آن با نظام مادی، تحلیل سازه‌انگارانه سیاست خارجی را دشوار کرده و این دشواری سبب شده است که بسیاری از پژوهش‌های انجام شده با محوریت رویکرد سازه‌انگاری، تحلیل‌هایی سطحی و ابتدایی از سیاست خارجی ارائه دهند. افزون‌براین، دانش‌ورزانی که قصد دارند سیاست خارجی را از منظر سازه‌انگاری بررسی کنند، با نبود یک چارچوب علمی و پژوهشی روبه‌رو می‌شوند. پژوهش‌های سازه‌انگارانه زمانی می‌توانند از «مشکله» یادشده گذر کنند که چارچوب‌ها، ضرورت‌ها، و لوازم نظری رویکرد سازه‌انگاری به گونه‌ای عمیق و بنیادین شناسایی و بررسی شوند. درواقع، انجام یک پژوهش تجربی موفق در حوزه سیاست خارجی، نیازمند پژوهش‌ها و واکاوی‌های نظری گسترده‌ای است.

پژوهش حاضر قصد دارد، باید و نبایدهای نظری و تحلیلی ضروری برای انجام یک پژوهش سازه‌انگارانه در سیاست خارجی را بررسی کند. براین اساس در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده‌ایم که: «ابعاد و الزامات پژوهشی در تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چه مواردی هستند؟» به بیان روشن‌تر، «در یک پژوهش سازه‌انگارانه، نقطه آغازین و پایانی تحلیل پدیده‌های بین‌المللی چیست؟» «به چه متغیرهایی باید توجه کرد؟» «چه روشی را باید برگزید؟» «چگونه باید پدیده‌ها را مطالعه کرد؟» و.... با پاسخ به این پرسش‌ها، انجام پژوهش در حوزه سیاست خارجی، آسان‌تر می‌شود. انتظار می‌رود که پژوهش حاضر بتواند سهم اندکی در این زمینه داشته باشد. ضرورت و اهمیت چنین نوشتارهایی ناشی از اهمیت نظام‌های معنایی و اجتماعی در رهیافت‌های سیاست خارجی است؛ به گونه‌ای که حتی رویکردهای مادی، به نقش عناصر اجتماعی در سیاست‌گذاری خارجی توجه کرده‌اند.<sup>۱</sup>

تاکنون بسیاری از پژوهشگران و نظریه‌پردازان، در پی واکاوی نظری سازه‌انگاری بوده‌اند. آثار نظریه‌پردازان سازه‌انگاری همچون آدلر<sup>۲</sup> (۱۹۹۷؛ ۲۰۰۲)، چکل<sup>۳</sup> (۲۰۱۷؛ ۲۰۰۶؛ ۱۹۹۳)، کاتزنشتاین<sup>۴</sup>

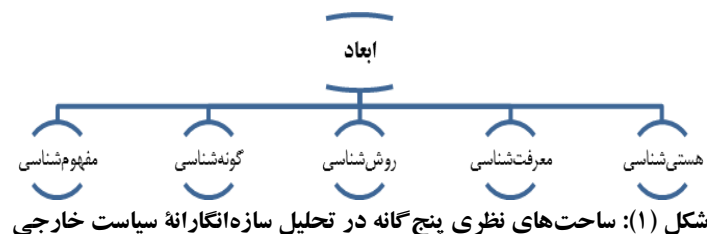
۱. پیرامون اهمیت ساحت معنا و عناصر اجتماعی در رئالیسم کلاسیک بنگرید به مورگنتا (۱۳۸۹: ۱۷، ۴۶-۴۵، ۲۶۲-۲۶۳، ۱۱۸-۱۱۱، ۲۲۷-۲۲۲، ۲۳۸-۲۳۷، ۲۴۷-۲۴۶، ۲۶۹-۲۶۷، ۳۷۱-۳۷۲) و در نواقع‌گرایی بنگرید به والتز (۱۳۹۷: ۱۸۷-۱۷۸، ۱۹۷-۱۹۲).

2. Adler

3. Checkel

4. Katzenstein

(۱۹۹۶)، کوورت و لیگرو<sup>۱</sup> (۱۹۹۶)، کراتوچویل<sup>۲</sup> (۱۹۸۹)، اونف<sup>۳</sup> (۱۹۸۹) و ونت<sup>۴</sup> (۱۹۹۲؛ ۱۹۹۴؛ ۲۰۰۳؛ ۲۰۰۴) حاکی از چنین دغدغه‌ای است؛ اما این پژوهش‌ها هیچ‌گاه دستورالعمل پژوهشی در اختیار پژوهشگران نگذاشته‌اند؛ زیرا پیش از هر چیز، دغدغه نظریه‌پردازان، تبیین نظری سازه‌انگاری بوده است، نه چگونگی کاربرست تجربی آن. در ایران، نویسندگانی چون راسخی (۱۳۷۶)، هادیان (۱۳۸۲)، مشیرزاده (۱۳۸۳ و ۱۳۹۱)، زمانیان (۱۳۸۹)، معینی علمداری و راسخی (۱۳۸۹)، دالوند (۱۳۸۹)، و شفیعی و رضایی (۱۳۹۱) به این موضوع توجه داشته‌اند؛ اما این پژوهش‌ها، به «تقلیل‌گرایی نظری» دچار شده‌اند؛ به این معنا که سطح تحلیل آنان، خُرد (ملی) بوده و بیشتر آن‌ها از موضوع‌های سطح کلان/بین‌المللی (همچون نهادها، سازمان‌ها، و حقوق بین‌الملل) غفلت کرده‌اند. دوم اینکه در این پژوهش‌ها، مؤلفه‌ها و مقوله‌های پرشمار هستی‌شناختی، تنها به رابطه ساختار-کار گزار محدود شده‌اند؛ و سوم اینکه مباحث معرفت‌شناختی، بیشتر به رابطه تبیین و تفسیر اختصاص یافته‌اند. چهارم اینکه به گونه‌ای تجربی به مباحث روش‌شناختی توجه نشده است. پنجم اینکه این پژوهش‌ها به کلیدواژگان جعبه‌ابزار مفهومی در سازه‌انگاری توجه نداشته‌اند، درحالی که سازه‌های مفهومی، نقش مهمی در تحلیل فرانظری سیاست خارجی دارند. اما در نوشتار حاضر به منظور تحلیل سازه‌انگاری تلاش شده است که این رویکرد در یک سطح نظری گسترده و جامع و با هدف کاربرست آن در سیاست خارجی در قالب ساخت‌های پنج‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، گونه‌شناسی و مفهوم‌شناسی واکاوی شود (شکل شماره ۱). در این زمینه از هیچ مدلی پیروی نشده است، بلکه ساخت‌های پنج‌گانه یادشده با انجام پژوهش‌های گسترده درباره پژوهش‌های نظری و تجربی سازه‌انگاری، به‌دست آمده است.



1. Kowert, Paul and Jeffrey Legro
2. Kratochwil
3. Onuf
4. Wendt

## ۱. بحث و بررسی: ساحت‌های نظری پنج‌گانه در سازه‌انگاری

## ۱-۱. هستی‌شناسی

عمده‌ترین مسئله در سازه‌انگاری، هستی‌شناسی<sup>۱</sup> است؛ به گونه‌ای که ستیز اصلی سازه‌انگاران با نظریه‌های جریان اصلی سیاست خارجی، هستی‌شناسانه است نه معرفت‌شناسانه. آنان در صدد ارائه نوعی «هستی‌شناسی اجتماعی» از زندگی بین‌المللی و نقد هستی‌شناسی‌های مادی هستند (Wendt, 2003: 370; Adler, 1997/B: 323; Hass and Hass, 2002: 584). در سازه‌انگاری، هستی، از سه گونه «حقایق عینی»، «حقایق ذهنی»، و «حقایق نهادی» تشکیل شده است. حقایق عینی به رخدادها، واقعیت‌های موجود، و هست‌ها اشاره دارد؛ حقایق ذهنی به فهم‌های بیناذهنی، معرفت، آگاهی، زبان، نظام معنایی، و انگاره‌ها نظر دارد و سرانجام، حقایق نهادی، به مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌های سیاسی-اجتماعی می‌پردازد (Adler, 2002: 136). توجه هم‌زمان به این سه بُعد از هستی، نخستین گام در هر گونه تحلیل تجربی و سازه‌انگاران است. برای مطالعه هستی با هدف تحلیل سیاست خارجی، نیازمند تعیین «سطح تحلیل» هستیم. سطح تحلیل در بررسی هستی‌شناختی پدیده‌ها، می‌بایست ابعاد گوناگون آن‌ها را در نظر گیرد. در پژوهش حاضر، مطالعه هستی‌شناسانه سیاست خارجی در دو سطح خُرد (ملی) و کلان (بین‌المللی) بررسی می‌شود. مسئله مهم دیگر، تعیین «واحدهای تحلیل» است. واحدهای تحلیل به ابژه‌ها و پدیده‌های مورد مطالعه در «سطح تحلیل» اشاره دارند. در یک تقسیم‌بندی کلان، جهان، اجتماعی در سطح خُرد، متشکل از انسان، جامعه، و دولت و در سطح کلان نیز دربردارنده نظام و جامعه بین‌الملل، حقوق و روابط بین‌الملل، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، و ساختارها و بازیگران بین‌المللی است (جدول شماره ۱).

| سطح کلان (بین‌المللی)          | سطح خُرد (ملی) | سطح تحلیل |
|--------------------------------|----------------|-----------|
| نظام و جامعه بین‌الملل         | انسان          |           |
| حقوق و روابط بین‌الملل         | جامعه          |           |
| سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی | دولت           |           |
| ساختارها و بازیگران بین‌المللی | سیاست خارجی    |           |

جدول (۱): سطح تحلیل و واحدهای تحلیل در هستی‌شناسی سازه‌انگاران

## ۱-۱-۱. سطح خُرد

پژوهشگران، برای تحلیل سیاست خارجی در سطح خُرد، باید به سه عنصر فرد، جامعه، و دولت توجه

داشته باشند؛ اینکه سرشت فرد چیست (مادی یا اجتماعی)، جامعه چه نوع هویت و معرفت و سازوکارهای جامعه‌پذیری‌ای را برای افراد در نظر می‌گیرد، و سرشت دولت‌ها چیست و در پی چه نوع قدرتی هستند (مادی یا گفتمانی) و چرا.

#### • انسان‌شناسی

نقطهٔ عزیمت سازه‌انگاری در تحلیل هر گونه پدیدهٔ اجتماعی، نقد مفهوم انسان اقتصادی بیشینه‌جو است. در سازه‌انگاری، انسان، موجودی اجتماعی به‌شمار می‌آید که همیشه در حال برساخته شدن و برساختن واقعیت و جهان اجتماعی است (Onuf, 1989: 1)؛ از این رو، رفتار انسان، پدیده‌ای فرااقتصادی/سیاسی و جامعه‌شناختی است؛ به این معنا که رفتار و نظام اعتقادی کنشگران، تنها برپایهٔ تحلیل سود و زیان مادی شکل نمی‌گیرد، بلکه رفتار آنان را مجموعه‌ای از هنجارها و قواعد که خود مبتنی بر پیشینه‌ای از عوامل ذهنی، تجربه تاریخی-فرهنگی و حضور در نهادها است، هدایت می‌کند. به نظر وِنت، انسان‌ها برپایهٔ معانی‌ای که «خود» و «جامعه» به پدیده‌ها می‌دهند، به‌سوی آن‌ها در حرکت‌اند. به نظر او، انسان‌ها، موجوداتی از «درون» و «بیرون»<sup>۱</sup> برساخته‌اند. برساختگی درونی انسان به ساختارهای روان‌شناختی و بیولوژیکی افراد و برساختگی بیرونی، به نقش شناسایی اجتماعی و تأثیر جامعه و جامعه‌پذیری بر رفتار اشاره دارد (Wendt, 1992: 397; 2004: 293).

به همین دلیل، پژوهش‌های علمی سازه‌انگارانه در تحلیل کارگزاران انسانی، نیازمند توجه هم‌زمان به ساختارهای درون‌زاد و بیرون‌زاد<sup>۲</sup> هستند (Fearon and Wendt, 2002: 84-90). برپایهٔ این برداشت پدیدارشناسانه، در تحلیل و تبیین رفتار واحدهای انسانی (به‌ویژه دولت) باید به نقش عناصر «زمان» (تاریخ)، «مکان» (جغرافیا)، و «عقلانیت ارتباطی» در برساخت پدیده‌های جهان توجه شود. البته سازه‌انگاری نه به معنای کنار گذاشتن عقل یا عقلانیت، بلکه کشف دوبارهٔ این است که چگونه توجیهات عقلی واحدهای اجتماعی (انسان، دولت، و...) از موقعیت‌ها و اقدامات جمعی تأثیر می‌پذیرند (Adler, 1997/B: 348).

- 
1. From the Inside and from the Outside
  2. Exogenous and Endogenous

### • جامعه‌شناسی

در سازه‌انگاری، فرد، عنصری منفرد، مستقل، و جدا از جامعه به‌شمار نمی‌آید، بلکه هویت فردی (انسان منفرد) از طریق جامعه و سازوکارهای آن، ازجمله تقلید و یادگیری اجتماعی، به هویت و منافع جمعی پیوند می‌خورد (Checkel, 1998: 344). برپایه رویکرد سازه‌انگاری، جامعه بستری است که تعامل اجتماعی افراد و یادگیری در آن شکل می‌گیرد و جریان می‌یابد. این تعامل، از طریق انگاره‌های مشترکی شکل می‌گیرد که سامان‌بخش رفتار انسان، ساختارهای اجتماعی، منافع، و هویت افراد است. افراد در فرایند تعامل، به تعریفی از «خود» و «دیگری» دست می‌یابند (Bahadori Hamraz, 2016: 56 & 92). درواقع، اینکه افراد با «چه کسانی» تعامل دارند، میزان وابستگی به آن‌ها تاجه‌حد است، از فرایند تعامل چه می‌آموزند و چگونه اولویت‌ها و خواسته‌های خود و دیگران را مشروع یا نامشروع جلوه می‌دهند، در تعریف جهان اجتماعی نقش دارد (Hadian, 2003: 922). به‌نظر سازه‌انگاران، شناخت جامعه، به‌معنای «شناسایی معرفت‌های اجتماعی» و فرایندهایی است که طی آن، چنین معرفت‌هایی شکل می‌گیرند و به‌عنوان واقعیت اجتماعی تثبیت می‌شوند. معرفت اجتماعی یا «ادراک دسته‌جمعی» حاکم بر جامعه، به‌گونه‌ای رسمی و غیررسمی به افراد، دلایل «وجود/زیستن» را می‌دهد (Adler, 1997/A: 1160-1161). جامعه، افزون‌بر سازوکارهای معرفتی و هویتی، بستر تعریف منافع ملی، ازجمله بقا، استقلال، رفاه اقتصادی، و عزت‌نفس جمعی است (Wendt, 2003: 243)؛ بنابراین، تفاوت در نظام معرفتی و سازوکارهای هویت‌یابی افراد در یک جامعه، تفاوت در سیاست‌گذاری خارجی دولت‌ها را به‌همراه خواهد داشت. درواقع، فهم سیاست خارجی یک دولت، به شناخت معرفتی و هویتی جامعه آن وابسته است؛ زیرا جامعه، بستر تکوین هویت کارگزاران است و افزون‌براین، جامعه نوع قدرت (سیاسی، اقتصادی، گفتمانی)، منافع، و اهداف (مادی و مذهبی) را برای افراد تعیین می‌کند (Adler, 1997/B: 322).

### • دولت‌شناسی

در سازه‌انگاری، برپایه ایده شخصیت‌کشی دولت<sup>۱</sup>، عناصر جامعه‌ای به دولت شخصیت بخشیده و دولت‌ها، بازیگرانی به‌شمار می‌آیند که همچون انسان، دارای قوه عقل، هویت، منافع، اراده، هدف، و باور هستند. به‌نظر کاتزنشتاین، دولت، بازیگری اجتماعی است که ریشه در قواعد و ساختارهای اجتماعی و

1. The Idea of State Personhood

تاریخ جامعه ملی و بین‌المللی دارد؛ بنابراین، برپایه چنین گزاره‌ای، دولت‌ها، مرزها و محدودیت‌های ذهنی/بینشی و اجتماعی دارند (Wendt, 2004: 290 & 315). درواقع، دولت‌ها به‌عنوان «جمع‌های اجتماعی»، دارای هویت و منافع پسینی، متکثر، و چندگانه، سیال و متفاوت هستند (Hopf, 1998: 176, 199). درنتیجه، برپایه ایده «اجتماعی‌بودگی دولت»، هویت‌ها، منافع، و اصول سیاست خارجی کشورها، بر ساخته‌هایی اجتماعی هستند؛ به این معنا که ریشه در جامعه آن‌ها دارند (Wendt, 1994: 385).

در تحلیل سازه‌انگاره سیاست خارجی باید میان انواع قدرت دولت‌ها تفکیک قائل شد. قدرت می‌تواند مادی یا معنوی (گفتمانی) باشد. سازه‌انگاران به هردو وجه مادی و گفتمانی قدرت توجه دارند. آنان برخلاف رویکردهای مادی (رئالیسم و لیبرالیسم)، بیش از هر چیز، بر قدرت گفتمانی دولت‌ها تأکید دارند. منظور از قدرت گفتمانی، قدرت معرفتی، هنجاری، فرهنگی، ایدئولوژیکی، و زبانی یک دولت در عرصه بین‌المللی است. درواقع، قدرت عملکردهای اجتماعی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، به ظرفیت آن‌ها در تولید و بازتولید معانی بین‌ذهنی و فراگیر وابسته است (Hopf, 1998: 177). براین اساس، سنجش سازه‌انگاره قدرت، به شناسایی گستره و نوع معانی و انگاره‌هایی وابسته است که توسط سیاست خارجی و کارگزاران دولت در عرصه بین‌المللی خلق می‌شوند. افزون‌براین، پذیرش معانی و انگاره‌ها توسط جامعه بین‌الملل (دولت‌ها و ملت‌ها) نقش بسزایی در قدرت‌یابی گفتمانی دولت‌ها دارد.

## ۲-۱-۱. سطح کلان

دومین سطح برای تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری، سطح بین‌المللی است؛ زیرا سازه‌انگاران بر تأثیر هم‌زمان عناصر سطوح ملی و بین‌المللی در سیاست خارجی تأکید دارند. ازاین طریق می‌توان عناصر فراملی مهم دخیل در تکوین و تغییر رفتار خارجی دولت‌ها را شناسایی کرد.

## • نظام و جامعه بین‌الملل

نظریه پردازان سازه‌انگاری، نظام بین‌الملل را پدیده‌ای «ساخته و پرداخته اجتماعی» می‌دانند؛ یعنی نظام بین‌الملل، چیزی جز نحوه اندیشیدن و تعامل کارگزاران (دولت‌ها) با یکدیگر نیست. به تعبیر ونت، نظام بین‌الملل، متشکل از «توزیع انگاره‌ها» (هنجارها و قواعد) است تا توزیع توانمندی‌های مادی (Shafiee and Rezaee, 2012: 65). اما بسیاری از اندیشمندان رویکرد سازه‌انگاری، با تأثیرپذیری از مکتب انگلیسی، به جای نظام بین‌الملل بر «جامعه بین‌الملل» تأکید دارند. درواقع، سازه مفهومی جامعه بین‌الملل، نقد سازه‌انگاران بر رویکردهای مادی سیاست خارجی است که بر نظام بین‌الملل تأکید دارند (Wendt, 1994).

394). نظام بین‌الملل، سیاست قدرت (رنالیسم) به‌شمار می‌آید؛ درحالی‌که جامعه بین‌المللی، بر نهادینگی منافع و هویت مشترک میان دولت‌ها از طریق هنجارها، قواعد، و نهادهای مشترک صحنه می‌گذارد. براین اساس، جامعه بین‌الملل نه تنها یک نظام بینادولتی را تشکیل می‌دهد، بلکه به شکل جامعه بشری است که از افراد تشکیل شده است؛ افرادی که هم از جامعه تأثیر می‌پذیرند و هم بر آن تأثیر می‌گذارند؛ بنابراین، سیاست خارجی دولت‌ها و جامعه بین‌الملل، رابطه‌ای دوسویه دارند (Buzan, 2009: 22).

#### • حقوق و روابط بین‌الملل

نکته تأمل‌برانگیز هستی‌شناسانه در نظریه‌های روابط بین‌الملل، رابطه «قدرت» و «حق» است. بیشتر رویه‌ها، حقوق، و قواعد بین‌المللی، پس از پایان منازعات و جنگ‌های بین‌المللی به وجود آمده‌اند؛ پس آیا حقوق بین‌الملل، ساخته و پرداخته روابط و تعاملات قدرت‌ها و بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل است یا روابط بین‌الملل، براساس توافقات حقوقی، رویه‌ها، و قواعد حقوقی بین‌المللی شکل یافته و هدایت می‌شوند. به بیان روشن‌تر، آیا قدرت است که حقوق بین‌الملل را شکل می‌دهد یا این حقوق بین‌الملل است که قدرت را ترسیم و ضابطه‌مند می‌کند. برخلاف تقدم حقوق بین‌الملل بر قدرت بین‌المللی در لیبرالیسم و تقدم قدرت بین‌المللی بر حقوق بین‌المللی در رئالیسم، سازه‌انگاران، به تعامل دوسویه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل تأکید دارند. به نظر آنان، حقوق بین‌الملل از شاخص‌های هنجاری جامعه بین‌الملل و حاصل رویه‌های کنشگران بین‌الملل (دولت‌ها) و انگاره‌های جمعی در نظام بین‌الملل است (Bahadori Hamraz, 2016: 65). سازه‌انگاران از این طریق توانسته‌اند نظریه سیاسی (قدرت) و نظریه حقوقی سیاست بین‌الملل را به یکدیگر پیوند دهند (Klabbers, 2015: 1195-1196). برپایه ساختار اجتماعی نظام بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، به مثابه نظام متعارف گسترده حق، سازه‌ای کاملاً دنیوی و مستقل از مذهب، اسطوره، یا مفاهیم اخلاقی یک دولت، به ویژه قدرت‌های بزرگ است. به نظر کراتوچویل، فقدان اعتبار بین‌المللی تصمیم‌های داخلی کشورها، دلیل مهمی برای ارزیابی حقوق بین‌الملل به مثابه ابزاری بی‌غرض (بی‌طرف) و به دور از اراده قدرت (های حاکم) - که از منافع همه اصحاب دعوا حمایت می‌کند - است؛ بنابراین، موضوع‌های حقوق بین‌الملل برای بیشتر ملت‌ها شمولیت دارند و از طریق رهبری هژمونیک (قدرت بزرگ) تدوین و سازماندهی نمی‌شوند (Kratochwil, 1989: 253-254).

#### • نهادها و سازمان‌های بین‌المللی

سازه‌انگاران، چهار موضوع متفاوت را درباره نهادها مطرح کرده‌اند: نهادها به مثابه؛ ۱) معرفت جمعی و

بینادهنی؛ به این معنا که نهادها و سازمان‌ها، کلیت‌های شناختی و نه مادی‌ای به‌شمار می‌آیند که از ایده‌های بازیگران دربارهٔ اینکه «جهان چگونه عمل خواهد کرد» جدا نیستند (Wendt, 1992: 399; Adler, 1997/B: 322). ابزارهای جمعی تعریف هویت و منافع دولت‌ها؛ (۳) کارگزاران تغییر، (۴) فضاهای طراحی تغییر (Haas & Haas, 2002: 576). به نظر بارت و فینمور (1999)، سازمان‌های بین‌المللی، ابزارهای اشاعه‌دهندهٔ هنجارها، نهادینه‌ساز معانی، دسته‌بندی اطلاعات، و تعریف معرفت جمعی هستند. به نظر پیترو و ارنست هاس (2002)، میزان همگرایی، موفقیت، و تأثیرگذاری سازمان‌های بین‌المللی، به‌مثابه حوزه‌های صلاحیت‌دار جمعی و کارگزاران یادگیری اجتماعی، دستاورد طرح توافق همگانی بر سر مفاهیم سازمان‌دهنده و گفتمان اجماعی جدید، اصول و موازین مشترک، و معانی بینادهنی است (Barnett and Finnemore, 1999: 710-715; Haas & Haas, 2002: 586 and 601).

اما همانند رابطهٔ «حق و قدرت»، مسئلهٔ مهم برای سازه‌انگاران، رابطهٔ «نهاد و قدرت» است. به نظر آنان، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان بازیگران بوروکراتیزاسیون سیاست جهان، دستاوردی اجتماعی به‌شمار می‌آیند که باوجود آزادی عمل محدود و منابع اختصاص یافته به آن‌ها توسط دولت‌های عضو، استقلال چشمگیری از آن‌ها دارند و قدرتشان از منابع پرشماری سرچشمه می‌گیرد (Barnett and Finnemore, 2004, viii-5). سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که سازوکارهای مبتنی بر اهداف فراملی و جهان‌شمولی مانند تعریف وظایف بین‌المللی مشترک (مثل توسعه)، بازیگران جدید (مثل مهاجران)، منافع جدید برای دولت‌ها (مثل ارتقای حقوق انسانی) و الگوهای سازماندهی سیاسی در سراسر جهان (مثل دموکراسی و نظام بازار آزاد) اقتدار چنین بوروکراسی‌های بین‌المللی‌ای (نهادها) را می‌سازند (Barnett and Finnemore, 1999: 699).

مهم‌ترین نتیجهٔ بحث سازه‌انگاران دربارهٔ مسائل یادشده (حق، قدرت، و نهاد) این است که در تحلیل سازه‌انگارانه، پژوهشگران نمی‌توانند نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را نماد سلطه و ارادهٔ قدرت‌های بزرگ و تنها ابزارهای تأمین منافع آنان به‌شمار آورند. درواقع بحث قوام‌بخشی نهادها و حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل (قدرت)، برای پژوهشگران سازه‌انگار، جنبهٔ بازدارنده و سلبی دارد. این مسئله به‌این سبب مهم است که در بسیاری از مواقع، پژوهشگران کشورهای ضدغرب، باوجود کاربست سازه‌انگاری، رویکردی کاملاً بدبینانه و رئالیستی به حقوق و سازمان‌های بین‌المللی و دستاوردهای آن دارند.

#### • ساختارها و کارگزاران بین‌المللی

یکی از پرسش‌هایی که کماکان برای پژوهشگران مطرح است، این است که در تحلیل سازه‌انگارانه

سیاست خارجی، باید بر ساختار تأکید داشت یا بر فاعلیت. مشکل ساختار-کارگزار در سازه‌انگاری، با بهره‌گیری از نظریه ساخت‌یابی آنتونی گیدنز، به شیوه خاصی تبیین و پاسخ داده شده است. سازه‌انگاران بر این نظرند که ساختار و کارگزار، وضعیت هستی‌شناختی برابری دارند و باید به عنوان «هم‌نهاد دیالکتیکی»<sup>۱</sup> (Kowert and Legro, 1996: 19) یا کلیت‌های برساخته‌شده متقابل یا دوجانبه تعیین‌گر<sup>۲</sup> در نظر گرفته شوند. برپایه نظریه تعاملی سازه‌انگاران، کنش و رفتار خارجی بازیگران، نتیجه اراده دولت و همچنین ساختارهاست؛ از این رو، نظام بین‌الملل، نه نتیجه خلاقیت فاعلیت دولت و نه مستقل از آن است (Wendt, 1987: 339 & 361; Adler, 2002: 137). به بیان روشن‌تر، انتخاب و کنش دولت، از طریق ساختارهای اجتماعی‌ای محدود می‌شود که به گونه‌ای دوجانبه و در قالب کردارهای اجتماعی دولت و ساختارها ساخته می‌شوند. با اینکه برپایه رویکرد سازه‌انگاری، دولت، کارگزاری بیشتری دارد، این کارگزاری توسط شبکه‌ای از درهم‌کنش‌ها، هویت‌ها، و منافع بازیگران دیگر محدود می‌شود (Hopf, 1998: 177).

## ۱-۲. معرفت‌شناسی: نظام معرفتی جوامع و سیاست خارجی

سازه‌انگاران، تنها به مباحث هستی‌شناختی بسنده نکرده‌اند، بلکه در تحلیل سیاست خارجی، رویکردی معرفت‌شناسانه نیز داشته‌اند؛ به گونه‌ای که به دلیل اهمیت مباحث معرفت‌شناختی در سازه‌انگاری، این رویکرد، یکی از بزرگ‌ترین «جوامع معرفتی» در بررسی رفتار خارجی دولت‌ها به‌شمار می‌آید (Wendt, 1992: 425). درواقع، برای سازه‌انگاران، تنها توصیف هستی‌جهان و عناصر تشکیل‌دهنده آن مهم نیست، بلکه اینکه «چگونه» چنین جهانی را بشناسیم نیز اهمیت دارد (Wendt, 2003: 373; Adler, 1997/B: 320). پرسش‌های «چگونه» در سازه‌انگاری، به واکاوی ساختارهای معرفتی همچون بازنمایی‌های تاریخی، زبان، ایده‌ها، و فرهنگ اشاره دارد (Checkel, 2006/B: 370).

اما پرسش اصلی مطرح‌شده این است که بایسته‌های معرفت‌شناسانه پژوهش برای تحلیل سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری چیست. مسئله یادشده را می‌توان در قالب چند پرسش، تجزیه و سپس تحلیل کرد: ۱) «آیا سوژه می‌تواند معانی واقعی پدیدارهای اجتماعی (ابژه) و روابط عینی آن‌ها را به گونه‌ای مستقل مشخص کند، اگر بله، چگونه؟»<sup>۲</sup> «آیا برقراری رابطه واقعی بین پدیده‌های اجتماعی و فهم آن از طریق مشاهده (تبیین علی) یا روابط فراعینی (تبیین تفهیمی) امکان‌پذیر است؟» (Bahadori Hamraz,

1. A Dialectical Synthesis

2. Co-determined or Mutually Constituted Entities

(2016: 100؛ ۳) «آیا می‌توان به ادعاهای معرفتی و حقیقی (مستقل و به‌دور از ارزش‌گذاری) درباره زندگی اجتماعی دست یافت؟ در صورت پاسخ مثبت، چگونه؟» و (۴) «آیا توضیحات علی و مؤلفه‌های مادی، پاسخ‌گو و مناسب پرسش اجتماعی هستند؟». در پاسخ به این پرسش‌ها و بایسته‌های معرفت‌شناسانه، چندین رویکرد وجود دارد. پوزیتیویسم، به هر چهار پرسش پاسخ مثبت می‌دهد؛ رویکرد تفسیرگرایی، تنها به پرسش نخست، پاسخ مثبت و به پرسش‌های دیگر، پاسخ منفی و رویکرد پست‌مدرن، به همه پرسش‌ها، پاسخ منفی می‌دهد (Fearon and Wendt, 2002: 74). اما تکوین‌گرایی و نحله اصلی آن، یعنی سازه‌انگاری، تلاشی است برای برقراری پیوند میان دو رهیافت پوزیتیویسم/عقلانیت‌گرا (نئورئالیسم و نئولبرالیسم) و پست‌مدرن/فراپوزیتیویسم (تفسیری، نظریه انتقادی، و فمینیسم). هدف از طرح پرسش‌های معرفت‌شناختی این بوده است که چستی و چگونگی تکوین معرفت و تأثیر آن بر رفتار واحدها بررسی شود. مهم‌تر از آن، از آنجا که دولت‌ها و بازیگران، پدیده‌هایی اجتماعی و معرفت‌مسلك هستند، برای تحلیل سیاست خارجی باید ساختارها و نظام‌های دانایی کشورها واکاوی شود؛ به‌عنوان مثال، نظام دانایی مذهبی یا سکولار در یک کشور، سیاست خارجی متفاوتی را برای دولت‌ها رقم خواهد زد. از این طریق می‌توان میان نظام معرفتی جوامع و سیاست خارجی دولت‌ها پیوند برقرار کرد.

#### ۱-۲-۱. دانش و ارزش

سازه‌انگاری، بیش از نظریه‌های دیگر به جامعه‌شناسی معرفت (تکوین اجتماعی دانش) توجه داشته است (Kutzeneatine, 1996: 6). برپایه جامعه‌شناسی سازه‌انگاره معرفت، کنش، پیرو معرفت و معرفت، پیرو ارزش‌های اجتماعی است؛ به تعبیر هاس، «خود معرفت [به‌تنهایی] نمی‌تواند واقعیت خود را در قبضه گیرد» (Hass, 1992: 21). به‌نظر سازه‌انگاران، دانش کارگزاران از جهان، از طریق تعامل با دیگران به‌دست می‌آید و هرگز منفعلانه و مستقل نیست؛ به‌همین سبب گفته می‌شود که دانش و فرایند دانستن، ریشه در ارزش‌ها و رویدادهای اجتماعی دارد. البته در سازه‌انگاری، رابطه دانش و ارزش، دوسویه است؛ به‌این‌معنا که دانش، همچون ارزش‌های اجتماعی، از طریق «هنجارسازی»، در تولید و بازتولید نظام اجتماعی نقش بسزایی دارد (Wendt, 2003: 189).

#### ۱-۲-۲. سوژه و ابژه

از دیدگاه فلسفی، موضوع سوژه و ابژه بر این پرسش استوار است که آیا «جهان واقع/جهان بیرونی/ابژه/واقعیت» مستقل از «تجربه/فاعل/شناسا/جهان درونی/سوژه/ذهن» وجود دارد یا خیر؟

(Asgarkhanee & Mansouri Moghaddam, 2010: 194-195). به نظر سازه‌انگاران، با اینکه واقعیت، امری مستقل از ذهن منفرد و مادی است، زمانی معنا می‌یابد که معطوف به ذهن باشد؛ به عنوان مثال، این شناخت کنشگران است که معنایی هابزی، لاکسی، و کانتی به واقعیت آنارشی می‌دهد (Bahadori, 2016: 62). در سازه‌انگاری، چون مبنای شناخت، اجتماعی و ارزشی به شمار می‌آید و زبان توصیف جهان، خود بر ساخته‌ای اجتماعی است، هیچ مبنای ابژه گونه و سوژه گونه مستقلی برای هویت بخشی یا شناسایی واقعیت مادی وجود ندارد. در واقع، سوژه و ابژه، سرشت و بر ساخته‌ای دوجانبه هستند (Hass, 1992: 21-23).

### ۳-۲-۱. تبیین و تفسیر

بر اساس آنچه تا کنون به آن اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که سازه‌انگاری در ابتدا در صدد تفسیر پدیده‌های اجتماعی است. در تفسیر برخلاف تبیین پوزیتیویستی فهم و وجود معنا در روابط اجتماعی از منظر رابطه همبستگی و توصیفی و نه علی برجسته می‌شود. البته این تنها بخشی از واقعیت معرفت‌شناسانه است؛ چرا که سازه‌انگاران قصد دارند تا میان تبیین گرایی و تفسیر گرایی پیوند زنند. در واقع چون پدیده‌ها ماهیت تکوینی، اجتماعی و معنامحور دارند در وهله نخست، تفسیر در سازه‌انگاری برجسته‌تر از تبیین می‌شود. اما به تعبیر کاتزنشتاین هدف نهایی سازه‌انگاری از تفسیر تبیین پدیده‌های اجتماعی است (علت کاوی). البته این تبیین به معنای علت کاوی از نوع تجربی نیست (رابطه عینی، کنترل پذیر و دقیق علت و معلول)، بلکه سازه‌انگاران از تبیین فرهنگی-اجتماعی به جای تبیین‌های مادی پوزیتیویستی برای تجزیه و تحلیل پدیده‌ها استفاده می‌کنند (Kutzeneatine, 1996: 15). آدلر نیز هم‌رأی با ایده علیت اجتماعی<sup>۱</sup> است؛ ایده‌ای که دلایل کنش را به مثابه علت‌های کنش فرض می‌گیرد. وی بر این باور است که علم (تبیین) و تفسیر اساساً دو تلاش متفاوت در جهت اهداف گوناگون نیستند، بلکه هر دو متکی به تدوین توصیفات دقیق، کشف فهم‌های عمیق از جهان، طرح سؤالات مناسب، آزمون فرضیات بر اساس نظریات غالب و جمع‌آوری داده جهت بررسی فرضیات هستند (Adler, 1997/B: 328-334).

### ۴-۲-۱. حقیقت و واقعیت

سازه‌انگاران، درباره حقیقت، موضعی متافیزیکی دارند (Adler, 2002: 129). آنان در قالب چنین

1. The Notion of Social Causality

موضعی بر این نظرند که حقیقت جهان را نمی‌توان با واقعیت (عینیت و مادیت) آزمود؛ زیرا حقیقت در تفسیری ذهنی و زبانی شکل می‌گیرد (Moshirzadeh, 2012: 7). به بیان روشن‌تر، حقایق، امور مستقلی نیستند، بلکه در چارچوب شناخت افراد و برپایه نحوه سخن‌گویی آنان ترسیم می‌شوند. به تعبیری گیرا و مختصر، حقیقت، یک‌بار و برای همیشه کشف نمی‌شود، بلکه پیوسته در حال «شدن»<sup>۱</sup> [تکامل یا تغییر و تحول] و نه در حال «بودن»<sup>۲</sup> [ثابت و پیشینی] است. به این ترتیب، پژوهشگران ناگزیرند به منظور فهم معرفت‌شناسانه سیاست خارجی، شیوه‌های معنادار شدن پدیده‌های بین‌المللی، و بازتولید معنایی آن در نظر کارگزاران و نخبگان سیاسی، به ریشه‌های روان‌شناختی، اجتماعی، و فرهنگی آن‌ها دقت کنند.

### ۵-۲-۱. ماده و فراماده

سازه‌انگاری، رهیافتی ایده‌محور یا معنامحور<sup>۳</sup> نیست که نقش هر گونه عنصر مادی را در تحلیل سیاست خارجی نفی کند. برای سازه‌انگاران، توجه به شرایط مادی در رفتار دولت‌ها اهمیت دارد و همه‌چیز را به امر ذهنی فرو نمی‌کاهند. به نظر آنان، محیطی که دولت‌ها و کارگزاران در آن عمل می‌کنند، «اجتماعی» است؛ همچنان که مادی است (Checkel, 1998: 325). با وجود این، سازه‌انگاری معتقد است که اگرچه پدیده‌های مادی به کنش انسان شکل می‌بخشند، معانی و چگونگی معنادار شدنشان را تنها از کنش و برداشت انسانی و ساختارهای معرفتی می‌گیرند (Adler, 1997/B: 322; 2002: 136). رابطه ماده و فراماده در سازه‌انگاری، حاکی از این است که رفتار دولت‌ها، تنها برپایه عناصر و متغیرهای اجتماعی شکل نمی‌گیرد، بلکه هم‌زمان باید به نقش عناصر مادی‌ای همچون جغرافیا، جمعیت، فناوری، و قدرت اقتصادی نیز در این زمینه توجه کرد. بر این اساس، سیاست‌گذاری خارجی کشورها، بر ایند متغیرهای علی مادی و اجتماعی است. این مسئله از آن‌رو مهم است که بسیاری از پژوهش‌ها در دام رویکرد «ایدئالیستی/ذهنی» گرفتار شده و از نقش مؤلفه‌های مادی غافل مانده‌اند.

### ۳-۱. روش‌شناسی

بزرگ‌ترین چالش رویکرد سازه‌انگاری، چگونگی مطالعه جهان اجتماعی و سیاست جهانی در حال تغییر است. هنوز این پرسش مطرح است که «آیا می‌توان روش‌های خاصی را برای مطالعه ساحت

1. Becoming
2. Being
3. Ideational

اجتماعی جهان و پدیده‌های آن به کار گرفت؟»، «آیا روش‌ها و الزامات روش‌شناسانه به‌خوبی برای پژوهشگران این حوزه روشن و شفاف شده‌اند؟» (Checkel, 2017: 3-5). برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، ابتدا باید مشخص شود که سازه‌انگاری، متعلق به کدام یک از رهیافت‌های کلان نظری است: پوزیتیویسم، تفسیرگرایی، انتقادی، یا پست‌مدرن؛ زیرا هر یک از این رهیافت‌ها، روش‌های ویژه‌ای را برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی به کار می‌گیرند. درواقع، سنگ بنای اتخاذ روش، تعیین رهیافت‌های نظری است. سازه‌انگاری به لحاظ معرفت‌شناسی، به عنوان یک رویکرد با سطح میانی<sup>۱</sup>، درصدد درپیش گرفتن راه میانه و پر کردن خلأ بین رهیافت‌های اثباتی و فرائیباتی است. آدلر بر این نظر است که سازه‌انگاری، با داشتن موضع میانجیگری، درصدد پل زدن و تصرف فضایی میان این رهیافت‌ها است (Adler, 1997/B: 319)؛ بنابراین، از آنجا که سازه‌انگاری، نوعی معرفت‌شناسی دوساحتی دارد، می‌تواند روش‌های پژوهشی چندگانه‌ای را به کار گیرد: پوزیتیویستی، تفسیری، و پساپوزیتیویستی، کمی، کیفی، یا ترکیبی از این موارد. روش‌های تفسیری با موفقیت گسترده‌ای در پژوهش‌های سازه‌انگاران، از جمله قوم‌نگاری، تبارشناسی، نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان، و تحلیل روایتی، به کار گرفته شده‌اند. این روش‌ها می‌توانند در ردیابی تاریخی پیشینه معانی بیناذهنی، ساختارهای هنجاری، و سازوکارهای اجتماعی و تأثیر آن‌ها بر سیاست خارجی، به پژوهشگران کمک کنند (Adler, 2002: 137-138). در سازه‌انگاری، روش‌های کمی و آماری، مکمل روش‌های کیفی هستند. با به کارگیری روش‌های کیفی که متکی به انواع داده‌هایی همچون رویدادنگاری‌های تاریخی، پیمایش، مصاحبه، و تحلیل محتوای اسناد است، تنها می‌توان به رابطه همبستگی و نه علی بین پدیده‌ها پی برد؛ در نتیجه، نمی‌توان میزان تأثیرگذاری ایده و نقش آن در تکوین اجتماعی را اندازه‌گیری کرد؛ اما با بهره‌گیری از روش‌های کمی‌ای همچون آمار، می‌توان بین عناصر معنایی و موضوع مورد مطالعه رابطه علی برقرار کرد. در این صورت، می‌توان با قطعیت بیشتری از تأثیر متغیرهای اجتماعی و مادی بر رفتار واحدهای انسانی اطمینان یافت (Checkel, 1993: 296).

#### ۴-۱. گونه‌شناسی معنا

یکی دیگر از مسائلی که پژوهش‌های سازه‌انگار محور کمتر به آن توجه داشته‌اند، گزینش یک نوع سازه‌انگاری، از میان انواع گوناگون آن، برای بررسی پدیده مورد مطالعه است. در ادامه، انواع گوناگون

سازهانگاری را که پژوهشگران باید برای تحلیل سیاست خارجی یکی از آن‌ها را برگزینند، بررسی کرده‌ایم. تاکنون سازهانگاری به دسته‌های گوناگونی تقسیم شده است. آدلر، چکل، روگی، و ونت به مهم‌ترین انواع سازهانگاری اشاره کرده‌اند. آدلر سازهانگاری را به چهار دسته تقسیم کرده است. «نوکانتی‌ها» بر این نظرند که می‌توان معانی‌ای را که به شکل پیشینی از ذهن انسان بر طبیعت تحمیل می‌شوند، شناخت و آن را از ساختار طبیعت به فرهنگ منتقل کرد. «سازهانگاری مدرنیستی»، ترکیبی از تأویل‌گرایی ذهنی و علاقه شناختی محافظه‌کارانه در تبیین و فهم واقعیت اجتماعی است. در «سازهانگاری زبانی»، فهم واقعیت اجتماعی، به معنای کشف فرایندی است که در طول آن، واقعیت اجتماعی به وسیله زبان و احکام، قوام یافته است. آن‌ها چگونگی قوام‌یابی مستمر و متقابل مردم و جامعه از طریق فرایند ساخته‌شده توسط احکام اجتماعی را بررسی و تبیین می‌کنند. «سازهانگاری رادیکال» در مخالفت با علم، علت، و مدرنیته، به نسبی‌گرایی و جنبش ضدپوزیتیویستی منتهی می‌شود. «سازهانگاری انتقادی» در پی ترکیب تأویل‌گرایی عینی و زبان فلسفه است. نظریه انتقادی با جداسازی علوم انسانی از علوم طبیعی، امکان توضیح علوم اجتماعی و پیشرفت انسانی را فراهم می‌کند (Adler, 2002: 98-96).

به نظر راگی، «سازهانگاری نئوکلاسیک»، معرفت‌شناسی را با عمل‌گرایی پیوند می‌دهد؛ به این معنا که تلاش می‌کند، در عین تعهد به علوم اجتماعی، ابزارهای لازم را برای فهم معانی بینادذهنی بیابد. «سازهانگاری پست‌مدرن»، مبتنی بر تضاد آشکار معرفت‌شناختی با مدرنیسم است. «سازهانگاری طبیعت‌گرا»، مبتنی بر دگرترین فلسفی واقع‌گرایی علمی است. این‌ها بر کاربردی‌ترین روش‌های پوزیتیویستی در فهم و شناخت کنش انسانی تأکید دارند.

بر پایه پژوهش‌های ونت، «سازهانگاری نظام‌محور یا سیستمی» بر تعاملات بین بازیگران دولتی تمرکز دارد و عرصه داخلی را نادیده می‌گیرد. «سازهانگاران سطح واحد»، بر رابطه بین هنجارهای حقوقی و اجتماعی داخلی و هویت‌ها و منافع دولت‌ها تمرکز دارند. این دسته از سازهانگاران، به عوامل تعیین‌کننده داخلی و سیاست‌های ملی توجه دارند. «سازهانگاران کل‌نگر»، برای ایجاد مجموعه کاملی از عواملی که هویت‌ها و منافع دولت‌ها را مشروط می‌کنند، امر داخلی و بین‌المللی را دو روی نظم سیاسی و اجتماعی یکپارچه‌ای در نظر می‌گیرند (Burchill & et al, 2013: 258-259). بر پایه تقسیم‌بندی جفری چکل، سه نوع سازهانگاری متعارف، تفسیری، و انتقادی/رادیکال قابل‌شناسایی هستند. «سازهانگاری متعارف» با تبیین علی، نقش هنجارها، و در موارد محدودتری، نقش هویت‌ها را در سیاست خارجی و بین‌الملل بررسی می‌کند. «سازهانگاران هویتی»، به لحاظ معرفت‌شناسی، پوزیتیویست و «سازهانگاران تفسیری»،

پساپوزیتیویست بوده و با تبیین رابطه‌ای، نقش زبان، سازه‌های زبانی (گفتمان‌ها)، و شرایط پس‌زمینه‌ای را در ساخت و تغییر واقعیت اجتماعی مطالعه می‌کنند. «سازه‌انگاری رادیکال-انتقادی» بر روش‌های نظری-گفتمانی و، مهم‌تر از همه، بر قدرت و سلطه نهفته در زبان پافشاری می‌کند (Checkel, 2006/A: 4-7).

#### ۱-۵. مفهوم‌شناسی

هر نظریه و رهیافتی، مفاهیم ویژه‌ای دارد؛ به‌عنوان مثال، کلیدواژه‌های قدرت، دولت، ملت، و منازعه در رهیافت رئالیستی سیاست خارجی، کاربرد فراوانی دارند؛ همچنان‌که مفاهیم اقتصاد، نهاد، سرمایه‌داری، و آزادی، بیشترین استفاده را در رهیافت لیبرالیستی دارند. در اینجا مفهوم‌شناسی، جنبه سلبی پیدا می‌کند؛ به‌این‌معنا که پژوهشگران باید از کلیدواژه‌ها و مفاهیم ویژه هر مکتب استفاده کنند. از دیدگاه مفهوم‌شناسی، سازه‌انگاری بیشترین، پیچیده‌ترین، انتزاعی‌ترین، و دشوارترین سازه‌های مفهومی را پیش‌روی پژوهشگران قرار داده است. به‌نظر جفری چکل، سازه‌انگاری در طول یک فرایند تاریخی میان‌مدت، جعبه‌ابزار مفهومی گسترده‌ای را برای فهم «آنچه جهان را متحد می‌کند» پرورانده است. البته به‌نظر او، مطالعه پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی، «پلورالیسم مفهومی» در سازه‌انگاری را ناگزیر کرده است (Checkel, undated: 18)؛ اما برای هرگونه تحلیلی درباره سیاست خارجی، باید مهم‌ترین واژه‌های تخصصی سازه‌انگاری را شناسایی و تعریف کرد. واژه‌های تخصصی و اصلی، واژه‌هایی هستند که نظریه‌پردازان هر مکتب، بیش‌از همه به آن‌ها توجه داشته‌اند یا به‌کار برده‌اند. در این نوشتار، مفاهیم اصلی سازه‌انگاری، از مطالعه آثار نظریه‌پردازان سازه‌انگار به‌دست آمده است. بینادهنیت‌ها، برساختگی، هویت، هنجار، فرهنگ، معرفت، جامعه‌پذیری، و انگاره، مهم‌ترین سازه‌های مفهومی سازه‌انگاری به‌شمار می‌آیند که در ادامه به‌اختصار بررسی شده‌اند.

○ بینادهنیت‌ها: مقصود از بینادهنیت، فهم مشترک میان افراد گوناگون است که برپایه دغدغه‌های مشترک شکل می‌گیرد (Ghavam, 2013: 222). درواقع، بینادهنیت، «معرفت جمعی و عمومیت‌یافته‌ای است که کردار اجتماعی یا مجموعه‌ای از کردارهای اجتماعی را به‌رسمیت می‌شناسد». در تعریفی دیگر، معرفت بینادهنی، «نگرش‌های ساختاری‌ای هستند که واقعیت اجتماعی را تعریف می‌کنند» و «منبع کنش‌های نیت‌مند، منافع، و دلایل انسان به‌شمار می‌آیند» (Adler, 1997/B: 327).

○ برساختگی: مفهوم برساختگی، موضع محوری هستی‌شناختی در سازه‌انگاری است. زمانی که گفته می‌شود، واقعیت بین‌المللی، برساخته‌ای اجتماعی است، به‌این‌معنا است که واقعیت بین‌المللی، توسط

- ساختارهای معرفتی تعیین و ساخته می‌شود (Adler, 1997/B: 319). یا هنگامی که می‌گوییم «الف» بر ساخته است، یعنی «الف در شرایط فعلی، پذیرفته شده و به‌نظر می‌رسد که گریزناپذیر است» (Usefian & Moosavi Karimi, 2010: 132). چهار عنصری که پدیده‌ها و پراکتیس‌های اجتماعی بر پایه آن‌ها بر ساخته می‌شوند، عبارت‌اند از: ایده، کارگزار، فاعلیت، و روابط اجتماعی (Fearon and Wendt, 2002: 74-75).
- فرهنگ: به‌نظر کاتزنشتاین، فرهنگ، «عنوان فراگیر و پیکره جمعی هویت یا اقتدار دولت-ملت» است. فرهنگ، «مجموعه‌ای از استانداردهای ارزیاب‌گر (همچون هنجارها و ارزش‌ها) و شناختی (مانند قواعد و انگاره‌ها) است که نحوه عملکرد بازیگران اجتماعی در نظام [اجتماعی] و چگونگی تعامل [آن‌ها] با یکدیگر را تعیین می‌کند» (Katzstein, 1996: 4).
  - هویت: هویت به‌معنای «انتظارات و فهم‌های مشخص بازیگران از نقش «خود» و «دیگری» است که از طریق مشارکت در معانی جمعی به‌دست می‌آید» (Wendt, 1992: 397). هویت در جامعه سه کارویژه مهم دارد؛ به ما می‌گوید: «چه کسی هستید»، «دیگران چه کسانی هستند»، و «شما از منظر دیگران چه کسی هستید». ساختار معرفتی و ساختار عینی و مادی (جامعه، تاریخ، جغرافیا، ساختار سیاسی، فناوری، ذات بشر، و اقتصاد) به‌طور هم‌زمان در ساخته شدن هویت‌ها، نقش دارند (Hopf, 1998: 175-176).
  - انگاره‌ها: عقاید، اصول، و تلقی‌هایی هستند که رفتار و سیاست را جهت‌دهی می‌کنند. از دیدگاه ونت، انگاره، همان ذهنیت معنابخش به جهان و جهت‌دهنده رفتار در آن است. انگاره‌ها به‌مثابه اموری پسینی و سازه‌های غیرمادی، به ساختارهای انسانی عینیت بخشیده و هویت‌ها، منافع، و سرانجام، سیاست خارجی را می‌سازند. ایده‌ها، معنا و محتوای قدرت و راهبردها را برای کارگزاران سیاست خارجی تعیین می‌کنند (Wendt, 2003: 307).
  - معرفت: ایده‌ها بدون حاملان، عقیم خواهند ماند. جوامع معرفتی، حاملان و مسیرهایی هستند که از طریق آن، ایده‌ها از جامعه به حکومت جریان می‌یابند. نفوذی که جامعه معرفتی دارد و ایده‌هایی که آن را اشاعه می‌دهند، تقویت‌کننده دوجانبه هستند. فهم بازیگران از جهان و کنش‌های بدیل، به‌وسیله این گونه نظام‌های اعتقادی شکل می‌گیرند (Hass, 1992: 23-28). معرفت اجماعی<sup>۱</sup> می‌تواند بر هم‌آرایی سیاست و سیاست‌های جامع‌تر تأثیرگذار باشد. یادگیری دولت‌ها و نهادها از طریق معرفت

- اجماعی و دگرگونی آن رخ می‌دهد. معرفت جمعی و نوع نظام معرفتی، یکی از متغیرهای مستقل توضیح‌دهنده یا پیش‌بینی‌کننده رفتار دولت است (Hass, 1992: 29-30).
- هنجارها: «انتظارات جمعی، استاندارد رفتار مناسب و قواعد تعیین‌گر هویت بازیگران هستند» (Katzenstein, 1996: 3). هنجارها به‌مثابه محتوای فرهنگی قاعده‌مندکننده سیاست بین‌الملل و دربردارنده قوانین، رفتارها، و رسوم هستند. تفکر نوین گورباچف، سیاست سخت‌مائی، ایدئولوژی اقتصاد آزاد، و دموکراسی، مصداق‌های هنجارهای سیاسی به‌شمار می‌آیند. هنجارها از طریق سه فرایند، ظهور، ثبات، و تغییر می‌کنند: فرایند اکولوژیستی، فرایند اجتماعی، و فرایند درونی/شناختی (Kowert and Legro, 1996: 1 & 10-12).
  - جامعه‌پذیری، فرایند شناختی یا معرفت جمعی است (Wendt, 1992: 399). جامعه‌پذیری را می‌توان به‌صورت پیروی از هنجارها یا درونی‌سازی هنجارهای کنش‌مشروع تعریف کرد (Ikenberry, 2010: 494).

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد تا راهنمای عملی برای پژوهش‌های تجربی سازه‌انگارانه مربوط به تحلیل سیاست خارجی ارائه شود. امروزه بخش زیادی از پژوهش‌های مربوط به موضوع روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، به‌کمک نظریه سازه‌انگاری نوشته شده‌اند و دلایل پرشماری را می‌توان برای چنین استقبالی از سازه‌انگاری برشمرد که یکی از دلایل اصلی آن، «فراگیری» و «گسترده‌شمولی» این نظریه است؛ به‌این‌معنا که به‌طور هم‌زمان، بر نقش عناصر مادی و غیرمادی در رفتار واحدها تأکید دارد. اما در این زمینه کمتر راهنمای پژوهشی وجود دارد. برپایه یافته‌های نوشتار حاضر، هرگونه پژوهشی در حوزه سیاست خارجی از منظر سازه‌انگاری باید به پنج ساحت مرتبط و به‌هم‌پیوسته در این حوزه توجه کند: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، گونه‌شناسی، و مفهوم‌شناسی. البته این بحث به‌این‌معنا نیست که پژوهش‌های دیگر به این مسئله توجه نداشته‌اند؛ اما چنان‌که اشاره شد، این پژوهش‌ها افزون‌بر اینکه به مقوله گونه‌شناسی و مفهوم‌شناسی توجه نکرده‌اند، در ساحت هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی دچار «تقلیل‌گرایی نظری» شده‌اند؛ به‌عنوان مثال، در بحث هستی‌شناسی این پژوهش‌ها، چیزی فراتر از تبیین تکراری رابطه ساختار-کارگزار نمی‌توان یافت؛ این درحالی است که حوزه هستی‌شناختی باید به‌گونه‌ای مجزا در دو سطح خرد و کلان بررسی شود.

در هستی‌شناسی که نخستین گام تحلیل سازه‌انگارانه درباره سیاست خارجی است، پژوهشگر باید به

انسان‌شناسی پردازد. در سازه‌انگاری، انسان نه موجودی مادی (اقتصادی یا سیاسی)، بلکه موجودی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود؛ بنابراین، برای تحلیل رفتار انسان، نمی‌توان به عناصر مادی‌ای مانند تحلیل هزینه و فایده یا عقلانیت فرد - آن‌گونه که در رویکردهای رئالیستی و لیبرالیستی مطرح است - تکیه کرد. به بیان روشن‌تر، انسان اجتماعی سازه‌انگاری، در برابر انسان سیاسی رئالیسم و انسان اقتصادی لیبرالیسم مطرح است. برای سازه‌انگاران، نیک‌سرشتی لیبرالیستی و بدسرشتی رئالیستی انسان در گام نخست، مهم نیست، بلکه زمینه‌ها و دلایل بدسرشتی یا نیک‌سرشتی انسان‌ها اهمیت دارد. به نظر آنان، «سرشت انسانی در جامعه و فرایند جامعه‌پذیری ریشه دارد». جامعه‌گرایی انسان، به معنای نادیده انگاشتن فاعلیت نیست، بلکه سازه‌انگاری، فضای میانی کارگزاری فرد و ساختار اجتماعی را در نظر می‌گیرد. برپایه کل‌گرایی سازه‌انگاران، آنان هم‌زمان بر مؤلفه‌های اجتماعی-شناختی تأکید دارند؛ بنابراین، نگاهی تعاملی و دوجانبه به اراده (فرد) و کل (جامعه) دارند. بر ساختگی، قوام‌بخشی دوسویه فرد و جامعه است که تاریخ را می‌سازد. نتیجه قوام‌بخشی فرد و جامعه، شکل‌گیری دولت است. برپایه هستی‌شناسی اجتماعی، در سازه‌انگاری دولت، بزرگ‌ترین دستاورد اجتماعی و مهم‌ترین نهاد انسانی است؛ بنابراین، نهاد دولت باید در بطن یک جامعه اجتماعی یا بیناذهنی تحلیل شود.

سازه‌انگاران، منتقد دولت به عنوان بازیگر عقلانی هستند. تحلیل سازه‌انگاران به ما کمک خواهد کرد که ورای عناصر و ضرورت‌های مادی و عینی، به این پرسش مهم پاسخ دهیم که چرا و چگونه جوامع به سوی انتخاب قدرت سیاسی (هژمون شدن)، قدرت اقتصادی (سرمایه‌داری)، یا قدرت گفتمانی (نفوذ/سلطه/تمدن‌سازی) گرایش پیدا می‌کنند. رویکردهای مادی، آن را در قوه رقابت و پیشینه‌جویی انسان و رویکردهای تکوینی‌ای همچون سازه‌انگاری، آن را در ساختارهای هویتی و انگاره‌های اجتماعی می‌جویند. دولت در رئالیسم و لیبرالیسم، به ترتیب کارویژه‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی دارد و در صورت موفقیت آن، یعنی افزایش قدرت نظامی و اقتصادی، می‌تواند به اهداف و منافع جامعه، جامعه عمل بپوشاند، اما سیاست خارجی دولت در سازه‌انگاری، کارویژه‌های فرارئالیستی و لیبرالیستی پیدا می‌کند؛ به این معنا که قدرت دولت در نظام و جامعه بین‌الملل نه تنها بر مبنای توانایی‌های نظامی یا اقتصادی، بلکه برپایه توانایی تولید معانی و انگاره‌های مشترک (جامعه معرفتی تولیدشده)، که تسهیل‌گر نفوذ قدرت سیاسی و اقتصادی دولت هستند، تعریف می‌شود. سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که «دولت‌ها مهم‌ترین حاملان و کارگزاران نظام معنایی جوامعشان در جامعه بین‌الملل هستند».

هستی‌شناسی بیناذهنی در سازه‌انگاری، پذیرای معرفت‌شناسی اثباتی نیست. سازه‌انگاری امکان دستیابی

به حقیقت عینی، ذاتی، و ازپیش داده را به چالش می کشد. در یک تقسیم بندی، سازه‌انگاری میان جریان مناظره سوم پوزیتیویسم و پساساختارگرایی قرار می گیرد. پذیرش اهمیت واقعیت‌های مادی، سازه‌انگاران را از پساساختارگرایان متمایز می کند؛ اما آنان در عین فاصله‌گیری از خردگرایی نشونشو به پساساختارگرایی و برداشت‌های شالوده‌شکنانه نمی‌پیوندند. سازه‌انگاری را نمی‌توان با شالوده‌شکنی پست‌مدرن آشتی داد. هدف سازه‌انگاری، بازسازی و شناخت معرفت و واقعیت و نه شالوده‌شکنی و نفی هرگونه معرفت و واقعیت است. سازه‌انگاری به این سبب انتقادی است که ریشه‌های خردگرایانه و مدرنیستی مطالعه روابط بین‌الملل را به نقد می کشد. یک سازه‌انگار، مبادی و بنیادهای فلسفی مسلم‌انگاشته شده را به مسئله‌ای برای اندیشیدن تبدیل می کند و از دل نقد خود، عرصه‌های نوینی را می‌گشاید. ایدئالیسم سازه‌انگاری از سنخ ایدئالیسم ذات‌گرای افلاطون و دکارت نیست که سوژه را امری ازپیش داده شده و قادر به کشف ذات جهان بداند. سازه‌انگاری، سوژه را پدیده‌ای شکل گرفته در زمینه و زمانه می‌داند. به همین سبب، سازه‌انگاری، رئالیسم را نیز به عنوان دیدگاهی ذات‌انگار درباره واقعیت به چالش می کشد.

در ساحت‌های نظری دیگر نیز پژوهشگران باید به تفاوت‌های نظری ظریف در سازه‌انگاری با رویکردهای دیگر سیاست خارجی توجه داشته باشند؛ به عنوان مثال، رئالیسم نئوکلاسیک و نئولیبرالیسم، ظرفیت توجه هم‌زمان به عناصر مادی و اجتماعی را همچون سازه‌انگاری دارند. از دیدگاه نئوکلاسیک‌ها، شرایط عینی توزیع قدرت نیست که بر سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر می‌گذارد، بلکه برداشت آن‌ها از این شرایط اهمیت دارد. آنان قرائتی تفسیری و سازه‌انگارانه از قدرت ارائه داده‌اند. به نظر نئوکلاسیک‌ها، منافع دولت‌ها را انگیزه‌ها و ارزش‌های آن‌ها تعیین می‌کند. افزون‌براین، به جای دولت بر گروه‌های انسانی به عنوان منشأ هویت و شکل اصلی کنشگر در تعاملات انسانی تأکید دارند. در قرائت نئوکلاسیک، هویت فردی از طریق ساخت اجتماعی و جمعی که متضمن برساختن تمایز میان خود و دیگری است، شکل می‌گیرد و این گروه‌ها برپایه تمایز یادشده، همیشه با یکدیگر در رقابت به سر می‌برند. به نظر نئولیبرال‌ها نیز عوامل داخلی، شامل عناصر معنایی (هویت‌ها و ارزش‌ها)، تجاری (منافع اقتصادی)، و جمهوری (ترتیب نهادی)، به رفتار خارجی دولت‌ها شکل می‌دهند؛ اما اثبات برداشت سازه‌انگارانه نحله‌های نئوکلاسیک و نئولیبرالیست، نیازمند پژوهش‌های پرشماری است. درواقع، اگرچه رهیافت‌های مادی سرانجام به اهمیت عناصر اجتماعی پی برده‌اند، اما برای اینکه در این عرصه موفق عمل کنند، همچون سازه‌انگاران هنوز به واکاوی‌ها و پژوهش‌های نظری و تجربی پرشماری نیاز دارند.

در تحلیل نهایی، پژوهش سازه‌انگاری در حوزه سیاست خارجی، به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از نظریه‌های خردگرا و فراخردگرا است؛ زیرا طیف گسترده‌ای از روش‌ها، متغیرها، و مفاهیم را در خود جای داده است، بدون آنکه نظم و انسجام منطقی‌ای بین آن‌ها برای انجام پژوهشی تجربی توسط سازه‌انگاران ارائه شود. اما می‌توان گفت، چنانچه پژوهش‌های سازه‌انگارانه برپایه اصول و نظم و ترتیب مطرح شده در این نوشتار تدوین شوند، تاحدودی چارچوب‌مند و روشمند خواهند شد.

#### منابع

- Adler, Emanuel (1997/B). "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics". *European Journal of International Relations*, Vol. 3. Issue 3, pp. 319-363.
- Adler, Emanuel (2002). "Constructivism and international relation". In: *Handbook of international relations*, London: SAGE Publications, pp. 127-158.
- Adler, Emmanuel (1997/A). "Constructivism in World Politics", translated by Houshang Rasekhi. *Foreign Policy*, Vol. 11, NO. 44, pp: 1159-1162.
- Asgarkhanee, Abu-Mohammad and Jahanshir Mansouri Moghaddam (2010). "Cooperation and Conflict in International Relations: A Look at Alexander Wendt's Constructivist Theory". *Politics*, Vol. 30, No. 3, pp: 189-208. (In Persian)
- Bahadori Hamraz, Sanaz (2016). "Comprehension and Idea in Theory of International Politics". *Master Thesis*, International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran. (In Persian)
- Barnett, Michael and Finnemore, Martha (1999). "The Politics, Power, and Pathologies of International organizations". *International organization*, Vol. 53, No. 4, pp. 699-732.
- Barnett, Michael and Finnemore, Martha (2004). *Rules for the World: International Organizations in Global Politics*. Ithaca: Cornell University Press.
- Burchill, Scott and et al. (2013). *Theories of International Relations*. translated by Sajjad Heydarifard, Tehran: Iranian Students Booking Agency.
- Buzan, Barry (2009). *From International to World Society*. translated by Mohammad Ali Ghasemi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies.
- Checkel, Jeffrey T. (1993). "Ideas, Institutions, and the Gorbachev Foreign". *World Politics*, Vol. 45, Issue. 02, pp. 271-300.

- Checkel, Jeffrey T. (2006/A). "Constructivist Approaches to European integration". *Central European Studies*, No. 06, pp. 1-41.
- Checkel, Jeffrey T. (2006/B). "Tracing Causal Mechanisms". *International Studies Review*, Vol. 8, Issue 2, pp. 362-370.
- Checkel, Jeffrey T. (2017). "Methods in Constructivist Approaches to International Security". *School for International Studies*, No. 55, pp. 1-24.
- Checkel, Jeffrey T. (undated). "Social Constructivisms in Global and European Politics". *Advanced Research on the Europeanization of the Nation-State*, pp. 1-26.
- Dalvand, Hossein (2010). "Critique and Analysis of Constructivist Theory in International Relations". *Master Thesis*, Department of Political Science, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Isfahan. (In Persian)
- Fearon, James and Alexander Wendt (2002). "Rationalism v. Constructivism: A Skeptical View", pp. 70-76. In: *Handbook of international relations*, London: SAGE Publications, pp. 66-126.
- Ghavam, Abdolali (2013). *International Relations: Theories and Approaches*. 7th Edition, Tehran: Samt.
- Haas, Peter M. and Ernst B. Haas (2002). "Pragmatic Constructivism and the Study of International Institutions", *Millennium-Journal of International Studies*, Vol. 31, No. 3, pp. 573-601.
- Hadian, Nasser (2003), "Constructivism: From International Relations to Foreign Policy", *Foreign Policy*, Vol. 17, No. 4, pp: 915-950.
- Hopf, Ted (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory". *International Security*, Vol. 23, No. 1, pp. 171-200.
- Katzenstein, Peter J. (1996). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Klabbers, Jan (2015). "Book Reviews: the Status of Law in World Society: Meditations on the Role and Rule of Law". by Friedrich Kratochwil (2014). *International Law*, Vol. 25, No. 4, pp. 1195-1199.
- Kowert, Paul and Jeffrey Legro (1996). "Norms, Identity and Their Limits: A Theoretical Reprise", In: *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, by Peter J. Katzenstein, New York: Cambridge University Press.
- Kratochwil, Friedrich (1989). *Rules, Norms, and Decisions*, New York: Cambridge University Press.

- Moeini Alamdari, Jahangir and Rasekhi, Abdullah (2010). "The Methodology of Constructivism in International Relations". *Political and International Research*, No. 4, pp: 183-214. (In Persian)
- Morgenthau, Hans. J. (2010). *Politics among Nations; the Struggle for Power and Peace*. Fourth Edition, translated by Homeira Moshirzadeh, Tehran: Ministry of Foreign Affairs.
- Moshirzadeh, Homeira (2004). "Constructivism as meta-Theory of International Relations". *Politics*, No. 65, pp: 113-143.
- Moshirzadeh, Homeira (2012). "The Theory of Conventional Constructivism and Researching about International Relations and Research Implications". *Research in Theoretical Policy*, No. 12, pp: 1-20. (In Persian)
- Onuf, Nicholas G. (1989). *World of Our Making, Rules and Rule in Social Theory and International Relations*. Columbia: University of South Carolina Press.
- Shafiee, Nozar and Rezaee, Fatemeh (2012). "Critique and Evaluation of Constructivism Theory". *Political Research*, Vol. 1, No. 4, pp: 63-85.
- Usefian, Navid and Mousavi Karimi, Mir Saeed (2010). "Constructivist Epistemology and Social Constructivism". *Cultural Sociological Studies*, Vol. 1, No. 1, pp: 129-143.
- Waltz, Kenneth N. (2018). *Theory of International Politics*. translated by Abbas Zamanian, Tehran: Ney.
- Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in International Relations". *International Organization*, Vol. 41, No. 3, pp. 335-370.
- Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics". *International Organization*, Vol. 46, No. 2, pp. 391-425.
- Wendt, Alexander (1994). "Collective Identity Formation and the International State". *The American Political Science Review*, Vol. 88, No. 2, pp. 384-396.
- Wendt, Alexander (2003). *Social Theory of International Politics*. New York: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander (2004). "The State as Person in International Theory". *Review of International Studies*, No. 30, pp. 289-316.
- Zamanian, Ruhollah (2010). "A Comparative Study of the English School and the Theoretical Structural Theory in International Relations". *Master Thesis*, Faculty of Economic and Administrative Sciences, University of Isfahan. (In Persian)

## Table of Contents

|                                                                                                  |                                                                                                                        |                                              |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------|
| <b>The Strategic essentials of Iran's Foreign Policy in the Formation of a Resistive Economy</b> | Hossein Pourahmadi<br>Rahman Habibi                                                                                    | <b>1-26</b>                                  |
| <b>Information technology and transformation in structure and function of United Nations</b>     | Rohallah Pirbalaei<br>Nasser Khorshidi                                                                                 | <b>27-54</b>                                 |
| <b>Conceptual battle of the Middle East between the political and geography</b>                  | Mohadeseh Jazaei                                                                                                       | <b>55-84</b>                                 |
| <b>The role of space in intensifying the international rivalries of the great powers</b>         | Maryam Dorri Varnosfaderan<br>Ardeshtir Sanaie<br>Alireza Soltani<br>Kabak Khabiri<br>Farzad Rostami<br>Zahra Zanganeh | <b>85-110</b><br><br><br><br><b>111-138</b>  |
| <b>Obstacles to the formation of an environmental cooperation regime</b>                         | Alireza SalimiFard<br>Bahram Yousefi<br>Ruhollah Shahabi<br>Lena Abdolkhani<br>Majid Shojaee                           | <b>139-170</b><br><br><br><br><b>193-218</b> |
| <b>The US withdrawal from JCPOA; a game theory analysis</b>                                      | Sedigheh Sheikhzadeh<br>Jooshani                                                                                       | <b>219-244</b>                               |
| <b>The historical analogies and a study of Iran's nuclear agreements(2013-2015)</b>              | Fatemeh Mirshekarpour<br>Ziaolldin Osmani                                                                              | <b>245-268</b>                               |
| <b>The domestic and international security challenges in Afghanistan (2021-2008)</b>             | Seyed Amir Niakooee<br>Reza Simbar<br>Fatemeh Gholinejad                                                               | <b>269-294</b>                               |
| <b>The EU strategy in Asia and the balancing role of India</b>                                   | Mokhtar Salehi<br><br>Mahdi Karimi                                                                                     | <br><br><b>295-322</b>                       |
| <b>Lack of regional integration in the South, Southeast and Southwest Asia</b>                   | Qasem Osuli Odlu<br>Hadi Sayfi Farzad<br>Hassan Jafarzadeh                                                             |                                              |
| <b>Areas of recurrent crises in the Iran-Saudi</b>                                               |                                                                                                                        |                                              |

**relations**

**Areas of recurrent crises in the Iran-Saudi relations**

Abbas Naderi  
Ghodrat Ahmadian  
Farhad Daneshnia

**Investigating the impact of the hostage crisis on Iran-US relations**

Ali Akbar Nedaee

**The essentials of the constructivist question in foreign policy analysis**

naser yosefzehy  
Vahid Sinaee



## The Iranian Research Letter of International Politics

Vol. 10No2.spring, summer 2022

### Published by

Ferdowsi University of Mashhad and  
the Iranian International Studies  
Association

### Editor-in-Chief

Mohsen Khalili

**Hamid Ahmadi** (Professor, Department of  
Political Science, University of Tehran)

**Hosein Dahehyar** (Professor, Department  
of International Relations, Allameh  
Tabatabai University)

**SeyyedAsghar** **KeivanHosseini**  
(Professor, Department of International  
Relations, Allameh Tabatabai University)

**Mohsen Khalili** (Professor, Department of  
Political Science, Ferdowsi University of  
Mashhad)

**Masoud Mousavi Shafae** (Associate  
Professor, Department of International  
Relations, Tarbiat Modares University)

**Ahmad Naghibzadeh** (Professor,  
Department of Political Science, University  
of Tehran)

**Seyyed Hossein Seifzadeh** (Professor,  
Department of Political Science, University  
of Tehran)

**Reza Simbar** (Professor, Department of  
Political Science, Guilan University)

**Vahid Sinaei** (Associate Professor,  
Department of Political Science, Ferdowsi  
University of Mashhad)

**Seyyed MohammadAli Taghavi**  
(Associate Professor, Department of  
Political Science, Allameh Tabatabai  
University)

**Enayatollah Yazdani** (Associate  
Professor, Department of Political Science,  
University of Isfahan)

### International Editorial Board

**Adib-Moghaddam, Arshin** (Professor) SOAS, University  
of London (England)

**Dietl, Gulshan** (Professor) Jawaharlal Nehru University  
(India)

**Juraev, Sayfddin** (Professor) Tashkent State University of Oriental Studies (Uzbekistan)

**Li, Fuquan** (Professor) Northwest University (China)

**Werner, Wouter** (Professor) Vrije Universiteit (Netherla)

**Yu, Dal Seung** (Professor) Hankuk University of Foreign Studies (South Korea)

**Yurtaev, Vladimir** (Professor) People's Friendship University (Russia)

**Zholdesbekova, Akbota** (Professor) Eurasian National University (Kazakhstan)

**Persian Editor**

**English Editor**

**Printed by**

**ISSN**

**Address:** The Iranian Journal of International Politics, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

**Post Code:** 9177948951

**P.O. Box:** 1357

**Tel:** +98-51-38806309

**Fax:** +98-51-38807393

**E-mail:** [jjpr@um.ac.ir](mailto:jjpr@um.ac.ir)

Javad Mizban

Hosein Nourani

Ferdowsi University Press

2322-3472

**Website:** <http://irlip.um.ac.ir>

**Iranian International Studies Association website:** <http://www.iisa.ir>

**Iranian International Studies Association e-mail:** [iranianiisa@gmail.com](mailto:iranianiisa@gmail.com)

# Iranian Research Letter of International Politics 20

Vol. 10, No. 2

Spring & Summer 2022

ISSN: 3472-2322

**The Strategic Essentials of Iran's Foreign Policy in the Formation of a Resistive Economy**

Hossein Pourahmadi, Rahman Habibi

**Information Technology and Transformation in Structure and Function of United Nations**

Rohallah Pirbalaei, Naser Khorshidi

**Conceptual Battle of the Middle East between the Political and Geography**

Mohadeseh Jazaei

**The Role of Space in Intensifying the International Rivalries of the Great Powers**

Maryam Dorri Varnosfaderani, Ardeshir Sanaie

Alireza Soltani, Kabak Khabiri

**Obstacles to the Formation of an Environmental Cooperation Regime in the Middle East**

Farzad Rostami, Zahra Zanganeh

**Brazil's Economic Diplomacy and the Maintenance of the International Peace and Security**

Alireza Salimifard, Bahram Yousefi, Ruhollah Shahabi

Lena Abdolkhani

**The US Withdrawal from JCPOA from the Perspective of Game Theory**

Majid Shojaee

**The Historical Analogies and a Recognition of the Iran's Nuclear Agreements (2013-2015)**

Sedigheh Sheikhzadeh Jooshani, Fatemeh Mirshekarpour

**The Domestic and International Factors of Security Challenges in Afghanistan (2008-2021)**

Ziaolldin Osmani, Seyed Amir Niakooee, Reza Simbar

**The Asian Strategy of EU and the India's Balancing Role**

Fatemeh Gholinejad Berenjestaki, Mokhtar Salehi

**Lack of Regional Integration in the South, Southeast and Southwest Asia**

Mahdi Karimi, Qasem Osuli Odlu, Hadi Sayfi Farzad

Hasan Jafarzadeh

**Areas of Recurrent Crises in the Iran-Saudi Arabia Relations**

Abbas Naderi, Ghodrat Ahmadian, Farhad Daneshnia

**Investigating the Posteriori Impact of the Hostage Crisis on Iran-US Relations**

Ali Akbar Nedae

**The Essentials of the Constructivist Troublesome in Foreign Policy Analysis**

Naser Yosefzehy, Vahid Sinaee

